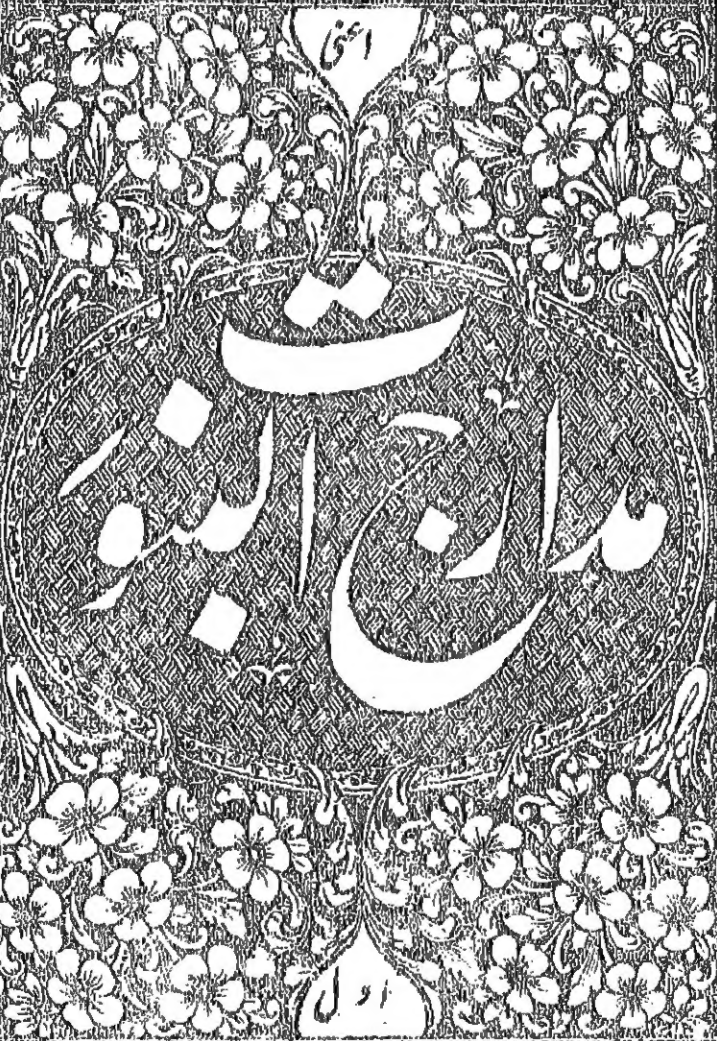




صنایع و مکاتیب و فضائل و مناقب  
بیرون عین و دل و قلوب و دین

درین زمان سعادت نشان کتابست مایه تنم جال غلظت اشغال حضرت



تسبیح الفضل اعظم العلم الفیرا الصبر و الانا شاه عبدالحمید خورشید دلهوی قدس

مطبع مشرقی کتب و اسرار و دوا و دوا و دوا  
مطبع مشرقی کتب و اسرار و دوا و دوا و دوا

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر کتاب  
شایقین کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جو جبکہ معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں  
قیمت بھی ارزان ہو اس کتاب کے ٹیبل پچ کے تین صفحے جو سادے ہیں ان میں بعض کتب تصوف فارسی وغیرہ کی  
درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دان کو آگاہی کا ذریعہ بن جائے

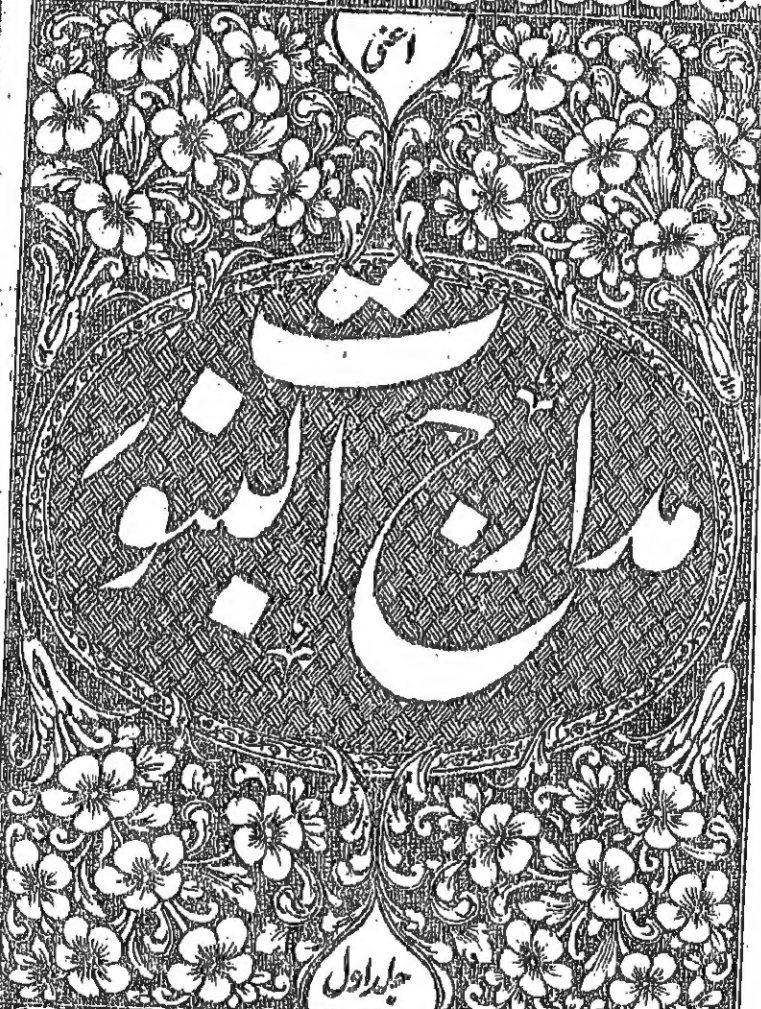
نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
کتب تصوف فارسی		کیمیائے سعادت۔ از امام غزالی معروف متداول	۴۴
دیوان خواجہ شمس الدین حافظ شیرازی		ہدایت المؤمنین۔ رسالہ در بیان بیعت	۱
عروۃ العجا از قلم شمس الدین صاحب وضع قلم		صالحین از ملا معین الدین	۱
کاغذ سفید کندہ	۴۴	مطالب شیرازی از حضرت شاہ ترابعلی قلندر قدس	۱۰
دیوان حافظ۔ جدید الطبع کاغذ سبزی سفید و خانی	۱۲	رسالہ معرفت اسلوک از حضرت شاہ محمود خوش بخت	۱۲
ایضاً متوسط قلم عروۃ نشی جو الابر شاہ خوش بخت کاغذ سفید	۱۵	نفحات الانس مع حواشی مفید از ملا عبد الرحمن حجابی	۴۴
ایضاً۔ کاغذ سفید و خانی	۱۲	انوار الرحمن در طغفونات از مولانا شاہ عبد الرحمن جدید الطبع	۴۴
انیس الارواح از حضرت شیخ معین الدین چشتی	۱۲	لمحۃ الانوار معروف بہ ہدایۃ المحامد مؤلفہ	۱۲
کلمۃ الحق۔ از شاہ عبد الرحمن مع شرح نور مطلق		حضرت شاہ محمد مددی صاحب	۱۲
از مولانا اللہ در بیان وحدت وجود مع دلائل و دفع شکوک	۵	نغمہ عشاق۔ قرآن و حدیث سے ثابت	۱۲
مکتوبات جوابی شیخ شرف الدین کبکی منیری	۱۲	کیا گیا ہوا مولوی نور اللہ مرحوم	۸
مکتوبات حضرت شیخ شرف الدین کبکی منیری	۱۰	مصباح الہدایۃ ترجمہ عرف از حضرت شاہ محمد کاوشانی	۱۲
مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی	۱۲	پند نامہ عطار از حضرت شیخ فرید الدین	۱
سطح الانوار نظم از مولوی ہندو خیر خسرو دہلوی		منطق الطیر از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ	۱۲
تجشعی مولانا ابوالحسن فرید آبادی	۴	فوائد القواد از حضرت محمد نظام الدین اولیاء	۸
حدیقہ حکیم شانی معروف بہ الہی نامہ مع شرح		میباہ ششہد۔ رموز شریعت قابل	
جدید موسوم بہ آقا الحدائق وصل غوامض جسکے		دیدار شاہ رفعت علی صاحب	۶
شارح مولانا عبد اللطیف دم پرین کاغذ سفید کندہ	۴۴	مخرب القلوب از مولانا شمس الدین وضع قلم	۱
ایضاً۔ کاغذ خانی	۱۲	ایضاً۔ خفی قلم	۱۲
گکشین اسرار۔ رموز تصوف از مولوی انور علی	۱۲	شعوی عطار۔ از شیخ فرید الدین عطار	۱۲



صفت ساجد و مکمل و فضیلت و حسن  
بیمین و عین و دل و نور و نور و نور

4/87

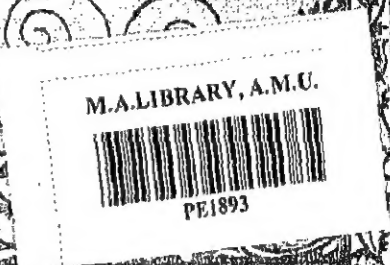
درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب تضمن حال علمت اشغال حضرت است



تصنیف فضل افضل عالم العلماء ویداعصر مولانا شاه عبدالحمید مدنی و مولوی قدس

درین زمان سعادت نشان کتاب مستطاب تضمن حال علمت اشغال حضرت است





بسم الله الرحمن الرحيم

هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم این کلمات اعجاز است هم مشتمل بر حمد و ثنای الهی است تعالی و تقدس که در کتاب  
 مجید خطبه کبریا فی خود بیان خوانده و هم متضمن نعمت و وصف حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله و سلم که وی بجهان اود را  
 باین تمیید و توصیف نموده و چندین اسماء حسنی الهی جل شانه است که روحی متلو و غیر متلو جیب خود را بدان نامیده و جمله جمال حل  
 کمال می ساخته اگر چه وی صلی الله علیه و آله و سلم تمامه هماد صفات الهی متعلق و متصف است با وجود آن به بعضی ازان بخصوص نامزد  
 و نامور گشته است مثل ذوق عظیم حکیم موسی بن دلی بادی رؤف رحیم و جز آن و این چهار اسم اول و آخر ظاهر و باطن نیز از آن  
 قبلیست اما اول وی صلی الله علیه و آله و سلم اول است و ایجاد که اول خلق الله نوری و اول است در نبوت که گشت بنیاد آن آدم  
 لعنجدلی طینته و اول عجیب در عالم و در ویشاق است بحکم قالوا بلی و اول من آمن بالله و بذلک امرت اما اول المؤمنین  
 و اول من تنشق عنه الارض و اول من یؤذن له بالسجود و اول من یسبح به باب الشفاعة و اول من یدخل الجنة با و جود و سبقت و لیست آخر  
 و لیست برالت لکن جعل الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب دین ا و آخر ادیان است چنانکه فرمود نحن الاخرون السابقون  
 و در حقیقت این آخریت و خاتمیت در لغت موجب دلالت و سابقیت است در فضیلت که ماحی نامخیر جمع کتب ادیان  
 شده بر همه غالب و عزیز آمد الظاهر الباطن ظاهر است افکار او که تمامه آفاق را در گرفته و عالم را روشن ساخته است  
 و هیچ ظهوری مثل ظهوری و هیچ نوری مانند نوری نیست باطن است سر او می که هیچکس میسر حقیقت حال وی راه نبرد و در نزد  
 همه در نظاره کمال و جمال وی حیران و خیره مانده و هو بکل شئ عليم و وی صلی الله علیه و آله و سلم داناست بر همه چیز آشنو داناست  
 ذات الهی و احکام صفات حق و اسما و افعال و آثار و جمیع علم ظاهری و باطن اول و آخر احاطه نموده و مصداق و فوق کل شئ می

اینکه بجانب بین بود و اکثر نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه بر دینی نظر کردن گویند  
 که در جانب صند غیبی است زاموتی وانی میگویند و این از غایت حیا و وقار بود چون انفات  
 می نگریست چو پیر و زویدن نظر در گردانیدن عنق اکتفا نمی نمود که از عادت سبکساران و متکبران  
 و پیش روی بود و در آحاد و پیش صحیح آمده است که مقتدیان می گفت بوقت کنی از من کج  
 و سجود می بینم شان پوشیده نیست بر من کج و سجود شما و تحقیق این روایت را خدا دانند که چگونه  
 و حقیقت احوال صلی الله علیه و سلم این چنین است که بکنه آن توان رسید و دعوی در گمان بجهت حکم  
 تا و بل نشانها می و نظر عالم میتوان گفت برین تفصیل است که این روایت بصری است یا روایت قلبی  
 و بر تقدیر مخصوص انکشاف تمام و موجب زیاده و نور است یا عام است عامه احوال و اوقات  
 را و اگر روایت بصیرت که در سر است یا پروردگار تعالی قادر است که قوت بصیرت در هر جز و بدن پیدا آورد  
 یا در ابصار آن حقایق شرط نبوده بعضی گفته اند که در میان گفتن آن حضرت دو چشم بود مانند سوراخ  
 سوزن که بصیرت از اجامها یا ضو و این جماعه منطبع می شد در حایط قبله چنانچه در آئینه پس مشاهده  
 می کرد و افعال غریب است اگر روایت صحیح ثابت آید آتنا و صدقنا و الا عمل تو گفت است گفته  
 اند که بناد و اگر روایت قلبی مراد است پس آن علمست بطریق وحی و اعلام و کشف و الهام گفته اند  
 که صواب این شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم احاطه و وسعتی و درک و علم معقولات و در حواس  
 لطیفان محسوسات نبیند و جهات سه را در حکم چیت گردانید نزد الله اعلم و این جا شکل می آید  
 که در بعضی که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم که من منده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است  
 جوابش اتمی ندارد و روایت بدان صحیح نشده است و اگر باشد گفتیم که آن انکشاف مخصوص بحال نادر  
 است بآب باعلام الهی و خلق اوست علم را چنانچه در سایر مفیبات است دلالت می کند بر آن حدیثی که  
 واقع می ناده آن حضرت صلی الله علیه و سلم که من منده ام نمیدانم آنچه در پس این دیوار است  
 و نخست چون این سخن معافان بآن حضرت صلی الله علیه و سلم رسید گفت من نمیدانم و درنی یابم که آنچه  
 بدان پروردگار من متصل همین گفت که تحقیق راه نمود مرا پروردگار تعالی بر آن ناطقه که می در موضع است  
 چنانچه است هماروی در وقتی پس رفتند آنجا و یافتند و چنانکه خبر داده بود پس آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم باز در پروردگار بشارت تعالی خواه در نماز باشد یا در غیر آن فلا اشکال اما سمع شریفی صلی الله  
 علیه و آله است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم گفت که من بنیم چیزی نمی بینم شاد می شوم چیزی که نمیشود  
 شیطان را و اطمینان و پالان و او را شک نمی داند و او را شکر کرده مانند آرا گویند و فرمود و او را است که آن را

بنشینان این سخت است که از این سخن جدا نشود  
 در این

بنیان شریف





فصاحت نماید یعنی سخن از دهان شریف تمام و کامل بر برمی آید و نکته و ناقص نمی بر آید پس محال این بیان در فصاحت  
اثبات آن راجع گردد و تشدق لسانی که آنرا نوم کرده اند و صوری است که بطریق تکلف و تصنع و بناحق باشد و بعضی از صنایع  
فوق شفتین مراد داشته اند مصلح الانسان کشاده دندانهای پیش فی الصراح فلج کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده است که  
مصلح الانسان شنبه روئی دندان و آفت شیرینی می فی القاعوس شنبه با کمر که باورده و بر دو عدد و بی فی الانسان و در حدیث علی رضی الله  
عنه مصلح الانسان فلج بوجه و حیم و خوش زبان و دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها چون کلم  
میگرد و دیده میشد که گویای بر آید نور از میان کشادگی دندان پیش می آید رحم الله علیه صیرفی حدیث قال شهر کانا اللؤلؤ و المکنون فی صندل  
من بعد فی منقح من قوسم و طرا فی در او سطر و ایت کوه که بود لبها و دندان آنحضرت با حسن الطیفانه همه گویان در دهانی عظیم انسان  
نیز آنحضرت را او تکی و درستی آن خواب بود و اما این شریف صلی الله علیه و سلم شفا می بود و خشتگان دل او گان را در حدیث برقی  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چنان علی رضی الله عنه لذت شیر و به شدن آنها را راحت شمرده است و در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده  
از پس آب آید از آن کویت آب چون وی دانه خست آب در چاه پس فلج گشت ای مشک انسان در خانه پس رضی الله عنه حای می بود  
اما این آنحضرت آب و دهن خود را در آن پس نبود و در دینه چاهی شیرین تر از آن و یکباری طفلان شیر خوار را نزد آنحضرت آوردند پس  
از خست آب و دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند و شیر خود را در آن روزی امام حسن عسکری رضی الله عنه سخت گفته بود  
پس آنحضرت زبان شریف خود را در دهان وی نهاد و بکیه آن را تمام آن روز سیراب بود و اینها از سحر است و امثال آن  
بسیار است اما ضحک آن حضرت صلی الله علیه و سلم در هیچ التجاری از زمانه رضی الله عنها آورده که گفت ندیدم آنحضرت  
را در خنده چنانکه دیده شود و لهو است می و کلمات بخت جمع لسان و بفتح لام گوشت پاره که در احلا و خمر است از قصای  
و همیشگی بود آن حضرت صلی الله علیه و سلم بنجد الوجوه و الم البشر و آنکه در بعضی آنها و پیش آمده است که خنده کرد و آنحضرت  
تا آنکه ظاهر شد و از جودی یعنی دندانهاست پسین که نمایند دندانها و آن را اضراس عقل گویند و بعد از بلوغ و  
کمال عقل میر و نیز مراد از آن میباشد است و در بیان ضحک نه حقیقت آن زبان شغل نقش شده است و بیان  
شدن ضحک و بعضی گفته اند که مراد از آنجا این جا است یا اضراس است مطلقا نه آن اضراس مخصوص و اکثر خنده  
و صلی الله علیه و سلم به قسم بود و قسم از سبب ضحک است یا سبب است تا ظاهر شود و دندانهاست  
از سر و در اگر آواز باشد و شنیده شود و از دور آن را فته گویند و اگر نه ضحک نامند و اگر صلا آواز نباشد آن  
قسم است و فی الصراح قسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید کردن و شیخ ابن حجر گفته که آنچه ظاهر شود  
از مجموع احادیث است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در منظم احوال و اکثر اوقات زیاد و نیک و بر قسم و قوام که گاهی بوده  
بر آن کرده بعد ضحک سانهیده باشد اما فته فکلا کرده است از ضحک اکثر افراد در آن است که می بود و قار را  
همی میرند و را در نزد بهی از ابو هریره آورده که چون ضحک می کرد آن حضرت روشن می شد و دیوارها

بیان خلقت

کلام

در بیان حسن تعلیق

در بیان فصاحت و زیاده

و می افتاد نور و در اینها می دربان چنانکه از آفتاب فتنه و بکار آن حضرت نیز از جنس ضحاک بود و بطن فی شد و از او لیکن میریت  
 اشک از چشم و شنیده می شد از سینه شریف می آوازی چنانکه دیگر کسی می جویشد و در بعضی روایات مانند آواز آسیا  
 و گریه آواز تجلی صفت جلال و از شفقت بر است در محبت بر میست بودی اکثر از سماع قرآن و احیاناً در نماز شب بود  
 و نگاه داشت بر دروکار تعالی او را از خمیازه که از کسل و خوری است از آواز بخاری و مصنف ابن ابی شیبہ آورده اند  
 که از آواز ابنی قط و در بعضی روایات مانند آواز بنی قط واقع شده هیچ پیغمبری خمیازه نکرده و در حدیث آمده که  
 شاداب از شیطان است و اگر قلبه آرد و درین برست چپ باید پوشید یا لب زین بدندان گرفت تا آنکه با پایا آواید  
 گریه و ناله است و آمده است که شیطان خندی کند و روی کسی که کند از آنجا صوت شریفی می آید  
 علیه و سلم بود آن حضرت احسن الناس صوتا و اهلا هم و بنو و هیچکس خوش آواز تر و شیرین کلام اندوی  
 و اصدق الناس لجهه که در وصف کلام شریف واقع شده است همین معنی است که بوفان شریف می آید و در حدیث آمده است  
 عزیر نه با هزار تکلم بخارج حروف چنانکه باید و شاید و قادر نباشد بر آن هیچ کس و حدیثی که معنی فصاحت آید و روایت کرده  
 فیضی از آنست که نفع رسان است خدا تعالی هیچ پیغمبر را اگر خوش آواز و خوش روی نماند که فرستاده و پیغمبر را صلی الله  
 علیه و آله و سلم خوش آواز تر از همه دوزین جا گفته است و حدیث در دل هر امتی گریه مژه است و  
 در حق او هیچ پیغمبر نبوده است و در میر سید آواز مبارک می آید بی تکلف و بجائی که نزد آواز هیچکس خصوصاً در خطبه که در خط  
 و تزیین و انداز میخواند چنانکه می شنیدند خدایات در پردای خود و خطبه خواند در ایام حج در منی پس بکشا و گوشتها  
 همه مردم را شنیدند آنرا در منازل خود و شنید هر که در منی بود و از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است  
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند در منی علی کرم الله وجهه پیش آن حضرت بود و تعبیری که در آن مراد  
 از آن تعبیر تو ضیح کلام و شرح و بیان در رفع اشتباه ازان است و شفا انیدن صورتها و فصاحت لسان شریف و جامع  
 کلام و بیان و غرائب حکم و صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر آن است که محاسب فکر و اندیشه که در حدیث آمده است  
 آن آواز گشت و ممکن نیست و صف آن به بیان و بیان آن بلسان نیافرید و در دگر تعالی هیچ احدی را فصیح تر و شیرین زبان  
 از وی صلی الله علیه و آله و سلم نباشد از عین الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نیامدی  
 از میان ما و گشتی در میان مردم از کجا آوردی این فصاحت و فرمود و لغت بمصل خود و معذرتش شده و پس آورد و بر من  
 آنرا چه بجز آنست پس از یاد که نعم و نیز فرمود و این بی فاضل و بی ادب است و در حدیث آمده است که در ادب و علم و حدیث را  
 که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد و ادب می گویند و نیز فرمود و ناشی شده من در بنی سعد بن بکر که قوم مرفعه  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم حلیمه سعدیه را انداخته ایشان فصیح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که آنرا من نطقی  
 با خدا و من فصیح ترین کسی ام که نطق کردن است و بعضی حدیثان را در حدیث این حدیث با صطلحی که ایشان از آن





کن فی الدنیا کانک غریبا و کما یزید و عدلک من اصحاب القبور العفو لا یزید العبد الا عفو التواضع لا یزید الا رفعة  
 انقص مال من صدقة کتو البر کتمان المصان لا تظلم الثمانه باخیک فی عاقبه الله و یتلیک هر یکی ازین کلمات گنجی  
 شتعلی عریب غریب دابین و دنیا و قاعده است متضمن مساوات اولی و اخری امثال ابن بسیار و فی اندازه است  
 بقیه بالفعل و نظر وقت در کتب نیست مگر هر یکی را شرحی و بیانی است اگر ذکر کنند به فائز و کفجه و حدیث الدین النصیبه  
 شتعلت بر تمام علوم اولین آخرین اگر علماء عالم جمیع آیند و بشرح آن زبان کشانید جزوی از آن بسرنیاید و اگر گفته باشد  
 بر اندازه علم و معرفت خود گفته باشد یا موقوفی از آن در رساله فارسی اشارت کرده شده است اگر اسیر  
 در حدیث ابن ابی الدان کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عظیم المصاحبه بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگ  
 سر و بزرگی سر و بزرگی است بر نور عقل و جودت و محبت و قوت و باغ و کثرت آن که حال جوهر عقل است مرا و نفی صغر و  
 خوار است اس است و وجود اعتدال و عیلت در همه اعضا و جوارح شریف چنانکه اشارت بدان واقع شده این قاعده  
 کلیه است همه جایگاه است اما مبارک گفت فاده پریدم از آن از شرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 بود موسی شریف می جل و بلخ ز لود کسیریم و سکون آن فتح خیز آمده میان سبط و قطط و تبیط و تقطین سکون با و کسیر  
 موسی هم فرشته و قطط و تقطین کسیر طار و فرج آن خفته دو تا و پیچیده و شل می میان آن که آن را بنگاه گویند و در بعضی  
 احادیث آمده که موسی مبارک آن حضرت جسد بود اما جسد قطط جسد تقطین و سکون این می که در موسی و تائی و پشش باشد  
 در زم و با باشد ضد سبط و قطط سخت جسد در بعضی روایات نفی جسد کردن اند و مراد جسد شده یا جسد داشته فی الصراح  
 جسد مغول و قطط سخت مغول و سبط موسی فرشته پس می آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سبط بود و قطط بلکین بین  
 بود آنرا هم جل گویند و هم جسد گویند و بود در از می می شریف می میان گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی  
 تا نه گوش و در روایتی تا گوش و در روایتی تا یک و در مجموع میان روایات است که این باعتبار اختلاف  
 احوال و اوقات است گاهی که میل می نمایند و گاهی می کردند از می بود و در غیر این حال کوتاه یا برستن موسی بعد از سرون  
 که بعد از می زیاد شده اند تا این مرتبه و در مواضع بدیهه گفته و در جمیع البحار نیز موافق آن آورده که چون غفلتی واقعی باشد  
 از تفسیر موسی در آن می گشت و چون تفسیر کرد و کوتاه می شد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 موسی تفسیر میکرد و اخلق خود گفته اند که در غیر این دهر بود و در روایت طلق در غیرین و در جایافته نشده است و الله اعلم  
 در روایت اهلانی آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمکه قدم آورده بود و مراد چهار گیسوی یافته بود  
 و گذشتن موسی سرت است و پنهان است علوت عرس در زمان قدیم و لیکن باید که تفهیم کند میرا به پیش مالیدن و  
 شاید که در آن حضرت بسیار میکرد و هر که از ولیده و تیره سر موسی دیدی کرده داشتی فرمودی گاهی در نظری آید  
 یکی از شما که شیطان است و هر که را دیدی که بسیار بخلف میکند و در آن که در آن است آن را نیز مکرده داشتی

بیان در اسرار شریف بیان موسی مبارک

تفسیر

تفسیر

گفتن موسی مبارک

و توسط همه حال محمود است و هر که نتواند نفقه کرد تراشیدن موی او را بهتر است از امیرالمومنین علی رضی الله عنه آمده که فرمود دشمن دهنم موی سزاواران باز که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که دین هر موی جنب است اما آنچه ستردن موی متعارف اهل روزگار شده از خاص عام خصوصاً مشایخ و زهاد و عباد ظاهراً آن بخت عدم انتظام است عدم فرصت نفقه آنست لیکن سنت همان است که گفته شد (فائده) در حدیث ابن عباس آمده که آن حضرت سدل می کرد موی را و مشرکان فرق میکردند سرهای خود را اهل کتاب سدل می کردند و مردان سدل فرو میشن موی است بر اطراف جبین و فرق جدا کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود و میان آنها خطی آن را منفرقی گویند یعنی تارک سر و آن حضرت دوست پیداشت موافقت اهل کتاب را در آنچه امر کرده نمی شد دردی بچیزی بعد از آن فرق میکرد پس گفته اند که فرق سنت باشد زیرا که آنحضرت جمیع کرد از سدل بسوی فرق نظام هر که امر کرده شد بوی پس سدل نسخ باشد و احتمال دارد که آنها از فرق با جهاد باشد که و پیدا آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلا و قلوب و چون بی نیاز گردانید حق تعالی او را از ایشان ترک کرد موافقت ایشان را با جمله سدل و فرق هر دو جائز است و فرق احب و افضل است که اقالا و مختار است که میگذاشت سوار را بحال خود اگر خود متفرقی می شدند فرق میکرد و اگر نه میگذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند علماء که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خضاب کردن یا نه اکثر بر آنند که کرده و نه ب عصب عین نیست زیرا که زبیده بود پس یکبار بر سر خضاب و تمام سر و لایچه چارده یا هفتده یا هزده موی بود و به بست زبیده بود چون او بان می کرد پوشیده می شد پسیری دنیایان نمی شد و گفتنش بود لایحه شریفی چند موی سفید و اگر می خواستم می شرم و چند موی در سربارک وی و گفت خضاب نکرد آن حضرت آنچه مردیت که بیرون آورد آنس منی اندیشه سوارهای شریف را که نزد وی بودند غضوب بودند گفته اند غضوب نبودند بلکه مزج و مخلوط بود و لطیف و چنان فرمود که گویا غضوب است یا خضاب کرده بود او را آنس تا حکم کرد و دو برابر استند و چنین است کلام در حدیث ام سلمه را که از قبیل دوم است و همچنین از ابن عمر آورده که دید آن حضرت را که رنگ کرده بود بصفره و گفته اند که مراد آنحضرت از منی از حضرت شیخ امام اجل عبد الوهاب شفی شنیدم که می گفت که این خضاب نبود زیرا که سوارهای شریف سیاه بود و سیاه رنگ نمی گیر و تنقیه و تطهیر بود که بدان می شست و پاک می ساخت یا سب که آن چند موی شریف که تنقیه بود آن رنگ می گرفت باشد اگر این خضاب وقت پسری بود وقت بردن او از نود می نقل کرده اند که گفت خدا آنست که رنگاس کرده و وقتی ترک کرده اکثر اوقات پس خبر داد هر کس با چنه دید و هر یک صادق و گفت این تاویل صحیح است زیرا که حدیث ابن عمر صحیح است و ممکن نیست ترک وی نیست او را تاویل و بدانکه بعضی علماء در عدم شیب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه سن مبارک وی مثل آن بود و حجبی گفته اند که زنان کرده میدادند پس بر آفتابا هر که کرد

ن  
نسخه  
نسخه

فصل  
اختلاف است و خضاب  
صلی الله علیه و آله و سلم

نسخه  
نسخه  
نسخه





اما در غازی تحب طول شاد است تا در چشم دشمنان برهبت نماید آنچنانکه اطراف لب او پشاندند انی مطالب لب  
 المؤمنین نقلاً عن الذخیره و باکی نیست ترک سبها یعنی طرفین شارب گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیره از صحابه  
 سبها میگذشتند زیرا که وی لب را بی پوشید و طعام و روی بی باز و در حلق و ترک موی نگیرد لب که آثار غفقه گویند نیز خندان است  
 در فضل ترک آنست اما در حلق طرفین غفقه لا باس بهت در حد و غیره نیز اختلاف است مشهور در سبب خفی چنانکه گفتند ظاهر است  
 که مراد آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که در سبب قطع زیاد بران و گفته اند که اگر علامت شایع زیاد بران بگذارد  
 نیز درست است وی آنکه اند که ابن عمر رضی الله عنهما میگفت لمحیه خود را بقصد پس آنچه زیاد می آمد از قبضه می گرفت  
 و این حدیث در آخر کتاب لباس مذکور است لیکن باین لفظ است که کان بن عمر ذاج او اعترض علی وجهه فی الفضل  
 اخذ و باز از نافع از ابن عمر حدیث می آرند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم الشارب الشارب اغفر الله  
 یعنی سبها نکند و قطع سبها و بگذارد و ریشها را بجال خود تعرض کنید بدان که انفسه الشارب چون باز نکند که ده او  
 چون اغفر الله مامور به است بر حقان فصری که در این عمر با وجود آنکه راوی این حدیث است و جواب داده اند که فصر  
 از وی مخصوص است و عمره بود و معنی قصر همان که مذکور شد نه چنانکه فعل احاج است و عادت سلف درین باب غفلت بود  
 آورده اند که حکیم امیر المؤمنین علی بر می کرد سینه او را و همچنین از عمر و عثمان نوشته اند کان الشیخ علی الدین رضی الله عنه طول  
 اللیحه و غیره بها اما عانه مبارک در بعضی احادیث آمده که حلق می کرد و در بعضی آمده که نوز یک دو حدیث هر دو جانب  
 ضعیف است و حدیث حلق ضعیف تر است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حمام نه در آمده و ندیده آنرا و ظهور حمام بود  
 از حلق آن حضرت بعد از فتح بلا و غم شده و لیکن خبر دان بود و چون آن نمی کرد زنا و از در آمدن حمام مگر بکمر ضرورت  
 و قصه علاج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصی که در شوارب و اطفا را در و نه جمعه و در بعضی روایات و در بخشیده  
 در کیفیت کلمه اطفا چنانچه ثابت شده و لیکن این قدر در آمده که ابتدای که در سیاه بینی و ختم میکرد با بهام آن نقطه  
 که مشوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده و مشهور کلمه اطفا را با سنده و الاوب و میخا حاسب بسیار با اذنب  
 و منافقت نمی کرد و آن حضرت موالک دشانه و چون ادیان می کرد و دشانه میکرد و بجه شریف را نظری که در آئینه  
 جمال شریف خود را آینه دیدن او را بخاید که جمال جهان آرای نور مطلع نور الکی و مظهر اسرار نامتناهی است  
 بیست می ز آینه حسن ترا جدائی نیست و غرض علی حسن است خود نمائی نیست و صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث و جمال الله اکا  
 بهی یعنی گردن شریف و عنق نیز یعنی گردن است در حدیث ابن ابی هاله آمده کان غفقه جمید و میته فی صفاء النفسه  
 و و میته یضم دال و سکون میم می که تراشیده می شود از علاج کذا فی النهایه و قاصد گفت از خام بینی سنگ سفید  
 و اگر چه تشبیه کردن گردن صتم غاشمی و می نماید و لیکن چون آراستگی مینمایند و صفت آن و سبها گفته  
 در حدیث آن تشبیه که در بیان کذا فی النهایه در حاشیه شمائل نوشته اند میته الفزال و در حاشیه دیگر و میته آیه بره

بیان عانه شریف و آینه

بیان جمید و میته

چنانکه در حدیث آمده است

اما در کتب لغت این معنی یافته نشده و الله اعلم و قول او فی صفات الفضة ظاهر عبارت این حدیث است که این صفت غنی است و از حدیث دیگر که در مواهب آورده که قال ابوهریره کان حیدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اینها را تا منافع من نفعه معلوم میگردد که این صفت علیها است از صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم اما منکب بن النکب و منکب بن میم و کسر کان جمع سرشانه و بازو فی الصراح منکب بن باز و سرشانه و در وصف آن واقع شده بعینه  
 باین النکب و در مسافتی که میان دو منکب است بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بر بعضی الصد کرده اند و عرض صدر صفتی علیها است که واقع شده است عرض الصد رسید باین النکب و این هر دو صفت لازم یکدیگر اند و چون متعلق به عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در باب الصد نیز آمده این کثرت و سینه محسوس است که داخل حلقه و صورت ظاهر است و لیکن صد و معنی که کریمه الشرح لک صد که اختارت بآنست مقامی مالیت که در تمام و کمال آن مخصوص ذات بابرکات حضرت سید السادات است غیر از آنکه لای اولیا بر اندازد و تمام و اقتدا ابو موسی صلی الله علیه و آله و سلم حاصلست و ذکر آن در باب اخلاق بیاید انشاء الله تعالی و در مواهب ذکر قلب شریف نیز کرده قد بر دو بیت از آیات عظیمه شش النکب و الکتاب نیز آمده و گفته نفع کاف و کثره فوقانی و فتح آن مجمع تفتین و شش بضم میم رؤس عظام یعنی سبای استخوان نیز آمده سوا و البطن و الصد و برادر شکم و سینه یعنی هموار و سینه از شکم بلند تر و شکم از سینه دور حدیث اسبیه هریریه مفاصل البطن واقع شده و تفسیر کرده اند از ابوسعید البطلی که لازم این الصد است و بعضی تفسیر کرده بحدیث البطلی مع الصد و وصف کرده است این ام بانی بطن شریف را گفته که دیدم شکم رسول خدا را گویا قرطاسهاست که بر هم نهاده شده و نه کرده شده است بالاسی یکدیگر در حدیث علی رضی الله عنه آمده و مسرت به نفع میم و سکون بین محله و شکم است در حدیث ابن اسحاق که دقیق المسرت و تفسیر کرده اند مسرت به ابوهای که از فوق سینه تا ناف بود و بار یکبار و لهذا تفسیر از آن بخیر که بعضی گفته است و بعضی گفته که بمعنی شلخ است کرده اند فی الصراح شریع میم را میو یا میوه میانه سینه و ناف ظاهر اتفاق از سر است بعضی راه و بر صدر بطن میم غیر از این میوه نبود و لهذا در همین حدیث گفته که عاری الشمین و البطن سوی و کلب بر سینه از میوه هر دو پستان جز این میوه شکم این میوه را میوه میوه میوه میوه و اسبیه میوه و النکب و اعطی صدر و السطح و میوه و در هر دو ساعد و در شهاب الاسی سینه و ساق و در راغ از فتن تاسر انگشت میانه و آنکه در وصف شریف اجرو واقع شده گفته اند که بعضی بر نه از فوق و متعادل شریعت که تمام بدن میوه و ارباشه و انگشتی شریف سینه بود بر تنگ سار بدن طبری گفته که این انضاض انضاض حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نقل از تمام مردم متغیر اللون میباشند و لبای میزند جز انشعرت انضاض گفته است انضاض زیاد کرده است که بعضی نیز گفته اند لیکن سخن کرده از بعضی مردم در اینجا که این ثابت نشد است از بیاض البطن لازم

و بعضی

نمی آید که موی نباشد بعل را و در بعضی احادیث ثقیف البطیعی نیز آمده یعنی می گویند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 موی بعل را و الله اعلم و در بعضی احادیث عقرة الطیبه واقع شده و عفره بیاض غیر خالص است که قال البرقی فی الصریح  
 عفره ناسک شرج و سفید که بسری باز زدند و روایت از بعضی صحابه گفتند که در روز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 بسوی خود پس و مید برین از غرق بنگاه می آن حضرت مانند بوی مشک و در وصف ظاهر شریف واقع شده است  
 که که یا از نقره که اخته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هموار صلی الله علیه و آله و سلم بین کتفیه خاتم النبوة  
 و همو خاتم النبیین در میان دو کتف آن حضرت خاتم النبوة بود بدانکه چیزی بود بر آمده از اجزای بدن شریف  
 شاید چه در لون و صفات و نورانیت که آن را خاتم النبوة می گفتند که تا فاعل ختم بمعنی اتمام رسیدن یا ختم یا بفتح  
 یا بمعنی مهر و انگشتری یعنی چیزی که دلیل است بر آنکه نیست بعد از وی و پیغمبر و سبب تسمیه آن باین اسم آنست که آن حضرت  
 است کرده شده است در کتب معتدیه باین پس قی علامتی است که شناخته می شود بآن که وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم همان پیغمبر است که بشارت داده شده است بوی و حیانت کردن شد از طریق قبح و طعن مثل چیزی که هر  
 کرده می شود در آن تاراه نیاید بر آن خلل و فساد و این خاتم النبوة استیجابی بود از آیات الهی سبحانه و تعالی عظیم مخصوص  
 بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه در حدیث آمده که در روز که بعثت شد بر پیغمبری مگر آنکه بود  
 علامت نبوت در دست راست وی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود  
 و نعم اقال الله عز و جل نبوت را توئی آن نامه در دست که از تعلیم دارد و هر یک است و در شیخ ابن حجر کی و شرح  
 مشکوٰۃ گفته که کتب بود و وی الله و حده لا شریک له که تو چه پیش گفت فاما که منظور در روایات آمده که نوری بود  
 که میزد خورشید و در بعضی روایات آمده که خاتم النبوة غائب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون  
 شناخته شد فوت آن حضرت گویند که آن بهجت تعریف موت آن حضرت بود بهجت و قورح اشتباه و اختلاف در آن  
 یا بهجت آنکه وی دلیل نبوت بود و آن حاجت نماند با ثبات آن یا از بهجت سری دیگر که خدا دانسته است بآن  
 بهجت آنکه نبوت باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت در رسالت باقیست بعد از موت و در اکثر روایات  
 بین اکتفین آمده و در بعضی آمده عندنا غرض گفته الیسری و ناغرض نبون و غین و ضا و مجتین استخوان نرم که آنرا  
 غرض و کوبید و نور نبوتی گفته که اختلافی نیست و تالین زیرا که این کتفین متکثر آن نیست که میان هر دو کتف  
 باشد اگر در جانب یسری باشد میان کتفین است و همچنین در روایتی که عند گفته الیمنی آمده و الله اعلم را و بیان  
 ذکر کرده اند صورت و شکل آنرا و تشبیه کرده اند با شیا که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا به بیضه که در  
 و در حدیث دیگر آمده که بود غده احمد و غده یغم غین مجر و تشبیه بدال مملکه گری که در جسد نبی باشد و در حدیث  
 می گوید بوی شمع گری سخت و بی فی الصریح عده که گوشت و لایحه عده و مراد آنست که تشبیه بپنده بوده و جسم را



بعضی نالی به حمره است پس ثانی بنمودن پخته گفته شد که لون خام النبوة همچون لون بدن بود و درین روایت هر کسی که گفته است که رنگ دی سیاه یا سبز بود کذا فی شرح الشیخ ابن حجر علی المشاكل و در حدیث دیگر آمده است مثل ذرا کجالت و در تقدیر کم ذرا کسوره برای نشده یعنی تکریم که برگه بیان پیراهن می باشد و جمله بفتح حا و جیم واحد جمال خانه عروس مانند قبه که او را آنکه های بزرگ می باشد کذا قال الجمهور و بعضی گفته اند جمل طار لیست مشهور در بعضی از او این موافق حدیث کبینه است و لیکن گفته اند که در روایت بعضی برضیه نیامده است مگر تشبیه او با بزرگ جمل کذا فی بعضی شرح المشاكل و بعضی گفته اند که در تقدیرم را بر زامی نیز آمده است و بعضی برضیه است و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که شعرات جمعها موها بود و جمع شده یعنی گوشت پاره که بر دی موها بود پس را دی موها گمان که در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند پشت بود و دیگر دومی خالها بود مانند نایل و نایل بعد حمزه بر وزن معانی جمع نالول بر وزن زبور آن و آنها که در پشت می بر آید مثل نخ و پیچند صورت ظاهر و شکل دست درای اعیان و در تحت آن سری عظیم بود و مخصوص بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنوده هیچ یکی از پیغمبران و الله اعلم آدابهای مبارک می علی الله علیه و آله و سلم در شام ترمذی در وصف آن گفته طویل الزبدین و در از زدن بفتح زای سکن ثن بند دست فی القاموس الزبدین و اصل الزداع و الکف و هاندان و صورت درازی در بند دست چندان ظاهر و واضح نمی گردد و با وجود آن ممکن است که این بند در دست شریف دراز واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده علی الذراعین و در روایتی علی العضدین سبطا باز و علی بفتح عین موله و سکون موحده ذراع از مرفق تا سر انگشت میانه و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع ریش در دست و حسب الراحة فراخ گفته است و در روایتی بسط الکفین بتقدیم الباء علی السین یعنی فراخی و گسترده یعنی تمام الکفین موافقت و ایت حسب الراحة و فی الصراح بسط بالکسر دست گشاده فی قرائه عبد الله بلیدیه بسطان و در روایت دیگر بسط الکفین بتقدیم سین بر با معنی لین الکفین یعنی نرم گفت ستماء و ساقا در وصف موی مبارک گفته است که بسط موی خم فروشته مقابل جبهه و گو یا بسط الکفین از خواست و بسط بهم معنی مرد خوش قد مستوی القامه نیز آمده و در قاموس جل بسط الیدین یعنی شئی و نیز گفته که سنی فراخ دست می باشد شش الکفین تفسیر کرده اند شش بفتح شین مجهول سکون مشله را بفتح خا شش یعنی بطرف و شش در آنه شش و معنی شش سخن گفته اند که در احادیث گفته است شریف را و نصف این و نرمی که اندر روایت کرده است طبرانی از سقور و بن شداد از پدرش که گفت آدم من آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم پس مسیح که دم و دستش را آورد و در زم تازانیم و سر و تازانیم و در بخاری از انس بن مالک آورده که گفت نسو دم من حریر رات و سیسار اوم تازانیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیسار یعنی از حریر است نرم تر از سیسار با و شتی چون جمع شود نرم تر می

بیان هر جای مبارک

با سطرین جمع می شود چنانکه سایر بدن شریف با هم و ششم دست بر قوسی بود و همچنین کفهای دست هم بر گشت دست  
 گفته اند که وصف بلین و ششونت کف دست با عتبار اختلاف احوال است پس بود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم چون عملی کرد و در جهاد و استعمال با سطر و نیز آن عملی که در خدمت خانه و کاره بار آن دست می گشت  
 کف دست باین عارضه و چون ترکیبی که در آن احوال خودی آمد بر اصل شبلیست که نرم می بود و کند نعل و گورده اند که  
 چون اعمی که امام انداخت است تفسیر کرد و ششونت که ششونت گفته شد و آله و آمده است در وصف بنی صلی الله علیه  
 و سلم که الین گفته بود و چون تفسیر کردی ششونت پس عمو که گفته تفسیر حدیث را اگر بعد از ضبط و احتیاط و این  
 اعمی بغایت منصف بود و التماس در عایت او پس با جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بجا می آورد از حدیث  
 او اینان علی قلی پر سیدند که نیست این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم و غین او می پرسیدید میگفتم آنچه میدادیم اما اینجا میگویم که حقیقت آن از علام الغیوب کسی نداند و حقیقت  
 علیه بادیه و انصافه و قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است ششونت را از لفظ و تفسیری به سطرین کوتاهی  
 و گفته که این عمو دست در رمال نه در نسا و در ده ششونت این قول بآنکه داده شده است سائل الاطراف بیان کنند  
 اگر انهای بعضی عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصل و در روایتی شامل الاطراف  
 بشین و جمیع این نیز نزدیک بهنی سائل است از شمول یعنی کشیدن شاک و بار از زمین و برده ششونت نادم خود و در حدیث  
 ششونت به تبدیل نام چون چنانکه چیریل و جبرین قال ابن الانباری این صفت منافی قصرت و طول است که منافی  
 ششونت غلیظ است بی قصرت و ششونت اگر چه از عیاض و قاسوس یعنی ششونت معلوم میشود و قد بر و آله که منافی است و آثار و در کاف  
 سطرین است پس شریف زیاده بر است که توان نوشتند و آیت کرده است مسلم که هیچ که در آن حضرت رخسار جابرین کرده  
 را گفته جابر پس با هم مرد دست شریف او را سردی و بوی گویا که بیرون آورده است از طبله عطار از اندر و طبر  
 و بهیچ آمده است که گفته و اهل بن جبر مصافحه میکنند من آن حضرت را نامی سایه دست من بیدان آن حضرت بعد از آن  
 بوی میگویم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی مشک و نیز بدین الاسود گفته و او را آن حضرت دست خود را پس  
 ناگاه می یابم دست می را سردتر از برف و خوشتر از مشک گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمده آن حضرت  
 یکبار می بویا است من پس نهاده دست مبارک خود را بر جبهه من پس هیچ که در می مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال  
 من افتد که می یابد سردی دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بر جگر خود تا این ساعت پوینده مانند که طیب  
 آن حضرت شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه و آله و سلم بپا که در بیان طیب آن حضرت  
 بیاید آقا به و دست دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی بدن سردی  
 است که بواسطه سردی نای و بدست طبعیت خنک عرق آن سردی باشد و پس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی

عمو که گفته تفسیر حدیث را اگر بعد از ضبط و احتیاط و این  
 اعمی بغایت منصف بود و التماس در عایت او پس با جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بجا می آورد از حدیث  
 او اینان علی قلی پر سیدند که نیست این غین و حقیقت آن چیست جواب داد که اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم و غین او می پرسیدید میگفتم آنچه میدادیم اما اینجا میگویم که حقیقت آن از علام الغیوب کسی نداند و حقیقت  
 علیه بادیه و انصافه و قاضی عیاض گفته که ابو عبیده تفسیر کرده است ششونت را از لفظ و تفسیری به سطرین کوتاهی  
 و گفته که این عمو دست در رمال نه در نسا و در ده ششونت این قول بآنکه داده شده است سائل الاطراف بیان کنند  
 اگر انهای بعضی عبارت از انگشتان است یعنی دراز و روان و در شفا گفته طویل الاصل و در روایتی شامل الاطراف  
 بشین و جمیع این نیز نزدیک بهنی سائل است از شمول یعنی کشیدن شاک و بار از زمین و برده ششونت نادم خود و در حدیث  
 ششونت به تبدیل نام چون چنانکه چیریل و جبرین قال ابن الانباری این صفت منافی قصرت و طول است که منافی  
 ششونت غلیظ است بی قصرت و ششونت اگر چه از عیاض و قاسوس یعنی ششونت معلوم میشود و قد بر و آله که منافی است و آثار و در کاف  
 سطرین است پس شریف زیاده بر است که توان نوشتند و آیت کرده است مسلم که هیچ که در آن حضرت رخسار جابرین کرده  
 را گفته جابر پس با هم مرد دست شریف او را سردی و بوی گویا که بیرون آورده است از طبله عطار از اندر و طبر  
 و بهیچ آمده است که گفته و اهل بن جبر مصافحه میکنند من آن حضرت را نامی سایه دست من بیدان آن حضرت بعد از آن  
 بوی میگویم دست خود را پس می یابم خوشتر از بوی مشک و نیز بدین الاسود گفته و او را آن حضرت دست خود را پس  
 ناگاه می یابم دست می را سردتر از برف و خوشتر از مشک گفت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که آمده آن حضرت  
 یکبار می بویا است من پس نهاده دست مبارک خود را بر جبهه من پس هیچ که در می مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال  
 من افتد که می یابد سردی دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بر جگر خود تا این ساعت پوینده مانند که طیب  
 آن حضرت شامل بود تمام بدن شریف او را حتی عرق و بول او را صلی الله علیه و آله و سلم بپا که در بیان طیب آن حضرت  
 بیاید آقا به و دست دست شریف چه معنی دارد نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی بدن سردی  
 است که بواسطه سردی نای و بدست طبعیت خنک عرق آن سردی باشد و پس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی



بچنین است نزدیقتی آنی کلام الموهب گفت بند عبد الله بن سیف الدین در حدیث آورده است که فرمود آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم فرستاده شده ام من دقامت مانند این دو انگشت و ضم کرد سبابه و وسطی را و اشارت کرد  
بتقدیم بخت آن حضرت بر قیامت باینقدر تفاوت و تقدیم که میان این دو انگشت است و بعضی گفته اند که اشارت کرد  
بمعیت بخت و قیامت بمباغنه والا حاجت بهم صعبین نبود و جوابش آنست که بضم صعبین ظاهر میگردد و تفاوت تقدیم  
و تاخر و بعضی گفته اند که سبابه و وسطی آن حضرت برابر بودند و چیزی می گویند که در آن وقت برابر شد نه بطریق مجزیه بلکه  
اظهار معیت و مباغنه و الله اعلم و کان فی ساقیه موشه و بود بر هر دو ساق آن حضرت باریکی سیخ خرم و پر گوشت نبودند  
و باریک و لطیف بودند و فی الحدیث نظرت الی ساقیه کانها جارة جمار بضم جیم و تشدید سین و خست خرم و آتش هم نفل  
خواند که بهر دو طرف لطیف این می باشد بضم اللام و این سطرینده های استخوان کرد و بضم دو استخوان که پیوسته باشند  
در منصل گفته اند که مراد بآن سطرین قوتی است فی الصراح کرد و استخوان های مفصل که دو گانه باشد  
چون دو انگشت و زانو و جز آن و اما قیاس است زیما می صلی الله علیه و آله وسلم نهالی بود از باغ قدس مسروی از بوستان  
آنس صلی الله علیه و آله وسلم کوتاه بودند و راز و با وجود آن لعل بدرازی بود و مانند در حدیث آمده که کان را بست  
من القوم و ربع بفتح راء و سکون با و مروج متوسط القامة و در حدیث دیگر اطول من المروج و اقصر من المشدوب  
و راز تر از مروج بخت میل بجانب طول کوتاه تر از مشدوب بضم میم و فتح شین و ذال مجتنبین باشد یشانی یعنی  
بسیار دراز باشد و مضطرب است و در حدیث این بابی آمده که لم یکن بالطویل المستطعم میم و لی و فسخ میم  
ثانی مشد و کسر غین مجزیه و بطنه نیز آمده و غین مشد و و مجزیه یا مهله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند  
در این نهایت و رازی و لا بالقصیر المتر و و دهنه کوتاه متر و متر و آنکه در آمده باشد یعنی اجزائی می و بعضی این عبارت  
اثبات تفسیر نیز میکنند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از حد  
چرا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده پس بالذاهب طولا و فوق الرتبة اذا جاز مع القوم غیر هم یعنی  
نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق رتبة بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم پیوسته ایشان را و پست کوتاه  
می نمودند ایشان نزدی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی رتبة بودی و چون در میان قوم بودی از همه  
بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر در مرد در دو طرف می بودی از هر دو بلند نمودی چون منظر  
میگردند منسوب رتبة شدی و در مجلس نیز گفتین مبارک دی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله وسلم و نبود  
از آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر و اه الحکیم الترنیدی عن ذکوان فی تذاور الاصول و محبب است  
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور کی از اسما آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آن حضرت  
روشن و تابان بود و اتفاق دارد جمهور اصحاب بر بیاض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وصف کردند

در حدیث آمده که کان را بست  
من القوم و ربع بفتح راء و سکون با و مروج متوسط القامة و در حدیث دیگر اطول من المروج و اقصر من المشدوب  
و راز تر از مروج بخت میل بجانب طول کوتاه تر از مشدوب بضم میم و فتح شین و ذال مجتنبین باشد یشانی یعنی  
بسیار دراز باشد و مضطرب است و در حدیث این بابی آمده که لم یکن بالطویل المستطعم میم و لی و فسخ میم  
ثانی مشد و کسر غین مجزیه و بطنه نیز آمده و غین مشد و و مجزیه یا مهله بر وزن اسم مفعول از باب تفعیل نیز خوانده اند  
در این نهایت و رازی و لا بالقصیر المتر و و دهنه کوتاه متر و متر و آنکه در آمده باشد یعنی اجزائی می و بعضی این عبارت  
اثبات تفسیر نیز میکنند اما بسیار نه چنانکه لازم توسط است و در حدیث دیگر لم یکن بالطویل البائن یعنی مفرط در طول که از حد  
چرا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده پس بالذاهب طولا و فوق الرتبة اذا جاز مع القوم غیر هم یعنی  
نبود که بسیار دراز رفته باشد اما فوق رتبة بود باعتبار میل بطول چون می آمد با قوم پیوسته ایشان را و پست کوتاه  
می نمودند ایشان نزدی و در حدیث عائشه آمده که چون تنها بودی رتبة بودی و چون در میان قوم بودی از همه  
بلند و سرفراز نمودی و منسوب بطول گشتی و اگر در مرد در دو طرف می بودی از هر دو بلند نمودی چون منظر  
میگردند منسوب رتبة شدی و در مجلس نیز گفتین مبارک دی بلند تر از همه بودی صلی الله علیه و آله وسلم و نبود  
از آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در قمر و اه الحکیم الترنیدی عن ذکوان فی تذاور الاصول و محبب است  
ازین بزرگان که ذکر نکردند چراغ را و نور کی از اسما آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آن حضرت  
روشن و تابان بود و اتفاق دارد جمهور اصحاب بر بیاض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وصف کردند





پوشیده بودی بعضی این سخن را ضعیف کردند که اقتباس با در آن تاثیر نبود و دیدن شریف وی تغییر آن چنانکه انور  
 النجوة را که در حدیث بن ابی هارداق شده اشارت باین داشته اند یعنی آنچه برهنه و سیردن می بود از ثیاب  
 نیز روشن و تابان و سفید بودند چنانکه از سایر مردم می باشد یا آنکه آن خادم و گاه و بیگاه است پس  
 چون حضرت گفت اول غیر صفت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس تاویل مراد همان است که گفته شد و بعضی گفته اند  
 در آخر عمر شریف که رنگ مبارک پخته شده بود حمره بمره میزدند بر آماشی و رفتار دلربایی آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در حدیث علی رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا مشی تکلموا بکلام  
 بخت من صعب و تکفوا تفسیر کرده اند بیل کردن بجا نیست پیش چنانکه شایع کل سبیل می کند و بیای بر داشتن بقوت و  
 سرعت بی استراحت و کسل و زود باز از حدیث بن ابی هریره آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پی سیری که و  
 زمین را تمام قدم می کرد و در حدیث دیگر آمده است که مشت می کرد و جمعاً یعنی بقوت بی استراحت  
 و شایع عضا و در حدیث دیگر از علی رضی الله عنه تلاح می کرد یعنی بر سید پشت پای از زمین تمام و کشتان میزد و گام  
 و آسان و سبک میرفت بی تحرک و اضطراب قول ادکانایه خط من حسب گویا فرمودی آمد از زمین بخیزد بجا نب  
 نشیب و صفت فحش و صوبت بین منحدروا عذار از بالا به نشیب و آمدن و اما که این شکیل است برای وقت برود  
 پای تمام نه برای کسی که تحرک و اضطراب فافهم و در حدیث ابو هریره آمده گفت ندیدم من هیچ کس را شتاب در راه  
 رفتن از رسول خدا گویا فرمودیده می شد زمین را می می و بودیم که در شفت می انداختم نفسهای خود را و می دیدیم  
 تا هیچ کس را تو اینم کرد و بادی دوی باک نمیداشت بی تکلف بطور خود میرفت و اضطراب نمی کرد و اصلاً این مشی  
 اول العزم و اهل استجماعت است اعدل و اقوم اقسام مشی است و ارجح است مرا عضا را و گاهی مثل رفتن  
 و گاهی مثل بغل و پیمان میرفت و گاهی سوار میشد مخصوصاً در غزوات بیت و پیاده خوش بود اندر چمن بنانه  
 آنسر و من پیاده خوش است و سوار خوش و چون باصحاب میرفت پیش پیشی بر ایشان را و خود عقب میرفت  
 و میفرمود بندگان پید و خالی دار پد پشت مرا برای فرستگان و در حدیث آمده است کان یرون اصحابه یروا آخرت  
 که میراند اصحاب پیش خود میروند و ابداً از پس خود کشیدن از پیش و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی و  
 ضمناً التقویت دادی داند گار از اسوار کردی و گاه رو یف خود ساختی صلی الله علیه و آله و سلم قائده انواع  
 مشی است یکی تماوت که مرده گانه و زنده گانه چون چوب تشک وند و از حاج که بطیش و خفت و سبک سری و خلق و اضطراب  
 روند و این هر دو نوع مذموم و مستحق اند و دلیل اند بر خمول مرده دلی و دیگر چون که با حرکت تمام و سرعت اند که  
 بودند و این نوع مشی آن حضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم بسکون و وقار بی کبر و تماوت چهارم می که مشی با سرعت  
 است پنجم بل و ششیم مشی با سرعت برداشتن پایا و جنبانیدن کتفین چنانکه پهلوانان کنند ششم نسلان که عداوت

در بیان جن خلقش جمال

در بیان جن خلقش جمال

در بیان جن خلقش جمال

کلب ویدن لبک فتن از سعی سرخ تر است نه فتن خوزی نه فتح خار مهمل و سکون و او زای آن غراف مقصود و آن فتنی است  
 با نال نه تم فقری که پس بای فتن است نه تم جزئی نه تم جیم و آن جستن است در راه و ناله را جاده گویند باین معنی است  
 و تم فتنه معنی خرابیدن و گردن فزاختن که روشن متکبران است در این همه کمال و فضل بدون است که مشی آن حضرت بود و صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم در قرآن مجید این تم مشی را بای کرد و فرمود عباد الرحمن الذین یثیرون علی الارض هؤنا انما طیبنا و عرفه و فضلنا  
 صلی الله علیه و آله و سلم کی از صفات عیسای حضرت طیب است که ذاتی و صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنکه استعمال طیب از خارج کند  
 و هیچ طیب بدان نیرسد آنست که غنچه رویت میکند که نویسم من هیچ بوی خوش را به مشک و غیره خوشتر از بوی عیسای  
 علیه و آله و سلم و از هم عام اموه عقبه بن فرقه سلمی آمده است که گفت یا چهار زن بودیم نزد عقبه هر یک از ما گوشه میکرد و در طیب که  
 خوشتر باشد از دیگری نزد و استعمال میکردیم بهار و غیره و هیچ یکی از ما طیب عقبه و استعمال نکرد و عقبه از طیب بگویند که من که مسک  
 میکرد و بوی من را هیچ یک از این طیب خود را بود و خوشتر از همه بود چون بیرون می رفتم می گفتند بوی تو بوی عیسای را خوشتر  
 از طیب عقبه می گوید این آن که گفته بودی عقبه که گوشه می کردم در استعمال خوشبوی و خوشتر از بوی از با سبب این حدیث  
 گفت گرفته بود مرا بشری در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بشری آنکه در بینه که بر اندام بر آید پس آنکه من نزد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم از این بیماری تا علان کند که گفت جامه از تن بکن پس برهنه شدم و چشمم پیش و سر  
 صلی الله علیه و آله و سلم پس و می آنحضرت را به دست خود و گردانید و دست مبارک را بر پشت من گذاشت و من بیدار شدم پس من  
 این طیب از آن روز و راه الطبری فی معجبه العسیره و آمده است که مروی می باشد که آنحضرت خود را بجان نه فرستاد طیب بیدار شد  
 پیش آنحضرت آمد تا چیزی بگوید آنکه چیزی را حاضر نمود و پس شیشه طیبید و طیبید از آنحضرت و بوی آنکه که از بیدار شرف نمود و چیزی  
 از عرق و در شیشه آنحضرت گذاشت و از درین شیشه طیب و بوی از او که طیب بیدار شد پس بود آن که چون طیب میکرد و آن  
 می بویید ناله می شنید آنرا و نام کردند خانه ایشان را طیبین و آنرا از آنکه که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در  
 در خانه او قیل و لیل میکرد پس عرق کرد و دو آنحضرت که عرق بسیار میکرد و در خواب پس بیدار شد که ام یلم است قادره گرفت و عرق  
 از بدن شریف میگرفت و در وی می انداخت پس بیدار شد آن حضرت فرمود چکار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق شایسته  
 یا رسول الله که می گردانیم در طیب خود و هو طیب طیب و ام سلم هم از آن آمده که چون یکی از اصحاب بقتله ملازم است  
 آن حضرت می آمد و در خانه نمی یافت به نشان بوی خوش در راهی که آنحضرت از آن راه گذشته بود و میرفت هر که در کوچه پازد که چنان  
 مدینه میاید بگوید شبت بوی خوش بیافتم میدانست که آنحضرت از این راه گذشته است بدانکه هنوز از در و دیوار مدینه طیبید  
 ارواح فایست که عجمان بشامه محبت آنرا می دریا بند و شاید که شامه از این بشامه ذوق بعضی از جوای میشتان نیز سیاف  
 باشد از عبد الله عطار در مع مدینه طیبیه گفته است شجر طیبی بوال الله طیبانیتها فاما المسک و الکافور و المسک و الکافور و المسک و الکافور  
 الرطب و التمشی که یکی از علما صاحب حدیث میگویی که تربت مدینه را فیه خاص است که در هیچ مکانی نبویست و گفته

بنابین طیبین و عین و فضائل و بیای  
 ناله بای فتن  
 بیدار شدم  
 از آنکه آن عطر بود  
 بویست  
 صلی











اینجه می شنود آنکه حاضر است از شما آنکس که غائب است میفرمود برسانید شمار حاجت کسی که نمیتواند برسانید وی حاجت خود را  
 قائم ده و هر که برساند سلطان حاجت کسی که نمی تواند خود را برساند ثابت دارد خدا تعالی قدم او را در دایمیت ذکر کرده نیست  
 از آنحضرت که اینچه احتیاج است بآن در دنیا و دین اینچه اصلاح کرده شود بآن حاجات مذکور نمیشد و در بزم شریف می اینچه  
 لایق است فائده نیست در آن اوری آمد مد ظالم بان علم و خیر و برکت می یافتند نصیب در ازان بیرون می آمدند از مجلس شریف  
 راه نمایند به پیغمبر صلی و ابوبکر که حاصل میشد ایشان از آنحضرت می صلی الله علیه و آله و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سال کردم  
 پدر خود را از آنحضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صاحب شمسیت چهار میکرو گفت کان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم خیرن لسانه الا فیما یومینه و یو پیغمبر خدا بسته میشدند نگاه میشدند بآن خود را اگر در چیزی در غنی که فائده میدهد است  
 و سودی کرد در لفظ خیرن که آنحضرت بعضی کجینه نهادن ل را اشارت است که بآن شریف وی در رنگ کلیدی و در بزم  
 اولی که جفاقی و سوار است لال مال بود و اینچه بود میکرو است آرا میکشاد و اگر نه در بسته میشدند تا لایه میکرو آنحضرت غلوب  
 ایشان را نگاه میداشتند از رسیدن این و حقیقت فعل آتی تعالی جلشانه است چنانکه فرمود هو الذی الهی بن فلو بهم الا  
 و احسان عطا بسیار میفرمود ضعیفایا تا آنکه ایشان را مولفه القلوب اند بزرگ فکر می میداشتند بزرگان هر قوم را و والی میگرفتند  
 بر ایشان و خدا میکرو از مردم و پاس میداشتند و در ایشان میدزدیدند شریف خود را از اعدا تا بآن رسانند این پیش  
 از نزول کریم الله بصلوات من الناس لویا قلع نظر ازان درین عایت عالم حکمت و تعلیم و ارشاد است و حقیقت این  
 گناهیست از نگاه داشت عب عدم انبساط خلق تا بر سرند و بیابک نشود و با وجود حذر و احتیاس فی حمید از هیچ کی طلاق وجه  
 کشاد روی و خوشحالی را و تفقد می نمود و باز پس میکرو اصحاب را می پرسید مردم را از احوال یکدیگر تا هر که نیک باشد بوی نیکی کند  
 و تحسین نماید و تقویت نماید و اگر نباشد اصلاح کند و تفقد نماید و نهی کند ازان عادت شریف چنان بود که تحسین میکرد  
 حسن او و تقبیح میکرد بدی را و خواه می نمود از آنرا هر که واقع شود و مبالغت نمیکرد و با عمل آن باک نمیداشت از وی اگر چه عظیم القدر  
 بودی بظاهر این پرسیدن احوال مردم از یکدیگر از غیر محس بود و تحسین آن بود که میبایستی بانی مردم را پرستند بقصد اشاعت و  
 تبلیغ و این احوال ظاهر مردم بود که از یکدیگر می پرسید بقصد تربیت و اصلاح و آنحضرت معشای الامر و همه چیز یعنی انبیا  
 و اوصیای شریفی معتدل بهمار بود و ممکن و بر یک فرار بود و کارهای او پست با لایه و و اختلافت افراط و تفریط را نمیداشت  
 و خافلی نمی بود از تعلیم و تادیب و تهنیت و سیامت همیشه در سیاست زیر کار ایشان بود از جهت ترس آنکه ایشان غافل نشوند  
 و از کار باز نمانند التزام نمیکرد عبادت شاقه را از جهت ترس آنکه فرض گردانید و نشود بهر حال هر کار را اندر کرد  
 صلی الله علیه و آله و سلم ساختن آمادگی بود و مانند سلاهای جنگ آلات حرب هر چه واقع میشد از امور مصالح آن طیار میشد  
 و تقصیر نمیکرد و در حق و تجاوز نمیکرد از ان همیشه در اقامت حق و اثبات آن بود و مقرران او بهم اختیار و ابرار بود و در فاضلتر و  
 مقرر تر نزد وی آدمی کسی بود که صاحب تر و خیر خواه تر بکن بود و گفت امام حسین رضی الله عنه پس سیدم پدر خود را رضی الله عنه از

لایق است از آنحضرت  
 و ابوبکر که حاصل میشد  
 ایشان را نگاه میداشتند  
 از رسیدن این و حقیقت  
 فعل آتی تعالی جلشانه  
 است چنانکه فرمود هو الذی  
 الهی بن فلو بهم الا  
 و احسان عطا بسیار  
 میفرمود ضعیفایا تا آنکه  
 ایشان را مولفه القلوب  
 اند بزرگ فکر می میداشتند  
 بزرگان هر قوم را و والی  
 میگرفتند بر ایشان و خدا  
 میکرو از مردم و پاس  
 میداشتند و در ایشان  
 میدزدیدند شریف خود را  
 از اعدا تا بآن رسانند  
 این پیش از نزول کریم  
 الله بصلوات من الناس  
 لویا قلع نظر ازان درین  
 عایت عالم حکمت و تعلیم  
 و ارشاد است و حقیقت  
 این گناهیست از نگاه  
 داشت عب عدم انبساط  
 خلق تا بر سرند و بیابک  
 نشود و با وجود حذر و  
 احتیاس فی حمید از هیچ  
 کی طلاق وجه کشاد  
 روی و خوشحالی را و  
 تفقد می نمود و باز  
 پس میکرو اصحاب را می  
 پرسید مردم را از احوال  
 یکدیگر تا هر که نیک  
 باشد بوی نیکی کند و  
 تحسین نماید و تقویت  
 نماید و اگر نباشد  
 اصلاح کند و تفقد  
 نماید و نهی کند ازان  
 عادت شریف چنان بود  
 که تحسین میکرد حسن  
 او و تقبیح میکرد بدی  
 را و خواه می نمود از  
 آنرا هر که واقع شود  
 و مبالغت نمیکرد و با  
 عمل آن باک نمیداشت  
 از وی اگر چه عظیم  
 القدر بودی بظاهر  
 این پرسیدن احوال  
 مردم از یکدیگر از  
 غیر محس بود و  
 تحسین آن بود که  
 میبایستی بانی مردم  
 را پرستند بقصد  
 اشاعت و تبلیغ و  
 این احوال ظاهر  
 مردم بود که از  
 یکدیگر می پرسید  
 بقصد تربیت و  
 اصلاح و آنحضرت  
 معشای الامر و  
 همه چیز یعنی  
 انبیا و اوصیای  
 شریفی معتدل  
 بهمار بود و  
 ممکن و بر یک  
 فرار بود و کارهای  
 او پست با لایه و  
 و اختلافت  
 افراط و تفریط  
 را نمیداشت و  
 خافلی نمی بود  
 از تعلیم و  
 تادیب و تهنیت  
 و سیامت  
 همیشه در  
 سیاست زیر  
 کار ایشان  
 بود از جهت  
 ترس آنکه  
 ایشان غافل  
 نشوند و از  
 کار باز  
 نمانند  
 التزام  
 نمیکرد  
 عبادت  
 شاقه را  
 از جهت  
 ترس آنکه  
 فرض  
 گردانید  
 و نشود  
 بهر حال  
 هر کار را  
 اندر کرد  
 صلی الله  
 علیه و آله  
 و سلم  
 ساختن  
 آمادگی  
 بود و  
 مانند  
 سلاهای  
 جنگ  
 آلات  
 حرب  
 هر چه  
 واقع  
 میشد  
 از امور  
 مصالح  
 آن طیار  
 میشد و  
 تقصیر  
 نمیکرد  
 و در حق  
 و تجاوز  
 نمیکرد  
 از ان  
 همیشه  
 در اقامت  
 حق و  
 اثبات  
 آن بود  
 و مقرران  
 او بهم  
 اختیار  
 و ابرار  
 بود و در  
 فاضلتر  
 و مقرر  
 تر نزد  
 وی آدمی  
 کسی بود  
 که صاحب  
 تر و خیر  
 خواه  
 تر بکن  
 بود و  
 گفت  
 امام  
 حسین  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 پس  
 سیدم  
 پدر  
 خود  
 را  
 رضی  
 الله  
 عنه  
 از



جلس آنحضرت آداب و اصناف دی و دینی در پیش کردن با مردم گفت فی شست برینجاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گریه و ذکر خدا  
یعنی در شست بهاست همیشه در ذکر خدای بود چون در مجلس می آمد می نشست بهما چنانکه میرسد قصد بالا نشینی میکرد و حاجت بین  
برای نشستن خود نیکو گفت و امر میکرد بهت را باین منی میکرد و قصد بالا نشستن میداد آنحضرت همه اهل مجلس خود را نصیب  
از عنایت توبه و انفات گمان نمی برد و نشینی می که هیچ کس نمی گریه تر باشد از دزد و دوی صلی الله علیه و آله و سلم با هر کس براندازه  
حال قدر قابلیت می عنایت میکرد که وی رضی میشد و خوشحال میگشت و هر که نشینی میکرد با آنحضرت یا حاجت می آورد و نزد  
صبر میکرد و بران تا آنکس خود بر نیگشت برنی خاست آنحضرت بلدی که او بر نیگشت برنی خاست هر که سوال میکرد از آنحضرت  
و در میخواست حاجتی رو میکرد و او را اگر حاجتی می داشت اگر فرضاً چیزی حاضر نبودن خوشخوئی و دلجوئی باز میکرد و اندیشه این سخن  
در باب اخلاق شریف و در وجود و سخای آنحضرت خواهد بود و هر که ده بود مردم را خوش خلقی وی همکس را بجای پرگشته بود گشته  
بود و اندیشه نزد وی حق بر او که در حق یکس فرد گشته است نیکو بود و مجلس و مجلس علم و حکم و حیا و صبر و امانت بلند کرده میشد و در  
آواز داد و کرده میشد در وی حرام و سخن ناشائسته و ظاهر و شایسته گردانیده نمی شد و زلات مجلس یعنی اگر فرضاً از کسی لغتی فرات  
و بیشتر در حق میشد و پیشتر و منتشر میکرد و اندیشه همه اهل مجلس معتدل و متواضعی بودند و تفاضل ایشان در تقوی بود  
هر که تنفی تر فاضلتر و متواضع بودند با یکدیگر و توبه میکردند کبیر را و در جمیع میگردیدند و صبر را و اشیاء میگردیدند و عا جاز را در عایت میکرد و نیکو  
صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم باین دم و در بیان اخلاق عظیمه صفات کریمه آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه خلق بضم فاسیه باطن آینه عظمی خلق خاص و صفت ظاهر را خوانند و فی القاموس سخن آن بزمین  
و بالکون البیوت و الصلح خلق خوشی خلق گاهی یعنی ساحت تازه روی و حسن اختلاط با خلق آید و لیکن معنی آن  
عامتر است آن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تصور بران نبود بلکه رحیم و رفیق بود و بیچاره مانان شدند و غایب بود و بهر گاه معنی  
خلق نزه عظمی بلکه است که صابر میگردد و بان افعال بیولت آسانی داین را بیانی است که در کتب معنولات ذکر کرده میشد  
و اختلاف است در آنکه خلق عزیز نیست که پیا کرده است خالق تعالی هر کس را بران با یکبشت که بنده از آنکس بیاض است  
حاصل تواند کرد و بعضی بر آنست که عزیز نیست آنجهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قسم  
کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شمارا چنانکه قیمت کرده است از آن شمار و او را بخاری فرمود اگر چه داده شود چنانکه اگر کسی  
جنبه از جای خود و قصد این کند آنرا اگر خبر داده شود که مردی بگوید از خودی و قبول نکند این مشر است از ابتداء تغییر خلق و الله  
هر در ارکان و قدرت آبی کائن است و حق است که مردم متفاوت اند و در بعضی مردم بعضی اخلاق چنان غالب و شد  
نشسته است که متعسر است آن غیر آن مامور است بجا است این تا محمود کرده و بعضی اخلاق فیضیه است و بعضی  
قوی بگرد و بعضی از قوت بعضی می آید و در شرح اخلاق آن فرموده شده و انبیاء را بهر آنکه در اسلام علیه السلام برای تربیت  
و تزیین اخلاق و هدایت خلق فرستاده اند اگر تغییر و تبدیل اخلاق ممکن نبودی بر این فرمودن و نیز بر این که هر کس را

ما توره واقع شده اللهم كما حسنت خلقی فحسن خلقی و فرمود اللهم برنی لاجل الاخلاق لا یبدی لاجلها الا انت اصرف عنی سبکها  
ولا یصرف سبکها الا انت این همه برای تعلیم و تلقین است در حدیث اشج عبد القیس واقع شده ان فیک شخصیتین یکما الله اکرم  
والا لانه گفت یا رسول الله قد یاکانا فی اوصافنا فرمود قد یاکانا گفت حمد خدا را که محبوبی گردانید مرا بر دو خلق دوست میدارد و  
اتهام را پس تو دید در سوال مشهور است که بعضی خلق جلیب است بعضی کتبی و اینجا وجه تطبیق دیگر هم هست که بعضی اخلاق بسبب محبت  
و اعتیاد حاصل و در وقت شده تغییر و تبدیل آن آسان است اما آنچه جلیب و کتبی است تغییر تبدیل آن متعسر است با وجود آن از حیله  
در مکان بیرون نیست و الله اعلم و اعتقاد باید کرد که مکارم اخلاق و محایه صفات از صورت میرسد جمیع کمالات فضائل بجا  
حاصل است مگر تمامه بنیاد و رسل را و ایشان هیچ دقایق اند از تاسه افراد بشری و در تبه ایشان اشرف مرتبه و در جایشان ارفع  
در درجات است چه عالی و در فیه باشد مقام کسانی که اجتناب کرده و برگزیده حق سبحانه ایشانرا بفضل خود و معجز کرد ایشانرا در کفایت  
خود و کمالات الله و سلامه علیهم و در عقاید ثابت شده است که هیچ دلی بدرجی نرسد شیخ امام حافظ الدین نبی رحمة الله علیه  
در تفسیر و در کتب مفراید که تحقیق افزوده است قدیم بعضی اقوام در تفضیل بی بر نبی و این کفر است جلی و لیکن حق جل و علی  
تفضیل داده است بعضی انبیا و رسل را بر بعضی قال الله تعالی نلک ارسا فضلنا بعضهم علی بعض و فی قاض عیاض مالی  
در کتب است که اخلاق انبیا صلوٰة الله و سلامه علیهم همه مظهر و محبوب است نه کتب و مسموی و حاصل است در اول خلقت و  
اصل فطرت بی غلیظت کتاب ریاضت همه با جتناب او و دانی فضل و تفضیل است و نبی و است جل جلاله شریفتر از کتب و کتب  
بکتاب و ولا الهی علی تعجب میهم و مراد وحی اینجا نبوت رسالت است که مباد وحی و انقاد حکمت است الا کتاب نفس  
وحی حاجت به بیان ندارد و بعضی از ایشان را نله و آن نیز در حالت صباست چنانکه در شان نبی فرمود علیه السلام ایستاده  
الحکم صیاد آمده است که وی علیه السلام دو ساله یا سه ساله بود که صبیان بوی گفتند چرا با دمی نمی کنی یا گفت برای با دمی بسیار  
کرده نشده ام من در تفسیر مصداق بکلمه من الله گفته اند تصدیق کردی نبی علیه السلام و حال آنکه وی سه ساله بود و گوئی او  
که وی گفته اند روح او است گفت علی علیه السلام در مهدی عبد الله تانی الکتاب و جعلنی نبیا و سلیمان علیه السلام در وقت خواب  
خود نیز صبی بود و در میان صبیان و طبری در ده که وی علیه السلام در وقت ایستاد ملک از ده ساله بود در تفسیر و الله انما ابراهیم  
در شده من قبل گفته اند ای هدیه و صغیر و بعضی گفته اند در وقت ولادت پیش از آنکه بد خلق درشته را بروی فرستادند که گفت امکنه  
تر از خدا تعالی که نبی می مایل ذکر کنی زبان پس گفت قد فعلت و بود وی علیه السلام در وقت القام از ده ساله و ده ساله و ده ساله  
علیه السلام با فرعون و اخذ خبیثی هم ازین باب است وی فرستاده مقتالی یوسف و قتیله افکنند او را برادران در چاه برداشتن  
پس صبر علی الله علیه آله و سلم هر دو دست برداشتن سر مبارک خود را بسوی آسمان و وقت ولادت مشهور است فرمود هرگز قصد نکردم  
چیزی از امر جاهلیست گرد و بار و نگار داشت مرا بر در دگار تعالی و تقدس از آن بغرض گردانید هشتاد و من از اول فطرت از آن مشر  
بعد از آن ممکن گردانیده شد امر بر انبیا و مترادف گشت بر ایشان نجات بانی و شرق گشت از او معارف بجانی و از لای ایشان رسید

در این المیزان  
در بیان اخلاق و صفات  
بیت دوم

در مرتبه مقصود نهایت درجات این کمالات بی مهارت ریاضت نیست مراد بقول می بخانه و لما بلغ الله ما استوی  
 اتیانها حکما و علما و بعضی دیگر از بعضی ازین صفات ناشی میگردد و نیز در هر کس نقص است خاصه انبیا است صلوٰه الله و سلامه علیهم  
 اجمعین اعلیٰ اشراف اتم و اکمل احسن و اجمع و ابرو و اقوی اجمع مترادف اخلاق و اتصال صفات جمال جلال خارج از حد و عدل و برین  
 انجلیه و بطور حضرت با برکات عالی صفات شریف البرکات حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه در خزانة قدرت مرتبه  
 امکان از کمالات متصور است همه در حاصل است تمامه انبیا و رسل اقامه آثار کمال و مظاهر در جمال او بنید و الله در ابواب حیرت  
 دنیا قال شهر و کل ای قی ارسلا الکرام بهانه فانما فصلت من نوره بهم و فان نفس فضل بهم کو اکیهان یظن ان اوارها لکنان  
 فی الظلم و و کلام من رسول الله من عرفنا من العلم و تفاسیر الهم صلی الله علیه و آله قدر حسن و جمال و کماله از جهت احتیاج  
 کلام اخلاق و عباد صفات که شریف توت و عظمت آن در ذات شریفه شاکر و بر دی پروردگار تعالی در کتاب که هم و فرموده و کلام  
 علی خلق عظیم و فرمودگان فضل الله علیک عظیما و فرمودی صلی الله علیه و آله و سلم نیست لایتم کلام الا اخلاق و در واتی اکل  
 حاسن لا نعال پس معلوم شد که تمامه کلام اخلاق و عیاسن ذات شریفه می جمیع بود چون نباشد که علوم و بی علم و سبب  
 او قرآن عظیم است و حاصل در حدیث آمده است که پرسیده شد خدا را رضی الله عنهما از خلقی که سزاوارتر صلی الله علیه و آله و سلم  
 گفت کان خلقه القرآن ظاهر معنی آنست که هر چه در قرآن عظیم از کلام اخلاق و عیاسن صفات مذکور است متصور بود و آنقدر شریف  
 بدان در شفا فی قاضی عیاض این عبارت بیان آورده که بعضی بر جهاد و تسبیح و تحمید و تهنیت و غیره از این حضرت بشنود می قرآن و شرف  
 میگرفت چشم گرفتن قرآن یعنی رضا و ابرام آئی امتثال آن و سخط او بنو الهی می دارند کتاب آن بود و این تا ابد در این معنی است  
 که گفته در بخوارن المعارف گفته که مراد عایشه آنست که قرآن مذهب اخلاق و می صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیان کرد این را  
 حضرت شیخ بیانی طویل که حاصلش آنست که بعد از اخرج حصه سیدان از آنحضرت غسل و تطهیر قلب شریفه از آن گذشته نفس  
 ذکیه می برسد نفوس بشری باقی داشته شد صفات اخلاق بشری آن تا ظهور آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای منج النفس است  
 و تا ویب تهذیب نفس نبوی گشته موجب محبت خلق و تهذیب اخلاق است که امهات آن صفات در نفوس ایشان نیز ظلمات  
 و کثافت ثابت در این است گرد و چنانچه فرموده است به فدا و کثافت بعد از اضطراب میباشد از جهت حرکت نفس بظهور صفات  
 و ارتباطی که میان قلب و نفس است چنانچه جنبد نفس شریف نبوی و فیکه شکسته شد و زبان شریف سیدان که خون بر روی  
 مبارک وی فرموده کیف یصلح قوم خضبو اوجه بنیم و هوید عوالی برهم پس فرستاد خدا تعالی الیس لک من الامر شی الا یمه پس بپوشید  
 قلب نبوی اباس اصطبار و آید بعد از اضطراب نبوی قرار پس موزع شد نزول آیات و ظهور این صفات حد آثار و اوقات  
 و مضاف مذهب گشت اخلاق نبویه بقرآن نیست معنی اول عایشه کان خلقه القرآن حتی نیست کلام شیخ صاحب عوارف و  
 شاید جمعی دیگر موافق بیان نیز گفته باشند و بنیقام براندازه علم دانش و فهم و قیاس حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ قیاس حقیقت  
 مقام آنحضرت کنه جالی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه هست نزد هیچکس و در اینجا که او است جز خدا نشاء چنانکه خدا را چون

بیان اخلاق و صفات صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عارفه رضی الله عنهما

دی چنانکه شناخت هر که در درک حقیقت آن حکم کرد گوید دعوی علم مشاهرات کرد و باید علم تا بدیهه الا الله نیست چه چنانکه  
شناخت کس قدر تو را که کس خدا را بچو تو شناخته و چون مقام وی از همه بالاترست دریافت آن فطن افهام باشد  
بیت ترا چنانکه تو هر نظر کجا بیند و بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست که  
از حیث ادراک بیرون بود اگر عروس ست از حیث ادراک با صبر و بیرون بود چنانکه جبل بزرگ که احساس با صبر و آزار احاطه  
نمواند کرد اگر مقبول است ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات آلی قالی و تقدس پر عینی قالی خلق مختص  
را عظیم خوانند و فضلی که او را و عظیم گفته اند عقل از ادراک کنعان قاصر باشد و سابقا مقرر شد که اتفاق است بر آنکه انبیا  
صلوات الله و سلامه علیه بر اخلاق حمیده و صفات حسنه مجبول منقط را ندو کسب یا صفت را در حصول اخلاق را ایشان را  
سببی نیست مطلقا نه خصوصاً سید انبیا که جمیع اخلاق عظیمه و صفات حمیده را آراسته و پیراسته آمده است بیت تعلیم و ادب  
در این حاجت که او خود را ابتدا آید و سبب و تفسیر و تبدیل و اور سر بر دود عزت و هیبت و بعضی حکام و آثار و مبلات بشیر  
ظهوری بود و اگر احیاناً گاه گاه در موانع مخصوص بود که قیاس بر او را و ادوار و سایر این نتواند ساخت لب العزت دادند  
جل جلاله که در این محض نیز که ام مشهور و تجلی بود و صریح ادب بر زبان است که آید بخمال بود و در همین قصه غرض از حد آمده است  
که چون شکسته شد دندان مبارک و مجروح شد سر شریف و ان شد خون بر روی که میخست دشوار آمد به صاحب گفته اند که گشتن آقا  
کردی بر ایشان تا سرسکه خودی یافتند فرمود و فرموده نشده ام من لعان لیکن فرشان شده ام خلق را بجز اخوانه و حجت  
کننده ایشان را فرمود اللهم اهد قومی قائم لایعلمون در اینجا خود کمال صبر و علم است بیا جعفر و مضطرب کلام است پس قول  
شیخ رحمه الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت کرد و مضطرب بنمود بی صبری که درین نزول آیت لباس صطبار پوشید و  
بود از مضطرب بر آید باین حال قال این سبکین اطلاق این لفظ متعاشی است اگر چه بقاعده علم و اساس قیاس است  
در دست نه تأیید نیز گفتند و ما عباد الله علیه که در نیست که قول عائشه که کان خلقه القرآن دران مزی غاصص ایمانی  
نهی بیوی خلاق را با ضعیف باشد لیکن انشام که یعنی غیر است و الله ضعیف الله عنهما که گوید که خلاق آنحضرت خلاق آلی بود لیکن  
انشام کرد عائشه حضرت آید که که چنانکه با خلاق انیس تعبیر کرد از معنی بقول خود کان خلقه القرآن رجعت استخیا و بهجت کمال  
و ستر حال بدایف مثال این از و فور عقل کمال او باست ضعیف الله عنهما و معنی او خلی است به بیان عظمه اخلاق عظیم تناری  
آن بعضی گفته اند که چنانچه معنی قرآن غیر تناسی است بچنین آکاره انوار و صفات جمیده و اخلاق آنحضرت غیر متناهی بود و هر حال  
و احوال تجدد میشود از مکارم اخلاق و عاقل شیم و انچه افاضه میکند الله تعالی بر وی از معارف علوم که نمیداند از هر چه وی  
تعالی پس تفرض بجز هر بیات و صفات حمیده و تقرض است بچیز یا که نه مقدور انسان و نه ممکنات عادیه است ممکن است  
که گفته شود مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن در آنکه مشکیب آیات مشاهرات که ممکن نیست که تاویل آن  
بچنین ممکن نیست درک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یافته الله اعلم و بعضی از علما قائلند از حد پیشاید و بیان علی قاضی



که حقیقت این چنین است و این شین بحضرت می چیت پس گفت آن عارف لورالتنی عن غیر قلب رسول الله و غیبه قلبت  
 ما عرفت گفت اسئیل اگر از قلب دیگر غین می غیر قلب رسول الله می پرسیدی می گفتم آنچه میدانتم اما اینجا که غین بعین است از  
 غین هم تو اتم زد و شرح این حدیث در رساله برج البحرین کشان و پنهان کرده شده است اینجا باید مگر نیست نفهم بر حضرت تلاطم طرح  
 و کار قدرت تعلیمات و تجلیات دارد و میگشت که احوالی بجای میگردانید تا نصیحت و منوخیات احکام نیز فرج آنت و می حال  
 همیشه در ترقی کمال بود و نقصان و تنزل کمال عظیم دی اده دارد و لیکن بعضی احوال فاضله و عالی تر چنانچه انبیا هم کمال معصوم  
 و با وجود آن فضلا بعضی علی بعضی و اعمال طاعات عبادات آنحضرت همه برای مجرد تعلیم و محض تشریح بودی آنکه در نفس شریک  
 صلی الله علیه و آله و سلم اوان اقرار و تمارسید اگر دو نم نبوت مقامات آن همه نیست بعضی و اصطفا و اجتناب بود و کسب یا صفت را  
 در آن معنی بود لیکن برود و سر و ظهور از او دلیل و بنابر مشرب بر او و او از کلام متواتر و متوالیست کفیل حصول همه کمالات و متضمن  
 بر همه احوال و از نزول قرآن و تعلیم و تادیب و محن و احوال و نواهی الهی بود اما اثبات خاصیت نفس بشریت طبع که ناظر به اثبات است و طبع  
 و نقصانست غیب نیست اگر مراد بهند نیستی از آگاهان این خبر در ساختن است بخت عودض قوی بهجت اشتغاف و مقام عالم  
 اذن چنانچه در متفقا آنحضرت و طریقان نیان بروی گفته اند مراد از اندیشه و نبایه صورتی دانسته باشد اما اطلاق تنزیب اصلاح که چینه  
 او را بقدر آرایش نقصان و فساد و در تناسب نیست فی القاموس ندیده و نقطه و انقاده و فلقه و صلحه و فی الصرح تدریب پاکیزه کردن و در حل  
 مهندسی از مظاهر اخلاق و باجمله عمل بر علی و اکمل مرتبه کمال اعتراف و محض ادراک حقیقت حال اقرب با درج اجمال است اندک الموقن و معل  
 و چون بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عظم الاطلاق بعثت کرد خدا تعالی او را بهیوئی کافه ناس مقصود نگردانید رسالت او را بر  
 ناس بلکه عام گردانید چون و انش و بلکه چون و انش نیز مقصود نگردانید تا آنکه عام شد تمامه عالمین پس هر که الله تعالی پروردگار است  
 و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول است چنانکه در بویت حق شامل تمامه اهل عالم است خلق محمدی نیز شامل آنت چنین فعل کرده است  
 صاحب و اهل بیت نیز از بعضی علما اعظام گفت که این مصیبت از بعضی بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلست بهیوئی ملائکه نیز  
 چنانکه جاحیان فقه اند و دلیل ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکن للعالمین نیز او عالمین شامل تمامه عقل است و از سنست  
 حدیث مسلم است از ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ارسلت الی الخلق كافة و بعضی گویند مرسل است بعضی ملائکه و گویا  
 مراد از این بعضی ملائکه ارضی باشد و چه تخصیص ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول حق تعالی و ما الله سنا که الاکافه للناس لالت تخصیص  
 ندارد چنانکه بهیبت غناد در فهم القلب آیه است الا لازم آید که بهیوئی جن نیز نباشد و این خلاف اجزاء است بلکه ذکر ناس محض است  
 که مقصود از آیه نفی قول تخصیص رسالت بهیوئی ناس چنانچه زعم بودست تخصیص رسالت آنحضرت بهیوئی چنین کریمه یا اهل الناس  
 انی رسول الله لیکم محمد و الله عالم یکوید بنده مسکین بنیة الله علی طریق الحق و البصیر که بعضی عقیقان از اهل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم معیشت تمامه اجزاء عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات لیکن ارسال باهل عقل از برای تعلیم و تکلیف  
 و تشریح و تفسیر است نیز ایشان بنابر افاضه الیصال بنابر کمال که لایق حال ایشان باشد و صیغه جمع عقلا در قول حق تعالی ما ارسلناک لارحمهم

نقد

وصل چون بود خلق آنحضرت صلعم

لما لم یمن بطریق تغلیب مثال آنست و سلام جادات بر آنحضرت قبول ایشان السلام علیک یا رسول الله اقرار است بر سالت وی صلی الله علیه و آله و سلم اینست که فیض تو چمن چون کنده ای بر بهار به که اگر خار و گل همه پرورده است پس این همه غنچه و گل باست که در پرورده است و آخر ای باوصبا این همه آورده است و اگر گویند که لازم رسالت دعوت امر و نبی و بشیر دانسته است و وقوع آن لا اله الا الله در رسالت است شاید که در شب سمری باشد پوشیده ماند که تخصیص شب سمری همی ندارد بلکه احتمال تمامه اوقات دارد و جهت نزول ملائکه بر آنحضرت را اوقات دیگر نیز چنانکه چمن را دعوت کرد و وجه تخصیص چمن مذکور در قرآن از جهت عتود و تمرد ایشان باشد الله اعلم و در آنکه نبی انداخته بود زیرا که از ایشان محصیت نمی آید چنانکه فرمود لایسقون به القول و هم بامره یملون و لهذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجائی که گنجایش ندارد و نزول ملائکه چه جبرئیل بر آنحضرت مذکور است در احادیث و در باب اوقات النبی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد بادی فرشته بود اسمیل نام که هر گشت بصد هزار فرشته هر فرشته اذان بصد هزار در باب فضائل قرآن در فضل فاطمه الکتاب نوایم سوره بقره آمده که فرود آمد که جبرئیل گفت که این گلی است که هرگز بر زمین نیامده مگر از سبحان الله و در آنجا آمده که هیچ و شام بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحفایم نهادند و فرشته فرود می آیند پس در زمان حیات از حضور شریف جراتی آمده باشند و حاصل در بیان عقل کامل و علم کامل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و اتم و اکمل اخلاق است اصل منبع و نشاء آن عقل است که منبع است میگرداند و وی علم و معرفت متفرع میشود و قوت اسی وجودت فطریه و اصابت فکر و نظر و عواید و مصلح النفس و عواید شهود حسن سیاست تدبیر و افتاد فضائل و تجنب مذائل اختلاف کرده اند مردم در حقیقت عقل کلام در آن بسیار است و قاضی گفته عقل علم بصفاات اشیا از حسن و قبح و کمال نقصان آن بن علم از اثرات نتائج عقل است عقل قویست که سید و منشاء این علم است و گفت که گفته میشود عقل صفتی است محمود انسانی را در حرکات سکناات این نیز از آثار و خواص عقل است و حق است که گفته اند انسان نور و حیات است که بوی دریافت میشود علوم ضروری و نظریه و ابتدا وجود وی نزد اجتنان است تا زنده شود و زنده شود و نوئی پذیرد تا کامل بشود و زنده بود و آن حضرت در کمال عقل و علم در مرتبه که رسید از اینج بشری جزوی است و این عقل و افکار در بعضی آنچه فاضله که بر وی پروردگار و زود که منبع کرد و جاری احوال و حامی صفات و عمارت افعال او را و مطالعه کند و جامع الکلیات حسن و شاکل و بدایع سیر و سیاست نام و تقریر تراش و تفحص حاصل آداب جلیله و تقریر شمیم حمیده و علم وی بکتاب سماویه و صحف منزله و در احوال اایام و اضیاف و خبر با مثال بیان احوال او را و تدبیر وی مرعوب که مثل وحش شاد و صاحب طبع متفرد و متابع در چه مرتبه از جهل و جفا و نادانی و شقاوت و دوند و چه متفرد انگلی که در در جفا و صبر کرد و بر این ای نشان پیغمبر سید و علم و عمل چون خلاق و اعمال جز از سعادت سید و کمال چگونه اختیار کردند و از اینها خود که گشتند و طلب رضای او اطمینان و نشان و نشان که چه مرتبه بود عقل کامل و علم کامل صلی الله علیه و آله و سلم درین همه سیمایه تعلیم و تربیت و مهارت و طاعت کتاب بیطالع کتب متفنین و جلوس علماء اهل کتاب و بهیت نگارن که بکتابت فتنه خط نوشتند و بهیچو مگر آموز صده در شش ماه هر که مطالعه کند احوال آنحضرت او را از ابتدا تا انتها و بهیچو که تعلیم کرده است او را پروردگار و فاضله کرده است بروی علوم و اسرار ماکان و مایکون بحضور است حاصل شد و او را علم بیروت ادبی تلوث و شکوک و طنون و فتنه اقلی و علیک السلام مکن تعلیم و کان فضل الله علیک علیها صلی الله علیه و آله

در اینست از قول پیغمبر  
فیض تو چمن چون کنده ای  
بر بهار به که اگر خار و گل  
همه پرورده است پس این همه  
غنچه و گل باست که در  
پرورده است و آخر ای باوصبا  
این همه آورده است و اگر  
گویند که لازم رسالت دعوت  
امر و نبی و بشیر دانسته است  
و وقوع آن لا اله الا الله در  
رسالت است شاید که در شب  
سمری باشد پوشیده ماند که  
تخصیص شب سمری همی ندارد  
بلکه احتمال تمامه اوقات  
دارد و جهت نزول ملائکه  
بر آنحضرت را اوقات دیگر  
نیز چنانکه چمن را دعوت کرد  
و وجه تخصیص چمن مذکور  
در قرآن از جهت عتود و تمرد  
ایشان باشد الله اعلم و در  
آنکه نبی انداخته بود زیرا که  
از ایشان محصیت نمی آید  
چنانکه فرمود لایسقون به  
القول و هم بامره یملون و  
لذا عالم ملکوت را عالم امر  
گویند که آنجائی که گنجایش  
ندارد و نزول ملائکه چه  
جبرئیل بر آنحضرت مذکور است  
در احادیث و در باب اوقات  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
آمده که جبرئیل آمد بادی  
فرشته بود اسمیل نام که  
هر گشت بصد هزار فرشته  
هر فرشته اذان بصد هزار  
در باب فضائل قرآن در فضل  
فاطمه الکتاب نوایم سوره  
بقره آمده که فرود آمد که  
جبرئیل گفت که این گلی است  
که هرگز بر زمین نیامده  
مگر از سبحان الله و در آنجا  
آمده که هیچ و شام بر قبر  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
تحفایم نهادند و فرشته  
فرود می آیند پس در زمان  
حیات از حضور شریف جراتی  
آمده باشند و حاصل در بیان  
عقل کامل و علم کامل آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم  
تحقیق دانسته شد از آنچه  
مذکور شد که اخلاق شریف  
نبوی اعظم و اتم و اکمل  
اخلاق است اصل منبع و نشاء  
آن عقل است که منبع است  
میگرداند و وی علم و معرفت  
متفرع میشود و قوت اسی  
وجودت فطریه و اصابت فکر  
و نظر و عواید و مصلح النفس  
و عواید شهود حسن سیاست  
تدبیر و افتاد فضائل و تجنب  
مذائل اختلاف کرده اند مردم  
در حقیقت عقل کلام در آن  
بسیار است و قاضی گفته عقل  
علم بصفاات اشیا از حسن و  
قبح و کمال نقصان آن بن علم  
از اثرات نتائج عقل است  
عقل قویست که سید و منشاء  
این علم است و گفت که گفته  
میشود عقل صفتی است محمود  
انسانی را در حرکات سکناات  
این نیز از آثار و خواص عقل  
است و حق است که گفته اند  
انسان نور و حیات است که  
بوی دریافت میشود علوم  
ضروری و نظریه و ابتدا  
وجود وی نزد اجتنان است  
تا زنده شود و زنده شود و  
نوئی پذیرد تا کامل بشود و  
زنده بود و آن حضرت در  
کمال عقل و علم در مرتبه  
که رسید از اینج بشری جزوی  
است و این عقل و افکار در  
بعضی آنچه فاضله که بر وی  
پروردگار و زود که منبع  
کرد و جاری احوال و حامی  
صفات و عمارت افعال او را  
و مطالعه کند و جامع الکلیات  
حسن و شاکل و بدایع سیر و  
سیاست نام و تقریر تراش و  
تفحص حاصل آداب جلیله و  
تقریر شمیم حمیده و علم  
وی بکتاب سماویه و صحف  
منزله و در احوال اایام و  
اضیاف و خبر با مثال بیان  
احوال او را و تدبیر وی  
مرعوب که مثل وحش شاد و  
صاحب طبع متفرد و متابع  
در چه مرتبه از جهل و جفا  
و نادانی و شقاوت و دوند و  
چه متفرد انگلی که در در  
جفا و صبر کرد و بر این ای  
نشان پیغمبر سید و علم و  
عمل چون خلاق و اعمال جز  
از سعادت سید و کمال چگونه  
اختیار کردند و از اینها  
خود که گشتند و طلب رضای  
او اطمینان و نشان و نشان  
که چه مرتبه بود عقل کامل  
و علم کامل صلی الله علیه  
و آله و سلم درین همه سیمایه  
تعلیم و تربیت و مهارت و  
طاعت کتاب بیطالع کتب  
متفنین و جلوس علماء اهل  
کتاب و بهیت نگارن که بکتابت  
فتنه خط نوشتند و بهیچو  
مگر آموز صده در شش ماه  
هر که مطالعه کند احوال  
آنحضرت او را از ابتدا تا  
انتها و بهیچو که تعلیم  
کرده است او را پروردگار  
و فاضله کرده است بروی  
علوم و اسرار ماکان و  
مایکون بحضور است حاصل  
شد و او را علم بیروت  
ادبی تلوث و شکوک و طنون  
و فتنه اقلی و علیک السلام  
مکن تعلیم و کان فضل  
الله علیک علیها صلی الله  
علیه و آله









و از آن سیکشید و مقابل آن یکی میکرد با مومنان چه حال خواهد بود از اینجا فرمود حق جل و علی آنک علی خلق عظیم و فرمودی بپایان ذلک با هم گفتند  
 باشد و رسول و از جمله امت و صلوات الله علیه آله و سلم بر است افتخار است بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند  
 برسد باین فایده است یعنی مبارک است کن محرمات را باید که پیش از آنکه آمده است که استغفار کنند و از آنکه گفتند بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند  
 و این فرمود الله تعالی فانی بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند بپایان ذلک با هم گفتند  
 و اصل ظاهر اینست که کائنات علیه فضل الصلوة و کمال التیات و در حدیث بخاری از عایشه آمده است که گفت که مروی است از پیغمبر خود  
 تا و آید بر آن حضرت پس از آن که و آید چون دید آنحضرت را گفت بد مروی است و قبیل خود چون شجسته کشاده روی کرد و آنحضرت  
 در روی می داشت با خود چون برفت عایشه گفت یا رسول الله و تهنیک دیدی یا نبی در آن گفتی چنین و چنان چون شجسته تازه روی آید  
 و اینست که روی بادی آنچه بود فرمود ای عایشه که یافتی تو را فحاش و درشت خوی بدستی که بدترین مردم نزد خدا در منزلت کسی است  
 که ترک کند در مردم جهت ترش روی و پرهیز کردن از شروی این عبارت احتمال و معنی دارد که آنکه نسبت بذات شریف خود فرموده در  
 اعتدال لطیف و انبساط نمودن بآن مرد و منع کردن از درشت خوی نمودن و فحش گفتن تا در آیند مردم بروی گردوی گردند و هم آنکه نسبت  
 بجال آنزد فرمود بیان کرد که بد مروی است که مردم از شروی بترسند و بدی را با بر روی می نتوانند آورد و از ترس شروی مدارات نمایند  
 و گفته اند که تلافی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه قصد تلافی بود تا اسلام آورد که قوم و قبیل را و بدی پس ایشان بود و گفتن آنحضرت  
 مراد از باب غیبت نیست چه شایع را میرسد که قبا ح و معاصی که در معصیه بیند و بیاید بظاهر کنند و مردم در آن اطلاع بخشد و این  
 از باب نصیحت و شفقت است بهر حال است که غیبت یکدیگر کنند و این نیز از سبب چاهن و فحش جائز است با وجود آن چون مجبول  
 گردانیده است پروردگار تعالی جمیع در صلوات الله علیه و آله و سلم بر کم چون خلق اظهار کرده و ای تلافی بشاشت را و نیز درین تمهید  
 مرست با اتفاق شریک را که اینحال دارد و مدارات با وی تا سلام است مانند از شروی و غایب روی با دام که بعد از نیست کشد و فرق میان مدارات  
 و مدارات نیست که مدارات برای اتفاق و حفظ اوقات بود و از تفرقه و مدارات که جلب نفع دنیاوی بود و در این معنی است آنچه گفته اند  
 که مدارات بنیاد برای اصلاح دنیا یا دین یا هر دو این مباحصت است که سخن و موعظه گردد و بهر جهت کمال دین است برای اصلاح  
 دنیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبل کرد برای آن مردان دنیاوی و چون عشرت را در حق کرد و در کماله بادی با وجود آن معصوم و بگوید قبول  
 وی تا مناقض گردد پس قول می حق بود و فضل وی چون عشرت بود با وی فاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در حق است مسلمان بود یا نه  
 اگر نبود بد گفتن وی غیبت نباشد و اگر بود اسلام و بی خالص و ناصح نبود پس خود است آنحضرت که بیان کند حال او را و قریب بخورد و وی  
 کسی که نباشد با وجود حال وی واقع شده است از غیر در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی اموری که دلالت میکند بر شخصیت  
 ایمانی پس این قول از آنحضرت اخباریست از علامات نبوت باشد اما تمیزی کردن انبساط نمودن آن حضرت با وی بر سبیل اینک آن  
 بود و نیز که باین قیاس مذکور شد نام او عیسی بنصر عین و فتح یا ادلی بن حصن بکسر حاء سکون صواب بن حذیفه بن بدر بن فزازی بود و او را  
 الحق المطلق می گفتند چون بجهت حماقت و کبروی مطاع بجهت آنکه رئیس قبیل خود بود و در صحیح البخاری از ابن عباس می آید که گفت چون



و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود ز من ترين مردم بود و بسیار  
 متعجب بودید و نشد آنحضرت هرگز پایی دراز کند میان اصحاب خودی خوانند و هیچ یکی از اصحابی اهل بی گنا آنکه می گفت  
 لبیک و انجن عشرتی می بود علی الله علیه و آله و سلم که نالیف میکرد و ایشان را توغیر میکرد اگر ام میکرد و کیم هر قوم را و او را میگردانید و در  
 برایشان و تفقه میکرد و اصحاب خود را و میگردانید و همه بنشینان خود را نصیب ایشان از انکافات و عنایت و گمان نمی برد بنشین می که هیچ  
 یکی از گزشت نزد آنحضرت از وی و هر که بنشین میکرد با وی می آمد ز روی مصابرت میکرد با وی و بر میگشت از وی تا وی بنگاشت  
 و اگر گشت میکرد یکی با وی نمی گردانید و مبارک خود را از وی مگر آنکه خودی میکرد و ایند و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیکشید  
 و دست خود را بر وی نمی کشید تا آنکه وی نمیکشید دست را و خود را میگردد و احقرش نبود و از مردم بی آنکه به چپان هیچ یکی ناز و روی خوشی  
 خود را بر کرده بود مردم را بطوری خلق وی شده بود و همه را بجای پدر گرفته بودند و همه نزد وی در حق برابر و تو همیشه ناز و روی خوش  
 خلق ز من جانب نبود و دست خودی سخت گویانند از فحاش و عیب گوئی گفت عائشه رضی الله عنها بنود هیچ یکی خوش خلق دراز و سوادها  
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا از ده سال و گفت انس بن هرگز و گفت هر چه بین کردی هر چه بین کردی گفت  
 جبریه بن عبد الله ندیدم آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من بنم که دیدم نشد آنحضرت دراز کند و از اوهای خود را پیش نشینان  
 میکرد و هر که روی آمد روی و تسک که فراخ میکرد و ایند جامه خود را بر می ایستاد و میگردد برای می بالین را که زیر خود میپشت قطع نمیکرد  
 بر هیچ یکی حدیث را و اما آنکه از حد و نیکد را ایند پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینه تخفیف میکرد و ناز را وی پرسید  
 او را از حاجت می چون فایغ می شد از حاجتش با و میرفت بر سر ناز صلی الله علیه و آله و سلم و عیادت میکرد و مساکین را و بی است میکرد  
 فقر را و اوجابت میکرد و دعوت عمید را و دعوت کرده می شد بنان خود و سپید که اخته بد بولس جابت میکرد و از وی شست میان اصحاب  
 خود و غنای با ایشان می شست هر جا که منتهی میشد مجلس سواری شد گاه چهار را و دلف می ساخت و سوار میکرد و خلف خود کسی او سوار بود  
 روزی قریظ بر حارمی که سوار بود از من بود پالان و از پوست خر ما و چ کرد به شتری که پالان کشته و شست بر وی تطیفه کت بود و سوار می  
 چهار در هم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود و روی و لایات بلا و دهمی کرده بود و در حج صد نفر روزی که فتح کرده شد که در آمد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود و مبارک خود را تا نزد یک دمه و حل توغیر شد و بنظر خلاف ملک بسیار که  
 در وقت فتح کردن سرکش مسرفان باشد و او بی است از قیس بن سعد رضای که دوشی پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بنزل انشرف آورده بود وقت برگشتن سعد بر وی حارمی پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد بی قیس همراه  
 بود آنحضرت پس گفت آنحضرت بن که ای قیس سوار شو پس با آورد من از جهت این بود که سوار می شوی یا بر میگرددی در راهی آمده که فرمود  
 سوار شو پیش من که صاحب با اذیت بقدم می و همچنین در وقت نیکو صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت را دید فرمود آنحضرت سوار شد  
 صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و نزدیک تر ازین است که محب طبری در غنچه السیر نقل کرده است و در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر حارمی بی پالان سوار میسوای قیام میرفت با و هر چه پیاده در کتاب و فرمود و ایند سوار گزیده سوار گزیده سوار گزیده سوار گزیده

و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود ز من ترين مردم بود و بسیار متعجب بودید و نشد آنحضرت هرگز پایی دراز کند میان اصحاب خودی خوانند و هیچ یکی از اصحابی اهل بی گنا آنکه می گفت لبیک و انجن عشرتی می بود علی الله علیه و آله و سلم که نالیف میکرد و ایشان را توغیر میکرد اگر ام میکرد و کیم هر قوم را و او را میگردانید و در برایشان و تفقه میکرد و اصحاب خود را و میگردانید و همه بنشینان خود را نصیب ایشان از انکافات و عنایت و گمان نمی برد بنشین می که هیچ یکی از گزشت نزد آنحضرت از وی و هر که بنشین میکرد با وی می آمد ز روی مصابرت میکرد با وی و بر میگشت از وی تا وی بنگاشت و اگر گشت میکرد یکی با وی نمی گردانید و مبارک خود را از وی مگر آنکه خودی میکرد و ایند و هر که میگرفت دست آنحضرت را نمیکشید و دست خود را بر وی نمی کشید تا آنکه وی نمیکشید دست را و خود را میگردد و احقرش نبود و از مردم بی آنکه به چپان هیچ یکی ناز و روی خوشی خود را بر کرده بود مردم را بطوری خلق وی شده بود و همه را بجای پدر گرفته بودند و همه نزد وی در حق برابر و تو همیشه ناز و روی خوش خلق ز من جانب نبود و دست خودی سخت گویانند از فحاش و عیب گوئی گفت عائشه رضی الله عنها بنود هیچ یکی خوش خلق دراز و سوادها صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس خدمت کردم رسول خدا از ده سال و گفت انس بن هرگز و گفت هر چه بین کردی هر چه بین کردی گفت جبریه بن عبد الله ندیدم آنحضرت را هرگز مگر آنکه بر روی من بنم که دیدم نشد آنحضرت دراز کند و از اوهای خود را پیش نشینان میکرد و هر که روی آمد روی و تسک که فراخ میکرد و ایند جامه خود را بر می ایستاد و میگردد برای می بالین را که زیر خود میپشت قطع نمیکرد بر هیچ یکی حدیث را و اما آنکه از حد و نیکد را ایند پس قطع میکرد بقیام و مانند آن و گاهی برای خاطر آینه تخفیف میکرد و ناز را وی پرسید او را از حاجت می چون فایغ می شد از حاجتش با و میرفت بر سر ناز صلی الله علیه و آله و سلم و عیادت میکرد و مساکین را و بی است میکرد فقر را و اوجابت میکرد و دعوت عمید را و دعوت کرده می شد بنان خود و سپید که اخته بد بولس جابت میکرد و از وی شست میان اصحاب خود و غنای با ایشان می شست هر جا که منتهی میشد مجلس سواری شد گاه چهار را و دلف می ساخت و سوار میکرد و خلف خود کسی او سوار بود روزی قریظ بر حارمی که سوار بود از من بود پالان و از پوست خر ما و چ کرد به شتری که پالان کشته و شست بر وی تطیفه کت بود و سوار می چهار در هم و این در آخر عهد بود که مفتوح شده بود و روی و لایات بلا و دهمی کرده بود و در حج صد نفر روزی که فتح کرده شد که در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با لشکرهای مسلمانان پست کرده بود و مبارک خود را تا نزد یک دمه و حل توغیر شد و بنظر خلاف ملک بسیار که در وقت فتح کردن سرکش مسرفان باشد و او بی است از قیس بن سعد رضای که دوشی پدرش از اکابر انصار بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزل انشرف آورده بود وقت برگشتن سعد بر وی حارمی پیش آورد و آنحضرت بران سوار شد و گفت سعد بی قیس همراه بود آنحضرت پس گفت آنحضرت بن که ای قیس سوار شو پس با آورد من از جهت این بود که سوار می شوی یا بر میگرددی در راهی آمده که فرمود سوار شو پیش من که صاحب با اذیت بقدم می و همچنین در وقت نیکو صحابی بود که سوار میرفت چون آنحضرت را دید فرمود آنحضرت سوار شد صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و نزدیک تر ازین است که محب طبری در غنچه السیر نقل کرده است و در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حارمی بی پالان سوار میسوای قیام میرفت با و هر چه پیاده در کتاب و فرمود و ایند سوار گزیده سوار گزیده سوار گزیده سوار گزیده











بعد و اختیار کی رسید یکباری بنسب بنت ام سلمه که ربهی که آنحضرت بودند آنحضرت در آمده آنحضرت در منزل خود بود پس پاشید کباب  
 در روی بنسب بطریق مزاج و پیدا شد از بکت آن حسن جمال در روی او که هرگز متغیر نشد و ثابت بود و آبروی شباهت در روی  
 آن تا آنکه بزرگتر بود و محمود بن الریح که از صفار اصحاب است در وقتی که چرخ عالم بود آنحضرت در خانه ایشان آمد و در خانه ایشان  
 چاهی بود آنحضرت از روی که آب داشت بخورد و بطریق مزاج آب بن را بر روی محمود زو پس از بکت آن او را افندل حاصل شد  
 که آن قصه ایا داشت و همین وجه او را از صبی به شمرند و حدیث او مذکور است در بخاری می یکی از حکایات مزاج و سبب سلطنت می  
 صلوات الله علیه که در کتب است که مروی بود از اهل بادیه از اهزام که گاهی بهیمی آوردند و زینب از حربه بادیه که خوش می آمد آنحضرت را  
 و آنحضرت در وقت دلق او را از ایشان را جبار مانند آن میداد و دوست میداد و او میفرمود از اهروستای ماست و ایشان  
 او یکم پیش رفت آنحضرت روزی جانب باز او پس یافت او را در باز او را میثاده پس آنحضرت از جانب پشت و می آمد و دوست مبارک  
 بر چنانش نهاده او را بخو و کشید و در کنار گرفت پس چپانید سینه مبارک خود را به پشت او و او می بیند آنحضرت را گفت بگذار  
 کیست این چون شناخت که آنحضرت است چپانیدن گرفت پشت خود را بسینه آنحضرت می نمود است که جدا شود پس گفت  
 آنحضرت کیست که این غلام را بخور و زار گرفت یا رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاس و کم بهافرموده و لیکن تو نزد خدا کاسه شستی و  
 اگر آن نهائی و از جمله تواضع آنحضرت است که هرگز طعامی را عیب نمی کرد و اگر خواش می آمد بخورد و الا میگذراند و می گفت که  
 این طعام بد است شورا است حش است کم نمک است غلیظ است قیق است فایده در اینجا معلوم میشود که عیب که در طعام مذکور  
 و خلاف اتباع است بعضی گفته اند که اگر این را از روی صنعت کنند و اگر نیند که بد نخفته است مان صانع کرده است و در دست  
 او این نیز شکست خاطر صانع است اگر کند بهتر و او غایت تواضع و من خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شائع است با نیت و تحفه و ذوق  
 بر زبانها آنحضرت میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوش مرکبی است مومن را میرساند بخیر و نجات میدهد باز شرفا دهد و همچنین بنی  
 میکرد از نسب و هر چه حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الله و رسوله و من تسبوا الله و رسوله فلعن الله تسبیهم و من تسبوا الله و رسوله فلعن الله تسبیهم  
 دنیا دار از اینها بشنیدم و در آن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موقوف بر اذن بود تا کسی و خلوت بر اهل عیالی می نمود و از این شغل  
 دنیا دار از تواضع آنحضرت بود که فرمود و لا تفضلونی علی یونس بن تسی و لا یخبرونی علی موسی امثال آن و قول می نامید از آدم و  
 مانند آن بران بیان واقع و تحفه نبوت امثال امر پروردگار است عزوجل و بعضی گفته اند که در و این احادیث پیش از نبوت  
 فضل است بر سایر انبیاء و رسول نزول می بیان و تحقیق این بحث و مجلس بیاید انشاء الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که میباید  
 به سلام میکرد و هر ایهی که می در آمد بروی در سلام میگفت بروی او در نجابتش اتمیت مرز و اقرب شریف او را که چون آنحضرت ابیات  
 حقیقه درین نشاء شصت و شصت آنرا که می در آمد بروی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام می بگوید آنحضرت بخواب سلام از ان  
 جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقرران در گاه باشند که بسایع سلام بجای می آید بطریق کرامت نیز مشرف شده باشند آنحضرت  
 رحمت است بر است در حیات بعد از وفات و صل در وجود سخاوت صلی الله علیه و آله و سلم بود و سخاوت هر دو یک است می است

و

و

و

قال فی القاموس الجواد السخی الجواد و در صراح جو و سخا هر دو بمعنی جوادند و گفته اند که سخا صفت عزیز است و سخا  
 و سخی است و سخی از لوازم نفس است که ارضی است بالطبع مسک است و سخی از آردی عجب نبوی که جلی است اطلاق سخی بر  
 هر دو و گفته اند که سخا از آردی عجب نبوی که جلی است اطلاق سخی بر  
 جواد است هر جواد سخی نه در حقیقت جواد است که بی عرض میبوس باشد آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی وجود عرض عرض  
 تمامه نعم ظاهر و باطن کمال است حسی عقلی و باطنی افاضه نموده است بعد از وی تعالی جواد الوجودین رسول دوست صالحی علیه  
 و آله و سلم و بعد از وی علماء است می که نشر علم دین کنند چنانچه در حدیث آمده است که الله جواد و آدم انا جواد بنی آدم جواد هم  
 من بعدی علی بن ابی طالب و قاضی عیاضی بالله رحمة الله علیه درین عنوان کرم و سخا است و یاد کرده و گفته که بود که  
 سخا و سخا معانی اینها متفاوت است و فرقی کرده اند که گرانید اند که کرم بمعنی اتفاق بطیب نفس و چیرگی که عظیم است قدوسی و  
 شرف می نامند و آنرا حریت نیز میگویند و آدم و مردی این صفت است بنون ذال معجمه فی الصراح مذالت فرومایه شدن  
 ذال ذیل لغت فیه فی القاموس الذل و الذلیل تخس من الناس لضعفه و معنی احواله و گفته است که سخا جانی از چیرگی است  
 از انگیختن بطیب نفس این ضد شکاس است بشین مجرب و سین مملو معنی سخا و خوی جل شکس بکشتن و سکون کاف لم یسحب  
 اخلاق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل سهل صدق و قوم صدق که اقال الشیخ و گفته سخا و سولت فان ذلک الکتاب چیز  
 که محمود نیست بود و صدق تقیر معنی ضیق و در نفقه فی الصراح تقیر نفقه بر عیال تنگ داشتن و گفته قاضی عیاض رحمه الله  
 علیه بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همسگر و یاری کرده یعنی شد با وی درین اخلاق و باین صفات و صفت کرده است  
 او را هر که شناخته است در صلی الله علیه و آله و سلم استی و روح پرست بخاری مسلم از انس که گفته بود پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم حسن الناس شیخ الناس و جود الناس بسبب من است که نفس می شرف نفوس و علی و اعدل امر جوده هر که چنین باشد  
 فعل می حسن افعال باشد و فعل می طبع اشکال و خلق او حسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات جمعی و می  
 و جادای خوبی صورت و سیرت بود اگر م و سخی و جود الناس گفته اند که چو چنین نبود که وی مستغنی است از قانیات بباقیات صا  
 و مجرب است از ماسوی الله و گفته است که می است و جود الناس گفته اند که چو چنین نبود که وی مستغنی است از قانیات بباقیات صا  
 از رسول خدا چیرگی هرگز که گفته باشد در برابر آن لایق هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و یادی می قال الفرزدق فی قصیده  
 صلی الله علیه و آله و سلم شاعر اقال لا قط الا فی قشده و لا لا تشده کانت لاده نعم و ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده  
 و حیف که آنرا در هیچ خطای گفته که میحق این صفت است عفا الله عنه زفت لایزبان مبارکش هرگز دیگر باشد ان الله الا الله  
 و اگر فرضاً چیرگی حاضر نبود سکوت کردی بقول معروف بگوئی سائل کردی اعتذار نمودی اما بصح گفتی نمیدهم و نیز گفته اند که کلم  
 الا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبت منع از عطا نبود و لازم نمی آید که بقصد اعتذار نیز گفتی و لهذا در اعتذار آن جماعت که حضرت  
 آله و سلم را می نمودند تا با وی بغیر از عطا فرمود لا اجد ما سئلکم علیه با وجود آن گفته اند که فروغ ظاهر است میان اجداد و احکام و

عقلی شایسته و جلی شرف از فی او را در وصف طایفه که در ده است









از حضرت علی که بگوید اندر سبب لعن او را بر حجت فرست و طهارت گاهی می شنید آن حضرت گریه کردی را در نماز با جماعت می بود و در می نماز  
 پس سبک میگذاشت و نماز را تا وقت نهفت و او را در میفرمود باید که بنشیند و مرا ایستاده بگوید که از شما آنچه میگوید که مکرره باشد بگوید که من دوست  
 میدارم که بیرون می آیم بسوی شما صاف پاک میدهند چون مکتوب کردند حضرت را فرستاد از حد و گدازند و نایند و در آید  
 جبرئیل گفت خدا استغالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر خیال تو که مهابت در دست نصرت سلطان دوست که هر چه تو فرمای  
 آن کن پس گفت ملک جبال بفرما را با غیر چه بخوای اگر خواهی بر هر چه خواهی باریشان چشم بین نام ده که دوست که در میان آن  
 ایمان است گفت آن حضرت میخواست که بگوید که هر که از حق تعالی از احسان ایشان کسی را که عبادت کند خدا را  
 و شریک نگردد و اندک چیز را در این قصه از دست که مذکور است در مال دوم از پشت نیز در آید است که جبرئیل علیه السلام  
 گفت من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا استغالی امر کرده است که میان من و شما را که اطاعت کنندند و من هر چه بگویم آن کنند و  
 ملاک کنند و دشمنان را فرمود دوست میدارم که بگویم تا آخر از این است و عذاب شاید که بنشیند حجتی الی ایشان را در جمع و رحمت کند ایشان  
 و گفت غایت رضی الله عنهما غیر که و انبیه نشد و سوره صلی الله علیه و آله و سلم میان من و شما را که اختیار کرد و گمان تراوان دوم  
 این قول را معانی و تا ویلات بسیار است و ظاهر و قریب است که ملا و آسان تر برای امت است گفت ابن مسعود رضی الله عنه که گفت  
 تعجب میکرد و میترسید از این که برای تنگید و در غایت گاه گاه میگردد و دائم از جهت خوف ملائک و بندگان و ملائک و ملائک و ملائک  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وفا و حسن عهد و صده عم و تعهد تیار داشتند و تازه کردن عهد و وصیت را از من که بود آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه می فرمود این را میبردند و فلان آن که دی دوست خدیجه بود رضی  
 عنها و در کسب از عاقلان است که میگفت شکس برزم یا هیچ زنی چنانکه رخسار بروم خدیجه از جهت بسیار و اگر و در آن مراد او اگر شایقی فرج کرد و  
 پیش میفرستاد می شنیدانی که دوست خدیجه بودند و در آنکه با آن حضرت فی پیش دانی و سبک می نمود آن حضرت بجهت او و پس حشمتا می نمود  
 کرده اند وی چون گفت آن فرمود این نیست که می آید با او و نهان خدیجه فرمود حسن و فاضل الایمان و صله میکرد آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمودی الا هم را بی آنکه ایشا را طیار کن و در هیچ کن ایشا را زیاده که فاضل باشد از ایشان فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم که آل ابوظحان نیستند مرا و در آن دور بیرون آمد و است که نیست در میان من و شما و در آنکه از میان من و شما را که در آنکه در آنکه در آنکه  
 است که زنی که از برای آن یعنی بقدری احسان می کنم با ایشان چنانکه آبی می باشد بر وی کسی گفته اند مرا و آل ابوظحان بنی ابی العاص  
 است حال این جامع معلوم است میگرفت آن حضرت با مینه و نیت ابی بر منید شست بر دوش مبارک خود و نماز چون سجد می کرد می نمود  
 بر زمین چون بادی ایستاد بر می داشت از جهت نور و شفت مهر بانی بر او و در این بر داشتن امام و نهاده می بر زمین قبل آن حضرت  
 نبود بلکه خودی آید و پیچید و چون سجده میرفت می افتاد بر زمین ناگه میزد که این قبل کثیر بود و در آن ظاهر است که این در ناظران بود  
 و الله اعلم و اینست از قصه که چون آید و در ناظران است آن حضرت و خداست که در ایشان است و حق است که با رسول الله است و در  
 با آنکه از آن حد است که نمی آید از فرمود ایشان اگر ام میگردند و صاحبان زمین دوست میدارم که مکافات کنم مرا ایشان را این حکایت باب

و صلوات علی

عجلت بحسن  
 چهره و در آنکه در  
 در آنکه در آنکه در  
 در آنکه در آنکه در







































































ایشان را فرعون گفت موسی علیه السلام منترسیدان می بینی و لیکن گفته اند که فرست میان شهید و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
و شهید موسی علیه السلام آن حضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمود آن الله معنا و موسی را  
اول نظر بر نفس خود افتاد بعد از آن بر وجود حق و این هر دو از اقسام شهید و قرب است اول اتم و اقرب است و مصلحت  
ما را است شیئا الا وایت الله قبله و ثانی ما را است شیئا الا وایت الله بعده اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک  
و قال الله تعالی و الله عز و جل سبعا من المثانی و القرآن عظیم مراد سبع المثانی هفت سوره و از که مقدم اند بر سوره  
قرآنی که اول آن سوره الفاتحه است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره اند و لهذا فصل کرده نشد میان ایشان پس  
فأمره و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسمیه  
ام القرآن بثنائی بحجت تکرار است در هر کتبه یا بحجت تکرار نزول وی و بعضی گفته اند بحجت آنکه شش بار آمده است  
و در اخذ ایتهای ربی علیه السلام و آله و سلم و ذخیره کرده آنرا از بسوی وی نداده و بی کی را جزوی از انبیا علیه السلام  
و تسمیه قرآن بثنائی بحجت آنکه شنی کر ساخته شده است نقص در وی یا بحجت آنکه ثنا کننده است بر حق سبحانه  
یا ثنا کرده شده است بر وی بپلاغت و اعجاز و وجه تسمیه در سبع بثنائی نیز بهین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی  
و ما رسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا و قال قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً و این از خصائص است  
صلی الله علیه و آله و سلم و قال الله تعالی و ما رسلنا من رسول الا یسألن قومهم لیسین لهم پس تحقیق تخصیص کرد رسول را بقوم  
ایشان و فرستاد محمد را بکافه خلق چنانکه فرمود بعثت الی الاسود و الاحمر و اباسود و ابانکه در رنگ ایشان  
سبزی هست و باجماع عجم که سرخ سفیدی باشد و قال الله تعالی انی اولی بالمومنین من انفسهم و از دواچه امها هم  
پس غیر از یک تراست بمومنان از ذواته ای ایشان یعنی امر او نافذ و اضی است چنانکه نافذ می شود حکم خود بر ایشان  
و بعضی گفته اند اتباع امر او ادلی است از اتباع رای نفس و این معنی در باب وجوب اتباع و محبت آنحضرت صلی  
و افح کرد و از واج آنحضرت مادران مومنان اند و در حرمت نکاح بعد از وی از جهت کرامت و خصوصیت آنحضرت  
و از جهت آنکه ایشان از ولج او بپند در آخرت و در قراءه شافیه آمده است که بواسطه ام و قال الله تعالی و انزل الله  
علیک الکتاب و الحکمة و علیک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیماً انفس که او را کسی بکینه آن نرسد و گفته اند  
که این اشارت است باحوال و طاقت رویت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و  
کرامت آن حضرت است بسیار است در حقیقت قرآن همه بعد از حمد و ثناء آگهی بهین اوصاف و کمالات او است  
صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از خصوصیات فضیلت آنحضرت آنست که هرگاه شرکان و اعدا و دین نسبت بآن حضرت  
ظلم و تنقیص کرده اند قسماً خود بذات کریم خود متکفل بر و دفع آن شده و چنین است عادت محب که چون بشنود  
که کسی سب و ظلم و تنقیص او می کند خود متکفل بپایان بر وی میگردد و نصرت میکند و در حقیقت ردی ببلع و در نصرت



[illegible]

پروین رود و این مقام پای ترقی است از ضعیف و جهل و نقص ایشان است و من الله العصمة و احوال و اکنون بدانکه خلافت  
 کرده اند و تفسیر و تاول این آیت یعنی قول و تعالی و و جبرک ضلالت و کثرت اول آنکه یافت ضلال و نادان  
 از معالم نبوت و احکام شریعت و این مرویست از ابن عباس و حسن رضا که و شریفین حوشت و این است قول و سی  
 حق سبحانه که تدری ما الکتاب و لا الایمان یعنی نمیدانستی و نمی یافتی پیش از وحی قرآن که چگونه دعوت کنی خلق  
 را بایمان و بعضی گفته اند که مراد بایمان فراغ از احکام است و لا آنحضرت مومن بود پیش از وحی بتوحید حق پس از آن  
 نازل شد فراغ از این یافت از ایمان و ایمان تفصیل است بشرایع ابرار و بایمان صلوة است چنانکه در قول و تعالی  
 ما کان الله یضیع ایمانکم مراد بایمان صلوة بیوسی بیت المقدس داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد  
 خدا را و دشمن میداشت او را و حج و عمره میکرد و دزدان جاہلیت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت تشریب  
 نکردم هرگز و خمر را و پرستش نکردم او تا نزد بنی سید قسم که آنچه قریش بر آنست کفر است و نمیدانستم کتاب را و در تفصیل  
 ایمان را و آمده است که قریش نیز بر بقای دین اسمعیل بودند مثل حج و خان و غسل جنابت و امثال آن تا بی آنکه در آن  
 کرده شده است مرفوعاً که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتم من از جد خود عبد المطلب و عالت حضرت از جد  
 بود که بکشد مرا جمع پس او بنمود مرا پرور و گاه ذکره الامام فخر الدین که در فی الموابیث شهر را آنست که حلیمه رضی الله عنہا آنحضرت  
 را از جای خود بکشی آورد و تا بسیار و امانت خود در راه گم شد و ظاهر امر او امام نیز همین است آنکه ضلال اینجسب  
 افضل المار فی اللین است و قتی که مغرور و مغلوب میگردد آب در شیر یعنی بودی تو مغرور و مغلوب و در آخر بکبر پس قوت تو  
 ترا خدا را تعالی تا ظاهر و غالب کردی و این او را آنچه آنکه عرب در شتی را که تنها و بیایمان باشد ضلاله بینا مندرگ و یاسی و  
 دی بیجانه که توت عجمیکانه و بی همتا بودی در آن بلاد مثل آن در شتی که فرید و وحید است در بیایان و بار برداری بیوایان  
 و توحید بدست کرد و راه بنود حق تعالی بسوی تو خلق را و بهره در گشتن تو خاص آنکه گاهی مغلوب ساخته میشود پس  
 قوم و سرگشته ایشان مراد بدان قوم است یعنی یافت قوم تر از گمراه پس هدایت کرد ایشان را بتوحید و توحید تو سادس آنکه مراد  
 بفضائل محبت است یعنی یافت ترا محبت و طالب معرفت من و تسمیه محبت بفضال بسیار آمده است که می گردانند خود و دنیا  
 و ترانه خود بنیج معقول نمیتواند رفت چنانکه انا تراک فی ضلال مبین و کمک فی ضلالک اهدیم و این وجه مریدیت  
 از عطا که از تابعین است صالح آنکه یافت ترا ناسی پس تذکر کرد ترا و این را بر حالت بیاض المعراج علی کنه که اند  
 و شرف و هدایت آن مقام فراموش کرد که چگونه و چه خواهد و بی کیفیت وانه حدیثی بیجانه بکبر پس حمایت کرد او را  
 و تعالی کیفیت شمارا گفت لا احیی ثناء علیک کذا قال و شاید که در بعضی اوقات دیگر نیز سهو و نسیان چنانکه در خطاه  
 ایشان و آنحضرت بعضی گفته اند که جائز است طریان بران حضرت طاری می شده باشد و پرور و گاه تعالی و تقدس آگاهان  
 باشد و او را بدان و تفریک کرده بر جواب و این کریمه با نشان این نعمت نازل شده و الله اعلم انما آنکه مراد آنست که یافت

از میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از ان دهرایت کرد برای ایمان و ارشاد ایشان و نزدیک این توصیه است  
 که گفته شود که چون آن حضرت در قومی افتاد و اهل ضلال که صحبت ایشان منظمه و قوع در ضلال و افتاد و در طره  
 جمل و اختلال بود اگر نمی بود حفظ عصمت آبی عزتشان چنانکه اشارت میکند آن قول وی سبحانه و ان کما دود لیسفونک الاله  
 و قول وی لعلک تکرک الیهم و امثال آن منقسم ساخت وی تعالی و از جهت مبالغه در امتنان به هدایت و عصمت  
 پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم وی فافهم یعنی تمام آنکه یافت ترا میخورد بیان چیزیکه فرستاد و بیوی تو از کتاب پس  
 هدایت کرد و تر امر بیان آنرا چنانکه فرمودم ان علینا بیان فرمود اما از زنا الیک الذکر و این وجه مردیست از جنسید  
 است الله عزه عاشق آنکه مردیست از امیر المومنین علی که گفت فرمود قصد کرده ام من در هیچ وقت و حال چیزی از پنه  
 که اهل جاهلیت بران عمل میکردند آن چیز مکر و دوباره هر بار بگردانید و باز داشت پروردگار من بفضل خود مراد ان در  
 سائل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم از پس اذن قصد نکردم هیچ چیز از بنس آن تا آنکه کرم گردانید  
 مراد بتعالی بر سالت خود گفت یک شبی مر غلامی را از قریشی که گو سفیدان میگردانید با من در اعلای مکة اتفاق افتاد  
 پس گفتم اگر نگاه داری تو گو سفیدان مرا و آیم من که را و افسانه در خوانم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در مکة میکنند  
 پس بیرون آمدم از مرغی و در آمدم بکده و در آمدم خانه را از خانه های آن و شنیدم که سرودی کنند در آن وقت و مرا میزدند  
 و او دعوب میکنند پس شستم و نظر کردم در آن پس برگماشت خدایتعالی بن خواب و بیدار گردید مرا اگر بر سالت آفتاب بر سر من  
 یک شب دیگر نیز چنین گذشت بعد اذن قصد نکردم هیچ بدی تا آنکه اگر کم کردیم چنین پروردگار من تعالی بر سالت پس مراد  
 از قول و تعالی و وجبک ضالا لانه ی ایت و الله اعلم و حصل و از جمله قول حق تعالی است و وضعنا عنک لک لک  
 انقضی لک بطا هر موهبت با شبات بار گناه سخت که بسبب شکست پشت طاقت اوست صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه  
 احتیاج کردند جماعه از فقها و محدثین و متکلمین که توبه نکرده اند صفا را بر انبیا و صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین باین دعا بفرستند  
 از قرآن و حدیث که اگر التزام کنند و بپذیرند آنرا لازم آید توبه کبار نیز و در حق اجماع و قول بخیز که قائل نشود آن هیچ مسلمانی  
 و جواب آیت که هر چه احتیاج کردند قوم بدان اختلاف کرده اند مفسران و معنی آن و متقابل و متعارض از احتمالات  
 و مقتضای آن قاطع است و در آن اقبال سلف بر خلاف آنچه التزام کردند این جماعه آنرا چون اجماع بر خلاف مذمبه ایشان  
 باشد و آنچه اجماع کردند ایشان بآن محتمل و ماول بود و لائل بر خلاف قول ایشان قائم باشد با اتفاق سلف و غیر سلف  
 متروک بود لازم بود که قول بطا هر و رجوع با قول سلف و تحقیق اختلاف کرده شده است در تفسیر این آیت پس بعضی گفت  
 اندک این تمحیل است مثل نقل اقتداء با کسی که گشت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تخفیف آن با عطا هر و صفا و بران مشهور  
 گفت که مراد تخفیف با عطا هر است که می شکست پشت طاقت او را از قیام با مر آن و حفظ موجبات آن و حیوانات بر او هر حق  
 آن پس سهل آسان گردانید حضرت و تائید آبی آنرا بروی و فرد و نهاده و از وی نقل آنرا با عطای شرح صدر بخرج کردن و خورج



باعتبار خلق و انشراح صدر مقامیت عالی که تمام و کمال جزو ذات باریکات حضرت سید السادات علیهم افضل الصلوة  
و کمال التحیات و جود و نبوت نادر و کمال اولیایان نیز از باب تکلیف بقدر امکان شرف متابعت و نصیبه از ان  
حاصل است و از اینجا گفته اند الصوفی کائنات را از فرق و جمیع ایشان خلای چنانکه محو یا نسی باشد و نه بجز را بر فرق  
غلبه چنانکه چو باز بود و بعضی گفته اند مراد بوزیر چیست که کرده می پنداشت آن حضرت دیگران بود بر ذات شریف و  
از تفسیر دادن قریش سنت خلیل علیه السلام و قادر بود بر منع ایشان از ان تا قوی گردانید و احوال جمل و عقلی بیشتر در است  
و بامر و توفیق امتثال آن و فرمود و اتبع مله ابراهیم حنیفا که اقا و مقصود و تمسکیت و اجزای شریعت و او امر و احکام است  
توفیق و تائید فرصت و تقویت نفس عزوجل و تخصیص بکسب خلیل نبوت بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد حفظ  
و عصمت است از وزر و نوب که شان او نقض ظاهر است بر تقدیر و جود آن پس عصمت را وضع و زنا نام نهاد و مجازا و ظاهر  
وضع و جود از برای طلبید و عصمت معنی از عدم است چنانکه در معنی مغفرت و نوب که در آیت دیگر واقع است گفته اند چنانکه  
در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در می گفتی می کرد و در وقت و در می میزد پس گفت تعالی خواب را  
بر من گذاشت و از شنیدن آن بادو است چنانکه آن حکایت گذشته است و بعضی گفته اند که مراد نقل تفکر آن حضرت است  
است و طلب شریعت تا آنکه شریعت نمود و بیان کرد حق جل و علا شریعت را و این بار از پشت جلال است و بعضی  
گفته اند که مراد تفسیر و تبیین حفظ بامر شریعت که طلب کرده شد از آن حضرت و حفظ باری و شستی است که صاحب است بر شستن  
آن بر طبیعت و نزدیک است که بشکند شست طاقت را و بعضی گفته اند که آن حضرت غم میخورد از امور که از تکلیف کرده بود و از  
پیش از نبوت و حرام گردانیده شده بر او پس بعد از آن از او از قلب مودت گذشتن از آنها را وضع آن  
و ظاهر مراد آن قوم که بخیر کرده اند و حاضر این باشند از بعد از نبوت کلا و جماعه بران رفته اند و خوش رفته اند که مراد  
و نوب است است که از ان باری بود بر ول شریف رسول رؤف رحیم صلی الله علیه و آله و سلم پس این گردانید حقیقی  
او را از غضاب ایشان درین دنیا بقول خود و امکان انرا بعد از نبوت نیست و بعد از نبوت شفاعت در ان جهان بقول خود  
و سوف یعطیک یک قتر فیه و انما اعلم و انما قول حق سبحانه لیقرکاب الله تقدیم من و نیک و اما از این آیه عده چهار است  
درین طلب و لیکن ویرانا ویلات است که ذکر کرده اند از اهل علم و این عباس بنی اند که گفته اند که مراد عنان و نوب است  
بر تقدیر و وقوع و فرسخ آن با مکان عقلی نه جو عقل و بعضی گفته اند مراد وقوع آن بهر و غفلت است و این تاویلی است  
که طبری از احکامات کرده و قسمی اختیار کرده و بعضی گفته اند مراد از ما تقدم خطبه دوم علیه السلام و اما از فووس است  
که گاه از گفته اند که مراد از نبوت ترک اولی است و ترک اولی و حقیقت و نسب نیست زیرا که اولی و مقابل و هر دو شریک  
اند و با حقیقت و صواب است که این کلمه شریف و تکریم است چه آنکه در اینجا فووس باشد و مراد تمامه کلام درین آیه در پاره دوم  
در ذکر فضل آن حضرت آیات قرآنی که شریف است و اما قول و بعضی گفته اند ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین

والمناقبین که موهم است بامکان عدم تقوی و وجود اطاعت بمقتضای صیغه امر و نهی ظاهر آنست که مراد استند مرتبه  
بر تقوی و عدم اطاعت است چنانکه جالس را گویند نشین تا بیایم من ترا وساکت ره یگویند سکوت کن تسلیم کرده میشود  
ترا یعنی نشسته باش و خاموش باش مقصود تقریر و تاکید است نه طلب آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم زیاده بیش هر ساعت علم و مرتبه وی تا آنکه میشود حال او در بعضی نسبت بحالی که در وجودت و حکم ترک اولی و افضل  
پس پیو و او را در هر ساعت علم و مرتبه ترقی و تقوی می متحد و بعضی گفته اند که خطاب بطایفه بانی است و مراد خطاب بر سبب  
و لهذا گفته اند ان الله و القرون خیر و گفت با تعقل و مثل انیت در قول و سبب جهان و لا تطلع المکذبین و در حقیقت  
مقصود تقویة قلب است آن حضرت و تشدید او با قوم است و قرار ثبات بر مخالفت ایشان و نه ظاهر و عجب از انان که این  
آیه را بر ظاهر حمل کرده تو هم نسبت نقص و محدود و ذنوب بجواب و سبب تأیید و اقول حق سبحانه فان گفتی چنانکه  
ما انزلنا لیک فاسأل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تكون من المتکذبین لا گویند  
من الذین کذبوا آیات الله فتکون من الخاسرین تفسیر آن اختلاف کرده اند که خطاب این کلام گیت آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم است یا غیره که آنها می گویند که خطاب آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف  
کرده اند بر سه وجه اول آنکه خطاب اگر چه بجنبت است ولیکن مراد تفریض و تفریط است چنانکه در قول اولی آن حضرت  
و چنانکه قول دینعلی مرغی بن مریم علیه السلام را انت قات للناس اتخذونی و امی الهمین من دون الله این روش  
در کلام بسیار افتاده چنانکه سلطان امیر برابری قومی گماشت و میخواست سلطان که امر کند رعیت را بکلمه توحید خطاب با قوم نمیکند  
بلکه با میر میکنند و میگویند که چنین کن و چنان کن و اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و ظاهر خطاب  
با میر میکنند ولیکن مراد قوم را میر دارد و در حقیقت خطاب با ایشان میکنند و قرا گفته است که خدای و اندک رسول وی  
شاک نیست و چه صورت دارد که رسول در شک باشد یا وجود نورانیت وحی و تشریف ولیکن این چنانست که مرد به پیر خود  
میگوید که اگر تو پسر منی کنی من و مولا بلام خود میفرماید اگر تو پسر منی فرما بپسر منی کن مرا که انبیل یعنی پنهان میدانند  
که وی پسر او است بنده او است ولیکن بعضی شک میگویند که اگر پسر منی و بنده منی برای توبیخ و تشدید و اینجا حقایق  
میدانند که آن حضرت در شک نیست ولیکن اظهار شک میکند در آن برای قضا و تفریض و این غیر وجه اولست که خطاب  
آن حضرت مراد غیر از دست فاشم ثالث آنکه مراد بشاک اینجا ضیق صدر و تنگی ولی است و مراد آنست که اگر شک  
می آید تو از آنچه می رسد بتو از کافران از ایداد و دشمنی صبر کن و پسر آنرا که میخواهند کتاب را و احوال انبیاء را بگویند  
ببر کن و نه بر ایداد قوم خود بگویند شد عاقبت کار ایشان از نصر و عون الی بر ایشان یا این بریل فرض و تقدیر است که بیا  
که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیر آورده آنچه فرستاده ایم پسوی تو در قصص الی کن  
آنان را که میخواهند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصص حق اند و ایشان و ثابت اند در کتب ایشان موافق آنچه گفته

کرده ایم بوی تو و مراد تحقیق حال و اشتباه است با آنچه در کتب مقدمه است و بیان آنکه قرآن مصدق است هر چه بر آنکه  
 در آن کتب است یا از پیش رسول و زیادت تثبیت او است نه امکان وقوع شک لذا در وقتی که نزول کرد این آیت  
 گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم لا شک الا بالاسال گفت بن عباس بنجد اسو گنده که شک نکرد آن حضرت یک چشم زد و  
 سوال نکرد و هیچ یک از ایشان را گفت بنده میگویند عبدالحق بن سیف الدین خنده الله بن محمد الصدوق و یقین و عصمه  
 عن الشک و یقین که مراد اینجا از شک نه آن معنی ظاهر است که منافق تصدیق و یقین است بلکه آن حالت است  
 که پیش معانیه و مشاهد که موجب اطمینان قلب میگردد و بدینا شد و لهذا در حدیث سوال خلیل جلیل را که در آن کیفیت  
 عیسی المولی است شک نام کرده است اینجا که بطریق وضع و رفع در تحلیل فرمودن حق بالشک منه یعنی اگر تو زیادت  
 یقین و اطمینان میطلبی پرس از اهل کتاب که با حواله اخبار نبوت تو علم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهد دارد و  
 و قاضی او که را خاصیتی است در حصول یقین و لهذا آنحضرت در دست میداشت سوره سجده اسم ربك الاعلی الذی یجبت  
 که میماند از لفظی السجده الاولى صحیفه یا اسم و موسی و قصه انجاء میم واری بوجوه و حال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم خبر داده بود و طلبیدن آن حضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه با ایشان موبدایم یعنی است و گفتن آن حضرت  
 بوجوه از ظهور مجزه اشهد انی رسول الله نیز ازین باب است فافهم بالله التوفیق و هو اعلم و اما آنکه میگویند که خطاب  
 در لکن اشکست مرغی نیست از متابعان تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در حق آنست فی شک نیز چنین است و تقریرش  
 آنست که مردم در زمان شریف منتهی سه فرقه بوده اند مصداقان و کذبان و منافقان که شک داشتند در کار و میسر خطاب  
 کرد حق تعالی ایشانرا بطریق خطاب عام که اکثر بصیغه واحد میباشند و گفت اگر هستی تو اسے متوقف در شک از آنچه  
 فرستادیم یا بجز غیر خود که عهد است صلی الله علیه و آله و سلم سوال کن اهل کتاب را تا دلالت کنند بر صحت نبوت و نیست  
 از اهل شایسته است مراعت را چنانکه فرمود اما از لکن الیک نور مبینا و چون ذکر کرد حق تعالی بر لب ایشان چیزیکه از اهل  
 میکند آن شک را از ایشان و تخذیر کرد ایشانرا از آنکه لاحق بقسم ثانی شوند که کذبان اند و گفت لا تکن من الذین  
 کذبوا آیات الله فتکون من الناسرین و قول دی سجانه و الذین آتینا هم الکتاب لعلون انه منزل من ربک الحق  
 فالا تکن من المترین فی انهم یقولون ذلک یا باشد مراد قل یا محمد بن امتری لا تکن من المترین آنحضرت خطاب  
 میکند غیر خود را و موبدایم کل خطاب بر غیر آنحضرت است قول و تعالی که بعد ازین فرموده است قل یا ایها الناس ان کنتم  
 فی شک من دینی الا یتیروا بقوله تعالی و تو شاد الله لجمعهم علی الهدی فلا تکن من الجاهلین و اگر میخواهی است  
 خدا تعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباش تا از جاهلین گفت قاضی عیاض مراد آنست که مباش تا جاهل  
 باشی اگر خواهی خدا تعالی جمع کند ایشانرا بر هدایت زیرا که در دو سه اثبات جمل سه صفتی از صفات خدا عزوجل و جمل  
 صفات خدا جا ز قیمت بر انبیا مقصود و عطا او است صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه تشبیه نکند در امور خود به مات جاهلان

و نیز در آیت دلیل نیست بر بودن او یعنی که نمی کرده است و از بودن بر آن صفت بلکه امر کرده است بالتمام صیر بر آن  
 قوم و مخالفت ایشان و بان که بیرون نیاید از صبر و ثبات تا نزدیک شود حال او حال جاهلان را بشدت تحسیر و  
 حکاه ابو بکر بن فورک و بعضی گفته اند که این در معنی خطاب با تنه یعنی نباشید شما از جاهلان چنانکه در معنی دیگر گفته اند  
 و مشعل این بسیار است در قرآن و همچنین در قول ویرتعالی و ان قطع اکثر من فی الارض یعنی که من سبیل اندر مراد غیر است  
 چنانکه گفته است و ان یطیع الذین کفر الا اذ یؤمرونهم فی شئ الذین یحکمون علی قلبک و لمن اشرقت شیطان علیک و مثال  
 آن مراد همه جا غیر است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفته است و الله تعالی امری میکند او را بهر چه خواهد و حال آنکه  
 از وی و قرآن نذر و چنانکه گفت و لا تطعوا الذین یدعونکم الیه و حال آنکه آنحضرت هرگز طرد نکرد ایشان را و نذر آنرا  
 پیش خود و بنو نذر امان و قول وی سبحانہ و ان کنت من قبلہ من الغافلین مراد غفلت از آیات حق است بلکه  
 مراد غفلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خور و نکر و هرگز در دل او نذر و بگوشت وی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نذر است که روحی الکی تعالی و اما قول وی سبحانہ و اما نیز غلبه من الشیطان فاستغذ بالله و ظاهر این است  
 و نیز و سوسه شیطان در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و لیکن مراد قصد شیطان است بر آن و سوسه و صرف الکی  
 تعالی از وی آزاد و معنی آنست که اگر سبک سازد و ترغیب مثلاً که باعث گردد بر ترک اعراض از ایشان و بر اقبال  
 ایشان پناه جویند تا محفوظ دارد و از ان و نذر اوئی حرکت است چنانکه گفته است ز تجلج پس امر کرد خدا تعالی حبیب  
 که چون فرود آید بر من ففصب بر دشمن مثلاً قصد کند شیطان باغوی وی و انداختن خواطر و وساوس استغاده کند  
 بحق تعالی تا کفایت کند امر او را و باشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردد و انید او را بر من صلی الله علیه و آله و سلم  
 و قدرت نذر او بر وی که مفاد آن عبادی نیست لکن تسلیم سلطان است و قول و تعالی ان الذین القوا اذا سمعوا طعن من شیطان  
 تذکروا فاذا هم مبعدون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص لغیر آن حضرت خواهد بود و قول و تعالی و اما شیطان شیطان  
 ایشان غیر نذر است و صحیح نیست که مثل و مقصود گردد و شیطان بر آن حضرت در صورت ناک و تمسک کند بر وی  
 نه در اول رسالت و نه بعد از آن چه شنت الکی که بر آنها صدق رسول فته است تقاضای این میکند بلکه معلوم میگردد  
 نبی بر علیه السلام که آنکه می آید و در ملک است یا علم ضروری که پیدا میکند او را حق تعالی در وی یا ربانی  
 که ظاهر میگردد و اندر نذر و معنی این بیان در بروی بیاید و تمت کلمه یک صدق و هدایا تبدیل کلمات و حاصل و اما  
 قول وی سبحانہ و اما رسانا من قبلک من رسول و لانی الا اذ انسی الکی شیطان فی امنیه بهترین ایچ گفته شده است  
 در وی و مشهور است قول جمهور مفسرین که مراد منی اینجا تلاوت است و القای شیطان در وی مشغول گردانیدن بخاطر  
 و از کار از امور دنیا و مآل را تاوری آورد بر وی و هم دنیا را تلاوت وی یا می و در آن تمام سامعان از اثر لغت  
 تاویل فاسد چیز را که زاله می کنند و نسخ می گردانند از الله تعالی و کشف میگرداند النباس و اشتباه را و حکم و ثابت می آید

در بیان مبدء حق







جاری دارد و لیکن تقریبی بر آن جاری نیست و در آخر آنچه صواب است اظهار می کند چنانکه در اصول فقه ذکر کرده اند و  
تفصیل کلام آنست که مسلم در حدیث عمر بن الخطاب آورده که گفت چون بریت داد خدا تعالی مشرکان را روز بدر و کشته شد  
از ایشان هفتاد و کس و اسیر ساخته شد و هفتاد و کس مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان با ابوبکر  
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ای بکر ایشان ابناء اعمام و برادران و خویش و قبیله و اندر آن من آنست که گویی از ایشان  
غایب باشد اما آنچه بگویی از ایشان از احوال مادی قوت و قدرت بر کفار و امید است که بدایت کند ایشان را خدا تعالی  
و مانند ایشان بازوی دولت و نصرت پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من که تو چه برای میزنی ای  
پسر خطاب گفت من می گویم که ای من از راسی ابو بکر خلافت است راسی من آنست که بخش مرا ایشان را بفرما مرا تا بکشم فلان را  
اشارت کردیم بخدیجه که مرا بود و بفرما علی که بزند گردن عقیل را که برادر او بود و بفرما حمزه را که بکشد فلان را تا بداند  
خدا تعالی که نیست در دلهای مادی مشرکان را پس دوست داشت و اختیار کرد آنحضرت راسی ابو بکر را و خوشنمای  
او را راسی من در گفت از ایشان غایب را چون فرمود آنحضرت او را فقه و ید هم که مستعد است و ابو بکر نیز دوست و هر دو  
شسته می کنند گفتیم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و یار ترا من هم اگر بیایم در خود گریه را  
بگیریم و اگر نیایم محکیم کنم و بزور خود را و گریه در آرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گریه می کنم به جهت آنکه  
عرض کرده شد بر یاران تو از خدا و تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شایسته و یکتر ازین درخت اشارت کرد و بدین معنی که  
تو دیکه بود پس فرستاد خدا تعالی ما کان لینی ان یكون لهما سری حتی یخین فی الارض و اثنان اکثر و مبالغه در چیزی  
کردن و در او اثنان برست یعنی پنهان باید که چون اسیران دوستی بیفتند بکشد ایشان را و مبالغه کند در آن تا زائل  
گردد و کفر و کفر شود و آن غالب شود و عجز بر نماند اهل آن تربیدن عرض الدینا و الله یرید الاخره خواستید  
شاید از آنکه نیست و سوال آنست و بخواهد خدا آخرت را که قوت دین اسلام و ثوابی در آخرت بر آن مترتب خواهد شد  
و الا که اب من از حق که گفتیم عذاب عظیم اگر نبی بودم آتی که در نازل رفتم است که بجهنم را بر خدایا نیکی و سزاوارت می رسد  
شماره اندر آنچه اخذ کردید و اختیار نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آن حضرت که اگر نازل می شد  
بر عذاب بنات نمی یافت از ما که عذاب نیکی گویند آنچه که در دنیا عذاب است بر آنحضرت و تهید است عذاب و آن  
نیکی باشد که در دشت صاحب محبت است و نیکی گویند که نیست و در دنیا الزام و نسب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درین  
پیغمبر است که مخصوص گشته است بدان بر سائر انبیاء علیهم السلام که نیست این پنج پیغمبر را غیر تو چنانکه فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حلت العناکم انتمی و می خواهم که بگوید که انکم و غیر آنحضرت است از انبیاء علیه السلام  
و السلام و اما آنحضرت را در است که کشد و خدا گیرد و آن از جمله عذاب است و می گوید یا قول و تعالی عرض الدینا یعنی  
آنکه اندک مرا با تو خطاب کند است که اراده می کند دنیا را و غیر و مشخص است عرض او بر آن عرض دنیا تنها و بهر که



بعضی تعذیر و اقرار و بعضی گفته اند مراد دعوت با ایمان و احکام است بعضی گفته اند که این از باب حذف مضاف است  
یعنی آنکه تدری اهل ایمان یعنی نمیدانستی که ایمان که ایمان خواهد آورد و احکام و آثار با این معنی بعد از سابق و  
ایمان حدیث و اشراط علم با احوال و الیه المرجع و کتاب باب چهارم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم در کتب سابقه و تفهیم و تجلیل وی را اخبار بر رسالت وی در کتب دینی و تورات و انجیل و معتزات علماء  
اهل کتاب بیان با جلال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یمتدونه کتباً عندہم  
من التوراة و الانجیل یا مرسماً بالمعروف و منہام عن المنکر الا یتذکرہ شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و کتب  
سابقه بسیار است و خاصه انبیاء و سبل علیهم السلام و اهل عیال ایشان معروف بودند بزرگوار حضرت خاتم الانبیا و چون  
حضرت را ذکر ایشان از حضرت دمی کرده لاجرم ذکر شریف او را ایشان بطریق اولی کرده باشند من احب شیئاً اکثر  
ذکره و این آیت کریمه اولی است بر صدق آن حضرت که خبری در کتب معتزات احوال و صفات دمی علی الله علیه و آله  
و سلم در کتاب یهود و نصاری و الزام ایشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبی و موجب نصرت و تکیه با ایشان می باشد  
آن حضرت را و بحقیقت دانست و شناسا ترا با احوال آن حضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی بهتر که در تورات  
و انجیل و معتزات و آثار ائمه بودند و در میان یهودی در یافت سعادت و سعادت و در بین ایشان علامات و علامات  
صلی الله علیه و آله وسلم درین باره نوشته بودند و همیشه منتظر ظهور کتب و ولایت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم  
بودند و بر آنصار که معادلات و مخالفت داشتند نبوت وی صلی الله علیه و آله وسلم متفاج و معتقد می نمودند و میگفتند  
که نزد یک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان و از روز و کار شایسته آریم و پادشاهان ایشان در وقت گذشتن  
از عالم وصیت نام داشتند و به پسران می سپردند و میگفتند که سلام با آن حضرت بسلام برسانید و بگوئید که  
ما و شما حقان تر جان و اویم و ایمان توا را عالم فقیه قولی امر فوزه که ای فرزند عالم می شناسی این کافران  
آن حضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بگوید آنها علم یقینی مشهودی دارند بخلاف پدران که علم با آنها با باع و اخبار  
است ولیکن چون آن نور ظهور کرد و سابقه شقاوت انزلی از ایشان در کار شد به حربه و عمارت کینه بسیار نمودند و کفر  
در یزد و ویران و دگرگشت بر آه کتمان حق رفته تحریف و تفریط کتابت دادند و محبت دنیا و حب ریاست بزرگوار  
خسارت و شقاوت و ذلت فرود رفتند و با وجود تحریف و دلائل نبوت پیغمبر با و اعلام شریعت دمی صلی الله علیه و آله وسلم  
در کتاب ایشان لایح و فایح است و گفته اند که نام حضرت بزبان سریانی شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ  
چون میگفتند خود را میگویند شفا الله علیه الحمد لله و چون شیخ بعضی عدو بود شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ  
و علامات و امارت نبوت و شیخ شرح و زمان بعثت خروج دمی متعین بود و در میان رده که حضرت بود پیغمبر خوره قوروم  
آورده عبد الله بن سلام که از اخبار و اشرف یهود و از اولاد یوسف علیهم السلام بودند و ایمان آورد و از جهان روزه که

باب چهارم در احکام و آثار و الیه المرجع و کتاب باب چهارم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کتب سابقه و تفهیم و تجلیل وی را اخبار بر رسالت وی در کتب دینی و تورات و انجیل و معتزات علماء اهل کتاب بیان با جلال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذی یمتدونه کتباً عندہم من التوراة و الانجیل یا مرسماً بالمعروف و منہام عن المنکر الا یتذکرہ شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و کتب سابقه بسیار است و خاصه انبیاء و سبل علیهم السلام و اهل عیال ایشان معروف بودند بزرگوار حضرت خاتم الانبیا و چون حضرت را ذکر ایشان از حضرت دمی کرده لاجرم ذکر شریف او را ایشان بطریق اولی کرده باشند من احب شیئاً اکثر ذکره و این آیت کریمه اولی است بر صدق آن حضرت که خبری در کتب معتزات احوال و صفات دمی علی الله علیه و آله و سلم در کتاب یهود و نصاری و الزام ایشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبی و موجب نصرت و تکیه با ایشان می باشد آن حضرت را و بحقیقت دانست و شناسا ترا با احوال آن حضرت و صدق نبوت وی از یهود و نصاری کسی بهتر که در تورات و انجیل و معتزات و آثار ائمه بودند و در میان یهودی در یافت سعادت و سعادت و در بین ایشان علامات و علامات صلی الله علیه و آله وسلم درین باره نوشته بودند و همیشه منتظر ظهور کتب و ولایت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم بودند و بر آنصار که معادلات و مخالفت داشتند نبوت وی صلی الله علیه و آله وسلم متفاج و معتقد می نمودند و میگفتند که نزد یک رسیده است که در سایه دولت پیغمبر آخر الزمان و از روز و کار شایسته آریم و پادشاهان ایشان در وقت گذشتن از عالم وصیت نام داشتند و به پسران می سپردند و میگفتند که سلام با آن حضرت بسلام برسانید و بگوئید که ما و شما حقان تر جان و اویم و ایمان توا را عالم فقیه قولی امر فوزه که ای فرزند عالم می شناسی این کافران آن حضرت را چنانچه می شناسند پسران خود را که بگوید آنها علم یقینی مشهودی دارند بخلاف پدران که علم با آنها با باع و اخبار است ولیکن چون آن نور ظهور کرد و سابقه شقاوت انزلی از ایشان در کار شد به حربه و عمارت کینه بسیار نمودند و کفر در یزد و ویران و دگرگشت بر آه کتمان حق رفته تحریف و تفریط کتابت دادند و محبت دنیا و حب ریاست بزرگوار خسارت و شقاوت و ذلت فرود رفتند و با وجود تحریف و دلائل نبوت پیغمبر با و اعلام شریعت دمی صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب ایشان لایح و فایح است و گفته اند که نام حضرت بزبان سریانی شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ چون میگفتند خود را میگویند شفا الله علیه الحمد لله و چون شیخ بعضی عدو بود شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و شیخ و علامات و امارت نبوت و شیخ شرح و زمان بعثت خروج دمی متعین بود و در میان رده که حضرت بود پیغمبر خوره قوروم آورده عبد الله بن سلام که از اخبار و اشرف یهود و از اولاد یوسف علیهم السلام بودند و ایمان آورد و از جهان روزه که

خروج آن حضرت بکشفیده بود بشر حصول سعادت نقایب شریف می بود سه مرتبه بود که مشتاق نقایت بودم  
 لا یرسم له وی ترا دیدم و از بار فحم و چون بقاء شریف شرف شده گفت آن حضرت توئی ابن سلام عالم اهل غیرت  
 نعم فرمود سوگند میدهم ترا بخدا می که فرستاده است تو ریت را می بانی تو صفت مراد کتاب خدا گفت نعم گوی میم  
 که تو رسول خدائی و خدا ظاهر و غالب کننده هست و غالب کننده دین است بر همه ادیان بدرستی و راستی که  
 من می یابم صفت ترا در کتاب خدا که با تو خطاب کرده و گفته است یا ایها النبی انما ارسلناک شاهدا و بشیرا و نذیرا  
 بدرستی ما فرستادیم ترا شاهد بر امت بتصدیق و تکذیب و بجات و نجات و بشارت و هشدار و هدایت و انذار و عتاب  
 و ترساننده و ماصیانه و عتاب و حرز الایمین و پناه مرالشیان را که مراد بران عرب اند که تر خط و کتابت ندارند  
 تعلیم و تعلم ندارند و وسیع علی الله علیه و آله و سلم پشت و پناه تمام عالم هست و هیچ بجز بخت نیست و  
 در ایشان قهر و ایشان از وی باشد و یا بخت غلبه و آنها که این قوم در جهل و قنات و بعد از مقام علم و هدایت  
 و توحید و توحید و توحید را که می بیند نگاه دارد و از آفات و مراد از ان حفظ و تحصین ایشان است از آفات نفس و عواقل  
 شیطان چنانکه فرمود و هو الذی بعث فی الایمین رسولا منهم تبلیو علیهم آیاته و یرکبهم و یعلیمهم الکتاب و الحکمة و ان  
 کانوا من قبل لفی ضلال مبین و تواند که مراد حفظ و نگاه داشت ایشان باشد از عذاب و هلاک و استیصال و اودام  
 که در ایشان بود و قوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انما نعذبهم لعلهم یرجعوا و انما نعذبهم لعلهم یرجعوا  
 تو بعد از خاص منی که یکس مدین صفت با تو بر اینست و فرستاده منی بسوی کافه خلق سببیک المتوکلان که در علم  
 ترا متوکل که تمام کارهای خود را برین گذارند و از حول و قوت خود بترسانند که حقیقت معنی بندگی نیست است  
 انما یزول و لا غلبه فیها فی قورشت قوی و سخت دل چنانکه در قرآن مجید میفرماید و لا کنتم نظا فلیظا القلب لا تضفوا  
 من ملک و آنکه جای دیگر فرموده افظا علیهم جایش آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم مجول است بطبع کریم  
 و امر بملک محو است بر معالجه خلق و اوجه آنست که گفته شود که نفی نسبت بر منان است و امر نسبت بر کافران و  
 منافقان است و هر دو صفت در ذات و معنی موعود است و المحب الله و المنفص الله و فرموده انا الفکر المتوکل  
 در باب اخلاق اشارتی بآن گذشت و لا ضوابط فی الاسواق و نه فریاد بر آرزو در بازارها که عادت و انا  
 و عاقلان است یعنی نرم خوست و بلند نیکو آواز را که خلق نمی و زود مردم نه در خانه نه در بازار و لا یخبری بالسیئه  
 السیئه و لکن یخبر و یفر و پادشاه می دهد بر ابجدی بلکه عفو می کند و دوری گذرد و لن یقبضه الله حتی یتیم به الله  
 التو جابان بقول لا اله الا الله و از دنیا نمی برد و در اخلاقی تا زمانی که راست میگرداند با دین و کشیک  
 بگفتن لا اله الا الله و اثبات توحید و از اله شرک قیغ به عینا و انا صا و قلوبا غلظا پس می کشاید و می کشاید  
 را که نمی بیند راه است را و گوشتها را که نمی شنود حق را و لهای پوشیده و پرده را که نمی شنود و در حق را







آنحضرت آمده ایمان آورد و از سادات صحابه شد و قصه تحمید او مفصل مشهور است این حساب در صحیح توده حاکم در کتاب  
بر شریحین آورده اند که وی نوکند بود بلکه چا زود تر و بیج کرده با زن خود صحبت و کشت و دناگاه آوازه شد  
حرب کفار در روز احد شریف به پلانت شد فرصت غسل جنابت نیافتد بیرون رفت و شهید شد پس بر آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم کشتن شد که ملائکه او را غسل می دهند و فرمود حقیقت حال غلطه چیست و بچه سبب او را  
از میان شهیدان اهل مخصوص ساخته اند و در بعضی روایات آمده که فرمود که جنب بود و دید از زن او پرسید از زن  
حقیقت حال را عرض کرده از پنجاه است که امام ابوحنیفه شهید جنب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبیه با وی مخالف  
دارند وی گویند غلبه که جنابت موجب آن بود که خروج از و اثره تکلیف ساقط شد و غسل که سبب است از شهادت مستفاد است  
و اگر غلبه واجب نشود امام این قصه غلطه را دلیل می آورد و قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات  
آمده که جنب بود اول و لیست بر آن اکنون اخباری که از توریست و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و غیره در  
آن حضرت آمده است نقل کنم و حاصل پوشیده نماند که بعد از اخبار قرآن مجید که ناطق است بوجود صفات احوال  
شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب و اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن ایراد آن  
بسیار الزام و انجام این کافران معاند و کاه است و مومنان نیز موجب زیادت الطمینان و مزید نورانیت و تقنین  
سجده و آواز توحید بعد از حذوف و تحریف و تغییر و تبدیل و خیانتها که این اشیاء در وی این امانت گرد آمده است  
که بجای کرده حق سبحانه از سبب و ثبات از سماع و اشکار باشد از فاران سیدنا نام که وی است که از بطور سیدنا و کوسین گویند  
که سبب کرده حق سبحانه و وی کلام کرد موسی علیه السلام ثبات از سماع که که بریت المقدس نزد بیت اللحم است  
مولد موسی علیه السلام ظاهر شد در وی نبوت او و نازل شد بر وی انجیل و فاران اسم هبرانی است و نام جبال  
بنی اشم است در مکه که در یکی از اینها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعبد میکرد و بدو وحی در وی شد آن سه که  
است یکی ابوقیس است که مکه مدینه آن آبادان است در مقابل آن حقیقت است یا بلن وادی و در شرقی آن که متصل  
تقیقت است شعب بنی اشم و در وی مولد آن حضرت بقول مشهور و این قتیبه روح که از علما است است و کتب سابقه را  
خوانده و ترجمه کرده در اعلام النبوة میگوید که در اینجا هیچ غرضی و خفا نیست بر کسی که تمبر و مال کند در آن  
زیر که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سبب انزال توریست است بر موسی علیه السلام بطور سیدنا و اشراف اوتی  
از سماع انزال انجیل بر عیسی و در اعلام سکونت میکرد و در سماع غیر بارض شلیل تفریکه او را ناصر گویند و با نهجست  
تسمیه کرده شد تا بعد از او انصاری و چنانکه ثابت است که مراد با شراق حق سبحانه از سماع انزال انجیل باشد از یسین  
ثابت است که سلطان و از جبال فاران انزال قرآن است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن جبال که است و غنیست  
خلانی میان سلیمان و اهل کتاب در آنکه فاران که است و اگر دعوی کنند که فاران غیر است و در سبب آن از ابا

و حاصل اخبار و روایات در این باب

و افتخار ایشان گوئیم یا نیست در توریست که ابراهیم ساکن گردانید اجزای حاصل را در فاران و گوئیم راه نمائید دیگر  
 بار بر موصی و دیگر که آشکار شد خدای تعالی از وی و نام وی فاران است و هر چه که از او آید از تعالی کتابی را  
 بعد از مسیح و بنیاد را دینی که ظاهر و مکتشف شد و آشکار گشت مثل ظهور و انکشاف دین اسلام آید  
 که آشکار او فاش شد و در مشارق و مغارب مثل آشکار او فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب  
 کرد بر دروکار تعالی در توریست موسی علیه السلام و در فرامس که بر دروکار تو پیدا میکنی و بر باسعی دارد بر اینی مثل  
 پیغمبر است از برادران تو و در وایتی از برادران ایشان می گردانم کلام خود را و در آن عیسی پس می گوید ایشان را  
 هر چه که امر کنم او را هر که اطاعت نکند چیز را که متکلم می کند می کشم از وی و در این کلام دلالت و دلالت است  
 بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که موسی و قوم موسی که بنی اسرائیل اند از این جهت اند و برادران ایشان ابنار  
 اسمیل و اگر این بنی موعود از این جهت است و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود و از برادران ایشان و اگر گویند  
 بنو اسرائیل برادران بنو اسرائیل اند پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر دروغ می گوید و اینها را در  
 از این که مذکور است در توریست که قائم نشد و بنی اسرائیل پیغمبر مثل موسی و در ترجمه دیگر توریست آمده که مثل  
 موسی قائم نمی شود و بنی اسرائیل هرگز پس باطل شد قول بعضی بود که مراد باین بنی موعود یوشع بن نون است زیرا که  
 یوشع بنو و کنو موسی مثل وی بلکه خادم او بود و در حیات او ندیده و موید دعوت او بعد از وفات او پس متعین شد که  
 مراد باین بنی موعود محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که کفو مثل موسی بود و مماثل بود در نصب دعوت و خدی بجهت  
 و تشریح احکام و اجر و تسخیر بر شرایع سابقه و خود چنانچه دلایل باهر است که بنی موعود که پیغمبر از زمان است محمد است  
 صلی الله علیه و آله و سلم که در آن شک و شبهه اجمال نیست و گفته اند که قول او که فرمودی ختم کلام خود را و در آن  
 واضح است که مقصود بآن محمد است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که معنی این آنست که می میکنم بعدی او بکلام خود  
 و بطن میکنم پس چنانکه شنیده گویا فرمود میفرستم بسوی او صحت و الواح دیر اگهی است بخواند مکتوب را  
 و حاصل اما در انجیل از آنچه ذکر کرده است ابن ظفر ل که گفته است بوحنا که یکی از حواریین است در انجیل خود از مسیح  
 است آرد که گفت من طلب میکنم از پدر خود که بدید شما را فار قلیطه دیگر را که ثابت ماند با شما ابدی روح حق است  
 و تعلیم می کند شما را هر چه و گفت این پسر رنده است که از ذات خود می آید بعد از وی فار قلیطه رنده  
 می گرداند بر لب شما اسرار را و تفسیری کند هر چه را و گواهی میدهد بر لب من چنانکه گواهی میدهد من بر لب او من می آم  
 برای شما مثال را و وی می آرد تاویل آنرا را و تاویل قرآن است که مثل تاویلات و معانی بسیار است بخلاف کتب  
 دیگر و فار قلیطه که طاقت ندارند اهل عالم که بکشند او را اگر اجابت می کنید و دوست میدارید مرا نگاهدارید و وصیت مرا و من  
 طالب میکنم پدر خود را که بدید شما را فار قلیطه دیگر که باشد با شما تا نهایت و هر آن توحید است بآنکه خدا تعالی میفرستد بجهت

اینکه از این کلام معلوم میشود که این کلام از حضرت موسی علیه السلام است و در این کلام دلالت بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است

و این کلام از حضرت موسی علیه السلام است و در این کلام دلالت بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است

ایشان کسی را که قائم می شود و تبلیغ رسالت پروردگار و سیادت خلق بنام وی و باشد شریعت وی باقی در مخلد  
آیا هست این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کرده اند بسیاری گفته اند  
بعضی حاد است و بعضی گفته اند معنی محض اگر موافقت کنیم و ایشان را در معنی محض پس رسول است که می آید براسه  
خلاص عالم و این موافق غرض ما است زیرا که هرگز محض گفته اند است از کفر و شایسته است هرگز معنی را قول  
میجو در انجیل که من آمده ام برای آنکه خلاص کنم عالم را و چون ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که خلاص عالم است  
دو سوال کرده است پدر که بهر یار ایشان را فارقلیط و دیگر پس مقتضی لفظ آنست که دلالت کند بر این که اول فارقلیط است  
آنا فارقلیط دیگری آید و اگر تزییل کنیم که فارقلیط بمعنی حامد باشد پس که ام لفظ قریب تر است با حمد ازین گفت این ظاهر  
در انجیل از آنچه ترجمه کرده اند از آنچه نیست که دلالت می کند بر آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی  
که می شنوید شما از من از آن من نیست بلکه از آن پدر من است که فرستاده است مرا این کلام بر لبه شما آنا فارقلیط که  
روح القدس میفرستد او را پدر من بنام من او تعلیم میکند شما را هر چیز و دوسه ذکر میکند و پدر می دهد شما را چنانکه گفته ام  
من آنرا بر لبه شما پس آیا هست بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خدا تعالی نه خدا است  
دو تعلیم می کند خلق را هر چیز و دیگری کند ایشان را و اما اطلاق پدر این انجیلست حرف ال ممد و انشای نیست  
استعمال آن نزد اهل کتابین و اشاره است به پروردگار سبحان و تعالی زیرا که این لفظ تعلیم است که خطاب میکند به  
معلم و معلوم را که استاد میکند از دوسه علم را و مشهور است مخاطبه فرمادی علمای دین خود را با او و حائیه همیشه بود و بعضی  
استدلال و نوعی که میگفتند نحن ابناؤه از جهت معرفت ایشان نه خدا و اما قول دسی میفرستد او را پدر من بنام من  
اشارت است به شهادت مسطفی صلی الله علیه و آله و سلم مراد از بصدرق و رسالت و باطنه متضمن است قرآن از هیچ  
دو و تفسیر دسی از آنچه افتر کرده شده است در امر دسی و در ترجمه دیگر از انجیل آمده است که گفت مسیح می آید فارقلیط  
تا خیر و من و قتی که بیاید فارقلیط تو را بخت میدهد می کند عالم را بر تخیلی و فیکوید و دسی از پیش نفس خود چیزی که شنیده میشود  
از وی و کلام میکند ایشان را بلن بسیار میکند ایشان را و غیر مسید ایشان را و او است و در روایت دیگر آمده میگوید دسی از پیش نفس خود بلکه  
کلمه میکند بهر چه می شنوید از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است دسی صلی الله علیه و آله و سلم و این سخن عن الهوی ان الهی لا یوحی  
و گفته است که وحی تجمید میکند مراد بزرگ میزد ایشان را و در واقع تجمید کرده است مسیح بر یکس چنانکه صلی الله علیه و آله و سلم کرده زیرا که  
وصف کرده است او را بر رسالت و پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند ایشان است او و نیمه صفات خدایت  
صلی الله علیه و آله و سلم که مسیح خبر داده است علیه السلام و کیست که ازین خبر است غلام بنی اسرائیل را که بر کمان حق و  
نزول کلم از من وضعش و بیح وین ثمن قلیل و کیست که خبر داده بخواند و بنویسد غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در انجیل  
حق تعالی وحی کرد بهیسی تصدیق کن محمد و ایمان آر بوسه و لبرهای امت خود را که هر کس از ایشان چون او را گفت آن را



صلی الله علیه و آله وسلم و نفی که فاضل از دو لب شیرین وی کلامی است که می گوید وی و کتب نیست که زود فرستاده  
 شده است بر وی و گفته که نموده ساخته است وی و در کلام قول وی نقله صغیرک دلالت است که وی نبی عربی  
 است زیرا که نقله صغیر نیست در هیچ طایفه جز عرب که حاکم میکند سیف را در گردنهای خود و در قول وی خان  
 شترالعکب و شترالعکب صریح است که وی صاحب شتر است و سنت است و وی برپای می شود سیف خود و می کند  
 خلق را بیعت بر حق و بر سر که و اندر ایشان از کفر بیعت صلی الله علیه و آله وسلم و نیز در زبور آمده است  
 که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدس یارب بفرست پیداکنده سنت را تا برانند مردم که  
 مسیح بشر است و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیش از وجود ایشان است و مراد آنست  
 که خداوند محمد را بفرست نامردم را بداند و بخواند با آنکه مسیح بشر است نه آنکه دانست داود علیه السلام که مردم  
 در مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود مرآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نقله  
 برگزیده است مراد از ابی استی و درستی در کردار و گفتار دیگر برگزیده است مراد از ابی استی و درستی او را  
 نصرت داده ایشان را اگر امت تبعی می کنند او را و در خوابگاه خود و کعبه می گویند با و از برای بلند و درست ایشان  
 ششیر است نیز تا انتقام کنند خدا را از آنکه عبادت نمی کنند او را بنده می کنند او را آنکه ائمه را بقید با و ششیر  
 ایشان را بگلهها و در مزور دیگر آمده است که خدا بقلی ظاهر گردانیده است از بین که مراد آن که است تاج  
 محمود و مراد تاج ریاست است داشته و محمود صلی الله علیه و آله وسلم در مزور دیگر آمده است که وی با کعبه  
 می شود و وجودی کند از دنیا تا دریا و از آنها تا انقطاع ارض وی نشیند اهل جزایر پیش او برین اندیشه خود  
 می کنند دشمنان او خاک را بر زبان می آیند او را ملوک با جلا و خواص خود و چهره می کنند و سر برین  
 نه و فرستی می کنند او را امت بفرماید وی و گردن نهادن خلاص میگرداند و گویان ستم پره را از کعبه که  
 توتیر است از وی و میرانند ضعیف را که باری و بی نیست او را مهر بانی میکند بضعاف و مسالین و در و فرستاده میشود  
 بر وی و دعا کرده می شود و هر وقت و همیشه میبازد ذکر دست نالبد و حاصل بچنانکه در کتب مشاهده شود و توتیر پیش و قبل  
 در زبور و صف آفرینست صلی الله علیه و آله وسلم مذکور بود است و در صف انبیاء دیگر نیز مسطور است و مذکور است  
 که در صحیفه آدم ابو الانبیاء سلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وی فرستاد بوی که منجم خوانند  
 آنکه و اهل آن بهسایرهای من اند ویران خانه کعبه و رسیدگان بان همان من اند و در کتب غایت و حمایت سائید  
 خط و غایت من اند و سائیدم آن خانه را با اهل آسمان و زمین تابیا یزد آنجا کرده و زودیده موسی عبا را آورده  
 آواز برآورد و بگوید و بگوید گویان و شک از چشم ریزان و هر کس زیارت آن خانه بیاید مقصود جز زیارت خانه کعبه  
 در ضای من که صاحب خانه ام نباشد چنان باشد که گویا مراد زیارت کرد و همان من گشت مراد و لایق که من گشت

صلی الله علیه و آله وسلم

که او را انکیم گفتم و محروم نگذارم دکانان خانه را بر پیغمبر سپارم از فرزندان تو که او را بر ابراهیم گویند تو اعدان خانه  
 باد بلند گردانم و بدو است اعمار کیم و چشمه زمزم را به ابراهیم او بیرون آرم و حل و حرمت آنرا بمیراث بدو دهم و مشاعر  
 آنرا بدست او آشکار سازم و بعد ازین هر قرن از مردم آنرا یاد دارند و قصه آن خانه که بتوفیق پیغمبر رسیده فرزندان  
 تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و دیر از ساکنان دویان و حاجیان و ساقیان  
 این بیت گرامی گردانم هر که مراد از من چهره خواهد باید که بداند که من با آنجا که کالیده موسی غبار آلوده و خاکسپا  
 پیغمبری روی آورده بود و گارم دور صفت ابراهیم آمدم که ابراهیم دعایت و دعای تو حاصل فرزند تو مستجاب کردم بر تو  
 و نسل وی برکات فائز گردانم و از وی پیوسته بودی آمم منظم و کرم که نام وی شد و بر دست  
 و برگزیده من باشد و امت او بهترین امت باشد و از کتاب حقوق که پیغمبر بود و حاضر و انبیا پیغمبر علیها السلام  
 منقول است که گفت جاوایند من التبیح و التقدیس من جبال فاران و امثال ذلك الارض من تمجید احمد و تقدیس  
 و ملک الارض در قاب الامم و نیز آمده که تقدس التبت السما من بهاد احمد و امثال ذلك الارض من حمد و آیه قضی  
 بنوره الارض و یکل جمله فی البحر و نیز در کلام حقوق آمده که سترع فی فیک اعزاقا و تروی السهام با مرکب احمد و آیه  
 و این عبارت کنایت است از مباهله و در امر و نهایت رسیدن کار و اشارت است بالکمال و اتمام کار بدین دولت  
 در عهد نبوت و پیغمبر چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی منقول است از وهب بن منبه که گفت خواندم و کتب  
 قدیمه که گفت خداوند مبارک و تعالی سوگند بخورم بعزت و جلال خود که فر فرستادم بر جبال عرب نورس که  
 بر کوه باین مشرق و مغرب و پدید آرم از اولاد اسمعیل پیغمبر عربی ای را که بوی ایان آرند شمار ستاره های آسمان  
 و ستاره های زمین همه ایان آورند بر بویبت من رسالتی بر آید از ملتهاس پدران خود و بگرزند از آن گفت  
 علیه السلام یا کی تو خدا با و پاکست اسلام تو بخت گرامی داشتی تو این پیغمبر را و تشریف داشتی گفت پروردگار حق  
 من انتقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر و غالب می گردانم دعوت او و بر هر دعوت و خوار میگردد و اطمینان  
 که مخالفت کند شریعت او را بعد از تربیت کرده ام او را و بر لیس عدل و داد بیرون آورده ام او را بعزت من که  
 برانم بوی استنار از آتش آغاز کرده ام و نیار ابراهیم خرم کرده ام بچشم کیسه دیدار او ایان نیار و بر  
 و در نیاید در شریعت و پیغمبر پس از وی خدایز است و صلی و صحت شعیبا پیغمبر علیه السلام ذکر آن حضرت مذکور است  
 که حق تعالی میگردد که بینه دوست داشته شده نزد من که شاد است بوی نفس من بود و بخار من و خور من و نفس من  
 آفاخته میکنم بوی روح خود را و فرمود میفرستم بوی وحی خود را پس ظاهری شود بر استماع عدل او خنده نمی کند و شنیده  
 میشود آواز او در بازار می شناید شهادت کرد و می شنوایند گوشهای کر را و زبانه می گردانند و لسان مرده را بدو می آورند  
 آنچه کس را ندیده که میگوید پدید آید از احمدی تازه و نور و صفت گردانیده میشود و مغلوب مانع نمی شود و می

اینچنین

در حدیث پیغمبر



و میل نمی کند به واسطه نفس خوار گردیدن و صاحبان را که مانند کلک ضعیف قوی میکردند و قیاد را بهیمنی کنی تو خوار  
است و وی در خداست که هر که فرو نشیند ثابت بشود و وی بحیث من و منقطع میگردد و پس عذر خود را میگوید و میگوید  
میشود و من و انفس در ادب و تربیت اینجا کتابی است که قائم مقام توبه است و میگوید و ذکر شعیبا پیش آمده که گفت  
خدا تعالی یا عذرا ام که عظیم گردانیده ام و قوی گردانیدم ترا اینج و گردانیده ام ترا و ترا تا با کشتی چشم  
کور از دریای اسیران نفس و هوای از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیبا آمده که گفت مرا بر درو کار و تقاضای  
برخیز و هیچ کن و خبر ده با آنچه می بینی پس برخاستم و دیدم دو سواران را که پیش می آید یکی بر بخار و دیگری  
بر چل می گوید یکی مردی را افتاد بابل و بتان وی که ترا شنیده شده اند این فقیه که از علمای است و متابع و  
شخص و متبع کتب سماویه است می گوید مراد به صاحب حارسه بن مردم است با اتفاق بیان نصاری پس چرا  
مراد بصاحب جل محمد باشد علیه و آله و سلم زیرا که سقوط بابل و احضار آن بردست اوست و صلی الله علیه و آله  
و سلم بر دست مسیح و همیشه در اقلیم بابل بود و آنکه که عبادت میکردند بتان را از زمان ابراهیم علیه السلام و  
آن حضرت بر کوب جل مشهور تر است از مسیح بر کوب حار و در کتاب شعیبا آمده است که میگفتند با دین ما و شهر را از  
فصل اول فیدار و تسبیح می کنند و از بالای کوه اندام میکنند و ایشانند که می گردانند برای حق بجانه که است و  
پراگنده می کنند تسبیح او را و بر بزرگوار و صغیر میزنند از اقصای ارض و بتانی می آیند و می گویند بیا بیای خود چنانکه  
می گوید گلکار گل را بپای هم آورد آمدن بآن محبت و شناختن ایشان برای آن دبانگ بر آوردن بطنه و میل  
کردن در طواف و گفت ابن قتیبه بنوقید از عرب اندر آنکه فیدان کسب تحصیل است علیه السلام با جماع مردم و گفت  
ابن قتیبه که در کتاب شعیبا ذکر کرده است و بیت با حرام و دست که سلام میکنند او را گفت شعیبا گفت پروردگار جل جلاله  
آگاه باشد من پناه گرفته ام بصیون که نام کعبه است بیت خود را در قاصیه و می جبر است که کرامت کرده میشود  
و بوسه داده می شود او را و گفت پروردگار تعالی که را شاد شوای عاقر و نطف کن تسبیح کن که اهل توبه بیشتر باشند از  
اهل من در او بابل خود اهل بیت مقدس را داشته باشد از بنی اسرائیل و طایفه عبا که بیشتر باشند از آنها و تسبیح  
که را بزن نازانیده که نبود و وی غنیمت گزینان علیه السلام و نازل نشد بروی کتاب بخلاف بیت الله که از  
انبیاء در آن بسیار بودند و محیط و می بود و نیز در کتاب شعیبا آمده که حق تعالی بگفت سوگند خوردم بذات خود چنانکه  
سوگند خورده بودم در ایام نوح که غرق نه کنم اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم بر آنکه که ناراض نشوم  
از آنکه هرگز ترک نه کنم هرگز که ناهال همه از جاسه خود و در دلقها پست شوند نعمت من از تو زایل نگردد ای سیکینه  
آگاه باش بنا میکنم بحسین سنگهای را می آید بچهره و مکل میکنم بلای متلف را بر بزرگوار و درهای ترا و در میانشی  
از ظلم و مفسد از ضعف بر سلامی که صنعت کند صانعی نمی کند در تو بر خیز و روشن شود که نزدیک سیده است نور تو و قار

عنه و تسبیح  
در آن توبه  
بابل و بتان  
کسب تحصیل  
تسبیح کن  
که اهل توبه  
بیشتر باشند  
از آنها و تسبیح  
که را بزن  
نازانیده  
که نبود و وی  
غنیمت گزینان  
علیه السلام  
و نازل نشد  
بروئی کتاب  
بخلاف بیت  
الله که از  
انبیاء در آن  
بسیار بودند  
و محیط و می  
بود و نیز در  
کتاب شعیبا  
آمده که حق  
تعالی بگفت  
سوگند خوردم  
بذات خود  
چنانکه سوگند  
خورده بودم  
در ایام نوح  
که غرق نه  
کنم اهل زمین  
را بطوفان  
همچنین سوگند  
خوردم بر آنکه  
که ناراض نشوم  
از آنکه هرگز  
ترک نه کنم  
هرگز که ناهال  
همه از جاسه  
خود و در دلقها  
پست شوند  
نعمت من از تو  
زایل نگردد  
ای سیکینه  
آگاه باش بنا  
میکنم بحسین  
سنگهای را می  
آید بچهره و  
مکل میکنم  
بلای متلف را  
بر بزرگوار و  
درهای ترا و  
در میانشی  
از ظلم و مفسد  
از ضعف بر  
سلامی که  
صنعت کند  
صانعی نمی  
کند در تو  
بر خیز و  
روشن شود  
که نزدیک  
سیده است  
نور تو و قار

خدا بر تو به بشارت است بظهور نور خاتم النبیا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین ذکر کرده حرم را که گلب و بز یکی بچهره و صفت  
 کرده راه پایی او و آلهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گفته و تقریر توان کرد و با بکمال صفات آن حضرت و احوال شریف وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم در کتب متقدمه زیاده بر آن است که در آن خدائی در شبیهایی باشد غیر آنکه اعمای دین نام  
 شریف او را تغییر و تحریف کردند و با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است بریدن بیطعن نور الله با نور  
 و الله متم زوره و لو که الکافرون و صلی الله علیه و آله و سلم و خاتم الانبیا و المرسلین و علی آله و اوصیایه  
 و اتباعه جمیع و حاصل مجمل معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه سابقه مذکور  
 و مستطوره است و اهل کتاب بدان علم قطعی یقینی حاصل بود و بحمد و عناد و غلبه شقاوت و خسارت بر راه مستنکار  
 و استیفاء و ارتداد و رفتن گریخت و غیر و تبدیل کردند و اگر اینجا بعضی حکایات و روایات که متضمن به تبیین و تفصیل  
 آنست آورده شود مناسب است اگر چه ذکر آن نزد اهل دعوت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن  
 موجب مزید علم و یقین از باب دین و ذوق و نشاط مجانب سید المرسلین بود صلی الله علیه و آله و علی آله و اوصیایه جمیع  
 از سر آن نخواست گذشت از هر چه میر و دشمن و دوست خوشتر است ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن سنان  
 که از شهید احد است می آید که گفت گدم بنی عبد الاشهل را روزی نشنیدم با ایشان و حدیث کنم و بودم مادران  
 ایام صلح کننده با یهود پس شنیدم یوشع یهودی را که می گوید نزدیک رسیده است خروج پیغمبر که نام او احمد است  
 پیر (می آید از مردم و این بلده یعنی مدینه هجرت گاه او است پس آدم بسوی قوم خود رجوعی که تعجب میکردم  
 از آنکه گفت یوشع پس شنیدم مردی از قوم خود که می گوید نه تنها یوشع می گوید این سخن را تا تمام یهود و مشرک میگویند  
 این سخن پس بیرون آدم تا رفتم بر بنی قریظه پس همه ایشان تذکره کردند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت  
 و پیر بنی یثرب که از روستا یهود بود و یوشع را که در آنجا است سواره سرخ که طلوع نمی کند مگر خروج پیغمبر و ظهور و دست  
 باقی نموده است از پیغمبران اگر احمد و این بلده مهاجر است ابو سعید خدری می گوید که چون قدم آوردم رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را خبر دادم آن حضرت را این حکایت فرمود اگر اسلام می آورند و پیر و یاران او از راه  
 یهود و اسلام می آورند یهود همه که تابان او بودند و از فداوه آمد که بودند یهود که استقبال میکردند بر کنار عرب  
 و می گفتند خداوند بزرگترین می ای را که می یابیم ذکر او در تورات تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و آرزوی ایشان  
 آن بود که بنی از جنس ایشان باشند پس اسرائیل چون بیرون شد از جنس غیر ایشان سجد و در کوفه زدند و از غیرین شکیله که می درآمد  
 بر قوس می گفتند که که که بنی سرست و اگر میرسد قبط و روم را متابعت می کردند و او را گفت مغیره پس از آن اقامت  
 کردم با سکنه مدینه و نگذاشتم هیچ کس را اگر آنکه در آدم آنرا و پس رسیدم اساقفا آنرا از قبط و روم از آنچه می یابند  
 ایشان از وجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بود و اینجا استغنی بزرگترین ایشان بودی آوردند نزد وی و یاران خود را

مجلس

محمد بن عبد الله بن جابر  
 از حضرت شریف بن محمد  
 سید عالم  
 زنده باد و با سعادت  
 علی بن ابی طالب  
 علی بن ابی طالب

پس دعای کرد ایشان را گفتند مرا در خبر ده مرا آیا با قیامه است یا نه کی از دنیا که بیرون نیامده است گفت نعم و است  
 آنرا نبی است نیست میان او و میان عیسی بن مریم هیچ کی دوی سبب است که تحقیق امر کرده است مارا عیسی  
 اتباع وی دوی بنی عربی ای است نام او احمد دراز است و در کثرت و در دو چشم او شرفی است نیست نه آدم نبوده  
 است سوی او ی پوشد چاههای درشت را و کفایت میکند هر چه می باید از طعام شکر شیر او برشته او است باکی ندارد  
 از هر که پیش آید او را به شربت میکند قتال را بذات خود و با وی اصحاب او بیند که خدا میکند خود را پر دوی دوست  
 میدهد از در است از پدر ان و پسران خود و بیرون می آید از دینی که در دین است و درخت است و از دین است  
 بیرون می آید و مجرم و دیگر بجزرت می نماید و بجزرت میکند بزمین شورش را از روی پوشد از در بر و مطاباق خود و شرف  
 از ان اعضا را و مخصوص میباشد بعضی که بود و انبیا را بصورت شهر بهوشی انهم خود بصورت میگردد و بی تمامه عالم  
 در دانه میشود او را تمامه زمین مسجد و ظهور هر جا که وقت نماز در آید نیم میکند و نماز میکند از در و چون باز آید غیره  
 ازین سفر و سلام آورد و خبر و از ان حضرت را و اصحاب او را با چو شریف و از شریف است از شریف برین زمین که با کمال  
 و درین عمر و بن نفیل در طلب دین پس آمد و در راهی که در موصول بود گفت مردی را از انجایی آئی گفت از بیست  
 ایر ایم گفت چه می طلبی گفت دین می طلبم گفت برگرد و نه یک است که نماز کرده و آنچه تو می طلبی در زمین تو در  
 این زمین عمر و بن نفیل را موصود جاهلیت گویند و از زبان مشرکان نچو در تو برشته را بر فوم می خواند و در صحیح  
 بخاری ذکر او است و از این مسوود آمده که خدا تعالی بر این گفت پیغمبر خود را بر ملامت در آید و در دین مردم را بهشت  
 در قصه اش آید که آنحضرت در آمد روزی در کنیه دیده بودی را که می خواند تو را بیت را بر قوم خود و چون رسیدند  
 بر صفت بنی آنرا از میان خاموش شدند و باز ماندند و خواندن و در گوشه پیاده افتاده بود پس گفت چرا باز ماندید  
 از خواندن گفت آن پیاده که رسیدند ایشان بذكر بنی آخر الزمان پس باز ماندند از ان پس غیره بیکان پیاده نشال  
 کودک که می آید و گرفت تو را بیت را و بخواند صفت آنحضرت را و گفت این صفت است ایشان لا اله الا الله  
 و انک رسول الله برین کلمه جاندا پس گفت آن حضرت اصحاب خود را بجهنم کنی برادر خود را و از ان عباس  
 آمده که گفت چون قدم آورد و تیج مدینه را گفت من خراب میکنم این بلد را و گویند که اهل مدینه کشته بودند و پسر  
 تیج را کرم و غاوبه عده ای پس گفت شامل بیروی و بود در ان ایام علم بود و ایها الملک این بلد است که  
 میباشد بیروی و بی بخت پیغمبر از بنی اسمعیل مولد را و بکلمه است و اسم او احمد و این دار بخت او است و در شریف  
 او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تیج بن و عمر بن اسحاق در کتاب مغازی آورده که تیج خان بر بنی آنرا از ان  
 بنا کرد و با و سه هزار سوار از علماء و قوربت بوده اند که ترک موافقت می گفتند و در وقت برافراشت پینه باز کرد و در کعبه است  
 بنی آنرا از ان بر بخت تیج برای هر یک خانه بنا کرده و جاریه بخشید و اموال جزیه داده و کتابی نوشت که در وی









تا بان و روشن بود و اگر نه نقاب بشریت پوشیده بودی بحکیم را بحال نظر و ادراک حق او ممکن نبود و همیشه چهره  
نوری بود که انتقال کرد از اصحاب آبا و ارحام اموال از زمین که آنهم انتقال بصلب عبد الله و رحم آمنه سلام الله  
علیهم اجمعین فائده و فایده برین النعمان که از صحابه کرام است شبی غار عشاء همراه آن حضرت گذارد و شب ابر  
و باران بود و تاریک بود پس آن حضرت شاخ خرمایی بدست دوی داد فرمود بر این را روشن میکرد و انبیا پیش کس  
توده گزیده چون در آئی در خانه می بینی و همه را سیاهی را بر این آتش و سیر و کن روده ای چشم و ده صحیح بخاری و  
کتب دیگر که کور است که عبادین بشر را سیدین حضرت که در شب تاریک اندازد و در دست هر کس  
عصای بود پس روشن گشت عبادی که در دست کی که آن دو کس بود در روشنی آن در دست و چون جدا  
شدند از یکدیگر عصای که در دست دیگر بود روشن گشت و خود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بن در بود  
و نور از اسرار شریف است و بخاری و تاریخ و بیسی و ابو نعیم از حمزه سلمی آورده اند که گفت بودیم تا آن حضرت  
در سفر پس متفرق شدیم در شب تاریک پس روشن گشت انگشتان من تا من شدم به میدان روشنی بیا که  
شد هیچ کی و انگشتان من روشن بود و نیز از حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی از صحابه  
بدعت کردن قوسش بفرستاد و می نشان در فرستاد که که در دست باشد ابر این انگشت شریف بیان و چشم وی  
زود از آنجا بیا من و نوری پیدا شد پس عرض کرد آن صحابی و گفت می ترسم که مردم بر من خیالی نکنند و آنکه در دست  
موسی علیه السلام نیز آمده و بقیه از آن خبر می رسد نقل کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ابی بن کعبه و  
ابو بکر و اولی و ثانی از ابی بن کعبه و سرایت نورانیت وی بخاندان در گاه باشد عصا و تازیانه  
ایشان چه چای ذرات و اعضای ایشان نورانی نور بهیچ الله تبارک و تعالی و آنکه گفته شد در حدیث  
موسی علیه السلام که گفت آن حضرت قریب عظیم از انبیا است و عالم ارض و این قسرها است  
در عالم سما و الفرق بنیاد واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان و بیای است که آنرا نفوس  
فرستاد و در بیای زمین نسبت به یک قطر دارد و در بیای آسمان نسبت به یک قطر است و در بیای زمین  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گذشت از آن در شب حراج و این عظیم است از انبیا و بکر است  
موسی علیه السلام و اما اجابت دعای موسی در هلاک فرعون اجابت دعوت آن حضرت است و لا اله الا الله  
و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از انبیا و از خبر و بر آن چهره او سنگ داده شده است آن حضرت را  
انوار آب از انگشتان وی و این ابلغ و اکبر از آن چه غیر از خیر ارض است که بیرون می آید از انبیا  
بنام بر آن چهره از گوشت و پوست و زنا و فرمود علی بن ابی طالب که در دستش یک داده شده است و در دستش  
مثل آن در شب اسرار و زیاده بر آن از قوسم و در تو نیز مقام مناجات بر آن حضرت را فرقی که است علی بن ابی طالب



[illegible]

و کمالات و معجزات بود همه در ذات شریف وی موجود بود و شرفی و شکر و شایسته حرکات و سکنات و آنچه بخواهد  
 همه دارند و تو تنها واری صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و صحابه قدر صفت و جمال و حبب فضله و کماله وجود  
 و نواله و شرف این فضائل و معجزات بود که شکر است میان انبیا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اما  
 فضائل و معجزات دیگر که مخصوص است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از اخصائش صلی الله علیه و آله  
 و سلم خوانند بسیار است و خارج از حد و عدد و حد و لیکن آنچه ظاهر بود و در قید و ضبط علماء و محدثین است که در  
 می باشد و اخصائش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قسم است یکی از قبیل احکام شرع و دیگر قسم صفات  
 و احوال معجزات و بعضی گفته اند که تکلم در قسم احکام و بحث کردن از آن بی فایده است و متعلق نیست  
 بدان شکی آنگاه و آن امریست که گذشته است و جواب آنست که فایده بر آن مترتب است اول علم بحال شریف و  
 و تحقیق آن سعادت نیست که نوعی از کمالات است علم تر و نفیس تر از آنکه تحقیق اجماع اقتدا و موقوف است بر آن  
 تا در آنجا شود و عمل کرده شود بدان باز این قسم را چهار قسم کرده اند اول آنچه مخصوص است بوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم از واجبات و حکمت در آن زیاده و قسب در جاهت زیرا که تقرب بفرض اکمل است از تقرب بواجبات  
 چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است و بر دشمنان بار تکلیف و تعظیم اجزان و آنکه هر قسم شایسته چند آوردیم  
 و استغنائی از آنکه بقیه قوم خواهد که در ذکر بانی المراسم بپایان که در جواب مسائل از غنی بقولی جواب خلاف آنست  
 اگر چه در حدیث آمده است امرت بر کتبه الشخی و لیکن تحقیق آنست که سفت مکرر است و امر بایمانی نیست و  
 مراد بآن نمانی است که بعد از بر آمدن صبح و بر آمدن آفتاب گذارند که آن را مردم نماز اشراف گویند و  
 صلوة الشخی نماز چاشت را گویند و قول عائشه زمار است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هیچ سجده ای  
 محمول برین نماز نیست و چنانکه نماز در وقت افترجانه که حاکم در مسندش آورده و در حدیث احمد بن حنبل  
 نیز آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هیچ چیز برین فریضه است بر شایسته و در وقت  
 فجر و کتبه الشخی و قول باختصاص و تر بر قول ابی حمزه ثمالی است و نیز و اما ما یوحیه بر همه واجب است چنانکه  
 نماز تحری بر آن حضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر است نیز فرض بود پس برداشته شد از ایشان و بعضی  
 از علمای شافعی گفته اند که از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث  
 آمده است که آنحضرت با خود بود وضو میزد و چون شاق آمد که در وضو میزد و اما حدیث  
 دیگر نیز در شان مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست شافعی حشائش آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در حرمت بینی احکامی که بروی صلی الله علیه و آله و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه ترمیم زکوة بروی صلی الله  
 علیه و آله و سلم و همچنین حرم صدقه بر قول صحیح مشهور مخصوص بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم انا ناکل الصدقة



است که لایق نیست بنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از انزالات مقدران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام  
 با مرأه عزیز و در قصه داود علیه السلام بن او یا و مقام انبیا علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن عتق را  
 بجای مهر چنانکه صفیه را گرد رضی الله عنهما و در وجوب نفقه زوجهات بر آنحضرت اختلاف است نوی گفت  
 اصح و وجوب است و واجب نبود بر وی رعایت قلم میان زنان خود و اکثر علماء حنفیه نیز برین اند و آنچه بیکر و  
 بطریق تفنیل بود و وجوب در حل عین میان مرأه و عده و خانه و دو وجه است در نخست و دوم و نسبت و گفته اند که  
 رجعت این خصائص همه بآنست که کحل در حق العینی صلی الله علیه و سلم حکم تسری داشت و زنان و مردان همه  
 در حکم او و غلام وی بود و مباح بود مر آنحضرت را که بگیرد و مال غنیمت پیش از قیمت هر چه بخواهد از جبار تقسیم  
 و مانند آن و مباح شد مر او اقبال بکوه و غول بکسی بی ابرام و تحقیق و تفصیل آن در باب فتح پیاید انشاء الله تعالی  
 و از خصائص آنحضرت بود که حکم کند بعلوم خود و بر لای خود و ولد خود و گویای و هر یک از این خود و ولد خود و دشمن و یمن  
 او و قریب و دیر و مباح بود مر او که قیمت کند از ارضی را پیش از فتح زیرا که مالک گردانیده بود او را مالک الملک  
 تمامه از ارضی و مالک را گفت غزالی رحمة الله علیه که وی صلی الله علیه و سلم که قیمت میکند ارض جنت را  
 و ارض دنیا بطریق اولی صلی الله علیه و سلم و حاصل اما خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم که در قبیل  
 صفات و احوال است لا تعد ولا تحصى است خصوصاً صفات و احوال باطن که علم بر عکس بکینه آن فرسود و ذکر از ان  
 بعضی صفات ظاهر است که علماء عدد و احصای آن نموده اند و معجزات همه ازین قبیل است که از هیچ یکی از انبیا  
 ظاهر نشده و لیکن آنرا بانی جباه داده شد از جهت عظمت و کثرت آنها و فضیلت اعلی اکمل و صلی الله علیه  
 و سلم آنست که پروردگار تعالی روح او را بشیر از ارواح خلایق پدید کرده و ارواح سائر کائنات ماز در روح وی مشوب  
 گردانیده همه از نور وی آفریده و صلی الله علیه و سلم بنی بوده و آدم هنوز میان روح و جسد بود که او را اکثر  
 عن ابی هریره رضی الله عنه و در عالم ارواح نیز فیض بار و اح انبیا از روح او رسیده و شرف و کرامت ای اتی الرسل  
 الکرام بها + فانما اتصالات من نوره بهم + فانه شمس فضل هم که اکبرها و یطهرن انوارها للناس فی الظلم + و انما انوار  
 روح او در پرده غیب بود که اکب ثواب حضرات انبیا که شرف و بزر او بودند ظهور نمودند و چون آنجا رسید نبوت و  
 ظهور کرد و خود خشنی شدند بعدینه در رنگ ظهور که اکب در شب و خفای ایشان نزد طایع آنجا چنانکه ابی هریره  
 روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در ابد و انبیا و فضائل  
 عظیمه وی آنست که داده شده است مر او را و اح کلام که مر او بیان کلمات است مختصر شامل مسانی کثیره و این قول  
 کلام ختمی سپناه مجرب است چنانکه در باب حلیه شریف اشارت فرمایند که شدت و از انچه آنست که وی صلی الله علیه و سلم  
 و سلم اول کسی که گفته شد از وی میثاق در روز است و اول کسی است که گفت بی دران رود کجا جانی الحیث

صلى الله عليه وسلم  
 من اول انبیا ام در خلق و آخر ایشانم در ابد و انبیا و فضائل  
 عظیمه وی آنست که داده شده است مر او را و اح کلام که مر او بیان کلمات است مختصر شامل مسانی کثیره و این قول

و حلیه شریف است



و از آنجمله آنست که آدم و عالم همه از بهر او پدید آمده اند و مقصود از اصلی از ایجاد عالم وجود او است و نوشته شد  
 اسم شریف وی بر خورش و ایوب جنت و یاقینا و از آنجمله آنست که حق تعالی گرفت خرد از انبیاء و وی که چون  
 بعثت کرد و ایمان بسیار نبوی و نصرت دهند. او را دو لک قولی و از آنجمله آنست که حق تعالی چنانکه سابقا  
 گفته شد و اذن از آن است که واقع شده است اخبار بشیره بوجود شریف وی در کتب سابقه چنانکه گذشته  
 و از آنجمله آنست که واقع شده است در نسبت وی تا آدم علیه السلام سفاح یعنی زنا چنانکه در عهد جاهدت عادت  
 بود و ذکر آن در باب ولادت شریف بیاید انشاء الله تعالی و از آنجمله آنست که بر آنجمله آنست که از بهترین قرون بنی آدم  
 قرون فخرنا و بیرون آورد او از بهترین بهترین قبائل چنانکه در حدیث آمده است که حق تعالی برگزیده گشته اند را  
 از اولاد اسمعیل علیه السلام و برگزیده قریش را از کنانه و برگزیده بنی هاشم را از قریش و برگزیده از بنی هاشم پس بی  
 برگزیده ترین برگزیده گان و بهترین بهترین و بهترین بهترین باشند علیه السلام و آنکه و سلم و در وقت ولادت  
 شریفه شان همه سرگون افتادند و من اشعار خواندند و برگزیده از شکم مادر خود و در وقت ولادت و وفات بریده و  
 در وقت ولادت ساجه و راجع نظر بر جانب آسمان داشته و انگشت شهادت بر داشته و در مادر او که لاری از و  
 بر آمده که روشن شد بان کوشاگاه شام وی جنبید مهدی بینبایندن لاکه و حکم کرد و در مهدی نوشته اند  
 او را که سخن بگوید و بوی قمر در مهدی و میل بسته که و بر جانب که اشارت میکرد از آنجمله سایه کردن ابر است که آنحضرت  
 در گرمی آفتاب و این همیشه بود بلکه در اوقات معده ده واقع شده شصت در زمان سفر که همراه خود ابوالفضل  
 بر سفر آمده و بخیر او را هم با اندر ایشان خفت و اندر سایه یادداشتن در خفا نص جدا ذکر کرده اند و از آنجمله شق صدر  
 شریف است چنانکه در معراج آمده و وقوع آن چهار بار است اول در وقتی که میفرمود در بنی سعد و دوم در ده  
 ساگی موسی نزد بعثت چهارم در شب معراج و از آنجمله ششاد در جبرئیل است او را در ایتا اودجی و تصرف کردن  
 در وجود و شریف وی و این نیز از خفا نص شمرده اند و گفته اند که هیچ یکی از انبیاء را نبود و تقاضا میل این بیانی  
 در حدیثش بیاید و از آنجمله آنست که حق تعالی ذکر کرده است هر عنوان حضرت را علیه السلام علیه و سلم  
 در قرآن قلب او را در قول خود مثل به الروح الامین علی قلبک و لسان او را در قول خود قاضا بر سرانجام که  
 و در این معنی عن الهی و بصیر او را در مانع البصر و باطنی و وجه او را در قدری قلبی و همک فی السواد و عنق  
 او را در ولائش و یک مغلوته الی عتقک و صدر و نظر او را در الم نشرح لک صدرک و وضعت عنک و زک الذی  
 انقض ظهرك و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت حق جل و علی او این مسکین گلسم و در وقت خواندن  
 اللهم علی روح محمد فی الارواح و علی جسد محمد فی الاجساد و هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر می کند و در و  
 میفرستد که این عمل بر آفات قرآنی افتاده از آنجمله آنست که حق تعالی بشکافت از اسم خود که محمد است

آنکه و تسمیه کرده نشسته پیش از دی باین آیه ای حدی و همان بن ثابت در مع آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم گفته شرف و شرف له من اسمی لیس فی العرش محمد و ذی القدر و بعضی گفته اند که این شعر او طالب است  
که ذکر البخاری فی النایح الصغیر از انجیل آنست که بر دو کار قاضی میفرمایند و بنی ثمانید او را از طعام مشرب نیست  
چنانکه در ذکر صوم وصال بیاید ان شاء الله تعالی و میدید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میدید  
از پیش و میدید در شب و ناریکی آن چنانکه میدید در روز و شنائی از چنانکه در طبع شریف و صلی الله علیه و آله  
و سلم گذشته و از انجیل آنست که چون رفتی بر سنگ فرو میفت هر دو پای دی در آن چنانکه در مقام بر  
متواتر است و از مرقین آنحضرت در سنگ که شهر است و از خانه شریف در مسجد نبی مساوی و در  
و قصت و دو آب دهن آنحضرت که شیرین میگردد این آب شوره را و نهایت میکرد طفل شیر خواره را چنانکه  
در باب حلیه گذشته و بفعلها صلی الله علیه و آله و سلم غنی بود و موصی داشت نه فقیر اللون بود  
چنانکه از مردم میباشد بعضی این را از انصاف نقل کرده اند و در حدیث استقا آمده است که بر داشت  
دی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در دامن او دید و میفرمود یا خیر یا طین و بعضی گفته اند از این  
الطین لازم نمی آید که موسی نباشد زیرا که بعد از پر کشدن موسی مکان آن سفید میباشد اگر چه آثار موسی  
باقی بماند و تحقیق آمده است که آنحضرت نفی می کرد شتر الطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله  
بن قریظ خراسی گفت که از دم نماز را با آنحضرت و نظری کردم بسوی حفره الطین و صلی الله علیه و آله و سلم  
و قتی که سجده میکرد و گفته اند که غفره بیا من که خالص نباشد مثل رنگ خاک و این دلالت دارد بر آنکه آثار  
شتر گردانیده بود و مکان را اغفر والا اگر تعالی میبود مطلق از آثار شتر اغفر نمی بود و چنین گفته در مواهب گفته  
که نعم اینجا اعتقاد باید کرد در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنود الطین شریف او را ایند که بیه بکه بود و طین  
طین را اینجا چنانکه ثابت شده است در صحیح و میرسد آواز آنحضرت و سمع دی تا آنجا که میرسد آواز و سمع  
غیر دی و خواب میکرد چشم آنحضرت و خواب نمی کرد دل دی صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری و هر چه  
نزد دی سخن میکرد می شنید و این وجه است بنا و عدم نقض وضوی آنحضرت بخواب و بعضی گفته اند که این  
حکم عدم وضوی خواب شامل است تمامه انبیاء علیهم السلام و اینجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم در لیلۃ التعلیس طلوع آفتاب را در نیافت تا آنکه قضا شد نماز و جوابش آنست که ادراک  
طلوع و غروب کار چشم است و چون چشم در خواب بود در نیافته شد و وحی نشد محبت حکمت در شریعت تعنا  
یا محبت دیگر که خدا و انانیت است بدان و الله اعلم و خمیازه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را  
ابن ابی شیبہ و بخاری در تاریخ خود و در روایتی آمده است با خواب نبی قطریچ پنجمین خمیازه نکر و برین روایت

این از خصائص نباشد و تأیید میکند این را روایت بخاری در صحیح که تشاوب از شیطان است و گس بر بدن مبارک وی نمی نشست و پیش در جامه وی نمی افتاد و احتلام نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز و همچنین انبیا و دیگر راه الطیرانی و آمده است که آن نیز از شیطان است و بعضی از علما انزال را تجویز کرده اند که شاید بجهت غلبه باده می شده باشد نه خواب شیطانی و در موضع دیگر تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبو تر از مشک و در باب حلیه احادیث درین باب نقل کرده شده است و می افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشده است و سایه آفتاب و انجمن است عبارت علما و عجب ازین عزیزان که ذکر چراغ کرده اند و در حدیث طویل دعا میکند خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی مشایخ بیان سفت و قرض فرخوانند و فرموده است آنحضرت از خدا که در جمیع اعضا و جرات نور بخشد و در آخر آن گفته و بعضی نور او چون آنحضرت عین نور باشد نور را سایه نمی باشد و چون مشی میکرد با دراز قامتان و دراز می نمود و از ایشان و نمی نشست گس بر جامه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذکره النحر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشست و نمی گزید و نمی کشید خون او را پشه و ایدان نمی کرد پیش انجمن است عبارت قوم و مراد عدم وجود قلمست و آنکه در بعضی احادیث و اقوال آمده است که کان فطی ثوب مراد بدان حقیقت نیست که اقاله او از جمله خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع کاهنان است نزد بعثت و می حضرت آسمان از استراق سمع و می شهب گفته ابن عباس رضی الله عنهما عجوب ساخته می شدند ثیابین از آسمان و پیش ازین بودند که و می آمدند در آسمانها و می آوردند چیزهای آنجا را و القا میکردند بر کاهنان که قومی بودند از ارواح ایشان بار و دل خبیثه از جن ساخته و علاقه روحانی بود و باین علاقه گسب می کردند تاوم را از ایشان و می افزودند در دعای بران پیش خود چنانکه حضرات انبیا را صلوات الله و سلامه علیه هم همین مناسبت بار و اح طیبیه از طلا که بود بآن مناسبت مورد و می و اخبار صادق می گشتند و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع شدند و باز داشتند شهنشاه از عروج و ولوج سموات و گفته اند که بگوید عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و بگوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از تمامه آسمانها هر که قصد کند که بآسمان بر آید و استراق سمع کند و میگردد شود بهشتیاب که شعله از نار است و هرگز خطا نمیکند بعضی را می کشد و بعضی را می خورد و بعضی را فاسد و تباه میکند و این اعضا را و فاسد میکند و این عقل را فاسد پس میگرد و غول که گمراه میکنند مردم را در بیابان و این ظاهر بود و پیش ازین زمان بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرده است هیچ یکی پیش ازین زمان و می ظاهر نشده بود و ابتدای امر وی صلی الله علیه و آله و سلم و این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود و هر چه گفتم به سبب آنکه بهیچ وجه از آیتها اختصام









حاصل می باشد چنانکه بعد از عرب و قتال بیاشد و اما آنکه در دمار عجب درس و ملائکه داند نشه باشد عام است  
 و انبیا دور که سلاطین هم شاید باشند فافهم بانشر التوفیق و از انجمله آنست که او را نماید و تقویت کردند در حروب  
 بخود و ملائکه و غیره به یکس این پیغمبر از انبیا و این معنی تفصیل در میان غزوات خصوصاً در غزو بدر معلوم گردد و  
 از انجمله آنست که طلال گردانیده شد غنائم برای وی و امت وی صلی الله علیه و آله و سلم و لال گردانیده نشد  
 بهای هیچ کی پیش از وی بعضی را خود اذن در جهاد نمود تا غنائم حلال شدی و بعضی را که اذن در جهاد بود حلال  
 نبود اکل آن جمع میکردند از آتش از آسمان پیدا میشد و میسخت آنرا و این علامت قبول بود و حلال گردانید  
 شد و این امت مرحومه را و این فضیلت و توفیق دیگرست و پیغمبر را ایشانرا و گفتند اندک داده شد آنحضرت را  
 آنچه سوا حق شهنوت و طبیعت است است چه نفوس بالطبع مائل و مستند و اندک آن در گرفتن آن مهر و غلبه و اقتب  
 و شجاعت و مقامات است پس پیغمبر اندک فوت نشود ایشانرا تا قسم و تمنع بدان و از انجمله آنست که گردانیده شد  
 مراد و امت او را تمام روی زمین مسجد که جائز است نماز در آن مخصوص نیست وجود مخصوصی از آن و از انجمله آنست  
 که گردانیده شد زمین ظهور که مراد بدان تیمم است و در شریعتها سه دیگر طهارت جز بآب در صورت نبود و همچنین جائز  
 نبود امتان دیگر را نماز بر در آنکه مخصوصه که گشت و کلیسای ایشان باشد فافهم اینجا جای سوال میباشد پس  
 در سفر با که ایشان در صحرا و بیابانهای گشتند و از گشت و کلیسای خود در بیابانها و آنچه کلام میگرد و نماز  
 آنی که دند یا چوبی و غیره میگرد و میساختند مثل آن از جامه و چوب مثل کوفته و غیره از علما و برین باب نمی یابیم جز آنکه  
 در مذهب لایحه گفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت میکرد و در زمین و میگذارد و نماز هر جا که وقت آن می درآمد  
 و فکر و آزار داد و وی و این التین و در فتح الهامی از ابن عباس مانند حدیث جائز آورد که نماز نمی گذارد  
 هیچ کی از انبیا تا میرسد محراب خود را و درین دو نقل و ذکر امت نیست و با اینکه کلام در اینجا خیالی از تمثال اختلاف  
 نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد اختصاص جمیع جعل ارض مسجد و ظهور او است و دیگر از این هر دو نبوده و نه  
 بوده ظهور و این سخن خلاف شهور میان علمای است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جائز بود ایشانرا نماز  
 بجای و بجای که تعیین میدادند طهارت آنرا و این امت را جائز است در اینجا که تعیین نداشتند طهارت آنرا نیز بطاهر  
 و الله اعلم و از انجمله آنست که معجزات آنحضرت اکثر و افراست از معجزات سایر انبیا علیهم السلام و این قرآن عظیم  
 که مجموع آن معجزه است و اقل آنچه واقع شود بدان انجا که درین صورت از وی که انما علیها کالکثر یا آتی  
 که مقتدران باشد پس باید نگریست که چه حد از کثرت میرسد و این را بیانی نشان نیست که در آخر باب معجزات  
 ذکر کرده شود و از انجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم قائم الانبیا و المرسلین است و جهاد وی ایچ پیغمبر  
 خواهد بود و قرآن مجید بران ماطن است و در حدیث آمده است که نقه در استان من و استان انبیا و پیغمبر و استان مرسلین

صفت عالی از انجمله  
 آنکه در حق عالم  
 اندکی در حق عالم  
 است که ایشانرا  
 و پیغمبر را  
 و معجزات آن  
 و کلام خداوند  
 و الله اعلم  
 و این را  
 و این را  
 و این را









عنه  
و در آنجا  
که حضرت  
فرمودند  
و اینست

گفت روی در کف دست مگر بر آن حاجت باشد شهادت جز آن چنانکه جائز است سائر عورات را افتنی به القاضی و گفته  
که فرض کرده شد بر امهات المؤمنین سترنی خلعت در وجه و کفین و جائز نیست مرایشان از کشف آن در شهادت  
و جز آن و نه اظهار شخص گری و آنچه ضرورتی باشد مثل برآوردن لال کرده است بآنچه در موطا است که چون قائم  
یا قیامت عمر رضی الله عنه پوشیده زن زنان حصه را رضی الله عنهما از آنکه دیده شود شخص و نه و زینب بنت جحش را  
ساخته شد قبه فوق نعش وی تا پوشیده گردد شخص و نه و صاحب موهب لذیذ از شیخ ابن حجر عسقلانی نقل کرده  
که گفت نیست در آنچه ذکر کرده است قاضی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرقیست آن بر ایشان و تحقیق بودند  
از و اج مظهره که بیرون می آمدند بر سر و چ و طوان میگردیدند و صحابه و تابعین سماع میکردند و احادیث را از ایشان  
و ایشان مسترات الابدان بودند نه اشخاص انتهی پوشیده نمادند که حجاب امهات المؤمنین یعنی عدم اظهار اشخاص  
ایشان اگر چه مستور باشند در ثیاب امری مشهور و وجه مقرر است پس غرض شیخ ابن حجر از بیان کلام چیست آیا سلف  
فرضیات آنست چنانچه ظاهر کلام اوست یا اینها را داخل ضرورت سازد و فتنه بر ظهور اشخاص امهات المؤمنین  
در چ و طوان ثابت است در حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتم مایهی گرده  
نسایم کشا و ید روی و چون میدیدم که مردمان میرسنند منساختم بروی مبارک پرده را و همچنین در طوان  
هم المؤمنین صفیه در هجوم طواف نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم به هر تقدیر ظاهر است  
که شخص ظاهر بود و از عکاب آنکه مثل قبه و عماری چیزه بر بالای خود داشته باشند بعد از آنکه و اما در سماع حدیث  
تواند که در پرده میگردید باشند و از عبد الواحد بن امین اندیش آمده که گفت در آمدیم بر عائشه و بروی وسیع بود  
سطر و ظاهر این در رویت شخص است و اگر از حجاب این مراد دارند که چیزی که جائز است بر زنان از کشف وجه و کفین  
برایشان حرام بودند ستر شخص شکل نمی ماند و الله اعلم فتنه بر و آداب آنست که اولاد بنات نسبت کرده می شوند  
به ستر و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه بر او و اولاد از صلب وی شد و اولاد من از صلب علی که من الله  
و بعد از آنکه در حدیث در شان حسن بن علی رضی الله عنهما آمده که نهان بمانی اللهم فی جیها فاجبها و احب من یحبها و در حدیث  
دیگر آمده آن امی بنی هاشم بن ابی طالب رضی الله عنهما آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفاطمه زهرا رضی الله عنها  
فرمود بخوان نزد من هر دو این را پس بوی میکرد و هر دو را می چسباند بخود و در امام حسن فرمود آن امی بنی هاشم  
سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن عسکری علی ازین دو در مسجد آمده بر پشت مبارک آن حضرت سوار شدند  
پس آنحضرت سر بر نهشت و سجده در آن کرد پس پرسیدند صحابه از درازی سجده و گفتند گردی آمده بسوی  
تو یا رسول الله فرمود پس من سوار شد مرا پس ناخوش داشتم که شبلی کنم تا قضا کند وی حاجت خود و لالت آنست  
بما له نزع انباءنا همین است و آداب آنست که هر نسب و هر سبب منقطع است از ذنوب است یعنی سواد من نسبت روز



قیامت که نسب من و نسب من مراد به نسب ولادت است و بسبب ازواج و لهذا تزوج کرد امیر المؤمنین عمر بن خطاب را  
 بامیر واری اتصال آنحضرت باین و این قصه در جای دیگر تفصیل تر ازین مذکور است و از آنجمله آنست که تزوج  
 کرده نشود بر بنات و بی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اگر دختر آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید اگر مردی که بالاس  
 وی نمی و غیر خواهد اصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی و خترانی جبل را که مسلمان شده  
 در مدینه آمد و بود و دوستگاری نمود و چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد و صلی الله  
 علیه و آله و سلم و فرمود قوم تو میگویند که من نمی گیری بخت دختران خود را و من علی مرتضی که نکاح می کند و خترانی جبل  
 را و شما هیچ نمی فرمایید پس آنحضرت برخاست و بهیچر آمد و خطبه خواند که من نکاح کردم ابوالعاص را نام داماد آنحضرت  
 است علیه الله علیه و آله و سلم که حضرت بی بی زینب و دختر آنحضرت در خانه وی بودند و استی و زینب با و نکاح شد  
 رضای ارا و حضرت بی بی فاطمه جگر گشته است و من ناخوش دارم که از آنکه دور افتد بیند از مادر و اینکند  
 فاطمه او من شنیده ام که علی دوستگاری میکند و خترانی جبل را و بخدا سوگند نمی شود و دختر رسول خدا و دختر  
 و من خدا و جاله گیر داول باید که طلاق دهد فاطمه را پس از آن نکاح کند و این حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه  
 آمد و غدر خواست و ترک داد و خواستگاری و خترانی جبل را پس آنحضرت حرام گردانید بر علی که نکاح کند بر  
 فاطمه ثلثت حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و میترسم که از آنکه فاطمه را لازم می آید از آن آزار من  
 و منطبق این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری ثلثت ایام چهار سال  
 گردانیده شد در جمیع بنات فتر بر و از آنجمله آنست که اجتهاد و عجزی کرده نشود قبله در عراب سحر بنوی که می بیند  
 چپ در است و فتوی و او شیخ الاسلام ابو زرعه در شخصی که تناسخ آورد از آنکه اردن نماز بسوی عراب بنام حضرت  
 علیه و آله و سلم گفت که من اجتهاد میکنم قبله را وی گذارم که اگر کردین کار را با اقرار آنکه این عراب در زمان  
 آنحضرت بود و من گفتم که نعم و الله مناه و اگر ناهیل میکنی که این عراب که الان است آن نیست که در زمان آنحضرت بود  
 علیه الله علیه و آله و سلم بلکه غیر داده شده است از آنکه بود و کافر شده و دو دور و ایستاده است که دور کرده شد  
 بخواب که در میان بود پس دید آنحضرت تعب را و بنا کرد و عراب بشافقت من کعبه و از آنجمله آنست که هر که دید آنحضرت  
 را در خواب دید او را حدیثی شک و شبهه نیر که شیطان تشبیه میکند وی یعنی بصورت خریف وی نمی تواند بر آمد و  
 او را در قدرت نداده اند که بر آنحضرت درین باب اقرار تواند کرد و در وایتی آمده که فرمود من بر آنی فدا می کنی  
 مرا همین درین در خواب است و در وایت جابر رضی الله عنه آمده من را فی المنام قدر آنی یعنی اگر چه حق تعالی  
 شیطان را قدرت بخشیده است که بصورت که خواهد بر آید و لیکن ممکن نگردانیده است او را که بصورت آن حضرت  
 علیه الله علیه و آله و سلم بر آید زیرا که آنحضرت مظهر برایت است و شیطان مظهر ضلالت است و هدایت و ضلالت

خداوند متعالی که بصورت پروردگار تعالی و تقدس تواند برآمد و افترا کرد و بازمی داد زیرا که وی سبانه خالق هدایت و  
ضلال است هر دو در آنجا محل اشتباه نیست که اقالوا بعضی گفته اند که این فضیلت عام است مگر تا راه بسیار را  
و شیطان متشکل نمی تواند شد بصورت سرخ بغیر از آن صاحب یوسف که این را در فضائل آنحضرت آورده است  
علیه و آله و سلم و در دیدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرط نیست که بصورت خاص بیند بصورت که کسی  
دید ایشان را دید و بعضی شک گرفته و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در واقع آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم بر آن صورت بوده و در مدت عمر خود بعضی تنگیز ازین گرفته که بصورتی بیند که آنحضرت بقیوم بر آن شده حتی  
اعتبار کرده است عدد موهای سفید که در لحیه شریف بوده و بیست و نوبه و میگویند که کسی که پیش ابن سیرین  
که صاحب تعبیر رویا بود می آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید وصف کن مرا که چه صورت دیده  
اگر بصورتی و وصف کرد که بنو آنحضرت بر آن صورت می گفتند ابن سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سید این  
حدیث صحیح است الله اعلم و کسی که ابن عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت حسن  
بن علی رضی الله عنهما پس گفت ابن عباس است دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که دیدن بصورت خاص  
صفت معلومه می آید که حقیقت است یعنی آن را که مثال حصول آنست که هر کس بخواند بر آنند که بصورت که بنی آنحضرت را  
دیده است و لیکن دیدن بصورت خاص آنرا که در حدیث آمده است و تفاوت در حال آنست که هر کس بخواند خیال صاف تو را به سلام مقدسه و بی  
درست تو را کلام و تحقیق و بیافیه بسیار است و در شرح مشکوٰۃ جمله از آن آورده شده است بخاباید و در حدیث مسلم آمده  
که من رأی فی المنام فیرانی فی البقعة کسیکه دیدم را در نوم سرانجام است که بیند مرا در نقطه این را بخند و بهر وجه  
کرده اند یکی آنکه می بیند در آخرت و میگویند که در آخرت تمام امت خواهند دید و امید و الاصول این دولت است  
و وجه تخصیص بر دیت در مقام حیات مگر که گویند این را را رویتی خاص و قریب مخصوص باشد و تواند که بعضی  
گناهکاران بشومی گناه خود محروم باشند از دیت جل چندگاه و بعضی را اطن بخلاف این را می گویند که از سران و خدایان  
محفوظ باشد و وجه دیگر آنکه مراد بر دیت در نقطه رویت تاویل رویا و محبت است این مخصوص است باطل حضرت که  
صلی الله علیه و آله و سلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر برویت در مقام شرف بشد امید است که شرف محبت  
نیز مشرف خواهد شد و این معنی الهی است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بخضرت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم آمد و گفت پدر من پیر است بلا از دست شریف نمیتواند رسید و لیکن در خواب مشرف شده است فرمود  
رأی فی المنام فیرانی فی البقعة و آید که این بشارت باشد بعضی مستعدان و مقربان درگاه و سالکان راه را که گاه  
بیکگاه باین نعمت مشرف شده اند حال بجای رسید که در نقطه نیز باین سعادت مشرف شوند و علماء را در رویت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نقطه بعد از موت خلاف است و صاحب یوسف که این را در فضائل آنحضرت آورده است



جلیل شریف ابی العباس احمد بن شیخ عبداللہ الانصاری الحنفی رضی اللہ عنہما می آید کہ گشت حاضر شدیم مجلس  
شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را رضی اللہ عنہ و بودند و مجلس مانند هزار مرد نشسته بود شیخ محی الدین و شیخ  
شیخ زبیر کہ مقرر بود پس گرفت اور پیشکے خواب پس گفت شیخ مردم را خاموش بنویس خاموش شدند تا آنکہ  
نشیدہ نمشد از ایشان گرفتہای ایشان پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی و ایستاد و پیش دودست شیخ  
علی بنی بابوب و تیز میگردد نظر را و روی پس اذان بیدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آیا پیری آنحضرت را در خواب  
گفتہ ایم فرمود پس از بخت تادب و زوریدم و فرمود بچہ وصیت کرد تا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت  
وصیت کرد بچار دست تو گفت شیخ علی بزم آنچه دیدم من در خواب دیدم آن شیخ در بیداری خود وصیت کردہ شدیم  
کہ مردند در آنروز بخت مرگ از اہل مجلس و بہانہ صاحب موصی بعد از نقل اقوال مشایخ در وقت شریف آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نقطہ بر قاعدہ علم و اقوال علما در فتنہ آن شیخ بدر الدین بن ابی الاہلی نقل کردہ کہ در حق آنحضرت  
شریفہ در نقطہ مراد را مستحضر شدہ بدان اخبار حاصل بان علم قوی است کہ حقینی است از ان شک و شبہہ و لیکن  
کوارق میشود و ایشانرا نیست حسن و غرض طرف از نیست و در حال کہ ضبط نیز اند کرد آنرا عبارت و مرآت ایشان و  
ہر ان رویت تفاوت و مساوت است و گوییم در مقام می بیند یا نیست حسن انرا نقطہ خیالی می کنند و کانی خیالی  
می بینند و آنرا رسول گمان می بیند بلکہ دیدن ان بین النجوم و النقطہ است انما باب قلب کہ همیشه قائم ہر اقبہ  
و ترجمہ و خالص اند از کہ است انصاف و معترض اند از دنیا و اہل آن مطلقا و شتان دعا شوق جلال شریف  
ادینہ و دوست میداروی از ایشان کہ پیروان آید از تمام اہل دین خود و پیروان پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
چون آنکہ شیخ عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ کہ متمثل شد صورت شریف آنحضرت در دیدہ شود و وی و تصور کنند  
و عالم ہر کہ کلام میکند در حالت ذوق و نشاط از عوارض جنانہ و حکایت میکند از شیخ ابی العباس مرسی کہ  
گفت اگر پوشیدہ شود و جمال آن حضرت یکجا چشم ندان خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز محمول بود و امم مشاہیر  
و مشہور است و رعایت سخن و آداب و ساوگ منہاج اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق نقل وی صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم الاحسان ان قبیلہ اللہ کا ایک تارہ و گفتہ است پیر اعزلی در عقب حکایت شیخ ابی العباس مرسی کہ این  
تجربہ است کہ واقع میشود مانند آن در کلام مشایخ و مراد آنست کہ محبوب نیست بجاای خلقت دنیا و آخرت  
و و امم ہر اقبہ و حضور و آنحضرت را اعلی و اقوال داردہ کردی کہ محبوب نیست از روح و شخص آنحضرت پیر و زبیر کہ  
آن متحمل است اللہ اعلم این خلاصہ و مختصر عبارت موصی است کہ نقل کردہ است در آنکہ رویت در قبیلہ چشم  
سرفشت بندہ میکنی قبیلہ اللہ علی طران الصدوق و یقین و خلاصہ من کہ در اہل انکس و انکس کہ در و امم ہر اقبہ و مشہور  
کہ طریقی شوقی و غلبہ نیست و دیدن چشم خیال و تصور مثال مرآت است کہ باب طلب و صاحب سلوک بلات مشہور

حفظ از سخن صدوریت میرود و در صورت و مثال و اینجا که جائز است که در مقام هر شریف آنحضرت مقصود تمثيل گردد  
 به شوب تمثيل شیطان در تقيفیه حاصل گردد و آنچه نام در نوم می بیند مستقیماً در یقط به بیند چنانکه از حکایت بجهت  
 الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که می بینم موسی علیه السلام را که با چندین هزار بنی اسرائیل  
 عبا پوشیده هیچ سینه آینه و تلبیه میکنند محل این حال نیز بر مقام و مقامه در یقین خلاف ظاهر است و تمثيل ملکوتی  
 بصورت ناسوتی امر متصور است و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و لازم  
 نمی آید که ایشان را در اصطلاح صحابه گویند و لیکن در بعضی وجه حکم صحابی داشته باشند اگر فیسی از عالم حسن  
 با سید است ذکر اثبات کنند به ثبوت نوم نامنی نیست و نوم تعطل حواس است بقلبه ربطت مزاجی بر دماغ  
 و اینجا طبیعت حواس با سید است ذکر دشود است و در یقطه است و در نوم و با بکله دیدن آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بعد از موت مثال است چنانکه در نوم مرئی میشود و در یقطه نیز مینماید و آن فغص شریف که در مدینه  
 در قبر آسوده می است همان تمثيل میگردد در یک آن متصور و بهر متعده عوام را در مقام و خواص را در یقطه  
 و صاحب مدیه خود گفته که هر که قصد یق بکرات اولیا دارد و قائل است بآنکه منکشف میگردد ایشان اشیاء و عالم  
 علوی و مثلی مشکل و مشتبه میگردد و بر دی چیزی ازین باب و امام غزالی گفته که هر چه عامه در خواب می بینند خواص  
 در بیداری یابند و هر چه آنها را به کسب حاصل شود اینها را بوجهب و الله یقول الحق و چه بیداری اسبیل تسفیه  
 اگر چه رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مقام حق و ثابت است بی شک و شبهه و لیکن گفته اند که آنچه  
 را می بشنود از احکام عمل بآن نمی کند نه ادب است شک و در رویت بلکه از برای آنکه از برای ضبط مفقود است  
 در حالت نوم که اقا و افراد احکام شرعی که مخالف قرار داد دین است و الا بعضی علوم که نه ازین قبیل باشد  
 در قبول آن عمل بدان ضلالتی نخواهد بود و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مردی است از حضرت می نموده  
 و عرض کرده که باز رسول الله فلان اینچنین است از حضرت تروایت کرده است پس فرمود آنحضرت نوم اولاد و رویت  
 که در یقطه است بعضی مشایخ نیز چنین استفاده علوم نموده اند و الله اعلم و از جمله خصائص آنحضرت آنست که نام  
 نهادن بنام شریف می میون و مبارک و نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس بن مالک  
 و غیره آنکه آنکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میشود و دو بند در درگاه حق پس امیکند  
 حق تعالی ایشان را به بهشت و میگویند این دو بند خداوند را چه چیز متاهل و مستحق شدیم ما بهشت را و حال آنکه  
 عمل نکرده ایم که جز امید بهی تو ما را به بهشت پس میگوید رب العزة جل جلاله در آئید بهشت را زیرا که سوگند نموده ام  
 بر نفس خود که در نیاید آتش را کسی که نام او از منم است و تروایت کرده شده است که گفته است پروردگار تقاضای  
 آنحضرت سوگند بخورم بعزت و جلال خود عذاب نکند هیچ کس را که نامیده شود بنام تو و آن علی بن اسب طالسب

رضی الله عنه آمده است که گفت ایچ مالک نیست که نهاده شود حاضر شود بر وی یکبار نام او احمد و محمد است مگر آنکه  
 پاک کند خدای تعالی آن منزل را که نهاده شده است آن مالک در وی هر روز دو بار رواه ابو منصور الدیلمی و نیز آمده  
 که بیع خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد حق تعالی در آن و آمده که مجتمع شوند قومی بر سر مشورت در این  
 کسی بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود در آن مشورت و آمده که هر که نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت  
 کند و بهشت در آرد قال ابو بصیر شمر قانی ذمه منتهی ۴ محمد و هو ان فی الخلق بالذمه ۵ کاتب حروف یکبار  
 حضرت غوث الثقلین را در خواب دید و در پیش ایشان بایستاد حاضران مجلس شریف گفتند که محمد بن محمد السلام  
 میکنند و آنحضرت قیام نمودند و معافه کردند و فرمودند آتش در رخ بر شما حرام است مگر این بشارت نتیجه این تمییه  
 است که کردند و علماء اتفاق است در تمییه بسم شریف و در تلمیذی که حضرت که ابوالقاسم است اختلاف  
 است خواه محمد بسم باشد یا نه و بعضی از جمیع میان تمییه و کنیت منع کرده اند و برخی از را تجویز نموده و این قول  
 صحیح است و وی گفته که درین مسئله مذموب است و در مذموب امام شافعی رحمه الله علیه منع است مطلقاً و امام  
 مالک رحمه الله تجویز کرده است مطلقاً و مذموب ثالث جائز است مگر کسی را که نامش محمد نیست و یکبار تجویز کرده  
 است مطلقاً مخصوص گردانیده است نهی را بحالت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الا قرب انتی از جمله  
 آنست که مستحب است غسل و تطیب بر سر قراة حدیث آنحضرت و باید که نزد خواندن حدیث آنحضرت آداب است  
 کرده شود چنانکه در حالت حیات چون تکلم میکرد و قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبیین  
 ویر که کلام وی صلی الله علیه و آله و سلم که مروی و ما تدرست بعد از وی در عزت و رفعت مثل بکلام او است  
 که سمیع میشد از لفظ شریف وی باید که خوانده شود بر مکان عالی مرتفع و راست است از طرفین که چون می آمدند  
 مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون بمفرستاد جاریه را میگفت میگوید شیخ چه میخواهد شاهد حدیث یا سائل اگر میگفتند  
 سائل میخواهم و دو بیرون می آمد از خانه و تعلیم میکرد و ایشانرا مسائل و در غیر این روایت آمده است که گفته سیرستاد  
 از درون جواب سائل را و اگر میگفتند حدیث میخواهم می در آمد مفصل را پس غسل میکرد و جامه سفید می پوشید و نماز  
 بر سر می نهاد و طبلسان می پوشید و تطیب کرده و نهاده شده که کسی پس بیرون می آمد و نمی نشست بران و بخیر  
 میکرد و بعد از حدیث می نمود باخشوع و وقایف نشست بران کسی که در وقت حدیث می گویند که امام مالک  
 این روش را از سعید بن المسیب گرفته بود و تحقق کرده داشته اند نهاده و مالک و جامع دیگر حدیث بر غیر طهارت  
 و بود همش که چون بر غیر طهارت میبود تیمم میکرد و شک نیست که احترام و تعظیم و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد و کرد  
 و سماع حدیث شریف وی و جمیع رسم مبارک و سیرت و سبب لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت قراة  
 حدیث قیام نکند و بگوید که در این وقت است باحضرت و قلت احترام است مراد را قطع حدیث او است

عنه و انما  
 ذمه منتهی  
 انما از حدیث  
 و غیر این  
 روایت آمده  
 است که گفته  
 سیرستاد  
 از درون جواب  
 سائل را و اگر  
 میگفتند حدیث  
 میخواهم می در  
 آمد مفصل را  
 پس غسل میکرد  
 و جامه سفید  
 می پوشید و نماز  
 بر سر می نهاد  
 و طبلسان می  
 پوشید و تطیب  
 کرده و نهاده  
 شده که کسی  
 پس بیرون می  
 آمد و نمی  
 نشست بران و  
 بخیر میکرد و  
 بعد از حدیث  
 می نمود باخشوع  
 و وقایف نشست  
 بران کسی که  
 در وقت حدیث  
 می گویند که  
 امام مالک این  
 روش را از سعید  
 بن المسیب گرفته  
 بود و تحقق کرده  
 داشته اند نهاده  
 و مالک و جامع  
 دیگر حدیث بر  
 غیر طهارت و بود  
 همش که چون بر  
 غیر طهارت میبود  
 تیمم میکرد و شک  
 نیست که احترام  
 و تعظیم و توقیر  
 آنحضرت بعد از  
 وفات نزد و کرد  
 و سماع حدیث  
 شریف وی و جمیع  
 رسم مبارک و سیرت  
 و سبب لازم است  
 چنانکه در حضور  
 شریف بود و باید  
 که در وقت قراة  
 حدیث قیام نکند  
 و بگوید که در این  
 وقت است باحضرت  
 و قلت احترام است  
 مراد را قطع حدیث  
 او است





باید دانست که در فضل آنحضرت در ویافته و بعضی از محدثین گفته اند که غیرت او فضیلت مخصوص باصحاب است  
 نمند بود صحبت ایشان بسیار بود استقامت و استقامت ایشان آنحضرت و غمناز قول او است و حق آنست  
 در فضل او و بعضی آنحضرت و حصول یقین و ایمان عیانی مخصوص است باصحاب که هیچکس دیگر ندارد و احادیثی که در  
 آنحضرت دارد و مشهور است و غیرت که ایمان بنده با آنست و بدانکه در این عنوان با آنحضرت باین وجه تفسیر کرده اند  
 و الله اعلم و آنرا بجهت آنست که این را نیز ذکر کرده اند که بعضی خطاب میکنند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی آن  
 اسلام علیکم ایها البیّن و خطاب میکنند غیر او را اگر مردان این خطاب را میکنند که سلام بر شماست آنحضرت و بعضی  
 و بعضی آنحضرت پس این موافق است بحدیثی که از این مسود و شیخ آنحضرت آمده است که گفت بودیم ما چون  
 میگذاشتیم نماز با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم سلام علی شما سلام علی غیر شما سلام علی سید عالم  
 علی فلان و چون گفتند آنحضرت از نماز دست برداشت و فرمود بگوئید سلام علی الله و بگوئید که خداوند سلام  
 است یعنی سلام است از انقائس و عبادت و سلام بر شماست از این سلام بودی و میگوئید خود را و احتیاج  
 است یعنی نماز و چون بشنیدند هیچ از شما در خانه نباید بگوئید احتیاج است و سلام است و در خطبات اسلام علیکم  
 ایها البیّن در عهد الله و بر کلمات اسلام علیها و علی شما و الله اعلم باینکه چون این را گفتند رسید به عهد صالح را  
 که در آن زمان درین است که همیشه پس و درینجا تخصیص را قضا کرده سلام بر آن حضرت و دیگر از این معنی گذارند و  
 اگر مردان این دارند که خطاب آنحضرت با وجود غیرت از خطاب است و نیز در جمعی دارد و در جمعی میگویند که چون  
 در اصل شب معراج در و بعضی خطاب بود که از جانب سید العزت سلام بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم بعد از آن بهمین صیغه گذارند و در کلماتی شرح صحیح البخاری گفته است که صحابه بعد از وفات حضرت اسلام  
 صلی الله علیه و آله و سلم خطاب و الله اعلم و در بعضی کلامی عرفانه افشاده که خطاب آنحضرت باین صیغه  
 روح مقدس آنحضرت و سرایان وی در واری موجودات خصوصاً در ارواح مصلین است و آنرا بجهت درین حالت  
 از نشود و وجود حضور از آنحضرت غافل و ذایل نباید بود و باید در و فیوض از روح پر فروز وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم و آنرا بجهت آنست که واجبست بر کسیکه بخواند او را آنحضرت جواب داد که اگر چه آنکس در خانه باشد و شایسته  
 سید بن اسماعیل است که گفت نماز میکردم من پس خواندم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس جواب فرمودم  
 پس بعد از نماز بخندم آمدم و گفتم یا رسول الله من در نماز بودم از آن جواب فرمودم فرمود آنحضرت یا آنکه است  
 خدا تعالی استجیبه الله و الله رسول او عالم را بخیر بکس اجابت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود استعاضی شود  
 تا که آن آیتان باطل می شود یا نه صاحب نامه اسیر میگردد که تضرع کرده اند و جامع از شایسته و غیر آن که باطل نمی شود  
 بعضی بر آنست که باطل می گردد و از حدیثی چیزی معلوم نمیشود و الله اعلم و آنرا بجهت آنست که در روایح گفتن بر سید

صلی الله علیه وآله وسلم بخود روغن گفتن بر غیر او نیست و هر که در روغن بر بندد بر آنحضرت قبول کرده نمی شود و اینست  
 ابد اگر چه توبه کند چنانکه ذکر کرده اند جامه از محمد بن و از سعید بن جبیر آورده اند که مردی در روغن گفت بر آنحضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم پس فرستاد آنحضرت علی و زبیر را رضی الله عنهما و فرمود بروید اگر بیابید بکشید و شیخ محمد جوینی  
 پدر امام احمد بن حنبل آن روغن را که بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کفر است لیکن موافقت نکرد و از آنکه او را  
 درین قول و حق آنست که در روغن بر بستن بر آنحضرت فاحشه عظیمه و موبقه کبیره است لیکن کافری شود صاحب آن  
 تا احتلال نکند و توبه اگر صحیح شود و آثار آن عیان گردد مقبول است و فرق نیت میان شهادت و دروایت  
 و الله اعلم و از آنکه آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معصوم است از ذوب کبیره و صغیره عدا و سهوا  
 نه بهیچ عشاء نیست و همچنین انبیا علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین اجمال است و از آنکه آنست  
 که جائز نیست بر آنحضرت خون زیر که این نقص است و نه اغماط طویل و همچنین انبیا و صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین  
 تنبیه کرده است بیکه بر آنکه اغماط ایشان مخالف اغماط دیگران است و از غلبه او جاع است بر جوش ظاهر نه بر قلب  
 زیرا که دارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلماسی ایشان و چون نگام داشته شده است و لماسی ایشان  
 از نوم که سبکتر از اغماط است پس از اغماط بطریق اولی محفوظ باشند و بهم سبک گفته است که جائز نیست انبیا را عملی زیر که  
 این نقص است و داعی نشده است هیچ پیغمبر هرگز و آنچه مذکور است از شعیب ثابت نشد و اما یعقوب را  
 حاصل شده بود بروی پرده و بر طرف شد و نام فخر از وی در تفسیر قول حقیقانه و ایهیت عینیه من الحزن گفته  
 است که غالب شد بروی بکا و فرو غلبه بکا بسیار شود آب و چشم گویا سفید شده است بفضیله آن آب و دلیل  
 بر صحت آن قول آنکه تاثیر خون در غلبه بکاست شد و حصول عمی بعد از آن گفته است اختلاف کرده اند که در  
 علیه السلام عمی شده بود با لکینه پس گردانید او را حق بصیر در وقت القای تمیص یوسف علیه السلام و بعضی میگویند  
 که ضعیف شده بود بصروی از کثرت بکا و اخرا و ادراک میکرد و ادراک ضعیف و چون پیراهن یوسف بر او  
 مبارک بود و انداختند قومی شد بصروی و رفت نقصان آنی پوشیده ماند تفصیل سبکی عدم و از عمی را با آنکه کسی نقص است  
 و قول است آنکه طریان امراض نیز نقص است خصوصاً بلاهای که بر ارباب علیه السلام عارض شده و تفسیر عمی ضعیف  
 علیه السلام مشهور است حکم عدم ثبوت آن حکم است و صحیح در یعقوب عمی است و لهذا فرموده فارتد بهیچ و معانی گفته است  
 که در یعقوب شش سال تا گشت کرد و او را تمیص یوسف و قول امام فخر که تاثیر خون در غلبه بکاست نه و حصول  
 عمی جالب آنست که تاثیر خون در غلبه بکاست و تاثیر غلبه بکا در عمی پس بواسطه تاثیر خون در عمی نیز باشد مشهور  
 آنست که هیچ پیغمبر هم نبود اما بعضی از ایشان عمی بوده اند و الله اعلم و از آنکه آنست که هر که دشنام کند آنحضرت  
 را و تمیص کند بوجهی از وجه بصیرت یا کنایت و جیب است قتل و سی در اینجا اتفاق است اختلاف در آنست که

این نقل بطریق حدیث و با العمل باید گشت و طلب توبه نباید کرد یا بجهت روت که توبه باید جست و اگر توبه آورد  
بخشد و بخار قول او است و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد در اسلام آورد و در میگذرد و در این  
در آخر کتاب تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی و از آنجمله آنست که آنحضرت تخصیص میکرد هر کار هر چه بنحویست از احکام  
اینها دو قول است یکی آنکه احکام منقض بود بوی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه هر مکی می  
جدا میشد چنانکه تخصیص کرد خزیمه بن ثابت را بآنکه شهادت وی حکم و شهادت دارد و قصه آنست که آنحضرت  
فرموده بود از اعرابی پس راپس آن اعرابی منکر شد امتیاع حضرت را و گفت گواه بیار که گواهی دهد بر من که  
فروخته ام و هر که از مسلمانان می آمد با اعرابی میگفت ولس بر تو پیغمبر خدا نمی گوید مگر حق اعرابی قبول نمی کرد تا آنکه  
آمد خزیمه و گفت گواهی میدهم که تو فروخته و فرمود آنحضرت با خزیمه چگونه گواهی میدهی و گواه گرفته ایم  
ما را بدان گفت یا رسول الله تصدیق میکنم ترا بر خبر همان آیا تصدیق کنیم برین اعرابی پس گواهیند پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم شهادت خزیمه را بجای شهادتین و مخصوص گردانید اعدا باین تفصیل خطاب می گفت عمل  
کرده اند این حدیث را بسیاری از مردم بر غیر عمل آن دو تسل کرده اند قومی از اهل بدعت بسوی احتمال شهادت هر  
مردی را که معروف است نزد ایشان بصدق بر هر چه دعوی کند و وجه حدیث آنست که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر  
اعرابی بعلوم خود و جاری ساخت شهادت خزیمه را بجمعی تا کینه بر قول خود داشته باشند بر خصم پس در معنی حکم شهادتین  
باشد فافهم و چنانکه رخصت کرد آنحضرت ام علیه را که از فضلاء صحابیات است بیاحت بعد از نزول آنست  
مباہیت نساکه در اینجا واقع شده است و لا یصحبک فی معروف عرض کرد یا رسول الله اگر فلان یاری میدهد  
مرا بر بیاحت و در جاہیت و چاره نیست مرا که من نیز سوختن کنم بایشان پس رخصت کرد آنحضرت ام علیه را  
در بیاحت گفت امام نووی این ترفیح است ام علیه را بخصیص است مرا و در بیاحت آن فلان فادته و شایع  
را امیر سعد که تخصیص کند هر کار خواهد هر چه خواهد چنانکه رخصت کرد و اسما بنت عمیس را بر ترک سوگاری کردن  
پیغمبر این ابی طالب که زوج او بود و فرمود سه روز جامه ماتم بپوش نسوگ و از بیه ادان هر چه خواهی کن چنانکه  
رخصت کرد ابو بردہ ثمال را بقبولن رضیه بر غلام جزعه و قصه آنست که آنحضرت فرمود بود که هر که در فحش و شایع  
از قربانی محبوب نیست ابو بردہ گفت یا رسول الله من شایسته دشمنی که شتابی کردم در فحش آن و گفتم که امروز دنیا را  
و شرب است پس خور ایندم اهل و عیال و همسایه های خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر غلام که بهتر از او گشتند  
و شربت آیا کفایت میکند از من فرمود کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از آنکه از غیر تو و چنانچه تزییح کرد زنی خود را  
برای خودی و این جایز بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان امرأه دہیت نفسها للنبی الایة آن حضرت قبل  
نفسا و مودی نفیر الیها داده بود و گفت بن تزییح کن یا رسول الله این زن را اگر ترا قابل نیست فرمود چیزی داری که بخری

میکنی گفت پیچیدارم گرچه این از آری که در حق دارم فرمود بگوئی چیزها اگر چه اکثری از این باشد گفت ندارم  
چند سوره از قرآن بخوبی یاد دارم گفت تزیین کن و این چیزها که بانیست از قرآن و تعلیم کن او را و هر کس از او بی باشد  
قرآن مهر کسی را بعد از تو و از جمله خاص آنحضرت آنست که تپ کرده باشد چنانکه دو کس تپ زده شوند و جهت  
مضا عفت اجر و آذ آنست که فرستاده شد جبرئیل علیه السلام در مرض آنحضرت سه روز برای عیادت و پیش  
احوال شریف وی و آذ آنست که نماز جنازه گذاردند بر آنحضرت پنج فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد  
بعد از سه روز از وفات شریف و گسترانیده شد بر لبه دی در محله شریف می قلیفه که می گسترانید و زیر خود  
این هر دو امر جائز نیست مگر غیر آنحضرت را بعضی گفته اند که گسترانیدن قلیفه از مشرق بود مولی رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود نگسترانند و آذ آنست که زمین تا یک ناله بود و در  
آنحضرت صلی الله علیه و آله چنانکه در مجلس بیاید و آذ آنست که زمین میخورد و جسد شریف او را صلی الله علیه و آله و سلم  
و همچنین میخورد و اجساد انبیاء و این را از جمله خاص آنحضرت شمرده اند و از بعضی اولیای نقل میکنند چنانکه قبر شیخ علی تقی را بعد از  
چهار ده سال بمقبره کشاد و پنجان درست با کفن باقی بود و تقریب آن بود که میخواستند که بر سر برادر زاده ایشان را  
که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در مکه محله عادت است که اموات را بر کافر بزرگان دفن می کنند  
و ظاهر آنست که ناخود از زمین جسد شریف را که کنایست است از حیات و این مخصوص آنحضرت و حضرات انبیاء است  
صلوات الله علیهم اجمعین و آذ آنست که ارشاد یافته شد از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت اقلاب  
ترکه وی در ملک و بی بعضی است گویند که صدقه میگردد چنانکه در حدیث آمده است با ترکه صدقه و مهرن کرده شود  
بر مصارف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن صرف میگردد و از اهل و عیال و فرزندان و فقرا و وصایا و مصارف  
مسلمین چنانکه آنحضرت خود در زمان حیات میگردد و مباحثست مگر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که وصیت کنند بچنان  
خود و غیر وی جائز نیست مگر ثلث و همچنین حکم تمامه انبیاء است که ایشان را از ثبات باشد و در قولی حقیقی و در ثبات  
سلیمان و داود و قول وی سبحانه و ربیبی من لدنک و لیا یترقی ارشاد نبوت و علم است و آذ آنست که  
پسین خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده است و قبر خود و همچنین انبیاء علیهم السلام و آن حضرت نماز میکنند و قبر شریف  
باذان و اقامت و حکایت کرده ابن زبالة و ابن الجار که ترک کرده شد اذان در ایام حرمه سه روز و سه روز آنست  
مردم و سعید بن المسیب در مسجد بود و میگویی سعید متوحش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و آذان اذان  
شنیدم و نماز ظهر گذاردم بیشتر شنیدم اذان و اقامت و در قبر ایستادم هر نماز تا آن وقت که شب و باذان آمدند مردم و شنیدند  
اذان ایشان را چنانکه شنیدم از قبر شریف و بعد از آن اتفاق بر حیات آنحضرت افتاد که زنده در قبر  
بود چنانچه بعضی بپایر چنانکه خدا خواهد در پیشگاه او رساند و جای دیگر چنانکه مقبوضان میگویند که با حیات

در قبر نهادیم و دلیل بر ترحم آن عزایم پس ظاهر آنست که هر کس بید باشد و اگر گوید این بقعه شک است مناسب نیست جس جسد شریف در آن جایش آنکه در حدیث آمده است که نعت کرده میشود در قبر و من در نهاد چه جای قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که نعت آن از دار الزهراء قیاس بر بدن است و اگر گویند که فردوس علی نسبت اولی است بر است تکلیف و استقرار آن حضرت از بقعه قبر جایش آنکه که امم بهشت بهشت و شرف از قبر شریف باشد اگر آن حضرت در اینجا بود امام امی الدین سبکی رحمه الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که ضم اعضا می شریف کرده است بر تمام ائمه و مواضع ترجیح و تفضیل دهند حتی که یکصد معطر عطر عظیم نبیند انهم هیچ مومن را که توقف کنند در آن و ظاهر این حدیث سید بن طاووس که اهلان یثرب از قبر حدیث شریف معراج که آن حضرت فرمود و دیدم بودی علیه السلام را که نماز میکرد در قبر شریف تا میزد میگرد این قول را و حدیث دهین انبیا در شب معراج بر آسمان و حدیث دیگر که دیدم مویی را که با نهادن امیر ائمه کج می آمدند و طایفه میگویند تا در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن عهد ناطق است بوقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انک میت و انت حیون و فرمود آن حضرت انی رجل مقبوض و صدیق اکبر فرمود کان عمدا اقدات و اجتماع دارند است بر آن جایش آن که اگر آن حضرت چشید در دوزخ است و در بعد از آن دیده گردانید حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اگر نزد خدا اندازم که بگذرد و مرا در قبر زیاده بر جمل روز نیز آمده است که فرایض تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آن حضرت علیه السلام زنده است بجات جسمانی دنیاوی بعدنی که حیات و شرف و این اکل است از حیات شهید که بد جانی اخر دی است و این ثابت است بر روح را و حق تعالی قادر است که بیدار کند بر لسان احوال ایشان اجساد مثالیه در آن عالم یا نه در ابدانی که حکم ظروف دارد و نسبت آنها چنانکه آمده است ارواح مومنین در عوین طیر و حضرت که می چرخد در زیر قنادیل عرش یا پشت و آنگاه ارواح انبیا اعاده کرده میشود در همان ابدان که در دنیا بود و پس سید نفوس خاک گشت و حق تعالی قادر است که نگاهدارد ارواح را بی ابدان و لیکن نقل دارد شده است بوجود آن در ابدان چنانکه بدون مویی نماز گذارنده در قبر چه نماز گذارون تقاضای جسد می میکنند و صفات مذکوره در انبیا و شب معراج همه صفات جسمان است و لایم نمی آید از بودن آن صفات حیات که باشد بر صفاتی که در دنیا بوده و شرف را احتیاج بطعام و شراب و غیر ذلک از صفات اجسام چنانکه مشاهد میکنم در دنیا بلکه آنها را در برنج احکام و غیر باشد و احتیاج بطعام و شراب و مثال آن در مادی است و حال در اینجا خلاف عادت باشد و تواند که بدوای و مثال آن از از ان روح جانی باشد چنانکه در شان شهدا واقع شده است بر زقون فرحین و اگر از طعام هشت بزم بود و عجب نیست چنانکه در حدیث لطیفی و فیضیه و آسمان شک نیست در ثبوت آن را ایشان را بلکه سائر اسوات را هم در احوال ارواح و حدیث آمده است نماز میکنند از نه و طایفه میگویند و ذکر و تسبیح میکنند اگر گویند که آن در اصل نیست و در اینجا





تفسیر کرده اند به باب و بیست و هفتم بر وجهی که بر جای بلند باشد و در حدیث آمده است که روزی آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شریف ایستاده بود و فرمود قدم من الآن بر سره ایست از ترع جنت دور و ایت  
دیگر آمده که منبر من بر حوض نیست و در حدیث دیگر آمده که من ایستاده ام اکنون بر عقر حوض خود و عقر موضع که آب  
در حوض از آنجا در آید و در تادیل آن بیست و هفت علما گفته اند که بودن منبر بر حوض کثابت است از آنکه نقد آن در برک  
بآن و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف و سبب ورود حوض نبوی و منبر با ازلال جان فردی است  
و بیست و هفت گفته اند که توانست این منبر را که سر را بمیان مشرف داشت فردی قیامت در رنگ سائر خلایق اعماده  
فرمایند و بر کنار حوض کوشه که نوز جنت عبارت از آنست بر پا دارند از برای تعظیم و تنوید شان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم و گریه بر آن رفته اند که این اخبار است از منبری که در آن روز برای آنحضرت بنا کنند نه این منبر  
که در مسجد شریف است و این قول در قیامت بعد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید یا این حجره من و منبر من  
روضه ایست از ریاض جنت و منبر من بر حوض نیست ظاهر و مباه و ازین کلام بهان منبر است که از برای تعظیم  
روضه مقدسه بوده است که از ذکر تاریخ المدینه و صاحب مذهب گفته که اختلاف کرده است یکی ازین علما  
در آنکه این ظاهر محمول است و این حق است و محسوس و موجود است و قدرت صلاح و مشاغل است همه چیز را در هر چه  
خبر داده بوی غیر صادق از امور غیب ایمان بآن و حبیب قدرت بر آن جمله آنست که میان منبر و منبر شریف و  
روضه ایست از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین منبری و منبری میفرماید که در روز بیست و هفت گفته اند  
که مراد تشبیه بقعه شریف بر روضه جنت در نزد رحمت و حصول سعادت که از ملازمت تعلق ذکر و عبادت آن حاصل  
است چنانکه از تشبیه مساجد بر ریاض جنت در حدیث آمده که هر یک بر ریاضی از جنة فاروقی و اشارت بآن شده اند  
خبر صحت و در زمان سعادت شانی آنحضرت که ثمرات علوم و انوار از کار مجلس جنت آثار قطعات و اقتباس میفرماید  
و بیست و هفت گفته اند که ملاعت و عبادت در مقام موصل بجنة است چنانکه فرموده اند از جنة تحت ظلال السیرف  
و از جنة تحت اقدام الالهات و این هر دو قول ضعیف و بعید است چه تشبیه بر ریاض جنت و نزد دل جنت ایصال  
بر روضه بهشت و ترتیب ثواب بر آن مثال نامه مساجد و کل بقاع خیر است و مخصوص این مسجد شریف و منبر شریف  
نیست و اگر محل بر رحمت خاص و روضه مخصوص از جنة کنند نیز خالی از بعدی و تکلف نیست حق آنست که کلام  
محمول بر حقیقت و ظاهر خود است و ما بین حجره آنحضرت و منبر شریف روضه ایست از ریاض جنت بآن معنی که  
فردی قیامت از بهشت نقل کند و در رنگ سائر بقاع ازین فانی و متلاک گردد و آنست چنانکه این فرعون  
و این جوزی از نام مالک فکر داده اند و اتفاق جماعه از علما و بادی نیز منضم ساخته و شیخ ابن حجر عسقلانی و اکثر  
علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند و این ابی حمیر که از کبار علمای مالکی است فرموده است که احتمال دارد که

عین این بقعه روضه از ریاض جنت باشد که از اینجا بار و نیا فرستاده باشد چنانکه در شان مجر اسود و مقام ابراهیم  
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم مقام اصلی خودش بر نود و نود رحمت و استحقاق جنت لازم مراتب فضل و  
علو مرتب ان مقام است یا چنانکه رتبه جلیله ابراهیمیه بحسب الاجازة امتیاز یافت حضرت حبیبیه پیغمبر بر روضه  
از ان اختصاص پذیرفته باشد و اگر در چشم ظاهر نسبت سائر اجزای راضی و نیا در آید چندان محب نباشد زیرا که  
تا انسان درین نشاء محبوب محب کشفه طبیعت و محبوب حجاب عادت بشریت انکشاف حقائق اشیا و ادراک  
اسرار قدرت از وی نیاید و توهم کنی که چون این بقعه شریفه از وی حقیقه روضه از ریاض جنت باشد باید که  
تشنگی و بر شکی و امثال آن که شقای آن خاص و لوازم جنت است در وی نباشد که قال سبحانه ان لکسان لا یخرب  
فیها ولا تضری الایه چه تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقعه از وی صورت انتقال و الهکاک پذیرفته باشند پس  
در مجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام چه گوی در اینجا نیز این آثار پدید آید و اگر گویند که امثال این امور بی تمام  
و خبر ثابت نباشد و چون در شان رکن و مقام و دلائل و شواهد و قواع بطریق تعبد و تسلیم ایمان آوردن بدان وجه مفاد  
در غیر آن نه چنین است گویم دلیل و شاهد خبر جز رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیست و همچنین که حقیقت رکن و مقام اخبار  
آن صادق و مصدوق معلوم شده که لک حال روضه شریف و منبر نبی نیز ظاهر گشته و اگر در مقام تاویل بپردازیم در هر  
وجهی ممکن است و اگر حقیقت روند در هر دو ثابت نماید وجه الفرق و الله اعلم و منه التوفیق و سیده از منتهی التختیج و هو  
بافاضة العلوم علی من یشاء من عباده جلیل و حق و آذ انما نیست که آنحضرت علیه السلام نخستین کسی است که می گانند  
بر او پیروی آید و مبعوث میگردد یعنی حاضر شود در موقف قیامت و نخستین کسی است که می گانند و نخستین کسی که می گانند  
در بهشت را و حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ی آیم من باب جنة و اورد و قیامت استفتاح  
میکنم پس گوید خازن جنت یک امر آن لا اشی لاحد قبلک بواکر و شده ام که نکشیم و بهشت هیچ یک را پیش از تو  
جائز است که با و یک برسد قسم باشد و یعنی احسن الذمات و ذالقه محبت و نخستین کسی که ی در آید و بهشت و نخستین کسی که  
می کشاید و شفاعت را و آذ انما نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حشر کرده میشود و سواره بر براتی و کوه شجاعت  
داده شود از اعظم نفس ظل جنت و در حدیث دیگر آمده است که حشر کرده میشود مردم روز قیامت پس ی با شتم من و  
است من بر تل منی تمام بلند می پوشانند مرا بر در و کار من حله سبوی الیته آنحضرت بر استای عرش که فی الیوم در اینجا یکس  
در تهای که رشک بر نبرد وی اولین و آخرین و آذ انما نیست که داده میشود او را مقام محمود و مجاهد که از انکه تفسیر است  
گفته مراد این جلوس آنحضرت است بر عرش از عبد الله من سلام آمده جلوس که می در تفسیر هیفا و می گفته تهای که ساید  
او را هر که و شواهد است و وی و هر که می شناسد او را و دین مطلق است در هر مقام که مضمون است که امرت را و شواهد است  
که این مقام شفاعت است و کلام و مقام در فضائل آنحضرت بیاید که در آخرت ظهور یابد انشاء الله تعالی و آذ انما نیست





و سبب آن مقرران درگاه اند و درین صفات که فرمود تا مردن بالمردن و تنون من المنکر که در حقیقت سبب تضرع و تضرع  
 اند و اتم و اکمل و سابق اند و بفضل صحبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و مشاهیر و حال جوان آیه و اوقیان است و استقامت  
 انوار و آثار وی بر سبب خصوص اند و ازینجا معلوم شد که اول این است افضل است از اجداد خود و تویی هم از شایع  
 و این باب و آیه شده است که فرمود خیر القرون قرنی الذین الامم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم  
 است صحابه و تابعین و تبع تابعین و از یکسان است صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم میشود که ایشان را استماع  
 تبع خوانند و نفوذ الکذب میفرماید بعد از آن فاش میشود و دروغ یعنی آن مضبوط و در بطورین و صدق انوری و توفیق  
 که در او اتم و اکمل بود و نماز و طاعت و عبادت و محبت و اول خدمت استفاده در سینه اند و در آنکه تضرع و تضرع و تضرع و تضرع  
 و در خدمت بکار و بار خود مشغول شدند و بامتداد صحبت و طول خدمت استفاده در سینه اند و در آنکه تضرع و تضرع و تضرع و تضرع  
 علیم و جمیع مطلق فاعل اند و سیگور ایشان ازین گامی حاصل است که در حقیقت است و این بعد هم معلوم نمیشود  
 که مقصود ازین طایفه حدیث اگر میخواهند که برکت رویت و مشاهد آحضرت تمام کمال است و حاصل میشود که متاخران  
 دارند این محل توفیق است و مستلزم عدم تفاضل و تفاوت میان صحابه است و تفاوت در توفیق یا غیره  
 که جان رویت و مشاهد آحضرت توفیق است که اتم و اکمل است از تمام فضائل و کمالات و توفیق توفیق برابری  
 نیکوتر آن و باجماع صحابه از حیثیت صحبت شریف اگر چه در آن قلیل بود و فضل ازین طایفه خود و جماعه از حد این  
 اطلاق اسم صحبت بر خصوص میباید که بعد از اولی و این خلاف مذکور است و سبب محقق است که در صحبت بر ویت و طاعات  
 اگر چه یکبار باشد آنگاه که در سبب این نیز توفیق است و مشاهد است و مشاهد است و مشاهد است و مشاهد است  
 و خصا نص این است علی الاطلاق بیشتر است و اخبار و آثار بسیار در آن دارد و اتم و اکمل فضائل ایشان است که  
 است محوره اند و توفیق آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین و جامع فضائل و کمالات تمام انبیا است سلام الله  
 علیم و جمیع و مکارم اخلاق و مجامع صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند کمال و این در تمام  
 نعمت چنانکه مطلق قولی ایوم کمالات است و در تمام نعمت است و صفات ایشان در کتب سابقه مذکور است  
 چنانکه ذکر شریف بفرموده ایشان صلی الله علیه و آله و سلم و توفیق اذان و بار بار میفرماید و ذکر آنحضرت در کتب سابقه  
 گذشت و ازین عباس رضی الله عنه که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم گفت موسی علیه السلام بار بار میفرماید  
 در اتم گرامی تر نزد من است من که سایه کردی بر ایشان بفهم و فرمود فرستادی بر ایشان من و سلوی من فرمود  
 خدایتعالی یا موسی نه نشسته بود که فضل است محمد علیه السلام بر سایر امم و توفیق نیست بر هیچ خلق گفت موسی یا رب پس  
 تمام اذان است فرمود من بجهان نمی بینی تو ایشان را و لیکن بشنودم از کلام ایشان را پس مذکور و آثار و توفیق توفیق  
 جواب داد و همه یکبار آواز یکبار اتم و اکمل و حال آنکه ایشان در سبب آباد و احرام همایش بودند پس فرمود وی



بجانه صلواتی علیکم در حقیقت محبت و عفو و عذابی استجابت کردم بر سر شما پیش از آنکه دعا کنید هر که  
در یابد مراد حالتی که گواهی میدهد که لا اله الا الله محمد رسول الله می آید نزد مرا و اگر گناهان او را فرمود آنحضرت  
صلوات الله علیه و آله و سلم پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمود وی سبحانه و ما کنست بجانب الطور  
از آنجا و بنویس تا من محمد یعنی در نشاء عصری وقتی که مذاکره میکنم باینست ترا تا بشنوا هم موسی را کلام ایشان و بیت  
که در این حدیث را قاده و دیاده کرده این را که پس گفت موسی یا رب چه عجب نیکوست و از است محمد پروردگار را  
بشنوا من را بار و گرد او بگویم در حقیقت از من آورده که گفت فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و می فرستاد  
حق تعالی موسی و غیره بر سر اسرائیل که هر کسی که در یابد مراد حالتی که منکر است با محمد در کرم او و از آتش و دوزخ گفت موسی  
علیه السلام کیست احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا نکرده ام سپیدایش را اگر می ترس من از وی و نوشته ام  
نام وی با نام خود بر عرش پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر تمامه خلق من تا در آید در روز  
او است او از این حدیث معلوم میشود که امت او به تبعیت او پیش از انبیاء و دیگر در بهشت در آیند و چه عجب  
چون همان عزیز است طبعی نیز عزیز خواهد بود مگر آنکه مراد از خلق غیر انبیاء باشد اگر چه گفته است جمیع خلق اما آنکه این  
فاصله را انبیاء باشد یا برابر باشد یا ایشان فاضل و کلا زیر که هیچ ولی بر تبه بنی زسد فرمود موسی چه کسانی اند از امت محمد  
به بیت صفات ایشان پس ذکر کرد صفات ایشان را پس فرمود موسی بگردان مرا خداوند است آن است فرمود  
خدا تعالی بنی است از جنس ایشان فاضل بود پس گفت موسی پس بگردان مرا خداوند است آن بنی و از دهر به بن غیبه  
آنه که گفت و می فرستاد خدا تعالی موسی شعیا پیغمبر علیه السلام که من میفرستم بنی امی را که میکشایم بوی گوشهای  
که را و چشمهای که را و اوسای پوشیده در پرده را مولد شریف وی که شریف و مهاجره مدینه طیبه و ملک او بشام است  
و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و میگردد ام است او را بهترین امتی که بر آن درود  
شده است بر سر مردم اگر کنند به عروفت نمی کنند از منگو گانه و اندر او ایمان آورند من و خلاص دین و دنیا و  
نفس این گفته پیغمبر است که آورده اند پیغمبران من گرد با قباب و میناب یعنی بایست عافیت اوقات عبادت خوش آن  
توسعه و چه دارد ارج که خلاص در دین و دنیا و ایمان میکنم ایشان را تسبیح و تکبیر و تحمید و توحید در بحال و مضاجع و حرکات  
و سکات و سفر و حضر ایشان و صفات ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است که در عرش ایشان و در شان مننداری  
و پیروان من گنبد کشم من ایشان از دشمنان که بت پرستان اند تا منی کنند بای من ایستاده و پیوسته در اسب و راجه  
و پیروان من آید از دیار خود و اموال خود بطلب رخصای من و فعال میکنند در راه من ختم کنم کتاب ایشان که باها  
در بهشت ایشان شریعتها را و درین ایشان دین را و او کسی که در یابد ایمان را و ایمان نیاید و کتاب ایشان دور نیاید  
در دین و شریعت ایشان نیست و می آید از من و پیروان من از من و پیروان من ایستاده و پیوسته در اسب و راجه





بهتر از هزار ماه است و قیام درین یک شب فاضلتر است از جهاد در راه خدا هزار ماه و باقی کلام در بیان خود  
 بنیاید و اختلاف کرده اند که صیام رمضان از خصائص این است است یا بر اتم سابقه نیز و آیه که میگوید که صیام  
 کما کتب علی الذین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر و این است که بر اتم سابقه نیز میگوید و این  
 الی حاتم از ابن عمر فرموده که صیام رمضان مکتوب بود بر اتم سابقه چنانکه بر ما در اسنادینش مردی مجهول  
 است و اگر گوئیم مراد مطلق صیام است نه قدر و وقت آن پس تشبیه واقع بر مطلق صیام است و قول جمهور درین است  
 از خصائص این است استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب و تجلی صلوٰت و حج است است از پروردگار  
 و سبب این است در ایشان از سعید بن جبیر آمده که گفت تحقیق داده نشده است این است و نیز در مصیبت چیزی  
 که داده نشده است انبیا را مانند آن دان قول اما الله و انما الیه رجوع نزد مصیبت و اگر داده میشود یا داده  
 میشود یعقوب علیه السلام وقتی که گفت یا مسقی علی یوسف گفت بنده مسکین بنده اش علی طریق الحق و الذین این قول  
 موجب و موهم ترجیح است است بر انبیا و تحقیق فرمود یعقوب علیه السلام نصیر بن سبیل و الله المستعان و این در حق  
 استرجاع است و قول او یا مسقی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند داده شده این است و در استرجاع چیزی  
 که داده نشده اندامهای دیگر بهتر باشد و ظاهر آنست که تخصیص است نسبت با اتم باشد نه نسبت با بنیاد صلوٰت  
 و سلامه علیهم جمیع و از آنجمله آنست که خدا تعالی بر داشت ازین است امر و اطلاق که بر اتم سابق مراد نیست  
 و رفع تکلیفهای شان است که بود بر ایشان مثل تبیین قصاص و قتل عمد و خطا و قطع اعضا و خالیه و قطع موضع جراحت  
 و قتل نفس در توبه و میباید و مرده از بنی اسرائیل که میکرد گناه در شب و نوشته یافت وقت صبح بر در خانه خود  
 که کفارت این گناه این است که بر آری هر دو چشم خود را پس می بر آرد و آرد آنجمله آسان گردانیدن پروردگار تعالی  
 است بر ایشان از آنچه سخت گردانید بر غیر ایشان و نگردانید بر ایشان در دین از جرم چنانکه اگر آید نه از  
 گناه او شکی نماند نوشته بگذارد و مباح گردانید فطاره و قصر و سفر و کثرت بر ایشان در توبه را و مشروغ گردانید  
 بر ایشان از کفارات در حقوق الله و ارش و دین و حقوق العباد و مروی است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفتند  
 هیچ آنچه بود بر بنی اسرائیل از شدت گناه که نهاده حق تعالی ازین است و از آنجمله آنست که خدا تعالی از رفع کرده است  
 از ایشان مواخذه بظواهر و نیان و آنچه اگر کرده شود بر آن و حدیث نفس که آنرا خطا و وسوسه خوانند تحقیق بود  
 بنی اسرائیل چون نیان میکردند چیزی را از آنجمله که امر کرده شدند بر آن یا خطا کردند و متعجل میشد بر ایشان عفو است  
 و عرام گردانید میشد بر ایشان چیزی از طعام و شراب بر اندازد آن گناه تحقیق فرمود است آنحضرت علیه السلام  
 را که و سلم که آن الله تعالی رفع من امتی الخطا و النیای و ما یشرعوا علیه رواد احمد و ابن حبان و الحاکم و ابن ماجه و  
 فرق میان خطا و نیان آنست که نیان مطلق فراموشی باشد چنانکه در روز دوازده روز فراموشی کرده بخورد و در خطا

یاد دارد و لیکن غلط کرد چنانکه روزه یاد دارد و مصطفی که ده آب بکشد در رفت و اگر آه ببرد کسی را بر کاری نهی  
 چنانکه غلامی زور کرد و گفت بکلم کن بکلمه کفر و اگر نه کنی میکشم ترا اینجا اگر بکلم بکفر کرد و دل بر قرار خود است و یان  
 نذر در این مواخذ نیست و اما در حدیث نفس به آنکه در اینجا چند چیز است یکی آنکه چیزیست یکایک به اختیار و دل  
 افتاد و این را با جس خوانند در اینجا اصلاً مواخذ نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جولان کرد و گردید  
 در دل آنرا خاطر خوانند بعد از آن هم آنست که خداست بکند و نکرد این مرفوع است ازین است بلکه اگر نکرد یک حسنه  
 می نویسد بعد از آن عزم است که بجد است که بکند و لیکن از خارج با نسی پدید آید که عقیقه کرد و اگر مانع نباشد البته  
 میکند در صورت مواخذ است زیرا که این فعل قلب است و برین محمول است قول وی تعالی دان تبد و اما  
 فی انفسکم او نحوه بیا بکم به الله اعلم و نذر نایست و مواخذ بروی مواخذ زنا نه بلکه گناهی است سر خود و نذر  
 کرده میشود آدمی بران و از خصائص کامله این غیر الامم آنست که شریعت ایشان کامل است از جمیع شرائع متقدمه  
 و این جهانست که محتاج نیست به بیان و در حق است که خفایت دران و چون آنحضرت با نبوت است برای تیمم کارم خلافت  
 و حاد افعال لایم دین و شریعت ادا تم و اکمل ادیان و شرائع باشد و این شریعت مخرجات است میان جلال جمال  
 و قهر و لطف و رعایت مرتبه توسط و اعتدال نظریه شریعت موسی علیه السلام باین کرد که چه تکالیف شاقه داشت از  
 قتل نفوس و تحريم طیبات و تحمیل عقوبات و تحمیل آصار و اغلال و اطهار آثار و قهر و جلال بود موسی علیه السلام  
 و عظم داشت خلق الله در محبت و غضب و بطش و اخذ چنانکه خلق را طاقت نظر بجانب وی نبود آورده اند که اند  
 آزد که وی علیه السلام بشریت تکلم و تجلی مخصوص شد بر وی مبارک میگفتند تا از تاب قهر و جلال و  
 مردم بیابان نشوند و بود نفوس است وی نیز شریعت و غلیظه و متوج که جز به تکالیف غلیظه و احکام شدید و مصلح  
 و استقامت نمی پذیرفت زله تعالی ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فی کالجاره او الله قوه و بود شریعت موسی علیه السلام  
 شریعت نفع و احسان و لطف و اعتدال که مقاتله و محاربه در وی نبود و حرام است در دین نصاری قتال و اگر  
 بکنند عاصی میشوند و بود نفوس است وی علیه السلام لین و نرم خود نبود و ایشان آصار و اغلال و احکام شدید  
 داد و غلیظه در تحمیل آمده است که هر که طایفه بر خوار است تو دزد بگردان تو خواره چپ را بسوی وی و هر که  
 شجاع کند تو را در جامه که بر بدن تست به مان جامه ردای خود او هر که تسبیح کند ترا تا یک میل بر تو باد و  
 و در اصل دین به بانیست که نصاری پیداکردند و در حق است که از ایشان خود پیدا کرد و اند به آنکه حق تعالی نوشته  
 و واجب گردانیده باشد آنرا بر ایشان چنانکه منطوق قرآنست و بهایشه ابتدا عموماً با کتبنا علیهم و بود عیسای  
 علیه السلام مظهر صرف جمال و لطف و احسان چنانکه بود موسی علیه السلام مظهر غض جلال و قهر و سلطان و پیغمبر ما  
 علیه السلام و آنکه در سلم مظهر کمال و جامع میان جلال و جمال بود و قوت و عدل و شدت و لین و در قوت و رحمت و

در بیان

شریعت ادا کمل شرائع و است ادا کمل اعم و احوال و مقامات ایشان اکل احوال و مقامات و لهذا آمد شریعت  
 و سی در غایت توسط و اعتدال و نهایت جامعیت و کمال گاهی دارد شد بازام و ایجاب و گاهی به بندب  
 و استحباب و در موضع شدت شدید و در جای لینت لین در جای شمشیر نیز و در جای عطا میگرد گاهی عدل میفرماید  
 و گاهی فضل میفرماید و قتی جزا میدهد و قتی شکها میگوید و این عدل است و زمانی فمن عفا و اصلح فاجره علی الله و این  
 افضل است الله لا یحب الظالمین تحریم ظلم است و ان عاقبتکم فاعوذ بک ما عوفیتکم بهم ایجاب عدل و بهم تحریم ظلم  
 است و لکن صبرتم او خیر لصا برین تنبیه است بر فضل و حرام گردانید برین است هر خصیت ضار را و مسلح گردانید  
 هر طیب نافع را و تحریم رنجار حمت است و بر اعم سابقه عقوبت فرمود حق سبحانه بایشان بود اجتناب کم و اجمل علیکم فی  
 الدین من حرج و گردانید ایشانرا استمداد بر ناس و اقامت کرد در مقام رسل که شهید اند بر اعم خود و گردانید ایشان  
 را خیر امت اخر حجت للباس و مخصوص گردانید ایشان را الفضائل و کرامت و براتب و درجات الهی و تخصیص به حمت  
 من یسار و هو ذوالفضل العظیم و از خصائص این است نیست که اجتماع نمیکند بر فضائل و دین حدیث مشهور است  
 باسانید کثیر آمده و مراد ایشانرا کثیر است و در حدیث آمده است که سوال کردم از پدر و در کار خود که محقق نشودیم  
 بر فضائل پس و او مرا این سکت و این دلیل است بر محبت اجماع و جماع ایشان حجت است و اختلاف ایشان  
 رحمت است و اختلاف اعم سابقه عذاب بود در حدیث آمده است اختلاف اصحابی کم رحمة و مشهور باین لفظ  
 است اختلاف امشی رحمة و همیشه بود در علمای است از اهل فتوی و افتها و که یکی فتوی محل میداد و دیگری برت  
 و عیب نیگرفت یکی بر دیگری و بعضی ازین حدیث اختلاف امت در حرف و صناعات مراد داشته اند که موجب بر  
 تسهیل امور دنیا و نظام کارخانه معیشت است چنانکه اختلاف علماء در مسائل فقه سبب ترخیص و توسعه امر  
 دین است و از خصائص این امت مرعومه است که طاعون شهادت و رحمت است ایشان را بر اعم دیگر فضائل  
 چنانکه وارد شده است طاعون بجز انزل علی بن ابی تراب و در روایتی علی بن ابی تراب در حدیث صحیح آمده که طاعون  
 شهادت لکل مسلم و در روایتی که طاعون شهادت لامتی و رحمة لهم و در جبر علی الکفرین غیر از انان و در کم فرار از جنت است چنانکه  
 در حدیث عائشه و جابر آمده و بیشک معصیت و گناه کبیره است و در جای دیگر کلام شیخ ترازین آمده ایم از خصائص  
 این امت است که نزد شهادت و کس از ایشان مرعوبی را بخیر و حبس میگرد برای می جنت و عذاب سابقه و قتی که شهادت  
 و نزد کس و در حدیث آمده است من یتیم علی بن خیر و حجت له الجنة و من یتیم علیه بن خیر و حجت له النار و گفته اند که مقبر شهادت  
 اهل عدالت و صدق است کی شائبه غرض و کذب باشد و از خصائص این امت است که اعمار ایشان قصر و اعمال ایشان  
 اقل نسبت باهم سابقه و اجر ایشان اکثر و او فرمایند که در حدیث صحیح آمده است که هر کس که در میان شهادت و انان که پیش از شهادت باشد  
 از پیرو نصاری مثل منان می است که حیرت گرفته کی از یاد نامش چو دیگر دشمنان و دیگر و دیگری از یگانام و هر یکی را یک سهم

در این حدیث آمده است که هر کس که در میان شهادت و انان که پیش از شهادت باشد از پیرو نصاری مثل منان می است که حیرت گرفته کی از یاد نامش چو دیگر دشمنان و دیگر و دیگری از یگانام و هر یکی را یک سهم



اجرت ساخت چون وقت دادن اجرت شد اجیران بایستادند که چون رو باشد که عمل با منافات دارد اجرت برابر  
آن شخص گفت که من آنچه شرط کرده بودم شمارا دادم باقی فضل من است هرگز نخواهم به هم اول مثال میوه است  
ثانی مثال نصایب و ثالث مثال این است مرحومه و آن جمله خصایص این است آنست که ایشان داده شده به هم و آنرا  
که بآن سلسله را وینش نبوی صلی الله علیه و آله و سلم یافته است و آن روز قیامت بخشن خواهد بود و این خصیصه فاضله  
و صفت سنی است که اگر ام کرده است حق خالی بدان این است را و تشریف و تفصیل داده ایشان ابدان که هیچ  
یکی از ام را نداده بود و صفت انبیاء ایشان و دوست ایشان و خلط کرد بدان اخبار خود را که گفته اند از غیر  
ثقات نیست پیش ایشان نیز و تفرقه میان از دست و انجیل و میان آنچه لایق گردانیدند از اخبار و این است فاضله  
در حدیث و اما در فضلاء و مشرفان گفته اند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در زمان خود و بعد از آنست  
و ایشان از دیگران نامشایخ بخت نبوت شد و بخت و تقیض کرد و تا شناختند حفظ و ضبط در مرتبه و نیز کردند  
میان آنکه اول بود صاحب و یا است و یا شیخ خود از کسیکه قصیر بود و نوشته اند احادیث را بطریق متعده و  
حفظ کرد و در صورت و کلمات آنرا از حفظ و خط و لال و خط و نیز سبب تقیض نمودند و صاحب صاحب که عمده ایشان  
همگی و مسلم اند که غیر آن همان حالات و عادات اند جز این نیست که این صاحب خاص صاحب عزوجل  
برین است فخر الله علی هذه القصة و سایر القصة و سایر القصة که المزیه من فضله و کرمه ابو حاتم رازی گفته که بنود و بیج است  
از امم سابقه از همگی که پیش آدم علیه السلام علی او و ما که نگارنده آثار رسول خود را گردان این است مرحومه و مشرف  
تر از این صاحب هم از خصایص این است و است میگوید که ما در ترمین صاحب علم انساب ابو یوسف مدین بود و رضی الله عنه  
و آورده اند که عبد الله بن عباس رضی الله عنه را یک روز صرف علم و شاد و تو انج و انساب و امام عرب بود از دیگران  
چون خطاب گفته اند و آورده اند که وصیت میکرد با تمام و خط و دو وین شرف و اخات عرب از باب معرفت و جود  
تفسیر قرآن و احزاب آن را رضی الله عنه و حجه ابراهیم خرد را از جمله خصایص است که این است مخصوص و معروف شدند  
تقصیرات کتب ایشان در دیگران معروف و حدیث و لایزال ملائکه هم ظاهرین علی الحق می بانی امر الله و جلاله فی  
سبیل شهر و مسکن بقیه رسول الله و در قرن اول و مبادی قرن ثانی قاعده تصنیف در میان نیامده بود اگر چه  
کتابت علم و جمع احادیث نیز و در تصنیف و ترتیب موجود بود اما این منهاج نبوت و تفصیل و وضع در صلاح و تدبیر عالم و  
تجربین و مصلح و مسائل سلوک بود بعد از آن چندان شد که از حد ضرورت و احصاء خارج آمد که جزه لام الفیروب احاطه آن نتواند  
کرد باری الله فهم و کثر سواد هم از خصایص است که در حد مطالب داده و بخیا و ابدال است در ایشان در حد و حد  
مرفوع از انس رضی الله عنه آمده که ابدال چهل مردوزن اند چون بصره و یک اطن مردان و زنان پیدا آمدند و اینها  
در بدنه وی موی و زنی دیگر را روایت کرده است این را خدا و کرامت اولیاء و رده ایست کرده است طبرانی

در حد و حد  
مرفوع از انس  
رضی الله عنه  
آمده که ابدال  
چهل مردوزن  
اند چون بصره  
و یک اطن  
مردان و زنان  
پیدا آمدند



ایشان زمین یعنی بیرون آیند از قبر و پیش از سالوا هم و در حدیث آمده است که فرموده اند اولین تشییع الارضی است  
و من امتی و از جمله آنست که خوانده میشود ایشان را غر مجمل او آثار و ضو و غره بیاضی که در وی است باشد و  
مجمعی بیاضی که در قوام است باشد و نهایت تجلی استیجاب عضدین و ساقین است و استن و دست و پا و شستن  
مقدم سر و صفه و عین و شستن روی و از جمله آنست که ایشان در موقت بر مکانی عالی باشند و در حدیث جابر آمده که  
آنحضرت فرمود صلوات الله علیه و آله و سلم بر ما شتم من در جای بلند مشرف بر خلایق نیست هیچ مردم گرانگاه  
دوست میدارند که از ما باشد و نیست هیچ بغیر کسی که کند یب کرد او را است او گرانگه ناگوای میبیم که وی رسانند  
و سالمت پر و بکار او در حدیث دیگر آمده که فرمود پس میباشم من و دست من بر تل و از جمله آنست که ایشان را عکاست  
و نشان میباشد و روی از اثر سجود قال الله تعالی میباشم فی رجب و هم من اثر اسجد و اما این علامت در دنیا است یا  
در آخرت و در قول است یکی آنکه این سیاه و دنیا است و مراد بدان حکمت است و سیاهی سلام و شمع و این گفته اند  
صفت در روی از اثر پیدای پس گمان میبری که ایشان چاره اند نیستند چاره قول دوم آنکه این سیاه در آخرت خرم  
بود که مواضع سجود ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان ساجد بودند و دنیا از شهرین و شکیباده  
که میباشد مواضع سجود از رویای ایشان مثل ماه شب چهاردهم قطار خراسانی گفته که در آمد درین آیت هر که حافظت  
میکند بر نماز پنجگانه و از جمله آنست که داده میشود کتاهای ایشان در دست و دست ایشان رواه احمد و ابوزید که دانسته  
اند و سبب این تحقیق معلوم میشود که داود کتاب بدست است از خصال این است که میبست در مشکوٰۃ نیز حدیث احمد  
از ابی الدرداء می آید که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم که من میباشم است خود را و نه قیامت آنکه غر مجمل اند  
و آنکه کتاهای ایشان در دستهای است ایشان است و میباشم آنکه سبی میکنند در بیت ایشان پیش ایشان  
شیخ ابن حجر در شرح میگوید که ظاهر اینست که داود کتاب در دست است از خصال است محمدیه است  
صلوات الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و تفسیر حدیث عموم است مگر آنکه حل کرده شود بر آنکه داده شود  
پیش از دیگران یا بریفته که نیست مگر ایشان را اما سبی در بیت تواند که از خصال است باشد زیرا که یافته نمی شود و چیزیست  
که معارض آن باشد از جمله آنست که نور ایشان سبی می کنند پیش ایشان و جاف را شای ایشان چنانکه منقول  
کتاب تپید است از جده احمد اسناد صحیح و از جمله خصال است ایشان است که ایشان را است چیزی که سبی کردند ایشان را است  
و آنچه سبی کرده شود بر است ایشان و خود مرگانی را که پیش از ایشان بودند مگر چیزی که سبی میکردند بذات خود این چنین گفته  
است که در دنیا اشکال می آید بقول سبحانه و ان لیس للانسان الا ناسی چه این ولایت دارد بر آنکه آدمی را نفع نیست  
چرا از آنچه خود می نموده عمل کرده و جاس میگویند از این اشکال بچند وجه یکی آنکه این آیت منوخ است بقول و یفعل  
در شهرم از شهرم با مان است با هم در شهرم پس گردانیده میشود و ولد طفل در میزان و الدین و فرط میگرداند و ایشان



در شش مورد برای رسول و رحمت و برکت و فتحی که بفرستد ثواب قاری مراد را و ذکر کرده است صاحب عده که اگر هر روز  
آورده چشمه را یا کند چاه را یا نشانده درخت را یا وقف کرد مصحف را در حال حیات خود یا کرد اینها را غیره بعد از موت  
او میرسد ثواب آن بمیت چنانکه وارد شده است در خبر مخصوص نیست حکم بوقف مصحف بلکه این است بآن هر وقت و  
این قیاس اتفاقا میکند چنانکه قربانی را از میرسد زیرا که آن نوی است از صدقه و لیکن در تندیب گفته است که جایز است  
تغذیه این غیره را از بخت از میرسد اگر آنکه در میرسد کرده باشد و راست خود و تحقیق روایت کرده شده است از امیر المؤمنین  
علی رضی الله عنه که تفسیر میکرد از بنی بر بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سمرقانی  
آمده که گفته تفسیر کردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد تفسیر را با اید از ثواب بسوی رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم پس بنیاسم در وی تفسیر و اثری و آنکه کرده اند از اجتماع و گفته اند که کرده اند از اصحاب و بعضی از آنها  
متاخرین متعب موشه اند از آنرا و بعضی برعت می دانند آنرا و گفته اند که آن حضرت غنی است از آن و دیگر آنکه آن حضرت را ثواب است  
بحکم بن سن سینه شسته اند در آن هر که عمل خیر کرد از دست وی بی آنکه نقصان شود از اجر عامل چنانکه امام محمد بن احمد علیه  
السلام گفته که هیچ چیز نیست که عمل میکند آنرا یکی از دست آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم اصل است و آن در تحقیق آنکه هر که  
گفته جمیع حسنات مسلمین و اعمال صالحه ایشان در صحائف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر آنچه مرعوف است  
اجر یا مضاعفه که نمیدانند از خدا تعالی زیرا که هستی در اعمال تار و زیامت حاکم میشود مراد از اجر و مجدی شود مراد  
مرعوف او را مثل آن اجر و شرفی که او را و مثل شرف ثالث را چهار و مراد از ثواب و همچنین میرود اجر و هر چه بعد از او  
داصله تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و باین وجه معلوم میگردد تفصیل سلف بر خلف پس چون فرض کرده میشود مراتب ده بعد  
آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میباشد آن حضرت را یک هزار و میرسد و چهار و چون حدایت بجا شد باید داد هم میباشد اجر  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو هزار و چهل و هشت و همچنین چند آنکه زیاده میشود که متضاعف میگردد و اقبل می آید اما کمال  
الحقق باین جواب دارد و میشود اشکال دعای قاری آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم زیادت شرف یا علم بحال  
آن حضرت و در سایر ذرات شرف پس گویا قاری ملاحظه کرد که قبول فرات او متضمن است بر علم او و مثل اجر و همچنین تا آنکه میباشد  
معلم اول را که شایع است مثل جمیع آن اجر چنانکه تقریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشروعت نزد ویت که به نظر  
که میگوشد و السلام زهد البیت شریف و تعلیم را که کرده است همه در هر سبب که بدین دانند یا معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم انشای کرده است قبول خود من سن سینه حسنه قلعه مثل اجر من علمها بعد از ترغیب و تشریف امت بر تسبیح سنت  
سنة قبل و کمال خود و انبیاء اجد و غیره بنا می مراد از صلی الله علیه و آله و سلم در خصائص این است که ایشان  
میرد آینه بهشت را پیش از سایر ائمه روایت کرده است بطرفی در اوسط از حدیث ثمر بن الخطاب مرفوعا که آن حضرت فرمود  
صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده شده است بهشت را بنیاد را ایم من و حرام کرده شده است بر ائمه تا و آید امت من تا آنکه

یا











مرا جبرئیل با سنان و ظاهر خریدیش آنست که آسمان سوار بود بر بران و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روند و این نیز خارج  
عادت است که بیشتر بر هوا نیر و خصوصاً که سوار باشد بر چهار پایه همه در دست قدرت آبی است و مقید نیست قدرت او  
بجریان عادت و در بعضی آیات آمده که مر او را و باز دو که بدان پرید و بعضی گویند سواری بر براق نامی است و بعضی  
سراجی نهادند که بدان بالا بر آید و آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از روایات ذکر کرده  
چیزی را که ذکر کرده است را وی دیگر اولی ذکر کرد سواری بر براق نامی است و تصریح نگفت که همین سواری بر آسمان رفت و  
را وی دیگر ذکر کرد که مرین بر آسمان شاید که سوار بی بوده باشد و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعلیم دیگریم حضرت  
جبرئیل علیهم السلام بود و چنانکه عجمان عجمان از اسب فرستند و شخص خاص که محرم دین علی بن خاص است بطلب بفرستد  
در شب که زمان خلوت خاص است بنیان از چشم غیاب طلبید و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق در وقت  
براق بیست و نوزده سال بلندتر از سماره شکر کل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سلم و این بود در حرب و خوف  
و از برای اظهار عظمت و بوقوع امری شدیدی بآید که موجود نیست بدان در عرف و عادت حضرت شیخ میفرمودند که نام  
او براق است نه فرس و شکر کل و فغان براق از برین است یعنی همان از جهت سرعت سیر وی قاضی عیاض گفته اند را  
براق از آن گفته که در رنگ او و شاه بر قایم گویند که میان صورت ایشان و سی طاقات سیاهی باشد و صاحب  
سوار بر آن گفته که احتمال دارد که مشغول نباشد و در بعضی آیات آمده که چون آن حضرت پیشی در رکاب نهاد و براق بر گشته  
که پس جبرئیل علیهم السلام بر براق گفت چه شده است ترا که سرگشی می کنی سوار نشده است و هیچ کی گرای ترا محمد علیهم السلام  
پیشی که براق خوشبخت است بر زمین در ام شاد و شاد است آن حضرت بر پشت نهاده و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق  
آمده بود و بر آید بر سر و بر آید علیهم السلام و بعضی گفته اند که هر غری را بر آید بر سر و بر آید و بر آید و بر آید و بر آید و بر آید  
است که هیچکس علیهم السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکه انجلی زیارت اسمعیل علیهم السلام و گویا اشارت جبرئیل  
جبرئیل است و الله اعلم و وجه تصحاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قولی که سوار نشده بود و بعضی  
یا از جهت بند عبد بر قول دیگر و بعضی گفته اند که این تصحاب براق برای ناز و طرب و افتخار بودند بطریق استصواب و سرگشته  
چنانکه در جبرئیل فرمود و ثبت یا بشیر فاما علیک بنی اوصد بنی او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و نام  
در دست میکائیل علیهم السلام و بعضی روایات آمده که جبرئیل علیهم السلام روایت آن حضرت بود و شاید که نشت در رکاب باشد  
بعد از آن در انشای طریق محبت و عنایت آن حضرت علیهم السلام اقتضای آن کرده باشد که او را بر داشته روایت خود ساخت  
یا نخواست روایت بآید پس از آن می عایت طریق ادب و تکریم آن حضرت کرده فرو آمده باشد و الله اعلم پس بر زمین نشتان  
پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرو داد و ناگاهدار که این زمین شربت است پس از آن بر زمین رسید و بنی که گذشت که مولد عیسی  
علیه السلام بود درین دو جا جبرئیل گفت فرو داد و این حیات یا جبرئیل جبرئیل گفت سر کن یا جبرئیل و بر پس از آن نشیند کسی را



مراجعه بریل با سنان و ظاهر اخیریست آنست که تا آسمان سوار بود و بران و میرفت در هوا چنانکه بر زمین روید و این نیز خاص  
 عادت است که بشیر بر هوا نیر و خصوصاً که سوار باشد بر چهار پا نیمه در دست قدرت الهی است و مفیدیت قدرت او  
 بجزایان عادت و در بعضی روایات آمده که مراد او باز و دو که بدان پرورد بعضی گویند سوار بر براق تا سوار بقیه بود و بعد از  
 مراجع بنهادن که بدان بالا برآید آن نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از روایات ذکر کرده  
 چیز را که ذکر کرده است را دوی دیگر اعلی ذکر کرد سوار بر براق تا سوار بقیه و تصریح نگفت که همین سوار بر آسمان رفت و  
 را دوی دیگر ذکر کرد و عروج بر آسمان بشاید که سوار بر آسمان بوده باشد و الله اعلم حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت  
 محبوب است با اهل عالمین بود چنانکه عجمان بن عبد بنزاسپ فرستاد و شخص خود را که محرم دین علی بن خاص است بطلب بفرستد  
 و در شب که زمان خلوت خاص است پنهان از چشم غیر را بطلبند و الله اعلم الاصل تعالی و تقدس و حکمت در بودن  
 براق پیشتر از افعال بلند تر از اسرار نه بشکل فرس از برای اشعار است با آنکه طلبیدن در علم و این بودند در حیرت و خوف  
 و از برای تعظیم از چهره بوقوع اسرار شریک بدیده که موعود نیستند بدان در عرف و عادت حضرت شیخ میفرمودند که نام  
 او براق است نه فرس فعل و اشتقاق براق از برین است یعنی همان از جهت سرعت سیر و می قاضی عیاض گفته اند  
 براق از آن گفته که دورنگ بوده شانه بر قاشیگویند که میان صوف ایمن و سی طاقات سیاهی باشد و صاحب  
 معرب گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آن حضرت پایی در رکاب نهاد براق سرشته  
 که پیشتر بر بریل علیه السلام بود براق گفت چهره شده است ترا که سر کشی می کنی سوار نشده است ترا هیچ یک گری ترا و محمد علیه السلام  
 پس آن کرد براق خوشتر است بر زمین در ام شش شش است آن حضرت بر پشت نه این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق  
 آنکه بود بر برای سواران بسیار علیه السلام گفته اند که هر بنی را بر آید بود بر اندازد قدرت و مرتبه چنانکه در روایات آمده  
 است که علیه السلام می آمد بر براق سوار از بیت المقدس بکه از کعبه دیارت سمعیل علیه السلام و گویا اشارت حضرت جبرئیل  
 بجنس آن است و الله اعلم و وجه استعجاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود بر قوی که سوار نشده بر کوه چکس  
 یا از جهت بر عذر قول دیگر بعضی گفته اند که این استعجاب براق برای نادر و طرب و فخار بودند بطریق استعجاب و سرشته  
 چنانکه در جبهه بریل فرمود است یا بشیر فاما علیک بنی اوصدین او شهیدان و گویند که رکاب براق در دست جبرئیل بود و نام  
 در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام روایت آن حضرت بود و شاید که نکست در رکاب باشد  
 بعد از آن در اشخاص طریق محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام قضای آن کرده باشد که او را بر داشته روایت خود ساخت  
 یا خست روایت باشد پس از آن می عایت طریقه ادب و تکریم آن حضرت کرده فرود آمده باشد و الله اعلم پس سپید زمین بختان  
 پس گفت جبرئیل آن حضرت را فرود آید نگذاشت که این دین شیر است پس از آن میریزد رسید و زمینی که گذشت که موله عیسی  
 علیه السلام بود در پی دو جانیر جبرئیل گفت فرود آمدن این چیست یا جبرئیل گفت سیر کن یا جبرئیل و پس از آن شیر کنی را



که از راه یک موی است و بخواند آنحضرت را فرمود این کیفیت گفت سیر کن با عید و برو پس از آن گذشت بجای که سلام کردند  
 بر آنحضرت گفتند السلام علیک یا اهل اسلام علیک یا محمد بن عبد الله علیه السلام گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوی یا محمد  
 جواب سلام ایشان گفت الخ بیست پس گفت جبرئیل آن عجز که دیدی دنیا است بیانی ندارد است از دنیا اگر جهان مقدار که  
 باقی مانده است از عمر آن عجز و آنکه آواز داد و خواند ترا ایس بود اگر جواب میدادی تو ایشانرا اختیار میکردی و ذرات تو دنیا را  
 بر آنحضرت و گاه میکرد ایس ایشانرا و آنجا که سلام کردند بر تو بر ابراهیم و موسی و عیسی بودند علیه السلام و در روایات آمده است  
 که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بموسی علیه السلام که نماز میکنند و در قیام خویش فرمود اشهد انک رسول الله و  
 چون انبیاء اند و خدا تعالی میکند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت در بهشت بی آنکه مکلف باشند بآن بعد از آن گذشت  
 آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف انعام از بیع کلان و دیدن آن که در عالم برنج و مثقال آثار و ثمرات افعال و احوال خود مشغول  
 و گرفتارند و در آن طول دارد و بعد از آن رسید به بیت المقدس و بستان بلاق را جلوه باب مسجد که آن ای باب مسجد  
 میگویی پس در آمد و مسجد و گنبد و در کعبه و ظاهر این دور که در تخته مسجد بود و حاضر نشدند ملائکه و متمثل گردانیده  
 شدند و روح انبیاء از آدم تا عیسی و شاکست مرقد را و صلاوة فرستادند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اعتراض کردند  
 بر بعضی فضیل هم پس از آن گفته شد و تکبیر بر آورده شد بایست نماز و تقدیم کردند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی پس  
 آنحضرت امامت کرد و همه انبیاء و ملائکه افتد اگر در دنیا و در خلافت کرده اند علمای کئی که این نماز نفل بود یا فرض و اگر فرض بود  
 نماز عشا بود یا صبح و ظاهر از سیاق حدیث چنانکه رانده شده است که در آمدن و ربیت المقدس پیش از عروج با سمان  
 با شمس نماز عشا بود و بر قول کسی که گوید که این قضیه بعد از نزول است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که  
 آنحضرت با جماع کمالات و برکات فرد آورده ظاهر فضل و شرف بر انبیاء نمودند و بخاطر این مسکین گذشت بود که چنانچه  
 در هر دو حال بنا شد بهم پیش از عروج و هم بعد از آن و لیکن از نوشتن این خیال بی ذکر علمای حدیث و روایات ایشان  
 ملاحظه داشت بعد از آن و نظر آمد که شیخ کبیر عا و الدین بن کثیر که از اعظم علمای حدیث تفسیر است گفته که نماز گذاردن  
 آنحضرت با انبیاء پیش از عروج و بعد از آن در هر دو حال است و گفته که در حدیث همین است که دلالت دارد بر آن و بیچ  
 این فریت از آن و اگر بخواهد انبیا پیش از کثیر رحمة الله علیه که گفته که بعضی مردم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 اقامت کرد در آسمان و آنچه مشاهد و متواتر اند بر آن روایات است که در بیت المقدس کرد و ظاهر آنست که بعد از عروج  
 کرده اینجا را نمیکرد پیش که هر دو جا بود و هر دو حال بود با قطع نظر از کثرت و ظهور روایات و در است و الله اعلم و چون  
 بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد آورد جبرئیل و ندی از خمر و آوندی از لبن و غیره و ایند که هر کدام که  
 بخوردی اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه و آله و سلم لبن او گفت جبرئیل اختیار کردی فطر شد او مرا و فطر  
 اینجا و این سلام و تقاضای این اختیار کردی و امامت اسلام و مقام است و این علامت آنست زیرا که سهل و

طیب طاهر و ساینست مرثیه یاز او شیر را در انعام مثال بن و طعم داشته اند و هر که در خواب بیند که میخورد و تعبیر آن  
باشد که بهره از علم و دین یابد یا بخیر شد که کاتب روف در بعضی منامات کوزه بود پاک پادشیر شیرین بر دهنده است و دیگر  
فرود برده بخلاف آنکه که ام الخیاثت و جالب انوار شراست در هر حال و کمال و بعضی گفته اند که مراد بغیرت خلقت است پس این  
بنا خلقت پرست و نبات لحم و نشتر عظم از دست و نخستین چیزی که می در آید جوف موهومی شکافد اسعاسی او را آنست  
و نیز ناوقت و محبوب آن حضرت بود و تحریر چه در آن وقت سبح بود زیرا که قصه حضرت در نیک بود و تحریر هم در بدین احوال  
امروزی حرمت بود و اجتناب کرد از و به بخت توزیع و تعریف با نکره وی حرام خواهد شد و آخر و نیز موانع صواب بود  
در علم آئی گفت جبرئیل صحبت الفطره و در روایتی صحبت فاصحاب شد که اگر گوئیم که آن از حضرت بود با وجود آن  
اجتناب کرد از جهت مشابَهت و مضامین در روایتی آمده است که گفت جبرئیل اگر اختیار میکردی تو خمر اگر میخورد  
است تو وی افتادند در مشرب خمر و است تو در مشرب بین خمر و نیامی افتادند که ماده فساد داده خیانت است و در حدیث ابن  
عباس رضی الله عنهما و قد جاء آدمی من اهلین و یگری از غسل و در روایتی سه او انی آمده از آب و لبین و خمر ذکر غسل است  
و بر تقدیر غمار لبین افتاد و اثبات این او انی نزد وصول بسدره المنتهی نیز آمده صحیح به الحافظ عابدین کثیر که است  
که انبیا علیه السلام تا گفتند پروردگار از میان ایشان ایماهم موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله و سلامه  
علیهم اجمعین تا گستر و خطبه خوانی بلغ و فضائل و کرامات و معجزات که مخصوص گردانیده است پروردگار تعالی و  
قدس ایشان را و ان بکشا و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم و محبه جمیع نیز زبان بکشا و گفت شما را  
خو اندید پروردگار جل و علا را من نیز شما خوانی کنم و فرمود الله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و یبشیر اذنی الناس  
اجمعین و انزل علی الفرقان فی بقیان کل شیء و حل ابعی و سطا و حل امتی هم الامم و هم الاخر و من مخرج فی حدیث  
و وضع حنی و زری و رفع لی ذکری و جعلنی قاضیا و خاتما پس گفت ای ائمه علیه السلام بهذا فضلکم محمد بعد از ان معراجی  
آوردند از جنة الفردوس و از زمین و شمال و می ملائکه و برآمد بران و برید با آسمان و بعد از آسمان با بعضی انبیا را  
که ما میروند به ملاقات آن حضرت و مثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثیل در بیت المقدس سلام کرد بر ایشان  
بر و همی که در احادیث مذکور شده است و از عجائب حالات و غرائب حکایات که درین باب روایت کرده اند آنست  
که چون آن حضرت با سنان ششم رسید موسی را دریافت از انجا رفت موسی گریست گفت غلامی را بعد از من فرستادند  
بر گردیدند که در ایست از است و بیشت را پیشتر از آنچه می در آیند از است من و گفته اند که این بکار موسی علیه السلام  
معاذ الله بر و در حدیثی که حدیث در انعام منزع است از احادیث و منین چه حکایاتی که برگزیده است او را خدا تعالی  
بکلام خود در رسالت خود و گردانیده است از اول العزم بلکه این تاسف و تحسرت را آنچه فرستاد او را از چیزها که مشرب  
میگردید و بیست و پنج در حدیثی که از او نقل شده است از امتداد اکثر محاکمات که متعصب است به تقصیر اجداد ایشان که مسلمین

مقتضی امر است زیرا که هر بنی دهشت مثل آن که اتباع کرده است او را بدو کیسه اتباع کرد و او را علیه السلام کمتر در عدد او کیسه  
اتباع کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اقبال شیخ ابن حجر فی فتح الباری ابن ابی حمزه که از حدیث مالکی است گفته  
خدا تعالی بناده است و بعد از انبیا رحمت و رحمت خود را در مرکب و مجبول ساخته است ایشان را بر آن تخبیح کرد و پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم بر بعضی اوقات پس گفته شد مرا در آنچه چیز در گریه آورد و یا رسول الله فرمود این رحمت است  
و رحمت نیکوتر خدا تعالی از همه گان خود مگر رحمت کند که از او تحقیق گرفته اند انبیا علیه السلام از رحمت خدا نصیب فر  
پس بهشت رحمت و در دلهای ایشان بر بندگان خدا بیشتر وافر تر از دیگران پس از رحمت گوشت موسی علیه السلام  
از همه رحمت و شفقت مرآتش را زیرا که این وقت افضل بود و کرم و وقت قدوم حبیب که رحمت تا خالص شود  
خلق و فضل عظیم پس میدوشت و در وقت قبول و افضل که رحمت کند خدا تعالی امر است را بر کثرت نبوت رحمت  
و ذکر موسی آنحضرت را بلفظ غلام که پیغمبری که در آن است و بعضی هم می گویند حبیب حضرت است نسبت به حبیب و عرب نام میکنند  
موسی را چون افلام مادام که در دی بقیه از قوت است و در فتح الهامی گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد با تمام کردن  
رب العرش جل جلاله و کثر فضاله استمرار قوت را تا پس اوست و تا دخول در شرف نبوت و در وقت دخول حضرت هم درین  
شریف می و عدم تفرق حضرت در وقت وی صلی الله علیه و آله و سلم آنکه اطلاع کردند به پیش مردم در وقت قدوم آوردن  
آنحضرت بهینه اسم شایب برای بکر صفه الله علیه و آله و سلم آنکه آنحضرت را این بود از این بکر گفتند بهینه مسکین از رحمت  
بود عدم طریقه شایب بر آنحضرت مگر موسی چند ریاس و شایب شریف و می تا در روز دوم بهر وضعیت نماید چنانکه میان  
این سخن در باب حلیه شریف گفت و تحقیق ظاهر شد از اعتنا و شفقت موسی علیه السلام بر است مرحومه و در تحلیف  
صلوة که از پنجاه بیت آمده و گفته اند که این عتقاد در رحمت از موسی برین است مرحومه نبوت آن بود که وی علیه السلام  
خوانده بود و در توبیت صفات این است را و آرزو کرده که ایشان را رحمت می سازد و فرمود وی تعالی اینها است احقر  
خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت مرا از دست هر کس وصل بعد از آن برداشته شد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم به سوره المنتهی که بومی منتهی میشود و حال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزول میکنند و گفته میشود احکام و نود و  
و قوت میکنند ملائکه میبکس را مجال تجاوز از مقام و عروج از آن نمیشود و بومی منتهی میگردد آنچه معهود میکنند از عالم  
مستطیل و نزول میکنند از عالم علوی و امر عالی علی و تجاوز نکرد از آن هیچ یک که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم  
و باز ماند و جدا شد از حضرت می جبرئیل و گفت بوی آن حضرت یا جبرئیل این چه جاسه باز ماندن رجا شدن است این  
جاسه نیست که دوست و دوست دانه از آنجا که آمد و جبرئیل گفت اگر مقدار بر آن گشت نزدیک شوم سوخته شوم و بگفتا فراتر  
مجال نمایند و هماندم که نرسیده به عالم غایت اگر بیکسر موسی بر ترمیم و فریغ تجلی میوزد بریم و در بعضی روایات آمده که فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام که اگر حاجت داشته باشی بمن بگو تا آنحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من

و در این روز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر کتف جبرئیل علیه السلام برداشته و در آسمان بالا بردند

آنست که بخواه الله را که گاه که مندرج کنم و در قیامت باز و نه خود را بر صراطی بگذراند و آنست که تو ازین روایت  
معلوم شد که صدره المنتهی در آسمان ششم است و در دایره دیگر آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق می کنند  
بیان روایتین با آنکه پنج و سه در آسمان ششم باشد و شاخه های آن در آسمان هفتم است و وجه تسمیه به سه و سه  
که یعنی درخت کناره است مغفوف و موقوف بر علم شارع است و می گویند که درین درخت سه صفت منفعت  
است اول مدد و تعلیم لذیذ و آتش لطیف و بمنزله ایمان است که جمع می کند قول و عمل و نیت را و ثلث بمنزله  
عمل است و حکم به ثواب نیت در آنچه بمنزله قول گذاشته اند که این درخت نشانده شده باشد در آسمان  
چنانکه نشانده می شوند در زمین و نیز در قدرت شامل که چنانکه در خان در زمین نشانده می شوند این درخت  
باشد چنانکه سیر کرد آنحضرت علیه السلام در آنجا که فرمود باشد در تراب جنت چنانکه در خان وی و  
در خان جنت نیز احتمال دارد که فرمود باشد و آنرا علم حقیقه الحال و اندر صدره المنتهی می برانند چهار هزار و در بیان  
و در در ظاهر آنکه در باطن اندر در پشت می رود و آنکه در ظاهر از نیل و فرات است و از حدیث ابی هریره معلوم می شود  
که چهار هزار خیمه از نیل و فرات و حیان پس بعضی می گویند که بود در اینها از جنت باین معنی است که منافع  
و غرات اینها دائم و بیشتر است بیکدیگر بنشیند از بهشت بر آمده اند و اندر عالم و در احوال نیل چیز نوشته اند  
از حجاب غائب که عقل در آن حیران است و انهار را و ولین و غسل و غمر جدا اند که در بهشت جاری اند چنانکه منقولات  
قرآن عظیم است و روایت کرده است ابن ابی حاتم از حدیث انس رضی الله عنه که چون بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم بر آسمان هفتم نهری دید که بر سنگریزیهای با قوت و زور جاری است و او را آبی از در بهشت می افتد و با قوت می رود  
و بر جبهه است آب می سفید تر از شیر و شیرین تر از شهد فرمود یا جبرئیل این چیست فرمود این حوض کوثر است که داده  
است ترا خداوند تعالی و در حدیث ابی سعید آمده که در بهشت جاری می شود چشمه که آنرا المسبیل می گویند منقش می گردد و در  
او نهری که را کوثر میگویند و دیگر را نهر رحمت و این نهر است که چون عصاه از درون سیاه سوخته بر آیند چون در سوخته  
بافتند در سعادت تر و تازه شوند و صدره المنتهی را از او پرورشند مانند طلخ و پودانه از طلا و بر هر برگی فرشته ایست و  
وصف آنمقام بدون از حد قیاس و عقل است و در اینجا نیز آمده است آنحضرت او را از خود و بن و غسل پس اختیار کرد و بن را  
چنانکه در بیت المقدس معلوم شد و اینجا نیز خاز گندارد بر انبیاء و امارت کرد و ایشان را چنانکه در بیت المقدس بعد از آن که  
بیت المعمور و در داشته شد از آن پرده ای چنان است لفظ حدیث قم رفع الی ابیست المعمور و تفسیر کرده اند از بابین منی گویند  
میان می و میان بیت المعمور عالم بود و قدرت بود و در آن آن پس مدوشته شد و بلب گزیده شده و در آورده شده  
در بهر و بهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا دید آنرا و بیت المعمور سجده ایست بخدا که گفته اند آنرا که اگر فرشتی کرده شود  
افتاد و این از بهرین می افتد بر کعبه گویند که این خام است که فرستاده شد بر لسی آدم علیه السلام بعد از آنکه طرد شده شد

بعد از وی بر آسمان و قدر و مرتبت وی بر آسمان مانند کعبه است در زمین طواف میکنند او را و نماز میگذارند ملائکه چنانکه در طرف  
میکنند کعبه را آدمیان وی در آیند بهیت المعمور را هر روز هفتاد هزار فرشته و چون بیرون می آیند باز بنبرگ رعد بسوی  
بار دیگر و در دیگر هفتاد هزار و دیگر می آیند و همچنین است ازان روز که پدید آمده اند تا آمدن داین دلیل است بر عظیم قدرت  
پروردگار تعالی و تقدس و هیچ خلق عظیمتر و بیشتر از ملائکه نیست در روایت است که نیست در آسمانها و زمینهای جای یک شمشیر  
لکرا که نهاده است فرشته جبهه خود را بر آن سجده و نیت سح قطره از دریا با لکرا تکه موکل است بروی فرشته داده است  
که در آسمان نری است که اورا انوار الحیوة میگویند می درآید آنها را جبرئیل علیه السلام هر روز فرو میرود بروی پس قهر بردن  
می آید وی افتاد بر وبال خورا و جدا میشود از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند در درگاه تعالی از هر قطره فرشته پس آنگاه  
اند که نماز میکنند و بهیت المعموره باز بر می گردند بسوی می و همچنین است در مذهب لایذیه نقل کرده است نام فرزندین از وی  
رحمت الله علیه در تفسیر قول و تعالی و کلین لا اله الا الله که عطا و متعلق مضامین است که گفته اند و اینست که در شان ابن عباس  
رضی الله عنهما که گفت در همین عرش نری است از نور مقدار سفت آسمان و هفتاد زمین و هفت دریای درآید بروی جبرئیل  
هر صبح غسل میکند و روی و زیاده میکند نور بر نور خود و جمال بر جمال خود می افتد و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که  
می افتد بر وی چهارمین هزار فرشته تار و زیاست ده است که شده ششم است که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا  
میکند خدا تعالی بر تسبیح فرشته را گفت بنده مسکین بخت الله علی ملین الحق و البقیة که اگر در آسمانها تمیجات ملائکه فرشتگان  
پیدا میشوند چه عجیب که بر زمین نیز تمیجات و تبلیغات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خاصه گمان وصلی امی است پس  
میشود باشد و الله علی کل شیء قدیر گفت صاحب مذهب که این دراصل ملائکه است که قبل تعباید واعدای ملائکه موکل  
بر نباتات و در تران و خط و موکل بر تصویر نبی آدم و ملائکه که نازل میشود در صحاب ملائکه که میخورند مردم را و وجود و خزانه  
جنت و ملائکه که می آیند بتعاقب در لیل و نهار تاضیع کنند اعمال بندگانش در شب و روز و هفتاد هزار فرشته که بر سر شریف  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آیند و محفوظ میگرددانند از آزار آنها که تا این میکنند بر ذرات معلول و آنها که سیگویند بر من  
اکسا محمد و آلهائی که وعای کنند مشغران نار و آوازهائی که انگشت میکنند زانوئی که جوئی کنند جامه خواب مرواحه و بر هر یکی از  
آسمانها فرشتگان اند که هر طائفه را تسبیح حدیث آورده است که هر یکی از حلقه عرش را در دست دارد و بعد از تسبیح تنبیه میکرد بعضی  
تسبیح و اگر کسی از آن گستراند باز وی خود را پوشیده و نیارد یک پر از باز وی خود حلقه عرش هشت فرشته اند باین عظمت  
که مسافت از زمزمه گوش تا گوش دیگر ایشان دو لیست سال و در روایتی هفصد سال است و در کتاب المعظمه مرآت الشیخ را چنین یاد کرد  
کرده که از جماع الجباب است اینجا عظمت کبرائی خالق تعالی باید تصور نمودیم که که چه خواهد بود فوجانی الملک و الملوک  
و المملکت و الکیبر و الچجروت سبحانه سبحانه آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون مسجد کرم آسمان  
ابر از چشم تعالی الله علیه اسلام را دیدیم که کعبه بهیت المعمور کرده تشنه است و با وی قرعی انداخته شد پس سلام کرد







و می آید که در دنیا و آخرت پس پیدا کردم فرشته را بر صورتی که خدا کند و از آنجا که می آید که در دنیا و آخرت  
 نشود و از او بهیبت چیزی که باز دارد و ترا از فهم آنچه خود ستم به انسان بر سپرد و تعالی چه شایسته حاجت جبرئیل که در خواسته بود  
 از تو گفتم خداوند و از آنجا که آن گفت قبول کردم حاجت او لیکن در حق کسی که دوست دارد و ترا و صحبت داشته است فرمود  
 پس گسترانیده شد برای من فرشتی که غالب بود و نور او بر تو افتاد پس خورشید بان نور بهر من و نهاده شد من بآن  
 رفتم و بر دشته نشدم تا بر سیم بهر من پس دیدم امر عظیم را که نتواند زبانه و صفای آن کرد پس یک شب درین قطره از عرش افتاد  
 بر زبان من پس شنیدم چیزیکه بخشد و هیچ چیزه هرگز چیز را بشیرین تر از آن و حاصل شد مرا خبر اولین آخرین در روشن گشتن  
 دل مرا پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را بدلی خود دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش در فرقی با او گویند دور اصل  
 بساطی را گویند که رفیق باشد از او و با وجود آن همه چیز را بدلی خود دیدم از پس خود چنانکه می بینم از پیش در فرقی با او گویند دور اصل  
 در حق مخلوق نیست نه در حق خالق عزوجل و حق بیوانه منزه است که محبوب باشد و بیرونند او را چیزی که در آن که حجاب محبت  
 باشد از محسوس و محبوب خلق اند از حق تعالی بهیچ همسان و صفات و افعال و بسیار مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را  
 از حجاب مقامی است معلوم و نفی بهیچ است و او را که معرفت معلوم و ملائکه مقربین از اوست که در عرش عظیم اند و گویند  
 که قربان درگاه اند بخوبند بنوهایب و عظیم و کبریا و جلال و قدس و قومیت و صفات حجاب اند و ملائکه محبوب اند  
 و طبقات مختلفه اند هر یکی را از ایشان مقام معلوم و درجه معین است و مخلوقات همه عجب اند از خالق پس قومی بگویند  
 بریت نم از نعم و بریت احوال از محول و بریت اسباب از مسبب و قومی بگویند عظیم از عالم و نعم و محفل از عقل و نهی  
 قدسی حجاب است بنعم و بهر اسباب از او باقی قومی بگویند عظیم از عالم و نعم و محفل از عقل و نهی  
 بگویند با موال و نهی و ذریه حیده الدنیا اللهم لا یجینا عنک الدنیا و الآخرة ذکره و الا کلام بعض العارفین رحمه الله علیه  
 آیهین و باید دانست که این شریف فتنه ای که مذکور شده است و محیر قیاب قوسین او ادنی گشت و مذکور است احادیث  
 اصولی غیر شریف فتنه ای که مذکور است و سوره و النجم که آن نسبت بر بیت و قرب جبرئیل است قبولی غفار و سیاق و سیر  
 آیه نیز ظاهر است در این دین و نسبت بر بیت و قرب پروردگار تعالی و تقدس نیز مل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است  
 و از اتم کمال دعایت ادب و اجلالی جانب بر بیت و نگار داشتند در عبودیت و نهایت سکون قلب طاعت باطن و محبت  
 و سوا طاعت بصورت بصیرت آنکه با وجود ظهور این آیات و کرامات هیچ یک از اینها توجیه و انقادات نفرموده میل و رغبت نکند و  
 چنانکه فرموده سبحانه ما زلغ ابصار و ما یفقه چنانکه بنده گان خاص در حضرت ملوک می کنند و این کمال است که جز اهل بشر و  
 سید اولی اهلوت اند و سلامه میسر نیست طاعت نفوس آن است که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را مطلع  
 و شرف می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون به مقام مناجات و تکلم رسید طلب کرد و بیت را دین نوعی از سکر و نشاط است که  
 در مقام قرب از دعایت ادب و دوری افکند و سید اهل طاعت علیه السلام و سلم چون در مقام قرب میتم گردانیده شد و وفا کرد حق از او

النفات کرد بصیرت وی جز آن چیز که اقامت کرده شد در وی دلائل شهورت نمود جز آنرا انداز سائید و شد بجا  
 در اوقات مراتب و درجات که گفته و علامی آن رویت حق است تعالی و اقدس و اقامت فیما اقام الله اعلا مقامات  
 این صحرای باب تکلیف است و فرمود ما کذب الخوا و اما بصیرت بصیرت هر دو متواظی متصادق شده هر چه بصیرت دریافت  
 بصیرت او را که آن کرد هر چه چشم و پند دل نصیب آن نمود و همه حق و صحیح بود پس رسید آنحضرت بآلای که سبقت کرد از ان اهلین  
 و آخرین را و گفت مغبوطا انبیا و مرسلین مستقیم شد بر هر راه مستقیم در دنیا و آخرت و شتم خود حق سبحانه و گفت این اهلان  
 الحکم انک من المرسلین علی صراط مستقیم و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء الله ذرعا عظیما و فرمود فادعی الی عبده اوکی  
 بتام علوم و معارف و تقاضای و بشارت و اشارات و اخبار و آثار و کرامات و کمالات که در خطبه این ایام داخل است پس  
 شناس آن کثرت و عظمت او است که میم آورد و بیان کرد و اشارت بآنکه هر چه عالم العیون و رسول محبوب بدان عظیم تر است  
 اگر آنچه آنحضرت بیان کرده یا آنچه از معانی و محاذات روح اقدس می بر دامن بعضی از اکمل اولیاء که شرف است و  
 مستند شرف شده اند و الله اعلم و آورده اند که چون رسید آنحضرت بهر دست و عرش بدان امان اجلال وی در گردان زبان جمالی  
 و گفت ما محمد و فی که مشایخه گردانید ترا حق تعالی بجلال خود احدیت خود را و مطلع گردانید بر جمال صمدیت خود و من تشبه انان  
 غیرم در نیایم که او که در راه و ایم و پیچیدن گره از کار خود کشاید گردانید مرا اعظم خلق و مستم من اعظم خلق و بهیت و غیره  
 و حق یا محمد پدید آمد مرا پروردگار پس از دیدم از بهیت جلال وی پس نوشت بر فاقه من لاله الا الله کس زیادت شد  
 بهیت و ارتقا و ارتقا من پس نوشت غیر رسول الله پس ساکن شد خلق من و کم شد اضطراب من و گشت هم و سبب  
 از اسم دل من و باعث طافیت سر من این بود که است اسم و بر من پس چگونه که افتاد بر من فطرتا و محو است المزل رحمت  
 انداز این در لایزال از بهیت رحمت و بهیت من است که گو اتری و بی را بر اوت من از آنچه نسبت کرده اند  
 من اهل انوار و اقرار کرده اند بر من اهل غرور که من گنجائی دارم کسی که مثل ندارد و احاطه میکند که نیست مراد و کیفیت  
 با هر کسی که در جبهه است اوقات او را و شرف او را و بزرگی او را و فقر او را و من چون رحمان اسم او است و  
 مستور و صفت او و صفت او متصل است بیا و او چگونه متصل شود بیا متصل گردد او من یا محمد سوگند به عزت و بی غیتم  
 من تو بهیچ وجه که بکسل و بهیچ راهی که بکسل او و نه سحر او و ایا که در مرافعت خود او که خواهد حق کند مرا بعد از حق  
 محول قدرت اویم و محول شکست او و در آسب و او آنحضرت بلسان حال خود بهر کسی که من شوم از تو و فارغ از تو  
 بگردن بر من صفای وقت مرا و شوش گردان فلوت مرا پس نگاه کرد آنحضرت بسوی عرش نبوت و خیرة النفات و میل کرد  
 طریقه و نه خواند بروی از مسطور او و فی المیه حریف نیست سر لایع البصر و ماطنی و آورده اند که چون رسید آنحضرت علی  
 علیه و آله و سلم به قیامت و بین عرض کرد احوال است او گفت خداوند تعالی که وی احم او پس را بخار و دفعه در نجف و مدینه  
 بنشین است من چو غایب کرد و فرمود حق سبحانه میفرماید بر ایشان رحمتی ببدل میگردد و این بشارت را هر که در حال است

در کمال بصیرت  
 که با کمال روشن  
 صفا و پاکیزگی  
 و شرف و ابراز  
 و شرف و ابراز  
 و شرف و ابراز



گفته شد که ایشان شاکه در طایفه ای آمدند و گفتم که در دستر یابن کرد و آورد و آنرا طایفه مدینه پیش فاطمه شریاره و سفید رنگ  
است که بر دی پلاس بیاض است و دو غره در طایفه روز اینجا میرسد چون آنروز آمد و نزد سید ندوم مشرف شدند و انتظار  
بر و نزد و گفت و گوی باز که در قریب بهشت بناد بود که فاطمه سید بران و جوی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصف کرده  
بود و خاک در میان و منکران افتاد و در و بسته آمده که خبر داد آن حضرت که روز چهارشنبه خواهد آمد و آنجا بنادیک  
تر و سید سیده بود که هنوز نیامده پس آن حضرت دعا کرد و جلس کرده و یکایک شسته شسته آنجا پس قدم آوردند و حاصل اختلاف  
کرده اند که یاد و یاد از صحابه و تابعین و من بعد هم در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار او شریف علی  
و عائشه و جمعی از صحابه و سلف در جانب نقی اندازی از حدیث مسروق آورده که گفت مرعاشه را منی در من آید و  
محمد علیه السلام پروردگار خود را پس گفت عائشه تحقیق بر خاست موسی بر اندام بن این سخن که گفتی و گفت هر که حدیث کند  
و که محمد دید پروردگار خود را پس تحقیق در حق گفت پس از آن خانه مانده این آیه و بر آنکه که ابصار و هو یک لایبصار  
و چون لطیف بن خیر در روایت مسلم آمده که گفت عائشه رضی الله عنهما من حدیث ان عمر را می رسد حدیث عظم الفریه و امام نووی  
و ابن خزمیه گفته اند که عائشه رضی الله عنهما نفی نکرده و قریب روایت را بر حدیث رفع و اگر بادی میبود که میکرد آنرا و اعتماد  
کرده که هر هفتاد و این آیه و تحقیق مخالفت کرده اند از بعضی صحابه صحابی چون گوید که را که مخالفت کند او را غیر از صحابه  
نمیشد آن قول حجت با اتفاق و آیت را تا ویلات است و او را که خص است از روایت و لازم نمی آید از نفی آن روایت  
از آنکه صرف تحقیق است و این نفی است چنانکه کسی قرار بدهد و ادراک حقیقت و گفته ما نیست آنکه نمیکند و بعضی گفته اند  
که او را که احاطه است از عدم احاطت عدم روایت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم لازم نمی آید در حدیث  
صحیح آمده است که عائشه گفت که ما اثبت علی نفسک لازم نمی آید از این عدم شاد و ابن عباس رضی الله عنهما و تابعان  
او اثبات کرده اند و منقول است از ابن عمر که گفته فرستاد ابن عباس که آید پیغمبر علیه السلام پروردگار خود را گفت ابن  
عباس نعم گفت داد خدا تعالی خلعت برای ابراهیم علیه السلام و کلام پیغمبر موسی علیه السلام و روایت بر است علیه السلام  
و از حسن بصری منقول است که وی سوگند خورد که محمد دیده است پروردگار خود را و ادانش رضی الله عنه نیز آمده که محمد  
دیده است پروردگار خود را و روایت کرده است ابن خزمیه از عروه بن الزهیر که اثبات و جزم کرده است آنکه صحابه  
در حدیثی و عمر و جز ایشان و همین است قول اشعری و مسلم از حدیث ابی ذر آورده است که وی بر سید آن حضرت  
علیه السلام را از دیدن پروردگار پس گفت چون لای کیفیت اراده یعنی وی نور است چگونه بنیم او را و این حدیث معارض است  
با آنکه در حدیث دیگر واقع شده است آیت نور گو از امام احمد نیز اثبات روایت منقول است و بوسی گفته اند که قول عائشه  
رضی الله عنهما را هیچ چیز دفع کنیم گفت بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در آیت نبی و قول پیغمبر که است از قول عائشه  
و حکایت کرده است نقاش از امام احمد گفت من میگویم بعد از این عباس را آورده چندین گفت که متعلق شد نفس او بر سید

حدیثی است که در کتاب آمده  
که در حدیثی آمده است که  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود که هر که حدیث کند  
و که محمد دید پروردگار  
خود را پس تحقیق در حق  
گفت پس از آن خانه مانده  
این آیه و بر آنکه که ابصار  
و هو یک لایبصار و چون  
لطیف بن خیر در روایت مسلم  
آمده که گفت عائشه رضی  
الله عنهما من حدیث ان عمر  
را می رسد حدیث عظم الفریه  
و امام نووی و ابن خزمیه  
گفته اند که عائشه رضی  
الله عنهما نفی نکرده و قریب  
روایت را بر حدیث رفع و اگر  
بادی میبود که میکرد آنرا  
و اعتماد کرده که هر هفتاد  
و این آیه و تحقیق مخالفت  
کرده اند از بعضی صحابه  
صحابی چون گوید که را که  
مخالفت کند او را غیر از  
صحابه نمیشد آن قول حجت  
با اتفاق و آیت را تا ویلات  
است و او را که خص است از  
روایت و لازم نمی آید از نفی  
آن روایت از آنکه صرف تحقیق  
است و این نفی است چنانکه  
کسی قرار بدهد و ادراک حقیقت  
و گفته ما نیست آنکه نمیکند  
و بعضی گفته اند که او را که  
احاطه است از عدم احاطت عدم  
روایت لازم نمی آید چنانکه  
از عدم احاطت بعلم عدم لازم  
نمی آید در حدیث صحیح آمده  
است که عائشه گفت که ما  
اثبت علی نفسک لازم نمی آید  
از این عدم شاد و ابن عباس  
رضی الله عنهما و تابعان او  
اثبات کرده اند و منقول است  
از ابن عمر که گفته فرستاد  
ابن عباس که آید پیغمبر علیه  
السلام پروردگار خود را گفت  
ابن عباس نعم گفت داد خدا  
تعالی خلعت برای ابراهیم علیه  
السلام و کلام پیغمبر موسی  
علیه السلام و روایت بر است  
علیه السلام و از حسن بصری  
منقول است که وی سوگند خورد  
که محمد دیده است پروردگار  
خود را و ادانش رضی الله عنه  
نیز آمده که محمد دیده است  
پروردگار خود را و روایت  
کرده است ابن خزمیه از عروه  
بن الزهیر که اثبات و جزم کرده  
است آنکه صحابه در حدیثی و  
عمر و جز ایشان و همین است  
قول اشعری و مسلم از حدیث  
ابی ذر آورده است که وی بر  
سید آن حضرت علیه السلام را  
از دیدن پروردگار پس گفت  
چون لای کیفیت اراده یعنی  
وی نور است چگونه بنیم او  
را و این حدیث معارض است با  
آنکه در حدیث دیگر واقع  
شده است آیت نور گو از امام  
احمد نیز اثبات روایت منقول  
است و بوسی گفته اند که قول  
عائشه رضی الله عنهما را هیچ  
چیز دفع کنیم گفت بقول  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و  
سلم که فرمود در آیت نبی و  
قول پیغمبر که است از قول  
عائشه و حکایت کرده است  
نقاش از امام احمد گفت من  
میگویم بعد از این عباس را  
آورده چندین گفت که متعلق  
شد نفس او بر سید









تبارک الله رب العالمین و اولاد ائمه ائمه است که بود آنحضرت ای ناخوانده که اصلاح خط و کتابت بر اینست کتاب  
 نه خوانده و ناخوانده مودودند و نوی که همه ای و جاهل ناخوانده بود و الا ما شاء الله و ناشی شد میان ایشان و  
 بلای که بود و وی که یک بر انداخته را و ضعیف را و سفر کرد و بشهر و دیگر که در اینجا عالمی باشد و ملازمت کند و او را و ناخوانده پیش  
 ناپیدا انداخته و توریست و انجیل و احوال ائم ماضیه را و تحقیق رفته بود و معلوم آن کتب و سندش محض شد و بود از کمال  
 و موافق خود باقی ماند و بود و در تمسکین بدان و عالم و دارن بدان مگر قلیل و نادر بشر حجت کرد آنحضرت هر فریق را  
 از اهل مل که اگر جاهل بود و نفا و عالم می شوند برابر آن خوانده آورد و این اول دلیل بر آنکه این امر بیست که  
 از پیش خدا آورد و تصور باید کرد و دریافت باید کرد که کسب و تعلم بر چه مرتبه از علم و معرفت رسیده که علوم اولین و  
 آخرین بدان متعارف رسیده و قد احسن ما قال الشیخ سعدی رحمه الله علیه بیست و نهمی که ناکرد قرآن درست و کتب خانه  
 چند بیست و نهمی و باید دید و رسید که همان جماعه که کمال و نادانی و ناپار سائی و داخل السافلین بودند در صحبت و می  
 و خط و مستطی و تعلیم و تربیت و می و علم و عمل با علی علین رسیدند و ما ذلک الا من عند الله صلی الله علیه و آله و صحبه و  
 قریه و کماله و اگر در اخلاق و صفات کمالات و اوصاف و آداب و می نگرید اول دلیل بر آنکه هیچ بشری چون وی  
 مخلوق نشد که در وی که نبوت رسالت را و نمود و معجزات را پس دیگران شک و شبهه ماند و اقوی و اظهر و ابقی و اتم  
 قرآن مجید است که بانی است و پاینده است و تار و قیامت و مثل است بر معجزات کثیره باین حساب که واقعتا ایجاد  
 با قصه سوره ازان که انا اعطیناکم اگر شست و چه مقدار شست قرآن بر مقدار این سوره هر یک از مقدار و تجزیه  
 و فصل و جوه ایجاد قرآن متعدد است و معرفت ایجاد آن تفصیل آن موقوف بر معرفت آن و جوه چنانکه مذکور گردد  
 و معرفت ایجاد علی الاطلاق با نیل رتبه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخدای گردید و آن و نواز ایشان بهما غرض  
 و استیان بسبب آن از مثل آن فرمودان که من فی رب ما نزلنا علی عهدنا فاقوا ما نزلنا من مثله الا انهم لم یزیدوا و نزلنا  
 آورده و چیز از آن دانستند و ما و اموال خود را و در طه هلاک و تلف اولی بحسب خود چنان بود اگر می آورد و مثل آن  
 نمی افتادند و برین ممالک گفته اند یعنی علماء و ائمه آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حسب کلامی که حاضر گردانید  
 ایشان را از آوردن بمانند آن عجیب و خدای فرست و در دلائل اعیای موتی و ابرار که و ابرار و زید که آورد و برای آنست  
 و ابرار بلاغت خطابت که کار و پیشه ایشان بود و از جنس کلام ایشان که معلوم و مشهور است و نواز و سنی کن نزد ایشان پس  
 باشد بجز از ایشان پیش آن عجب تر از بجز کسیکه مشاهده کرده است هیچ را اعلی لام نمود اعیای موتی و ابرار که و ابرار و زید که  
 ایشان پس و توفیق شد و در حصول آن و نبود علم ایشان بطریق و اصول بآن بخلان کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار و پیشه  
 ایشان بود پس بجز ایشان که فیه صحیح است و این عجب قاطع و برهان در سخت که شک نیست و ابرار را و نواز و  
 ابرار که خطابی که از اهل علم علمای حدیث و شرا حانست گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اهل جلال و ابرار

و صلی الله علیه و آله

خود بلکه عقل غلبه علی الاطلاق میزد و قطع گفت که ایشان نمیتوانند آورد مثل آن پس اگر نمی بود علم وی بآنکه این اثر  
خود خداست و در آن نمی شود خلف و در غیر خود از آن بشکرت و در عقل وی دینی گذشت و او را که قطع و ختم کند حق تعالی آنکه واقع  
نمیشود و چنانکه در آن گفتند او را که در آن گفت و علم کرد و ایشان را بجز پیش از این از حد و تقصیر این بلوغ در دنیا نرفته و فریاد کرد و بر روی  
آنها و نتوانست هیچ یک از ایشان که فردا آید بمعاشرت و باستان درین مقام با وجود و ادبی و ظاهر و ذاتی بود و عادت گفت  
لکن جمیع الانس و الجن علی ان یا توکل هذا القرآن لایا تون بمشک و لو کان بعضکم بعضا خیرا پس راضی شد نفوس ایشان  
بسیار و دوا و پنهان حرمست و در خبر آمده است که عتبه بن ربیع که در آن تقیاد قریش بود روزی در عین قریش گفتند دآن حضرت  
نیز در گوشه مسجد نهان شده بود و یا معشر قریش میروم من بسوی این مرد عارض کنم چنانچه شاید که بتولی کند بپشتان از راه  
او و آید از خیابان و بگردد و از سر ما گفتند و یا ابوالولید پس بر خاست عتبه و آمد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و نشست با او  
و ایشان گفت و در غیب کرد و مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه شنید پس از آن فرمود  
فایض شدی یا ابوالولید از سخن خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی نشنود گفت بگو در کین هر چه خواهی پس فرمود بسم الله  
الرحمن الرحیم ثم قرأ من الرحمن الرحیم کتاب فبصرت آیهات قرآنا و یا لعمری انکم تعلمون بشیر و نذیر را پس چون شنیدند که گوشت نهادن با آن  
و خاموشی کردند و انداخت هر دو دست خود و پیش حضرت خود کشیدند و بآن پس میخواند آنحضرت تا رسید آنحضرت ای سید و را  
که درین سوره است پس سجده کرد و بعد از آن فرمود شنیدی یا ابوالولید گفت شنیدم و بیگانه تو مشغول باش آن و از هیچکس پرسش من  
عتبه بن ربیع و قوم آمد چون دیدند اینچه از ایشان گفتند الله آمد عتبه بن ربیع و سی که رفتند و بپوشان عتبه بن ربیع میان ایشان گفتند  
شنیدیم من قولی را که هرگز نشنیده بودم مثل آن و الله این شعر نیست و سوره که گمانستای معشر قریش بگذارید و یا ابوالولید که دوی  
پس چند روز گذشت و او را در این قول و در شانی عظیم و پیچیده عیب بود و شامید و انید چون میجوی میگردید و روشنی شود و ده عاصی  
که میکند بر زمین نمی افتد می خرم من که نازل شود و عذاب رواه ابیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابو ذر که شمشیر از خود برداشته  
که پس نام داشت بقصد انکشاف و استخبار حال شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود آمده و گفته ابو ذر  
و الله نه شنیدم و ندیدم من شام ترا دیدم و در غایتش دوازده شاعر را در جالیمیت شکست داده که یکی از آن منجم وی  
یکم رفت و خبر آنحضرت را بمن آورد گفتیم چه میگویند فرمود گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است و خدا سوگند من خود  
شاعر و شنیده ام سخنان کاهنان را نیست وی شاعر نیست سخنان او سخنان کاهنان می صادق است ایشان کاهنان  
و لید بن مغیره و معمر قریش و سر آمد ایشان بود و در فصاحت و بلاغت بارها قرآن مجید شنیدی و گفتی و الله ان له کلاوة  
وان علیه لطلادة بخدا سوگند بدستی قرآن را شیرینی و تازگی و رونقی هست که کلام دیگر نیست و ان اعلاه کثر و ان  
اسفله اخصر و بدستیکه بالا او پیوه و درست و پایان او سیر است و با هو قول بهتر نیست قرآن قول بشر و الله و ما  
اعلا و بدستی وی بلند میشود بر همه و بلند میگرد و بر کسی چیر نیستی گفت این ولید بن قومه خود بخدا سوگند که نیست در میان شما

در



احد میان دوام و دومی در دو خبر و دو بشارت و همچنین قول سبحانه و تعالی اوقع بالحق هی آسن المسته فانه لندی بینک  
عداوة کانه ولی حمیم و قول وی سبحانه یا ارض البی ما لک یا سماء قلنی و مانند آن آیات در اینجا ذکر شد معانی و لطیف  
عبارت و حسن تألیف حروف و تکرار کلمات همچنین در تفسیر قصص طویل و اخبار قرون ساله که سمعت میگرد و در عاقله فصحا کلام در آن  
زیر و کوب و رونق در آن مثل قصه و نصف آن در ای آن ربط کلام بعضی بعضی و التیام و تناسق عبارت و لایک با بهره است  
در متا ملان را و عبرت و فخر است مراد الالباب را و در یافت این قسم در اعجاز موقوف بر سلیقه عرب و ذوق ایشانست و در باند آن  
شدن کلام ایشان اگر چه علمای عربیت درین فن علما ساخته و کتابها پر و آخته اند اما آنچه چاهلان عرب و زنان و غلام ایشان  
ذوق و وجدان و سلیقه خود و یا برید علما و مروان و بزرگان از غیر ایشان نتوانند در یافت ثانی از وجوه اعجاز صورت نظم  
عجیب است اسلوب غریب که فواصل و قوافل مخالف و مباین ساز کلام عربیت و مناجح فزیم و نشر و خطاب اشعار و ارجا و استماع  
ایشان که و آهسته بران داین و صحنی نماید است که ممتاز است بدان از کلام ایشان و تشبیه میگرد و بدان یا بودن کلمات حروف  
از جنس کلام که مستقل اند در نظم و نشر ایشان و این امر فیت که جاری و اله است در آن عتول ایشان و متحیر و متواضع است و در  
علام ایشان که را دنیا فتنه بدان در جنس کلام خود و طاعت بنیاد و در معارضه آنرا ظهور و دلیل قاهر و سطوع بر آن است  
و لهذا چون شنید و دید بن غیر و قرآن از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد و بدان پس آمد بروی  
او و در هر کرد و انکار نمود بروی و همچنین ساز اشتیاق قریش که حاذق و داهر بودند و فصاحت و بلاغت و قضا و احکام  
عادت بود و با سالیب کلام و طرز سخن متغیر شدند و معتزمت میگشتند و در آخر بجهت ساقه تفاوت بهاد و به در فتنه حکایت کرده  
شده است از بعضی مغروران و نادانان که قصد معارضه وی کردند و فذل و محروم باز گفتند چنانکه بحی بن حکم غزازی  
تجفیت زای و تشدید آن که بلخ و یحیی از پس و زمان خود بی شریسته نظیر بود درین باب تصدیق کرده که معارضه قرآن کنند  
پس نظر کرد و در سوره اخلاص و غر است که بر شان آن چیز بسازد و بر منوال آن سخن بآه نتوانستند که در و حاصل شد  
او خشیست و بهیبت که توبه کرده اندان و این متفصح فصیح و متبذره بود ساخت کلامی را و اگر و امید آنرا مفصل و نام نهاد آن را  
سور بر طرز سور قرآن بگذاشت روزی صبحی که میخواند در کتب این آیه را و قبل یا ارض البی ما لک یا ارض البی باز آمد و محو کرد  
آنچه از شسته بود و گفت گواهی میدهم و سوگند میخورم بخدا که این کلام را هرگز معارضه نمیتوان کرد و نیست از کلام شریف  
از وجه قرآن تعظیم و اشمال او است بر اخبار و غیرها و اوقع و کائن نشده پس یافته شد چنانکه وار و شده و خبر داده و مثل  
قول ویتعالی لند طعن المسجد الحرام ایشا الله آمین و قول وی سبحانه و هم من بعد علیهم سلیبون و قول وی لیظهره  
علی الدین کله و قول وی و الله نالین امنوا انکم اهل الحاکمات یخلفنم الآیه و قول وی اذ جاء نصر الله و الفتح الی انزما  
و قول وی انما نحن ثلثنا الذکر و انما له ثلثون و همچنین شد که هیچ کس از اعداد و موطئه و قرآن مطکب جمع کردن کید و  
کردن و ذوق خود را قادر نگشتند بر طعنه و نوز وی و تغییر ندادند یک کلمه از کلمات شریفی مورد تحسین و تمجید مسلمانان



و در حرفه انحراف وی و قول می سپهر این و یولون الدیه و قول می قانو هم نید بهم انشد باید یکم الاید و قول می سجان  
والا یمینو ناید و قول می وکن نعلوا و امثال این آیات و اخبار رابع اخبار و قانع و حوادث کائنات سالقه از این  
سید نشاند ایشان و نمیدانستند مثل قصه اصحاب کعبه و شان موسی و حضرت و احوال ذی القربین و قصه یوسف برادران  
و یمن و این وی و قصص انبیاء امام ایشان و امثال آن اخبار از قرون سالقه و اجماع ضمیمه در شریع دایره و علوم و این  
آخرین از این نمیدانست از اگر بعضی از اخبار اهل کتاب که قطع کرده بودند خود را در تعلیم آن پس آورد آن قرآن بر وجه  
آن که کرده و نص آنرا که در محض میگردید بدان رصدا و صحت آن و میدانستند که آن حضرت ای بود بخواند و نوشته و  
مشغول نشده به بار رسد و مجاله بیرون زفته از ایشان و تعلیم نکرده و نه شنیده از علما و ما وجود آن خبر داده از این نوریت  
و انجیل و صحت بر ایم موسی و دیگر انبیاء عالم السلام این چهار وجه اعجاز ظاهر است که هیچ خفای ندارد و محسوس است  
الحکام آن حکم انکار به بیات و محسوسات دارد و کائنات ثابت است در ذات قرآن و نیست مجال نزاع و شک در آن جز  
و غیر نیز که قبیل صفات قرآن است فکر کرده اند که متنازع و متفرق است قرآن بدان شریک نیست هیچ کلامی با وی در آن  
کیه آنکه عارض میگردد و خوف در دلهای سامع ایشان نزد سماع قرآن و ظاهر میسر و هدایت قاریان آنرا  
نزد عبادات آن و این بر کافران و کذبان بیشتر و عظیمتر است و عظمت و جلال و قهرمان ادب ایشان غالب تر فرات از آنست که  
بر کذب و منکران نقیض می آید استماع وی و زیاده میکند ایشان را نفور و تنگ میگرد و سینه ایشان را دوست میگرد  
انقطاع او را و مکرده پندارند استماع او را و مومن مصداق زیاده میگرد و در عرب و بهریت او می افزاید ذوق و شوق  
او و حاصل میگرد و باطن او را از جذبات و خفت و ارتجاع و انشراح و جذب از همه وجود میل و محبت قلب و تمسکین قلوب  
تعالی تشریف طوبی و والدین غیثون بهم ثم لمین جلوه هم و قلوبهم الی ذکر انشد و قال سبحانه لا انزلنا هذا القرآن الا علی قلب  
خاشع متصدع عین خشیه الله و این آیه کریمه دلالت میکند که این خاصیت طبیعت قرآن عظیم است اگر چه سامع  
از اهل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود از انسان و حیوان و عوام الناس که از شنیدن  
آن متاثر و متنبه شوند و گویند که این کلام بکلامهای دیگر نمیشناسد حکایت کرده اند از نصرانی که گذشت بر بنیامی پس  
اینها و دیگر است گفته شد مراد از آنچه میگردیستی که نمی فهمی گفت میگردیم از لطافت این نظم و ذوق طری که حاصل شد از  
شنیدن قرآن عظیم طبعی جامع و پیش از اسلام میان آوردند فی الحال بی توفیق و اجمال چنانکه روایت کرده اند از جبرین  
طبع که گفت شنیدم پیغمبر خدا را که میخواند در مغرب سوره طور و چون رسید به آیه احم خالق من غیر شیء ام هم الخ انقون  
ما هم لم یصیطون نزدیک شد دل من که بر دو جان من که بر آید و این ادل حالی بود که رنجیده شد ایمان در دل من و عقیده من  
رسیده شنیدم از آن حضرت سوره حم السجده را و مدحش و ستایشش پس گفت از قوم خود و گفت و الله کلام که مرا از محمد علیهم السلام  
بکلام که نشنیده است گوش من مانند آن کلام و در دنیا فتم که چگونه او را شنیدم ثابت ماند بر کفر و ایمان و نبی او خدا داد



اینجا معلوم شد که ایمان عطاسی باری تعالی است علم و کثرت در آن کفایت میکند بر غیر فون انبیا و هم و جبر و انبیا و استغنیها  
 دلیل آنست بعضی از وجود آنست که قاری قرآن طول نمیشود و ساسی آن کرده نمی پندارد بلکه زیادت میگرد و جلالت  
 و نشاط محبت و تزیین و لذت گرفته میشود و بعضی و خلوت و انس یافته میشود و سلاوت می در جمیع حالات بخلافت  
 کلامهای دیگر اگر چه در حسن و بلاغت در مرتبه رفیع باشد و بزرگوار مثل دیگرده می گردد و چنانکه چهره است از این شسته و پیا  
 و حیرت است و اما کافران و منافقان و اعدا اظهار می بهم الاشاره و از وجوده اعجاز جمع کردن اوست علوم و معارف و  
 که معهود و نبود عرب را و آنحضرت را نیز پیش از نبوت سرفرازی آن در مقام بدان و محیط نبود آن علم میباید که از علم او هم  
 و مثل نبود بر آن هیچ کتابی از کتابهای ایشان پس جمع کرد میان علم شریعت و عیاشی ادب و شیم موعظه و حکم و علوم و سایر  
 انبیا و اعم و اخبار و از آنحضرت بر وجه کمال و اتم و تنبیه کرد بر طریق حج عقلیه و بر این تعلیمیه و او که سینه بر صفات کمال صالحان و  
 و حیدری عزرائمه قال الله عز وجل لقد علمنا انی الکتاب من نوحی و نزلهنا علیک القرآن تبیان کل شیء و لقد ضربنا للناس  
 فی هذا القرآن من کل مثل و قال الله تعالی ان هذا القرآن یقض علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون و قال هم ا  
 بیان للناس و هدی الیه و از عجایب آنکه جمع شده در وی دلیل و مدلول زیرا که احتیاج و استدلال کرده میشود و نظم  
 قرآن و حسن و صفت بلاغت و سی در انشای آن در امر و نهی و وعد و وعید است پس تالی نمیشود و از اینها بدست است  
 و حکم را معان کلام واحد و از جمله وجوده آنکه گردانیده است و در چنانچه در غیر منظم نمیشود زیرا که منظم است پس از اینها بدست است  
 هر قلوب را و او سمع است و از آن و اهل است بر افهام و میل است بوسی طبع و سرست بعضی امواد و از آنجمله نیز شمع همان  
 آسان فرموده است حفظ قرآن را بر شیعیان و اقریب آن بر یحفظین را قال الله تعالی و لقد یسرنا القرآن للذکر و انشای دیگر  
 یا و نیست شتند کتب خود را گردانید قلیل از ایشان چه جای جامع با وجود در اندی عمر و مر و زمین و ذرات مجید آسان است  
 حفظ آن مرصعیه از او علم از او اندک مدت و از آنجمله شکست بعضی اجزای او بعضی دیگر را در تلافی انواع و التیام اقسام  
 که حسن و قله از قصه قصه دیگر فرج از تالی بتالی و دیگر با وجود اختلاف معانی و انشای سوره و احد بر امر و نهی و خبر و اخبار  
 و وعد و وعید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب و ترهیب و غیر ذلک بی آنکه آهنگان گردد و در فصل آن و کلام فصیح چون  
 عارض میگردد و او مثل این اختلاف و اقسام ضعیف میگردد و قوت و قوت است و در حالت و کمیک و در وقت او و نقل می گردد و الفاظ و در  
 میشود عبارات و از وجوده اعجاز قرآن بودن اوست آیه باقیه و نقل حجاب و تعالی بخدا آن چنانکه فرموده و اما نحن نزلنا  
 الذکر و انما لعلنا لنظون بخلاف کتب دیگر که حفظ آن بر میان و ارجا کند اثر است لاجرم منظر گردد و بدین تغییر و تحریف  
 فرمود و تعالی لایق به الباطل من بین یدیه و لامن خلعه ساگر سحرات انبیا علیهم السلام منتضی و غنی گشت با نقضای  
 اوقات و انشای اذمان ایشان و باقی ماند از وی جز قرآن عزیز که با هر سبب آیات او ظاهر است سحرات و باقی است تا روز  
 که هزار و سی پنجاه سال بر این گذشته و هر عصر ظهور و از اهل بیان و کمال اهل لسان و آنکه بلاغت و فزسان کلام و جهان به بر است

و





در صحیحین و آنچه که گفتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آن وقت نماز دیگر و بعد از نماز دوم آب وضو را  
وینا گفتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و برادر دست مبارک خود را بر آن آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس  
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی به این گونه بیان شده است  
در اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مرا انس بگوید شما گفتی می حکایت کرد و در حدیث این شایان را  
آمده که گفت بودم من بار سونجی را صلی الله علیه و آله و سلم در غره تبوک پس گفتند که یا رسول الله نشسته شد و انداخته آن و  
چهاردهای فرموده که آب است چیزی از باقی آب پس آمد روی منیزه از آب و شک کند فرموده بیاید کاسه را پس بخت آب  
در آن کاسه و نهاد و گفت دست مبارک خود را بر آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمه از میان انگشتان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم پس آب و اویم شتر را و چهاردها را و بر و ششم باقی آنرا و بیستی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت و آب  
قبایل آورد و ششصد اومیان بعضی خانه ها قدی صخره را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در  
و پنجید دست مبارک او در قبیله پس در آورده چهار انگشت شریف را بر جز انگشت پس در آورده انگشتان شریف و بی آب در دست  
و او را بگوید صحیحین آمده گفت جابر قشقه شدم روز جمعه و پیش آنحضرت رکوع بود که وضو میکرد و آن در زیر که در مردم گرد و  
صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال داری برای چه گوئی آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بگوئیم آن را  
گفتم پس که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در کوبه پس عرض کردن گرفت با من چشمه را پس خود دوم آب  
و وضو کردم گفتند بجا چند کس بودید شما گفت اگر صاحبزادگی میبودم آنجا میروم و بار آب و می پانزده صد و در حدیث مسلم  
از جابر آمده که بودیم مادر غره و باط که یا نه نشد آب مگر قطره چند در شکم پس بیفتاد از آن کاسه و نفرین کرد اصحاب شریف  
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس فرمود بر تاسیر آب شد و پس در دست  
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیقی و ابن شاین و اما حدیث ابن مسعود و صحیح  
آمده از روایت عقیقه که گفت ابن مسعود در شنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود با آب پس فرمود از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگویند کسی را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و  
نهاد دست مبارک خود را بر آب بخیریت اگر چه یکی از صحابه نقل کرده شکی انس یا جابر مثلاً و حقیقت گویند همه آنجا است که حاضر بود  
را و می حاکمی اند اگر آنجا میباشند سکوت می در زید و چنانکه جلالت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم  
و جمیع بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جاع صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که همه او باشند  
فقد بر حدیث صحاب و از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی که در بخیریت است آنست که چه حکمت است در آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمه را پدید آمد چنانچه چشمه  
آمد جواب میگویی که این از جهت آب حضرت خلد و در اصل جلالت است که با ایجاد و ادب معنای متفرد است بی اصل ندارد بلکه

در صحیحین و آنچه که گفتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آن وقت نماز دیگر و بعد از نماز دوم آب وضو را  
وینا گفتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و برادر دست مبارک خود را بر آن آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس  
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی به این گونه بیان شده است  
در اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مرا انس بگوید شما گفتی می حکایت کرد و در حدیث این شایان را  
آمده که گفت بودم من بار سونجی را صلی الله علیه و آله و سلم در غره تبوک پس گفتند که یا رسول الله نشسته شد و انداخته آن و  
چهاردهای فرموده که آب است چیزی از باقی آب پس آمد روی منیزه از آب و شک کند فرموده بیاید کاسه را پس بخت آب  
در آن کاسه و نهاد و گفت دست مبارک خود را بر آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمه از میان انگشتان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم پس آب و اویم شتر را و چهاردها را و بر و ششم باقی آنرا و بیستی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت و آب  
قبایل آورد و ششصد اومیان بعضی خانه ها قدی صخره را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در  
و پنجید دست مبارک او در قبیله پس در آورده چهار انگشت شریف را بر جز انگشت پس در آورده انگشتان شریف و بی آب در دست  
و او را بگوید صحیحین آمده گفت جابر قشقه شدم روز جمعه و پیش آنحضرت رکوع بود که وضو میکرد و آن در زیر که در مردم گرد و  
صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال داری برای چه گوئی آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بگوئیم آن را  
گفتم پس که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در کوبه پس عرض کردن گرفت با من چشمه را پس خود دوم آب  
و وضو کردم گفتند بجا چند کس بودید شما گفت اگر صاحبزادگی میبودم آنجا میروم و بار آب و می پانزده صد و در حدیث مسلم  
از جابر آمده که بودیم مادر غره و باط که یا نه نشد آب مگر قطره چند در شکم پس بیفتاد از آن کاسه و نفرین کرد اصحاب شریف  
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس فرمود بر تاسیر آب شد و پس در دست  
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیقی و ابن شاین و اما حدیث ابن مسعود و صحیح  
آمده از روایت عقیقه که گفت ابن مسعود در شنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود با آب پس فرمود از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگویند کسی را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و  
نهاد دست مبارک خود را بر آب بخیریت اگر چه یکی از صحابه نقل کرده شکی انس یا جابر مثلاً و حقیقت گویند همه آنجا است که حاضر بود  
را و می حاکمی اند اگر آنجا میباشند سکوت می در زید و چنانکه جلالت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم  
و جمیع بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جاع صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که همه او باشند  
فقد بر حدیث صحاب و از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی که در بخیریت است آنست که چه حکمت است در آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمه را پدید آمد چنانچه چشمه  
آمد جواب میگویی که این از جهت آب حضرت خلد و در اصل جلالت است که با ایجاد و ادب معنای متفرد است بی اصل ندارد بلکه

در صحیحین و آنچه که گفتند پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آن وقت نماز دیگر و بعد از نماز دوم آب وضو را  
وینا گفتند و آورده شد نزد آنحضرت آب وضو و برادر دست مبارک خود را بر آن آب و امر کرد مردم را که وضو کنند از آن پس  
دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه از میان انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی به این گونه بیان شده است  
در اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم تا آخر گفتیم مرا انس بگوید شما گفتی می حکایت کرد و در حدیث این شایان را  
آمده که گفت بودم من بار سونجی را صلی الله علیه و آله و سلم در غره تبوک پس گفتند که یا رسول الله نشسته شد و انداخته آن و  
چهاردهای فرموده که آب است چیزی از باقی آب پس آمد روی منیزه از آب و شک کند فرموده بیاید کاسه را پس بخت آب  
در آن کاسه و نهاد و گفت دست مبارک خود را بر آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمه از میان انگشتان آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم پس آب و اویم شتر را و چهاردها را و بر و ششم باقی آنرا و بیستی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت و آب  
قبایل آورد و ششصد اومیان بعضی خانه ها قدی صخره را پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در  
و پنجید دست مبارک او در قبیله پس در آورده چهار انگشت شریف را بر جز انگشت پس در آورده انگشتان شریف و بی آب در دست  
و او را بگوید صحیحین آمده گفت جابر قشقه شدم روز جمعه و پیش آنحضرت رکوع بود که وضو میکرد و آن در زیر که در مردم گرد و  
صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال داری برای چه گوئی آمده اید گفتند یا رسول الله آب نداریم که وضو کنیم بدان و بگوئیم آن را  
گفتم پس که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را در کوبه پس عرض کردن گرفت با من چشمه را پس خود دوم آب  
و وضو کردم گفتند بجا چند کس بودید شما گفت اگر صاحبزادگی میبودم آنجا میروم و بار آب و می پانزده صد و در حدیث مسلم  
از جابر آمده که بودیم مادر غره و باط که یا نه نشد آب مگر قطره چند در شکم پس بیفتاد از آن کاسه و نفرین کرد اصحاب شریف  
را در آن پس جوش زد آب از میان انگشتان شریف پس امر کرد مردم را آب خوردن پس فرمود بر تاسیر آب شد و پس در دست  
دست از کاسه و کاسه هنوز پر بود و روایت کرده اند حدیث جابر را امام احمد و بیقی و ابن شاین و اما حدیث ابن مسعود و صحیح  
آمده از روایت عقیقه که گفت ابن مسعود در شنای آنکه بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود با آب پس فرمود از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگویند کسی را که بادی چیزی از آب باشد پس آوردند آب پس بخت آنحضرت آب را در ظرفی و  
نهاد دست مبارک خود را بر آب بخیریت اگر چه یکی از صحابه نقل کرده شکی انس یا جابر مثلاً و حقیقت گویند همه آنجا است که حاضر بود  
را و می حاکمی اند اگر آنجا میباشند سکوت می در زید و چنانکه جلالت انسانی است و عادت شریف صحابه رضی الله عنهم  
و جمیع بود باین نکته خبر داده اگر در پیش جاع صحابه مثلاً روایت کنند و ایشان سکوت کنند حکم آن دارد که همه او باشند  
فقد بر حدیث صحاب و از ابن عباس نیز بطریق متعدد آمده است و سوالی که در بخیریت است آنست که چه حکمت است در آنکه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست پاره از آب در کاسه گرفت بعد از آن دست نهاد و چشمه را پدید آمد چنانچه چشمه  
آمد جواب میگویی که این از جهت آب حضرت خلد و در اصل جلالت است که با ایجاد و ادب معنای متفرد است بی اصل ندارد بلکه

آب و جیل بود و میخورد و دعای آنحضرت در آن برکت حاصل شد که اولا در عالم دین قلیل و مثالی این معجزه است ثانی  
 ثالث روان شدن برکت و دعای آنحضرت علیه و آله و سلم در صحیح خود از معاذ بن جبل رضی الله عنه در وقت غروب  
 بشک آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرصحا به ارضی الله عنکم اجمعین بدستی شامی کنید اگر خواسته است  
 خدا چشمتان روشن شود و در پیش هر که بیاید آید بایده که دست زبانه و ساس نکند آب از آتامن برآیم گفت معاذ  
 پس آیدیم ما آن چشمتان را و حال آنکه بیشتر رسیده بودیم از ما و مرد و چشمه مانند و دال بود که میزدن و شیشه ترشح میکرد از وی آب پس  
 پرسید آنحضرت آن دوم را آیا ساس کردید دست نه پدر آب را گفتند نم پس و شام کرد و ایشان را و گفت آنچه خواسته بود  
 خدا عزوجل پس گاوید و صحابه بدستهای خود چشمتان را جمع کردند پس چشمتان جدا شد آب مادی که مراد حسن است مثل صفت  
 پیشرفت آنحضرت روی مبارک هر دو دست شرف خود را باز داشت آب را و چشمه پس شد آب بسیار پس نوشیدند مردم  
 بعد از آن فرمود آنحضرت یا معاذ نزدیک است اگر از شود ترا حیات که بینی اینجا را که برده شود بسیار این دعا را است پس چنین  
 را گفته و این خبر دادن نیز از معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در احباب غیب قسمی اونی و او فراموش است لا تعد  
 و لا تحسب و در قضیه حدیث آمده که هزار و چهار صد کسی بوده اند چاه وی سیراب نمی گردانید بخواه شام را پس کشید بر آب را و  
 آنکه آنقدر در آن یک قطره نیش است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکجا شرب چاه و برآورده شد و لای آب و وضو کرد و در آن  
 و آنکه در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس نوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید و شتران خود را و در وایتی آمد  
 که بیرون آمد و تیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس میخوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر حیا که گذشت  
 در حدیث بر آن چشمتان از میان اصابع نیز آمده در میان این دو قضیه معارضت است جمع کرده از میان قضیتهای که هر کدام  
 در وقتی بود پس حدیث جابر نیز و حضور و وقت نماز و چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در کوه بود در چاه انداختند  
 پس بسیار شد آب در چاه و از آبی خاده آمده است گفت خبر وادار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اوقات خود و گفت  
 سیر کند شما شبانگاه و میرانید تمام شرب وی آید بر آب فردا انشاء الله تعالی پس همان شدند مردم به میل و التفات بیکدیگر  
 و رعایت کنند حق صحبت از جهت اهتمام طلب آب و حوس بدان و چون آخر شرب شد بر ناو آنحضرت سرور و انانیتان بکند فرمود  
 یا صبا بنگاه و آید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز با ما دعوت نشود پس همه خواب رفتند و اولی که بیدار شدند پیغمبر خدا بود  
 و قضیه خود تا وقت بر پشت مبارک وی پسر گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس  
 فرود آمد و طلسم از من رفته که با من بود و روی چشمتان را و آب پس وضو کردند و آن رکه و باقیانده در وی چشمتان را و آب فرمود  
 نگاهدار که خود را که اورا شانی عظیم خواهد بود و خوان گفت برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز را و سوار شد تا رسیدیم به مکانی که  
 گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفت نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود نه است هلاک بر شما پس خواند که را و دهن مبارک  
 خود را و سوار گردید و آنرا علم پس میرفت آب از کوه و میخوشانیدم من پس بچوم که در دهم فرمود بچوم که میزد و خوشی داری

درج اول

در حدیث آمده که هزار و چهار صد کسی بوده اند چاه وی سیراب نمی گردانید بخواه شام را پس کشید بر آب را و آنکه آنقدر در آن یک قطره نیش است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکجا شرب چاه و برآورده شد و لای آب و وضو کرد و در آن و آنکه در آن آب دهن مبارک خود را و دعا کرد پس نوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانید و شتران خود را و در وایتی آمد که بیرون آمد و تیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس میخوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در حدیث جابر حیا که گذشت در حدیث بر آن چشمتان از میان اصابع نیز آمده در میان این دو قضیه معارضت است جمع کرده از میان قضیتهای که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نیز و حضور و وقت نماز و چون وضو کردند و سیراب شدند و بقیه آب که در کوه بود در چاه انداختند پس بسیار شد آب در چاه و از آبی خاده آمده است گفت خبر وادار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اوقات خود و گفت سیر کند شما شبانگاه و میرانید تمام شرب وی آید بر آب فردا انشاء الله تعالی پس همان شدند مردم به میل و التفات بیکدیگر و رعایت کنند حق صحبت از جهت اهتمام طلب آب و حوس بدان و چون آخر شرب شد بر ناو آنحضرت سرور و انانیتان بکند فرمود یا صبا بنگاه و آید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید که نماز با ما دعوت نشود پس همه خواب رفتند و اولی که بیدار شدند پیغمبر خدا بود و قضیه خود تا وقت بر پشت مبارک وی پسر گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار شدند تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلسم از من رفته که با من بود و روی چشمتان را و آب پس وضو کردند و آن رکه و باقیانده در وی چشمتان را و آب فرمود نگاهدار که خود را که اورا شانی عظیم خواهد بود و خوان گفت برای نماز پس گذارد آنحضرت نماز را و سوار شد تا رسیدیم به مکانی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز گفت نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود نه است هلاک بر شما پس خواند که را و دهن مبارک خود را و سوار گردید و آنرا علم پس میرفت آب از کوه و میخوشانیدم من پس بچوم که در دهم فرمود بچوم که میزد و خوشی داری





کرد و دست پادشاه را بر روی سوره سیم سکون و طمانی که بخوراند آن مردم را فقط فارسی است که بر زبان مبارک گفته و رسول  
 بیکون بجز طعام که ساقی مانده یا شرباب و غیره و دیگر را فرو نیاورد و نمیرا نگاه میداشتند و پادشاه بر سر پیش آمد آنحضرت  
 علیه السلام با هزار کس و بیرون آوردیم نمیر و دیگر و نظر شریف وی پس انداخت و در آن آب بن مبارک خود را و دو حاجت  
 کرد فرمود با زن زن آن را بخوان یا خود زن دیگر را که وی نیز بیرون کشید از یک گوشت را نگاه کنید در آن پس بخند و گوشت  
 خود و زنان هزار کس طعام را و سیر شد و هنوز یک در جوش بود و نمیر بخوان باقی و حدیث پیش از آن را نیز بخاری و مسلم روایت  
 کرده اند که گفت ابو طلحه یا ام سلمه گفتیم که خدا را رسول خدا است و شایسته شایسته و روی گشته را آیا هست نزد تو چیزی پس  
 گفت بپوش آورد ام سلمه فرمود چند از او بچید و در جامه وین داد پس بر دم فرمود آنحضرت علیه السلام و بود آن حضرت  
 در مسجد و بود با وی مردم پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفت نعم بار رسول الله پس فرمود آنحضرت مرا بیا  
 که با وی بودند بر چیزی پس دان شد آنحضرت با ایشان و در آن شدم من پیش ایشان تا آمد ام سلمه را و خبر کردم او را و گفتم  
 که ای پسر رسول خدا پس ابو طلحه یا ام سلمه گفت یا ام سلمه آمد رسول خدا با جامه از مردم همراه و دست نزد ما چیزی که بخوریم  
 ایشان را و این چند نفر که فرستاده بودیم در خدمت شریف وی گفتیم خدا را رسول وی و انما ترست یعنی با آنچه واقع شد فی  
 گوید یافت ام سلمه که رسول خدا که آمده است با وجود علم او و جمال و عظمتی خواهد بود البته معجزه ظاهر خواهد شد پس دان شد  
 ابو طلحه را و یافت رسول خدا پس آمد رسول خدا صلوات فرمود بسیار ام سلمه نیز ترست پس آورد ام سلمه آن را تا آنکه فرستاده  
 بود پس فرمود گفت کرده شد و تا نهاد و بیشتر ام سلمه ظنی که در وی روشن بود ناخودش ساخت آنرا پس فرمود و سوخته  
 صلوات الله علیه و آنکه مسلم در وی چیزی که خواست خدا یعنی خواند و دعا بر کت بعد از آن فرمود که از آن کن و بطلب و کس را  
 پس آمد زده کس و خورد و تا سیر شد و در آنکه نزد فرمود بطلب ده کس دیگر را تا آمدند و همه ده و سیر شد و بهشت و یا بهشت  
 شک را دی است و در روایتی مسلم بهشت آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگر است زیرا که اکثر روایات صحیحین و ده است  
 کذا فی المذهب و الله اعلم و حکمت در جماعه طلبة در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر ایشان  
 فلیس فی تآیید و کافی نمی نماید و این موردی موجب باب برکت میگردد و یا جای شک بود و گنجایش همه نیست یعنی وجه  
 موجود اش موجب روایات معتبره شکی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا و جش عدم گنجایش بود یا کاسه یکی بود و تناول  
 بهانه کثیر و شوری آمد موجب از دو جام میگشت و روایت است از ابی هریره رضی الله عنه که چون به فرموده رسول که تا فرموده است  
 آنحضرت بود صلوات الله علیه و آنکه مسلم گفته که مردم غالب آن عرضی الله عنه گفت یا رسول الله اگر من مردم را که بتایای  
 و شای خود را اگر آید و دعای کن برکت در آن فرمود نمکن پس فرمود تا نطقی بگردد و بتایای زیاد آورد و مدتی که شستی  
 آورد و دیگران را به او دعای ایشان کسی بود که در دعای آنرا که مدتی چیزی که در دعا و برکت و فرمود و بر سازید هر نظر نماهی  
 پس تا در شکر ظنی که آنکه هر شکر خود و همه تا سیر شد و هنوز قیام از آن نماند و در شکر و فرموده بود که برایتی هفتاد هزار

در بیان احوال



پس خوردیم ما هر مقدار که خواستیم دفاع شدیم و کاسه بخیان پر بود که نهاده شده بود و گر همین که در وی اثر انگشتان بود  
 و نیز از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که من بنا بهت گرسنه بودم کاسه شیر می پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آوردم و بطلب اصحاب صفه را پس من با خود گفتم که این شیر چه مقدار است کاش من میداد میخورد و من و آنسوده میشدم  
 اما از فرموده شایع و امثال امدی چاره نیست پس حکم آنحضرت علیه السلام بیرون آمدم و یا را از اطلبی هم پس در آمدند  
 همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام بن و او بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخر سهم و فرمودی  
 از صلی این ابی طالب کرم الله وجهه که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنی عبدالمطلب را که چهل کس بودند و  
 میان ایشان قوی بود که میخوردند و جگر او نوشیدند فرق را پس ساخت آنحضرت علیه السلام یک سیاه از طعام  
 پس همه خوردند و سیر شدند و باقی نماند چنانکه بود و طلبید قهقی از آب پس نوشیدند و سیر شدند و بخیان باقی بود  
 رواه فی الشفاء و از جابر آمد رضی الله عنه که ام مالک انصار میفرستاد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر  
 که مراد را بدو عن پس می آمدند او را پس از آن او می طلبیدند تا خورش و می بود در آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده  
 ام مالک بسوی آن عکه که در وی و عن بر سر آنحضرت میفرستاد و می یافت و در وی پس همیشه میبود مراد را  
 در عن در آن عکه تا بیشتر در وی آن عکه را پس آملام مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بیان کرد و در وقت  
 حال را فرمود آنحضرت میفرستاد و آن عکه را و اگر کسی افشروی و میگذاشتی آنرا بحال خود همیشه میبود در عن برای شما  
 در آن عکه گفت بنده مسکین از بخندیت معلوم می گردد که هر که خدیت کند مر حضرت سید المرسلین را و انفاست که بحسب  
 می چیزی را که تواند برکت و بر خدا تعالی در زرق و می مال می بود و همه چیزش را ز قضا الله تعالی جابر رضی الله عنه آمده که  
 آن موی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و طعام طلبید پس او برای وی نصف و شوق شیر و شوق بفسخ  
 و او سکون بین همه شدت صاع پس همیشه میخورد و می و زن وی و همان می از آن روزی پیاده کرد و آنرا پیش آنحضرت  
 آورد عرض کرد فرمود اگر چنانچه نمیکردی ای استاد نزد شما می خورد و دید از آن همیشه گفته اند که حکمت در رفتن برکت و عن  
 هنگام افشردم عکه و معدوم شدن شیر هنگام پیاده کردن آنست که افشردن و پیاده کردن رضا و تسلیم توکل بر خداست  
 عز اسمه و تفحص تدبیر و اخذ بکل و قوت است پس سزا داده شد فاعل آن بزدال نعمت قاله النودی و مثل این است نکته  
 در نگاه کردن بر یک خمیر در حقیقت تکثیر طعام که گذشت و الله اعلم بالاسرار و حکم و حدیث جابر رضی الله عنه در و ام  
 بر پیش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب مشهور است که گذاشته بود عبد الله بن ابراهیم رضی الله عنه  
 رفت شهادت خود را می کشید و ام به خود و وصیت کرده بود جابر را رضی الله عنه و گفت و خنجر گذاشته بود پس جابر رضی الله عنه  
 بزدل کرد برای قرانی به اصل الی را قبول کردند و در غرخیل وی کفایت دین ایشان پس آمد جابر نزد آن حضرت  
 و گفت تخمین میدانی تو یا رسول الله که پدر من روزی احد شهید شد و گذاشت دام بسیار و من میخواهم که به پیشین تلاخ و فرمود

روایت از جابر  
 که با شکر از وی کرد  
 و در وقت که  
 و در وقت که  
 و در وقت که

در آن جا

بر دو خرمین هر قرار او یک گوشه بنه پس که دوم آنچه ام کرد آنحضرت و خواندم آنحضرت را چون دیدم غرض آنحضرت را پسندیدم  
بمن و چون دیدم آنحضرت ایشانرا گشت کرد خرمین را که کلان و از همه بود و گشت بران و گشت بخوان و خرمین را آن خود را  
یعنی غرض را پس کیل کرد برای ایشان تا او اگر حق استعالی از او این امانت او را من راضی بودم که امانت الله داد اگر  
شود و هیچ چیز برای خواهر این پانزده جابر را راضی الله عنه نه خواهر بود و مذکور می گشته بود دیگر خرمینها همه باقی و  
سالم ماندند و من می بینم آن خرمین را که بران رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود و گویا یکسان روی کم نشده و پیش پد  
کردند غرض را و ایت کرده است ابوهریره رضی الله عنه که رسید مردم را اگر سنگی خورند پس آنحضرت از من چیزی داری یا  
ابوهریره گفت نعم یا رسول الله آنکه تری دارم در نوشته و آن فرمود بپارا از نزد من پس در آورد دست مبارک خود را  
در نوشته دان و بر آورد از آن یک ششت نمود و عا برکت کرد و طلعه مردم را ده کس ده کس تا تمام لشکر از آن سیر شدند و  
فرمودند من بگیر آنچه آورده بودی از نزد او دست خود را در مزاوله و بگیر از آن شتی در وقت حاجت شمار و مردم نیز از آن  
گرفتیم من بیشتر از آنچه آورده بودم پس فرمودم و خرمینم از آن فرمودت حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و  
ابن ابی بکر و عمر تا آنکه گشته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس رفت از من و در و اشی آمده که گشت  
بر و شتم از آن چنین و چندین و سق در راه خدا و سق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که مجموع غرات ده و او شتر  
بعضی بیست یک گفته اند و الله اعلم و در وقت الاحباب از ابوهریره رضی الله عنه درین باب بی نیز نقل کرده است  
بهیئت الناس هم دلی فی الیوم همان + هم الجواب و هم النبی عثمان + و الله اعلم و مروی است که آنحضرت عمر بن الخطاب  
را فرمود تا از اندک خرمینهای چهارصد شتر سوار را از او ده ترتیب کرد و آن خرمین باقی بود و گویا یک خرمین از آن کم نشده بود  
و او را ویت در کشیر طعام بسیار است و بالا از همه حکایت غزوه بنوک است که بقایای را در آن قتل برکتها بخشید که  
نصفا و نیز کس از آن سیر شدند و تمام لشکر ظروف پر کردند چنانکه گشت پر در و کار تعالی ما را از برکات آن سید کائنات  
عاجیصل الصلوات و کمل النیات محروم ندارد و وفات را از نعم ظاهر و باطن آن حضرت عبود کرد و انا و حکایتی یاد  
دارم که در بازار که را و الله تعالی و تکر یاتره فروشی بر ترهای آب میپاشد می گفت یا برکتی تعالی و از برای و تفریح  
ثم لا تملی اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک و صل در کلام حیوانات و کلام ایشان را آنحضرت را صلی الله علیه و آله  
و سلم همچنانکه آدمیان مطیع و منقاد امروین و شریعت اوین صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه قرعه سعادت باطل ایشان  
افزاده از اهل ایمان همچنین سایر حیوانات را که مطیع و منقاد امر ابدی الهی اند سحانه بطریق اجماع از خرق عادت منقاد  
و مطیع می صلی الله علیه و آله و سلم ساخت اینجاست که بعضی از ارباب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله و سلم  
بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات معشوق است و لیکن چون از او در عقل و تکلیف امرونی بیرون اندازد ایشان  
هر اطاعت و ایران و شهادت بصدری رسالت نیاید و موسوم بمعصیت نشوند چنانکه آدمیان اما حیوانات را از انکه هر

در وقت حاجت شمار

در وقت حاجت شمار

در وقت حاجت شمار

در وقت حاجت شمار

در وقت حاجت شمار

در وقت حاجت شمار

در وقت حاجت شمار

صلی و سلمایه است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه پس بن ملاک رضی الله عنه روایت کرده که مرثیه از اهل بیتش  
 را شتری بود پس آمد نزد آنحضرت و عرض کرد دنیا را رسول الله را شتری که آب می کشیدیم بدوی اکنون غنی و سرکش  
 میکند بر او شمع یکصد انشا پشت خود را داخل و زرع ماهی قشقه میزند بر خاست آنحضرت با اصحاب در دشت در وان شد  
 بجانب شتر پس در آمد در بستان و بایستاد و شتر در گوشه ای نشسته بود و گفتند یا رسول الله این شتر را بزرگ گزیده  
 شده است و ما ترسیم بر ذات شتر نموده ایم که از وی گوشتی نبرد فرمود نیست برین بانی انسان پس چون دید شتر آنحضرت  
 را صلی الله علیه و آله و سلم روی آورد و بجانب وی و سجده افتاد و پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و بپوشید  
 و آورد و میگوید گفتند یا رسول الله این جوان را بقتل ترا سجد کرد ما سزاوار تریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 فی باید نشو و بشو را که سجد کند بشو او اگر و او بدوی که بشو سجد کند بشو اما میگردم زن را که سجد کند بشو هر خود را بجهت  
 عظمی مرد بر زن رواه احمد و انسائی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت در عقیقه نیست میان آسمان و زمین که نیاید  
 که من رسول الله ام که عصا عی و انس و در غیر دیگر آمده که آنها میخواستند که آن شتر را فرج کنند پس می شکایت و آمد  
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را پیش آنحضرت بر خاک نهاد و فریاد کرد  
 بآواز می که شتر خا و پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود به صاحب شتر بفروش این را بدست من گفت یا رسول الله  
 پیش کش نیست و لیکن این شتر را بجهت راست که جزایی در عقیقه است فرمود این شتر گله کرد که شتر عمل و قلمت  
 حالت را احسان کنید و بی و نگارید هر حق و دیر او را بخرید بطریق متعدده با الفاظ مختلفه آمده و صحیح است و از انس  
 آمده که گفت در آمد رسول الله و او بگریه و غم در بستان یکی از انصار و بود روی غمی پس سجد کرد آنحضرت را و گفت  
 یا رسول الله این شتر را سزاوار تریم که سجد کنیم ترا فرمود آنحضرت علیه السلام نمی نشو و بشو را که سجد کند بشو را ای سجد بیکبار  
 شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود که این قوم پیش او انکه نادان خلق بگذارند خواب میکنند و من میترسم که  
 استعالی آن قوم را عذاب کند پس آنحضرت آن قوم را طلبید و از آن می فرمود ما قشقه رضی الله عنهما میگوید که در خانه  
 نشانی بود چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه می بود این شاه ساکن و ثابت و آرامید می بود و چون  
 بیرون میرفت آنحضرت پریشان میشد و بغیر او میرفت می آمده و آمده است که آنحضرت شتران قرمانی میکرد پس دفع  
 میکرد هر یکی و دیگر از دزدان می آمد بحضرت ناخست او را فرج کرد و میروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سلم و سلم  
 خود را بر پشت گوشت می بالید که نزد می نشسته بود و بستان وی پر شیر شد بد و شیرید خود پیا شامید و او بکر صدیق را  
 نیز با شامانید و قشقه و شیرین شاه ام مسجد که خشک شده بود و اصل شیر بد شست مشهور است و در باب بهجت  
 بتفصیل بیاید انشا و الله تعالی و امثال این حدیث را در تفسیر طاهما نیز ذکر نموده اند که در انقیاد و اطاعت حیوانات نیز  
 از بن باب است قصه کلام فی شهادت او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و حدیث تکلم فی بیت وایت کرده شده است

کتاب احوال

کتاب احوال

از جماعه صحابه بطریق متعدده روایت کرده است امام احمد از حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت دیدم که پیشانی  
پس گرفت شانه را پس دوید راعی و کشید شانه را از گریش سرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میباشد و گفت  
از خدا می ترسی سیکشی از من رزقی را که رسانده بود خداوند تعالی آورد بسوی من پس گفت راعی و عجب اگر کسی افتخار نموده بگوید  
بکلام آدمیان پس گفت اگرگ آید خبر دهم ترا بحسب تر ازین مجرب خبر میدهم مردم را باخبار سابقه و مردم نمی گویند و بوی  
پس راعی غم خورد از راهی ساخت تا در آید مدینه معتقد را و گنبد شریف غم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم و خبر داد آنحضرت را پس امر کرد تا اذان گفتند و چون آمد مردم گفت بر اعی که خبر ده مردم را باینچه شنیده و دیده  
و همچنین روایت کرد بهیچ از حدیث ابن عمر و ابو نعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره بسند صحیح آمده  
که گفت دُش ب عجب تر ازین آنکه مروی در تحولات بین الحرمین خبر میدهم باینچه گذشته و باینچه می آید و این راعی یهودی  
بود پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خبر داد و ایمان آورد و در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه  
آمده گفت اگرگ بر اعی حال تو عجیب تر است از من که ایستاده بر غم خود و ترک داده پیغمبر را که بسوخت نشده هرگز عظیم  
قدر نزد خدا از دی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنت و مشرف شده اند اهل جنت اصحابی و منتظر اند  
قتال ایشان را یعنی ملائکه و حور و غلمان و بهشت میگیرند اصحاب او را و مشتاق اند بایشان که در آیند در بهشت و  
انتظار قتال ایشان دارند که کشته شوند و به بهشت در آیند و گفت دُش برای که نیست حائل میان تو و ی که رسید  
خده و آنکه یهودی از کوه در حضرت می دید که میگوید بخود خدا گفت ای پس غم مرا که میچراند گفت دُش من میچرانم پس آمد نزد آنحضرت  
و اسلام آورد و فرج کرد و دُش شاقی اذان و مثل این حکایت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که  
اگر کسی را دیدند آهوی را گرفته است چون آهوی مجرم در آمد اگرگ برگشت و تعجب کرد پس گفت اگرگ عجب تر ازین آنست  
که محمد بن عبد الله بنی المذنبه بدو حکم الی الجنة و تدعون الی النار پس ابوسفیان گفت بلات عزی اگر تو در میان  
این حکایت را بگو میگذاری زنان که را بی مردان و داد ابو جهل و اصحاب وی نیز و این مثل این کرده اند و ازین باب است  
حدیث ضعیف یعنی موسار و کلام کردن او و این بیست مشهور است و روایت کرده است از ابی هریره در احادیث کثیره و ذکر کرده است  
قاضی عیاض در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عطف از اصحاب خود ناگاه آمد اعرابی  
از بنی سلیم که کشته گاه کرده است ضرب را و گردانیده است او را در آستین خود تا ببرد او را در منزل گاه خود و بپایان کهده  
بخورد و چون دید اعرابی جامه را گفت این کیست که با جامه شسته است گفت رسول خدا است پس بیرون آورد  
ضرب را از آستین خود و گفت سوگند بلات و عزی ایمان نمی آرم بتو تا ایمان آورد این ضرب از اخوت دُش ابی شمس  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ندان که آنحضرت ضرب را فرمود یا ضرب پس جواب داد ضرب بزبان متین که شنیده اند  
قوم هر یک یک سدی یک فرمود آنحضرت ای ضرب کسی آید قیامت گفت ضرب تمام خلق پس فرمود آنحضرت که عبادت میکنند

در حدیث ضعیف



گفت خدا را که در آسمان است عرش او در زمین است سلطنت او در زیر است که او در جهنم است و در آتش عذاب  
 او فرمود آنحضرت من گیسو گشت رسول خدا و رسول رب العالمین و خاتم النبیین قد اطلع من صدقک خاب من کذبک  
 پس اسلام آورد و اعرابی الحدیث بقوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این حسب نسبت آن حضرت خوانده است الله علیه و آله و سلم  
 و از آنجمله است حدیثی که روایت کرده اند او را الله بطریق متعدد که تقویت میکند بعضی را بعضی را ذکر کرده است  
 قاضی میا حن در شفا و البونیم و دلالی او ام سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صحرا می گشت ناگاه شنید آواز پانقی  
 بسیار رسول الله پس آنرا نگریست آنحضرت و دید که آیه ماده بسته در بند افتاده است و اعرابی آنرا در جامه پیچیده  
 پس گفت آنحضرت علیه السلام با هو صیت حاجت تو گفت صید کرده است مرا این اعرابی و مرد او آه برده است و زن  
 کوره را کن مرا تا دم و شیر و هم ایشان را و یاز آیم فرمود آنحضرت بچنین میکنی و یازی آئی گفتند که بکنند مر خدا تعالی  
 عذاب پیشتر را که از بنایم پس را کرد او را آنحضرت و گرفت باز آمده بر لبست او را آنحضرت پس بیدار شد اعرابی و گفت  
 یا رسول الله حاجتی مادی فرمود حاجت این است که در اینجا ایستاده ام و این غلبه را پس را کرد اعرابی او را دید و در صحرا از  
 روی خوشحالی و میز پاهای خود زمین را میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و نیز آمده است  
 که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و آب فرود آمده بود پس آیه ماده نزد آنحضرت آمده آنحضرت او را در دست  
 و همه را سیراخت که مقداری سی صد کس بودند برافش که بولی آنحضرت بود فرمود که این را انگار بار و پس را فاع او را بر لبست  
 بعد از ساحتی دیدند که رفت است فرمود ان الذی جاد بها و هو الذی ذهب بها و از آنجمله است کلامی که در روایت کرده  
 است ابن عباس که چون فتح کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر را تکلم کرد و می فرمود آنحضرت نام توصییت گفت  
 نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده است پروردگار تعالی از نسل جد من شصت سال و سوار شده است آن را  
 یک سیکه جویند من امید میداشتم که سوار شوی تو و باقی مانده است از نسل جد من جز من نیست از انبیا کسی جز تو و  
 گفت بود من پیش از تو در دست یهودی و بود من که می لغزیدم مرا بپای یهودی او بود آن یهودی که گریه می داشت  
 شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یغور باشد و بود یغور و رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد  
 اعتبار بر در کسی تا خبر کن و بطلب او را پس می آمد یغور بر در و میگرفت و در را بر سر خود و چون بیرون آمد صاحب اشارت  
 میکرد که حاجت کن رسول خدا را که ترا می طلبد و چون آن حضرت علیه السلام قات یافت یغور بر چاهی که مرالی ایستاد  
 بن النیران را بود و فاکت نمود او را نجای بخش و نزع بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هم ازین باب است تسخیر سعد و  
 علق و یغور که در میان باقی از لشکر و وفادار راه کم کرده بود و گفتن او که انامولی رسول الله پس راه نمود و رسانید شیر او  
 بشکر و این موهبه آنحضرت بود و خود کلمات او را و موهبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این جهت و است کرده  
 که کبر تران که معطر سایه کرده بر آنحضرت بود فتح که پس دهاک و برکت ایشان و نفع عباد و توفیق حاکم بر وفادار و

کلام

معانی حکایت

را در توان کرد

چون بیدار بنی

است و در

و بیایند و بیایند

که چون بود و بود

چون بود و بود

سختی و کثرت و کثرت

و از آنرا که

و در آنجا که

و در آنجا که

و در آنجا که

و در آنجا که

و در آنجا که

مشهورست و گویند که بوتران حرم از نسل آن که بوتر در غار اند و روایت کرده شده است که امر کرد آنحضرت علیه السلام شجره را  
 بقدر آدمی که در سید پوشید و غار را ذکره فی الشفا قاضی عیاض گفته که احادیث و روایات کلام حیوانات و طاعت ایشان  
 در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیارست و آنچه مشهور بود از آن و واقع شده در کتب آمده آوردم و حاصل  
 همچنانکه حیوانات همه مطیع و منقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز و حیله فرمانبرداری و طاعت وی بودند و ازینجاست کلام  
 شجره و سلام وی بر آنحضرت و اطاعت و شهادت رسالتی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث مائمه رضی الله عنهما آمده که فرمود  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون وی فرستاده شد بیوی من نیکو ششم بهیچ سنگ و درخت گرانکه میگوید السلام علیک  
 یا رسول الله از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بلام من با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بکس بیرون آمدم و در بعضی از این  
 پیش من نیامده که درخت گرانکه میگوید السلام علیک یا رسول الله در راه القریه ای داین جا هست که در اینجا ای وی  
 بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگرست و راز من و دیگر و الله اعلم و حاکم در مستدرک باسناده و جبرائیل این شجره آورده که  
 گفت بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پیش آمد اعرابی و چون نزدیک آن حضرت آمد گفت مرا و رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم کجا میری گفت میرم بیوی اهل خود فرمود آیا شربتی است ترا در خیر یعنی بخوابی که نیکی و سعادت  
 حاصل کنی برای خود گفت آن چیست فرمود شهادت آمدن لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان محمد عبده و رسول الله  
 اعرابی آبیاب شاهی هست ترا بر آنچه میگوئی فرمود این درخت شاد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و درخت او را  
 بکرانه وادی بود پس شکایت کرد زمین را وی آمده ایستاد پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی پس بار و  
 گواهی داد آن درخت بعد از آن یادگشت بجای خود احدی بیست و داری نیز روایت کرده مانند این دور و دور که کافران  
 مقهوران و خسار مبارک آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساختند و بدندان شریف آن را در ساینده آنحضرت شمشیر  
 نشسته بود که جبرئیل آمد و حال پرسید پس زمین و سنگین یافت آنحضرت را گفت یا دهرست ای دهری که بنی آدم را کشته است  
 خاطر شریف تو گرد پس نظر کرد جبرئیل علیه السلام بدرخشی که در پس وادی بود گفت بخوان ای محمد این درخت را پس خواند  
 آنحضرت آن درخت را و درخت مثنی کرد و آهزد آنحضرت و بایستاد گفت جبرئیل ای مرکن که باز گرد و بجای خود پس امر کرد  
 برگشت بجای خود پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل ای دهر الدری بن حدیث افسوس و دهری که سال کرد  
 اعرابی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بپرس فرمود آنحضرت آن اعرابی بگو آن درخت که در وادی طلبید ترا پس کرد  
 آن درخت کلام است چپ و پیش و پس چهار شد که ای اعرابی آمد و حالتی که پاره میکند زمین را وی کشید گهای محو  
 و ایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی امر کن این درخت را که در وادی بجای خود بایستد  
 و گهای او در جای خود بماند پس گفت اعرابی آنحضرت که ازین و مرنا سیده که ترا از این شهادت پس ازین کنی که در  
 پیش شریف ترا پس کنم اینجا داده آورده الله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در شام یکصد و شصت و شصت سال پیش

طلب آورده آن سده دو نیمه شد آنحضرت سلامت از میان گذشت همچنین شخرج ماند و سمرقند بسند الهی گشت  
صلی الله علیه و آله و سلم و از این عباس رضی الله عنه آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت پیغمبر  
پیش منم تا که رسولی ای فرموده بآنکه بخوانم این شایخ فرار کرده گویا می دهد که من رسول خدا ام پس خواند آنحضرت پس شایخ  
از درخت و افتاد پسر فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود برگشت و بجای خود رفت اسلام آورد و اعرابی روانه القریه  
و حیدر آمدن و زحمت نزد آنحضرت و سلام کردن و برگشتن بجای خود و احادیث بسیار آمده در فی القصیده شهر جارت الحقیقه  
الاشجار ساجده به شش ایامه علی سابق بلا قدم به کما سطر سطر الما کتبت - فرد عمامه بیع الخط فی القم و دور حیدر  
ازین طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرود آمدیم در صحرائی کثاده پس رفت آنحضرت برای قضای حاجت و در فتر  
من و پس آنحضرت با واده اناب پس ننید که بختار کند بران ناگاه دو درخت بود در کنار وادی پس رفت آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یک درخت و گرفت شاخی را از شاخهای او و گفت انقیاد کن بر من باذن خدا عزوجل پس  
انقاد شد آن درخت مانند انقیاد شتر که مهار در بینی است پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشید و آورده گفت بپسندید من چه بپسندید  
و در وایچی دیگر آمد که فرمود یا جابر این درخت را که می گوید نزد رسول خدا ملحق شوی به صاحب خود که بشنیدم در پس شما پس نشستم  
من و گفتم درخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد پیوست به صاحب خود و نشست آنحضرت پس ایستاد و چون آمد من و  
و پیوستم در جای دور و افتادم در حکایت با نفس خود ناگاه انقادت کردم می بینم که آنحضرت می آیند و هر دو درخت  
از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز ما نزد این آمده که گفت فرمود خدا رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم در بعضی مفادی خود ایای بینی برای حاجت رسول خدا مکانی گفتم نیست در وادی جائی خالی از مردم فرمودی بینی  
و درخت خرابی مانسته گفتم می بینم خللات متقارب گفت برو بگو باین خللات که رسول خدا امر کنند شما را که برآید برای حاجت  
رسول خدا بگو باینکه همچنین رفتم و گفتم سوگند بخدا که فرستاده است آنحضرت را باین دیدم خللات را قریب یکدیگر آمده سنگها  
را بهم رسیده و چون تنها که حاجت را فرموده بگو باینکه جدا شوند از یکدیگر و امثال این معجزه بسیار آمده و در حدیث جابر بن عبد الله  
بن مسعود رضی الله عنه آمده که مشرکان گفتند چه چیز است که شهادت دهد تا فرمود شهادت میدهند این درخت پس فرمود  
بیای درخت پس آمد درخت و شهادت داد و گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه جمعی کثیر از عظامای صحابه اتفاق کرده اند بر این  
و از نااهلین اصفاف آن رضوان الله علیه جمیع و صل چنانکه نباتات را منقاد و مطیع اوست صلی الله علیه و آله و سلم ساخته  
پس در جهاد و انتقام نیز چون حکم دادند اسلام کردن و عجز و تسلیم او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گذشت بیخ شجره جری بود و اگر  
آنکه سلام میکرد و بر تن می گفت السلام علیکم یا رسول الله فقل علی من قضی و عافیه رضی الله عنه و نیز حدیثی درین باب  
گذشته و از جابر رضی الله عنه نیز آمده که چنین حدیث را هم در وقتیکه آمده بود همراه ابو طالب و اجدادی امر خود پیش آنحضرت  
گفت باقی ماند شجره جری و جری مگر آنکه سجد کرد و او را میاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم او

عنه و از جابر رضی الله عنه نیز آمده که چنین حدیث را هم در وقتیکه آمده بود همراه ابو طالب و اجدادی امر خود پیش آنحضرت گفت باقی ماند شجره جری و جری مگر آنکه سجد کرد و او را میاید انشاء الله تعالی این قصه در محل خود چنانکه روایت کرده است مسلم او

ع

حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدین معنی که من شناسم حجری را با آنکه اسلام میکرد برینا پیش از آنکه  
بعوث شوم بدین تحقیق من می شناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است یعنی گفته اند که حجر اسود است بعضی  
حجری غیر دی در کوهی که او را ذوق الحجز گویند در راه خانه فریضی الله عنهما و اسود است در دیواری و مردم هر یک میگویند  
باین وی میگویند که این همان حجر است که اسلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که میگفتن ثقت از آن راه شخ این حجر  
کلی باشی گفته که متواتر آمده است از اهل کوفه که این حجر است که در ذوق الحجز است همان حجر است که اسلام میکرد بر روی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
و آله وسلم در مقابل وی و در دیوار دیگر از طرف شریف است که در سنگی نقش بسته است میگویند که سنگ آهمن زرم کرده شده  
برای انبیا علیهم السلام و در کوهی که آنحضرت وقتی که سفینه چوانی میکرد از قدین شریفین است و الله اعلم و صاحب  
مهراسب که میگوید که این حجر است که در ذوق الحجز است که در کوفه است که این حجر است که در کوفه است که این حجر است  
که اسلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از آنجمله است آئین گفتن آستانه و در دیواری بای خانه وقتی که خاک و  
آنحضرت علیه السلام برای عباس پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است از ابی هاشم و در لای این ماجه و در کوفه فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عباس بن عبد المطلب را با ابی الفضل مروان منزل خود پسران تو بیا بیا من شمارا و با آنکه  
هر ابی شمارا است پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود اسلام علیکم گفتند علیکم السلام  
و رجعت الله و بر کاه فرمود چگونه صبح که دید گفتند صبح که دیدیم خبر و الحمد لله فرمود نزد یک شویید بیکدیگر بیکدیگر پس  
پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود را و فرمود یا رب این عم من است و صفو پدر من است و ایشان اهمیت من اند پس پوش  
ایشان را از آتش و دود و بپوشید من ایشان را باین چادر پس آئین گاه آستانه و دیواری بای خانه و گفته آئین آئین آئین  
و یکبار ای غیبی ابن ابیطالب در سفری در دست آنحضرت بود گفته شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود فرستاد و فرمود که  
آن که که ترا آب دهد آن کوه شکم شد و گفت یا غیر خدا بگو که از آن روزی که این آئین نازل شد و اتفاقا در آن روزی که در آنجا  
و الحاراة چند آن گرسیم از ترس خدا که آب در جوی من نماند مشهور درین باب چنین چند حدیث و در این  
آورد و مسند و ناله ناله که از بچه جدا شود و چند کسیریم و سکون ذال تنه و رخت و حدیث چنین چند از جماعه کثیر از صحابه  
آمده است که منید قطع در قین است بدان در موابب الدین یا فی النجین یا فی الدین سبکی آورده که در شرح مختصر این احادیث گفته  
که صحیح نزد من آنست که حدیث چنین چند متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق  
کثیره متعدد و حاج از حدیث و صاه تواند که متواتر از قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر و شیخ الباری گفته که  
چنین چند و شافعی نقل کرده شده است هر یکی از ان نقل استفیض شایع که منید قطع است نزد کسبک مطالع است  
بر طرق حدیث منفردی که ماست خوار و درین کار و الله اعلم و بعضی گفته قصه چنین چند از امور ظاهر است که حمل کرده اند  
از اخلاف از سلف و از اکابر آفات اهرمجات است که ولایت میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و شافعی گفته که

در حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدین معنی که من شناسم حجری را با آنکه اسلام میکرد برینا پیش از آنکه بعوث شوم بدین تحقیق من می شناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجر که کدام است یعنی گفته اند که حجر اسود است بعضی حجری غیر دی در کوهی که او را ذوق الحجز گویند در راه خانه فریضی الله عنهما و اسود است در دیواری و مردم هر یک میگویند باین وی میگویند که این همان حجر است که اسلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که میگفتن ثقت از آن راه شخ این حجر کلی باشی گفته که متواتر آمده است از اهل کوفه که این حجر است که در ذوق الحجز است همان حجر است که اسلام میکرد بر روی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آله وسلم در مقابل وی و در دیوار دیگر از طرف شریف است که در سنگی نقش بسته است میگویند که سنگ آهمن زرم کرده شده برای انبیا علیهم السلام و در کوهی که آنحضرت وقتی که سفینه چوانی میکرد از قدین شریفین است و الله اعلم و صاحب مهراسب که میگوید که این حجر است که در ذوق الحجز است که در کوفه است که این حجر است که در کوفه است که این حجر است که اسلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از آنجمله است آئین گفتن آستانه و در دیواری بای خانه وقتی که خاک و آنحضرت علیه السلام برای عباس پسران وی رضی الله عنهما روایت کرده است از ابی هاشم و در لای این ماجه و در کوفه فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عباس بن عبد المطلب را با ابی الفضل مروان منزل خود پسران تو بیا بیا من شمارا و با آنکه هر ابی شمارا است پس منتظر باشید آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان وقت چاشت و فرمود اسلام علیکم گفتند علیکم السلام و رجعت الله و بر کاه فرمود چگونه صبح که دید گفتند صبح که دیدیم خبر و الحمد لله فرمود نزد یک شویید بیکدیگر بیکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود را و فرمود یا رب این عم من است و صفو پدر من است و ایشان اهمیت من اند پس پوش ایشان را از آتش و دود و بپوشید من ایشان را باین چادر پس آئین گاه آستانه و دیواری بای خانه و گفته آئین آئین آئین و یکبار ای غیبی ابن ابیطالب در سفری در دست آنحضرت بود گفته شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود فرستاد و فرمود که آن که که ترا آب دهد آن کوه شکم شد و گفت یا غیر خدا بگو که از آن روزی که این آئین نازل شد و اتفاقا در آن روزی که در آنجا و الحاراة چند آن گرسیم از ترس خدا که آب در جوی من نماند مشهور درین باب چنین چند حدیث و در این آورد و مسند و ناله ناله که از بچه جدا شود و چند کسیریم و سکون ذال تنه و رخت و حدیث چنین چند از جماعه کثیر از صحابه آمده است که منید قطع در قین است بدان در موابب الدین یا فی النجین یا فی الدین سبکی آورده که در شرح مختصر این احادیث گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث چنین چند متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق کثیره متعدد و حاج از حدیث و صاه تواند که متواتر از قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر و شیخ الباری گفته که چنین چند و شافعی نقل کرده شده است هر یکی از ان نقل استفیض شایع که منید قطع است نزد کسبک مطالع است بر طرق حدیث منفردی که ماست خوار و درین کار و الله اعلم و بعضی گفته قصه چنین چند از امور ظاهر است که حمل کرده اند از اخلاف از سلف و از اکابر آفات اهرمجات است که ولایت میکند بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و شافعی گفته که





ابوهریره رضی الله عنه آمده که بود آنحضرت بجزا و کسر حارمله که جبل که معقله است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا  
و سی آنجا مشغول بود و وحی آنجا نازل شد و بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بن عوف و جابر بن عبد الله و  
آنحضرت آرامیده باش حریت برنگی بنی یاسد بن یاشید و در وایتی سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه مذکور است  
که علی و در وایتی تمام خشره مذکورند که ابو عبیده بن الجراح و اشتر اعلم و در وایتی آمده که چون طلحید بن قریش آنحضرت  
را گفت نمیرود آیا رسول الله زیرا که من بترسم که بکشد و دشمنان ترا بکشند من پس عذاب کند مرا خدا را استغاثی پس گفت  
خدا در من بر آید رسول الله و شیر و خا هر دو کوه که معقله اند مقابل یکدیگر گرفته اند که رجفه یعنی جنبیدن این جبال از  
رجفه غضب بود که بنوم موسی علیه السلام واقع شده و فتنه که تحریف و تبدیل کلمه کرده بود که گفته شده بود و ایشان آن  
رجفه غضب بود و این سبب طرب و لذت انحصار کرد آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب  
سرور و استقرار جبال شد آنرا این بابت تسبیح حصی بدست آنحضرت چنانکه روایت کرد انس رضی الله عنه که گرفت آنحضرت  
کفی از حصات پس تسبیح کردند در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و شنبه یکم بالتسبیح را پیشتر بخیرات آن حصات را آورده  
ابو بکر رضی الله عنه و تسبیح کردند بعد از آن ریخت در دست بالتسبیح کردند و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده  
مثل این ابو ذر و ذکر کرده تسبیح کردند و گفت عمر و عثمان نیز رضی الله عنهما و تفصیل این احوال آنست که در مواهب لایحه ذکر  
کرده که ولید بن سواد گفته که مروی از بنی سلیم کبیر السن که در یافتند ابو ذر را رضی الله عنه بر بنده که مسکن ابو ذر بود و او را  
میکنند از ابو ذر که گفت در آمدیم روزی بر سر خود صلی الله علیه و آله و سلم دیدم آنحضرت را که نشسته است نسبت نزد وی  
تسبیح کی از مردم گویای بنیم او را درین هنگام که در حالت دمی است پس سلام کردم بروی او و جواب سلام داد فرمود چه چیز آوردی  
است ترا اینجا یا با فر گفتم خدا و رسول خدا و امانت است پس امر کرد مرا بنشین پیش شستم و در پهلوی شریف وی در تسبیح تسبیح  
و نمیکامید وی من چیز پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابو بکر در حالتی که شوی نمیکامید پس سلام داد و گفت آن حضرت  
چو او سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابو بکر گفت آورده است مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود به تسبیح  
پیش دست و یکسایبندی که مقابل آنحضرت بود پیشتر آمد و کرد و مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن نشست و در پهلوی ابو بکر  
پیشتر عثمان بن عفان نشست و در پهلوی عمر رضی الله عنهما بنشین پیشتر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سنگریزه را  
در دست یا از دیگ آن پس تسبیح کردند سنگریزه آورد دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تسبیحده شد آنها را چنین  
مانند حلق غل و در گفت شریف رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس او آن سنگریزه را با ابو بکر و در گذشت او من پس تسبیح کردند که  
ای که پیشتر گرفت سنگریزه را از دست ابو بکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگریزه بعد از آن و او را تسبیح کردند  
در گفت ای چنانکه در گفت ابو بکر کرده بود پس از آن و او عثمان را تسبیح کردند و در دست وی چنانکه تسبیح کرده بودند در دست  
ابو بکر و تسبیح کردند سنگریزه را و نهاد بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند بنجد پیشتر را بر او طبری در اصل عاقبتی از تسبیح



بسم الله

س

در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوذر پیشتر نهاده شدند دروشتای و تسبیح کردند با هیچ کی اینچنین آورده است این حدیث را  
 در موطا بحدیث و در روضه الاحباب از تمهید ابو شکور سلیمان نقل کرده است که گفت علی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شرکت  
 بود و بر دست کسی تسبیح کردند و آن جلسه تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفته بودیم که نمی توانیم  
 باز بگویم اصله الله علیه و آله و سلم و ما یستقیم تسبیح طعام را و از جعفر بن محمد باقر بن علی بن العابدین سلام الله علیهم اجمعین  
 که گفت چهار شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آمد و از جبرئیل علیه السلام بطریق که در وی انگور بود و آنرا پس خود از خنجر  
 و تسبیح کرد و دست شریف او در دست است از ابن عمر رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و زی بر منبر  
 این آیت را و ما قدره الله عز وجل بعد از آن فرمود ثنا میگوید جبار ذات خود را میگوید انا الجبار انا الجبار انا الجبار  
 المتعال پس جنبید منبر تا گفتم که ای افتخار آنحضرت بر زمین و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت بودند در خانه که  
 سیم و شصت صتم است که خوانیده شده بر صاحب در جاره پس چون هدایت آنحضرت در مسجد عام افتخار شاری می کرد و بوی کوی  
 شریفش می بود و ساس نیکو می گفت جا، الحق و ذوق الباطل پس اشارت می کرد بوی آنها گری افتادند بر فضا و اشارت  
 نیکو و بفضا بقی را اگر آنکه می افتادند بروی و همه در دست سلطنت می خورد و فرار بود و در حکم این است که بیان شهادت  
 ایشان بر آنست که صلی الله علیه و آله و سلم در دست سلسله یاقوتی که گفت حج که در حقه بود و در آید در دست و در وی رسول خدا را  
 صلی الله علیه و آله و سلم دیدم از وی ایستاده عجب است او را مروی از اهل بایمه غلامی که چون روز را سید شده است پس فرمود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 من انما انت محمد رسول الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت صدق است که آنکه از آن گفت که در هرگز تا بدان شده و ما می بینیم و او را مبارک است  
 و از تمهید بن علیه و آله و سلم که آورده اند از آنحضرت غلامی که بر آن شده هرگز سخن نگفته پس فرمود آنحضرت من اتقاه الله انت من الله  
 علیه و آله و سلم و او بهیمنی وصل در برای ذوالعالمات و احیای موتی یعنی بگردانیدن بیاد احوال و سلام زنده گردانیدن و از آن  
 از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسر  
 من چون دارد که می گیرد و در وقت طعام شام که در می سازد و بر او وقت را پس می رسد که آنحضرت علیه السلام سید او را پیشتر کرد  
 و بیرون آمد و شکم وی را خندنگ بچه سیاه که می دید و راه الداری و عده ابو صیری حیث قال شجر الم ابراهیم با همی با همی با همی  
 و طاعت ابراهیم و بقیه اللحم و اما آنحضرت را زنی از چشم دباوی پسر کی بود که حکم میکرد پس آب طلبید و خنجره کرد و شست هر دو دست  
 شریف را و نوشانید آب را آن پسر پس به شد غلام فی الحال و مائل شد چنانکه فاضل خنجره عتول مردم و رسید روز احد زخمی جرحیم  
 قتاده بن النعمان تا افتاد بر رخساره پس آمد قتاده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم و او می رسد که  
 پسیده کرده و نظردی و می بینم پس گفت آنحضرت چشم او را بخت مبارک و نهاده و بخوره و فرمود خداوند از پوشان چشم او را و اهل بیست  
 آن چشم بهترین و زیبارین و نیازین چنان او در و نیکو و وقتی که بدی چشم دیگر آورده اند که از او لا و قتاده بن النعمان مروی  
 بود در خدمت عمر بن الخطاب که رسید نوکستی گفت شجره ابو الهادی سالت علی الله علیه و آله و سلم فقلت یا رسول الله فداوت

کما كانت لاول امر باه لوقيا حسن عین ویا حسن باخذ پس انعام کرد و عمر او را و نیک کرد و با نزه او را و او را ایست کرد و طهرانی و انجم  
از قاده که گفت بودم من که نگاه میداشتم تیرای را بر روی خود اندوید پیغمبر الهی خود را سپهر آنحضرت ساخته بودم پس در آخر  
رسید بمن تیری که افتاد بران پیوله چشم من پس گرفتم من او را بدست خود و در دم لبوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون دید  
چشم مرا در دست من شک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوند را قاده چنانکه نگاه داشت روی پیغمبر را بر روی خود رسید آفت  
بچشم وی بگردان این چشم او را بهترین چشمان او و ده واپه کرده شده است که مروی گرفتار شده بود و بعلت استقامت فرستاد  
نزد آنحضرت کسی را و استغفار نمود پس گرفت آنحضرت بدست مبارک خود کفی از خاک و انداخت و آن از آنجا بمن مبارک بود  
و بان فرستاده داد و گرفت وی آنرا متعجب گمان بود که استغفار کرده شد بوی پس آورد آنرا نزد آن مریض و رسید و بود وی  
بسرحد موت نوشتانید آنرا پس شفا یافت و شخصی دیگر بود که سفید شده بود و چشم وی و چیزی نمیدید پس دست کرد آنحضرت  
هر دو چشم او را که بیناشد چنانکه رشته در سوزن می داد آورد و در شش و ساله بود و امثال این بسیار است و در غرضه پیغمبر رسید که  
علی کرم الله وجهه کجاست گفتند حاضر نیست و در چشم دارد پس کس فرستاده طلبید و نهاد و مبارک او را بر کنار شریف خود اول  
کرد و هر دو چشم وی و دوا کرد پس به شد فی الحال گویا نبود وی در وی و هرگز در و نگر و چشم وی معنی الله عنه دوم کرده دم بر  
ضربه ساقی سلمه بن الاکوع را و پیغمبر پس به شد در حال و در هیچ بخاری که که دیدن معاذ را شمشیر رسیده بود و پاشنه و تپیکه  
کشت کعب بن الاشرف را پس نقل کرد به شد در حال و در هیچ بخاری آمده که چون عبد الله بن عتبیک ابو رافع یهودی را کشت  
شب مهتاب بود چون پای بر زینه نهاد پنداشت که بر زمین رسید پس بنهاد و بشکست ساق وی پس نزد آنحضرت علیه السلام  
آمد آنحضرت دست مبارک را بر ساق او مالید فی الحال شفا یافت و امثال این حکایات در غایت کثرت و مشهور است که کتب  
حدیث مذکور و دستور و آماجای مونی روایت کرده است بهی در دلائل که آنحضرت خواند مروی را باسلام پس گفت آنزد  
ایمان نمی آورم بتو آند که میکنی و دختر مرا که مرده است فرمود آنحضرت بنام قبر او را پس نبود قبر او را در روایتی آمده که گفتی  
انما ختمه الله ام من دخترک را و او را دی پس فرمود آنحضرت بنای مرا آن وادی پس بیامردان وادی و ندا کرد آنحضرت علیه السلام  
آن دخترک را پس جواب داد آن دخترک گفت لبیک و سعید یک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که با تو گوی بدینا گفت  
لا والله یا رسول الله یا قسم من آخرت را بهتر از دنیا و در دینی آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چه داور تو  
ایمان آوردند که دوستداری باز گردانم ترا ایشان گفت حاجت نیست مرا به پدر و مادر من یافته ام خدا را بهتر و مهربان تر  
از ایشان و روایت این حدیث دالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی ممان آمد و وی به راسل کرد پسر بزرگ وی بدین اخیال پسر خود را بچ کرد و چون آورد وی  
در بنال و وی وی پیام آمد و خود را بر زمین انداخت و بر وی هر دو پسر دعای آنحضرت زنده شد و در شش و امثال اینها  
بتفصیل مذکور است و احیای ابون شریفین آنحضرت و ایان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است بهم ازین قبیل است

در بیان معجزات آنحضرت

ولیکن محدثان را در صحبت این احادیث سخن است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و بدرجه اعتبار رسانیده و انوار شمس  
رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار وفات یافت و او را نادری بود عجز نمیا پس پوشیدیم آن مرد را تعزیت کردیم آن را  
گفت ایام و پس از آن گفتند آری مرد گفت خداوند مرا تو میدانی که من بخت کرده بودم بسوی تو و بسوی یغیر تو امید آنکه یاری  
نماید و در پی کند و در هر شریعت و عفت پس من بزمین بار این مصیبت پس از جای زخم تاد و کریم جامه را از روی مرده پیش نهاده شد  
و طدام خورد و با مرده این حدیثی را می آید و البقی و البقی و این برکت است و ان زن بود حضرت رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم پس معجزه وی باشد و همچنین آنچه روایت کرده است از کربن الضحاک از سعد بن السید که مردی از انصار مرده بود چون  
تأخیر کرده شد آمد مردم که بر او اندک کم کرد و گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که نیدین خارج انصاری خبری که حاضر  
شده بود و در او جیه الزهرانی را فاجعه یافت و خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد و بعد از موت بجای که محفوظ داشته شد ادوی گفت  
سعد بن ابی السائب اول صدق ابوبکر الصديق في نصيبته في نقد القوي في امره في الكتاب الاول صدق صدق عن الخطاب  
القوي الامين في الكتاب الاول صدق عثمان بن عفان على من اجتمع من سنين و وقيت من ان ات القوي في الكتاب الاول  
نصيبته و قاتلها في جامع الاصول و در مواهب لدنيه انجمن آورده که عثمان بن بشير گفته بود نیدین خارج انصاری خبری که حاضر  
و قاتلها که میفرمود بهای اندر ایهامی مدینه منظمه میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بر دین آمد و عثمان انصار و گریستند و مردی مروان  
ایشان پس اندر حال خود تا آنکه بود میان مغرب و عشا شنیدند آوازی که میگویی خاموش باشید پس نظر کردند تا گاهی آمد و از او خبر  
چاهای پس کشاد بر روی و سینه او را میگویی محمد رسول الله البقی الامی خاتم النبیین لابی بعده و کان فاکس فی کتاب الاول و  
و صدق محمد رسول الله و سلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و بركاته و ابوبکر بن ابی الدینانی کتاب من عاش بعد الموت انتی  
و روایت کرده شده است از حدیث بن عبید الله انصاری گفته بود من در جامه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را او گفته  
شده بود و چاهای پس شنیدیم او اوقتی که در آوریم او را و قبر میگویی محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الشیب عثمان بن عفان  
و ابوبکر صدیق پس نگاه کردیم وی که مرده است که انی الشفاء اگر تشکیک کنند و گویند که شاید مرده باشد و طبیعتی واقع شده باشد و  
نیز این بر دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده تا بجزوه وی گویند چویش آنگاه مروان امری نیست که چنان باز و ذکر  
آنحضرت و حج وی فخر و ان است که یمنه برکت و عزت وی بود و اگر که است باشد بجزوه او است و انو نیم و روایت کرده که  
جابر رضی الله عنه فریاد کرد و دستان و پاهای اشک و ستانده و زنده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورد پس فرمود که خیمه و آنحضرت  
بخورید و لیکن اشخوان تشکیک بعد از ان جمع کرد آنحضرت و اشخوان را و بنوا و دست مبارک که در آن و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم  
شاه در حالیکه می افشاند گوشتهای خود را و بعضی از کبک او لیکن که مظهر قدرت الهی تعالی باشد و در شریعت است و رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم پس تو می آید این خاشاک است که مرغان خوردند و دوشی بر آتش افشانند و می آید که در شریعت است و رسول الله  
و مروان شد و این نیز از معجزات است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بنگاه کلیم شاه و در شریعت است و رسول الله

کسی

بعضی میگویند که آن سلامی است که خلق کرده خدا تعالی در شاه میت چنانکه در حجر و حجر حروف و حروف میگویند بر او کار تعالی می توانند  
از وی بی تغییر کمال و نقل از بهیت آن و نه سبب الشیخ ابوالحسن و قاضی ابوبکر باقلانی چنین است و بعضی میگویند که باین احوال و  
حیات است در آن اولاد و تکلم نیاوی گویند که حق تعالی پیدا کرد در آن حیات و در نکات کرد برای کسی و این وزیران قدرت  
و او بآن بر کلام و ظاهر قول آنست و الله اعلم و اصل یکی از انواع بشارات و انعام آن اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله است  
علیه و آله و سلم در شفا گفته که این باب است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جاده در نهادن استوار  
بعضی است ضرورت و در حدیث حذیفه آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعای کردی از برای کسی در می یافت  
و عاود و دله و دله و او را از شهر اخبار درین باب دعا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموش را که با این نوع نعمت ظاهر  
باطن مخصوص گشت و آورده ما و او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت یا رسول الله انش بن مالک خادم تو هست ماکن  
مراد او دعای دنیا فرست و الا دعای منی آمده است برای هر که بنده این درگاه است خصوصاً آنکه خادم و حاضر گاه بیگاه است  
پس دعا کرد آنحضرت و فرمود خدا و ما بسیار گردان مال او را و دل او را و برکت ده او را و آنچه داده او را از نعمت و در دایمت  
میکند عکره که گفت انس بن خدا سوگند مال من بسیار است و اولاد من بیشتر از صد تن اند و در دایمتی آمده که گفتند نیدم هیچ یکی  
را که رسید رضای عیش و خوشی زندگانی را چنانکه من رسیدم و گفت شقی و فن کرده ام من باین و دوست خود صد تن از اولاد و  
نمیگویم قط و دله و دله را آمده است که غیل می در یک سال و بار بار میسر او و از آنچه است دعای ادب الرحمن بنی عرفه را برکت  
و میسر فرمودی رضی الله عنه اگر بر دلم من بگی را امیدوارم که در قیامت آن یارم زود با شرح کرده شد بر وی ابواب در دنیا و آخرت  
کرده بود فقیر که هیچ چیز با خود نداشت و طلب کرده شد و هب را از تو که وی به تبر با چنانکه شرفش از شرف من کرده شد  
بر زمان او که چهار بودند بر ربع حق آنها که ثمن است بر شش و هزار و در دایمتی بر صد هزار و دایمتی آمده که در شرف زنی از آنها  
که طلاق داده بود او را بر شش و چند هزار و وصیت کرد به پنجاه هزار در ای صد قات عقیله که در حیات داشت و از او می کرد  
یک روز می بنده را و تصدیق کرد یکبارگی کاروان خود که در وی مفسد خیر بود از جنس مال بود و روی و تصدیق کرد که در شرف  
باینچه بر آن از اموال بود با ثواب و اعیان باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم فرمود دیدم عبد الرحمن بن عوف را در بهشت که می خرید مانند کودک پس به شکرانه این نعمت تصدیق کرد تمامه کاروان  
را رضی الله عنه و دعا کرد آنحضرت علیه السلام برای معاویه بن ابی سفیان بن حنکله در بلاد پس یا فرقه خلافت و امارت او در حدیث  
و غیر آمده است که فرمود یا معاویه اذ ملک فاسخ چون داده شود عراک نرم کن شربت و خلق خود را گفت معاویه از نزد من رفت  
و امید داری ملک شد و دعا کرد معاویه بن ابی و قاضی را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای کرد وی رضی الله عنه و  
یکی را نیک یابد که اگر که مستجاب شد که یا که سواد سهم و بیضی الله عنه از او ازم و آثار هم من عالم است و دعا را به تبر تشبیه داده و دعا  
کرد با عز از اسلام بجزایانی چنانکه تجا به کرده شد و رضی الله عنه گفت این مسعود رضی الله عنه که همیشه بودیم و عزت و ثناء از نگاه

که ایان آورد و در سید مردم را در بعضی منازل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطش و التماس کرد و از آن حضرت دعا را پس کرد  
 آنحضرت و پیرایش سحاب که آب داد همه را و یکشاد و عای آنحضرت در مستقار باریدن و کشادن مشهور است و معروف فرمود  
 مرا بجهت بی رافضی اندک نشکند خدا تعالی و این ترالس بنیاد و مراد افندی و در وایتی آمده است که بودنیگترین مردم  
 در ومان چون می افتاد و مراد افندی می رسید بجای آن دندان دیگر و زنده بود و صد و بیست سال و بعضی زیاده بر آن گفته اند و  
 این نایب از خدا و شهادت است که اسلام آورد و بیاید ذکر او در آخر کتاب و ذکر شعری آنحضرت انشاء الله تعالی او را کرد و در این باب  
 را اللهم ففی الدین و علمه التاویل پس نامیده شد خیر است و ترجمان قرآن و دعا کرد و مریدان بن جعفر را برکت و در صفه  
 پس خیر پیش میگردید و عوده بود من که می ایستادم بکناسه که نام موضعی است تا آنکه سود میگردم چیل هزار و ده هم را یعنی در یک  
 و بخاری در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میخورد سود میکرد و در آن گرفتگی بباری ناکه آنحضرت پس دعا کرد و او را واداد و در  
 پس آمد بادی و سپهر آنحضرت و دعا کرد و او را بویژه راه اسلام و مسلمان شد و حال بعد از آنکه بی گفتی آنحضرت را صلی الله  
 علیه و آله و سلم و دعا کرد و مرعلی را رضی الله عنه که نگاشته شود از گری و سردی پس بودی رضی الله عنه که می پوشید و شمشاد  
 صیانت و در صیف ثیاب شتار او میسید و اگر می و سردی و دعا کرد و فاطمه را رضی الله عنها که گرسنه نگردد و پس گرسنه نشد بعد از آن  
 هرگز و در خواست کرد از آن حضرت طفیل بن عمر وایتی و کرامتی از برای قوم خود پس دعا کرد آنحضرت برای او و فرمود خداوند بخشش را و  
 نور پس ساطع شد نوری میان دو چشم وی پس گفت یا رسول الله میتیسم که مردم مشکلی بر من خیال نکنند پس گفت شد آمان نور  
 در طرف تازیانه وی در روشن میشد تازیانه وی در شب تاریک و نام کرده شد او را ذوالنور و دعا کرد و بیضی قطعا افتاد و بر شاد  
 پس طلب مهرانی کردند قریش از آنحضرت و دعا کرد و بر طرف مشقط دعا کرد و بر کسری و قشنگ پاره کرد کتاب آنحضرت را که پاره و باه  
 ملک وی پس باقی ماند مراد در هیچ ملک و باقی ماند فارس در اقطار و دنیا و دعا کرد و بر شخصی که قطع کرد بر آنحضرت نماز را که قطع کند  
 خدا تعالی اثر او را پس به جا مانده گشت آن شخص و دیدم و دیگر که خور و بدست چپ فرمود بدست راست بخور گفت نمیتوانم دست  
 راست خوردم در دفع گفت فرمود هرگز نمیتوانی خورد و بر پس نتوانست برداشت دست را با خود گفت مرید بنیانی است خلفه  
 بر گمارد وی سگی از سگان خود را پس خورد او را شیر و حدیث دعا آنحضرت بر قریش وقتی که نهادند شکسته را بر گردن مبارک وی  
 در نماز مشهور است و گفته شده اند بنام همه در غزوه بدر و کج که در حکم بن العاص بودی خود را پوشید چشم خود را و آنحضرت بصدایم  
 و استنوافر و همچنین باشی پس همچنین بود تا فرمود دعا کرد بر حکم بن جاسم که قبول نکند او را زمین و چون بر قبر کردند او را بر زمین  
 او را زمین چند بار پس نهادند او را میان دو طرف وادی و بر آوردند و یاری بخار و همچنین دعا بر این عامر را پس بیدار  
 طریقه و حدیث چنین شد و گفته است صاحب شفا که امثال این بسیار است و این باب بیشتر است از آنکه احاطه کرده شویم در بیان  
 و کرامات و برکات آنحضرت و همچنین که نس کرده باشد شرف کرد آنرا در هیچ آمده که بیرون آورد و اسامی بنی که بر جبهه علیا است و گفته

3

که این جبهه را به غیر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده است و مای شویم آنرا برای بیمارانی و شفای بیماران و بیدار کردن آنحضرت  
که آب می انداختند در آن و شفای جسته بگان و برون چند موسی از آنحضرت در کلاه خاله بن ولید و حاضر نشد با آنها هیچ قضا  
را اگر آنکه داده شد نصرت و یخت آنحضرت از بقیه آب وضوی خود و بر قبا پس خشک نشد و کم گشت آب و هرگز آب برین شربت  
اندر آنوقت در جایی که در دارالنس بود پس نبود در مدینه شیرین تر از دوی آب و گذشت آنحضرت بر آبی در پسید که نام این حبیبیت  
گفته نام وی بستان است و آب وی شور است فرمود نام وی نمان است و آب وی خوش پس خوش گشت آب وی و می آورده شد  
نزد آنحضرت و دوی از آب در زم و انداخت آب و بن مبارک خود را در آن پس گشت خوشبو تر از مشک انداخت آب و بن  
در دوی از شیر و یخت در آن و فلاح گشت از دوی بوی مشک و داد حضرت حسن و حسین رضی الله عنهما زبان شریف خود را پس  
کعبه در ایشان و ساکت شدند و میگرفتند پیش از آن از عطش و می انداخت آب و بن مبارک خود را در دهن خود و آن خردان  
شیر خوار و کفایت کرد ایشان را تا شب و گذشت است ذکر این در حلیه شریف و گذشته حدیث ام مالک که او را آنکه بود که  
میفرستاد و در آن روغن برای آنحضرت می یافتند همیشه در آن تا بفرستد و آذ آنجمله است برکت دست شریف و لمس آن  
در زمان آن غلیل برای می بود و بر دادن آنها در همین سال در قندها سلامان فارسی رضی الله عنه که مکاتب ساخته بودند  
او را می بود بر این اوقیه و نشانند سید غل تا بلند شود و بر دیگر یک غل که کس دیگر نشانده بود در وایت کرده است  
این عبد البر که آنکس عمر رضی الله عنه بود و بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند و آن یک غل را نیز آن حضرت  
قطع کرد و نشانند آن نیز بر داد در همان سال و داد آنحضرت مثل بقیه و حاجه از ذی ب بعد از آنکه گذران آنرا بر زبان مبارک  
خود پس داد از آن در همین اوقیه باقی ماند نزد وی مثل آنچه داد اوقیه وزن اربعین را اگر بید و جوش بن عقیل کی صاحب است میگوید  
که داد آنحضرت شربت را سولین که نوشیده بود و اول آنرا آنحضرت و نوشید من آخر آنرا پس همیشه بودم که با فقم سیری آنرا چون  
گرسنه میشدم و بسیار فقم سیری آنرا چون تشنه میشدم و سردی آنرا چون گرم میشدم و آذ آنجمله برکت است و در شیر گوشت آن مثل  
شاه ام عبید و شاه البس و غنم حلیمه رضی الله علیه و آله و سلم و افشای او شاه عبید الله بن مسعود که نمیده بود و بر  
نرو شاه متعده و جز آن و از آن جمله است توشه دادن و می اصحاب را مشک آبی بود از آنکه بستان دهن آنرا و دعا کرد و در آن  
و چون حاضر شد و توشه نماز نزل کرد و برکشادند آنرا ناگاه دیدم که در وی شیر خوش شیرین است و کفها بر دهن و دست و دست  
بر آورد آنحضرت بر سر من سعد انصاری دعا کرد و برکت پس هشتاد سال عمر داشت و هنوز جوان بود و جوان از عالم رفت و شفا  
میگاید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران و مسج کرد بر قبر بن زید بنی و دعا کرد و او را پس صد ساله شد  
و تمام جسد وی سفید بود الا موضع گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دست مبارک وی بر آن گذاشته بود و پاک کرده بود  
آنحضرت اندر وی عاید بن عمرو که مجروح شده بود و دوزخین و دعا کرد و او را پس بود عزه فرس نام کردند او را و مسج کرد و بر  
دیگر پس بود همیشه بر وی او نور مسج کرد و اس عبد الرحمن بن زید بن الخطاب را و وی قهیر بود و پند وی طویل بود پس دعا کرد



هر دو را بر کتف پس سر آمد و در ایام طلاق و نماز و جنگ و جلال و آب پاشید و در روی زمین بخت است ام سلمه پس شناخته نمیشد و در کتب و بیانی  
 اینجاست یافته میشود در روی دی رحمن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از روی نزاح و نزل بود تعالی الله چون نزاح و نزل را  
 اینحال بود و در عزم و جبر و چنانچه خواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم و بناد و دست مبارک خود بر خنجر خطه بن جزمیم و دعا کرد و بر کتف پس  
 بر خطه که آورده میشود روی که درم کرده است روی دی و پاشانی که درم کرده است پستان وی و نهاده میشود بر موضع دست  
 بنی صلی الله علیه و آله و سلم و میرفت درم و مسج که بر سر صبی که افتی داشت پس به شد و برابر شد روی سر وی و دیگر صبیان که  
 بسیار بودند و آورده نمی شد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و یکی که دیوانگی و سجن داشت گرد دست نمی زد  
 در سینه وی و میرفت آن مس و چون عقوبت فرقه روی بود که در زمان متعدد داشت و زنان وی تعصب یکدیگر و شویب  
 نمایند روی بر پهنه غلبه و در خوشبختی بالیه بنود و اگر آنحضرت مسج کرده بود و بر شکم و می پشت می بخت و عارضه فلک و پشت  
 از عظام مبعوثات که بر کتف شریف او بود و آمد گرفتن قبضه از تراب سست و از چنین انداختن آن در روی کنار افتاد و  
 آن در چنان این همه اشرار و بهر مکتب خوردن لشکر ایشان بدان بود از آنکه غلبه آورده بودند و بهر مکتب گونه و جلال  
 با لشکر اسلام راه یافته بود و رسید ایشان بدو در جلالت و در اسبابی انکه بهر کتف سوار می آنحضرت بعد از آنکه بفایست  
 تنگ گام بود و چنان شد که هیچ اسبی ماسا و مجازا نمیتوانست کرد بوسی و پیدا شدن سرشت و یکی در شتر جا بود  
 ایستنی و مانده گی غلامان چون بی که در دست شریف بود تا آنکه نتوانست زمام او را نگهداشت و چنانچه سوار شدن  
 حارث شک گام مسعود بن عباده را و باز گردانیدن بوسی تند و تیز که سبب ترکی و هیچ و ابه نمیتوانست بوسی سواره کرد و  
 چهره بن عبد الله بن علی رضی الله عنه که بر پشت اسب نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی در پس گشت فاس تین  
 و ثابت بر این ایشان داد و بخند دادن و دست معکاشه را بخ و دخت و در وقتیکه شکست شمشیر او روز بدر و گشتن آن در دست وی  
 شمشیر بران و قاتل کردن بدان همیشه در موافق و مشاهد تا وقتیکه شهید شد در قتال اهل روت و نام این بیعت خون بود چنان  
 و ادون وی برای عبد الله بن جش روزا حد شام خرم و گشتن آن در دست وی شمشیر و ادون قتاد بن ثمان را و در شب  
 مار یک شاخ خرم را و روشن شدن آن در راه و خبر دادن بوسی که چون بخانه میرسی سیاهی را می بینی پس بزنگ او را این چون  
 که وی شیطانت است پس رسید بخانه و زدن سیاهی را و بیرون رفت و شکایت کردن ابوهریره لیلان حدیث را و امر کردن  
 او را به بیعت را و زدن دست مبارک خود را در دامن وی و امر کردن بضم آن و حال شدن حفظ علوم بر کتف شریف  
 مشهور است و حاصل از جمله مبعوثات با برده وی صلی الله علیه و آله و سلم بودند و دست مطلع بر عیوب و خبر دادن یا بحدیث خواهد  
 از کائنات علم غیبی اصالة مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس که علام الغیوب است و هر چه یزبان رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم و بعضی از تابعان وی ظاهر شده است بوسی یا با لسان و حدیث آمده است و الله تعالی لا اله الا الله تعالی  
 در ظاهر میگوید که این باب مجری است که در یافته میشود و هر دو معلوم است با قطع در سیده است بتواتر و خبر آنحضرت صلی الله





این اسلام چنانکه خبر داده غالب است بر ادیان و از انجمله قول حق سبحانه است اذا جاء نصر الله والفتح ورايت الناس يفرحون  
 فی دین الله افواجاً پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نماز در بلاد عرب سیح موضعی که در کد اورا علم اسلام و الله و الله  
 و قسم دیگر از اخبار واقع شده است در احادیث از انجمله است روایت از حدیث ابن ابی انیاس که گفت که خطبه خواند آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و وی پس ترک نکرد چیزی را که واقعه شده است تا روز قیامت مگر آنکه حدیث کرد آنرا که یکبار گفت  
 یا گرفت و فراموش کرد کسی که فراموش کرد و تحقیق دانسته اند آنرا یا ران ماو گاهی بیاید چنانکه که فراموش کرده ام من آنرا  
 پس بی نیم آنرا می شناسم و یاد می آورم چنانکه یاد آور و مروی را و غالب میشود از وی و چون بنشیند شناسد و گوشت  
 حدیثه نمیدانم که فراموش شده است یا ران ما را یادیده و دانسته فراموش میکنند بجا سوگند ترک نکرد هیچ کی از حدیثه  
 بر انگیزند گان را تا تمام کند شستن و نیا که سید کس یاد می باشد مگر آنکه ذکر کرده است نام او را نام پدر و نام قبیل او را گفته  
 است ابو ذر رضی الله عنه ترک کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما را از آنچه می شناسد پندیده باز دای خود را  
 در آسمان مگر آنکه ذکر کرده است ما را از آن علی در روایت کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در باب ذکر جاهل  
 که میفرستند مسلمانان و ده سوار را علیه من شناسم نامهای ایشان را و نامهای پدران ایشان را و شناسم نامهای ایشان  
 ایشان را و ایشان بهترین سواران باشند بر روی زمین و تحقیق ذکر کرده اند آنکه اخبار صحیح او آنچه دانیده است آنحضرت  
 است خود را و وعده کرده ایشان را از غلبه بر اعداء فتح که بیت المقدس و بین و شام و عراق و ظهور این طریق تا مفریکند  
 و فی تنها از حیره بودی که نیرسد مگر خدا را چنانکه و حدیث آمده است و نزول بحدیثه و فتح کردن خدای تعالی بر دست  
 او از دنیا و قسمت کردن ایشان کنو کسری و قیصر را و ذهاب کسری و فارس تا نباشد بعد از آن کسری و قیصر را کسری  
 منقطع شد ملک دی بالکلیه و پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بود وی مشور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و قیصر  
 منقسم شد از شام و در آمد قیصر بلاد روم را و فتح کرد و مسلمانان بلاد او را و بدین در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله  
 عنه چنانکه بیاید و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحدیث فتن و اختلاف اهل و سلوک سبیل پیشینیان از یهود و آنکه  
 و افتراق است بر هفتاد و سه فرق و بجات یکفره و گسترشیدن اهل فتن و اتران از امت فرشتاد و پوشیدن حله و صبا  
 و مساهله و در داشتن و شتم در طعمه و پوشیدن و پیراهن و پوشیدن کعبه و خراشیدن در خانه و خدمت کردن  
 و خزان فارس و روم و فرمود چون انجین کنند پید آید خدا تعالی عذاب و جنگ در میان ایشان و بر گمارد ایشان را  
 از نیکان ایشان و بر دینیکان او میان و پی یکدیگر و خبر داد بتقارب زبان و نیز گفت شستن آن نزد قرب قیامت بر شستن  
 علم بخت حکما و فرود رفتن و پید شدن هر چه و هیچ که اول آن واقعه عثمان بود و آنچه در حدیث شریف است که در زمان زید  
 واقع شده و قد ذکرناه فی تاریخ المدینه و خبر داده بهر سبب که از اب و انداز کرد بر دست ایشان و فرمود وی در عرب را از شستن  
 که نزد یک سید است و فرمود بهر سبب که از اب و انداز کرد بر دست ایشان و فرمود وی در عرب را از شستن

خطبه خواند آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم

که هر ملک است من چیزیکه پیچیده شده است از زمین بچین درازند ملک در مشرق و مغرب با من ارض هند که در اقصای  
 شرق تا بحر طنج که عمارت نیست و راسی آن و ملک نشاء از این امتی از نام و دست نشاء در جنوب و نه در شمال مانند آن فرمود  
 همیشه باشد اهل غرب غالب بر حق تا آنکه برپا شود قیامت و مراد اهل غرب بعضی عرب باشند و دیگر غربانیان میسر و سکون  
 را یعنی دولت و عرب مخصوص اند آب وادن بدو کند قیل و بعضی اهل غرب و یا در مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر است  
 و در بعضی روایات اهل مغرب واقعه و این روایت متوی این معنی را نیز هست و در حدیث دیگر آمده است ابی امامه آمده که  
 همیشه باشد طائفه از امت من غالب بر حق و ظاهر بر اعدای دین تا آنکه بیاید ایشان از امر خدا یعنی قیامت و حال آنکه  
 ایشان هم بر حق حال باشد گفتند یا رسول الله کجا باشند ایشان فرمود بر بیت المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملک  
 بنی امیه و ولایت معاویه و فرمود آنگاه باش سرانجام است که در دلی میشود امر امت مراد چون چنین شود قبول یک از ایشان  
 و در گذار از این ان گفت معاویه از ان روز امید دارم که در شهادت برسد و در حدیث دیگر آمده که این عساکر  
 روایت کرده است که آنحضرت فرمود مظلوم بنی شود معاویه هرگز و علی رضی الله عنهما بنی گفت که اگر می شنیدم من بنی بنی  
 قتال میکردم من با معاویه و الله اعلم و در گفتن بنی امیه مال خدا را و دل و گفت با در این عباس که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 و در انروز من چون زاید آورده و در انروز آنحضرت پس از ان گفت در گذشت و در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 در حدیث خود و نام نهاد و الله و گفت در ابوالفضل و خبر داد بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 قبل علی رضی الله عنه با آنکه بدخبت ترین قوم کسی که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 گفته بدخبت و زار است ای آرد وستان خود را در بدست و دشمنان خود را در آتش و این بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 است که اندکی رضی الله عنه واقعه است و در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 از روی انقض و تفسیر کرده اند و اگر از ذکره فی الشما و در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 او عیسی بن مریم که دشمن و دشمنان او را در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 نیست مراد با فرمود علی رضی الله عنه ملک میشوند در من و در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 باعث می گردد و در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 سرانجام است که بنی امیه بر قول و بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 میخوانند که بر کتب آنرا از بشریت و در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 از خود و بنی امیه و دشمنان را در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه  
 و بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه که در حدیث دیگر آمده که در کتب تو نیست چنان بنی امیه









بیزیرت مر این است از فرعون مرقوم خود را خبر داد که قائم نشود قیامت تا آنکه قتال میکند دو گروه که دعوی هر دو یکی است  
یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین آیه صنفین است قاضی ابو بکر بن العربی گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد  
در اسلام و در طبری گفته که اول حادثه که افتاد در اسلام بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر است یعنی آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم شطع شد و می طاهر شد از دزد عرب غیر ذاک و موت عمر کشید و شتیخ فتنه و کشته شد عثمان پس شد  
از قضا و قدر آتی انچه شد و سهیل بن عمرو که از ایشان قریش و خلیف ایشان بود و صاحب آن حضرت و صحابه ای رضی الله عنهم  
جمعین میکرد چون اسیر کرده شد روزی در گفت عمر رضی الله عنه که حکم کن یا رسول الله که در اینها می بود و ایشان هم فرمود  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر مرا که ایستاده شود و در مقامی که شاد گردانند ترا و می یا عمر و انچه بان بود که وی بعد از اسلام  
در که بود پس خبر موت آن حضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قدس گردانید و لهامی مسلمانان را در دشمن  
گردانید و ایشانشان را و گفت تا به بن قیس بن شماس و ابی شیب و قتیل شهید این کشته شد و در کتب کتب بایست  
و فرمود مر خالد را همگامیکه فرستاد او را بر که در بنجم بجزه و فتح کوفت و سکن نشانی که در سر می بود و بعد شکی که پایانی نواد را  
که شکار میکند گلایه او هر و بجزه داد آن حضرت اندام را بدو اطن و مطلع شد بر آن از اسرار منافقین و مومنین همه افشاد  
در حیات آن حضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه می گفتند اینست از قوم مرتضی و الله اگر نباشد برود  
کیکه خبر دهد او را خبر میدهند سنگریزی باسی طایفه اسلام کرد آن حضرت بیست و هجری که کرده بود مراد از البیعتین اعظم بود وی و  
در سببهای آن حضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در و فاد شکو فیه غل و بزرگ و در بزرگان یافته شد به جان حضرت  
و بر آورده شد و خبر داد بخوژون ارضه صحیفه را که نوشته بود و در قریش بیتی داشتیم که نامهای خدا را و یافته شد به پنهان  
و در دست کردن آن حضرت بیت المقدس او قتیله که تکیه بر کرد در قریش او را و ایستاد و در سیران قافله ایشان و ذکر  
معراج گذشت و خبر داد بجزه صفات قیود و در آن از در فی با نیت و قرآن و شیوخ بیانست و در قرآن و  
قلت رجال و کثرت نمودن و خبر داد به نقصان آل و در قرع فتن و ملاحم و افلال و ظهور نار حجاز و قصه آن در تاریخ مفسر  
و کورست و اخبار از اشراط ساعت و شرو نشرو باقی از احوال آخرت و احوال قیامت با بی تعلیم است که گمراهی جلای طایفه  
و در نوع آن منظر و متوقع است در این ذکر کرده شد کفایت است در ظهور بجزه و صدق و حقی صلی الله علیه و آله و سلم  
و صلی الله علیه و آله و سلم از ابواب ظهور معجزات عظیمه آن حضرت خطب حضرت آبی است عزیمت و عمل جلایه مراد از صلی الله علیه و آله و سلم  
از شرم مردم و کید اعدای بن قال الله تعالی و الله یصیبک من الناس و هبیر حکم یک فانک عیننا و قال تعالی انا  
لفینک المومنین الذین یحیون مع الله اما آخر قال و از یک یک الذین کفر و الا لیه و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم که مر است میم و نفس نفیس خود را و پاسا می نمودند صحابه رضوان الله علیهم و ائمانهم شادین آیه و الله یصیبک  
من الناس پس بیرون آورد و در مبارک خود را از خیمه و گفت برو می که مر است میم و غدا می مردان برگردید و بر وید و بر که

۳

برستی نگاه داشت و در کارین عزوجل در حیات گذشت مرا با شاور وایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری زیر درختی نزل کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون نزل داشتند در منزل اختیار میکردند و صاحب برای آنحضرت و زنتی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشد و شمشیر خود را گرفت کیست که شمشیر کند و باز دارد و ترا از من فرمود اندر پس در لریزه افتاد اعرابی در افتاد و شمشیر از دست وی و خود اعرابی نزد سر شمشیر او افتاد و ماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عنو کرده آن اعرابی کوفت می بوی قوم خود و گفت آمده ام شمار از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گفت شمشیر از دست وی و فرمود که نگاه میدار و از من و هر اندازد آورده است مثل این چنانکه در غزوه بدر که جدا افتاده بود آن حضرت علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در و نبالی وی کی از منافقین و کفر که در مثل این و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد چون رجوع کرد و قوم خود بود وی سید قوم و شمشیر نشان گشت چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم و او را ممکن بود شمشیر را چنانکه وی گفت دیدم روی سفید روی بلند قامت و در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد و شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و اسلام آورد و در و زنی آمده که آمد و شمشیر آویخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند اعجاز است کن مرا از شرفی بهر طور که خواهی پس در افتاد بر روی خود و بخت و روی که در کوفت پیدا شد و در اینجا نازل شده است اقول وی بجا خدا ایها الذین آمنوا ذکر و انذروا علیه السلام از هم قوم ان یسطوا الیکم ایدیم و خطاب بومنان چه بر آنست که نشاء و حضرت آنحضرت بحقیقه با ایشان ربه است و آورده اند که چون سوره بتبید الی حسب نازل شد زن ابولسب لعنه الله علیها ام جعل بنت حرب خواهری سبیل بود که حاله خطاب در شان اوست آمده تا بهرگز ایندا کند و ششام و به که ابوبکر صدیق در ذریعت آنحضرت بود و دید که ام جعل می آید گفت یا رسول الله وی فی بغایت عیالی ابوبکر و بدین بان است اگر این خواهر بنیزی بهرست آنحضرت فرمود که وی را بخوابانید پس ام جعل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب قوم را بجا کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من بشوید و بگوید و چون نمیکند پس آن زن خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که حمیدین جانشین بودند و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملک فرستاد تا احباج خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در و رست آن ننگی بود گفت ای ابوبکر اگر میسر من غیر از اینم باین سنگ مان اهراف ذکر کرده است و در شفا که مردی انبئی الم غیر آمده آنحضرت را بکشد پس که در شفا چنان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را و او را دادند و او را ندید و نشان ختن قریش آنحضرت را در قصه ابتداء هجرت که آنحضرت در و ن خانه برآمد و با ایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته برآمدیم باب است چنانکه در محل خود بیا پیشاء و نشاء و ندیدند و نشاء ختن در غار هجرت قریب با خیال است روایت است از عمر رضی الله عنه که گفت و عده کردم و اتفاق نمودم

در این کتاب آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفری نزل کرده بود و عادت شریف چنان بود که چون نزل داشتند در منزل اختیار میکردند و صاحب برای آنحضرت و زنتی را که قیلوله میکرد در سایه آن پس اعرابی آمد و بکشد و شمشیر خود را گرفت کیست که شمشیر کند و باز دارد و ترا از من فرمود اندر پس در لریزه افتاد اعرابی در افتاد و شمشیر از دست وی و خود اعرابی نزد سر شمشیر او افتاد و ماغ او پس نازل شد این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه در صحیح حدیث که عنو کرده آن اعرابی کوفت می بوی قوم خود و گفت آمده ام شمار از پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گفت شمشیر از دست وی و فرمود که نگاه میدار و از من و هر اندازد آورده است مثل این چنانکه در غزوه بدر که جدا افتاده بود آن حضرت علیه السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در و نبالی وی کی از منافقین و کفر که در مثل این و در غزوه غطفان نیز مثل این روایت کرده شده است و آمده که اسلام آورد چون رجوع کرد و قوم خود بود وی سید قوم و شمشیر نشان گشت چه شد ترا آنچه تو میگفتی که هلاک گردانم و او را ممکن بود شمشیر را چنانکه وی گفت دیدم روی سفید روی بلند قامت و در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد و شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و اسلام آورد و در و زنی آمده که آمد و شمشیر آویخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند اعجاز است کن مرا از شرفی بهر طور که خواهی پس در افتاد بر روی خود و بخت و روی که در کوفت پیدا شد و در اینجا نازل شده است اقول وی بجا خدا ایها الذین آمنوا ذکر و انذروا علیه السلام از هم قوم ان یسطوا الیکم ایدیم و خطاب بومنان چه بر آنست که نشاء و حضرت آنحضرت بحقیقه با ایشان ربه است و آورده اند که چون سوره بتبید الی حسب نازل شد زن ابولسب لعنه الله علیها ام جعل بنت حرب خواهری سبیل بود که حاله خطاب در شان اوست آمده تا بهرگز ایندا کند و ششام و به که ابوبکر صدیق در ذریعت آنحضرت بود و دید که ام جعل می آید گفت یا رسول الله وی فی بغایت عیالی ابوبکر و بدین بان است اگر این خواهر بنیزی بهرست آنحضرت فرمود که وی را بخوابانید پس ام جعل آمد و گفت ای ابوبکر صاحب قوم را بجا کرده است ابوبکر رضی الله عنه فرمود صاحب من بشوید و بگوید و چون نمیکند پس آن زن خائب و خاسر برگشت و آنحضرت را که حمیدین جانشین بودند و آنحضرت فرمود که حق تعالی ملک فرستاد تا احباج خود از وی پوشید و محمد بن اسحاق ذکر کرده است که در و رست آن ننگی بود گفت ای ابوبکر اگر میسر من غیر از اینم باین سنگ مان اهراف ذکر کرده است و در شفا که مردی انبئی الم غیر آمده آنحضرت را بکشد پس که در شفا چنان او ندید آنحضرت را و شنید سخنان آنحضرت را و رفت بسوی قوم خود و ندید ایشان را و او را دادند و او را ندید و نشان ختن قریش آنحضرت را در قصه ابتداء هجرت که آنحضرت در و ن خانه برآمد و با ایشان سخن کرد و بگذشت ایشان او را ندیدند و اگر دیدند نشناختند و خاک بر سر ایشان انداخته برآمدیم باب است چنانکه در محل خود بیا پیشاء و نشاء و ندیدند و نشاء ختن در غار هجرت قریب با خیال است روایت است از عمر رضی الله عنه که گفت و عده کردم و اتفاق نمودم

من ابوجهم بن حنیفه بنی بقل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس آیدیم مادر منزل پس شنبهیم ما و را که افتتاح کرد  
 و فرمود الحاقه الحاقه و مادر اک ما الحاقه تا قول وی فصل تری لیم من ما قیه پس را ابوجهم بریادی عمر و گفت بخاسته  
 را پس گرفتند هر دو و فرمودند و بود و نکاحیت از فقده اسلام عمر و قصه اسلام وی رضی الله عنه از عجایب و  
 و احسان قصص است چنانکه در مجلس مذکور گردید انشاء الله تعالی و قصه سراقه بن مالک بن عیثم و حنین حیرت که اهل کلمه  
 او را در طلب اخضرش و گرفتن وی صلی الله علیه و آله وسلم برگذاشته بودند و رسیدن وی با اخضرش و فرود رفتن پاهای  
 اسب وی در زمین و بر آمدن بدعای شرافت و برگشتن وی مشهور است و در خبر دیگر آمده که چو بی شناخت اخضرش را  
 و او بگوید و وید تا بداند قریش را چون بکوه سپیده شده بدل وی و در نیافت چه کند و گوید و فراموش گردانیده  
 شد و او آنچه بیرون آمده برای آن تار گشت بجای خود آورده اند این احسن و غیره که روزی اخضرش صلی الله علیه و آله  
 و سلم در بیده بود ابو جهم لعین سگی بر گرفت و ملاعین دیگر بیداریدند و گفت که این را از دست ما بر اخضرش پس بچسبید  
 سنگ پرت وی و خشک شدند هر دو دست وی تا گوی و برگشت بطریق قهری بجانب پس و در خواست از اخضرش  
 طایه السلام که واکند و وگردد پس کشاده شد هر دو دست و بار دیگر شیر را وید بزرگ که هرگز بان شیر ندیده بود  
 پس قصد کرد آن شیر که بخورد و او را فرمود اخضرش که آن جبرئیل علیه السلام بود و بایشان دست بر آمده اگر نزدیک می آید بخور و  
 او را و یکباری اخضرش در زیر و یونس نشسته بود یکی از تنقیاتک آسیا برگشت و خواست که آن را بالا برسد که او را دیدند و  
 پس برخاست اخضرش و بجانب مدینه برگشت و ابو هریره روایت کرده که ابو جهم لعین را و عده که قریش را که اگر بنیم  
 محمد علیه السلام را در نماز یا کمال کنیم گردن او را پس بناد آمد اخضرش و خبر کردن شقی را و او چون نزدیک رسید بخیبت  
 در حالیکه اتفاقا بر نیز میگذشت هر دو دست خود چون پرسیدند گفت نزدیک شدیم و دیدم خدنی بر آتش که می افروزد و می دیدیم  
 امواتی عظیم و آواز اجنه که بر کرده است همین را و فرمود اخضرش علیه السلام که آن ملائکه بودند اگر نزدیک می آید می بودند  
 و عنانی او را و پاره پاره میکردند و نازل شد کلا ان الانسان لیطغی تا قول وی ایا رب انی نبی عبد اذ صلی تا آخر و  
 و در و اینها کرده شده است که شیب بن عثمان جلی که قوم وی در بیان بریت الله بودند و کلیه کعبه پرست ایشان بودند از آنکه  
 بشرف اسلام مشرف گردید و در روز حنین بر اخضرش صلی الله علیه و آله وسلم در رسید و عمره بن عبد المطلب پدر و هم او را گفته  
 بود گفت امروز کینه خود را از محمد بکشتم که پدر و عم مرا حظه علم او کشته است پس چون و هم افتادند مردم بروشت شمشیر خود را  
 تا بر نیز اخضرش صلی الله علیه و آله وسلم گوید چون نزدیک شدیم از اخضرش بلند شد لبوی من بانه عظیم از آتش بر می تر  
 از برق پس گریتم و پیش وی چون دیدم اخضرش بخندد و او را دوست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه وی دشمن ترین  
 مردم من نزد من پس برداشت دست را اگر آنکه وی محبوب ترین خلق گشت لبوی من گفت نزدیک با قاتل کن یا دشمن  
 رسول خدا پس آید پیش اخضرش در حال میزدن شمشیر و اگر پیش می آمد مردان ساعت پدر من میزد و او را شمشیر بر سر اخضرش میزدند

ابو جهم





در اشعار موحیدین تقدیرین مثل نوح و قس بن ساعده و سیف بن ذی یزید و غیر ایشان و تهریف کرده مراد از پدر بن عمر  
 بن نفیل که او را موصوفه جاویدت گویند و در قه بن نوفل که تنصیر و تدریس میکرد و قورع ذکر شریف و بی کتب و بی معرفت است  
 و یو و بدان که آنرا که براه حسد و عناد و قتل و جمل از آن در ابواب سابقه تدریس و تفصیل بی پریت و آنچه شنیده شده از آن  
 جن و ظاهر شد بر آنکه احسانم فایح نصب و جوارفت طیار و دیده شد از کتب شریف شهادت رسالت و می در  
 جوار و قور و غلط قدیم و اسلام آوردن کسی که مشاهده کرد و آنرا از کور و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت ولادت  
 شریف و وقت وفات و در منافات و غرورات ظاهر شده در مجلس مذکور گردانند و الله تعالی و از جمله خصائص و کمالات  
 و آیات اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طالع و جن و احوال و غیرت عزت مراد و کلام و طاعت جن و دیدن سیار  
 از مهاب و می مراد و از چنانکه در غرور و بدو جز آن ظاهر گشته و یکی از آن جنود و پدرن جبرئیل است که برای معنی اسلام ایمان  
 در احسان آمده و نیز دیدن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت در صورت و حیه و دیده بعد بر زمین و بسیار آنحضرت جبرئیل و  
 میکائیل علیه السلام را در صورت و در و در که بر ایشان جامه های سفید است و دیده از عین ایشان را ندان ملائکه سپان خود را  
 در دیده و دیده بعضی بریدن سرهای کافران و نمیدیدند ضارب را و دیگر بوسفیان بن الحارث مردان سفید چانه را  
 بر سپان الحق در میان زمین و آسمان و صفات و دیگر ملائکه عمران بن حصین را که اندک حیرت و است و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و جبرئیل را و کعبه پس پیوسته افتاد و حمزه و وید عبد الله بن مسعود رضی الله عنه جن را در بلیه ابن و شنید  
 کلام ایشان را و اینها همه از معجزات آنحضرت است و در وایت کرده شده است که چون گشته شد مصعب بن عمیر در و در و در  
 رایت را یکی در صورت و می پس مذکور آنحضرت و فرمود پیش آبی مصعب گفت من مصعب بن عمیر هستم پس آنست آنحضرت که  
 وی یکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت بودیم بار و زنی نشسته با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 تا گاه پیری آمد و عصاره است و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز جن است فرمود که کیستی  
 گفت من یاسر بن ابراهیم بن الاقیس بن ابی اسامه ملاقات کردم نوح را و هر که را دوست و تعلیم کرد او را و اسوره از قرآن و دیده  
 او هر چه رضی الله عنه شیطان را که سرور آمده از طعام حرقه فطر که حواله او بود و دیده و تعلیم کرد او هر چه را آنچه انکسری ذکر  
 کرد او را و رضی که دید خاله زعمم کردن غریبی سپاه را که بر آمد میان او و پنهان بر ایشان موسی پس و پاره کرد او را  
 و شمشیر خود و فرمود آنحضرت که این غریبی بود و در حدیث ثعلت شیطان را از شیطانی تا قطع کند نماز آنحضرت را و خواست که آن  
 بر من اورا بگویند و یاد کردن و حامی علیان علیه السلام که در تخریب کرده و با کردن آن شیطان را شورش و صلح  
 ظاهر شد از معجزات آیات در وقت ولادت و بعد از وی در عین صلح و وقت صفر من تا وقت بعثت ظهور نبوت و تمامه زمان  
 عمر شریف و غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد و احصا است اگر خدا خواست باشد چیزی از آن در مجلس مذکور  
 خداوند شد گفت قاضی الفضل عیاضی که یکی رحمت الله علیه تحقیق آوردم درین باب چیزی از معجزات و صفات و از جمله علامات

این نقل  
 از حدیث ابن عباس  
 و از حدیث ابن عمر

و

مستفید که در آن کفایت است دلی نیازی است از یاد و تحقیق معجزات پیغمبر ظاهر و واضح معجزات رسل و اکثر و اولیای  
اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبر معجزه نیاورد و در مثل آن یا بلغ اذان او سید ظاهر شده و یکی از وجود اکثریت آنست که قرآن عظیم  
نامش معجزه است و فعل آنچه واقع میشود بدان اجماع و نزد بعضی اهل تحقیق سوره انا اعطیناک الکونین است یا آیتی که قدر اوست  
باز اجماع قرآن چنانکه سابقا گذشت بدو وجه است یکی بطریق فصاحت و بلاغت دیگر بطریق نظم و نالیف پس در هر جزوی از این دو  
و معجزه باشد پس مضاعف شود در دوا این وجه باز در وی وجه دیگر از اجماع درست از اخبار معلوم غیب و تواند که سوره و این چنین  
تجزیه خبر باشد از اشیا متعدده و هر چیز معجزه پس تضاعف شد کثرتی پیدا کرد اگر وجه دیگر از اجماع که سابقا ذکر کرده شد  
اعتبار کنند مضاعف بد کثرت کشد این در حق قرآن است پسترا حادشی که دارد است آنکه اکثر معجزات رسل بقیه بر اهل آن  
ایشان میباشد و بر اندازد وقتی که آن قرن و آن سامی فانی میباشد و چون در سن موسی علیه السلام ثابت عالم اهل آن عصر بود  
مبعوث گردانیده شد موسی معجزه که مشابه چیزی بود که دعوی می کرد و در اهل آن زمان قدرت را بر آن پس آید و در حق پیغمبر  
چیزی را که فرق کرد عادت ایشان از او بود در قدرت ایشان و ابطال کرد سحر ایشان از آنچنین در زمن عیسی صلی الله علیه و آله  
مرتبه بسیار بود و اهل آن تفاخر میکرد و در آن پس آورده موسی علیه السلام باوری که قادر نبودند بر آن و آورده ایشان از پیغمبر که گمان  
نشدند آنرا از احیای میت و برای آنکه در برص بمعالجه و طب و همچنین معجزات انبیای دیگر علیه السلام پست فرشتا و خدای ایشان  
موسی علیه السلام صلی الله علیه و آله و سلم و جمله معارف و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شعر و خبر و گمانت پس فرشتا و  
بر وی قرآن که خارق این چهار است که کثرت بر فصاحت و اجماع و بلاغت خارج از حد کلام ایشان و نظم غریب و اسلوب  
عجیب که راه نیافتد در هیچ منظومی بدان و ندانند و اسالیب اذان منجم آواز اخباری که صادر است از آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بحال خود است اما و ضوح معجزات آنحضرت از جهت آنکه اخبار از کواکب حوادث و اسرار و خفا و ضمائر  
که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراض کردند و بصحت و صحت آن و ابطال کرد گمانت را که گاهی یکی اذان صادق می آید  
و ده کا و سب از پنج بر کند آنرا منع شیاطین که اقامه میکرد بر ایشان اخبار را بر استراق سمع شرب و صد غم و خیر و از  
قرون ساله و انبیاء و ائمهم بلکه حوادث ماضیه بر وجهی که عاجز است که کسیکه متفرع و منفرد بود بدان از بعضی آن و وجه بعد از آن  
ماند این معجزه جامعه مرادین و وجه را از ثابت و باقی تا روز قیامت که بماند و نظر کنند در آن و تأمل نمایند و در وجه اجماع  
پس بنگرند و هیچ عجز زانی را که ظاهر شود در وی صدق اخباری که خبر داده است بدان و مقدر میشود ایمان و متظاهر میگردد و بر آن  
لیس الخیر که المعانیته و شایده را ناشری است در زیادتی ایتقان و نفس اشد است طافیت و بی اطمینان از علم اهل تحقیق  
هر چند طافیت و یقین در هر صورت حاصل است سائر معجزات رسل علیه السلام منقرض شد باقرض ایشان و در وقت  
بودم اذان ایشان و معجزه سید مصلوات الله و سلامه علیه بلکه نمیشود و منقطع و منحل نمیکرد و در دست آیات و کلمات  
البصیری شهر دامت لیلنا فقلت کل معجزه با بر این معجزات و علم آدم و ظهور و ظهور معجزه پیغمبر از وی دیگر

انفجر











یا از جهت ضعف می در حد ذات می چنانکه وحای باشد که درست نمی دارد و از خدا تعالی محبت آنچه در دست نباشد از حد  
 حسانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب در می و عدم اقبال او بر جناب حق تعالی و تقدس و حضور جمیعت او بر وی نیست عایا  
 از جهت حصول مانع الطالت مثل اکل حرام و عرض ظلمت بین بر قلب و استیلا غفلت و سهو و لهو و در حدیث آمده است که  
 حق تعالی قبول نمیکند عار از قلب لای ساهی غافل و عار حدیث است مدافعت و معالجت می کند آنرا و منع میکند نزول آنرا  
 و منع میکند بعد از نزول یا تخفیف میکند در آن و در عاصی است اگر با حضور قلب و جمیعت کلیه بر مطلوب مبادرت  
 کرده اوقات اجابت را با حضور و خشوع و انکسار و ذل و تضرع و طهارت و رفع یدین و بابتدای هر صلوة بعد از توبه  
 و استغفار و صدق و الحاح و تلقی و توسل با سواد صفات آتشی و توجه صادق بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر  
 شریک بر مثال می که تیر و کمان راست و درست بود و در بازو کمال بود و در دست مقابل باشد و قابل تاثیر و صلاح آن بود  
 و حاجت مانع وصول در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شرایط و آداب آن حال باشد و اما اشتغال و معذرات  
 و غیر آن از اسامی آتشی نیز از قسم طبع و وحای است اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اقویا توجه تمام و همه تمام و لیکن چون  
 وجود این نوع عزیز نادریست مردم و در سطح طلب جهانی روزه اذان فارغ و غافل شستند و معروضات است که در حدیث آمده است  
 است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند که هر کس در امور معذرات قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ برب الناس است و  
 بعضی قل اعوذ برب الفلق یا ایاها الکفرون نیز بخواند و از دنیا هر جا که در قرآن آیات متضمن اعتقاد و ائمه مثل یا عوذ برب  
 من هزرت الشیاطین و اعوذ بربک یا من یحیی و من یمیت و آنها از قرآن است و در نیاب که سخن میگویم عامتر از آن مراد است و از کلام  
 او عیبی بابت اعتقاد بسیار است و تحقیق اجماع کرده اند علماء برج از رقیه نزد اجتماع همه شرطی آنکه بکلام خدا و صفات  
 و تعالی باشد بزبان عربی یا دیگر که میرد معنی آنرا و اعتقاد آنکه مؤثر حقیقی حدیث و همه تاثیر رقیه تقدیر است تعالی شایسته  
 چنانکه در حدیث آمده است که پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این قیما و حررها و اسباب دیگر که میگویم تغییر میدهد  
 تقدیر خدا تعالی شان فرمود اینها نیز از تقدیر آتشی است و حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میگوید و از زبان  
 جابر بن عبد الله گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی در نیاب فرمود عرض کنید قیما و حررها و اسباب دیگر که میگویم تغییر میدهد  
 و از جابر آمده که نمی گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از قیما و اسباب تغییر میفرمودند یا رسول الله زود رقیه بود که  
 برای توبه میکردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمودی منیم و این یکی بکنید فرمود هر که خواهد که نفع رساند بخواند  
 بر ساد و مشک کرده اند قومی باین عموم و تقریر کرده اند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت آن اگر چه معلوم نباشد معنی  
 آن و اگر احتیاط و آن است که بجز معلوم المعنی نکنند میباید شکی بود و این در غیر آثار است و الا آنچه ما توبه باشد و  
 در رقیه همه عقرب آمده است و شکی نیست در رقیه و شکی نیست در قیما چنانچه فرمود و در حدیث مسلم از عوف بن مالک  
 که هر رقیه که بخواند شکی نیست در آن و عوف بن مالک از زبان سر بانی و عوف بنی که معلوم نیست معانی آن نباید خواند

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در کلمات مشایخ آورده اند که شخصی طاعت میخواند شخصی دیگر در اینجا حاضر بود گفت چه شده است این مرد که دشنام میکند خدا  
 و رسول خدا را اتفاقاً مضمون آن کلمات این بود و آن شخص ناواسته میخواند یارب اگر بعضی کلمات باشد از تکلمات معلوم نشده  
 است خواندن آن و از مشایخ متواتر آمده است چنانکه در جزئیاتی که آنرا معنی می نامند و مانند آن میخوانند و الله اعلم و در حدیث  
 ابو داود و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده است اگر حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قاتلیم و توله  
 شرک است تا هر چه تمیسه است و این خرزه یا قلاده ایست که در گردن بیاویزند و آنرا با طهارت برای دفع آفات میگردانند و  
 توله که بر شانه و دفع داود لام خیری است که زنان برای جلب محبت مردان میکنند و این نوع از سحر است و دعاء حزب و رقیه  
 که در کافه پاره بنویسند و آنرا تعویذ گویند و در گردن و بازو ببندند بعضی علماء از آن نیز منع میکنند ولیکن آنرا از مشایخ  
 عبد الله بن عمر رضی الله عنهما سندی هست که آنحضرت از برای دفع فتنه و وحشت و بیخوابی این کلمات که خود بکلمات  
 التامة من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزة الشیاطین و ان یحضرون آموخته بود پس می رضی الله عنه تلقین میکرد  
 آنرا کسانی را که حائل بودند از اولاد و کسیکه حائل نبود می نوشت آنرا در صفا می آویخت و در گردن می و لفظ تعویذ که  
 در احادیث واقع است مثل تعویذ لطفل بکلمات الله التامة الحدیث و تعویذات البنی چنانکه ذکر آنها بیاید می استعاذه  
 و پناه طلبیدن است از شر بنی حار و جل و از دینب امراة عبد الله بن مسعود آورده اند که دید عبد الله در گردنم رشته ای داشت  
 که این چیست یا زینب گفتم این خطی است که افشون کرده شده است برای من در وی پس گرفت آنرا عبد الله و پاره کرد  
 و گفت شما ای آل عبد الله بی نیازید از شرک و محتاج نیستید بآن شنیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت  
 قاتلیم و توله شرک است گفتم چرا اینچنین کردی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت جمع و می انداخت چو که او را و  
 اشک را پس رفتم نزد فلان یهودی پس خواند وی افسونی و همه در دهان میزدن رفت و آمد ما فتم گفت عبد الله این  
 در وی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باد و است آنرا و لازم بود بر تو  
 که میگفتی چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مذهب ابیاس بن اسد گفت انت الشانی لا شفاء الا شفاء ک  
 شفاء لا تاف و یقار و اه ابو داود گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن گفت که اهل جا طهرت اعتقاد و موثریت آن داشته اند  
 و بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم آن نباشد و چگونه داخل باشد و حال آن که وارد شده و این  
 احادیث و اخبار صحیح و خلاف نیست در شریعت فرج و الیها الی الله سبحانه و در هر چه در حق شده یا مستحق است  
 و بعضی گفته اند که نبی از آن رقی است که میخوانند آنرا اهل غرام و عیان تنجیر می آید یا موثر است بر کبر از جمیع و باطل  
 که جمع میکنند یا ذکر خدا و اسمای و حیاتی اسما و شیاطین و ذکر ایشان را و متغاشه میکنند از ایشان و پناه میجویند بایشان  
 و میگویند که جن از جهت علاقه خدا و تنی که بالطبع بانسان دارد با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم با شما شیاطین  
 اجابت میکنند آنرا و بیرون میرند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی از جن می باشد تمثیل می اجابت با هر گاه



حیات باقی در امثال ایشان است و آنهایی که سطح نظر ایشان حیات دنیا است از مقام مقامت می افتند و در ورطه کفر و معصیت افتند عاقلانند من ذلک و در دیار ما افونی است که آنرا نسبت و اضافت شیخ شریف الدین عیسی سمری قدس سره میکنند که مردم بدان شغوفند چون نسبت بجهت شیخ مرقوم می یابند شغوف تر و شغوف تر میگردد و در دایره است که متعارف زبان هستند و نسبت اجتناب از آن لازم نیاید و مانند علم بصورت حاصل می آید اما آنحضرت در هر باب مروی است خصوصاً در عین و وجه لضم حاد تخفیف می آید تا آنکه در حدیث و اقشده است که انون کنید در چشم زخم و از حمله و از زخم یعنی ریشما که بر پهلوی ظاهر میشود و در حدیث دیگر آمده است که لا رقیه الا فی نفس و حمله نیست رقیه مگر در چشم زخم و حمله و در او نفس عین است یعنی چشم زخم و در او استیالانده زیاده کرده و مراد بجهت پیش زهر و در است و حرقب ماننا آن و از غله اگر بدین بدنمان چنانکه مار و مانند آن و مراد بجهت است نه تخصیص رقیه باین ریشما زیرا که رقیه مخلوس نیست با آنها بلکه در جمیع امراض و آلام شروع و مسوغ است چنانکه در تب و در سرد و در دندان و امثال آن و فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم العین حق یعنی چشم زخم و کار کردن آن موجود ثابت است نفس الامر و حق تعالی این خاصیت قدوسی نفوس انباده است که چون نظر کنند بجانب چیزی بر وجه استحسان ضرر یا بد آن چیز چنانکه در سحر و فرود و کان شمشیر سابق القدر سبقه همین اگر چیزی بود که پیش دستی میکرد و غلبه می نمود و قضا و قدر را بر آئینه محبت میکرد و از همین و این مباحثه است در تاثیر عین و در حدیث دیگر آمده است که اکثر مردن آدمیان بعد از قضا و قدر آنگی چشم زخم است و اکثر علمای دین بر آنند که عین حق است و جماعه از مبتدعه مثل اهل اعتزال و هر که بر طریقه ایشان می رود منکر شده اند آنرا و چون بخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطل باشد و آنکه گویند همه بقدر آنگی است چشم زخم چه اعتبار دارد و جایش آنکه این نیز بقدر آنگی است و عین را تاثیر ذاتی نیست و هر که بر طریقه اهل سنت است میگوید که آن کسباب عادی است یعنی که عاده الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد مقابل شخصی شخصی را و نظر کردن این بسوی دی بر وجه استحسان و اما آنکه چیزی از چشم عائن می بر آید و بمیون میرسد جز بهیچ جانب شایسته نفی نمیتوان کرد و هر دو جانب مختل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواهر لطیفه غیر رؤیه متفک میشود از عائن و متصل میگردد بمیون و درمی آید درون مسامات چشم و می پس پیدا میکند بارتیالی هلاک را نزد آن چنانکه پیدای کند هلاک را از نشیدن زهر و این اصل است اما دعوی قطع و جزم خطاست و نقل کرده است از بعضی کسانی که منسوب بوده اند بعین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را که خوش می آید مرا می یابم حرارتی که بیرون می آید از چشمان من و بعضی گفته اند که بعضی می گوید از چشم عائن قوت سمیه که متصل می گردد بمیون که باعث هلاک و فساد میگردد و مثل زهری که از افنی بلدیغ میرسد و از بعضی انامی بر سر نظر نیز زهر میرسد و با جملہ امثال را نیز می بیند از جانب عائن یا شایسته عین را و آنکه میگوید اگر انامی که حفظ و قایم می کند در میان نبود میسر بود و کار گرمی افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تھود و عاست و مانند سیر است و اصول افق و نایب

و در حدیث

صاحب جليل الله تعالى  
 في قوله تعالى  
 و من يضر الله شيئا  
 فسوف يضره الله  
 فان الله لا يهدي  
 القوم الضالين



بجاست خود این نیز از آن قبیل است و حدیثی که را در این زمان قبیل است بدانکه مراد از آنکه از احوال است یعنی  
گفته اند که فوج است و مراد آنکه طرف از آن است آنکه بدن او رسیده است از جانب است و قاضی عیاض گفته که  
مراد جسد است که متصل است با زمین یا موضع از آن جسد و بعضی گفته اند مراد سره است که متعلق از آن است و جماعه از  
سلف رو آورده اند که آیات قرآن بنویسند و بگویند بنویسند عجا و میگویند که باکی نیست که بنویسند قرآن را و  
بنویسند آنرا و بنویسند بجز از مطلق قرآن یا آیتی که مناسب باشد یا شکی در آن است و صفات حق جل و علا با مشهور و  
هو الا نسب از این عباس رضی الله عنه مرویست که مذنی در طلق مادره بود یک آیه یا دو آیه را از قرآن فرمود که بنویسند  
و بنویسند و بخوانند و آنچه سابقا ذکر شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات شریفه بنویسند یا نهی است  
حکایت از ابو عبد الله بنیامی مرویست که گفت در سفر بودم به شتر خوب میوه و در میان اینها نان شتر بود و من  
بیشتر زخم زدن بر هر چه نظر احسان انداختی تلف شدی ابو عبد الله بنیامی را گفتند شتر خود را از شتران نگاه میدار  
گفت او را بر شتر من قدرتی نیست باین این طبع رسید نگاهبان شد تا بنیامی از منزل غائب شد پس عاقل بمنزل  
بنیامی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شده بیناد چون درختی که از پنجه بگرفته بنیامی را مگر کرد که عاقل شتر را  
چشم زد بیاورد چون عاقل را دید این رقیه را بر خواند بسم الله حس عاقل و شتر را پس و شتر را عاقل برودت  
عین العاقل علیه و علی احب الناس الیه فابصر البصر لثری من ثور ثم ابصر کریم بنیامی الیک البصر فاستأنا  
و بهر چهره بنیامی این دعا بخواند و در مان چشم آن مرد عاقل بیرون افتاد از محل خود و شتر تند رفت شتر برکت  
و این نیز از قریبهای چشم زخم است و در موها پس از این قلم نقل کرده است که گفته اند از جمله علاج عین اشرار و دشمنان  
از آن دست عاقل از کسیکه رسیده میشود از عین وی چیزی که در دهن عین را بپاشد آنکه بنویسند و شرح است که آورده است  
که عثمان بن عفان رضی الله عنه دید که دوک خوش روی را و فرمود سیاه کند و چون او را تا رسید به وی چشم و مراد بنویسند  
گوئی است که میباشد در زندان کوک کذا فی الموهب و پوشیده نماند که سیاه کرد و چون او کوک کوک شتر عاقل بود  
و ظاهر آنست که این نیز سری است که فاضل است و در ضرر عین است و علم رقیه داده و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
کنیز کی را دید که بروی اثر نظر جن است و لفظ صحیح اینست که چهارمین دید که در روی وی سحر است یعنی حضرت فرمود  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افسون خوانید برای این که بوی نظر جن است از آنجا معلوم میشود که بپایان که از آن  
عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان نیز از زبان است و بعضی از مشایخ حدیث نظر را تود ساخته و گفته  
نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت در خانه سلمه بنه و در روی که در کی صفر قرار داده اند که بوی ششم پیدا  
است فرمود چرا افسون نمی کنید و از آن عین و گفته اند که صاحبان عین بنویسند و عاقل را و بنیامی را و بنیامی را و بنیامی را  
و از روی محبت باشد و از موصالح باشد چنانکه از عامر بن ربیع بنیامی مرویست که عین که در آن است از آن عین







والناس بهر آنی که میخواهند گریه ازان گشاده میشود این سعد بسند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام  
 علی و عمار را رضی الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده گره بسته اند و در وایتی در فم البارسه  
 نوکر کرده فروه آید مردی یافت طلعه نخل را در وی شش آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از نوم ساخته و در وی  
 سوزنها خلا نیده و رسته در وی یازده گره زده پس فروه آید جبرئیل علیه السلام مجوزین بهر آنی که میخواهند  
 گریه گشاده میشد هر سوزنی که میکشیدند الهی تسکین یافت و راحتی پیدا میشد آیات این دو سوره نیز یازده اند  
 بهر آنی که گریه گشاده میشد و بعضی از متصوفه گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه  
 مسلک تقویض و تسلیم مرا بر پروردگار را و صبر کرد در طلب اجر برین بلاد چون تا وی کرد و رسید از تا وی آن  
 که ضعیف گردد از فنون طاعات و از نشیت امر دعوت و ابلاغ توجیه بجناب حق نمود و دعا کرد پس اشارت یافت  
 بهر وی و معالجه بعلاج حسی و روحانی خود این بود که منزل شد به وی معوذتین وحشی آن بود که حجامت کرد  
 سر مبارک و صاحب سفر السعادت گفته است که کسی از دین و ایمان حظی ندارد و هر آینه ازین علاج انکار میکنند یعنی  
 میگویند که حجامت که قسمی از استغفار است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و میگوید که گاه  
 لابدی و چون جالینوس و ارسطاطالین نقل کردند می البته انکار نکردی یعنی گفتی که چون ایشان حکم کرده اند  
 لابدی و جمعی و حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و نسبت به ازان اشارت میکنند مقبولیت  
 حکمت در نفع حجامت و دفع سحر و میگویند چون ماده سحر بر سر مبارک رسیده یعنی در قوای و ماغیه تاثیر کرده  
 چنان نخل میگرد که خیره که نکرده است کرده می شود این تصرف است از ساحر در طبیعت ماده موسی تا آنکه ماده  
 بر بطین مقدم و ماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا که سحر مرکب است از تاثیر روح خبیثه از جن  
 و شیاطین و جنات نفوس بشری و افعال قوای طبیعه بدینه ازان تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح  
 حیوانی است که ماده آن و موسی است که بعد از انهمضام آن در تجویف قلب بخاری لطیف ببطون و ماغ متقاعد  
 گشته حاکم قوای و ماغیه میگردد و بتاثير و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و میگوید  
 که احتمال حجامت در محلی که سحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت من معالجت باشد و بعضی از بندگان انکار  
 کرده اند وقوع تاثیر سحر را در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علو رتبه  
 شریف اوست و موجب تشکیک در نبوت است و هر چه موسی بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشیعت  
 است چه احتمال دارد برین تقدیر که تحمل کرده باشد که می بیند جبرئیل را و وی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وی کرده  
 شده باشد و نه اینچنین باشد و تاثیر سحر و افعال می باشد نه در بار کمال و این سخن مردود است زیرا که بران قائم  
 شده است بر صدق نبی صلی الله علیه و آله و سلم و دعوی نبوت و در آنچه می رسانید از خدا بر عصمت وی تسلیم و مجوز است

معه دار این نیست  
 نقل می شود که این  
 سحر را در وی خیره کرد  
 و بتاثير و تصرف سحر  
 مزاج آن محل متضرر و خارج  
 از طبیعت اصلی میگردد و  
 میگوید که حجامت در محلی  
 که سحر متضرر شده باشد  
 غایت حکمت و نهایت من  
 معالجت باشد و بعضی از  
 بندگان انکار کرده اند  
 وقوع تاثیر سحر را در  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و گمان برده اند  
 که این موجب انحطاط  
 علو رتبه شریف اوست  
 و موجب تشکیک در  
 نبوت است و هر چه موسی  
 بآن باشد باطل است و  
 موجب عدم وثوق بشیعت  
 است چه احتمال دارد  
 برین تقدیر که تحمل  
 کرده باشد که می بیند  
 جبرئیل را و وی جبرئیل  
 نباشد و خیال کرده که  
 وی کرده شده باشد  
 و نه اینچنین باشد  
 و تاثیر سحر و افعال  
 می باشد نه در بار  
 کمال و این سخن مردود  
 است زیرا که بران قائم  
 شده است بر صدق نبی  
 صلی الله علیه و آله و سلم  
 و دعوی نبوت و در آنچه  
 می رسانید از خدا بر  
 عصمت وی تسلیم و مجوز  
 است

باهره شاهد ندبران و آنچه متعلق است بعضی امور دنیا ویه که مبعوث نیست برای آن و نیست رسالت برای آن در آن  
عرضه است مریضی که عارض میشود بشرائش امراض بعید نیست که تخیل کرده شود بوسیلهی مریضان برده کرده است  
چیز را و حال آنکه کرده است که جزم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت است مآثر عصمت و از زمان آن در امور  
دین لازم نمی آید که کرده آن بلکه از جنس خاطر است که خلوص میکند و ثبوت ندارد پس بانی می ماند برین ملاحظه محبت  
و با بجملة تفکر ده نشانه از آنحضرت در هیچ چیز از اخبار که گفته شده باشد چیزی را برخلاف چیزی که خبر داده است بدان  
و آنکه گویند که موجب نقص است باشد این نیست بلکه ظهور تاثیر سحر در وی صلی الله علیه و آله و سلم از دلایل  
نبوت و صدق است زیرا که او را کفار ساحر میخواندند و مقرر است که سحر و ساحر تاثیر نمیکند و اظهار تاثیر سحر در وی است  
این حکمت و مصلحت است قول ایشان که تاثیر سحر مخصوص بناقصان است کلیه نیست شاید که در کمال آن نیز به است  
مصلحت و حکمتی ظاهر گردد و احادیث در میناب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیه و تعویذات  
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است استیفاء آن از طاق کتاب و کاتب حروف بیرون است از نیت اول  
بر قدر او امراض مجملات آنفا کرده شده اما طبع تبرک آنها بسیار نیا سوده قرار بدان یافت که جمله از آنچه استلاء  
بدان کثیر الواقع است تبرک او تمیاز مذکور گردد و الله التوفیق و از آنچه شهر و اکثر عین است در قیامی این هم بسیار  
بزرگترین بر قیامی این و تمامه بایا و امراض و آفات قزاق است و معوذتین و آیه الکسری است این  
و عا که او بهیچ ابیاس و ابیاس است انسان است الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقا کلیه دعوت آنحضرت  
بود برای جمیع امراض و آلام و از آنچه اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات شیطان  
و ان یحضر و ان لا یجمله اللهم انی اعوذ بک بوجهک الکریم و بکلمات التامات من شر انیت اخذ بناصیتها اللهم شفاء  
اکشف ما شئت و المغمض اللهم لا ینرم جک و لا یخلف عدک سبحانک بحیرک و از آنچه اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس  
شی عظم منه و بکلمات الله التامات الی لا یجاد ذهن بر دلا فاجر و با سماء الله الحسنى ما علمت منها و ما لم اعلم من شر خلق  
و ما ذرأ و ما برأ و من شر کل ذی شر لا طین شره و من کل فی شر بی اخذ بناصیته ان بی علی صراط مستقیم و از آنچه اعوذ بالله  
ربی لا اله الا انت حلیمک و کلمت انت رب العرش عظیم ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم ین و لا حول و لا قوة الا بالله الله اعلم  
ان الله علی کل شی قدیر و ان الله قاطع کل شی طسا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی من شر الشیطان و شرک و  
من شر کل و اجه انت اخذ بناصیتها ان بی علی صراط مستقیم و از آنچه نخست بالذی لا اله الا هو الکی و الله کل شی معصمت  
به و هو ربی و رب کل شی و کلمت علی الکی الذی لا یوت و است دفعت الشر بالحق و لا قوة الا بالله الله جسی الله و نعم الله  
و نعم الوکیل جسی الرب من العباد جسی الخالق من المخلوق جسی الخالق من المزدق جسی الذی یوحی جسی الذی سیده ملکوت  
کل شی و هو یحیی و لا یموت و لا یجرح علیه جسی الله و کفایت الله من و علی لیس و الله مری جسی الله لا اله الا هو علیه و کلمت و هو

رب العرش اعظم و گفته اند کہ ہر کہ این دعوت را تجربه کند عظمت قدر آن باند و از اہل رقیہ جبرئیل است کہ پیشینہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رقیہ کردہ و در صحیح مسلم ثابت است ہمیشہ از تکیہ من کل شیء یؤذیک و من شکر کل نفس عین  
حامد اللہ شفیق ہمیشہ از تکیہ رقیہ و صحیح مسلم از عثمان ابی العاص آمده است کہ وی رضی اللہ عنہ حکایت  
کردن زود رسوئی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و دید کہ بیافت در تن ازان باز کہ سلام آوردہ است پس فرمود و را آہستہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بندہ است خود را بدینجا می کہ در میکند از جسد تو بگویم اللہ سہار و بگو گفت بار خود بفرم  
و فدیہ من شرا جہ و احاذر رقیہ فرغ و حق یعنی ترس و بخوابی و شکایت آورد و خالد بن حضرت و گفت یا رسول اللہ  
خواب نمی بردم از شب پس فرمود آنحضرت چون بیائی بخواب خود بگو اللهم رب السموات السبع و ما خلقت در باب الارضین  
و ما خلقت رب الشیاطین و ما خلقت کن لی جارا من شر خلقک کلہم جمیعاً ان یفرط علی احدہم و یغنی علی اخرہم و حل  
تکلیفک و لا آکثر غیرک رقیہ و الا الکرب و الم روایت است از ابن عباس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگفت  
نزد کہ رب لا الہ الا اللہ العظیم الحسبکم لا الہ الا اللہ رب السموات السبع و ما خلقت در باب الارضین  
السموات الارض رب العرش الکریم و اہل بیتان در روایت کردہ است ابو داؤد و ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کہ  
رسوئی فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوات الکر و باب اللهم شکار و جلا کلک فی نفسی طرفہ عین و اصلح لی شأنی  
کہ لا الہ الا انت و در سند امام احمد از ابن مسعود رضی اللہ عنہما آمده کہ آنحضرت فرمود نزد سید ایچ بر نہ را ہم و حزن  
و بگوید اللهم انی عبدک ابن عبدک و بن امیہک ناصیۃ بیک ما فی فی حکمک عمل فی قضاءک اساکک بکل اسم ہو لک سمیۃ  
بہ نفسک و انزلتہ فی کتابک او علمتہ احد من خلقک و اسأثرت بہ فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن اعظم  
برسج قلبی و نور صدری و جلا حزنی و ذهاب ہی دور کند خدا تعالی حزن و ہم اورا بسیار و در بدل آن فرج کند و  
از ابن عباس رضی اللہ عنہما آمده کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ لازم گیر و متفاد را بگوید و اللہ تعالی  
اورا از ہر ہم فرج و از ہر ضیق خرج و رزق و ہر اورا از آنجا کہ گمان ندارد و نیز از ابن عباس رضی اللہ عنہما آمده کہ گفت  
کیسکہ بسیار شود و ہوم وی بایک بسیار گوید لاجل و لا قوۃ الا باللہ و در صحیحین آمده کہ وی کنسرت از نوز بہشت  
و در جامع ترمذی آمده کہ وی بانی است از ابواب جنت و در بعضی آثار آمده کہ فرود می آید ایچ فرشتہ از آسمان و  
برنیز در مگر با حول و لا قوۃ الا باللہ و مشایخ گفته اند کہ نیست ایچ چیز با عون بر عمل ازمین کلمہ آمده کہ ہر کہ  
بخواند آیتہ الکرسی و فوائیم سورہ بقرہ نزد کہ فریاد می کند و خدا تعالی و در حدیث سعد ابی وقاص آمده کہ  
فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کسی در آیتہ من میدانم کلمہ را کہ گوید از او کہ بگوید کہ شاد و ہر  
اورا خدا تعالی ازان آن کلمہ بہ اورم بولش است کہ اگر در ظلمات لا الہ الا انت سبحانک فی کنت من المفلحین  
و نزد ترمذی آمده است کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عاتکد بآئند مسلمان در ایچ چیز ہر کہ اگر استقامت

کرده شود و مراد او در روایتی آمده است که تمام العاقبة سالک دوام العاقبة و سالک الشک علی العاقبة و سالک  
 الغنی عن الناس و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم رقیه فقره روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آمد مردی نزد  
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفت یا رسول الله شربت وادودوی گروانند دنیا از من فرود گاهی تا از صلوة ملائکه  
 و تسبیح خلایق که بوی داده میشود و ایشان را رزق بگویند و مخلوق فجر جهان الله و بجزه سبیلان الله العظیم و بحسب  
 استغفر الله صد بار می آید تر از دنیا و در ارم پس رفت آن مرد و درنگ کرد و بی و باز آمد و گفت یا رسول الله  
 روی آوردم و بین دنیا چند آنکه می دانم که گمانم آنرا و این کلمه را در سلسله کبر و پیمیان نماز شست و نجس و فرض فجر بخوانند  
 و اگر ختم کنند با وی لا حول و لا قوة الا بالله خواتم آنکه در حدیث آمده است موجب مغفرت جمیع گنا آن گردد و این سبب  
 و مستحق رزق است و لهذا استغفار سبب نیست زیرا که معاصی موجب خیر رزق و نعم است چنانکه گذشت  
 و آنچه آورده می است که آنرا کیمیای مشایخ نام است و مجرب است بعد از سلام نماز جمعه پیش از آنکه بگذراند یا چهار از  
 و حق که در تشهید نموده است بخواند فاتحه الکتاب هفت بار و قل هو الله احد هفت بار و قل اعوذ برب الفلق  
 هفت بار و قل اعوذ برب الناس هفت بار این مقدار در حدیث واقع شده است برای غفران تا تقدم من لا یزوب  
 و تا آخر و مشایخ بعد از این چهار که در آثار آمده است بخوانند هفت بار اللهم یا غنی یا حمید یا مهدی یا معید  
 یا رحیم یا ودود یا غنی یا ملائک عن حرامک و بطاعتک عن معصیتک و بفضلك عن سواک رقیه طهاره و احکامی  
 بطرائف و ابن عباس که روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود اذ اقام الحزق فکبر و اوجن شیهة انشأ بها  
 که در گرفته است تکبیر بر آید فان تکبیر تکبیر فیراک تکبیر میراند آنرا مجرب و در طهاره و تکبیر حقیقی را گفت اند که  
 نار و او شیطان است که پیدا کرده شده است از آن و هست و روی از نسا و عام که مناسب شیطان و فعل او است  
 و آتش طایف میکند بطریق خود علیه و نسا و شیطان نیز دعوت میکند بدان و میگوید هلاک نبی آدم را پس شیطان  
 هر یک میخورد و در زمین نسا را و کبرای حق تعالی دفع میکند شیطان را و فعل او را پس ازین هفت تکبیر اثر است در  
 اطفا و حریق و نمی آید نزد کبرای حق هیچ چیز پس چون تکبیر گویم پس بگوید که خود را طهاره میکند نار را تحقیق تجربه  
 بر من است این عمل رقیه صریح گفته اند صریح یکی از تصرف ارواح خبیثه است و دیگر از اخطا و دید و در قیام ثانی  
 حکم کرده اند اطباء و اما علاج صریح از ارواح خبیثه بر قیامها باشد و معاجزه این محاربه است و محاربه را باید که سلاطین  
 صحیح باشد و سعادتی تا آنکه بعضی ها چنان کسی بود که گفت میگردیدم از خروج منه ما یقول بسم الله یا یقول لا حول الا بالله  
 و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که میفرمود و هر چه خواند از رسول الله و بعضی خواند از محمد رسول الله و امر میکرد  
 به خروج را بکثرت قرأت آیه الکرسی و بقرأت معوذتین و بعضی خواند از محمد رسول الله و الله عز وجل معوذتین را و بعضی از آنکه  
 تا آن فرسوده با سوزند بجزه نبی صلی الله علیه و سلم و دفع آن تجربه کرده اند رقیه جمیع افع و روایت کرده است

فمن یفعل

فمن یفعل

فمن یفعل

فمن یفعل

فمن یفعل



حمیدی در طبیب زبوش بن یعقوب را بعد از آنکه گفت بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که تعوذ میکرد از صداع بقول  
 خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نوار و من شر حر الزمان و الیم و جمع الفرس  
 بهیقه آورد که بعد از آنکه بنی رواد شکایت کردند از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دندانها پس نهاد آنحضرت  
 دست مبارک خود را بر خضار که او که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم افیض عنه یا محمد فحشه بدعوة بیضا  
 الکبیر المبارک عندک پس شفا داد و او را خداوند تعالی پیش از آنکه برادر و در آیت کرده است حمید را که فاطمه زهرا  
 رضی الله عنها آنرا نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حالیکه شکایت میکنند در ویرا که می یافت از دندان پس  
 در آورد آنحضرت صلی الله علیه و سلم با اینی خود را و نهاد بر دانی که در و میکرد و فرمود بسم الله و الله اسألك  
 بفرک و جلالک و قدرک علی کل شی فان موم لم تلد غیر عیسی من روحک و کلک ان کشتن فاطمه بنت  
 خدیجه که پس را م یافت و روی که حضرت فاطمه داشت و در مواهب گفته که از غزاتی که شافع و ذالح است از سخنان  
 محبت باری امام به مقام اغلیل بکه و دیدم او را که کرد بار نهاد دست خود را بر شخصی که در و میکرد و دندان وی و پسید از وی  
 نام او را و نام مادر او را پسید از دتی که میخواهد که در و نکند در آن مدت دندان وی یعنی گفت در و چند ساله ترا پسندم  
 پس میگویی آن شخص پنج سال یا هفت سال یا نه سال مثلا و ترا یعنی عدد طاق پس بر نهاد داشت دست خود را اگر آنکه  
 ساکن شد الم وی و کشت میکرد در و نکند که در و نیک و این امر شافع و شته است از وی انتی انا ایچ دعای همین  
 ذکر کرد ظاهر همین دعا با ثور مذکور خواهد بود با توجه میکرد و از پیش خود دعای میخواهد و الله اعلم بحقیقه الحال گفت صاحب  
 مواهب و از آنچه تجربه کرده شده آنست که بنویسد بر خضار که در جانب در دست بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله الذی  
 و نشاکم جعلکم السمیع و الا بصار و الا فیه قلیلا ما تشکرون یا اگر خواهد بنویسد و له ما سکون فی اللیل انما هو السمیع العظیم  
 رقیه عسر البول به وایت کرده است فسانی از بانی الله و او که آید او را مروی و گفت پیرا او و محض پس شده است  
 بول در سیده است او را حصاة البول پس تعلیم کرد او را ابو الدرداء رضی الله عنه رقیه که شنیده بود از رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم بنی الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء و الارض کما جعلت من رحمتک فی السماء  
 فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا ذنوبنا و خطاینا انک رب السبطین انزل شفاء من شفایک و رحمة  
 من رحمتک علی هذا و جمع قیبه ای و امر کرد او را که رقیه کند او را با این دعا پس رقیه کرد بوی و به شد و این رقیه در شکوی  
 عام که برای هر مرض کنند نیز آمده است از حدیث ابی داود رقیه النبی روایت است از انس رضی الله عنه و گفت  
 و سر آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم به عائشه رضی الله عنها وی تب زده بود و دوشنام میکرد و تب را فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوشنام کن تب را که روی با مویست و لیکن اگر خواهی یا موزم ترا کلمات که چون بگویی  
 آن کلمات را بر دانه خدا تعالی از تو فرمود پس بیاموزید مرا فرمود بگو اللهم ارحم جلدی الرقیق و عظمی القویق من

درایع الغیة

درایع الغیة

درایع الغیة



بر زن ولادت بنویس این را برای وی که قیصر رعافت و از آنچه تجربه کرده اند برای رعافت آنکه نوشته شود  
 بر چهره معروف و قیل با ارض ابلعی باک و یا سارا قلمی و غیره اما در قضی الامر و جاز نیست کتابت آن بخوان اعفت  
 چنانکه بعضی جهال کنندند که خون نجس است پس با آن نیست که نوشته شود وی کلام خدا را قیصر برای هر مرد  
 و یا از زبان بن عثمان از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود  
 کسیکه بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء و هو السميع العليم سید بار و وقت شام نرسد او را  
 پنج بلای ناگهانی تا آنکه صبح کند و کسیکه بگوید از او وقت صبح نرسد او را بلای ناگهانی تا شام کند گفت راوی پس  
 رسید بان بن عثمان را قیصر پس نظر میکرد در وی آن کسیکه شنیده بود از وی حدیث و بطریق تعجب الکابر گفت  
 ابان چه نظر میکنی بسوی من بخدا سوگند دروغ برده بسته ام بر عثمان و نه دروغ بسته است عثمان بر پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم و آنکه بگوید روزی که رسیده است از آنچه رسیده است بسبب آنکه عصبیان کردم من پس فراموش کردم که  
 بخوانم آنرا و او را بدو داد و او نزدی و قال حدیث حسن صحیح رقیه که حاصل گرد و بوی معافاقت از هفتاد و یک  
 روز است از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم کسیکه بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم عشر و است پاک گردانیده میشود از گناهان پنج روزی که زانیده است او را و در عافیت داده میشود  
 از هفتاد و یک بلای ناگهانی دنیا که چون و چرا و بر من در هیچ از آنها نیست و نزدی از ابی هریره آورد که فرمود رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم بسیار گویند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم زیرا که کثیر غنیه است گفت کجای کسیکه گوید لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم من الله الا الله و ذکر دائر اندوی خدا تعالی هفت باب در ذکر او نامی آن حضرت روایت کرده است  
 طبرانی از ابی هریره که قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال لا حول و لا قوة الا بالله کان دوار من شیشه  
 و سبعین دانه بسم الله در حدیثی دیگر آمده از ابو موسی کسیکه گوید لا حول و لا قوة الا بالله هر روز صد بار صد بار فقر  
 هرگز دیندار است کسیکه درنگ کند بسوی رزق باید که بسیار گوید لا حول و لا قوة الا بالله و از امام جعفر بن امام محمد باقر  
 از پدرش از جدهش از علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و جعفر بن محمد که در حدیث خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 کسیکه بگوید هر روز و شب لا اله الا الله الملك الحق الباقی باشد او را انان را فقر و انس از وحشت فرو کشاده شود  
 بوی باب غنا و کشاده شود در بهشت و بعضی روایت از بن حدیث گفته اند اگر حالتی کنند برای این حدیث تا چهلین  
 بسیار باشد که کرده است این را عبد بن در کتاب الطب النبوی رقیه و در و طبع ام روایت کرده است بخوان  
 حدیثی که از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما کسیکه بگوید هنگامی که نیاز شود طعام بسم الله خیر الاسماء فی الارض  
 و السماء لا یضر من اسما و اللهم اجعل فیهم رحمة و شفاعة و یکنهم من اهل الجنة و یکنهم من اهل الجنة  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که زانیده شود مراد او فرزندی پس از آن گوید

رقیص رعافت  
 رقیص رعافت  
 بر مرد و بلای

رقیص رعافت  
 بر مرد و بلای

رقیص رعافت  
 بر مرد و بلای

بیت ششم



بما لم يحيطوا بعلمه است زیرا که اتفاق دارند اطباق که مرض واحد مختلف میشود علاج وی باختلاف سن و عادت و زمان  
و غذای مالوت و تدبیر و قوت طبیعت و اسهال حادث میگردد گاهی از ناگاه از اندون طعام که ناشی میگردد و از  
چوبشی و اتفاق دارند که علاج این تبرک طبیعت یا فعل اوست پس اگر محتاج است بسوی غسل اراد و او داشت  
کرده شود بان مادام که در علیل قوت است و گویا این مرد استطلاق بطن وی از چوبشی بود پس وصف کرد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم را در غسل برای دفع فضول که جمع شده بود و در واهی معده از اخلاط لزج که منع میکنند اشتراک غذا را و  
معده و روی ریشها و برزخ است چون می چسبند وی اخلاط لزج فاسد میگردد و معده را فاسد میگردد و غذا را که در معده  
میگردد و وی پس دوا می آن با استعمال چیزی باشد که جلا دهد پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع در این  
با غسل مخصوصا اگر آمیخته شود آب گرم و در تکرار امر تا شامیدن غسل نکته لطیف است چه دوا بسیار که آنرا  
مقدار و کمی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بکلی مرض را ناکل نگرداند و اگر از آن زیاد آید قوی را ساقط  
گرداند و مرض را زیاد کند و ضری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوبتی چندین غسل نداد وی که مقام مرض شدی لا جرم  
اطلاق زیاد و باشد و امر با عادت شرب غسل میگردد تا بحد خویش رسید لا جرم فرمود و صدق الله و کذب الباطن ان یک  
که چهار است است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض کافی و دوا می بود دفع آن  
ظواهر شرب پس قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که کذب الباطن ان یک اشارت است بآنکه این دوا نافع است و قهرا و مرض  
نیست از جهت قهرا و در شفا بلکه از جهت کثرت ماده فاسده است پس این جهت امر کرد به عادت شرب غسل از برای  
استمرار دفع و بعضی گفته اند که غسل گاهی جریان میکند شتاب بسوی عروق و نافذ میگردد و با وی اکثر غذا و دارو را میگذرد  
بول را پس قاضی میگردد و گاهی باقی میماند و معده پس برمی انگیزد و معده را و میگذرد و او را تا آنکه دفع میکند طعام را و  
اسهال میدهد بطن را پس از آنکه وصف غسل با سهال مطهر از تصور عقل منکر است و بعضی گفته اند در وصف کردن  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غسل را برای این سهل چهار قول است یکی حمل است بر عموم در شفا و باین اشارت کرد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فی شفا للناس چون تنبیه کرد برین حکمت تلقی کرد آنرا  
بقبول پس شفا داده شد باین الله تائی آنکه وصف مذکور بنابر الف عادت ایشان بود و در دوا می بگسل مر جمیع  
امراض ثالث آنکه اسهال از معده بود چنانکه گذشت تابع آنکه احتمال دارد که امر بطنج غسل بود پیش از شرب زیرا که  
وی عقد میکند و ثم را پس شاید نخست بلی طنج خورد و قول ثانی در این ضعیف اند و شاید میکند قول اول را حدیث  
این سهو و علیکم الشفا من الحسل و القرآن اخرجه این ماجه و الحاکم مرفوعا ما خرجه ابن ابی شیبہ و الحاکم مرفوعا و جاله  
بر حال الطنج و از امیر المؤمنین علی کم الله وجه آمده است که فرمود چون آشکار کند و در دوا می چون طلب کند شفا را  
یکی از شما باید که طلب بکند از زن خود از هر شیز و بخورد آن غسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاسه

و شفا

و شفا

و بشوید آنرا بآب آسمان و غلط کند با غسل شفا دهد خدا تعالی اندر بعضی علماء در شرح آن گفته اند که حق تعالی  
فرموده است و تنزل من القرآن ما هو شفاء و فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکاً و جای دیگر ماء طهوراً و فرموده  
فان طينکم من ثرى منه نفساً فکلوه یعنی اگر به بند زن شما را بخوشی نفسی خود چیزی از هر خویش بخورید  
آنرا خوش و گوارنده و فرموده غسل فی شفاء للناس پس چون اینها سیب شفا جمع گردد امید حصول آن  
بفضل خدا غالب آید و هو الشافی اللهم شفا شفا و ما جلا عن القرآن العظیم و میر که نیکو السلام صلوات الله علیه  
و وصل در تعبیر و یا آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم تعبیر یعنی نفسیست عبرت الیه یا بختیست و تشدید بر دو آمده  
و تشدید بر پیرامی مبالغه است و رویا بضم را و سکون همزه آنچه به بند شخصی در خواب و بیان حقیقت رویا بر طریق کلیمین  
و حکما در شرح مشکاوت ذکر کرده شده است اینجا آنچه بر طریق محمد بن در کتاب مواهب وارد شده ذکر کرده می آید  
قاضی ابن بکر بن ادرنی که از اعظم علمای مالکیه است گفته که رویا اورا کاتی است که پیرامینند خدا تعالی در دل بنده  
بر دست ملک یا شیطان یا عتائق آن را تعبیر است آن و حاکم و عقلمی روایت کرده اند که ملاقات کرد عمرار رضی الله عنه  
و گفت یا ابوالحسن روی بنده رویا پس یعنی از آن صادق آید و بعضی کاذب می باشد گفت نفم غنیمت رسول خدا را  
صلی الله علیه و سلم میگفت نیست هیچ عبودیه امته که خواب میکند پس چه بگوید خواب اگر آنکه بیرون می آید  
روح او پس روی عرش می گردد آن عرش آن رویاست که صادق می آید آنکه پیدا میشود و پیاپی آن عرش کاذب  
می آید و آثم ذمی از این حدیث را صحیح میماند و ابن القیم حدیث آورده که رویای مؤمن کلامی است که میکند  
اورا پروردگار تعالی و تقدس و حکیم تر می گفته که بعضی از اهل تفسیر و قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله  
الا وحیا او من وراء حجاب گفته اند و در حجاب امی فی المنام و رویای انبیا صلوات الله و سلامه علیه و سلم است  
و خلافت غیر ایشان پس وحی نمی آید آنرا خلافتی زیرا که وحی مخصوص است بخلایف رویای غیر انبیا که گاهی حاضر میگردد  
اورا شیطان و در تکیه امی از حدیثش آورده که رویای حسنه از مرد صالح بجزوست از چهل و شش هزار نبوت  
و گفته اند که مرد صالح رویای صالحین است و اگر مرد صالح می بیند گاهی اضافات احلام را و لیکن نادرست از جهت  
قالت تکون شیطان از صلی الله علیه و سلم که صدق روی نادرست از جهت غلبه شیطان بر ایشان و در اینجا  
اشکال کرده اند که بودن رویا جزو نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشته نبوت بنی صلی الله علیه و سلم  
و چون داده اند که اگر از نبی است صلی الله علیه و سلم پس جزو است از اجزای نبوت حقیقتاً و اگر از غیر نبی است  
پس وی جزو است از اجزای نبوت بر سبیل اعتبار انبیا رویا جزو نبوت است از آنجا که علم و بعضی گفته که مراد اخبار علم  
نبوت است و نبوت اگر چه منقطع شد علم او باقی است و از امام پرسیدند که آیا تعبیر کند رویا را هر کس گفته آیا نبوت باقی  
میکند بعد از آن گفت المرء یاجز من النبوة مراد وی همان تعبیر رویاست نبوت از جهت اطلاع بر بعضی غیب است

و وصل - تعبیر و تعبیر

شکوة





صلی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه متقارب شود زمان دروغ نمی شود رویای مسلم و راست ترین شمارش زمان دروغ نیست و در معنی اقتراب زمان دو قول آمده یکی آنکه معنی او تقارب زمان لیل و زمان نهار است و آن وقت استوای آنهاست در ایام پنج که وقت اعتدال طالع الربیع و استواء لیل و نهار است همچنین است عبارت قوم و ظاهر آنست که ایام خلیفه را نیز بگویند که وقت تحویل نیز آنست و وقت استواء لیل و نهار است و معیار این نیز آنست که اصدق رویان نزد اعتدال لیل و نهار است و در اینجا بحث کرده اند که برین وجه فائده تفسیر مسلم چیست زیرا که اعتدال طالع درین وقت مخصوص مسلم نیست و جوابش آنکه حال کافرا خارج از دایره اعتبار است اطلاق صدق بر رویای او ممنوع و قول دیگر آنکه مراد باقتراب زمان انتهای مدت است و است نزدیک قیام ساعت و نمایند میکند این را حدیثی که بلفظ فی آخر الزمان لا تکذب رویا المؤمن آورده این مسکین از بعضی مشایخ خود شنیده است که مراد باقتراب زمان موت است و بعضی گفته اند که مراد زمان مذکور زمان مدعی است که زمان بسط عدل و کثرت امن و بسط خیر و رزق است زیرا که آن زمان کوتاه خواهد بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی ماند باقی این مردم علیها السلام بعد قتل و جال و اهل این زمان احسن اند در احوال از میان این است بعد از صدر اول و صدق در احوال و ازین جهت گفت در آخرین حدیث را صدق کم رویا اصدق کم حدیثا و وجه اعتبار صدق قول و صدق رویا ظاهر است چه هر که صدق میور و روشن میگردد و دل و قوت می پذیرد و دراک او متعین میگردد معانی بروجه صحت و سداد و هر که بیداری و می صبح و سالم است خواب و نیز همچنین خواهد بود بخلاف کاذب و مخاط که فاسد و ظلم است طلب او پس نمی باشد مگر کاذب و اضافات ایضاً نامی بیند صادق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر و اغلب همچنان است گفته شده و نیز در حدیث آمده که چون بیند یکی از شما در خواب چیزی را که دوست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حمد گوید خدا را عز و جل و تجدید کند بآن اگر چیزی بیند که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استغاثه کند بخدا از شر آن و ذکر کند آنرا نزد کسی و ضرر نمیکند رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که خواب بد از شیطان است و خبرند کسی را آن و باید که گفت کند بجانب دست چپ سه بار و توبه کند از شیطان و در روایت دیگر آمده که بخمسپان پهلوسه پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تجدید کند بآن مگر حبیب لبیب را و در روایتی مگر عالم ناصح را و بخواند آیه الکرسی را و نیز آمده است که رویا بهای پرمه است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمیشود تا آنکه تعبیر کرده نشود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که رویا مراد کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه نخست تعبیر کرده شود همان شود و این حدیث ضعیف است و با وجود این مراد آن خواهد بود که معبر عالم باشد و خواب کند تعبیر و اگر خواب نکند پسر صد و دیگر اگر اقاوالا و باید که تعبیر بخیر کند و تا تواند حمل بران جانب کند از آنکه رضی الله عنهما آمده است که گفت نه فی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد و چون من غائب است گذاشته است مرا حال در خواب می بینم

که ستون خانه شکسته است و زانیده ام که کلاه چشم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز آید و تو انشاء الله تعالی  
صبح سالم و برای تو غلام نیکو کار و این زن یکبار دیگر آمده و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب و را پرسیدم  
پس گفت خواب خود را بگو من در تعبیر خواب او که اگر این خواب تو راست است بهیچ وجه تو در برای تو غلام بدکار را  
پیش من است آن زن و گریه میکرد پس آن مرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز آن ای عاتشه و این چنین کن  
چون تعبیر کند خواب مسلمانی را تعبیر نکند بخیر و عمل نکند بر آن زیرا که رؤیا واقع میشود بر آنچه تعبیر کرده شود بدان و نیز  
آمده است که معبر پیش از تعبیر گوید خبر نما و ثمر لا عدائنا بعد انان تعبیر کند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین میکرد  
و گفته اند که از عادات طایران است که تعبیر نکنند خواب را نزد طلوع شمس و نه نزد غروب آفتاب و نه نزد زوال و نه نزد  
شب چنین آورده است صاحب مواهب و در جوش ظاهر نیست و حدیثی هم درین باب نقل نموده و اگر گویند که این  
اوقات اند که نماز در آنها مکره است پس وقت استوایم باید ذکر کرد که دیگر بزرگواران اشارت بآن کرده و چه منع  
در دلیل چیست و تحقیق ثابت شده است در صحیح که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز با دعا و بیگشت می پرسید  
از صحابه آیا دیده است هیچ یکی از شما خوابی شب پس ذکر میکرد هر کدام از ایشان خوابی که دیده بودی و تعبیر میکردی  
صلی الله علیه و آله و سلم و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الرؤیا بعد صلوة الصبح لیکن این پیش از  
طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوف است بر دلیل و دلیل بر آن خبر کرامت نماز در آن اوقات ظاهر  
نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین واقع است و آنکه بعضی گفته اند که مستحب نیست تعبیر کند بعد طلوع شمس  
تا نایفه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور میکند بر آن قدر وجه سوال آنحضرت از صحابه روایت کرده اند  
که آنحضرت نظر بشارت فتح که بودی و میخواست که از جانی ظاهر شود معلوم نیست که این معنی از کجا میگویند و ظاهر آنست  
که مقصود از سوال مذکور تعریف حال صحابه که سلوک هر یک تا کجا رسیده و تدبیر آن چه باید کرد و مشایخ طایقت که معاملات  
میدان و اوقات ایشان را میپرسید و علاج میکنند با تبلیغ همین سنت خواهد بود و الله اعلم و بعضی علما گفته اند  
که تعبیر رؤیا نزد صلوة صبح اولی و اقرب است نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب رؤیا و یا از جهت قریب عهد  
بآن و گاهی حدیثی دیگر در نسیان و از جهت حضور ذنن عابر و آن وقت بجهت طلبی و یا از جهت قلیب  
و کمی شغل و بی فکر است در امور و مباحث و از جمله آداب رای آنست که صادق الله به باشد و بهر چه بپسند و بهر چه ناپسند راست  
چنانکه سنت است در عطفن و بخواند در وقت خواب در حق سوره و الشمس و الليل و التین و سوره اخلاص و سوره قیامت و سوره  
الهم انی اعوذ بک من شی الالهام و استیجر بک من تلاعب الشیطان فی الیقظه و المنام اللهم انی اسألك رؤیا صالحة  
صادقة تا فیه حافظه غیر مشبهه اللهم انی فی منامی ما احب و باید که عرض نکند بر دشمن و جابل تا بطلت جمل و باعث  
عداوت بر جانب غیر منحل نکند و تمام رؤیا منصرف در دو قسم است یکی اخفاش احلام و آن خوابهای پریشان و کاذب است

معبر پیش از تعبیر گوید خبر نما و ثمر لا عدائنا بعد انان

در آیه الکرسی

چنانکه کسی را بیداری خیالهای فاسد پریشان در خاطر میگرد و ضعف در لغت یعنی خس و غاشاک در هم آمیخته  
 دنی الصراح ضعف دسته گیاه در آمیخته خشک و تر اصغات احلام خوابهای شوریده و ضعف الحیثیه در آمیختن  
 سخن و احلام جمع حلم بضم خواب که بالغ بیند و این قسم رویا معتبر نیست و تعبیر ندارد و گاهی بجهت تلاعب شیطان  
 است تا اندو بکین گرداند رانی را و مخزون سازد مسلماً از چنانکه کسی بیند که بریده شده است سر او در پس آن  
 میروید یا مرده است یا در جانی هولناک افتاده و خلاصی ندارد از آن روایت کرده است مسلم از جابر رضی الله عنه  
 که اعرابی آمد گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است و من در پی آن میروم پس منع کرد  
 او را آنحضرت و گفت خبر نده بلعوب شیطان تو در منام و چنانکه ببیند که فرشته امر میکند او را بفعل حرام مانند آن  
 از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و آرزوی محال دارد همانرا در خواب می بیند یا آنچه غالب است بخراب  
 او از بطن یا صفرا یا دم یا سودا مثلاً موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه بطنی آبها بیند و صفراوی آتش و رنگهای  
 زرد بیند و دموی رنگهای سرخ بیند و سوداوی دودها و چیزی سیاه بیند و امثال آن قسم دوم رویای صادق است  
 مثل رویای انبیاء و تابعین ایشان از صاحبین و گاهی غیر ایشان از انبیا و رسل ندرت اتفاق می افتد و در نیا و عبارت  
 رویای صادق و رویای صاحب ظاهر آنست که هر دو بیک معنی است و بعضی فرق کنند که صادق آنکه راست باشد و  
 صاحب آنکه موافق مقصود و بر حسب دخواه نماید و این در رویا و انبیا و صاحبین ثابت با و ر آخرت یکی باشد و اما نسبت با و  
 دنیا بحسب ظاهر دخواه نیست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز احد وید که گاو از افج میکند و در شمشیر خود  
 که رخنه افتاده است تعبیر کرده فوج بقره را با آنچه رسیده اصحاب و را در آن روز فوج شمشیر بکشته شدن مروی از ابلهت می  
 یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن عبد المطلب بعد از آن عاقبت در متقیان است و فتح و نصرت بر ظالمین اجماعین  
 و مردم همه بر سه قسم اند مستور الحال و غالب بر ایشان استوار صدق و کذب است و فلسفه و غالب بر ایشان نهفت  
 است و نادر است بر ایشان صدق و کفار صدق ایشان بغایت نادر است و از بعضی کفار صادق نیز یافتند چنانکه  
 رویای صاحبی السجین بل و سلف علیه السلام در رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که صدق رویا  
 بالا سحر ذکر کرده اند بعضی علما که رویای اول میل در رنگ می افتد تا قبل آن و از نصف ثانی تفاوت جزای او در  
 شبای و اسرع از همه رویای محرمست خصوصاً نزد طلوع فجر و از امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که اسرع رویا  
 در تاویل رویای قلیله است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای نادر مثل میل است و نادر حکم روان را رزق  
 بعضی گفته اند که زن چون چیزی ببیند که ناهل آنست آن رویای زوج اوست و همچنین رویای عبد برای سید او همچنین  
 رویای طفل برای پدر و مادر اوست و الله اعلم و حصل رویا و تعبیر که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است  
 بسیار است از آنجمله رویت ابن عباس از آن بزرگوار که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فمن رآه  
 من رآه

ص

میرود و در آنجا آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قبح خیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می بینم سیرانی را که  
 بیرون می آید از ناخشان و در روایتی نوشیدم شیر را تا آنکه می یابم آنکه در آن میگردد در گامای من میان پوست  
 و گوشت پستردادم آنچه زیاده اندازان در غیر آن گفتند صحابه پس چه تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله گفت بعلم و شیخ  
 ابن ابی حمزه گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لبین را بهجت اعتبار بخیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را  
 در اول اندرینی در شب مدارج هنگامی که آورده شدند نزد آنحضرت قبح خمر و قبح لبین تا آنکه کدام که خواهد بود اختیار کرد  
 آنحضرت لبین را پستتر گفت مرا را جبرئیل علیه السلام اغیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع  
 تاویل بفطرت آمده و در بعضی روایات بعلم و دین آمده و وجه تعبیر لبین را بعلم شریعت نفع اوست و بودن او سبب صلاح  
 بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبین است در غذای بدن و صلاح آن دو گویند که مثال علم در آن عالم لبین است  
 و آنچه شد این مسکین در بعضی مناجات صدقه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا این سعادت و بشارت است بعد  
 و مستبشر گشته می بینم که سبوحه و بواک ترا و شیر طلیعت شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرو برده است و بدو است  
 که نصیب شده علم در شریعت و محفوظ گردد و بار دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید در غایت سفیدی لطیف و لطیف خورده و آنچه شد  
 علی ذاک و از آنجمله روایت اوست صلی الله علیه و آله و سلم قمیص را و تعبیر آن بدین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده  
 که فرمود در آنشای آنکه من در خواب می بینم مردم را که عرض کرد و پیشوند بر من و بر بدن ایشان پیراهنهاست یعنی ازان پیراهنها  
 میرسد پستانها و بعضی دون آنست و گذشته بر من عروص اعطاب و بروی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی مرا از تان و بیرون  
 و احتمال دارد که آنکه کوه ترازان چنانکه کلن چسبیده باشد دیگر آنکه پایان ترازان بود چنانکه بسور رسیده باشد پس و از تر  
 شخت خواهد بود و در موبدان احتمال است روایتی که حکیم عریضی در فوار الاصول آورده بعضی ازان کسی بود که قمیص او تاسر است  
 و بعضی تا انصاف ساق و وجه تعبیر از دین قمیص آنست که قمیص پیوسته عورت را در دنیا و دین پیوسته و آخرت و حاجب  
 میگردد و از هر کرده و اصل درین باب قول حق تعالی است و لباس التقوی ذاک غیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که درین ستر  
 میکشد عورت جل را چنانکه پیوسته قمیص عورت بدن را پس آنکه رسیده است تا سینه پیوسته دل او را از کفر اگر چه از کتاب  
 معاصی میکند و آنکه پایان ترست و فرج او ظاهر است و پاهای او تا پوشیده نمی میکند بسوی معصیت و آنکه تاپای رسیده  
 کسی است که پوشیده است تقوی از جمیع وجه و آنکه میکشد قمیص خود را زیاده بر آنست بمل صاحب کامل و در اینها با تمامه  
 مومنان باشند یا خصوص است درجه چهارم بلکه بعضی از ایشان و مراد بدین عمل بمقتضای اوست از حرص بر تشال  
 او را و چنانچه بنامی بود و مکرر از صنی الله علیه و آله درین باب مقام عالی و ازین حدیث معلوم میشود که اهل دین متفاوت اند  
 در دین بقلوت و کثرت و قوت و ضعف و این از امثله آنست که محمود و منام و زوم است در نقطه و آن در قمیص است  
 که زوم است شرفا از بهجت و در دو عید در تطویل و عالم منام دارد و کلیف نیست و این مشابه آنست که در شب مدارج قلب شریف را





گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هنگام گفتن از لفظ سورا که معنی بدی است و داور را که معنی در دست است تاویل کرد و بیرون رفتن او را و بر آمدن معنی چیزیکه جمع کرده است آنرا اسم او که سورا است و تاویل کرد و توران را سلا و را به آن بدی که می برد گفت شمشیر را برد رفت و توراتی گفت که اهل تعبیر میگویند که هر چیزی که غالب است بر وی سیاهی در روی او مکرده و نه موم میباشد و گفته اند که توران را سلا تاویل کرده بشود به تپ زیر اگر وی می برد انگیزد ابدان را بلرزیدن و گردیدن مخصوصا تپ سوراوی که بیشتر وحشت می آرد و از آنجمله روایت سیف که می جنبانند آنرا گسته شدن سیف و باز آمدن بحال خود در روایت ابی موسی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم در مقامی که من جنبانیده ام شمشیر را پس گسته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشت بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا با آنچه آورد و خدا تعالی از فتح و اجتماع مؤمنین در وجه گفته اند که آنحضرت تعبیر کردند از صحابه سیف را دیر که جمله زور و غلبه و سستی صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان بود و تعبیر کرد جنبانیدن شمشیر از امر کردن ایشان را بحرب و شکست شدن شمشیر و وقوع هزیمت بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر عود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شدن فتح و حیست بر ایشان از این مقام در قضیه غزوه احد است در مواهب مثالی دیگر ذکر کرده است هم از ابی موسی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که دیدم در مقامی که من هجرت میکنم از مکه بسوی ارضی که در وی تخمیل است پس خیال کردم که آن ارض پیامه باشد یا هجره فتنین که در آنها تخمیل بسیار است پس از آن دانانیدند که شیراب است و در روایت امام احمد و غیره از جابر بن عبد الله که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم من که گویا در وضع حدیث را دیده ام و دیدم گاه و آنرا که فتح کرده می شوند ناگاه آورد و خدای تعالی خبر و ثواب صدق را پس تاویل کردم در حدیث را به مدینه و تاویل کردم فتح گاه و آنرا بکسانی که کشته شوند روز احد از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین و تاویل کردم با آنچه آورد و خدای تعالی از فتح و ثواب در صبر بر جهاد و قتال روز بدر تا آخر فتح که در مشکوٰۃ ذکر هجرت و ابهام موضع آن و تعیین شیراب و شهر سیف و انقطاع آن و عود آن بحالت اصلی در یک حدیث جمع کرده و ذکر بقدر و خبر آن در حدیث نکرده و قدیر و از آنجمله روایت اوست صلی الله علیه و آله و سلم که به چاهی است و آب میگذرد روایت است از ابی هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب می بینم که من بر سر چاهی ایستاده ام و بر آن چاه وادی است پس کشیده ام از آن چاه آب آن قدر که خدا خواست پس از آن بطن ابی قحافه و کشید از آن چاه یکدو و لو آب و در روایتی آمد ابو بکر و گرفت و دور از دست من تا در راحت اندازد و در روایتی پس ندیدم هیچ کس را عجب تر از وی که حال او پس گشت آن زوئوب غریب و غریب و بفتح غین و کون را دلو بزرگ و زوئوب بفتح ذال معنی دلو پر آب و در کشیدن وی آب را ضعیفی است و خدا پیامرزد و او را پس از آن آمدن در آن اختلاط پس ندیدم هیچ عبقری از مردم را که می کشید آب را مانند کشیدن این خطا است و آب را پس آب شد و عبقری از قوم سید و بزرگ و قوی و توانای ایشان را گویند و عبقر در اصل زمین پرمیانرا گویند

و عرب هر چیز از مردم و جامه و فرش ریز آنرا که در غایت قوت و حسن و لطافت باشد بوی نسبت کنند که زانی الصراح  
 و فی القاموس العبقري الجمن العبقري الکامل من کل شیء و اسید الذی لیس فوقه غنی و الشدید و در روایتی آمده  
 پس میکشد غرب را تا آنکه سیراب شد و مردم و پر شد و در وان شد و در مواهب میگوید که گفته است زودست  
 این مثالی است که جاری شده است در این دو خلیفه را از ظهور آنرا صالحه ایشان و انتفاع خلایق بایشان و اینهمه  
 با خودست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که صاحب امر و دست پس بایستاد در امر دین اکمل و اتم از همه  
 و تقریر کرد قواعد دین و محکم ساخت اساس ملت را صلی الله علیه و آله و سلم پس خلیفه شد و او را ابو بکر و قتال کرد و اهل  
 ردت را قطع کرد و آخرین از تابانی زمانه ایشان کسی بعد از وی خلیفه شد و پس فراخ شد و دائره اسلام در زمانه آنحضرت  
 پس تشبیه کرده شد امر دین اسلام را بچاهی که در وی آبست که در وقت حیات ایشان و صلاح کار ایشان و در قول  
 آنحضرت که فرمود که فیت ابو بکر و لولاه من تاراحت بخشد و اشارت است بخلاف ابو بکر بعد از موت آنحضرت زیرا که موت  
 راحت است از که دنیا و قلوب آن پس قیام نمود به تدبیر امر است و معاناة احوال ایشان و آنکه فرمود و کشید آن  
 ضعف است اخبار است از قدرت و ولایت وی و دو سال بود بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد تا ولایت  
 عمر رضی الله عنه چون و از شد بسیار شد و انتفاع ناس بوی و انتفاع یافت و دائره اسلام بکثرت فتوح و مظهر اصدار  
 تدوین و و امین و نیست در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم و یفرقت که در بعضی روایات مذکور است نقص و اثبات  
 و نبی بلکه این کلام است که در مقام تحسین این شکر میگویند و از آنجمله آنست که روایت کرده است مسلم از انس و گفته است  
 شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و دیدم امشب در خواب که خانه عقبه بن رافع که صحابی است رضی الله عنه  
 ابن خاله عمر و بن العاص یک طبق رطب بن طلب پیش یاران آورد و در رطب ابن طلب نوعی از رطب مدینه است و آن  
 و این طلب شخصی بود که این نوع از رطب بوی فسوب است که پیدا کرده و نشانده او بود آنرا یا خوش میداشت خوردن  
 آنرا رطب ابن طلب و قمر ابن طلب میگویند باید تعبیر فرمود که عاقبت قمر ایشان راست در دنیا و آخرت این غنی را  
 از عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت دعائیت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع  
 گرفت و و نبی که اختیارات کرده است در ایشان از خدا تعالی شیز من و خوش آنها ایشان را از لفظ رطب  
 بن طلب گفت اینها از جمله منامات است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود دیده و تعبیر نموده است و لیکن پوشیده  
 نماند که تعبیر است آنحضرت نه بحد و استنباط مناسباتی است که ذکر کرده اند و نه چنانکه اهل تعبیر مناسباتی که ایشان را روی  
 اعتبار نمایند بلکه همه بوی و الهامند و اگر بر عایت مناسبات هم باشد و نیست چنانکه درین حدیث روایت رطب  
 ابن طلب معانی از اسماء گرفته تعبیر فرمودند و عادت شریف بود که از اسماء معانی اخذ کرده تفاوت بین دو چنانکه در حدیث  
 بریده آمده که در طریق مدینه در هجرت پیش آمد که پرسیدم نام تو چیست گفت بریده فرمود برو امرنا یا زید پس نیست

در حدیثی که در کتاب  
 التوحید است

تو بیست گفت اسلمی فرمودم امر تا باز پرسید که ام سلمی گفت از نبی هم فرمود اصبت سهمک و غیر آن و لهذا تمسیر کرد  
سیف را بنوسن و حال آنکه سیف را تعبیر است دیگر است نزد معبران مثل ولد دلخ و زوجه و لسان و لادیت و امثال  
آن چنانکه ذکر کرده است طبیبی و الله اعلم و حاصل آنچه گذشت بیان رویای آنحضرت بود که بذات شریفین خود دیده  
اما آنچه صحابه دیدند و آنحضرت تعبیر کرد نیز بسیار است و عادت شریفین بخان بود که چون از نماز بامداد برخیزد وی  
می آورد و به خواب میفرمود هر که دیده است از شما مشب خوابی با باید که بخواند قصه آنرا بر من تا تعبیر کنم آنرا برای وی و اگر  
نمی گفت هیچکس خود آنچه دیده بودی فرمودی یک باداوی بنشین پرسید که از شما کسی خوابی دیده است گفتند ندیده است  
از ما هیچکس خوابی فرمود اما من می بینم مشب دو مرد را که آمدند مرا و گرفتند هر دو دست مرا و بیرون آوردند و بسوی ارض  
مقدسه ناگاه مردی ایستاده است و مردی دیگر ایستاده بود در دست و سینه بنورست از آهن که می در آرد و انور را  
در گنج وی دیده که میکند تا برسد قفای او را و همچنین میکند یکدیگر مانند آن باز هم می برانند کله و در دست ایشان بازمی آرد  
انور را و کله را همچنین هربا میکند گفتیم آن دو مرد این چیست گفتند روان شو پس دیگر چیزها هم دیدنی است پس روان  
شدیم تا آدمیم بر مردی که بر پهلوی خفته است و مردی دیگر ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکنند باین سنگ  
مرا در پس چون سنگ میزنند و ارمی غلطه سنگ پس بر و در این مرد بسوی سنگ تا گیر و آنرا چون بازی آید می بیند مرا و که  
هم آمده است و به شده و بحال خود آمده بازی شکنند مرا و گفتیم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آدمیم  
بسوی سوراخی مانند تنوره که بالای وی تنگ است و اسفل او فرخ و در آن مردان و زنان اند برهنه و مردی آتش  
افروز است و چون مشتعل میگردد آتش بالا میرود و اهل وی تا نزدیک است که بیرون افتند و چون فرو می برد آتش  
بر میگردد و در تنور پس گفتیم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آدمیم بر هنری که از خون است مردی مردی  
ایستاده در میان هنر کنار هنر مردی است که پیش وی نگه است پس روی می آورد بسوی کرانه مردی که در هنر است  
چون میخواند که بیرون آید می اندازد آن مرد که کرانه هنر ایستاده سنگ را در دهن وی پس باز میگردد و او را باها نگاه بود  
و همچنین هربا که تصور میکنند می اندازد در دهن وی سنگی و بر میگردد و چنانکه بود پس گفتیم من این چیست گفتند روان  
شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مرغزاری سبز که مردی درختی است بزرگ و در برج آن درخت پیری است و کودکانند  
و ناگاه مردی است نزدیک درخت در پیش او آتشی است که می افروزد آنرا پس بر و در آن دو مرد بالای آن درخت  
پس در آورند مرا سرا را که همان درخت است که هرگز ندیده ام بهتر از آن سرا را مردی مردانند پیرانند و جوانانند  
و زنانند و کودکان پس در آورند مرا از آن سر و بالا تر بر و در آورند مرا سرا را بهتر و افزونتر و حسن از اول  
مردی نیز مردانند پیران و جوانان پس گفتیم من مر آن دو مرد را تحقیقی بسیار گردانید مرا مشب اکنون خبر دهید  
مرا از آنچه دیدم من گفتند نعم خبر بدهم اما مردی که دیدی تو او را که پاره کرده و بشود کله وی پس در و غلغلی است که

مخنان دروغ میگفت و نقل کرده میشد از وی تا می رسیدند آفاق عالم را پس کرده میشد و بدوی اجنبی  
 تار و قیامت و آخری که دیدی شکسته میشد و سر وی مردیست که تعلیم کرده و او را خدا تعالی تر از ایزد خواب کرده و از قرآن  
 در شب و بخوابد قرآن را او بر نه است و ای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد و در روز بقرآن که نه بشود و بدوی  
 آنچه دیدی تو تار و قیامت و آنهار که دیدی که در تنور انداختند اینانند و آنهار که دیدی در نهر ریخته اند  
 و پیری که دیدی تو او را در پنج درخت ابراهیم علیه السلام است و کوک و کان که در گرد و پنداره و مردم اند و آنکه می افروزد  
 آتش را مالک است عازن آتش و ساری خشتن که در آدمی تو ساری عامه مسلمانان است اما این ساری مسلمانان  
 شهید است و من جبرئیل و این یحیی است پس برادر سر خود را پس بر دوشم سر خود را نگاه می دهم مانند ماهی در دست و این  
 ابر سفید که می بارد و گفتند آن منزل است گفتم بگذارید مرا تا دایم منزل خود را گفتند و نه باقی است و مرا که تمام کردی آنست  
 آنرا و چون تمام میکنی عمرای آنی منزل خود را و راه انجاری و در هر پیشه زیادتی است که در روایت و فکر از بخاری آمده است  
 و هر روایت در مشکوٰۃ مذکور اند و از غرائب خبر روایت کرده شده است از تفسیر است آنست که نهاده عمر این خنجر  
 آدم و پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قدح پس گفت ما رسول الله من این راه که می آیدم خوابی می بینم که ناده  
 خرمی که گذاشتم ام او را در قیاس این راه است بزرگاله که دو رنگ است سپید و سیاه پس فرمود آنحضرت آیا هست ترا  
 واهی که گذاشته او را و خانه که حامله شده باشد گفت نعم دایم هست مرا و خانه که گمان دارم که حامله شده باشد فرمود آنحضرت  
 تحقیق نه این راه است آن راه غلامی را که پیشتر است گفت نه راه پس هیچ چیست که سفید و سیاه زانیده شده بود  
 نزدیک شود از من پس نزد یک آدم فرمود آیا هست تو بر می که پیشی از مردم گفت نعم سوگند بخدا می که فرستاده است  
 ترا بختی ندیده است آن بر من را از من هیچ مخلوقی ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی و سیاهی در بدن آن که  
 از این است که آن بر من تو روی ظهور نموده است باز گفت نه راه دویم همان بن المنذر را و خواب و این همان  
 بن المنذر یکی از ملوک عرب بوده و زمان کسری که در دی دوگوشوار است و دو بازو و دو سر و دو پا و دو دست و دو پا  
 نه نان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن ملک عرب است که بازو دیگر و در بحال خود و در زیرت و کجاست  
 پوششش و بیعت نیک گفت نه راه دویم گند پیری را و موسی که سفیدی موسی و بیانی در آن پیخته است  
 بیرون می آید از زمین فرمود بن تعبیر دنیا است و گفت دیدم آتشی را که بیرون آمده است از زمین و بیانی در آن پیخته است  
 میان من و پسر من که او را نمر و میگورند دیدم آتشی را که بیانی در آن پیخته است و نام دو رخ است و دیگر در  
 بینا و بینا میفرم من شما را اهل شما را و اهل شما را فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن پیخته است که در میان  
 قنبر در آن زمان گفته اند چیست آن قنبر و کدام است و آنکه میگویند فرمود قنبر میکند مردم را با امان و امان و قنبر

یعنی استخوانهای که بهم شقیبک اند در یکدیگر در آمده اند کنایه از هرج و مرج و در یکدیگر افتادن است و هم آورد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم انگشتان خود را و فرو و بحسب المستی انه محسن یعنی گمان میبرد و در آن فتنه بدکار که در  
نیکو کارست یعنی اشتباه میشود که کارهای بد میکنند و نیک می پندارند و دم المؤمن عند المؤمن علی من شرب الماء  
یعنی در آنوقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب مراد کثرت تقابل تادی است گفت صاحب  
مدام پس نظر باید کرد باین تعبیر و بای ندازه از مشکوه دوست محشو بحلاوت حق مکتوبه ابر صدق مجاد با نوار و حی  
و ازین عبارت ظاهر میشود که تعبیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجز و اخذ نماسبت و شایست و فطن و  
تجربین نیست و اگر این راه هم باشد احتمال تخلف و خلافت واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را درین  
تعبیر راجع به شارت ساختند و فرو تعبیرش آنست که مکی عرب عابر بنیت و بخت خواهد بود و سابقا گذشت  
که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار بار و دست خود و گران و مکره اند بر وی جوابش آنکه نعمان بن ایشند  
با دوشاه عربی بود از جانب کاسره و ایشان سوار می پشانیند و مکره را و تخیلی می ساختند کخی و سوار لباس  
نعمان بود مکره نبود در حق او و موضوع نبود در غیر و وضع عرفا و اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می کرده است  
لباس و هم پهلوی احاد است پس جای آن بود که اندر دیگران سازد و او که از لباس می بود پس استلال و آن برامری  
موضوع در غیر و لیکن محمود شد عاقبت بر فتن و پدید آن و از قیس بن عباد بنهم صبن تخلف بود در صحیحین  
آمده که نشسته بود من در مسجد مدینه در حلقه که روی سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و رضی الله عنهم پیش نشسته  
عبد الله بن سلام و در روایتی در آمد روی که بر روی وی اثر خشوع بود پس گفتند جماعه که نشسته بودند این  
مردی است از اهل خبثه پس گلدارد و در کت نماز و سبک گذارد و بر آمد و رفت من در پی وی و گفتم بوی که هنگامیکه  
در کت می در مسجد گفتند این جماعه که این مردی است از اهل جنت گفت نمی باید کسی را بگوید چیزی که علم ندارد و آن در روایتی  
نمی باید که ایشان را که بگوید چیزی که نیست مرا ایشان را بدان علم و درین سخن قاضی است از وی رضی الله عنه و ترس  
از عجب و ترس آنکه شمارا لیا صانع نگردد یعنی نمیدانم که ایشان را از کجا علم حاصل شد یا یعنی چیزی که هست این است  
که من خوابی دیده بودم در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گو یا مغراری است بهر ترغابت فراخی و بیزی در وی  
ستونی از آهن بلند که اسفل وی در زمین است و اعلا ی وی در آسمان و در اعلا ی آن عروه ایست و عروه و تمه کوزه  
و دلو و ایشان استقار و میکنند او را چیزی که محکم گیر و آنرا میگوید پس گفته شد مرا بالا بر آگفتم نمیتوانم و طاعت  
ندارم که بر آنیم پس بر آمد مرا خدنگاری و برداشت جامهای در آن پس من پس بر آمدم بالای عمود و رفتم عروه را  
و گفتم شد محکم گیر آن عروه را پس بسیار شدم حال آنکه عروه در دست من بود پس عرض کردم این خواب را  
بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این روایت از اسلام است و آنرا بگوید و گوید اسلام و آن عروه و تخی می گیر تو

و حال آنکه

و حال آنکه تمسک به روایتی و این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح است بقول حق سبحانه و تعالی کفر بالطاعة موت  
 و یومین باشد فقد استمسک بالعودة التوفی و در روایت دیگر آمده که پیش آمد امر وی گفت بر نیزه گرفت دست را پس  
 رفتیم با وی ناگاه راهی پیش آمد بجانب شمال و خواستم بروم بان راه پس گفته شد مرد این راه که این راه اصحاب شمال است  
 و تو از اهل آن نیستی پس راهی پیش آمد از جانب یمن پس گفت بگیر این راه و پیش آمد مرا گویی و گفت بیا برین کوه پس  
 خواستم که برآیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را پادان اقدام و نتوانستم بر آمد چون عرض کردم این خواب را بحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که منج محشر است و اما جبل پس آن منزل است یعنی یابی تو آنرا گفته اند که این از  
 اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود زیرا که عبد الله بن سلام فرموده است و بر فراش خود مرده در اول آثار  
 معویه بیدار گشت صاحب مواهب لدنیه این طریقی است از تفسیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انوفی است  
 والا از آنچه منقول است از لفظ التفسیر و غرائب تاویل مجازات هر آن تواند کرد و چون تامل کنی بدانی که هرگز آن  
 که داده شده است آنرا یکی از افراد است و علم با عمل همه آنرا تا مجازات تفسیر است صلی الله علیه و آله و سلم و هرگاه  
 تصدیق و از ثمرات ابتداء ابدی و طریق اوست و پر شده است زمین بان از روی صدق و عجب و عجب و عجب و عجب  
 بحر عجاب و اگر استقصا کنی آنچه داده شده است با نام همین میرمن از لفظ التفسیر آنچه شائع و فایده است و شایع شده است  
 بان اسرار حکم میکنی آنچه داده شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از علوم و معارف احاطه نمیتواند کرد بان  
 عبارات و تفسیر صد بقیقه و گفته آن اشارات و چون این ابن میرمن که یکی ازین است نقل کرده شده است  
 از وی درین تفسیر از آنچه خارج از حد و حد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه خواهد بود خدا و الله فضل و شرفا  
 و باده و افاض علینا سیاب علومه و معارفه و تعطف علینا بوظیفه و حاصل روایت کرده است بخاری و ترمذی و دیگر  
 بن چند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار میگفت مرا صاحب خود را آید و است هیچ یکی از شما  
 خوابی پس عرض میکرد هر که دیده بودی از ایشان خوابی و تفسیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود از آن  
 ترک کرد سوال کردن را اگر خود کسی خوابی آوردی تفسیر کردی حکمت در سوال کردن و پرسیدن سابقا معلوم شد  
 و اختلاف کرده اند اهل نقل در سبب ترک کردن آنحضرت سوال را نزد بعضی حدیث ابی بکره است که نزد ترمذی  
 و ابو داود دست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت روزی که دیده است از شمار و یا پس گفت مردی  
 من دیده ام بار سوال شد گویا فرود آمده است از آسمان میزانی پس وزن کرده شده تو و ابو بکر پس راجع آمده تو  
 و وزن کرده شده است ابو بکر و عمر پس راجع آمده است ابو بکر و وزن کرده شده عمر و عثمان پس راجع آمد عمر و عثمان  
 هر دو داشته شده نیز پس گران بران خواب و اندک بکین گردانید آنحضرت را و دیدیم که از دست و روی مبارک وی انقضی  
 پس بعد ازین نه پرسید وی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را از رویا و گفته اند که سبب کرامت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بیک

آنحضرت  
 و تفسیر



این خواب را ایثار و اختیار است سرعاً و اقب و انفعال و راتب و هرگاه که بعد از این رویا کاشف متنازل در راتب و بین فضل  
 بعضی را بعضی ترسید که نتواند متوالی گردد چیزی که منع است در کشف ازان و در خدا در متراحوال خلق حکمت با کشف و نیست  
 تا کشف است کذا فی المواهب یعنی آنچه تو بدیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما کاشاده شد و این راه خوب نیست که  
 کاشف اشاعت میکند و اگر چه آن حضرت تفضیل و ترجیح بعضی صایبه بعضی خصوصاً ابو بکر و عمر کرده و لیکن ظاهر از عرض  
 رای و فعل در خلافت ایشان و ترجیح و تفضیل آن بوده و لهذا در مشکوٰۃ در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت  
 علیه السلام خلافت نبوت ثم یوحی الله الملک من یشاء و در شرح نوشته که آن حضرت از پیران نشستن میزان این فهمیده که  
 خلافت صرف که مشوب نیست در روی از طلب ملک و خلافت و نزار غشوی و نقضی میشود با نقض خلافت عمر و  
 انتهایی راجع به بیت تا عثمان دلالت میکند بر حصول ننازعیت در خلافت علی و بدانکه در زمین علی مشوب نیست بلکه با وجود آن  
 خلافت تا زمان او است و اما بعد از عثمان و علی خود ملک عضو است و بعد از وی خلافت نبود کذا اقال فی جمع الجواهر  
 و الله اعلم و بعضی گفته اند که وجه مسأله و کرامت آن بود و الله اعلم که بر و ایشان میزان دلالت دارد بر انحراف طریقه  
 امر و در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که راهیت بود از سنت و راشیای متعارفه پیدا شد و چون قبلاً  
 گردد و سواد است نباشد از چنین گفته اند شرح حدیث و الله اعلم و از این قیید نقل کرده اند که سبب ترک سوال از رویا  
 حدیث ابن ربیع است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگذازد نماز صبح را میفرمود و حال آنکه در نماز  
 کند است هر دو پای خود را سبحان الله و بحمد الله و استغفر الله ان الله کان تواباً و متقارباً و میفرمود و بقیه است  
 و غیره است بهشت صد بار غیر نیست هر کسی را که باشد گناهای وی او یکم روزی بیشتر از بهشت صد بعد از آن یکسره  
 روی مبارک خود را بجانب مردم و میفرمود یا دیده است هیچ یکی از شما چنین را از رویا گفت این ربیع گفت میگوید من  
 دیده ام یا رسول الله فرمود غیر تلقاء و شرف و فاه و غیره و شرف علی اعدائنا و الحمد لله رب العالمین بخوان قصه دیای خود را  
 گفت دیدم تاسم مردم را بر راه فرار نرم میروند جاده یعنی شاه راه پس در انشای آنکه ایشان بر جاده میروند مشرف  
 گردانند آن راه ایشانرا بر چراگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه و می درخشید آن چراگاه درخشیدنی  
 و میچکد تری و می یعنی چنان تر و تازه است گویا آب میچکد از وی و در آن چراگاه گونگیاه است و گویا من با تیس  
 و طاقی ام بگنج شکر در دست و اهل آن که نخست مراد در وی هنگامی که مشرف و مطلع شده اند اهل گاه بران چراگاه  
 تکبیر بر آورده اند یعنی تعجب نموده اند از حسن و نصابت آن پسر سواد و اندو اصل خود را در راه و کم نکرده اند راه را  
 چپ و راست بعد از آن آمدند گاه دوم و اینها بیشتر از نخست و چون ایشان مشرف شدند بر چراگاه تکبیر بر آورده  
 پسر سواد و اندو اصل خود را در راه پس بعضی از ایشان چو اینند و بعضی رفتند و برداشتن دستهای گیاه را و گذاشتند  
 بر زمین حال بعد از آن قدم آوردند عظیم و کثیر از مردم ایشان نیز چون مشرف شدند تکبیر بر آورده و گفتند



محررت بر مثال اسم الله که اسم ذات است و باقی اسما و صفات آنکه محمول اند بر وی تسمیه وی سبحانه و ادا با این اسم عظیم  
بر زبان جاری نمیشد و است عبدالمطلب که او را شنبه الحیدر گویند و گفتند عبدالمطلب را چه تسمیه کردی پس خود را محمد  
و قال آنکه نبود از پدران تو و قوم تو و هیچکس را این نام گفت از جست آنکه امید میدارم که حد گویند و ستایش کنند او را  
اول عالم همه و آورده اند که عبدالمطلب در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از فضه بیرون آمده که یک طرف  
او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ  
نوری است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان تعبیر آن وقت تعبیر کردند آنرا بولودی که از عبدالمطلب بودی برای  
و نهایت کنند او را اهل مشرق و مغرب و هر گویند او را اهل آسمان و ارض از جهت او را محمد نام کنی یا چه در پیش کرد  
عبدالمطلب را و الله آنکه گفتند خدا و را یعنی در مقام که تو بار آورده شد که بسیار این است و چون نبی و برای  
او را نام کن محمد و گفته اند که از اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش از وی هیچ یکی از وی محمد از جهت حفظ  
و نهایت حق تعالی این نام عظیم را بر وی دروغ و تورع اشترک و اختباه در آن ولیکن چون عرب شدند زبان  
خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و بشارت دادند اهل کتاب بقریب زمان و خبر دادند بنام شریف وی صلی الله  
علیه و آله و سلم نام نهادند قومی پیران خود را بدان امید که وی باشد و الله اعلم حیث یجعل رسالته فلک فضل الله  
یوتیه من یشاء و در حدیث شریفی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان لی خمسة اسماء و اما محمد  
و اما احمد و اما الماحی الذی یحو الله فی الکفر و اما الحاشی الذی یحشر الناس علی قدیمی و اما العاقب فرمود بدست می پرانج  
نام است من محمد بن احمد بن ماحی نام که محمی کند خدا تعالی بمن کفر را یعنی آنکه و بلا و عرب را از آنچه پیچیده شده  
از زمین و نموده شد با آنحضرت و وعده کرده شد که میرسد ملک است و وی آنرا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی  
گفته اند که محمد عام است بمعنی ظهور و غلبه چنانکه فرموده است وی سبحانه و تعالی علیه و آله و سلم که در حقیقت است محمور و نشد  
کفر هیچ یکی از انبیاء علیهم السلام آنچه محمور شده شد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بعوض شد و رحالی که اهل زمین  
همه کفار بودند از بهت پریشان و کواکب پریشان و آتش پریشان و یهود و نصاری و صابئین و دهریه که نمی شناختند  
پروردگار را تعالی و تقدس و قائل بودند بیداد و معاد و فلاسف که نمی شناختند انبیاء را و قائل نبودند بایشان اعتقاد  
و اقرارند اشتند بدین ایشان پس محمور و خدا تعالی آنرا بر رسول خود تا ظاهر و غالب گردانید دین او را بر جمیع ادیان  
و رسید دین او آنجا که رسید شب و روز و شمس و شارق شد و آفاق مثل آفتاب حتی در هندوستان و ترکستان  
که هرگز دین اسلام آنجا نرسیده بود اگر چه در مدت حیات بگنجایش اوقات در عرب که قرب ترین دیار بود و نهایت  
آن سید ابابکر بود و انهار آن نمود و لیکن قواعد قوانین اکیال و احکام دین و اوامر احکام شرع متعین خود نمیداد و تا پس نمود  
که بن از وی اصحاب و اتباع وی در کثافت و آفاق عالم رسانیدند و روز بروز قوتی و تیزایدست و اگر محمور و

مومنان و آنهای که گردیدند بوی و در بقیه اطاعت و انقیاد و در آمد مراد دارند و اطلاق این اسم کافی است و موافق است با معنی آنچه قاضی عیاض تفسیر این را در حدیث نقل کرده که حاجی آنکه محو کرده شد بوی سیات کسی که اتباع کرد و ابراهیم است آنکه اسم مخصوص نباشد حضرت وی مگر باعتبار غلبه وی و کمال و تمام آن و الله اعلم بحاله و اما الحاشا لذي یحشر الناس علی قدمی و نام من حاشی است که این گفته میشود و کرده میشود مردم بر قدم من ظاهر معنی این عبارت آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از همه بعوث دعوت و کرده و مردم بر قدم من یعنی بعد از وی و در نظری و پیش از وی بعوث و مشهور میشوند چنانکه در حدیث آمده است که هو اول من یحشر الناس پس حشر کرده میشود مردم بر اثر وی و پناه می آرند بسوی وی در شرفگاه و گفته اند که معنی آنست که حشر کرده میشوند مردم بر زبان من و عهد من و رسالت من یعنی بعد از من پیغمبری نیست تا در زمان وی و عهد وی مشهور شوند پس مضمون آن راجع باشد بحدیثی که از اقبال لقاحی در مواهب گفته که مقدم باشد بر مردم و ایشان پسرو یا ایشان قدم وی و کرده وی باشند یعنی جمع شوند بسوی او در قیامت و این بنی بر آنست که حشر فاعل بعث است بعث بر آنکه محقق از قبور و مشغور گرد آوردن و بر آنکه کردن در عرصات توله و انا العاقب عاقب پس آینده یعنی خاتم الانبیاء و اگر چه رجوع ما شمر بعضی وجه معنی خاتم انبیاست ولیکن لفظ عاقب همین معنی است و خاتم مستلزم انیم معنی است و معنی قول دی لی خسته اسما و آنست که این اسما موجود اند در کتب مقدسه و مذکور نزد علماء اعم سابقه یعنی گفته اند که لفظ خسته لفظ راوی است و از لفظ رسول نیست صلی الله علیه و آله و سلم و هو سابقه است که لفظ حدیث است و شاید که اعلام با سمار و حی بان تجدید باشد و در بعضی احادیث شش آمده این پنج و خاتم در حدیث آمده است نقاش که نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در قرآن هفت اسم است محمد و احمد و ایس و طه و الله یثرب و المزل و در تفسیر طه گفته اند یا طاهر یا بادی و در نیش یاسید و حکایت کرده است آنرا اسلمی از اسلمی و از جعفر بن محمد و در بعضی احادیث عشره آمده خسته که در حدیث اول گذشت و دیگر فرمود آنرا رسول الرحمة و رسول الرحمة و رسول الملاحم جمع محمده یعنی حربه باشد حربه و جهادی که آن حضرت در راه خدا و جهاد است آنکه صلی الله علیه و آله و سلم و انا المقفی بکبر فادفع آن از قضا یعنی عاقب و بعضی یفتح فا و از لقاحی است بعضی کرم و لطیف داشته و قفی کریم لطیف را گویند مقفی بنیاده تا بعد از قاف نیز آمده انا القیم بجهتانه مشدده یعنی جهات کامل و صاحب شفا گفته که گمان آنست که اسم قتم است بضم قاف و فتح مثانه گفته است که حربی روایت کرده است که آن حضرت قتم مود اند مرا فرشته و گفت انت قتم ای قتم و گفت القوم الرجل اجماع الخیر و این اسمی است که آن در ایهیمت وی صلی الله علیه و آله و سلم معلوم است ولیکن قیم هم نزدیک باین معنی است و در کتب انبیاء آمده است که داود و علیه السلام فرمود خداوند را بنگیر برای ما محمد و قیم سنت پس قیم باین معنی میتواند بود و قنی الملمیة و قنی الرحمة

والرحمة والرحمة والرحمة نیر آید قال الله تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین فرمود با المؤمنین رؤوف رحیم و در صفت  
است او واقع شد اسم غفرته و فرمود و تعالی در شان ایشان و تواضوا بالصبر و تواضوا بالرحمة ای برکم بعضهم بعضا  
و فرمود آنحضرت ان الله یحب من عباده الرعاء فرمود الرعاعون رحمة الرحمن ارعوا من فی الارض بر حکم من فی السماء  
پس رحمت را نسبت خاص است با آنحضرت و است او بنی التوبه واقع شده که خلقی کثیر بر دست او می توبید و برکت  
او توبه کرد حق سبحانه تعالی بر دست و بر آدم صلی الله علیه و آله و سلم و سلامه علیهم اجمعین و گفته اند که مراد بکلمات  
که تلقی کرد آدم از پروردگار خود و سبب قبول توبه او شد این که آئی بحرمت خود آله و تحقیق آمده است از القاب  
و اسماء و در قرآن مجید در سوره نبر و نذر و نذر و بشیر و شاهر و شید و الحق المبین و خاتم النبیین نبی الامین  
و الغفر و المحض و الرؤوف الرحیم و قد م صدق لقوله و یشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و رحمة للعالمین  
و گفته اند العروة الوثقی و الصراط المستقیم و طه و یس و النجم و الثواب و الکهف و النبی الامی و الحق و البیان و امر آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم باوصاف کثیره و سمات جليلة است در کتب معتبره و در حدیث چنانکه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
و الشفیق و المتقی و المصلح و الطاهر و المبین و الصادق و الصدوق و الهادی و سید المرسلین و امام المتقین  
و رسول رب العالمین و قائم الامر المجملین و صاحب السیف و صاحب الخوفا و صاحب الشفا و صاحب  
المقام المحمود و صاحب السیاسة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و صاحب النجاة و المخرج و الملاء و القضیب و الکلبه و البراق  
و الناقة و الغیب و صاحب النجیة و السلطان و الخاتم و العلامه و صاحب المراه و العالمین و از اسماء شریفه است او  
در کتب معتبره المتوکل و المتبار و المقیم السنته و القدر و روح الحق و ابن سبته منی القادر قلیط که در اسماء شریفه او  
گفته اند که فار قلیط آنکه فرق کند میان حق و باطل و از اسماء شریفه او در کتب اسماء الفیاض و فیاض او علییه و علیها یعنی  
عامی المحرم و اسم شریفه او بزبان سریانی مسخ و الحنا و اسم او در تورات اید و یعنی صاحب الشفیق صاحب السیف  
واقع شده این تفسیر در انجیل با چوبی که در دست شریفه او می بود خلقای عبادیه آنرا در دست داشته اند و هر که در دست  
بعضی عصا است و صاحب شفا میگوید که گمان دارم و الله اعلم مراد آن عصا است که در حدیث حوض آمده است که  
فرمود میراثم مردم را بعضای خود برای اهل یمن یعنی برای ایشان تا پیش او نیایند مراد ببلان عامر است و نبود  
هر زمان پیش گری برای عرب و در حدیث واقع شده است العاکم یحجان العربیه این اسم است که در شان او ذکر فرمود  
گفت قاضی عیاض القاب و سمات آنحضرت در کتب بسیار است از آنچه ذکر کردیم تا قتی و کما نیست الله و الله تعالی  
و کثرت شهوره آنحضرت ایها القاسم است و در روایت است از انس رضی الله عنه که چون از ائیده شریفه برای آنحضرت  
ابرا تیمم آمد جبرئیل علیه السلام گفت السلام علیک یا ابا ابراهیم انشی و بعضی ابو القاسم را ابو المؤمنین نیز گفته اند  
و نیز اگر ابو ایمنای نیز گویند گنجایش دارد چنانکه در شریفه او طالب آمده خال القیاسی عصمة الارض و صاحب و اهل بیت

در بیان صفات  
ابن تیمیّه

که اسماء شریفه آنحضرت در قرآن بسیار آمده و شمار کرده اند از بعضی در سائیده اند بعد مخصوص پس بعضی هر فرد و نه  
 رسانیده موافق اسماء آتی و این وجه در کتاب مستوفی گفته که اگر تفحص کرده شود جمله آن از کتب متقدمه و قرآن  
 و حدیث میرسد بی صد و دیده ام در کتاب حکام قرآنی در قاضی البوکرین العربی را که گفت بعضی صوفیه گفته اند  
 مر خداوند تعالی و تقدس را هزار نام است و در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز هزار نام است و در او اوصاف است  
 از هر وصفی ای مشتق است بعضی شخص است بوی و غالب است بروی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بعضی مشترک و چون از هر وصفی از اوصاف وی اسمی بگیرند میرسد اوصاف او باین عدد بلکه بیشتر و اصل صاحب  
 مواهب ذکر کرده از اسماء شریفه وی صلی الله علیه و آله و سلم نه یاده بر چهار صد ذکر کرده است آنرا مرتب بر حروف  
 بهم چنانکه میاید و اعظم و اشهر اسماء آنحضرت احمد و محمد است که نه یازده نام ذات اند و دیگر اسماء صفات و این هر دو اسم  
 در حقیقت یک است مشتق از محمد مفید معنی مالک اول یا اعتبار کیفیت و دوم باعتبار کیفیت پس وی محمد گویند است بر خدا را  
 یا فضل محمد و محمد گفته شده بروی بکثرت محمد در دنیا و آخرت و احمد را محمد بن و محمد بن و افضل من محمد بن و  
 احمد و محمد و قیامت در دست او افتاد نام شود و اکمال شود و مشهور گردد و در این اوصاف با صفات عادت و محمودیت و برآیند  
 او را پروردگار او در مقام محمود و چنانکه ذکر کرده است بقول خود عسی ان یشاک ربک مقاما محمودا و محمد گویند او را  
 اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند او را حق تعالی محادی که هیچکس را نکرده و تسمیه کرده است وی  
 جل و علا است او را محمد بن پس سزاوارست که تسمیه کرده شود با محمد و محمد بن تقریر ظاهر شد که احمد یعنی حامد است  
 اسم تفضیل برای فاعل چنانکه غالب ترست در استعمال و تواند که معنی محمود تر باشد مشتق برای مفعول پس مقهور  
 میان محمودیت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تسمیه با احمد مقدم است چون صلی الله علیه و آله  
 بدان خوانده و در کتب متقدمه مذکور است و تسمیه محمد در قرآن و حدیث آنست که هر دو نام قدیم است و بکرین پس  
 و موسی علیهما السلام بجهت کثرت تعلق احمد خواندند که صیغه تفضیل است و حسان بن ثابت درین اشعار گفته است  
 اغر علیسه للنبوۃ فاکم به من اشد من نور یوح فی شیده و ضم الاله اسم النبی الی اسمه و ان قال فی الجمل الموزن اشهد  
 و شق له من اسمه لعل به فذوالعرش محمود و نه الخمره و بخاری و تاریخ صغیر از طریقی علی بن زید این بیت  
 اخیر را با بطالب نسبت کرده است و در روایات آمده است که تسمیه کرد حق تعالی او را باین اسم پیش از  
 آفرینش هزار سال و این عساکر از کتب لا حبار آورده که آدم بشیث گفت ای پسر که من تو خلیفه منی بودی من  
 اخذ کن بها و تقوی و عروۃ و تقی و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن و جنب وی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوب  
 بر ساق عرش و حال آنکه من روح و طین بودم بعد از آن طواف کردم سجوات و ندیدم در آن هیچ وصفی مگر آنکه  
 دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدستی پروردگار من ساکن گردانید مرا در بهشت و ندیدم در بهشت هیچ تفسیری را

و اصل این اسم از اسماء



و هیچ غرض را که نوشته شده است اسم محمد و دیدم اسم محمد را که توبه بر خور العین و بر برگاهای سدره المنتهی و بر  
اطراف محب و در ویدهای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر که محمد را در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرود  
صلی الله علیه و آله و سلم چون برده شده مرا با لای آسمان نه گز ششم هیچ آسمانی مگر آنکه یافتیم نام خود را در وی  
نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس من بود و در دایره است آمده است که آدم علیه السلام نزد  
مسیحیت خود گفت اللهم بحق محمد اغفر لی خطیعتی و در دایره نقل تو بی گفتی او را خدای تعالی از کجا شناختی تو خود را  
گفت دیدم در هر موضعی از بهشت که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در دایره آمده که نوشته  
شده است عبدی در سولی پس دانستم که وی اکرم خلق است بر تو پس توبه کرد خدای تعالی بر وی و اینست دلیل  
قول وی تعالی متعلق آدم من به کلمات نزد بعضی مفسرین و در کتاب شفا از عجائب و غرائب نوشته که لایست دارد  
بر ثبت اسم شریف در سفلیات نیز که بر سنگی قدیم نوشته یافتند محمد تقی صلح این گفته بر سنگی بخط عیسی نوشته یافتند  
باسمک اللهم جانا بحق من ربک بلسان عربی بین لا اله الا الله محمد رسول الله کتبه موسی بن عمران ذکره ابن قنبر  
فی الیسر عن عمر بن الزهری مشاهده کرده و در بعضی بلاد خراسان مولودی زائیده شد که نوشته شده است  
بر پهلوی محمد رسول الله لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هند گلی هست که نوشته شده است بروی بخط سفید لا اله الا الله  
محمد رسول الله و علامه ابن رزوق ذکر کرده است از عبد الله ابن صوحان که گفته و دیده بر بادوی هند و مادر و بچه های  
همه هند بودیم پس گفت که دیدم کشتی را در جزیره دیدم در وی گلی سرخ نیز بودی خوش نسیم و نوشته است بروی  
خط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر سفید که نوشته است بخط زر و بر آه من الرحمن الرحیم الی جنات  
النعم لا اله الا الله محمد رسول الله و دستایح ابن الفریح از علی بن عبد الله هاشمی شمری آورده که یافته شد در بعضی  
قری هند گلی بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بروی بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق عمر الفاروق  
گفت پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس قصد کردم بسوی گلی دیگر که هنوز در شکفته و شکافته است  
و بدو بروی نیز چنین خط نوشته دیدم در شهری چیزی بسیار از آن و اهل آن قری عبادت می کنند سنگها را  
و نمی شناسند خدا را جل جلاله و گفت ابوعبد الله بن مالک در آمد بلاد هند را و میگردم بدین که او را نمیدانند بنون  
یا نمیدانند یا میگویند پس دیدم دشتی بزرگ که میوه او مانند بادام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه  
بیرون آید از آن و در آن سبز پیچیده که نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله و اهل هند بر کعبه میجویند  
بآن و آنسقا می نمایند بدان چون خط کرده شود باران حکایت کرده است این را ابوالبقا بن صافی در  
منسک خود و در کتاب روضه الریاضین یا فی نقل کرده است از بعضی علما مثل این و گفت حدیث کردم  
این را با یقین و با کفایت بودم من که حیدر میگردم بر نهر ابله بنم هنره و موحده و تشدید لام پس حیدر کردم باهی را

که نوشته است بر پهلوی راست اولاً که الله و بر پهلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من آنرا دفن کردم آنرا در آن آب  
از جهت تعظیم و احترام و بعضی مردم در شرح قصید و مرده بومیری انان بن مروق نقل کرده اند که گفت آورده شد که  
پس دیده شد و یکی از ششمی اذن وی لا اله الا الله و در دیگری محمد رسول الله و نقل کرده شد از جماعه که ایشان  
یا قند خریز که زرد روی خطوط سفید است حلقه زرد و از جمله خطوط نوشته شده به عربی در یک پهلوی وی شد و در دیگر  
احمد و خن که شک کند روی و انا بخط و گفته که یافته شد در سینه تسع و ثمان مائة دانه انگور که نوشته است بخلاف ظاهر  
برنگ سیاه و محمد در کتاب بطین مفهوم مر این نظیر سیاق نقل کرده از بعضی که پدر خریزه در ختی بزرگ را که در یک  
کالان است خوشبو نوشته است روی بسخی و سفیدی و سبزی کتاب پیخته و انچه بطریق خلقت که اجتناب کرده است  
اورا خدا تعالی در یک سطر اول لا اله الا الله دوم محمد رسول الله سوم ان الدین عند الله اسلام و صلی و مشرف  
گردانیدن پروردگار تعالی اصیب خود را بر تسمیه کردن با اسماء حسنی و صفات اعلی خود گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه  
که الله تعالی مخصوص گردانیده است بسیاری از اینها خود را صلوة الله و سلامه علیه جمیع بکر است خلعتی تعالی  
بر ایشان از اسماء خود چنانکه احمق و اسمعیل را علیم و علیم خوانده و ابی بهیم را علیم گفته و فوج را شکور و عیسی و یحیی را بزرگ و قوی را  
کیم و قوی و یوسف را حقیق و یوسف را صابر که در معنی صبور است و اسمعیل را بهادق و بعد چنانکه مطلق است بدان  
کتاب عزیزه در معنی ذکر ایشان و گفت یحیی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم جمیع اینها را بسیاری از اسماء خود را محرم کردیم به تعلیم  
انهم بنحو ظاهرین اسم و امید داریم که زیاده بر آن فتح کنند و اهرام نماید انتهی کلام القاضی بدانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
جامع است که اسماء و صفاتی حضرت رب العزت را تعالی و تقدس و تخلی است جمیع اخلاق الهی عز اسماء چنانکه بعضی  
او عرفا تفصیل آنرا بیان کرده اند مقصود قاضی فکر آن اسماء است که در کتاب مجید احادیث صحیح از آن مذکور شده چنانکه  
سیاق کلام وی رحمه الله ناظر است بدان یکی از جمله اسم معبود است و محمود است زیرا که حمد گفته است وی تعالی ذات خود را  
در کلام قدیم بهشت آیات و دلائل و ال بر کمال دی علی الاطلاق و النفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و توانا که حمد یعنی  
حادث باشد که حادث است مر ذات خود را در اعمال طاعات را پس وی تعالی هم حادث است و هم محمود و تسمیه که در جمیع خود را بکار  
که بمعنی حمید و محمود است که هم بمعنی حادث هم بمعنی محمود و تحقیق واقع شده است در زیور او و علیه السلام و قد سبق بیان  
معنی اسم الشریفه و از جمله اسماء الهی است الرؤف الرحیم تسمیه کرده است او را بدان در کتاب خود با المؤمنین رؤف  
رحیم و این هر دو اسم متقارنند و معنی و بعضی گفته اند که زافت شدت رحمت است و گفته اند که رؤف بالمطیعین رحیم  
بالمذنبین و از اسماء الهی است الحق البهین حق موجود ثابت که متحقق است امر وی و بین آنکه آشکار است امر البهین است  
و بهر مان حقانیت او بدان و امان بیک معنی می آید و بمعنی مبین مر عباد امر دین و مبداء و معاد ایشان نیز حاضر است  
و تسمیه را صلی الله علیه و آله و سلم نیز تسمیه کرده و بدان و فرمود یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم و فرمود قد کذبوا باحق

و در بعضی از اینها تسمیه خود را با اسماء حسنی و صفات اعلی خود گفت

و در کلام قدیم بهشت آیات و دلائل و ال بر کمال دی علی الاطلاق و النفس و آفاق و حمد گفته اند او را بندگان و توانا که حمد یعنی

لما جاءهم و فرمود حتی جا رکم الحق و رسول مبین و قال لا النذر البین و المراد محو و قیل القرآن و معنی حق اینجا صند  
 باطل است یعنی متحقق است امر صدق او و بین است امر رسالت او و بین است از خدا و نبی را که فرستاده او را بان  
 اقول تعالی لتبین للناس ما نزلنا لیم و بعضی از اهل اشارات در قول حق سبحانه و ما خلقنا السموات و الارض  
 و ما بینهما الا بالحق گفته اند ای محمد از جهت حدیث جابر که گفت اول ما خلق الله روح محمد ثم خلق منه اهل البیت  
 و السماء و الارض و جمیع الموجودات و از اسما و الکی تعالی نورست و معنی او ذوالنور و خالق النور یا نور السموات  
 و الارض یا انوار و منور قلوب العارفين یا الهدایة و الاسرار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود قد جا رکم  
 من الله نور و کتاب مبین و فرمود در شان وی صلی الله علیه و آله و سلم و سر اجا منیر تسمیه کرده او را به این جهت  
 و ضوح امر او بیان نبوت او و تنویر قلوب مؤمنان و عارفان با آنچه آورده از دین و از اسما و الکی الشهد است قال  
 القاضي معناه العالم و قیل الشهد علی عباد الله آنحضرت را نیز شاهد و شهید خوانده و ما را سنانک الا شاهدی عینی عالم  
 و حاضر و حال است و تصدیق و تکذیب و نجات و هلاکت ایشان و یكون الرسول علیکم شهید او چنانکه در جمیع دایم  
 ارسال انبیاء و شهادت است محمد بران و شهادت و تزکیه آنحضرت است را آمده است و از اسما و الکی  
 الکرم است و معنی او کثیر الخیر و الفضل و الله کذا قال القاضي و در حدیث در اسما و الکی اگر مینماید آمده است آنحضرت را  
 یو کریم خوانده است و فرمود انه لقول رسول کریم و ما هو بقول شاعر قلیلا لا تو منون و لا بقول کاهن قلیلا لا تذکرون  
 مراد محمد است صلی الله علیه و آله و سلم نه جبریل بقرینه قول وی و ما هو بقول شاعر و لا بقول کاهن زیرا که وصف  
 نمیکردند کفار جبریل را علیه السلام بدان پس تعیین شد که مراد بر رسول کریم آنحضرت است نه جبریل و این در  
 سورة الاحقاف است و در سورة تکوین مراد جبریل است و بمعنی گفته اند که آنجا نیز مراد آنحضرت است صلی الله علیه  
 و آله و سلم از جهت صدق این صفات بر وی و صواب آنست که محتمل است و الله اعلم و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود انما اکرم اولاد آدم بمعانی این اسم صحیح است در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند  
 که چون وصف کردند یکی را بکرم و وصف کردند بجمیع صفات خیر بود و آنحضرت مشصف بصفات کرم ظاهرا و باطنا  
 و اما وصفه صلی الله علیه و آله و سلم و از اسما و الکی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که دون او است  
 و گفته است در شان پیغمبر خود علیه السلام و انک علی خلق عظیم واقع شده است در اول سفر از تو رحمت براس  
 اسمعیل در تبار عظیم یا الاله عظیم یا نبی عظیم است و بر خلق عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد ذاتش نیز عظیم  
 خواهد بود و در باب الخلق شریف چیزی از این کلام گذشته است و از اسما و الکی ایحبار است و جبار معنی مصلح و قاهر و علی  
 و عظیم الشان و بکبر آید و تسمیه کرده شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در برابر او و در فرج و چهل چهارم  
 گفته تقلید ایما ایحبار سیفک فان ناموسک و خرقه یک مفرقة بهیبتک یعنی در گردن اندازی جبار شمشیر خود را که

را از تو و شریعت تو مقرون است بهیبت تو و قد سبق فی باب ذکره صلی الله علیه و آله وسلم فی الکتاب السابق فی  
در حق صلی الله علیه و آله وسلم صادق است از جهت اصلاح احوال و راهبردایت و تعلیم و قهر و اعدای دین و علو مرتبت  
و عظم خطر و کبر شان او نسبت بسائر افراد بشر و آنکه نفی کرده است در قرآن جبر تکبر است که لائق نیست بحال او  
فرموده است و ما انت علیم بجبار و از اسما الکی الخیر است و معنی او مطلع بر کنه شی و عالم بحقیقه آن و همین جهت بر  
در معنی علیم باشد و بعضی گفته اند خیر یعنی خیر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خیر است بهر دو وجه زیرا که وی  
عالم است بخفایت از علوم باطنیه و انما ینبیه است حق تعالی او را از کتب علم و عظیم معرفت خود و خیر است در امت خود و  
باطنیه او را که کفایت وی تعالی او را باعلام و اخبار آن و تسبیح وی صلی الله علیه و آله وسلم با هم خیر درین است  
از مناسبت اسما و خیر امر او و خیر حضرت رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی از وجوه که مذکور شد در آنچه و از اسما  
الکی الفتح است و معنی آن حاکم است میان بندگان و فاتح ابواب رزق و رحمت است و گشاینده کارهاست  
بسته بر خلق و فاتح قلوب و بهما ایشانشانست برای معرفت حق و معنی ناصر فر آمده در قول و بیجا نه این تسبیح  
نقد حاکم الفتح ای تسبیح و تقدیم حاکم النصر و تسبیح کرده است او را خدا تعالی فاتح در حدیث اسرا که از ابی طالب  
و غیر وی از ابی هریره آمده که گفت جلالتک فافتحوا فاما و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز برای شکر نسبت حق گفته  
در رفع لی و کبری و جعلی فافتحوا فاما پس وی صلی الله علیه و آله وسلم حاکم فاتح ابواب رحمت است بر امت خود  
و فاتح قلوب و بهما ایشانشانست برای معرفت حق و ایمان بخداوند تا صرح و نصرت دهنده بدین و ایمان و از  
اسما الکی تعالی الشکور است و معنی او عمل قلیل بجزای کثیر و بعضی گویند ثنی بر مطیع و تحقیق و صفت کرده است  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را بشکور و گفته افلا کون عبد الشکور یعنی مقترض بنعم پروردگار عارف  
بقدر آن شاکو گزیده بروی و ظاهر آنست که توصیف وی خودش بشکور باذن و امر الکی است و از اسما وی تعالی  
العلیم و علام و عالم القیوم و الشهادة است و وصف کرده است نبی خود را بعلم و مخصوص کرده اند است او را بجهت  
و انضامیت در آن و گفته و ملک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و گفت و علیکم الکتاب و الحکمة و علیکم  
ما لم تکنوا تعلمون و از اسما وی تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق و وجود و مابقی بعد از فنا و تحقیق این آنست که  
بیست مراد اول و نه آخر و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول پیاست در خلق و آخر ایشانست و در بحث  
و اشارت کرده است بآن قول حق سبحانه و از خدا من انبیین میثاقهم و شک و سن نوح و ابراهیم الکیه زیرا که  
تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیرها و نیز فرمود آنحضرت من الکاخون السابقون و اولیت ثابت است  
آنحضرت را در امور کثیر و فرمود تا اول من تشق عند الارض و اول من یدخل الجنة و اول شافع و اول مشیع و بهر  
خاتم النبیین و آخر المرسل و از اسما الکی القوی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است و وصف کرده است

و در حق تعالی بقول خود ذی قوه عند ذی العرش کلین گفته اند که مراد بدان محمد است علیه السلام و بعضی گفته اند  
 جبرئیل است یا مشترک نهائیش که این صفت مخصوص نباشد با حضرت و از اسما و صفات است و در حدیث  
 آمده است و صفات آنحضرت بصادق مصدق و از اسما و صفاتی و مولی و گفته است وی تعالی و انما ولیکم الله و رسوله  
 و فرمود آنحضرت انا ولی کل مؤمن و فرمود من کنتم مولاه فعلی مولاه مراد اینها محب و ناصر است و از اسما و صفاتی و فرمود  
 و منی آن صفت و در گذرنده از گنا بآن و تقصیرات و امر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن و تورات و انجیل و فرمود  
 و فرمود و هذا الذی بعثنا بالحق و گفت فاعلم انهم و انهم و گفته است در تورات و انجیل و در صفت اولیس فی لفظ و انجیل  
 و کلین یعقوب و یوسف و از اسما و صفاتی الهادی است و آن بمعنی توفیق دهنده مگر کسی را که خواهد از بندگان خود و هر چه  
 بمعنی راه نمودن و خواندن و فاعله دعوی دار السلام و پیدای من بسیار الی صراط مستقیم و فرمود وی تعالی و انما  
 الهادی الی صراط مستقیم و فرمود و اعیان الی الله با ذنه و لیکن بمعنی اول مخصوص است بحدی تعالی و ثانی مشترک است  
 میان وی و پیغمبری و از اسما و صفاتی المؤمن الیه من است بمعنی گفته اند این برود اسم یک بمعنی است پس  
 معنی مؤمن در حق تعالی مصدق و عده خود است که به بندگان خود کرده و مصدق قول خود که حق است و مصدق  
 بندگان مؤمن در سلی خود و بعضی گفته اند موعود است و شاید بر الوهیت خود و بعضی گفته اند امان دهنده بندگان  
 خود را در دنیا از ظلم و شدت و در آخرت از عذاب خود و بعضی گفته اند همین بمعنی این است و صفت مؤمن  
 پس قلب کرده شد بهر راهها و گفته اند که همین بمعنی شاهد و حافظ است و آنکه این کند دیگر را از خود و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این است و همین و مؤمن است و تسمیه کرده است در حق تعالی این و گفته بطالع ثم این  
 و آنحضرت معروف و مشهور به این پیش از نبوت و بعد از وی و تسمیه کرده است او را عباس عم و همین در شری  
 که هیچ کرده است آنحضرت را بدان و گفته است و تعالی و درین باشد و درین المؤمنین ای مصدق و فرمود انما الله  
 لا اله الا هو و صاحب مواهب و قول حق سبحانه و انزلنا الیک الكتاب بالحق مصدقا لما بین ین الی و همیننا علیه  
 از جای نقل کرده که مراد آنست که چنانکه با محمد همیننا آید و از اسما و صفاتی مقدس است و معنی او منزله است از انبیا  
 و ملائکه از صفات و در شرف واقع شده است در کتب انبیا و اسما و صفاتی آنحضرت مقدس یعنی ملائکه از صفات و همیننا آید و در حدیث  
 یقینا که الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یا مقدس از انبیا و ملائکه و صفات و همیننا آید و در حدیث و ملائکه پیشوند مردم  
 با جماع دی چنانکه گفت و نیز یکم و از اسما و صفاتی الهی است و معنی آن جمیع غالب یا آنکه نظیر ندارد و یا بیشتر غیر  
 و گفته است و الله لال کرده است فاعلم ین بقول خدا تعالی و هذا العز و لرسوله یعنی چون ثابت کرده است عزت  
 مر خدا را در رسول خدا و عزت است و مغز پس رسول خدا نیز عزت و مغز باشد و صاحب مواهب گفته که عزت  
 منزه مانده از نیازات کرده اند که فرموده است و الله منیر پس انحصار نیست این صفت و این اسم با آنحضرت







الحفي الحفيظ الحق الحكيم حما وحمايا او قال حمايا محقق الحميد الحنيف خ خفيه خاتم النبيين خاتم المرسلين  
الخاتم الخازن لمال الله الخاضع الخاضع الخالص خطيب الانبياء والامم خطيب لواقدين على الله الخليل خايل الرحمن  
الخليفة خير الانبياء خير البرية خير خلق الله خير العالمين ط خير الناس خير هذه الامة وخيرة الله ودوا الحكمة الداسع  
الى الله ودعوة ابراهيم ودعوة النبيين ولسيل الخيرات والذكر والذكر ذكر الله وذو الجود وذو الخلق العظيم وذو الصراط  
المستقيم وذو القوة وذو مكان وذو فضل وذو المعجزات وذو المقام المحمود وذو الوسيلة را الرافع الرضي الرفع راكب البراق  
الماهي ركب البعير راكب الجمل راكب الناقة راكب الخيل رحمة رحمة الامة رحمة العالمين رحمة هداة المرجم  
رسول الراحة رسول الرحمة رسول الله رسول الملاحم الرشيد الرفيع رافع المراتب رفيع الدرجات الرقيب روح الحق  
روح القدس الروح ركن المتواضعين ز الزاهد زعيم الانبياء والركن زين العباد الزمزمي زين من والى القمصه تن  
السابق السابق بالخيرات سابق العرب الساجد سبيل الله السراج النير السيد سعد الله سعد الخلق السميع السلام  
سيد ولد آدم سيد المرسلين سيد الناس سيد الكونين سيد القليلين سيد الفقيهين ش شاعر  
الشانق الشفيق الشاكر الشاهد الشكور الشكار الشمس الشهيد صل الصابر الصاحب صاحب الآيات صاحب المعجزات  
صاحب البرهان صاحب البيان صاحب لتاج صاحب لجناد صاحب لجة صاحب لظيم صاحب لوفل المورود  
صاحب لتمام صاحب لخير صاحب لدرجة الرفيعة صاحب لدرار صاحب لشرع صاحب لشفاعة الكبرى صاحب لعلاما  
صاحب لعلامات الباهرات صاحب لعلوم والدرجات صاحب لفضيلة صاحب لفرج صاحب لانوار الطلقات  
صاحب لسيود الرب المحمود صاحب لبراه صاحب لسلطان صاحب لسيف صاحب لنقيب صاحب لثقيف صاحب لأمير  
صاحب قول لا اله الا الله صاحب لقدم صاحب لكثرة صاحب للواء صاحب لمحفة صاحب المدينة صاحب لخب المشرك  
صاحب المعراج صاحب المغفر صاحب النعيم صاحب لمقام المحمود صاحب لمنه صاحب لمحراب صاحب لفتح  
صاحب المروءة صاحب الوسيلة صاحب بامر الصادق الصبور الصديق صراط الله صراط الذين انعم الله عليهم صراط المستقيم  
الصفوح عن الزلات الصفوة الصفي الصالح صل الصائب بالحسام المشفوع الضحك ط طالب الطاهر  
الطيب طمس طمس طر الطيب ظ الظاهر الظفر الظفر الظاهر ع العابد العائذ العادل العظيم العافي العاقب العالم علم الايمان  
علم اليقين علم الحق العالم العالي عبد الله عبد الكريم عبد الجبار عبد الحميد عبد المجيد عبد الوهاب عبد الغفار عبد الغني  
عبد الخالق عبد الرحيم عبد الرزاق عبد السلام عبد القادر عبد القدوس عبد القهار عبد المهيمن عبد العزى عبد  
العزوة الوثقى العزيز العظوف العفو العليم العالي غ الغر الغالب لغفور الغنى الغنى بالله الغيث الغوث  
الغياث ق قاف القار قايظ القارق الفارق الفارق الفتح الفخر والفطر الفصح فضل الله فاتح النور ق  
القاسم القاضي القانت قائد الخمر قائد الغر المحجلين القائل القائم القتال القنول قثم القشوم قدم الصدق القرشي



اقسام را قبائل ساخت و گردانید مرا از قبایلی که بهترین قبایلهاست و اینست قول حق سبحانه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمکم عند الله اتقاکم پس من اتقی اولاد آدم و اکرم ایشانم بر خدا عز و جل و لا فخر بیشتر گردانید قبائل را  
 بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت و اینست قول وی سبحانه لینذربکم عنکم الرجل بل البیت و یطهرکم تطهیرا و در  
 حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدا بر گزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و بر گزید  
 از اولاد اسمعیل بنی کنانه را و بر گزید از بنی کنانه قریش را و بر گزید از قریش بنی هاشم را و بر گزید از بنی هاشم را و در حدیث  
 اش آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام انا اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده  
 انا اکرم الاولین و الاخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم آمده ابراهیم را  
 و گفت که یدیم و تقصیر کردم مشارقی از من و مغایر آنرا پس ندیدیم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدیم پیران هیچ پیرانی را  
 از پیران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که پیداکرد خدا شما را  
 آدم را فرود افکند مرا در صلب وی بسوی زمین یعنی وقتی که او را فرود افکندند من در صلب وی بودم و گردانید مرا  
 در صلب نوح در سفینه و از اذنت مرا در صلب ابراهیم بعد از آن نقل کرد مرا از صلابت کریمه بسوی ابراهیم طاهر تائید  
 آورد مرا از میان ابوبین من که برگزیده اند بر شما اشاره کرده است باین معنی عباس بن عبدالمطلب عم  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته در غایت فصاحت و بلاغت  
 و آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ششگین گویا از کفار چندی شنیده بود  
 که نسبت به آنحضرت از طعن و تنقیص میگفتند پس پرسید آنحضرت از عباس چه در غضب آورده است ترا یا عباس  
 پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس برخاست آنحضرت و بر آمد بشیر و گفت با مردی که نشسته بود در سر کسبم گفتند  
 تو رسول خدائی گفت من محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب بدرستی و راستی پیداکرد خدا تعالی خلق را پس گردانید مرا در  
 بهترین خلق و گردانید من خلق را و فرقه منی عرب و عجم پس گردانید مرا در بهترین فرقه یعنی عرب و گردانید ایشان را  
 قبائل گردانید مرا در بهترین قبایلها و گردانید ایشان را بیوت و گردانید مرا در بهترین بیوت پس من بهترین جنس ملقب  
 از روی ذوات و بهترین ایشان از روی نسب از عبد الله بن محمد رضی الله عنهما آمده که خدا تعالی فرمود که بسوی من  
 قلوب عباد پس فخر کرد از آن قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس برگزید او را برای خود و فرستاد او را بر جهان  
 و آمده است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت خدا تعالی فضل داد محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل سما و بر اهل دنیا  
 و ملوات الله علیه گفت چه است فضل بر اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مرا اهل سما و من یقل منکم الی الله  
 من دونه اندک است بجز من و گفته است محمد صلی الله علیه و آله و سلم انا فتحنا لک فتحا مبینا لنعقر ککبک شد  
 ما لک من من و ذلک و اما خبر یعنی اهل سما همه در معرض خوف عقاب و عتاب اند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم

مغفور و مومن و مومنین است گفتند پس صیبت افضل او بر اینها گفت مرسل را بنیاد او و ما را برسلنا من رسول الله البسان قوم  
 او گفت مرسل را و ما را برسلنا که الا کافه للناس و کمالات و کمالات آنحضرت بعضی از ان قبیل است که آثار  
 انوار آن درین عالم ظاهر و باهرست و در آنکه ظهور و بروز آن در آخرت و روز قیامت باشد و بحقیقت در آن روز ظاهر  
 گردد و وی صلی الله علیه و آله و سلم محبوب الهی و سرور کائنات و مظهر فیوض ناطقانه ای اوست جل و علا و خلیفه  
 رب العالمین و نائب مالک یوم الدین اوست و مقامی که او را باشد هیچ کی را نباشد و جایی که او را است  
 کسی را نخواهد و روز روز اوست و حکم حکم او حکم رب العالمین قوله تعالی و لاخرة خیر لک من الاولی و سوف  
 یعطیک ربک قرصی و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم اول بود درین باب نیز بنده ای از قسم  
 ثانی نیز مذکور گردد و باشد التوفیق باب هشتم در خصوص آنحضرت در در آخرت بفضائل و کمالات و درجات  
 عالیهات و انفراد او بحد و برکات در آن مقامات صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فضل داد پروردگار تعالی تقدس  
 او را در بدو خلق و ابتدای امر گردانید و او را مبدای و منشأ آفرینش و اول انبیا در عالم ارواح و اول خلق در جاهات  
 در روز است شکست بوی هر فضل و کمال را در معاد و آخر کار پس گردانید و اول کسیکه بشکافت بوی زمین و  
 بر انگیزد و بجزر و اول شافع و شفیع و اول کسیکه نظر کند بجمال رب العالمین و خلق همه مجبورند در آن هنگام و اول بی که  
 حکم کرده شود و اناست وی و اول کسیکه بگذرد از صراط با امت خود و اول کسیکه در آید بهشت را و امت او اول امتها  
 باشند و او را در بهشت و عطا کند او را لطافت نعمت و تقاضای طرف خارج از حدود و احصاء و ایت است از ان  
 ابن مالک گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من تخشع روئاه و قتیکه برانگیخته شوند از قبور و من خطیب  
 ایشانم و قتیکه در آیند پروردگار و من بشارت دهنده ام و قتیکه نا امید شوند و او را حمد و در دست من است و من اکرم  
 اولاد آدم پروردگار خود را و لا فخر و در روایتی آمده که قائم ایشانم و قتیکه گرد آیند و خطیب ایشانم و قتیکه خاموش شوند  
 و شفیع ایشانم و قتیکه حبس کرده شوند و او را کرم در دست من است و میگردد و من هزار خادم گویا و او را پیدنا سفته اند  
 و در روایتی از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت پوشانیده میشوم حله از علایم بهشت پیغمبری ایستم در راستای  
 بهشت نیست هیچ یکی از خلایق که بایستد در آن مقام جز من و در روایت ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم من هشون اولاد آدم روز قیامت و برست من است و او را حمد و لا فخر و نیست هیچ پیغمبری در آن روز  
 آدم و هر که جز او است مگر آنکه در زیر او است و در روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده که فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم من بر و ارنده او را حمد روز قیامت و اول کسی که می جنباند حلقه های بهشت را پس کشاده  
 میشود و برای من و می در آیند با من فقرات مؤمنین و من اکرم اولین و آخرین ام و لا فخر و فرمود آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم من بهتون مردم روز قیامت و می در آید شما که آن بجهت است جمع کند خدا انسانی اولین

باب هشتم در خصوص آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و آخرین را پس از آن ذکر کرد و حدیث شفاعت را که باید ذکر آن و از ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت  
امید میدارم که باشم من عظیم ترین انبیا از روی اجر روز قیامت و در حدیث دیگر آمده که فرمود آیا خرسند نیستید  
شما که باشد ابراهیم و عیسی در میان شما بعد از آن فرمود که ایشان داخل است من اندر قیامت ما ابراهیم میگویم  
و عورت منی و در بیت منی پس بگردان مرا از امت خود و عیسی میگوید که انبیا همه برادران علایق اند که پدر ایشان یکی  
و مادر ایشان متعدد و فرمود عیسی علیه السلام برادر من است نسبت میان من و میان وی چنین است و من قریب تر  
مردم بوی آنکه فرمود من سید اولاد آدم روز قیامت و حال آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم سید ایشانست در دنیا و آخرت  
تخصیص روز قیامت بجهت آنکه ظهور آثار آن در روز قیامت بیشتر باشد و از جهت آنکه در آن روز منزه و بیگانه باشد  
و رسود و وقتی که روی آرند همه بوی دینا که گریه و زاری نباشد رسیدی و رای وی رسید آنرا گویند که انبی اگر مردم بود  
در دعای خود پس باشد درین هنگام منفرد از میان بشر که مزاحمت نکند او را هیچ احدی و او را نمیکند از برابر مثال قول  
حق سبحانه لمن الملک الیوم ثم الواحد القهار و ملک خدا راست جل جلاله در دنیا و آخرت و یکین در آخرت منقطع  
میشود و دعوی مدعیان که در دنیا بجهت اظهار دعای خود بچنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم پناه میجویند بوی تمام مردم در شفاعت  
پس بیاید سید ایشان در آخرت بیدعوی شرکت ذکر آنکه صاحب الشفاء رحمت الله علیه در مواهب الوهب از  
حدیث ابن عمر آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اول کسی ام که می شکافد بر اسم و صیغه  
زمین پس از آن ابو بکر پس از آن عمر پستی آیم اهل بقیع را پس برانگیخته میشوند بعد از آن انظار می برم اهل کربلا تا آنکه  
حشر کرده میشوند میان حرمین گفت ترمذی که این حدیث صحیح است و روایت ابو حاتم در نوادر الاصول حکیم حرزی  
از ابن عمر آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی از منزل بر بیدار و ابو بکر و بر فکال و عمر رضی الله  
عنهما پس فرمود آنحضرت بچنین برانگیخته بشوم روز قیامت آمده است که آنحضرت حشر کرده میشود در برابر حق و حشر کرده  
میشوند انبیا بر دواب و حشر کرده میشود صلح بر ناقة خود و حشر کرده میشوند بر دوسر فاطمه بر ناقة من که عتبات و دعوی  
و حشر کرده میشود بلال بر ناقة از انما می بهشت و در حدیث کتب اجماع آمده که گفت طلوع نمیکند هیچ صبحی مگر آنکه  
فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از آسمان و گرد میکنند قبر شریف آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و میزنند بازوهای  
خود را در دو میفرستند بروی صلی الله علیه و آله و سلم چون شام میکنند عروج میکنند با آسمان و فرود می آیند  
هفتاد هزار فرشته دیگر بچنین تاروی که شکافد زمین از آنحضرت و بیرون می آید وی صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد هزار  
فرشته دیگر که می برند او را بر گاه عزت انداخته عروس را بخانه زوج می برند و در روایت جامع الاصول از ابو هریره  
آمده که فرمود من اول کسی ام که می شکافد از وی زمین پس پوشانیده میشوند علیه ظاهر این روایت آنست که  
انشقاق و کسوت هر دو ثابت است مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم اول و در حدیث دیگر آمده که اول





در پی یکدیگر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند و حلهای سبز از حلهای بهشت و انا و آگاه باشند  
است من اول متهاست که حساب کرده میشوند روز قیامت بیشتر بشارت میدهم ترا که تو اول کسی که خوانده میشود  
ترا و سپرده میشود و لوی و لوان لوی احمد است که آدم و تمامه خلق سایه میجویند بسایه لوی من روز قیامت و درانی  
لوی مبارک من مسافت هزار و شصت و سه سال است وستان وی با قوت احمد است و بقیه ذی القعدة سپید است  
و بن وی مردارید سبز و راسه گیسو است از نور یک گیسو در مشرق است و گیسوی دیگر در مغرب و سوم در میانه دنیا که کعبه است  
در وی سه سطر است اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله رسانی  
هر سطر هزار سال و پهنای وی نیز هزار سال پس سیر میکنی تو یا علی بان لوی و حسن جانب راستان قسمت و حسین  
جانب چپان تو تا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه پوشانیده میشوند حلهای بهشت را وایت کرده است  
ابن عباس در خصائص که سوال کرده عبد الله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لوی احمد که چیست حضرت وی  
پس فرمود آن حضرت که لوله مصیقه الف است و حدیث و گفت صاحب مواهب که گفته است حافظ قطب الدین حلوی  
چنانکه نقل کرده است عبد بن ابی بکر که این حدیث در جمیع است و ظاهر است در وی آثار وضع و خدا فانی است  
بجمله آنکه الله علیه و آله و سلم گفته اند که این حدیث در جمیع است و ظاهر است در وی آثار وضع و خدا فانی است  
تعبیر حقانی باشد این صورت واقع شده است چنانکه در بیان لوح و قلم واقع شده است که از بر جبر است یا از  
یا قوت است و در حله عرش واقع شده است که اذغال نمک از گوش تا زنده و دوش مسافت دو صد سال و در وانی  
بهشت صد سال است و امثال آن دمایان آوردیم با آنچه بصحت رسید و به ثبوت پیوسته است نقل آن را شایع و بدیهه  
مرا دوست ازان و اگر آنرا تاویل است در واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم حکم عقل کوتاه اندیشی که باستقاله  
و استبعاد آن کند و تفویض میکنم حقیقه امر آنرا بخدا و اگر محدثین در اسناد آن سخن کنند آن دیگر است و اگر معانی آنرا  
استنباط نمایند کمال قدرت قادر جواب آن میگوید و الله اعلم و صاحب مواهب گفته که در عرف عرب نگاه  
نمیدارند و لو اگر صاحب همیشه درین و سرور احتمال دارد که در دست غیر او نیز باشند باذن وی و تالیف باشند  
مرا و را در متحرک بود و حرکت وی و مانع گردد و بهر جانب که وی بماند است و در استعمال عرب نزد عرب نگاه نمیدارند و او را  
نگر صاحب او منع نمیکند او را قتال بلکه میکنند با وی و الله تعالی و لهذا لایق نیست بنگاه داشتن او هر کس چنین کند  
علی را راضی الله عنه در روز خیمه که با هم نایست را فراموشی را که دوست میدارد و خدا و رسول و خدا را دوست میدارد  
خدا و رسول خدا و او را که قال صاحب المواهب و در غزوه موده آمده است که گوشت راست نخست حضرت علی بن ابی طالب  
پس قتال کرد و کشته شد بعد از آن گرفت عبد الله بن رواحه پس جنگ کرد و کشته شد و گرفت بعد از آن خالد  
بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او را قتال پس معلوم شد که او در دست قاتل و در پیش شش میباشد و الله اعلم

صفت لوی احمد

مسافت

وصل در حق کثر

وصل در طول جود کثر

بجای تمام حال وصل و تفصیل و تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جوهر کثر در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده  
که آن حضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم جوهر من مسافت یکماه است و گنجهای آن برابرست و آب شیرین از غسل  
و مجری بر در و باقوت است و سفیدتر از شیر و در وایتی سفیدتر از بزم و در بعضی روایات سفید از برف و پوسته ار  
خوشت از مشک و کورهای مانده ستاره های آسمان و اگر در وی جهاست از لؤلؤ و در تخمیه مسافت جوهر مواضع عدیده  
و احادیث ذکر یافته بهر جماعه از بلادی که متعارف آن دیارست نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع برابر باشد  
در مسافت یا قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و کنایه ازان باشد بطریق تمجید و تقدیر  
و تعیین و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت قلیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلک  
شایع گران است اینچنین توجیه میکند مواضع عدیده و بعضی گفته اند که آن حضرت خبر داده شد اولاً بمسافت بسیار  
بعد ازان اعلام کرده شد مسافت کثیر و تفصیل کرد حق سبحانه و تعالی با تسامع آن شیائشیا پس امتداد بمسافت  
طویل باشد و بعضی گمان بردند که این اختلاف از خطای روایه است در روایت ولیس کذا لک و الله اعلم  
و آمده است که جوهر من همچو طول است و ثقیل همچو وزن است و آمده است که هر که بنوشد ازان تشنه نگردد  
هرگز بعضی گفته اند که ظاهر این کلام آنست که شرب از وی بعد از حساب و نجات از نار خواهد بود زیرا که ظاهر از حال  
اکیکه تشنه نشود آنست که مذاب کرده نشود با تشنگی و خشکی و حرارت و حرقت لازم دخول نارسد و احتمال دارد که  
هر که مقدارست بروی انداز کرده شوند بی تشنگی و بعضی گفته اند که آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دو جوهر است  
یکی در موقع دیگر درون بهشت و هر دو را کثر میگویند و شیخ ابن حجر گفته که کثر نهی است داخل حبس و آب و درخت  
میشود در جوهر را که کثر میگویند از جهت آنکه مد کرده میشود ازان و در بعضی روایات آمده که هر که بنوشد در  
جوهر مست بر قدر فضل و مرتبه وی و اگر این ثابت شود پس شخص به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن کثری است  
که ریخته میشود از آب وی در جوهر او زیرا که نقل کرده نه شده است مثل آن مرغی را که صلی الله علیه و آله و سلم  
و واقع شده است اقتنان بدان بروی در سوره انا اعطیناک الکوثر و مشهور آنست که جوهر مخصوص آن حضرت است  
و از قریبی نقل کرده شده است که واجب است بر کلفت علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه تعالی تخصیص کرده است  
پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم جوهر که ثابت شده است صفات آن در احادیث صحیحه شریفه که حاصل میشود  
بجموع آن علم قطعی و روایت کرده اند آنرا از صحابه رضی الله عنهم اجمعین زیاده برسی نفر واقع شده است و صحیحین  
زیاده بر بیست و بقیه در غیر صحیحین است و روایت کرده از صحابه تابعین مانند آن و بعد از تابعین اصناف  
آن و جماع کرده سلف و خلف بدان و در روایت مسلم از ابوهریره در حدیث مرفوع آمده که دارویش شود  
بر من است من بر جوهر من و من میراثم مردم را از وی و گفته اند که حکمت در دادن آن حضرت مرقوم را

از جوی خود داشت که ارشاد کند به امت را بگویند پیغمبر خود پس این از جمله انصاف آنحضرت است در رعایت برادران خود  
نه طرد و نه طعن از جهت بخل و خود چه جای آنست و آنحضرت ابو طالب و بن و حمزه و العباس است و احتمال دارد که براند  
کسی را که مستحق نیست شرب آب از او در حدیث انس رضی الله عنه آمده آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم چهل مرتبه  
چهار رکن است اول در دست ابی بکر صدیق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان و رابع در دست علی مرتضی رضی الله عنهم  
در دست علی مرتضی رضی الله عنهم و بعد از این هر که محبت او بکس است و محبت کس را بکس است و محبت کس را بکس است و محبت کس را بکس است  
هر که محبت علی است و محبت عثمان است و محبت ابوبکر است و محبت عمر است و محبت عثمان است و محبت ابوبکر است و محبت عمر است  
و انما فی کذا نقل فی المواهب اللدنیة و مشهور آنست که ساقی کوثر علی مرتضی خوانند بود و فرمود وی رضی الله عنه  
که هر که دشمن دارد ابوبکر را برگزیند و دشمنی او را از آب وی و الله اعلم و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بشفاعت و مقام محمود قال الله تعالی عسی ان یغفر لک ربک مقاما محمودا و عسی ان یحق تعالی افاده ایجاب میکند  
زیرا که عسی از برای اطلاق است و در طبع انداختن کسی را بچیزی و محروم گردانیدن از ان نقص و عارست و حق سبحانه  
اکرم است از آنکه در طبع اندازد و امیدوار گردد که کسی را بپایند بد و محروم گردانند از ان و پیرسید و شد این مستود از  
مقام محمود گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن ایستادن اوست از بین عرش در مقامی که نمی ایستد  
در ان هیچ یکی از غیر او شک می برند و او اولین آخرین و مانند این آمده اند که ابوبکر و حسن و حسین و علی و فاطمه  
و در روایتی آمده که آن مقامی است که شفاعت میکند امت خود را در ان و فرمود که منبر که بپایند شدم من بپایان آنکه  
در آورده شود نصف امت من در پشت و میان شفاعت و اختیار که در من شفاعت را نیز که آن نعم و اهل است  
و فرمود آنگاه که می برند که شفاعت برای امتیمان خواهد بود نه بلکه برای گناهکاران و خطاکاران چه اید و در بیان  
شفاعت برای دفع عذاب است و از برای رفع درجات متقیان نیز خواهد بود و صاحب مواهب لدنیة و الله اعلم  
نقل کرده که گفت اجماع کرده اند بفضل آنکه مقام محمود مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در تفسیر آیه مذکور فرمود هو المقام الذی اشفع فیہ لامتی و از این اخطیب که در او بدان امام فخر الدین رازی است  
نقل کرده که گفت لفظ محمود مشهورست بآن زیرا که انسان که محمود میشود وقتی است که حمد گوید او را حمدی و حمد نیاید او را  
مگر با تمام مقام شفاعت مقامی است که نعمتهای عظیم میرساند آنحضرت بر خلاف پس حمد میگویی و او را و ثنا بخوانند  
همدی اگر چه آنحضرت محمود در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرائع امامین مصلح فریب حمد کامل نافع عظیم میرساند زیرا که  
مصلح و تعلیم از عقاب اعظم است از سعی در زیارت و توب و احتیاج ایشان در دفع ضرر فوق احتیاج اوست و جلب  
الطبع انتی خفی فانه که مشهور تفسیر حمدست به ثواب جمیل انعام باشد یا نه و آنکه بر انعام باشد شک نیست که حمد حمدست به عظیم  
منهم از حیثیت انعام نعم حمد یک فرد و شکرست حمد انعام اینها کن حمدست یا حمد پیش وی مخصوص با تمام است و یکی که

وصلی الله علیه و آله و سلم شفاعت را در مقام خود

درین باب

شاهد صحت حدیث است

بزرگان باشند و اگر چه مردان شکی باشند و امام نیز صحت دارد چه وی صاحب اصطلاح است میرسد و اگر که اصطلاح کند بر هر چه  
 خواهد بود لیکن آنچه آمده است که اگر اسامی لشکر ولایت دارد و بر آنکه حدیثیست از لشکر بالانرا از او دیگر پس همان سخن آید  
 که نسبت میان محمد و شکر عموم و خصوص من وجه است فخر و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم محمود و شکی نیست  
 در و اطراف افضل و کمال و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند و او را پروردگاری جل و علا در آن روز چنانکه  
 آمده است که ایستاده میکند او را پروردگاری بین عرش و در روایتی بر عرش و در روایتی بر کرسی و می بسیار در وی  
 کلمه پر جنت و مهد پر پیست وی و او را و شفاعت یکی ازین کمالات است که میرسد و در وی انفعی عظیم مرغلاقی را پس  
 اگر مرد و مقام محمود مقام آنحضرت دارد در روز قیامت و علو در جاده و فاده او بر غلاقی شامل شفاعت و جز آن  
 نیز در است باشد و در روایتی غریب از چهار آمده است که حق جل و علای نشاندا آنحضرت را با خود بر عرش و مراد  
 بمقام محمود این مقام است و واحدی گفته که این قول ردی و موجب و قطیع است هم از روی معنی  
 اما الفاظ اجماع آنکه بعث یعنی بر آنکه تخت و فرستادن است و این ضد اجلاس است و در آنکه کوه مقام محمود گفته است  
 و مقصد از او این معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و معیت و حول صلی الله علیه و آله سلم  
 با وی مستلزم مکان و قدرت و جهت است گفت بنده مسکین بنده الله فی مقام الصدیق و الباقین عقی نماز که  
 اگر چه باشد این حدیث از تشابهات خواهد بود و با دل آنکه در تادیل استوی علی العرش گفته اند و در معنی فخر است  
 که در حدیث یک و عند یلیک مقدر و جز آن گفته اند که آن از تنجیست در چهار مرتبه است نه در کان و شیخ این حدیث  
 محتملانی گفته که قول چهار بجایست به معنی علی العرش رفیع نیست از جهت نقل و نه از جهت نظر اشارت است  
 با آنچه گفته شد و از این عباس انفعی الله عننا آمده که گفت می نشینند بر علیه السلام بعد قیامت بر کرسی پروردگار  
 و پیش از دو دست و می این نیز محمول بر مثل معنی مذکور است و حاصل مقام آنست که حق تعالی جیسبست خود را  
 در مقام میدارد که یکس را جز وی حاصل نیست و در روز قیامت حکم فرماد است و بهر نیابت و خلافت وی  
 مروری است لا اله الا الله محمد رسول الله و حدیث شفاعت است و حدیثیست از انس و ابی هریره و دیگر صحابه  
 و مذکور است در کتب سنده غیره که فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم من سید آدمیانم روز قیامت می در میان من  
 از جیسبست این جمیع میگردد خدا تعالی اولین و آخرین را ازین قیامت پس میرسد و در روز قیامت و نعم و اندو که طاقت  
 نمی آید و بهرخی تواند بود داشت بیان را پس میگردد آیهانی چند که در چرخ است افتاده اند نشانای نگرید سکنه را که  
 شفاعت کند مرشد ابوسوی پروردگار پس میگردد آیهانی از ایشان مرعوفی را آنکه می دم است که در شفاعت می آید  
 بسوی آدم و میگردد ای آدم تو پدر تمام آدمیان هستی اگر در آنجا ایستادی بدست خود و میدو و فرود خود و صاحب  
 گردانیده های تو فرشتگان خود را و ساکن گردانیده در بهشت خود و تعلیم کو ترا اسماعیلی هر چه شفاعت کن

حدیثیست

ما از پدر و مادر خود آیم یعنی که مادر چه حالیم و چه پدرت و محنت رسیده است ما را تا آنکه راست می تو ما را  
از اینجا می آید پس میگویی آدم علیه السلام بدستی پروردگار ما غضب کرده است امروز غصه که هرگز نکرده است  
مانند آن غضب پیش ازین و نمیکند بعد ازین و حق کرد ما را از خوردن و درخت و میوهائی که درم نفسی میوه و میوه  
کنید بسوی غیر من بروید بسوی نوح علیه السلام پس بیایند بسوی نوح و بگویند یا نوح تو اول رسل که فرستاده شدی  
بنشین و تحقیق نامیده است پروردگار تعالی ترا عبد الشکور آیم یعنی بجای که ما را ایم آیم یعنی چه چیز سبب شده  
ما را از شدت آیت شفاعت نمیکنی ما را بسوی پروردگار خود پس میگویی نوح علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است  
امروز چنانکه هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی و یاد کند نوح خطیه خود را که سوال کرده بود پروردگار را که علم در شما  
پس رو در رو آیتی یاد کرد دعای خود را که در حق است خود کرد که غرق شدند بروید بسوی بنی اسرائیل که خداوند  
پس بیایند نزد ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدائی و خلیل ادنی از میان اهل ارض شفاعت کن ما را بسوی پروردگار  
خود آیم یعنی که مادر چه محنت افتاده ایم پس گوید ابراهیم علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امروز غصه  
که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و دوم من که گفته بودم سه روح که ذکر کند آن در و چهار نفسی نفسی بروید بسوی غیر من  
بروید بسوی موسی کلیم الله کلام کرده است پروردگار تعالی باه و نوز یک گرانیده است او را در میان گفتن  
پس بیایند بسوی را و بگویند یا موسی تو رسول خدائی فضل داده است خدا تعالی را بر رسالت خود و کلام خود  
بر مردم نمی آیتی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود پس میگویی موسی علیه السلام  
پروردگار من غضب کرده است امروز که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و نیت من اهل شفاعت و کشته ام نفسی را که  
امر کرده نشده بودم بکشتن آن نفسی نفسی بروید بسوی غیر من بروید بسوی عیسی که دی روح الله و کلام او است  
بیایند عیسی را و بگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلام که القا کرده است او را بسوی مردم و روح وی و کلام او  
مردم را در دهر نمی آیتی که در چه محنت افتاده ایم پس بیگوید عیسی علیه السلام که پروردگار من غضب کرده است  
امروز غصه که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و ذکر نکرده عیسی خطیه را و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده  
که گفتند من اگر گفته شدم آنکه غیر خدا و گفت نیت من اهل شفاعت نفسی نفسی بروید بسوی محمد و کلام الله که  
او را که می آید ایست که امروز چه شده است او را گفته او را هر چه مقدم و هر چه متاخر است پس بیایند  
خلایق آنحضرت را و بگویند یا محمد یعنی که در چه حال افتاده ایم ما شفاعت کن برای ما بسوی پروردگار خود  
پس بفرمایند آنحضرت این کار هست و من میکنم این کار پس میروم من وی ایم در بهشت و در روایتی  
در و در بهشت العزیز تعالی زیر عرش پس انتم در سجده برای پروردگار خود پس میگشاید خدا تعالی بر من  
و من را در حسن ثنا که گفته شده است هر پنج یکی پیش از من بعد از آن گفته میشود و بر او تهنیت مبارک خور و بخور



هر چه خواهی داده شود و ترشافت کن قبول کرده شود شفاعت تو پس بر میدارم سر خود را و میگویم یا رب امتی  
امتی پس گفته میشود در آزار است خود کسی را که نیست حساب بروی از در است از درهای بهشت و ایشان  
شمار میکنند مردم را و قیامت را میگویند و در دعائی آمده که حکم میشود با حضرت که هر و هر که هست در دل وی مقدار دانه  
از گندم یا جو یا از باریان بیرون آرد و پس میروم و میگنم پس رجوع میکنم بسوی پروردگار پس حمد میگویم همان حمد را  
و ذکر کرد مثل اول و گفته در وی مقدار دانه خردل پس میگنم آنرا باز رجوع میکنم و ذکر کرد وی آنچه گذشت و گفت  
مقدار دانی ادنی دانه خردل و در بار چهارم آمده میگویم یا رب اذن ده مرا در حق کسی که گفت لا اله الا الله میگوید  
خدا ایتعالی هست اینکار تو اینکار نیست و شفاعت میکنم نزد خود سوگو کند میخورم بغزت و کبریا و عظمت خود  
که بیرون می آرم از ناکسی را که گفت لا اله الا الله پس باقی بنیاند در تار که کسی که نص کرده است او را قرآن یعنی  
واجب است بروی خلود و ازین حدیث بروایات متعدده با اختلاف الفاظ و عبارات و طول و اختصار آمده و  
حدیث دین باب بسیار است و از هر ظاهر میشود که شفاعت انحضرت علیه السلام از اول و قیامت مردم  
بجمله تادخول نار برای دفع عذاب و بعد از دخول جهنم نیز برای رفع درجات شامل مواقع است تنبیه اشکال  
کرده اند و قول ایشان مرفوع را نیست اول از اهل بیت علی الارض زیرا که آدم علیه السلام نبی مرسل است و همچنین  
طیبه و ادریس علیهما السلام پیش از نوح و هاب و گفته اند ازین اشکال یکی آنکه مذکورین نبی بودند در منزل  
و یکی آنکه اولیست بقوله من اهل الارض زیرا که مذکورین مرسل اهل الارض بودند و رسالت آدم بسبب پیش از  
بود و ایشان موصوف بودند تا قیامت که ایشان را شریعت خود را و همچنین شریعت و ادریس نوح علیه السلام رسالت وی  
پس از او که دعوت میکرد ایشان را بتوحید فائده گفته اند که موافق شفاعت پنج اند اول در راحت اهل موقف  
از شدت وقوف و حبس در آن مقام و از گرمی آفتاب و عرق و اضطراب حساب ثانی در عفو از سوال و حساب و  
در آمدن در بهشت بحساب ثانی ایشان قومی که حساب کرده شدند و مستحق عذاب شدند بر رفع عقاب ایشان  
را بی در اخراج قومی که آورده شدند در امتش بیرون آوردن ایشان از آن خاصر و رفع درجات کسانی که در آنجا  
در بهشت و در هر کدام ازین ابواب احوال و شفقت و ارفع شده و الله اعلم و بعضی شفاعت سادس نیز ذکر کرده اند و آن  
شفاعت انحضرت است بر مردم خود را بی طالب در تخفیف عذاب و بعضی شفاعت سابع گفته اند و آن شفاعت  
مرا اهل مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نماند هیچ یکی بلا دای مدینه یعنی بر شدت و محنت وی صبر  
کنند بدان که اگر آنکه باشم او را شهادت و شفیع روز قیامت شیخ ابن حجر گفته که متعلق این شفاعت خالی نیست  
از پنج قسم اول و اگر اینها جدا بشمارند اقسام دیگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود اول کسی که شفاعت کنم  
من نور اهل مدینه و بیشتر اهل طائف دیگر شفاعت مگر کسی را که زیارت کرده است و بیشتر اهل مدینه و طائف

صلی الله علیه و آله وسلم دیگر کسی را که اجابت کند مؤذن را بعد از آن در دست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 دیگر در تجاوز از تقدیر صلواتی دیگر کسی که برابرست حسنات و سیئات وی که در آید بجهت استغفار است از زبان عباس  
 که سابق در می آید بهشت را نیز حساب وی در آید بجهت رحمت خدا تعالی و ظالم تقدیر اصحاب عرفان شفاعت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و ارج احوال در اصحاب عرفان آنست که ایشان قومی اند که برابرست حسنات و سیئات  
 ایشان و الله اعلم و صلی بر او است از انس رضی الله عنه که گفت سال کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 که شفاعت کن مرا و قیامت پس فرمود آنحضرت بیکم انشاء الله گفتیم پس کجا طلبیم ترا یا رسول الله فرمود بیکم  
 طلب کن نزد مرا گفتیم اگر ملاقی نشوم و نیامیم ترا آنجا فرمود پس طلب کن نزد میزان گفتیم اگر آنجا نیامیم کجا طلبیم فرمود  
 پس طلب کن نزد حوضی زیرا که خطا نمیکند من این سه عمار را و آنجا معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جمیع  
 اماکن موطن آخرت حاضر و قائم است اما در اوقات و شفاعت کند است را و میرساند و خلاص میگردد انداز شفاعت  
 و میانی اما صراط در حدیث ابی هریره آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زده میشود در صراط بهشت  
 در رخ پیاپی من و امت من اول کسی که بگذرد آنرا و دعای رسل در آن نیست که اللهم سلم سلم و در حدیث دیگر  
 آمده است که پیغمبر شاقم است بر صراط میگوید سلم سلم و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای طلب سلامت  
 است بخیر بود از رسل دیگر نیز چنین میتواند که در آن روز بر مقرران نیز خوف و وجل در گاه لا اله الا الله که طلب  
 سلامت کنند و در روایتی آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط بایستند و دعا کنند یا سلم سلم یا سلم سلم یا سلم سلم  
 ایشان است که همیشه برای مؤمنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که سافت  
 صراط پانزده هزار سال است پنجاه صعود است و پنجاه اربوط و پنجاه ارباب و هموار نمیکند از وی شخصی که  
 لا عرق فی راتر ترس خدا نباشد و مشهور است که صراط نیز ترست از شمشیر و بار یک ترست از نموی و در حدیثی  
 آمده است که بعضی مردم اینچنین است و بعضی مثل داوی و سبع و این چنینان است که میگویند که طول و قوت شمشیر  
 بر بعضی مقدار پنجاه هزار سال است و بر بعضی مقدار در حدیث نماز و این بنابر تفاوت اعمال و احوال ایمان است  
 و آمده است که چون امت بر صراط بفرزند و در مانند فریاد کنند و همراه پس آنحضرت از شدت اشتیاق با و از  
 بلند ندا کند و گوید رب امتی امتی سوال نمیکند ترا در روز نفس خود را و نه فاطمه را که دختر است و این بواله و غایب  
 اهتمام است از آنحضرت در باب امت و استخلاص ایشان و این حدیث معلوم باشد و کمال محبت و استقامت  
 فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس فریفت وی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث ابی هریره آمده است  
 که کسی که نیک دهد صدقه را میگردد بر صراط و در حدیث کسی که مسجد خانه کوست ضامن است او را خداوند تعالی  
 بروج و رحمت و گذشتن بر صراط او و اما میزان که در سوال حساب بد آنست در حدیث آمده است که

کلی

کلی

نهاد و پیشو و بهشت راستای عرش و دوزخ در چپای و سه بعد از آن آورده میشود و میزان و نهاد و پیشو گفته  
 حسانت مقابل بهشت و گفته سیات مقابل نار و از این عباس رضی الله عنهما آمده است که گفت فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون میخواهند که حکم کرده شود میان خلق نما میکنند کجا است غیر علیه السلام  
 و است و در روایتی کجا است امیه و پیغمبر ایشان پس بپای آورده پیشو من و پیروی کند راست من  
 غیر آنکه از اثر وضو کسی که داند و پیشو بر امتها اندام و چون می بینند مردم غفیل و درجه این است را میگویند  
 که نزد یک است که این است همه پیغمبران باشد و بهجت رسیده است که نخست چیزی که حکم کرده پیشو و فضیله  
 آن است در راه انجاری و نیز به ثبوت رسیده است که اول سوال از نماز بر و تطهیر میان دو حدیث آنست  
 که در عبادات اول سوال از نماز بود و در معاملات از خون و در ولایت تسامی آمده که اول آنچه حساب کرده پیشو  
 بنده را نماز است و اول آنچه کرده پیشو بوی حکم میان مردم است و در تفهیم این حدیث اشارتی بود به تطهیر که  
 نظر مال را جمع است بود و ذکر واقع شده است یعنی در نماز سوال و حساب نسبت بذات بنده است و در خون  
 حکم میان مردم است اگر چه در نماز هم کمی خواهد شد ولیکن مقتضای بذات بنده است و میان بنده گان بیکدیگر نیست  
 فافهم و آمده است که زائل نمیشود و قدم بنده از جهایش تا آنکه برسد و از چهار چیز از عروسی که در چه چیز فانی  
 ساخت و از علم دی که چه عمل کرد و روی و از مال دی که از کجا حاصل کرد و کجا اتقاق نمود و از جسم دی که در چه کار  
 گشته که در راه سعادت و قال هر چه حسن و بهجت رسیده است که بیرون می آید آدمی را روز قیامت سه دیوان  
 و دیوانی که در روی عمل است و دیوانی که در روی گناهان است و دیوانی که در روی انقیاد است که هر سه انعام  
 کرده و در طریقی گفته که نمی گذرد هیچ یکی مرطرا تا آنکه سوال کرده میشود و در وقت قطره اول سوال کرده میشود و از اهلان  
 که شما دست لاله الا الله و در سوال خدا است اگر این غلغله کجا آورد گذشت پس سوال کرده میشود و قطره ثانیه  
 از نماز اگر آنرا به تمام بجای آورده است گذشت سوم از روزه رمضان چهارم از کوفه پیچم انرج و عمره ششم  
 و غسل و وضو و بهجت مردم است که از همه بهجت تر و سخت تر است و گفته اند که اگر مردی باشد که فرضا را ادا و آب  
 بهجتا و بهجت باشد و وضو و بهجت مردم است برو و بهجت و آنکه در خی آید به بهشت و تا آنکه راضی سازد و خشم خود را و نیز گفته اند که گفته  
 میشود و بیک و آنکه بهجت نماز و بهجت و داده میشود و خشم را در روز قیامت هیچ رساندگی و اضطراب پیش نمی آید بنده را  
 بر آنچه بهجت اعاننا الله من ذلک و لهذا گاهی رحمت الهی آن تقاضی میکند که ارضی بیسان می خشم خود را و  
 بیرون می آید از این و در چنانکه در حدیث آمده است و از اعظم حسانت آنست که آخر کلام مرد و کلمه طیبه باشد  
 چنانکه در حدیث معاذ آمده است من کان آخر کلامه لا آله الا الله و قل الخ و حدیث ناطقه درین باب است  
 و از این عمر رضی الله عنهما آمده که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کسی که قضا کند حاجتی را برای برادر خود میباشم

من ایستاده و میزان وی اگر راجع آمد الا شفاعت میکند مراد او را و خبر شایخ آمده است که یکی را در خواب پدید  
 که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت وزن کردن اعمال را پس راجع آمد سیات بر حسنات پس ناگاه افتاد و سره در  
 کف حسنات و راجع گردانید آنرا پس بکشد و در هر ناگاه دیدم در وی گفت خاکی را که انداخته بودم آنرا در قبر سلطان  
 و از غراب حکایات است که در میان او پخته اند و او را که برابر آمد دو کف میزان مردی را پس گفته شد مردی افروستی  
 توان اهل بهشت و از اهل نار پس بهار دلت صغیر را و بنده آنرا کف میزان و نوشته شد است در وی آنرا پس راجع گشت  
 کف سیات بر کف حسنات از جهت بودنی آن کف عقوق پس فرستاد شود آن مرد را به دوزخ پس در خواب آن مرد که  
 باز آورده شود نزد خدا پس حکم شود که بیازند پس بگوید حق تعالی ای بنده عاقی بچه سبب در خواستی تو که باز آئی  
 از دوزخ پس بگوید آن بنده خداوند امن عاق بودم مرد را و پدر را و پدرم که میروم بجانب دوزخ با خدایان خداوند  
 پس دو چیز آن کن بین عذاب را و برهان پدر را از عذاب پس می خندد حق تعالی و میگوید عاقی بودی در دنیا  
 و پدر شدی در آخرت بگیر دست پدر خود را و بر پدر شاهر و در بهشت و تیری کرد که تحقیقی برابر آمد دو کف میزان  
 شش پس گوید خدا تعالی برو مردم و التماس کن از کسی که پدر ترا حسنه آرم بدان و در بهشت پس نیاید هیچ  
 یکی را که بگوید این کلام را با وی مگر آنکه بگوید من محتاج ترم از تو پس تو پدر شد این شخص پس بگوید جو اندوی عشق  
 ملاقات کردم من پدر و زوگار را و نیافته ام من چه چینه بخود مگر یک نیکی و گمان زارم که فائده کند آن نیکی چیزیست  
 هر چه کردم توانا گیر ویر و شاید فائده کند ترا پس می برد آن شخص نیکی را از جوان و مسرور پس میگوید حق تعالی  
 چه کردی تو و چه حال داری و وی تعالی دانای تر است بحال وی پس میگوید یارب اینست حال من پس چه  
 کند و دنیا ای صاحب ویر که بخشیده است ای حسنه را و میگوید گم من او سب است از گم تو و گیر دست برادر  
 خود را و بر پدر و بر جوان و بهشت را بخشید عالم گفته اند که در جهان کف میزان آخرت بر عکس میزان نیاست که در دنیا  
 گفته راجع با آن می رود و در میزان آخرت بالا و پایین سخن خالی از غرض نیست و استیلا کرده است بقول  
 حق تعالی ای ای محمد الکلم الطیب و العمل الصالح که بر فقه و پیشه نیست که اثبات این دعوی بخود این که بی تقی  
 چیزی در بین باب شکل است نعم اگر چیزی باشد آیه میوید و شیر بدان تواند شد و آنکه بعضی گفته اند که این معاد  
 و دنیای قول را و دست فاما من ثقلت موازین نهی عیشت را و خیر من عمل بهشت است زیرا که تواند که مراد ثقلت  
 رجحت باشد در جهان و اینجا به صورت نعم مقصود است که ثقیل فاعل به سفل باشد و لیکن تواند که مقصود ثقیل  
 و خفیت در آن بر عکس جهان باشد و الله اعلم و از حدیقه معنی الله عز و جل وایت کرده شده است که صاحب  
 میزان در دنیا قیاست چیز ثقیل علیه السلام خواهد بود و او است که میکند وزن اعمال را در آن روز و راه این تیر  
 فی تفسیر این نیز هر حال و حساب و حال در حضور رسول کریم متقال خواهد بود و غلص و نجات بهر شفاعت

در مایه آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم اما خصل شریف و درود بر آن ظاهر آنست که بعد از اخلاص از شدت  
وقوف و سوال و حساب و تجاوز از مضار و نجات از احوال و آفات و مخافات خواهد بود چنانکه فرمود من شریف لایق  
ابدا و بعد از آن و قول جنت است و اول کسی که در بهشت را آنحضرت خواهد بود چنانکه فرمود انا اول من فرج باب  
الجنة و چون آنحضرت بر در بهشت میرود خازن جنت میگشاید دروازه بشو و در خدمت چنانکه خدام در  
خدمت ملوک و میگوید احکم سن که نگشایم در بهشت را بر پنجس پیش از تو و نه ایستم برای کسی بعد از تو آمده است  
که مؤمنان چون بایند در بهشت مشا درت کنند که آنکه استیذان کنند برای در آمدن پس بیایند آدم پس نوح  
و ابراهیم راه موسی و عیسی را علیهم السلام بترقی و در خشی کرده بودند و در حدیث از آنحضرت تا ظاهر گرد و شرف  
حضرت سید السادات بر سائر بشر در همه مواطن و روایت است از آنکه این خطاب رضی الله عنه که فرمود رسول خدا  
صلی الله علیه و آله وسلم حرام است در آمدن در بهشت بر اینها است تا آنکه دایم من و حرام است بر امم دیگر تا در آیند  
است من و آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدن جبرئیل پس گرفت دست مرا و فرمود در بهشت  
که هست من از آن در می آیند پس گفت ابوبکر رضی الله عنه ای کاش میبودم من با تو که میدیدم آن در را پس فرمود آنحضرت  
آگاه باش بدستی توئی اما اگر اول کسی که در بهشت را از است من و از این حدیث معلوم میشود که این است را  
بابی است مخصوص که می آیند از آن باب سائر است اما در حدیث آمده است که هر نفسی از اعمال راوری مخصوص  
کشی در آیند از آن چنانکه مسلمانی از باطل و کفر و جاهلان از باطل و جاهل و با برونه و داران را باطل را مان گویند  
و میرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از آن در آید در بهشت باب الرحمة و باب التوبة گویند لیکن زنی  
می آید که مبارک است بکنند و این میگویم من او را چه میکنی تو و چه چیزی تو پس میگویند زنی ام که صبر کردم و ششستم  
به نیکان یعنی بچو شدم و شوهر دیگر نکردم و پدر من کریم فرزندان خود را که یتیم شدند راه ابو بعلی و راه ایه اباس  
و قال انذری اسناد حسن انشاء الله تعالی و معنی مبارک کردن یعنی می در آید با من یا می در آید با من  
و گوای سید مرزبان حدیث را از آن کافل الیقیم فی الجنة بکنه او اشار با صبیحه المسماة و انوسلی و راه البخاری من  
حدیث سهل بن سعد و بعضی علما گفته اند حق است بر هر مسلمانی که بشنود این حدیث را که عمل کند بدان تا با شنود  
به فی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت و کدام مغرقت و مرتبت در بهشت افضل از این است و در  
تشریح گفته اند که شان آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که تربیت میکند قومی را که نمی فهمند امور دین  
خود را و تعلیم میکنند و تمسکین میکنند و را اما تفصیل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حقیقت بوسیله و تفصیل  
به جهت رسیدن چنانکه واقع شده است در دعای اذان اللهم آت محمدن الوسيلة و الفضيلة و الدرر و الدرر و ایت  
که در است مسلم از حدیث جده الله بن محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون بشنوی موزن را بگویند

آنچه در میان بعد از آن در دو مرتبه است بر من و هر که در دو مرتبه است بر من یکبار در دو مرتبه است بر من و خدا تعالی در بار  
 نخست سوال کنید خدا را برای من و وسیله نیز که آن منزلتی است در بهشت که غیر سه و نهمی است و هر یک بنده را از  
 بنده گان خدا میدارم که باشم من آن بنده پس کسیکه سوال کند برای من و وسیله فرود آید برای منی شفاعت  
 و گفته اند که وسیله نام اعلی منزلتی است در بهشت و آن منزله رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و برای اوست  
 در بهشت و وی قریب ترین بهشت است به نزد خدا و گفته اند که وسیله نبی است و رسول الله از اقرب توصلت الی الله  
 تقریب الیه و اطلاق کرده میشود بر منزله علیه چنانکه در حدیث و این نیز راجع به معنی اهل بیت نیز است که و اهل بیت با آن منزله  
 قریب است از جناب عزت جل جلاله پس گویا عباداتی است که تقریب بهشت میشود و هرگاه رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم اعظم خلق است از وی عبودیت هر چه و هرگاه را و عارف تر و امانت تر از مردم است بحق سبحانه و  
 تعالی ترین ایشان در خشیت و محبت منزل و اقرب منازل و عظیم تر باشد بنده او در بهشت و وی اعلی باشد در بهشت  
 که اقاله گفته بنده مسکین خدای تعالی بر ما العلم و یقین که وسیله در امانت است و است او نیز بود و سل نیز یکی  
 جستن پیغمبری بقال و سل الی الله و توصل و اقرب الیه بعل کذا فی الصراح پس ظاهر آنست که در سبب  
 دوستی آن نیز باشد که آنحضرت بدان توصل و تقریب جوید بهرگاه عزت و باعث تقرب شفاعت گردد چنانکه  
 سیاق حدیث مشعر بدانست و در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می در آید در بهشت و در روایتی نیز می  
 و در روایتی در دار رسالت تعالی و امر امت بمسئول و وسیله برای آنست که تا بیا به اهل این دعا  
 و سوال و ثواب جزیل و قریب به جمیل و زیاده ایمان در خدای حق و شفاعت رسول وی و به معنی گفته اند که  
 حق سبحانه و تعالی که در آن منزله است را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سبب آنکه یکی از ان دعای  
 است است مرا و اب وسیله بمقتضای چه چیز است که یافته اند بر دست وی اندیشی و ایمان که اقاله است اما حدیث الهی است  
 و حق همان حق اول است و کمالی که نهاده حق تعالی برای جمیع خود و وعده کرده است او را همان در بهشت  
 و سبب بر سوال و دعای است نیست و ظنیه دعا و سوال ایشان بهم ایشان را چه است چنانکه در فرستادن  
 صلوة بروی آمده است صلی الله علیه و آله و سلم این کلام در وسیله بود اما طلب فضیلت است پس آن مرتبه را که  
 بر سایر خلائق و احتمال دارد که آن نیز منزله باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در حدیثی بیان آنست و در حدیث  
 ابی سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وسیله درجه ایست نزد خدا که نیست فوق آن  
 در هر پس سوال کنید برای من و وسیله را و احمدر فی المسند و روایت کرده است این مرد و این مردی را که  
 از نبی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت وقتی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من و وسیله گفتند یا رسول الله  
 که سکونت میکند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی حاتم از حدیث علی رضی الله عنه آمده است





بسوی وی تعالی و محبت او مراد را خلی و احتمالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه مختص باشد آنکه فی الجمله کرده اند  
این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلعت است استفاده خلاص است و نام کرده شد را به اینهم خلیل شد  
زیرا که وی خالص بود برای خدا و دست میداشت از هر خدا و دشمن میگرفت از هر وی و خاست خدا را و انفس را  
و گردانیدن او را امام مکی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل اصل آن غیر محتاج منقطع مانع از خلعت (فتح وای)  
معنی حاجت نسیم کرده شد بعد می با اینهم زیرا که وی قصر که حاجت خود را بر پروردگار خود قطع شد بدست خود  
بسوی وی و گردانیدن خود را بجهانب غیر وی تعالی هنگامی که بود و جبرئیل و حال آنکه وی در تحقیق بود تا اندیشه شد  
در آتش پس گفت جبرئیل بل ملک حاجت فقال اما الیک فلا گفته است ابو بکر بن نور که خلعت مدافعی بود و  
که موجب اختصاص است و جبرئیل اسرار و بعضی گفته اند اصل خلعت محبت است و معنی را در آتش فارق و الهما و  
ترفع و تشفیج و تحقیق بیان کرده است آنرا حق تعالی در کتاب مجید خود در سوره النحل و در النمل و در النور و در  
انبار الله و اجاره قل فلم یذکم بذنوبکم پس واجب گردانیدن الله تعالی هر کس که بخواهد که نشود بگناه و  
و محبت ائمه است از نبوت زیرا که نبوت گاری عداوت نیز میباشد چنانکه در سوره النور و در النمل و در النور و در  
اولادکم عدوکم و هیچ نیست که باشد عداوت با محبت پس تمیز اینهم و محمد علیه السلام و علی علیه السلام و عقیل علیه السلام  
باشد بسوی خدا و وقف خون خود بر وی تعالی و انقطاع از ماسوای وی و از سایر بزرگواران است و با سایر  
پایزاد است اختصاص از وی تعالی در ایشان از افضی الطاف وی نزد ایشان و در آستان اسرار الهی است و اکنون  
غیب و معرفت و در لال باطن ایشان با استهفای و تمیالی در ایشان را راسته و نامی قلوب ایشان از  
ما سوای خود تا در نیاید در دل وی ماسوای حق و این است نزد ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و او کنت متخذا خلیلا لا یخفی ابدا خلیلا و لکن اخوة الاسلام باقیه ذکر کرد اینهم را قاضی عیاض و بیشتر که گردانیدن  
خلعت در میان محمد و ابراهیم علیهما السلام و لابد این صفات که در حق خلعت مذکور شد و اثبات کرد اکثر که  
آنرا در میان ایشان در سیدنا عظیم تر و قوی تر و کامل تر خواهد بود و وجود اکثر که نه جهت فضیلت وی صلی الله  
علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خلاص و لازم آن بیشتر است میان سایر انبیاء و مرسل و انکه فی الجمله  
صلی بعضی باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند و ما انداز باب قلوب که در وجه خلعت این است یا در وجه محبت  
پس گردانیدن و اند بعضی برود را بر این نمی باشد حبیب مگر خلیل و نمیشد خلیل مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیدن و  
ابراهم خلعت و محمد محبت اینی تخصیص در نگار و نسیم است و در حقیقت اتفاق است و حال آنکه اطلاق خلیل  
بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص و بعضی گفته که در حق خلعت اینهم است و احتیاج کرده قبول وی صلی الله  
علیه و آله و سلم و کنت متخذا خلیلا غیر بی پس نگرفت غیر خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه

و پس آن شریف او و اسامه و جزایشان آمده و اکثر علما گردانیده اند محبت را ارفع از غلبت زیرا که درجه حبیبی که پیشتر است  
صلی الله علیه و آله و سلم ارفع است از درجه طفیل علیه السلام و اصل محبت میل است بسوی چیزی که موافق است  
عجب را و لیکن این در حق کسیکه هیچ میل اندوی و انقطاع بر فرق بوی و این درجه مخلوق است اما خالق جاشانه  
منزه است از اغراض پس محبت او مرعده را نگین و سرست از سعادت وی و عظمت وی و توفیق و تدبیر اسباب  
ترب و افاضه رحمت و هدایت آن کشف حجب است از قلوب وی تا به پدید آوردن انقلاب خود را که در سوی او و در پیشتر  
پس باشد چنانکه آورده است در حدیث فاذا جئک سمعوا اذی لیسع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به  
و فی سوره که فهم کرده شود انیر غیر از تجر و برای خدا و انقطاع بسوی وی و اغراض از غیر وی بماند و در قیامت قلب  
و افعال و حرکات و اعمالی در خدا را عز و جل چنانکه گفته است عائشه رضی الله عنها در بیان خلق نبوی صلی الله  
علیه و آله و سلم کان خلقه الله ان بود خلق آنحضرت قرآن را ضی بود بر ضای وی و ناراض بود به بی رضائی وی  
و از بی تفسیر کرده اند بعضی اقول خود قد خلقت مسلک لروح منی و بدای فی التخلیل خلیلا فاذا انزلت فقلت کنت  
حدیثی و اذا ما سکت کنت خلیلا فخشش برای تو باشم سخن برای تو گویم و این برای تو گویم سفر برای تو گویم و در سوره  
خلت و خصوصیت محبت هر دو حاصل است سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم به ولایت اجناس و عبودیت و انوار و نور  
و شمره و کافی است درین باب قول حق سبحانه قل انکم تم تجون الله فاتبونی الایه با پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر  
از حقوق آنحضرت از وجوب تصدیق وی ایمان آوردن و پیروی اطاعت وی در او امر و نهی و امر با آنچه آورده  
از درگاه الهی و اتباع سنت و اقتدای سیرت و اجتناب از بدعت و تغییر سنت و وجوب محبت و مناصحت  
در عایت ادب بادی و حکم صلوة و طه نام بر وی و این ثمره و نتیجه ابواب سابق است چون مقرر شد با آنچه گذشت  
نبوت نبوت و وحی رسالت و پیغمبر شدن ایمان آوردن و تصدیق نمودن آنرا قال الله تعالی فاستجاب الله و رسول  
و انزل الله الذی انزلنا و قال انا اسمعنا که شاهد و بشیر و نذیر و انزل الله و رسول و قال قل یا ایها الناس انی  
رسول الله الذی انزلنا و قال انا اسمعنا که شاهد و بشیر و نذیر و انزل الله و رسول و قال قل یا ایها الناس انی  
الایات پس ایمان بخبر واجب و شکی نیست و تمام نمیشود و حقیقت ایمان هیچ نمیشود اسلام و حصول نمی پذیرد  
مگر با ایمان بخبر و شهادت بر مالک وی و آنکه در بعضی احادیث آمده حتی یقولوا لا اله الا الله من قال لا اله الا الله  
اکنفا بجز و اول و اعظم کرده اند یا این لفظ علم شده است در کلام اسلام چنانکه می پسند چه بخوانی گوید الحمد لله  
در وجه الحاکمین یا الم ذلک لکتاب می خوانم بدلیل امرت ان اقاتل الناس حتی تشهدوا ان لا اله الا الله  
در این مشهور است که در این سخن ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمیع  
آنست که حقیقت ایمان تصدیق نبوت و رسالت آنحضرت در جمیع آنچه آورده از پیش خدا گفته

باب نهم ذکر حقوق آنحضرت

در حدیث

و مطابق این تصدیق شهادت بلسان با آنکه وی رسول خداست و چون حق گوید و تصدیق قلبی و نظری بشهادت تمام  
میگردد و ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبد الله بن عمر آمده است است این اقا قائل این است حتی بشهادت ان  
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و مراد آنست که تصدیق کنند و شهادت دهند و لیکن برای اتمام پیوند و شهادت  
و بیان کفایت وی در حکم بایمان در ظاهر تخصیص کردند بشهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود فانما الله و ذلک  
عنه و امی و ما هم و اما الله و محمدا و حسبهم علی الله و الله و دانند حدیث جبریل نیز بیان هر دو و ایمان است که  
شهادت است و تصدیق و لیکن تفسیر از تصدیق بایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان در تشریح عبارت  
جمع تصدیق و شهادت است ماند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است یا نه بلکه اخبار بلسان با مواظبات قلب که  
معنی شهادت است کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله خلاصا مومن است  
بی لفظ شهادت است اگر چه تلفظ بدان ادلی و افضل باشد و تفصیل مقام آنکه در اینجا چهار حالت است یکی آنکه  
تصدیق با قرآن جمع شود و این حال محمود و تام و کامل است و دیگر اقرار بایمان بی تصدیق قلبی و مومن و مومن  
که در وی ایمان نیست و این را اتفاق گویند که قبیح و ناشایسته و از حدیث گذشت و صاحب این حدیث  
اسفل از این است و آنست سوم آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه تصدیق کند  
بیش از این اجماع و وقت مرشاد است و اجماع و در اینجا اختلاف دارند بعضی بر این خودند و قائل آنکه تمامی ایمان  
به تصدیق و اقرار است و یافته نشد اقرار و بعضی مومن مستوجب جنت می دانند از جهت قول رسول خدا الله اعلم  
علیه و الله و سلم غیر من الناس من کان فی قلبه مثقال ذره من الايمان پس ذکر نکرد آن حضرت جز آنکه در قلب است  
و جای دیگر این را فرمود لا شققت قلبه و فرمود حق سبحانه و تعالی خل الايمان فی قلبه پس محال ایمان نیست  
و صاحب این حال مومن است بقلب خود غیر عاصی و غیر مقصر و ترک شهادت با اختیار او نیست و نیز از صاحب  
حال این شخص محال است و نیست و اگر ایتم باشد و حکم طبیعت قدرت بر انبیا ندارد و انجا خود اتفاق است بر قبول  
عذر و فرقی که مفید باشد و در صورت ظاهر نیست و اگر این مردم در اینجا هم بایستند و قابل وجود ایمان نشوند  
چه چاره است و لیکن خلاصه قولی بی حق است و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و ملت و در صورت پذیر  
و علم لازم شهادت است و اشتباه باشد و تلفیق نکرد و شهادت ندارد و اگر چه کبار باشد اینجا نیز اختلاف دارند  
جمعی میگویند که وی مومن است زیرا که تصدیق است و شهادت از جمله اعمال است پس وی عاصی باشد  
چونکه آن چنانکه سایر اعمال بر حسب حق و ایشان میگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و  
اقرار شرط جاری احکام ایمان است نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش با حکم کنیم از جهت عدم شرط  
و اما در واقع مومن نیست از جهت وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چه عمل لسان و چه عمل ران و فی

که این بر تقدیری خواهد بود که منافی تصدیق چیزی بر نرزد و با وجود منافی حکم بایمان صورت ندارد و آنچه عدم  
تفقیق تصدیق و بعضی گویند که صاحب این حال نمون نیست تا مقارن نگردد اندر عقد قلبی را بشهادت لسانی  
زیرا که شهادت انشاء عقد است و التزام ایمان است و در عقد است بقدر تمام نمیشود و تصدیق با وجود فرصت  
و همت مگر بشهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است میان فعل لسان و سایر افعال نعم حالت  
عدم قدرت دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است که انما قال فی الشفاء و الله اعلم و در اینجا قسمی دیگر است که تصدیق  
و اقرار دارد ولیکن چیزی از آنچه شارع آنرا از امارت کفر ساخته است مثل شدن تار و وجود نعم در باطن پس اگر امارت بودن  
بدریل قطعی از شارع ثابت شده و از کمال آن یقین وجود پذیر نیست باید که کافر باشد از جهت حکم شارع بدان و کلام  
بعضی متنفذین واقع شده است که کافر است بکلم ظاهر یعنی آنرا کافر شرعی گویند و بعضی کافر شکلی خوانند و این سخن  
محصل ندارد زیرا که چون شارع حکم بکفر او کرده ایمان او معتبر بود و کافر باشد حقیقه مگر آنچه ثابت شود که شارع حکم  
بکفر ظاهری کرده نه بکفر حقیقی و قدر بر تنفیذ جماعه از فقهار حتمه الله علیه و صوابه نفی الله به کلمات  
علیه السلام بعضی از افعال و کلمات حکم بکفر کرده چنانکه سوگند نبی خداوند پروردگار این را گوید این ماکم سخت است  
یا گوید چیزی برای خدا پدید و انشال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و صاحب این باب آن مینماید که  
گویند اینها منطوقه کفر و او هم آنند و کفر از بیجا لازم می آید اگر آن معنی متوهم منطوق را الزام بکنند کافر و در بر شال  
اصل قبله که از نه اسباب ایشان کفر لازم می آید اگر آنرا التزام کنند و تاویل ننمایند کافر نشوند اگر آنرا تاویل نکنند و بجهت  
استناد و بدریل کشفیه که دارند ادعای حقانیت آن گفته کافر نشوند پس منع از تکفیر اصل قبله یعنی برسان چنان است  
نعم اکثر است شود که آن افعال و احوال و تقبیله امارت کفر است حکم بکفر بنابر این باشد نه بجهت لزوم کفر  
و الله اعلم بالمتعین و کلام در باب اسباب ایمان و اسلام و قبول نسیان و نقصان بسیار است و کلام قوم مذکور است  
و تحقیق در این باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن نیز زیادت عقل و نقصان او است و هر که قائل است  
ببقول عقل و ایمان قبول شهادت و نقصان ایمان اندوی متصور و معتدل نه و مجر و تصدیق آنرا قابل نه چند زیادت  
در عدم و نعم کمال و نقصان و تصدیق از جهت اختلاف صفات و تبااین حالات از دو قاضیه و تعمیم  
اختلاف و در مجموع معرفت و دوام و اعتقاد و حضور قلب است اما زیادت و نقصان نه از آنچه تنبیه بر این است  
بیان بطلان قولی که در بعضی مروج شریعت یا گفته که ایمان نزد محمد شریع عبارت از مجموع تصدیق و ایمان و اقرار  
بلسان و عمل بارکان است و هر چه اگر آن کلام محدثین شریعت است آن مفهوم میشود و مراد ایمان کامل است چنانچه  
تصحیح کرده است بآن مثل بخاری و ترمذی و تحقیق کرده اند شارحان کتب ایشان و این شریعت  
کافیه ایمان قاضیه چنانکه قاضی عسکری در مواقیف گفته که اختلاف کرده اند در حقیقه ایمان و مذاهب





شرط محبت است که استغفار و مستلزم استغفار است و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود او است و لا بد این محبت که معلول متابعت است و موجود میگردد بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است بر او را و مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بحکم الله بدان است فافهم و قال تعالی  
 فَاَشْرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ الْاِيْمَانِ الَّذِيْ يُوْسِنُ بِاللّٰهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ اِيْمَانِ آيید بخدا و رسول وی  
 و مبتدا ایست که خدا و رسول را با سید آنگاه هدایت باید به صراط مستقیم که اقرب طرق است پس رجای اهتدای او اثر  
 دو چیز ساخت ایمان بر رسول و اتباع وی تنجیه بر آنکه کسی که تصدیق کرد او را و اتباع نکرد با التزام تنجیه و  
 در فعل الهی است اگر چه اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 واجب باشد بر مقلد آنچه تخصیص کرده است دلیل و قال بیانه فلا وربک لا یؤمنون حتی یکو کفیا شجره بینهم سوا گند  
 میخورد پروردگار تعالی بذات پاک خود و میفرماید سوگند به پروردگار تو ای محمد ایمان نمی آید از ایشان تا آنکه حکم  
 سازند بر او در چیزی که اختلاف است میان ایشان ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت پس نهانند در خود  
 تنگی و شک و شبهه از آنچه حکم کرده است و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و استقامت نمودند برای تو بظاهر و باطن این اشارت بر تبه اعلی از  
 اطاعت و تبعیت و انقیاد است که راغبی باشد بحکم رسول در ظاهر و باطن خواه موافق بخواهی نفسی باشد یا مخالفی آنکه  
 بقیه این دانند که آنچه حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و ظلمانی فاند  
 و این را مقام رفقا و سلیم گویند که قول وی بجهان افقال له رب یرب اسلام قال اسلمت لربک لوالدینک لایس الا ان است  
 و در مواظباتی آمده صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است بر شما بآنکه لازم گیرید و محکم گیرید و سنت مرا و سنت  
 خلفا را باشد برین مورد پس بر او و روایه خود را از حدیثات امور زیرا که هر حدیثی بدست و هر حدیثی ضلال است  
 و در حدیث جابر رضی الله عنه این زیادت آمده که ضلال است در نارس است و در حدیث عائشه رضی الله عنها  
 آمده است که که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را عمل کرد و روی بر خصمت پس تنزه کردند و دوری  
 جستند انسان قوی و ترش را خوف از عمل بر خصمت کنند پس رسید این خبر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 پس ثنا گفت به خدا و گفت چنینست حال تو می که تنزه میکنند از آنچه من میکنم پس بجای سوگند به رقی من  
 و اما ترش این ابشاشم بخدا و رقبای او و ترش ترین اینشام از روی خوف و خشیت یعنی من با وجود این علم  
 و خشیت عمل بر خصمت میکنم پس بدانید که حق همین است و مقتضای حکمت همین و درین صفتهاست که متصفین  
 صلاح کار این دنیا است چنانکه آمده است که خدا دوست میدارد که عمل کرده شود بر خصمتی او چنانکه دوست  
 میدارد که عمل کرده شود بر خصمتی او اگر چه عمل بر خصمت افضل و ارفع است ولیکن گاه گاهی عمل بر خصمت نیز  
 محمود و مرغوب می افتد و بلا خطه ترقیه و ترفیع و تفسیر الهی حکم عزیمت میگردد و در حدیث دیگر آمده است

و الله اني لاشك انكم بالحق والحق انكم لکنی اوصوم و افطر و اصلي و ارق و اتزوج نسارا من رغب عن سنتی فلیس منی  
و فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمل قلیل فی سنة غیر من عمل کثیر فی بدعة و فرمود کسی که زندگواند  
سنت مرا پس تحقیق زنده گرداند و کسی که زنده گرداند مرا باشد با من و نیز آمده است که کسی که تسک کند بسنت  
من نزد و فساد است من باشد او را اجر صد شهید آمده است که تسک بسنت بهتر است از احداث بدعت یعنی  
اگر چه بدعت حسنه باشد چنانکه احیا آداب غلا و قیلولة مثلاً چنانکه در سنته واقع شده است از نماز و رباط و درسه  
و میسر قاعل آن باطلی مقام قرب و وصول بهرکت اقامت سنته و حصول رضای حق و مقررست که مذموم و  
مردود بدعت مغرر است و آنکه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنته بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است  
از جهت رعایت مصلحت و حکمت و گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند قلم صرف و نحو و علوم الهی  
که نبود در زمان نبوت یا مستحب مثل بنای رباط و مدارس و بقیاع خیر و صباح مثل سیری و ترفه باقی مکروه و حرام و  
اقامت سنته اگر چه قلیل و مغیر بود اعلی و ارفع است از بدعت اگر چه کثیر و کبیر بود و منفعت و مصلحت در آن و باشد  
التوفیق آورده اند که بعضی عمال عمر بن عبدالعزیز نوشتند بسوی وی احوال بلاد خود و کثرت نمودن آن یا کمیش ایشانرا  
بنظرم یا برادریم ایشانرا به بنیه چنانکه سنت است پس نوشت عمر ایشان بگیرد ایشانرا به بنیه و بر آنچه جاری شده است  
بر آن سنته و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق است اصلاح بکند ایشانرا خداوند نظر کرد عمر رضی الله عنه بهر اسود و گفت  
و الله میدانم که تو حجری فقع و ضرر نمیکنی اگر نمیدیدم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که بر سر میگرد ترا بوسه نمیکردم  
ترا پس از آن بوسه کرد و او را دیده شد عبد الله بن عمر که میگردد ایند فاقه را و رجائی پس پرسیدند از سبب آن و گفت  
نمیدانم نگردد آنکه دیدم من رسول خدا را که بگردن من نیز میگرد و نیز آورده اند که وی رضی الله عنه و فو که در آنجا نمائی بود  
میگشت گردوی انداخت آب را بر سر وی از کوه و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گردن چنین  
من نیز کردم و آمده است در تفسیر قول و تعالی و العمل الصالح یرفع که عمل صالح اقتدا بر رسول الله است صلی الله  
علیه و آله و سلم و گفت سهل تستی اصول مذہب ماسه چیز است اقتدا بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق و انقیاد  
و اکل حلال و افلاص نیت در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احمد بن حنبل گفت بودم روزی در مسجد  
باجامعت پس چون شد ندا ایشان و در آمدند در آب و غسل کردم من بعد پیش که فرمود کسی که ایمان دارد بخدا و روز آخرت  
باید که در نیاید حمام را اگر بخیزد و برهنه نشدم پس دیدم در آن شب داعی را که میگوید احمد بشارت باد ترا که خدا بخشد  
ترا با استعمال آن سنت و گردانید ترا امام که اقتدا کرده شود تو گفت کیستی تو گفت منم جبریل و صل و از جمیع  
حقوق رعایت ادبست با جناب صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن مجید مملو دشوین است بآیات که ارشاد میکند  
بسوی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی لتؤمنوا بالله و برسوله و تقروه و توقروه

وقال يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله وقال يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت  
النبي الا يه وي وقال لا تجعلوا دعار الرسول بينكم كدعار بعضكم بعضا وقوله ترفعوا اي تجلوا وتبالوا في تعظيمه وتصوره ونهي  
كردن تقدم كردن پيش وي بقبول وسواد و بسبب بقتل كردن در كلام معني گوئيد پيش از فرمودن وي و چون  
فرماندگوش نپسند و نهي كردن از شتابي كردن بقضاء امري پيش از قضاي وي در پنج امري از امور دين بود از ان  
تخدير كرد و گفت و اتقوا الله ان الله سميع عليم كذا قال القاضي و در مواهب گفته از جمله ادب است كه تقدم كنند  
پيش آنحضرت بامر و نهي و از حق پنج تصرف تا آنكه امر كنند و نهي كنند و از حق صلى الله عليه و آله و سلم چنانكه فرموده  
وي بسيانه درين آيه و اين حكم باقي است تا روز قيامت و نسخ نشده است پس تقدم پيش منين و احكام و است  
بعد از وفات وي همچو تقدم است پيش وي در حالت حيات بي فرق مجاز در تفسير اين آيه گفته تفوق نكنيد  
به رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم بخيرى تا حكم كنند خداستغالي بر زبان وي و سخاكت گفته حكم كنيد بامري بكم  
رسول خدا و گفته اند كه نظر كنيد با ديب بر يق رضى الله عنه با آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم كه تقدم كرده پيش  
در نماز چگونگي تا فرمود اگر چه آن تقدم باذن و امر آنحضرت بود و گفت خير بدين بوقتي كه تقدم كن پيش رسول خدا  
و كجا رسانيد و اين ادب و قائم مقام و امام گردانيد بعد از وي و بجاي رسانيد كه همچو كس نزد و از جمله ادب است  
با آنحضرت كه بلند كرده نشود و آوازها بر او چنانكه هر يك كنند بعضي بر بعضي را و نه يكسانيد و او را چنانكه ندا ميكنند بعضي  
بر بعضي را و نگويند بنام بلكه تعظيم كنيد و توقيف نمايد و بگوئيد يا رسول الله يا نبى الله و نازل شده است و روزي تيم  
ياد تيمى غير ايشان كه آمدند و بايستادند و در آنحضرت و نذا كردند كه يا محمد اخرج الينا پس نذمت كرد ايشان را  
خداستغالي و گفت انهم لا يعقلون و بعضي گفته اند كه نزول كرده است آيه اولي در شان ابى بكم و غير ضل و غير ضل  
اختلاف واقع شده بود بين ايشان پيش آنحضرت تا بلند كردند آوازها را و بعضي گفته اند كه نازل شده در حق ثابت  
بن قيس بن شماس كه در گوشاي وي كرى بود و بلندى كرد آواز را پس شست در خانه از ترس آنكه بركشود  
اعمال وي پس طلبيد او را آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم و بشارسر داد و بشرا در رتبه و دخول جنت پس شسته شد  
در يوم الياصبه و تمامه اين حكايات در مواضع خود بيايد انشاء الله تعالى و روايت كرده شده است كه ابو بكر  
رضى الله عنه چون نازل شد اين آيه گفت و انشاء رسول الله كلام نيكم با تو بعد از من بگريانند خصي كه راز گويد و  
عمر فاروق رضى الله عنه بنخن ميگرد با آنحضرت همچنين تا آنكه نهي فرمود آنحضرت عليه السلام سخن او را بگريد و استقام  
پس نازل شد قول حق بسيانه ان الذين يعصون اوصواهم عند رسول الله و انكس الذين استخفوا عند رسولهم  
المتقون هم مغفرون و اجر عظيم در روايت كرده شده است كه ابو جعفر اسير المؤمنين مناظره كرد امام مالك بن انس  
رسول صلى الله عليه و آله و سلم پس فرمود ايشان را امام مالك رحمه الله عليه پست ماكن آواز خود را يا امير المؤمنين

در مسجد زید که حق تعالی ادب آموخته است قومی را در گفته لازم فرمود اصواتکم فوق صوت البنی الایه و منع کرده است قومی دیگر را و گفته است ان الذین یفصون اصواتهم الایه و ذم کرده است قومی دیگر را و گفته ان الذین ینادونک من وراء الحجرات الایه و بدرستی حرمت و عزت رسول بعد از موت پیغمبر حرمت اوست در حالت حیات شریعت پس زاری کرد و خاموشی گزید ابو جعفر بعد از آن گفت ابو جعفر یا ابا عبد الله در دعای قیله آرم یا پر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت مالک چرا روی میگردانی از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه وی وسیله نشت و وسیله پد نشت آدم صغی اقدر روز قیامت و روی آری بوی و شفاعت طلب کنی از وی قال الله تعالی ولوا انهم افاظکموا انفسهم چرا و ک الایه و چون رفع اصوات فوق صوت آنحضرت موجب مجود اعمال گردد چه گمان میبری بر رفع او از قبایل انکار برین و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه عادت است در باب معقول و اهل تفلسف است و از جمله ادب به آنحضرت است که استشکال نکنند در قول آنحضرت بآیا بلکه استشکال کنند در آنرا بقول او و معارضه نکنند نفس را بقیاس بلکه تأیید کنند قیاس را بنهض خود بشرط صحیح است قیاس عدم وقوع اوست در مقابل نفس و غیر داده نشود کلام شریف او را از حقیقتش بخجالی که مخالف است اوست که اصحاب آن فنون آنرا معقول خوانند و با او را شک و شبهه میدانیم و موقوف داشته نشود قبول ما جاء به بعد هم موافقت این قول که موجب سود ادب و جرات است نعم تاویل تشابهات و تطبیق آن محکماست بشرطی که مذکور است در مجلس مقرب است و لیکن بعد از وصول بمرتب است استقامت نه بحد استبعاد و خلاف عادت و در سهیل سلطنت در اینجا نیز تسلیم و تفریق نیست و این روش در تفسیر و حدیث که پیدای و اشیاء وی کرده اند بسیار است حاجت بزرگان نیست تاب الله علیه و غفر لهم و نسأل الله العاقبة و باجمله حکیم و تسلیم و خضوع و استکانت و ذل را نامت و توکل در توحید مسل واجب است و در توحید رسول و تعظیم وی نیز لازم و گفته اند اینجا در توحید است که نجاست نیست مرعیه از عذاب خدا و فو نیست برضای او مگر بدان یکی توحید در مسل در بوی نیست دیگر توحید رسول در متابعت پس محاکمه کرده نشود بسوی غیر و رضی نگردد حکم غیر وی که انقتل شما حبیب ما و حبیب عن ارجح الساکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود در عمار و خواندن او را مانند دعای بعضی از شما بعضی را قال الله تعالی لا تجعلوا دماء الرسول بنکم که عار بعضی که بعضی این آیه را مفسر آنرا و دو قول است یکی آنکه نخواهند و انجام مبارک او چنانکه میخواهند بعضی از شما بعضی را بلکه بگوید یا رسول الله یا نبی الله یا توفیر و توضیح و ترمیم بعضی معنی و مضاف بفعل است و دوم آنکه نگردانید خواندن او را و شهادت او چنانکه خواندن بعضی از شما بعضی را که اگر خواهد جواب ندهد اگر خواهد بد بلکه بر تقدیر خواندن او را و شهادت او را جواب باید داد و اجابت او واجب است و تخلف از آن گناش ندارد چنانکه مفسرین آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا

استجیبه و آمده للرسول و اذعاکم لما یحییکم است و برین تقدیر مصدر مضاف بفاعل است و شاید این است حضرت ابن المعلی که در نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب گفت و اعتذار نمود که در نماز بودم لهذا جواب ندادم پس فرمود آنحضرت آیا نگفته است الله تعالی استجیبه و آمده للرسول و در ذکر خصائص شریف گذشته که نماز باطل نیست و نزد شافعی رحمه الله علیه با حاکم بنی و وصلی در لزوم محبت آنحضرت واجب است از تمامه خلق بدانکه محبت حیات قلوب و غذای ارواح اهل ایمان است و در مقامات از رضا و احوال بالاتر و فاضله نیست و شخص وقت سالک بی محبت جسد بی روح را مانند عبارات قوم در بیان معنی محبت و کشف حقیقت آن مختلف آمده و بی الحقیقت اختلاف این مقال ناشی از اختلاف احوال است و اکثر آن راجع ثمرات و نتائج محبت است نه حقیقت او در مواهب لدنیه از بعضی محققین نقل کرده که حقیقت محبت نزد اهل معرفت از معلوماتی است که تعریف و تحدید نمیتوان کرد آنرا و نمی شناسد آنرا اگر کسیکه قائم است بوی بطریق و جودان که ممکن نیست تعبیر از آن و تحدید زیاده میکند آنرا از خفا پس خدا و وجود است انتی و این کلام در ذوق و محبت و جهالت و الایجاب و وضع نقطه سنی او میل و انجذاب قلب است بچیزی که موافق و مغرب و آنرا مراتب درجات و آثار و ثمرات و شواهد و علامات است که اشارات قوم بر آن واقع است پس بعضی گفته اند که محبت موافقت محبوب است در جمیع احوال و آثار و وجود و طاعت او است بر شهودات نفس و ارادت قلب و بعضی گفته اند که محبت محو شدن صفات محب و وفائی شدن آن در صفات محبوب و ذات وی و این از احکام فنا در محبت است و در نمی یابد آنرا اگر کسیکه فانی گردد و انیده است او را در محبت و گرفته است او را از وی تمام و او بیزید بسطای گفته قدس سره محبت کم پنداشتن بسیار از نفس خود و بسیار پنداشتن کم از حبیب و محب صادق اگر بدل کند برای محبوب خود جمیع آنچه قادر است بر آن کم می پندارد آنرا و شرم دارد اگر بیاید از محبوب خود و اندک چیزی بسیار می پندارد آنرا و گفته اند محبت آنست که بخشی تمام خود را برای کسیکه دوست میداری او را فدای نماید برای تو از تو چیزی و گفته اند محبت محو شدن ماسوائی محبوب از دل و کمال محبت تقاضا نمیکند آنرا و تاهول بقیه ایست مرغیرا و محبت غیر راجح است محبت بدخول و معلول است و بعضی گفته محبت سفر قلب است در طلب محبوب و شوق بقای وی و هیچ لسان بدگر او سطر الله و ام و من احب شیئا اکثر ذکره و انیمه آثار و علامات محبت است و حقیقت محبت میل قلب است به وی چیزی که موافق است انسانیا استلزام او است با دراک حسن ظاهر و خوب صورت جمیل و اصوات حسنه و اطهر و رول و شاه آن و باوراک عقل و قلب معانی باطنه شریفه و محبت عالیه و آنها که ماثور و معروف اند بسیار جمیل و افعال حسنه زیرا که طبع انسان مایل و مشغوف است با مثال ایشان یا حبلی جهت احسان و انعام است و تحقیق محبول گردد و انیده شده اند نفوس بر محبت کسیکه احسان کرده اند ایشان و با بحله سبب محبت است

یا احسان و این اسباب همه ثابت است در حق سید السادات و منبع البرکات علیه افضل الصلوات و اکمل  
التسلیمات و آنحضرت جامع است مر این معانی را که موجب عجب اند اما حسن و جمال صورت ظاهر و فضل و کمال  
و اخلاق باطن گذشته چیزی از آن در ابواب سابق آنچه در وی کفایت است و اما احسان و انعام وی صلی الله  
علیه و آله و سلم بر امت از رافت و رحمت و شفقت و تعظیم کتاب و حکمت و هدایت بصراط مستقیم و انفاذ از  
نار جمیم و کدام احسان و انعام اجل و اعظم است از روی قدر و اغوا و اگر مست از روی نظر از احسان این  
رسول که بگویم جمیع مؤمنین و کدام انفعال و اگر اعم و اشمل است از روی منفعت و انعام آن  
فضل عظیم بر کافه مسلمین که وسیله ایشان است بسوی هدایت و منفعت است از عنایت و داعی است بفلاح  
و که است و شفیع و شاهد است مرایشان نزد پروردگار و موجب بقای دائم و نفع هر یوم و قرار پس ثابت شد که  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستوجب محبت حقیقه است شرعاً و جبلاً و چون جاری است عادت آدمی و  
بر آنکه دوست سیدار کسی را که احسان کرده یکبار و دوبار نمیشود بلکه فانی است اخلاص کردار از مملکتی و مقصری که  
نمیگردد پس چگونه کسیکه رسیده است از وی نعمتهای دائمی ابدی و نگاه داشته است از بلیتهای مری چون  
بست مرد که دوست سیدار کسی را که چیزی از صورت جمیل و صورت حمیده دارد پس چگونه کسیکه جامع تمامه  
افواع حسن و جمال و مادی جمیع اجناس فضل و کمال باشد پس مستحق موجب آن شد آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم که محبت ما را در او فروا و اولی و اعلی از محبت ما بنفس اهل و اولاد و اموال خود را باشد و هر که  
ایمان آورده است با آنحضرت ایمان صحیح با خلاص خالی نیست از وجدان چیزی از این محبت و لیکن بعضی  
خطا و فزندان یافته و بعضی کمتر و در بر ترک شهوات و هدم احتیاج غفلت است اما ذات الله و شک نیست که  
خط صحابه و تبعی اتم و اکمل است زیرا که این ثمره معرفت است و معرفت ایشان آنحضرت را عیانی است  
چنانکه از آثاری که منقولست معلوم میگردد و قال الله تعالی قل ان کان آباءکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم  
و عشیرتکم و اموال لا تفرقتم و اوتوا نزعشون کساد با و مساکن ترضو منها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد  
فی سبیله الا ین الله و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حتی ان یرى الله و رسله و الله و  
ورور و ایت نبائی بتقدیم ولد بر والد و در روایتی و الناس اجمعین و در حدیثی من الله و ماله و در روایتی من نفسه  
نیز آمده و این اتم مراتب محبت است و از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده که گفت یا رسول الله تو محبوبتری  
نزد من از هر چیز مگر از نفس من پس فرمود آنحضرت علیه السلام ایمان یار و یکی از شامتا آنکه باشم من محبوبتر  
نزد وی از نفس او پس گفت عمر سگند میفرم بخدای که فرستاده است بر تو کتاب را تو محبوبتری نزد من از  
نفس من پس گفت الان یا عمر و در بعضی روایات آمده است که آنحضرت علیه السلام دوستی در سینه میگذارد



و تصرف کرد و حاصل شد عمر را این معنی گفته است سهل فستری کسی که نه بیند ولایت رسول را صلی الله علیه و آله  
و سلم بر خود در جمیع احوال و نه بیند نفس خود را در ملک او بخشد علاوه بر سنت او زیرا که آنحضرت گفته است  
صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه الحديث و گفته اند بعضی زیاده یعنی تا ایشا را کنی  
رضای رضای خود را می خود اگر چه باشد و وی هلاک تواند بخدا معلوم شد که محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که  
آن حاصل بود غیر از پیش ازین قضا صواب او ایجاب الدنیه گفته و قوف عمر رضی الله عنه در اول درواستثنای او  
نفس را از محبت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی است و محبت اختیاری بتوسط اسباب و موجبات  
علم بمنافع و مضار و فوائد آن میباشد و اراده حضرت در محبت اختیاری بود زیرا که گاه نیست بقلب طبعی  
و تغییر جبلت و چون تقدیر جواب عمر نخست حکم طبع بود بعد از آن تامل کرد و شناخت با استدلال که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بودن آنحضرت بسبب نجات وی از هلاکات  
و شیاء آخرت پس خبر داد با آنچه تقاضا میکند آنرا اختیار پس ازین جهت حاصل شد جواب بقول آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم الآن یا عمر یعنی اکنون شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است  
اتقی و نزد این سبکین آنست که غیر عمر رضی الله عنه اولاً از حکم جبلت بود و آنچه حاصل شد او را بعد از قول حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه باشم من محبوب تر نزد تو از نفس تو نیز محبت طبعی بود و قول بآنکه قلب طبعی  
تغیر جبلت ممکن نیست کلی نیست بسا از طبائع و عزای که بریا ضیاء و مجاهده تغییر پذیر نیست و تبصره و هست  
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفوس صحابه زائل شده و تهذیب یافته و طلعت نورانیت بدل شده  
خداوند را در محلی قابل دستبرد مثل نفس عمر رضی الله عنه و موبد این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست خبر داد دست میداری تو یا عمر گفت نعم یا رسول الله  
محبت من مشرک است میان اهل و آل و ولد و نفس پس آنحضرت دستی بر سینه نمود و فرمود الان چگونه  
می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و آل و ولد و نفس را محبت نفس که هنوز باقی است پس یار دیگر دستی زد و گفت  
همه را از دست نه محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری با استدلال باشد و عمر رضی الله عنه  
از جهت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و نمنی حضور مرتبه اعلی که محبت جبلت است  
خواهد بود و معلوم شده است که غلبه محبت بجای می رسد که هر ایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل  
حبکم احب الی من الی و مالی و نفسی و من الماء البارد الی العطشان ظاهر میگردد اگر محبت نفس شایسته  
اختیار باشد اما در محبت عطشان ماء بارور را اختیار اصلاً دخل ندارد و فایده باشد التوفیق و گفته است علی  
ابن ابی طالب رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما و پدران ما

و مادران ما و از آب سرور تشنگی و اصل اعظم ثواب محبت و جزای آن ثبوت معیت است با محبوب معیت  
 معنوی روحانی اگر چه مفارقت جسمانی در میان بود و در حدیث انس آمده است رضی الله عنه که آمد روی  
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت ای امیر المؤمنین خواهی شد قیامت یا رسول الله فرمود آنحضرت  
 چه آمده کرده توان اعمال برای قیامت یعنی از قیامت چه می بینی عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت  
 آمده نکرده ام برای قیامت از کثرت نماز و روزه و صدقه و لیکن دوست می دارم خدا را و رسول خدا را  
 فرمود آنحضرت انت مع منی حبیب و از صفوان بن uryه آمده که گفت هجرت کردم بسوی رسول خدا و آدم  
 اورا و گفتم یا رسول الله بده مرا دست شریعت خود را تا پیوست کنم ترا پس داد آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفتم  
 یا رسول الله ای اجبک قال لم یرو عن سوا صاحب و روایت کرده اند این نقل را از آنحضرت علیه السلام  
 و انس و بی فروان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین رضی الله عنهما  
 و فرمود کسیکه دوست دارد این دو را و پدر و مادر این دو را باشد با من در روز قیامت در نیاید حاجت  
 سهالقه است که فرمود که باشد در جنة من مانا که مرا غایت قریب و معیت است نسبت به دیگران که آنجا است  
 بطلاق معیت کرد و روایت کرده شده است که آمد روی نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله تو محبوب تر هستی  
 نزد من از اهل حال من چون یاد میکنم ترا صبر نمیتوانم کرد تا می آیم و نظر میکنم بحال مبارک تو من یاد میکنم  
 موت خود را و موت ترا و میدانم که چون می درانی تو بهشت را برداشته پیشوی پیغمبران در مقام اعلی و گرامی و اگر  
 می درایم من نمی بینم ترا پس فرستاد خدا تعالی و من یطیع الله و الرسول قالوا لک مع الذین انعم الله علیهم  
 من النبیین و الصالحین الا به پس خواند آنحضرت آنرا و خواند این همه را بروی و ذکر کرده اند بعضی  
 مفسران این قصه را در ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و حضرت محبت مرا آنحضرت را کم صبر کرد  
 پس آمد روی نزد آنحضرت و حال آنکه شغیر شکسته است رنگ روی و شناخته میشود و روی او اندوه  
 پس فرمود مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری و چرا شکسته شده رفت زانگه گفت  
 یا رسول الله نیست مرا بیماری و نه دردی جز آنکه چون من نمی بینم بحال مبارک ترا متوجش میشوم و حشت شدید  
 تا می آیم و می بینم بحال جهان آزایی ترا پیشتر یاد میکنم آخرت را و میترسم که نه بینم ترا آنجا زیرا که شایا بالابد و بشیر  
 پیغمبران علیهم السلام و من اگر در آیم در بهشت در مرتبه پایا تر از مرتبه تو نخواهم بود و اگر اندام نمی بینم  
 ترا تا بعد پس فرود آید این آیه و در بعضی تفاسیر در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین آمده علی الاجمال  
 و در حدیث دیگر آمده که روی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بحال مبارک میدوخت و اصلا بجانب  
 دیگر نگاه نمیکرد و فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد یا رسول الله بهره مندی شوم بحال مبارک

و ذوق میکنم بیدار و اما غم ازان دارم که چون روز قیامت شود بر میآورد و ترا حق تعالی پس حق تعالی این آیه فرستاد  
 و در حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجبتی کان محی فی الجنة پوشیده نماند که مراد جمعیت مساوات  
 در درجه شهادت بود اگر چه در بعضی اجاد بیت کان فی جنتی نیز واقع شده است پس مراد بودن در بهشت است  
 بیشه ای که ممکن شود بدان دیدن جمال وی صلی الله علیه و آله و سلم و رفع حجاب اگر چه از دور باشد و چون زانل گردانیده شود  
 حجاب حاصل میشود مشاهد و معیت معنوی همه را حاصل است و با باب محبت را مشاهده بسیار باشد و نعم و انوره ایشان  
 از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد جمعیت و الا معیت قلبی همیشه فی مشاهده بهتری حاصل است چنانکه  
 در بعضی غزوات میفرمود که در مدینه قومی هستند که سیر نکردند شامیری را و نزول نکردند منزلی را اگر آنکه ایشان با شما اند  
 مجوس داشته است ایشانرا عزت پس معیت معنوی هر جرح است نه مجرد دیدن بقلب و نه بقالب و لهذا بود نجاشی  
 قریب ترین مردم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه جابر بود و عبد الله بن ابی العقیق از وی یا آنکه  
 پیوسته بودی در مسجد و لیکن همان شتاقان با وجود معیت قلبی محبت بهتری نیز میخواستند تامل و دیده هر دو متشع و مخلوق  
 باشند گفت بند مسکین نور الله قلبه بنور الیقین تواند که چون شتاقان شکایت کرده اند از حرمان رویت بهتری  
 در قیامت محبت علو درجه آنحضرت در آن موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد ایشان را که اندرین دنیا  
 چون در رویت قلبی و بهتری افتراق و تفاوت است در آن عالم که بهر و بهیترت متوجه شوند معیتی حاصل شود که هیچ  
 پرده در میان نماند و الله اعلم و حاصل این بعضی از آنچه وارد شده است از سلف و ائمه از آثار محبت رسول خدا  
 و شوق وی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او سخت ترین  
 است من در محبت من مروی اند که می آیند بعد از من دوست میداروی یکی از ایشان کاشکی میدیدم مراد مقابل اهل و  
 مال خود یعنی همه اهل مال خود را بدو خداوند و دیدار حاصل کند و این تمنای دیدار شریعت و اظهار محبت آنحضرت  
 است که اگر باین طریق هم حاصل میشد میگردید من معنی مراد دیدار آنحضرت است در آن فرجه آنحضرت و این طریق  
 فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین هر سده که اگر مراد دیدن آنحضرت بعد از وی باشد در مقام چنانکه سایر صلحای است در  
 دنیا باشد یا در بقعه چنانکه کمال اولیایا میباشد نیز و در نباشد یعنی چنان مشتاق جمال و ولقائ شریف اویند که اگر  
 آنرا بدل اهل و مال میدادند اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فانهم والله التوفیق روایت است از ابو  
 اسحق کوفی از ائمه ائمه گذشته شد پدر او و برادر او و زوج او و زاهد با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس پرسید  
 آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند بخیر است گفت الحمد لله چنانکه دوست میدارد  
 و گفته بنام مرا تا به نهم جمال مبارک او را چون دید آنحضرت را گفت کل مصیبه بعدک قلیل پس صحبت بعد از  
 سلامت تو فرود آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخواست روز احد و دشمنان آنحضرت

گشته شد و بسیار شدند در مدینه زنان فریادکننده بیرون آمدند زنی از انصار پس پیش آمد برادر خود را و پسرو شوهر  
 و پدر خود را که همه گشته شدند و در نمی یابد آن زن که بکدام یکی از اینها پیش آمده است و هر کرامی بشناختن ایشان قناده  
 بر زمین می پرید این کسیت میگویند برادر قست و پدر تو و پسر تو و زوج قست التفات نمیکند آنها و میگویند  
 پیغمبر خدا کجاست گفتند در پیش ست تارفت و رسید با آنحضرت و گرفت طرف جامه مبارک او را و گفت پسر و مادر من  
 فدای تو باد یا رسول الله پاک ندارم و تئیکه تو بسلامتی از هر که هلاک شد و چون بیرون آورد ز اهل که زید بن ابی بنی  
 رضی الله عنه از حرم تابکشند او را گفت مراد ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زید آیا دوست میداری که محمد الان  
 بجای تو بیاید که من دیدم ما گردن او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بخدا سوگند دوست میدارم که محمد علیه السلام  
 اکنون در جای خود باشد و میخواهم که در دست شریف وی برسد فارسی و من در اهل خود باشم گفت ابو سفیان  
 ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد را و از این عباس بن علی الله عنه  
 آمده که می آمد زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامده ام از بعضی زوج و نفرت دی  
 بر زمین از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن مرخدا را و رسول خدا را و چون مختصر شد بلال رضی الله عنه  
 فریاد کرد زن وی و گفت داحسره و در روایتی و اگر باه گفت بلال و اطرباه غدا لقی الاحیه محمد و حزن بر نهی خوشی  
 و شادی قروا ملاقات کنم وستان را که محمد و گروه او بنده و نعم ما قال لشارع بیست در غربت مرگیم تنها می نیست  
 یاران و عزیزان طرف بیشترند و از عهده بنت خالد بن معدان آورده اند که گفت نبود خاله که جای میکرد بخانه خاوند  
 اگر آنکه ذکر میکرد و شوق خود را بر رسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار و نام می برد ایشان را و میگفت هم اهل و اهلی  
 ایشان اصل من اند و بسوی ایشان آرزوی میکند دل من دراز شد شوق من بسوی ایشان زد و دکن اسے  
 پیر و دو گاه من قبض روح را بسوی خود بگیرم میگردم و می نالید و میگفت این کلمات را تا غلبه میکرد او را خواب و در دست  
 کرده شده است از ابو بکر صدیق که میگفت سوگند بخدا می کنی که فرستاده است ترا بحق که اسلام ابو طالب خاکش روشن  
 کنند و ترسیده چشم از اسلام می برد یعنی ابو قحافه که پدر من است زیرا که خاک کنند است چشم ترا و همچنین میگفت  
 محمد بن ابی طالب لعن الله اعدای خنما که اسلام آوردن تو محبوب تر است نزد من از اسلام خطاب ندیدم که تو  
 محبوب تر است نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ایت است از زید بن اسلم گفت بروا آمد عمر رضی الله عنه  
 شبی برای حراست خلق پس وید چراغی را در خانه و پیر زنی میزد چشم را و میگوید علی محمد صلوة الله علیه  
 الیه یون الحبار قد کنت قریبا کما بالاسفار یا لیت شعری و النایا اطوار اهل جمعنی و جمعی الدرد یاد میکند  
 آنحضرت را اظهار شوق میکند ببقای او پس ششست عمر و گفت اعاده کن تول خود را پس اعاده کرد بصوت خری  
 و گوی کرد و درین حکایت دراز است روایت کرده شده است که عبد الله بن عمر خواب کرد پای او پس گفته شد

او را با دکن محبوبترین مردم رانزد تو تا بر دوا این آفت پس فرما کرد یا محمداه پس به شد پای او در قیامت کرده شد  
 که آمدن من نزد عافیه و التماس کرد که بکشای برای من قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بکشاده اند  
 قبر شریف را اگر یک در آن زن تا جان داد یعنی الله عمنها و از پیر بن عبد الله انصاری صاحب الاذان آمده است  
 که کار میکرد در بستای که مراد او بود پس اندیشش و خبر فوت آنحضرت رسانید پس دعا کرد و زاری نمود خدا و در این  
 بهر صراحتانه بنیم بعد از مجرب خود هیچ یکی را پس رفت بهر دو مثالین دعا از بعضی اصحاب و دیگر نیز را نورست  
 و حاصل علامات محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اندا علی و اعظم اتماع و اقتدا با او و استعمال سنته  
 و سلوک طریقه و امتداد بهدی و سیرت او و قوت نزد و در شریعت و عدم تجاوز از احکام ملت و وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال الله تعالی قل انکم تم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله پس گردانید متابعت خود را و دلیل و علامت محبت  
 خدا و محبت خدا و رسول خدا یکی است و لازم یکدیگر در ساله قشیری از ابو سعید خراسانی آمده که گفت دیدم آنحضرت را  
 صلی الله علیه و آله و سلم در منام و گفتم یا رسول الله معذرت دارم که محبت خدا با او داشته است مرا از محبت تو یعنی  
 محبت من با او چندان یابست که اصلاً بشیر تو نبرد و نام و یا و غیر تو نکند و بذر غیر تو مشغول نشوم و لیکن چون محبت حق  
 اصل و مقدم است و تو نیز فرموده بدان مراد بود و است فرصت را و گنجایش محبت دیگری نگذاشته است  
 مقتضای محبت تو چنانکه من میخواهم بود و حق آید و این از بی تمیزی است و سبک حال است و در مرتبه جمع و اجمال  
 چون که آنحضرت علیه السلام در جواب وی چه فرمود یا مبارک من حب الله فقرا حبنی سبیکه دوست میدارد خدا را  
 پس تحقیقی دوست میدارد مرا یعنی دوستی خدا و دوستی من یکی است و لازم یکدیگر اند و لیکن از محبت غلبه سکر و عدم تمیز  
 از طالع بر حقیقت حال دوست نظر به سیرت میرود و این سبب اشتباه بعضی کوتاه بینان که شهود حق را از دست  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مفارقت میدهند و بهر رفته وی واقف نمی شوند و این معنی در رساله جدا آورده و بعضی  
 از تعلیقات را اشرح ترمانین گفته ایم و تواند که این کلام تعجب درو باشد بر ابو سعید که این که تو میگوئی معنی ندارد و  
 خطا و نقیض است باز گرد و این خیال گردد و این سخن گو و لیکن چون ابو سعید از صادقان راه و خاصگان  
 و نگاه و همان آگاه است ندان کرد یا مبارک و معذور داشت و منع کرد بر فحش و زنی و نه نمود و عفت و شدت  
 به موجب آنکه حقیقت حال خواهد فهمید و رفع اشتباه و التماس نمود و مثل این از راجعه بصیرت نیز نقل میکنند و الله اعلم  
 بحقیقت احوال و آن نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و در فی الحقیقه محبت علت متابعت و باعث  
 بر آن است پس متابعت و دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی میگردد از مطالعه نعمت و بقدر  
 اظهار بر نعمت و با باشد قوت محبت و این بلا حظ احسان است و بمشاهده حسن و قدر آن نیز پیدا میشود  
 به متابعت یکباره محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتحاد است و چون متابعت ناشی از محبت است ثقلی

و صل علامات محبت رسول خدام

و تنبی در طاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نعیم روح و سرور خاطر و قره عین خواهد بود و اعظم خواهد بود  
از لذات دنیا و این همه صابته و صورت آنحضرت چنانکه آمده است من احببني فقلنا حبیبی دین احببني کان محبباً فی الجنة  
و در حقیقت محبت نورست و مصیبت ظلمت و نور و ظلمت است و آفت که نیست هیچ مقامی اشرافتر است  
افضل از متابعت حبیب ولیکن باید دانست که این اقوی و اکمل از ارجح محبت است و هر که شهادت است  
بعضی است متابعت کامل الحبه و عالی مرتبت است و هر که مخالف است در بعضی امور ناقص الحبه و دینی در مرتبه است  
ولیکن از اصل اسم محبت و القادسی بدان پیروی نیست و دلیل آن قول آنحضرت است در آن شخص که  
حد زده است و شرب خمر و کفر واقع شد این فعل از وی پس لعنت است کردند او را بعضی مردم فرموده لا تلمنوه  
فانه حبیب الله و رسول الله آن شخص بود از اهل بدو نه از اهل پیروان آنحضرت می آمد و چیزی از اشیای بدو مثل  
تیره و سبزی و مانند آن می آورد و آنحضرت علیه السلام نیز از پیروای شهر از جامه و زرد و مانند آن بوسه  
عطا میفرمود و میفرمود زاهد روستائی است و ما شری ادریم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر  
عبدالله است ملقب بخمار و زاهد دیگر است و الله اعلم و اینجا معلوم میشود که اصل محبت همان میل آنحضرت است  
اگر چه در متابعت تقصیری رود و نیز معلوم میشود که ترک کبیره کافریست چنانکه در مباحث اهل سنت و جماعت است  
ولیکن باید دانست که استمرار ثبوت محبت الله تعالی در دل عاصی مشروط و مقید است بآنکه نادم باشد  
به وقوع مصیبت یا اقامت کرده شود و بر وی حد پس کفارت کند گناه را بخلاف آنکه واقع نشود و دانست از وی  
و ترس آن نیست که تکرار زوفا و اصرار بر آن بر مرتبه طبع و عین و ختم گشته و سلب کرده شود و از وی ایقان الله از باشد  
و از علایق محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف او است چه کثرت ذکر از لوازم محبت است  
من احبب شیئاً اکثر ذکره و بعضی تفسیر کرده اند محبت را بدوام ذکر محبوب و این سعادت است در خدمت علم حدیث و  
مطالعه کتب علم سیر حاصل است و اصحاب علم همیشه را نسبتی خاص و شنای مخصوص با آنجانب است و دیگران نیست  
که همیشه احوال و صفات شریف ذکر زیان و در جهان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال  
تقریبی و تشخیص صفات بامکات او را نزد ایشان حاصل و همیشه مثال جمال شریف بطرف نظر و انوار انوار ایشان  
باشد و پیوند باطن و به صورت خیالیه وی قوی و متصل شود و چون نام شریف مذکور گردد و لذت آن در دل  
بیاورد و عظمت سعی در دل مشاهده کنند و متحضر و متفکر و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب به مشارکت  
و مشایهت است بجهت صفا به بعضی الله عنهم جمیع کمال طبع اندر احوال و احوال و اقوال آنحضرت و محبت و  
بعضی حاجت و محال است و مکالمات شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صورتی مجبورانند  
این یکی از فوائد عظمی است که حاصل میشود از آن تکرار آن تکرار شریف او را و جانان بقای معینت را و در واقع



چون شب و روز ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متعلق باخلاق الهی است بقضیه فاذا ذکر فی انکرم الیسا ترا  
 نیز ذکر کنند و صلوة که اقرب وسائل است جز این علم شریف است و از بزرگی نقل است که میگفت اشتر  
 بوا عشت و اتوی و داعی مرا بر تحصیل حدیث و خدمت این علم این لفظ است که قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم و از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تو قیر و تعلیم دوست نزد ذکر شریف است و دوست  
 صلی الله علیه و آله وسلم و اظهار ششوع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد و کسی را ششوع  
 می کند او را و بدو صحابه بعد از وی و قتی که ذکر میکردند آنحضرت را گریه میکردند و ششوع مینمودند و بر وی خاص است  
 بر تن ایشان موی از جهت نایب تعلیم و هیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین تا بعین و من بعد ام  
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابواب ابراهیم خلی گفته که واجب است بر هر موی من هر گاه ذکر کنند آنحضرت را  
 یا ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و ششوع نماید و ساکن گردد و از حرکت خود و دیگران را بهیبت و اجلال آنچنانکه اگر  
 در حضور شریف میبود و تا بس کند با نچه ادب کرده است ملاحظه بفرمایید و ابواب یوسف سبحانی چون ذکر میشد آنحضرت  
 نزد وی گریه میکرد و تارجم میکرد و در حال وی در دم و بود و جعفر بن محمد کثیر الزراح و التمیم رج چون ذکر کرده میشد نزد  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم زردی گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد  
 نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دیگر گونه میشد رنگ مبارک وی و نم میگشت پیشانی وی بچشم منی بدان بر پیشانی  
 او ریزی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشود و گفت اگر میدیدید آنچه من دیده ام انکار نمیکردید این تحقیق  
 دیدم من محمد بن المنکدر بود وی رضی الله عنه سید القرائن دیک نبودیم تا که می پرسیدیم ما او را از حدیث پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله وسلم مگر آنکه گریه میکرد و تارجم میکردیم بروی و تحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 نگاه کرده میشد بسوی رنگ روی وی گویا کشیده شده است از وی خونی خشک میشد زبانی در دهان و  
 از جهت هیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بود عاصم بن عبد الله بن ابی بکر رضی الله عنهما چون ذکر کرده میشد  
 نزد وی آنحضرت میگفت تا باقی نمی ماند و چشم او اشکها را بود و هر روزی رحمة الله علیه زنگار از زمین دم و نزدیکی  
 ایشان در محبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میگشت چنانکه گویا نمی شناسی تو  
 او را و نمی شناسد وی ترا و بود صفوان بن سلیم از اصحابان و متزهدان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله  
 علیه و آله وسلم بسیار میگفت تا آنکه بر میخواستند مردم از پیش وی و بر جای خود میگذاشتند او را و او قناده  
 رضی الله تعالی عنهم چون می شنید نام شریف آنحضرت را میگفت او را گریه و ناله و اضطراب و بود عبد الرحمن  
 بن مهدی چون میخواند حدیث را در میگردید و در دم را بسکوت و میگفت لا ترفوا و لا ترفوا و لا ترفوا و لا ترفوا و لا ترفوا و لا ترفوا و لا ترفوا  
 واجب است انصاف نزد قرائت حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول وی و در صلوة نزد آن

در این مضمون

ایوب سختیانی

و از علامات محبت آنحضرت

بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد جماع ائم شریف کلامی است که باید در باب خود انتشار الله تعالی و از  
 علامات محبت و صلی الله علیه و آله و سلم کثرت شوق است بسوی بقاوری زیرت هر حبیب دوست میدارد  
 نقای حبیب را تا آنکه گفته اند بعضی المحبته بی الشوق الی الحبیب و لهذا بودند صحابه رضی الله عنهم اجمعین چون  
 سخت میشد شوق ایشان و در میگرفت ایشانرا سوزش محبت تقدیر میکردند ملازمست آنحضرت را و شغای  
 می جسته اند بشاهد جمال جهان بای می ولدت میگرفتند به پیشینی وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه  
 و آله و سلم و در حدیث اشهرین آمده که در وقت قدوم مدینه جز میخو اندزد و میگفتند خدا نطقی الاجته صمرا و همسر  
 و تحقیق گذشت بعضی از آثار از قول بلال و عمار و خالد و مدان و جز ایشان آنچه مناسب این باب است  
 از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی  
 سلام الله علیهم و هیای او از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم اجمعین و عداوت کسی که معاد است دارد با ایشان  
 و دشنام میگردد ایشانرا هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد و دوست او را و دشمن او را و دشمن او را و فرمود  
 آنحضرت علیه السلام و حسن و حسین رضی الله عنهما خداوند امن دوست میدارم ایشانرا پس دوست دارد ایشانرا  
 و فرمود کسی که دوست داشت ایشانرا تحقیق دوست داشت مرا و کسی که دوست داشت مرا پس تحقیق دوست داشت  
 خدا را و کسی که دشمن داشت ایشانرا دشمن داشت مرا و کسی که مرا دشمن داشت دشمن داشت خدا را و فرمود و فرمود  
 رضی الله عنهما وی گوشت پاره من است و غضب منی آرد مرا چیزی که در غضب منی آرد او را و فرمود عاتشه را در  
 اسامه بن زید و دوست داری عاتشه او را زیرا که من دوست میدارم او را و فرمود در باب احوال نگریه ایشانرا پس  
 و کسی که دوست میدارد ایشانرا پس بسبب دوستی من دوست میدارد ایشانرا و کسی که عداوت دارد با ایشان پس  
 بسبب دشمنی من دشمن میدارد ایشانرا و کسی که از دشمنان پس تحقیق اندا که مرا و هر که مرا اندا که در  
 خدا را و هر که اندا که خدا را از یک است که بگیرد او را و عذاب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن از شماست  
 و نشان از نفاق دشمن داشتن ایشان است و فرمود کسی که دوست داشت عرب را پس بدوستی من دوست داشت  
 ایشانرا و کسی که دشمن داشت عرب را پس بدشمنی من دشمن داشت ایشانرا و از علامات محبت آن مرد علیه السلام  
 شفقت بر امت و الترام نصیحت و می در قاست مصالح و ایصال منافع و رفع مضار ایشان است و در حقیقت  
 هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد هر چیز را که دوست میدارد وی آن چیز را و این بود سیرت مطهر حتی  
 در دنیا با شهادت نفس و چون دیدنش یعنی آنحضرت که آنحضرت تنج میگردد در اگر و قصه همیشه دوست شیرین  
 که در آن حق بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر می آمدند و نزد صلی که فادیده آنحضرت بود تا بعد از  
 ایشانرا طهار می که خورشید داشت و رسول خدا آنرا احدی را و از جمله دوست داشتن علما و اهل بیت و اهل ایمان

محببت

و از علامت محبت

و از آنکه دوست داشتن

و بنقض جهال و فساق و اهل بدعت و استتقال هر که مخالفت شریعت اوست قوله تعالی لا تجدوا یومنون بالله و الیوم  
 الآخر یوادون من جاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم و ابین جماعه اصحاب رضی الله عنهم کشفند پدر را و پسران برادران  
 و دوستان خود را و طلب رضای وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بعد از من عبد الله بن ابی که از خاندان  
 درگاه بود پدرش راس و رئیس سنانقان اگر خواهی تو بیارم سر او را یعنی پدر را چون گفته بود این منافق کفری چنان  
 الی المذنبه لیسر جن الامم منها الاذل و مراد با عز خود داشته بود و باذل اصحاب آنحضرت را و پیوسته کرد و هر چند این  
 پسرش شمشیر با دست گرفته بر سر دینیه مطهره آمده و با دست او گفت به پدر بگو بنده بان خود که انما اذل الناس اصحاب  
 محمد و الناس و اگر می بر سر ترا گفت راست میگویی و میکنی همچنین گفت بکنم پس از زبان او این اقرار گرفت  
 و بگذاشت و جو بیده و محبیده و برادر بودند که خردترین ایشان ایمان آورده بود و آنحضرت علیه السلام او را  
 بر قیل پیروی که از مفسدان و فتنه بود گماشته برادر کلان او بوی گفت آیا میکشی تو مردی که پیوسته شکم ما از آزار  
 لغت اوست گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرا بید که ترا بکنم تو آنهم محبت داری پس بکنم پس آن برادر  
 از جای درآمد و انصاف داد و گفت عجب دینی است که تو اختیار کرده و آنهم محبت داری پس من نیز مسلمان شدم  
 و ادعای محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از نزد باری تعالی و مهدی و مهدی و مهدی و  
 متعلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن محبت آن تلاوت است و علی بوی تو هم تیری و دقوت  
 نزود و وی سئل تسری رضی الله عنه گفت علامت محبت خدا محبت قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت  
 پیغمبر محبت سنت است و علامت محبت سنت محبت آخرت است و علامت محبت آخرت بغض دنیا و علامت بغض دنیا آنکه فقیه نکند نگردد  
 توفقه که برساند او را آخرت و از عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد و لها سیه نیکو و از قرآن  
 و چگونه سیر کرد و محبوب و وی غایت مطلوب است و این صفت دلهای پاک است که در فضل است بنده ایمان  
 و طبیعت جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بکشايد به که دارالملک ایمان را بیا بدخالی از خوف و در حقیقت  
 مصداق و معیار محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت است  
 که محبت ملائی و فرامیر بیشتر باشد از محبت کلام الله و این نشان تساد قلب و خرابی باطن است و بعضی مشایخ  
 گفته اند که علامت ذوق قرآن از حیثیت قرآنیت است که بحسن صوت و بی آن مسادی باشد و آنکه  
 بی صوت ذوق نیار و یا بصوت زیاده گردد و در حقیقت ذوق صوت است نه ذوق قرآن و این سخن از مباهله  
 نیست و الا صوت حسن زینت و زیور قرآنیت است چنانکه مراد است که زینت القرآن باصوات کم و منظم  
 بالقرآن نلیس بنا و صحابه را رضوان الله علیهم سماع بود از قرآن و اذ اسمعوا ما اتزل الی الرسول تری نفیض  
 من الممع مع قوم اصل حق در حجاب خوش خوانان بودند که صبر ازل میر بودند و جانی در قالب ایمان افزا بودند

نسخه  
 کتاب  
 تاریخ  
 وزارت  
 معتمد  
 شاه  
 قاجار

قرآن خواندن  
 به آواز خوش

جمله

خصم و خدا ابو موسی اشعری و عبداللہ بن سعور و امثال ایشان و هیچ چیزی برای توست و فرمود ایمان بالا از آن آسمان  
 قرآن به صورت حسن و صفا صوت عربی نیست شبی ابو موسی رضی اللہ عنہ قرآن میخواند و آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ و آلہ و سلم در گوشه گوش بر آواز او مناده و ذوق میگرفت و مخطوط بود چون صبح شد فرمود بوی شب بهر خوب  
 میخواندی قرآن من می شنیدم گفت آه اگر من میدانستم که تو می شنوی می آراستم آواز خود را بیشتر از این  
 بلبل و دلم را شادی روداده از نالیدنم امشب بنزد جای یار گویا گوش بر آواز من دار و با آنحضرت  
 بعد از آنکه بن سعور رضی اللہ عنہ فرمود و بخوان بر من چیزی از قرآن عبداللہ گفت یا رسول اللہ من بخوانم  
 بر تو حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنوم از غیر خود پس خواند عبداللہ و چشمان مبارک  
 آنحضرت اشک میریخت و میفرمود می شنیدم چنانکه دیگر مسبین بودند و این عمره می شنیدم عنایه ای برای گشت  
 از روز و خود و خفته میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکدور و روز خانه تاردم و او را بهاری پنداشتند  
 بعد از آنکه آمدند و صبحی به چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ میبود میگفت خدا  
 یا ابو موسی یا دود ما خدا را پس میخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل و غیره روایت  
 روایت کرده اند که خدا تعالی گوید مرا و او را علی السلام روز قیامت تجید کن مرا آن صوفی که در دنیا سیکردی  
 پس در او و علیه السلام گوید چگونه کنم یا رب و بروی تو از من آن صوت را پس فرایه پروردگار تعالی من  
 باز و میکنم بر تو آن صوت را پس بایستد او و نزد ساقی عرق و تجید کند پروردگار را پس چون بشنوند بشنایان  
 آن آواز او را فراموش کنند نغم جنت را و هیچ غلیم نماند آنکه بشنوند کلام خدا را و خطاب و تعالی را ایشان را و چون  
 مضامین شود بان رویت وجه که میروی بجهان فراموش کنند همه را و متفرق گردند در آن شج شهابه لعل و هر و وی  
 رحمت اللہ علیہ فرمود این سماع است که مختلف نیستند و روی و کس از اهل یان و اختلاف در خواندن آن خارج است  
 یا همان موسیقی طائفه آنرا مومل و مقرب دانند و قوی لحن بغض گردانند و هر دو در دو جانب افراط و تفریط اند  
 انشی و آنچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بدان  
 فوق همه است که داردین اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قد جاءکم برهان  
 من ربکم و انزلنا الیکم نورا مهینا و از علامت تمام محبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کمال آن نبی  
 در دنیا و ایشار فقر و انصاف بدان است و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که فقر و بیوهی  
 کسیکه دوست میدارد و سریع ترست از جبل که از اعلا ی وادی با سفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام هر و وی  
 و گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم ترا فرمود و من شدار و بیندیش که چه میگوئی گفت من دوست میدارم  
 ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آماده گردان مرا فقر را بخود و دیگری آه و گفت من دوست میدارم خدا را



واعتراض نمود از آن و شققت بر امت نبی و تحقیق و تفحص بر تعریف اخلاق و سیر و آداب و عی و محلی آنحضرت علیه  
 و آله و سلم و بعد از آن دوران و کوششش کردن در آن و از جمله نصیحت رسول الله صلی الله علیه و آله و آداب و اجتناب از  
 او است و تشریح مساحت عز و جلال او را از هر عیب و معصیت که مذکور است در رسالت او و در غایت او در باب گناه است  
 آداب آنجناب آنست که هر چه و رای مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر که ال منقبت که با شد  
 او را شایسته است و محبت هر که در هر منصب است بوی از علمای و علمای و بلاد و دیار و جز آن خصوصاً اگر آدم و مودت  
 او بلیست و قرابت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر بن ابی طالب را که یکی از امرای خراسان بود و پهلوان و قوا  
 باز و قوی دولت بود و در خواب دیدند و پرسیدند که چه کرد خدا تعالی با تو گفت آن مرد میزد و گفتند چه آمدند بدگنست  
 روزی بر بلندی کوهی بودم و نظر کردم و دست شرف شدم بر لشکری خود پس خوش آمد که شربت ایشان پس آن روز  
 کردم که کاشکی حاضر بشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم او را پس شکر گفتم مرا خدا تعالی و آمرزید مرا  
 در بعضی حکایات از وی یا از غیر وی آمده که گفت ای کاش در روز محاربه نام حسین و اهل بیت و دست حاضر  
 پیو دم و خور و مل و مقهور میگردد و ایندم بیزد یا از وی اما نصرت بکتاب الله ایمان آوردن بآن و عمل کردن آنچه  
 در دست و تدبیر آیات و معرفت معانی آن و تحصیل علومی که متعلق است بدان و در او دست تملک است آن با  
 رعایت چهار است و تحسین صورت و حفظ و قلب و تنظیم آن و تفهیم و تفقه در آن و وضع کردن تاویلات اهل ذبح  
 و ضلال و طعن ملامحه و زنا و فتنه و رعایت حقوق کتاب الله ترک نکردن و تفسیر آن از پیش نفس خود  
 بی مسند و نقل و سلف و موافقت شرع شریعت چنانچه بعضی از جاهلان بوالفمولین روزگار کنند  
 و آنرا تفسیر آن نام کنند و ندانند که من فسر آن بر آیه نقد کفر لغو باشد من و لک و اما نصیحت مرا مرا مسلمانان  
 رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان به صلاح و معونت در امر دین و دنیا بقول و فعل و تنبیخا فغان و محصر  
 جاهلان و عطای محتاجان و دستورات دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس  
 ایشان نگاه داشتن و بچشم حقارت و مسلمانان نگریستن و دست و زبان از ایامی ایشان باز داشتن و  
 امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت عامه است کلمه بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر دقائق و حقائق  
 و کشف اسرار نمودن و اظهار احوال علما و اختلافات ایشان بر غیر علما نیز همین حکم دارد و من الله العتمة و العون  
 و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد خواص امر و سلاطین داشته اند که حاکم بر خلق چنانکه در روایت دیگر  
 آمده است که وائمة المسلمين طاعت ایشانست و حق نصرت و معونت ایشان و امر کردن و نهی نمودن ایشان  
 بدان بر احسن وجه و ارفق و اصلاح آن و تنبیخ بر آنچه فاضل شوند از امور مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و  
 ترک خروج بر ایشان و عدم اغواء مردم و انسداد قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت





بیشتر

نشسته میبودند در میان ایشان ابوبکر و عمر پس هر یک داشت پنج یکی از ایشان بسوی وی نظر خود را از غایت جاهل  
 عظمت و کبرای وی مگر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما که نظر کردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی  
 ایشان و قسم میکردند ایشان بسوی وی و قسم میکرد وی بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان  
 ایشان بود و اسامی برین شریک گفته است که آدم من نزد آنحضرت در باران وی گردوی بودند گویا بر سرای ایشان  
 در نهان نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و سر برینداشته اند چه کسی که بر سر برین نشسته  
 اگر حرکت کند و سر بردارد و بر نهان که بر سر وی نشسته می بود و میرود و در برین نشسته صلی الله علیه و آله و سلم  
 که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می انداختند و خاموش میبودند نه شایان و نه  
 گویا بر سرای ایشان بر نهان داشتند و گفته عروه بن مسعود و دیگران که فرستادند را قریش در حال صلح حدیبیه بسوی  
 رسول خدا و دیدار تقییم اصحاب وی آنچه دید و دید که چون وضو میکنند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبادرت میکنند  
 وی افتند بر آب وضو و نزدیک است که قتال میکنند بسوی وی و می اندازد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب برین  
 و آب بینی و حلق را اگر آنکه مبادرت آیند و میگردد آنرا بگشای دست خود و یا آنرا بر روی خود و بر نهان خود می افتد  
 از آنحضرت بسوی اگر آنکه مبادرت میکنند و بر سیدارند و نگاه میدارند آنرا به تبری و چون امر میکنند شتابی میکنند با قتال  
 و چون تکلم میکنند سبب میکنند آوازهای خود را نزد وی نمی یابند مجال نگاه کردن و طاقت نظر انداختن بسوی وی  
 از جهت غایت تقییم و اجلال وی و چون رجوع کردند و بسوی قریش و دید ایشان از گفت یا معشر قریش من آدمم  
 کسری و قهصر را و پناشی را و وقت بادشاهی ایشان و بخدا سوگند ندیدم من آنچه یکی بادشاهی را در قومی مانند من  
 در اصحاب و در وایتی گفت ندیدم هیچ بادشاهی را هرگز تقییم کنند او را اصحاب او چنانکه تقییم میکنند محمد را اصحاب و  
 در روایت آمده است از انس گفت تحقیق دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سر تراشی می فرمود و بسوی سر  
 او را گرد میکردند آنرا اصحاب وی پس نمی خواستند که بیفتند یکی بسوی مبارک گرد دست مردی و تقسیم کردن  
 آنحضرت موهای سر مبارک خود را میان اصحاب و سرچ در عجلش بیاید انشاء الله تعالی و از غایت ادب  
 آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه را بر قریش فرستاد و بدعوت  
 اسلام و تمهید قواعد صلح اذن کردند قریش در عثمان را و طواف کردن بیت پران آورد عثمان رضی الله عنه و گفت  
 یقسم من که یکم طواف اطواف کند بسوی رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیمتر دانست رعایت ادب را با آنحضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف و احق چنین باید هیچ علی و بنی عبادتی برابر آن نباشد که رعایت ادب را  
 با آنحضرت کنند صلی الله علیه و آله و سلم و آمده است که صحابه رضوان الله علیهم دوست پیدا شدند که از اهل بیابان  
 کسی بیاید و چیزی بر سیدان آنحضرت و فائده کنند ایشان را و برون و خود را بحال ندانستند که بر سیدان از جهت

بیشتر





جهت زیاد فضل ایشان و تطبیق میان این اقوال آنست که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و  
بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب اهل بیت نسب و از ولج مطهر اهل بیت سکنی اند و اولاد کرام اهل بیت ولادت  
و علی اگر چه از اولاد نیست ملحق است با ایشان بواسطه فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذارنده ام  
در شما دو چیز را که اگر بگیرید و متسک کنید بآن گمراه نشوید کتاب الله و عمرتی پس نظر کنید چگونه خلیفه بشوید  
شماره امدان و دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شناختن آل محمد سبب بیزاریست از آتش و فرخ و حب آل محمد گدازش  
از صراط و ولایت در آل محمد امان است از عذاب و مراد شناختن ایشان شناختن مرتبه و منزلت ایشان است از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون شناخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت و وجوب اجسال  
و حرمت ایشان را به سبب دوی و از عمر بن ابی سلمه آمده که گفت بهنگانی که نازل شد تا میرید الله علیه و آله و سلم  
الرحمن اهل البیت الایة و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را و حسن و حسین را  
و گفت خداوند اینها اهل بیت منند و پوشانیده ایشان را کسا و علی پسر ابی طالب آنحضرت ایستاده بود و روایتی آمده  
که حسن و حسین را در کنار گرفت و علی را بیک دست گرفت و فاطمه را بدست دیگر چسبید و در آنجا فرمود  
خداوند ایشان را بلیت من انداخت و در گردان از ایشان حسن ظاهر کن ایشان را و اختلاف است در آنکه مراد  
با بلیت درین آیه که همه کیست اکثر بر آنند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین و علی است سلام الله علیهم اجمعین  
چنانکه اکثر روایات دال بر آنست و انصاف آنست که فساد مطهره نیز داخل انداز جهت ندای سیاق و سباق کلام  
در آن و توفیق آیت در ایشان چنانکه امراة ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله وبرکاته علیه اهل البیت و چنانکه  
در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خمین ندارد و بار که اهل بیتیم هیچ یکی مگر آنکه در آنجا  
خدا کمالی در آتش و خواندن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چهار تن پاک را و نشان دادن ایشان در کنار  
مبارک و پوشانیدن کسا و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحدیث شافعات ندارد  
بدخول فساد مطهره در آن و شمول فضل او با سبب حسن و غیبت ظاهر ایشان را نیز در روایت جبر از ام سلمه  
آمده است که گفت گفتم من تا یا رسول الله من پاک پس فرمود آنحضرت و آنست من اهل و در روایتی و آنست علی خیر  
و همچنین اختلاف است در آنکه میگوید قل لا اسألكم علیه اجر الا المودة فی القربی در روایت کرده شده است که چون  
نازل شد این آیه گفتند صحابه من اهل قرابتک فرمود آنحضرت هو لا علی و فاطمه و اینها و صواب آنست که  
شامل است تمام مردم را که قرابت دارد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این چهار تن عمره و خیمه آنجا اند  
و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه گفته که در اینجا تفصیل کامل است صحابه عظام را که نسبت قرابت مستوی دارند  
بآن جناب صلی الله علیه و آله و سلم و گفت در شان علی من گشت مولا و فاطمه مولا و آل برکات و عا

من عاده و گفت مراد برضی الله عنه لایحیک الاموس و لایحیک الامناقی و گفت انشاء الله منی بمنزله یارون  
 سن موسی و در روایتی اما برضی ان تكون منی بمنزله یارون من موسی و این تشبیه مهم است و قول وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم الا لایحی بعدی بیان کرده که اتصال نبوت نیست بلکه تفریق است و آن خداست مت و یارون خلیفه  
 موسی در جیانت وی بودند بعد از حیات از جهت موت یارون قبل موسی و ایل برین گفتن آنحضرت است این کلمه را  
 بعدی در وقت او به غر و تپوک و استخوان وی بر ایل و عیال چنانکه موسی یارون را ساخت قوله تعالی و اذ قال  
 موسی الاخیر یارون اقلنی فی قومی الا ید و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امام جماعت این  
 امم مکتوم را و علی را برضی الله عنه و مراد بولی در قولی و من کنتم مولاه و لا اسلام است نه ولایت حکم را گفته اند که  
 موسی در وقت پیچ جامعی والی نیامده است و فرمود در شان فاطمه زهرا علیها السلام منی یوفی ما اذا ما فیه منی الیهما  
 و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و احب الرجال ذوها علی  
 رواه الترمذی و این از خاصیت صفات عائشه است یعنی الله عنها و انما اردو اگر فرضاً از فاطمه می پرسیدند میگفت  
 کان احب الرجال ابوبکر و احب النساء عائشه و این نیز صحیح است زیرا که وجه محبت متعدد و مختلف است فافهم  
 و باقیه التوفیق و فرمود در شان امام حسن و حسین اللهم انی اجماعاً فاجها و احبهما و احبهما و احبهم الله عنه و یم  
 من آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که میکشاد و این مبارک امام حسن را پیوستی در آورده زبان شریف خود را  
 در دهان و میفرمود خداوند من دوست میدارم او را پس دوست دارم او را و دوست دار کسی را که دوست میدارد  
 او را ثلاث مرات و فرمود آنحضرت کسیکه دوست میدارد مراد دوست دارد این هر دو را و ادراش از باشد با حسن  
 در هر چه من روز قیامت و آنحضرت می بکشد زبان حسن را و شفقت او را بود و این هر دو امام اجل شریف ناس بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان از اثبات شایسته با آنحضرت کرده اند مثل جعفر بن ابی طالب و پیرو او عبدالله  
 بن جعفر و قثم بن العباس و سفیان بن اکهارث بن عبدالمطلب و غیرهم که اقارب و اخوان او بودند و کائنات برین پیچ  
 مروی بود از اهل بصره نیز شایسته داشت با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون در آید از سرای معاویه برحق  
 از سر به شود و پیش آید او را و بوسه داد میان دو چشم وی و انقطاع کرد در قباب اکبر سیم و سکون را و غنیمت محبت که نام  
 موفقی است برای او و مواهب لدنیه آورده که یکی از اهل نبوت که نام او یحیی بن القاسم محمد بن جعفر بن محمد بن علی  
 بن اکسین بن علی که مطبق بود بشبیه که در موضع خاتم النبوة مشایبه بود مراد مقتدر بقیة الامم مشایبه خاتم النبوة  
 و بود وی چون می در آمد می دیدند او را مردم در و میفرستادند بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از دهان  
 مینمودند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکاً و مراد شبیه در بعضی امور خواهد بود و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در تمام حسن فسر کی ندارد شش هزار نفره عن شریک فی محاسنه فخر الحسن فیه غیر قسم و غیر ذلک الا عادت از و



مر عباس را سوگند بخدای که فدای من در دوستی او است در نیاید در دل هیچ مردی ایمان تا آنکه دوست دارد  
 شمار به دوستی خدا و رسول بوی و فرمودن با وی بخی فخر اذانی و انما علم الرجل عنوا به و فرمود مر عباس را بیا فدا بکن  
 ای عم اولاد پس جمع کرد ایشانرا و پوشانید چادر مبارک خود را که کساء سیاه خطاطی بجزت بود و فرمود اللهم اغفر لعماس  
 و ولده معطرة نظاهرة و با طقت از کفن از دنیا اللهم اغفر لی و له و رواه الشریفی و گفته اند که آن شش تن بودند  
 فضل و عید الله و عید الله و قثم و عید الله و فرمودند آنکی و صندوانی و سید لاهل بی بی و عترتی فاستترهم  
 من النار که عترتی ایاهم پس آنکین گفتند آستانه و در دیوارهای خانه آمین آمین و گفت ابو بکر رضی الله عنه از چو انجا  
 فی اهل بیت و گفت بخدا سوگند تحقیق قرابت رسول خدا محبوبتر است بسوی من باز صله کردن من قرابت خود را و فرمود  
 آنحضرت مرا هم علمه را ایذا کن برادر نانشه و همچنین فرمود مر فاطمه را دوست دارها نانشه را بدوستی من و بر میداشت ابو بکر  
 حسن بن علی را بر گرون خود و میگفت با بی شبیه با بقی این خیمه با علی و علی خنده میکرد و آورده اند که عید الله بن حسن  
 بن علی که او را عید الله محسن خوانند گفت آدم من بر عمر بن عبد العزیز بجهت حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون  
 پیش آید ترا حاجتی کس بفرست و بنویس برای من که من شرم دارم از خدا که بپزند ترا بر دهن و آمده است از شعبی که  
 نماز گذار و زید بن ثابت انصاری کاتبه وحی بر جنازه مادر خود پسر نزدیک گردانیده شد مراد را اشتیاقی سوا شود  
 آنرا پس گفت ابن عباس را کایله را پس گفت زید بگذارد کایله را یا ابن عم رسول الله علیه و آله و سلم  
 گفت ابن عباس این چنین را کرده شد ای که بکنیم با این پسر خود و در روایتی بشرفای خود و او را می گفت که زید  
 بن ابی اسامه بن زید پسر عمر بن عبد العزیز و پادای موی بود مراد را که گرفته بود دست او را پس برخواست عمر برای وی  
 و بر پشت بسوی وی پس بگریه افتاد دست او را میان دستهای خود و برد او را تا نباشد او را بر مجلس خود و نشست  
 پیش روی و نگذاشت مراد را حاجتی مگر آنکه بر آورد هر گاه که فرض کرد یعنی تعیین کرد و علوه عمر بن الخطاب رضی الله عنه  
 پسر خود را عید الله بن عمر سه هزار و اسامه بن زید را سه هزار و پانصد گفت عید الله مرید خود را بچه سبب فضیلت  
 وادی تو بمن او را بخدا سوگند حققت نموده است وی مراد را هیچ مشهدی پس گفت ایسر المؤمنین عمر مراد را بیک  
 زید پدر او بود محبوب تر بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو و اسامه محبوب تر بسوی وی از تو پس را شمار  
 کردم و فضیلت دارم محبوب رسول خدا را بر محبوب خود و روایت کرده شده است که مالک رحمة الله علیه چون  
 آید او را جعفر بن سلیمان رواینت از وی آنچه یافت و برداشته شد و بچند و بیوش در آمد بر وی مردم و چون بوش  
 آمد گفت گواه میگیرم من شمارا که من گردانیده ام و نموده خود را در غسل یعنی غسل کردم او را و چون رسیدند او را  
 از آن گفت من ترسیدم که بحیرم و طاقات کنم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آید یعنی از اولاد او  
 آتش را بسبب من و گفته اند که منصرف خلیف طلب قصاص کرد از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه



من المهاجرین والا نصار الآیه وقال الله تعالى لقد رضي الله عن المؤمنين اذا يبايعونك تحت الشجرة وقال الله تعالى  
 رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه الآیه وقوله تعالى يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه الآیه وقال صلى الله  
 عليه وآله وسلم اصحابي كالنجوم بايعهم الله تيممهم وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم مثل اصحابي مثل الملح في الطعام لا يصح الطعام الا به الحديث وقال الله تعالى في اصحابي اتخذوهم  
 عرضا بعدى فمن اجتمعتم فاجتمعوا ومن اختلفتم اختلفوا وقال لا تسبوا اصحابي فوالله اني فاسمكم مثل احد ذبيبا الحديث  
 وقال من سب اصحابي فعليه لعنة الله ولأكله الناس جميعين وقال اذا ذكر اصحابي فامسكوا ودر حديث جابر آمده  
 ان الله اختار اصحابي على جميع العالمين سوى التبيين والمسلمين واختار لي منهم اربعة ابا بكر وعمر وعثمان وعليه  
 جعلهم خير اصحابي واصحابي كلهم خير ودر ذكر اربعة درين حديث ودر احاديث ديكر ذكر اربعة وعشره باين ترتيب  
 دليل روشن است بر ثبوت ترتيب ميان ايشان وگمان آنکه را بيان بکسب عقاود خود ذکر کرده اند و عبارت  
 حديث را تغير داده اند فاسدست لائق نيست بحال محدثين نعم در بعضي احاديث ذکر علي کرم الله وجهه مقدم آمده  
 بر عثمان رضي الله عنه وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من احب عمر فقد احبني ومن البغض عمر فقد ابغضني  
 و احاديث در باب فضل صحابه رضي الله عنهم جميعين بسيار است و امام مالک گفته کسيکه بغض دارد صحابه را  
 و دشنام دهد صحابه را ايست مرا و در حق مسلمين دشمنيست ايشان با حق و کشيده است وي رحمة الله اين حديث را از  
 سورة حشر والذين جاءوا من بعدهم الآیه و گفته است وي رحمة الله عليه کسيکه دشمنم و دشمن دارم و اصحابي  
 محمدی کافرست لقوله تعالى ليغيظهم الكفار و گفته اند همه قسام مسلمانان درين آيات تقسيم یافته بقسم چهارون  
 و انصار و آنها که بعد از ايشان آمدند و وصف آنها خود داخل نيست که ميگويد ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا  
 بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا و صيغه خود داخل هيچ کدام از اين اقسام نيستند و در فصل الخطاب  
 از حضرت امام محمد باقر رضي الله عنهما مي آيد که قومي از اهل عراق نزد وي آمدند و ابوبکر و عمر رضي الله عنهما  
 را ياد کردند و چيزي از ايشان گفتند پس زنان زود بيدگوي عثمان رضي الله عنه افتادند و ايشان را فرمود خبر  
 و بيدمر که شما از مهاجرانند که خداستالي در حق ايشان فرمود للفقر المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم و ايمانهم  
 كفرهم و اولئك هم الصادقون گفتند ما نه از ايشانيم فرمود پس شما از جماعه انصاريد که در شان ايشان آمده الذين  
 تبعوا الذر و الايمان من قبلهم تا آنجا که گفت اولئك هم المفلحون گفت از ايشان نيز نايتم گفت گواهي ميدهم من که از ان  
 جماعه نيست بايد که در شان ايشان فرموده والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان  
 پس گفت بخير پديدان من خداستالي هيچ کي را از شما قابل رحمت خود نسا و شما صورت اسلام را با حسن ساختيد  
 و نيکن در حق ايشان را از اهل اسلاميد امتي و عبيد الله بن مبارک گفت دو فضيلت اندر هر که باشد نجات يابد صدق

و حسب اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایوب بنیانی گفت کسیکه دوست دارد و ابوبکر را پس تحقیق برپا داشت  
 و بین را و کسیکه دوست دارد عمر را پس تحقیق روشن گردانید راه را و کسیکه دوست دارد عثمان را پس تحقیق  
 منظور شد ثور خدو کسیکه دوست دارد علی را پس تحقیق گرفت عروه و ثقی را و کسیکه نیک کند ثار ابی صاحب مهر  
 پس تحقیق بیزار شد از لفاق و کسیکه بغض کند یکی از ایشان را پس می بتبع منافق مخالف سنت و طریقه  
 سلطنت صالح است و بیشتر هم که صعد و کند برای وی علی بسوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و باشد ملائکه  
 مرایشان را سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قدم آورده بدین راه از  
 حجة الوداع بمنبر برآمد و خطبه خواند فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاعرفوا له ذلک ایها الناس انی راض  
 عن عمر و عن علی و عن عثمان و عن طلحة و الزبیر و السید و عبد الرحمن بن عوف فاعرفوا له ذلک و این مثل حدیث  
 عشرست که در وی بشارت داده ایشان را بجهنت و لیکن درین ذکر ابی سعیده بن ابی جهل نیست امیر المؤمنین  
 عمر نیز در وقت شوری گفته که این ها اند که رفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عالم و حال آنکه همه  
 را رضایت از ایشان و فرمود یا ایها الناس ان الله غفر لابل بدر و لجمیة ایها الناس احفظونی فی احوالی و  
 احوالی و احبالی لا یلکم احد منکم مظلمة فانها مظلمة لا تذهب فی القیامة غدا و فرمود آنحضرت نگاه دارید  
 مراد اصحاب من و اصهار من زیرا که کسیکه نگاه دارد مراد ایشان نگاه دارد او را خدا تعالی در دنیا و آخرت  
 و کسیکه نه نگاه دارد مراد ایشان میگردد و در بر او را خدا تعالی و کسیکه ترک دهد و براند او را خدا تعالی  
 نزد یک است که بگوید او را دعا کند و فرمود کسیکه نگاه دارد مراد اصحاب من باشم من نگاه دارنده وی روز قیامت  
 نیز فرمود کسی که نگاه دارد او مراد و اصحاب من می در آید بر من و من را و کسیکه نگاه ندارد مراد اصحاب من  
 نمی در آید بر من و من را و منی بیند مراد از دور و بیرون می آید آنحضرت در اول شب سه و سه بقیع و دعا  
 میکرد و اصحاب را و استغفار میکرد و مرایشان را و پان امر کرد او را خدا تعالی و امر کرد و اصحاب ایشان و اولاد  
 ایشان و معادات کسیکه عداوت دارد با ایشان و از کسب رضی الله عنه که گفت نیست هیچ یکی از اصحاب  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگذر آنکه مراد شفاعت است روز قیامت و طلب میکرد کعب از منیره بن  
 نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سهل بن عبد الله التستری گفت ایمان نیاورد و رسول کسیکه تو غیر  
 کند اصحاب او را و عزیز ندارد او را و او را آورده شد نزد آنحضرت جنازه مروی را پس نه گذارد و بروی نماز  
 فرمود می بغض میداشت عثمان را پس بغض داشت او را خدا عز و جل و کلام درین باب یعنی در باب فضیلت  
 اصحاب و تفاضیل ایشان طویل است در غایت طول و در شرح اشکالات و مسائل و انتخاب آن از آنچه در کتب  
 تویم در نظر آمده با قطع نظر از تعصب فریقین نقل کرده ایم و باشد التوفیق و هو اعلم و صلوات الله علیه

و اکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشاهده اماکن و معابد و آنچه  
دست شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته آورده اند که بوی خوره راضی الله عنه موسی پیشانی او دراز بود چنانکه  
چون می نشست و فرمود میگذاشت آن مویها را بر زمین میرسیدند گفتند چرا دراز میداری این مویها را  
دینی تراشی گفت نمی تراشم از آن جهت که وقتی دست شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآن رسیده  
پس نگاه میدارم آنها را تبرکاه و در کلاه خالدرین اولاد بوی چند بود از مویهای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
بهنگام افتاد کلاه وی در بعضی جنگ گاهها پس حکم بر بست کلاه را تا باز بفتند و زمانی بر آن کشید که چند کس از  
مسلمانان گشته شدند پس آنکار کردند صحابه این فعل را بدیدند گفتند که در میان این را بهیچ کلاه بیک جهت  
مویهای شریف که در آن بست بود نگاه داشته اید تا ضایع نشود و در دستهای مشرکان نیفتند و بر کاتان زمین  
مسلم بنگرد و دیده اند این عمر را که نهاد دست خود را بر جای نشسته نگاه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
پس از آن نهاد دست را بر روی خود و آنام مالک رحمة الله علیه سوار نمیشد و در پیشه مطهر و بر او چه خود و گفتند  
ششم میدارم آنقدر که پی ببرم زینتی را که بر روی خود صلی الله علیه و آله و سلم در آن خفته پس اسب خود پناوه است  
آنحضرت پای مبارک خود را بر آن و نشیند اسپان خود را که داشت بر پاشاخی پس گفت ششانی نگاهدار  
برای خود و نیز پس جواب داد بماند این جواب و حرکات کرده شد است انا محمد بن قاسم بن ابی حمزه و بود در  
رحمة الله ان غازیان و میران از آن گفت اساس نمیکش من که آن را بدست خود دیگر بکار بست از آن که شنیدم  
که آنحضرت کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه قوی داد و حق کسی که گفت تربت  
مدینه مقدسه روی دست بزدی سه دره و امر کرده بحبس وی و بود در آنقدری و منفرقی در مردم و چه عجب که  
زده شود گردن مردی که بگوید خاکی را که دفن کرده شد و روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی دست  
نخیزد و یک از اسمای که است انتهای این پلده که می طایه و طایفه است از جهت طهارت او از استیسا  
تحرک و موافقت او بر طایع سلیمه را و از جهت طیب رائحه بلکه طیب تامه امور او و گفته اند که ساکنان این بقعه  
از تربت و در دیوار رواج طیب می یابند که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت و شاید که است شام  
نمونه ازین معنی بشماره فوق بعضی از صادقان غریب و محتاجان مشتاقان نیز راه یافته باشند بعد از طهارت که است  
پایم بر طایع رسول و طایع پیغمبر با نما السک و الکافور و السندل و طیب قاصیه که یکی از علمای صاحب  
و بر این است میگوید که نه است مدینه را نفقه خاص است که هیچ مشک و عنبر نیست و گفته اند که این معنی از عجب عجا است  
و در تربت هیچ عجب نیست طیب در آن زمین که نسبی و در دطره دوست به چه جای دم زدن نهایی تا نالاست  
آورده است که چو غفاری گرفت قصب آنحضرت را از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که بشکند آنرا و خود

در بیان فضیلت و مقام آنحضرت

پس فرمایا که وندیدم پس گرفت خوره در زانوی دی پس برید زانو را و مرد و مردان سالی و فرمود آنحضرت  
 که یک بخور و سوگو کند بدین فریغ بر من پس باید که آماده سازد جای خود را در آتش و نوب و باین قبر شریف و منبر  
 و صندلی است از ریاضت و باقی از فضائل و کمالات و مناقب و صفات این طهر مطهر و واضح و پاک این  
 و ادب اقامت در آن و رعایت تعلیم اهل آن در کتاب و حدیث و تفسیر و در راه محبوب مذکور است فی الجمله  
 و در حکم صلوٰۃ و سلام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و وجوب آن و فضیلت آن و بیان صفات  
 و کمالات و موطن آن و جز آن از آنچه متعلق است بآن بدانکه اصل در باب وجوب صلوٰۃ و سلام بر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این است که میگوید است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و کواذین  
 بدانکه حق تعالی درین آیه که استناد کرد صلوٰۃ علی النبی را بذات کریم خود و ملائکه و امر کرد مومنان را بصلوٰۃ و سلام  
 بر آنحضرت و ملائکه را اقرار است در معانی صلوٰۃ متعارف و مقارن گفت ابو العالیه که از تابعین است معنی صلوٰۃ خدا بر نبی  
 شناسایی و پرستش و تعظیم و نزد ملائکه و معنی صلوٰۃ ملائکه بر نبی دعا کردن ایشان و در خواستن از درگاه عزتشان یا  
 همچنین از مومنان که امر کرده شده اند بدان و مراد طلب زیادت و برکت است در آن نه اصل و از مقابل آمده  
 که صلوٰۃ الله متعزیت است و صلوٰۃ ملائکه استغفار و تهنیت است که گفته که صلوٰۃ الله رحمت است و در روایتی از وی  
 متعزیت است و صلوٰۃ ملائکه دعای نی دعا بر آنحضرت و رحمت و خود کار ملائکه استغفار است مومنان را قول تعالی و استغفار و ن  
 الذین آمنوا و در باب قاعده بعد از صلوٰۃ گفت صلوٰۃ دیگر آمده که دعای کنند او را ملائکه اللهم اغفر له اللهم رحمت و گفته  
 که صلوٰۃ از خدا رحمت است و از ملائکه رحمتی است که باعث دیگر و بر است دعا رحمت و گفته اند صلوٰۃ خدا بر خلق خاص  
 میباشد و عام پس صلوٰۃ بر انبیاء و شفا و تعظیم که لائق است بحال هر یک خصوصاً بر انبیاء انصاف و افضل خواهد بود  
 از همه بر غیر ایشان رحمت عام که اشارت کرده است بدان بقول خود در حق و محبت کل شی و باین ظاهر شد زنی بیان  
 صلوٰۃ فی کبریا آنحضرت است و بر سایر مؤمنین که فرموده است ان الله و ملائکته یصلون علی النبی فرموده و الله صلی  
 علیه و ملائکته و ظاهر است که آنچه لائق است بحال شریف آنحضرت اعلی و اتم و اکمل خواهد بود و گفته اند که درین آیه  
 از تعظیم و تکریم آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت رب العزت و همه موجودات تعظیم و شفا و دعا  
 میکنند او را و از صلوٰۃ بر مؤمنین گفت یفرحکم من الطلقات الی النور و طبی گفته که معنی صلوٰۃ علی النبی تعظیم او است  
 و معنی قول اللهم صلی علی محمد و آل محمد تعظیم است در دنیا با علای ذکر وی و اظهار درین و اقبای شریعت و مع  
 و در آخرت یا ایصال ثنوت و تشفیج وی و راست و اقامت وی در مقام محمود و بر تقدیر مراد بقول و  
 صلی الله علیه و آله و سلم او را بکم بالصلوٰۃ علیه و صلوٰۃ بر آل و از دلج و ذریت بطریق بی و طفیل است و ملائکه آن  
 در صلوٰۃ در غیر انبیاء که بر نبوت و گفته اند که مقصود بصلوٰۃ بر آنحضرت زمت تقریب الی الله است با تشال و تزیین



و قضا حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر ماست و شیخ عز الدین عبد السلام و کتاب خود موسی شجره الدار روایت گفته  
که نیست صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت ما را و در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل ما شفاعت نمیکند  
مثل او را و لیکن حق تعالی امر کرده است ما را با کافات و شکر گذاری کسیکه انسان کند با و چه عظیم است احسان را  
عطا کرده است آنحضرت با و چون عاجزیم از کمالات پس ارشاد کرد ما را خدا تعالی چون دانست عجز ما را از کمالات  
بدین که در خواهم از درگاه عزت که بفرستد صلوة و رحمت و برکت و تعظیم را چنانکه الا حق بجناب عظمت و کبریاست  
و بی و پال عزت و کرامت جمیع دست نزد وی و قاضی ابوبکر بن العروبی گفته که فائده صلوة بر آنحضرت به جمیع  
میکند بصلی از جهت دلالت آن بر تصحیح عقیدت و خلوص طوالت و اظهار کبریاست و ما در مستند بر طاعت و معرفت حق  
و سلطنت و احترام و واسطه را که در ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم که دعا کردن آنرا آنحضرت را و استند های  
نهی و غیر و برکت مراد را و حقیقت دعاست مرخاق را در حکم آب انداختن در ناودان که نازل میگردد از وی آبها  
و میرسد از وی فیض و نوا و عا شال لبریه قائمه اختلاف است در حکم صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است  
یا تحت فشار است که فرض است زیرا که ظاهر امر برای وجوب است و لیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت  
به نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط بشود بوی حرج بی تخصیص بعد از حدیث و بعضی گفته اند که  
واجب است اکثر آن بی تقید بعد از آنکه حق تعالی فرض گردانیده است بر مسلمانان که صلوة و سلام فرستند  
بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و نگردانند آنرا وقت معلوم پس واجب آنست که بسیار فرستند و غافل نگردند  
از آن و مذنب ثالث آنست که واجب است هر بار که هم شریف وی را ذکر کرد و صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که محتاریم  
و در مواهب گفته که این قائل است طحاوی و جماعة از خفیه و طبعی و جماعة از شافعیه و گفت قاضی ابوبکر بن العروبی  
از آنکه هر یک است احوال که اقال از عشری و استدلال کرده اند این جماعة بحدیث من ذکر است عند علم بصلی علی نبی  
صلی الله علیه و آله و سلم عن حدیث ابی هريرة و حدیث ر علف من ذکر است عند علم بصلی علی نبی الله  
من حدیث ابی هريرة و صحیح الحاکم و حدیث شافعی عند علم بصلی علی نبی الله الطبرانی من حدیث جابر بن عبد الله  
و جمیع درک از علامات و وجوب است و نیز فائده امر بصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کافات احسان  
اوست و احسان وی صلی الله علیه و آله و سلم بقرود اتم است پس متا که شود و تکیه ذکر کرده شد و نیز استدلال  
کرده اند بقول حق تعالی لا تعجلوا دعا الرسول منکم که دعا بفرستد بجهت ما پس اگر ذکر کرد و صلی الله علیه و آله و سلم  
و صلوة فرستاده نشود بوی باشد بخواه و الناس و جواب داده اند آنها که واجب نمیکند و اند آنرا بخواه های شریعتی  
آنکه نقل کرده شده است این قول از هیچ یکی از اصحاب و تابعین پس آن قول مختص است و اگر چه خود یا شد  
الایم بحدیث مؤذن را و سامع اذان را و لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در وی ذکر شریف است آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم لازم گردید و بر داخل در اسلام چون تلفظ کند به شهادت و حال آنکه آنچنین نیامده و نقل کرده  
 نشده است و نیز درین مشقت و حج است و خلافت و وضع شریعت مطهره محکم است و نیز شهادت بر حق سبحانه هر وقت  
 که ذکر کرده شود واجب نیست و آن احوط است و واجب و حال آنکه قائل نشده اند بدان و گفته است صاحب  
 مواهب که اطلاق کرده است قدری از حنفیه که قول بر وجوب صلوٰه هر بار که ذکر و دعا است و جماعت که منعقد  
 شده است به پیش ازین قائل نیز که محفوظ نیست از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله  
 که صلوٰه میفرستادند و نیز اگر آنچنین باشد تفرغ نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که مروی است  
 بسبیل مبالغه و تاکید است و در حق کسی از آنکه عادت کرده ترک صلوٰه را و خوبی گشته و باجمله دلالت نیست بر وجه  
 تکرار آن تکرار ذکر اسم شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفتند اگر چه ذکر شریف مکرر گردد و گاه از عجز  
 و بعضی گفته اند واجب است در دعا و اکثر بدانند که مستحب است و اما نیز استحباب است گفتند نه مسکین و نه ثقیل  
 علی طریق الحق و یقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثر آن واجب است و هر بار مستحب نیز صورتی دارد  
 در لایق بحال محب مشغوف آنکه این مستحب را بمنزله واجب داند و بتقصیر در آن از خود راضی نباشد و نیز اطلاق  
 بر وفادار و محب آن عجب ز طالب که غایت بذل جهد و در آن نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل  
 و منقول است این قول از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول شعبی  
 و اسحاق بن راهویه است و قول عاشر آنکه واجب است در آخر صلوٰه بعد از تشهد و قبل سلام و این قول امام  
 شافعی است و استدلال کرده بآنکه حق تعالی فرض گردانید صلوٰه را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از آن  
 موعظی اولی از نماز برای آن و نیز در احادیث ذکر صلوٰه علی نبی صلی الله علیه و آله وسلم در تشهد آورده است  
 پس جائز نیست که تشهد را واجب گوئیم نه صلوٰه را و این حکم را انکار کرده اند شافعی و گفته اند که موافقت کرده است  
 و این قول سلف دوازده شده درین باب منتهی که اتباع کرده شود و از او اجماع دارند جمله علما که پیش ازین بودند  
 بر عدم وجوب آن و نماز و بعضی شافعی نیز مثل خطابی و غیره انکار استبعاد این قول کرده اند از وی و بعضی  
 کرده اند احادیث را که تمسک کرده بوی بعضی و این وجه تشهد که تعلیم کرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 چنانچه تعلیم کرد سوره تبارکی را و نیست در وی ذکر صلوٰه صاحب مواهب از غیر توحید مذهب شافعی رحمه الله علیه  
 و انحصار وی کلامی آورده و بیا فی تطویل کرده از آنچه دیگر نقل کرده و اندک علم بدانکه احادیث در کیفیت صلوٰه که  
 در تشهد واقع شدند بعضیهای مختلف آورده شده است و اگر این صیغه بخوانند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
 کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم آنک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم  
 و علی آل ابراهیم آنک حمید مجید کفایت است که اسمعت من بعض الشایخ و اگر در اول گوید و صل علینا معهم

و در شانی و بارک علینا ستم چنانکه در بعضی طرق آمده است برتر باشد و تشبیه که با صلیت و کما اگر است، حکم قانده  
 اهل عربیه که مشبه به اتم و اقوی باشد اشکال می آرند و جواب میدهند از آن بود که وجه نظر آنکه شریعت تشبیه به  
 کافی است و اقوی آنکه وجه تشبیه بودن صلوة اتم و اکمل از سابق و وجود دیگر نیز مذکور است و آنکه تو بهایات را آنچه  
 در نظر در آمده در ساله جدا ذکر کرده ایم لطیف طلب شده و اختلاف کرده اند در افضل صلوات اکثر بر آنند که این صلیت است  
 که در شان میخوانند که افضل حالت است تا آنکه اگر کسی نذر کند باین خود که صلوة فرستم افضل صلوة در این صلیت  
 بفرست از عهده بر آید و بعضی گفته اند که هر چه شتم با خود زیادت کسیت و فضل کیفیت و بعضی گفته اند که این صلیت را  
 اللهم صل علی محمد کما هو ابل و مستحق و امثال آن و در ساله صلوات از صلوة و صبیح آن آنچه حاصل شده است ذکر کرده  
 شده است و باشد التوفیق و حاصل از موطن که دارد و است در آن صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه  
 اخیر است از صلوة چنانکه گذشت و معلوم شد که آن فرض است نزد شافعی و بعضی از دیگران نیز تشبیه است بعد از تشبیه  
 قبل از دعا و در وجوب آن در تشبیه اول و در قول است از مشرب است از حدیث بنای آن بر تحقیق است  
 و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازین تشبیه را بچنان زود و بری فاست چنانکه گویا برگ  
 که نم نشسته است و در انتخاب صلوة بر آل در تشبیه اول و در قول است و در وجوب آن در اخیر نیز و در روایت است  
 اصح آنست که گفت تأیید است و اینهمه اقوال شافعی است و نیز در حدیث صلوة بخیر و تشبیه شافعی نیست و است  
 و اگر در تشبیه اول سهواً بخواهند سهواً واجب گردانند است تا غیر قیام و صبح آنست که باین مقدار که اللهم صل علی محمد  
 سهواً سهواً واجب گردانند و اقل صلوة بر آنحضرت اللهم صل علی محمد و اقل آن بر آل او و در کفایه با عاره علی و در حدیث فضاله  
 بن عبیده آمده که شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی را که دعا کرد و در نماز خود و در دست راست بر بنی صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس گفت آنحضرت که شتابی کرد این مرد پس بخواند او را و گفت مر او را و غیر او را وقتی که بگذارد نماز  
 یکی از شما پس باید که ابتدا کند بچشم خدا تعالی و در روایتی به تشبیه و ثناب مروی بسته باید که درود و بفرستد به پیغمبر خدا  
 پس دعا کند هر چه خواهد و ولیست آنکه گفت دعا و صلوة معلق برمانند بیان آسمان و زمین و صعد و انس کند  
 بسوی خدا چیزی از آن تا آنکه درود بفرستد بر پیغمبر و روایت کرده شده است از علی رضی الله عنهما در حدیث و در دعا  
 نماز واقع شده است و دعای مطلق چه در نماز و چه غیر آن از موطن صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم از اقوی  
 آداب و ارکان دعا است از آن سهواً و کما چون خواهد یکی از شما که سوال کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند  
 بچشم خدای و شغای او با آنچه اهل آنست پس از آن درود بفرستد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن سوال کند  
 زیرا که بدستی این احق و اجد است به پیروزی و بهر آن حاجت فائده درود بفرستد و اول دعا و اوسط دعا  
 و آخر دی چنانکه در حدیث جای آمده است و این دعا گفته که دعا را ارکان است و آنچه در اسباب و اوقات

و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پس اگر موافق شد ارکان قوی میگردد و اگر موافق نشد آنچه پیشرو بسوی آسمان و اگر موافق شد موافقت پیروزی می یابد و اگر موافق نشد اسباب زود میرسد بمقتضای ارکان و دعا حضور قلب است و برکت و درونی کردن چشم خوا بائیدن و تعلق قلب بجنبه حق و قطع از اسوای و آنچه دعا صدق و موافقت دعا است و اسباب وی صلوة بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده که در اول و آخر وی درود باشد در کرده نشود و در حدیث دیگر آمده هر دعا محبوب است زیر آسمان چون درود فرستاده شود برین صود و میکند بر آسمان و او که صلوة بعد از دعا قنوت است و سند آن حدیث در تعلیم آنحضرت معلوم مراد خود احسن بن علی رضی الله عنهما قنوت اللهم اهدنی فیمن هدیت و در آخر وی آمده صلی الله علیه و آله و سلم و در شافعی است در باب صلوة ذکر این بیاید و از مواضع صلوة علی البقی صلی الله علیه و آله و سلم خطابه جمعه و جز آن از خطیب زیرا که خطبه عبادت است و ذکر خدا عزوجل شرط است و بر آن پس واجب بود ذکر رسول صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه مگر بآن و این از مذهب شافعی و احمد است و از مواضع آن عقب اجابت مؤمن چنانکه در حدیث احمد و عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت که چون بشنوید مؤذن را بگوید مانند آنچه میگوید و دست پست درود بر پیشانی برین زیرا که هر که درود فرستد برین یکبار درود فرستد خدا تعالی بر وی ده بار پست سوال کند برای من و سیل را اندر دست و بیاید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مردم مسجد نیز یاد است کرد و در بعضی کتب عقب اذان و اوقات واجبت نیز آمده است و در اشعری تکبیر است عیدین ذکره فی المذهب علی مذهب الشافعی و نزد نول مسجد و خروج اذان روایت کرده است فاطمه زهرا زکریا که رسول خدا صلواتم چون می در آمد و مسجد درود میفرستاد بر محمد پست میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی فاتح لی ابواب جنتک و چون بیرون می آمد درود میفرستاد بر محمد پست میگفت اللهم اغفر لی ذنوبی فاتح لی ابواب جنتک و مثل این نیز آمده است از ابا بکر بن عمرو بن حزم و ابوبکر بن شعبان گفته هر که در مسجد در آید بیاید که درود فرستد و ترجم کند و بکات و سلام فرستد بر وی و ال وی گفته است عمرو بن دینار در قول وی سجد فاذا دخلتم بیتنا فسلموا علی انفسکم که اگر در خانه بیکس بنشیند بگوید یا سلام علی البقی و در حدیث آمده که گفته است این چهار مرتبه از بیوت اینجا مساجد است گفته است نخعی که اگر در مسجد بیکس بنشیند بگوید یا سلام علی رسول الله و اگر در خانه بیکس بنشیند بگوید یا سلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از علقمه آمده چون می در آید من در مسجد میگویم یا سلام علیک یا ابا البقی و در حدیث آمده که و سلمی الله و ملائکته علی محمد و ما تبارک و تعالی و از کتب و در آمدن مسجد و بر آمدن اذان و ذکر کرده صلوة را در خانه خوانده و در مواضع میگوید که سنت آنست که سجده ای فاتحه را بعد از تکبیر است و بعد اولی درود فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی پست را بعد از ثانیه و بگوئی بعد از اللهم لا تحرنا اجرة ولا تقننا اجرة و درین حدیث است که روایت کرده است شافعی و شافعی داین طریق شافعی







از نظرات و تزیینات و مشهور و دوی استعاضه است از شیطان و در و نیز بخواند از قرآن شریف و بگوید  
اولم شود و بعد از وقوع ذنب تا کفارت آن شود و نیز تزلزلات برادر مسلمان یا مسلمان و در اجتماع که برای خدا  
و از شاعر اسلام بود و نیز دهم قرآن در دعای حفظ قرآن و نیز افتتاح کلام غیر منتهی عنه و در ابتدای درس علم  
خصوصاً علم حدیث و نشر علم و وعظ و قرأت حدیث اولاً و آخراً و نیز در آنحضرت پیروی از آنست که تمام تعجب است  
مکرده داشته اند چنانکه گذشت چنانچه تسبیح و تهلیل نزد شاهان امری محترم قائلند و باید که در آنوقت که است  
سلام را با صلوة فتم کند و امام فزوی مکرده داشته افراد صلوة را از سلام زیاده که امر هر دو واقع شده و در فتح البیضاء  
گفته که مکرده آنست که افراد صلوة کند و سلام نفرستد اصلاً اما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقت دیگر  
اخطال با تشال مرند و کذا فی الموابی و نقل کرده شده است از ابو جعفر جونی که سلام اینها بدین صلوة است  
پس استقبال کرده نشود در غایب و افراد کرده نشود در غیر اینها و گفته نشود و علیه السلام و اما در خطابه که کرده شود  
بوی گفته شود بوی سلام علیک و السلام علیک و بریزد که متعارف اهل مدینه کار شد است راهنی بنیاد که بسیار  
مستقیم شش است تهنیه صلوة بر آنحضرت در جمیع اوقات سبب و محسن است و در روز جمعه و شب جمعه  
که افضل ایام است در روی امر با کثرت آن واقع شده است و بوجه اول آن بجهت نبوت و قبول  
از آن حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثر و امن الصلوة علی یوم الجمعة و لیلة الجمعة  
بسیار فرستاده و درین روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده اکثر الصلوة علی فی الیلة لانه یوم و یوم الازهر  
لیلة الجمعة و یوم الجمعة بسیار فرستاده و درین روز شب روشن که شب جمعه است در روز جمعه و احادیث درین باب  
بسیار است و صلوة درین شب و روز عمل کرده میشود بر آنحضرت اگر چه صلوة است بروی همیشه عوض میگردد  
و حق سبحانه تعالی ملائکه ساجدین آفریده که صلوة و سلام است را در آن جناب میرسانند و لیکن درین شب و روز  
النبی بمقام وصول و محل قبول میرسد آمده است که من افضل ایاکم یوم الجمعة فی خلق آدم و فی قبض روحه و فی  
السمعة فاکثر و اعلی من الصلوة فیہ فان صلواتکم معروفة علی احدیث و حکمت و تفسیر اکثر صلوة بر روز جمعه افضل  
این روز است که موجب وصول قبول و حصول رضای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا  
و آخرت است چنانکه سوری احادیث ناظر و آنست و صاحب موابی زابن القیم و جده نبی که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است و روز جمعه سید الایام پس صلوة بروی و روی خرقی و مناسبتی دارد که در غیر  
دی نیست با حکمت و دیگر که هر چیزی و منتهی که رسیده است است در دنیا و آخرت هم بر دست مبارک وی  
صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و منتهی که حال ایشان را در روز جمعه حاصل میشود و در روز جمعه و شب جمعه  
و در این روزی که تقدیر در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت یوم المیز است که در روزی

حضرت حق زیاده پیش و رایل جنت و بیدار مولی تعالی و تقدس مشرف میشوند چنانکه در باب آنچه بسیار  
 انشاء الله تعالی و روز عید است مراست را و دنیا و روز جزاست در آخرت و روزی است که جمع شده است  
 و روی خلق عالم و اسعاف میکند خدا تعالی در وی مطالب و حوائج ایشان را و در نیکند و سائل را و قبول میکند و دعا  
 و آنچه حاصل نشده ایشان را و نشناخته آنرا اگر بسبب ساطات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد است وی  
 پس از شک و دقت نیست شناسی را و ای قلیلی از حق وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اکثر صلوة کنند بر او  
 درین روز و شب و الله اعلم و صلی در میان فضائل و فوائد ثمرات صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اما  
 فضائل و فوائد و ثمرات خارج از حد و بیانش نیست و جمیع فیضات و برکات دنیا و آخرت را شامل و شافعی است  
 و حاصل آن انشمال از آنست که تعالی شانه و موا نقت وی و ملائکه و بی غرضانه که فرمود ان الله و ملائکته یصلون علی النبی  
 یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلم و انصلیا و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه و آله و سلم و عده  
 یا لا اله الا الله حضرت عزت جل جلاله و هم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در دنیا اشکال و در آخرت  
 چون روا باشد که صلوة بر آن حضرت یکی باشد بر صلی ده جوابش آنست که واحد که در حدیث واقع شده است فعل  
 بنده است که یکم من چهار با عسسه فله عشر اشیا اما جزا علی خود یکی بدیه یا بد و از اینجا لازم نمی آید که صلوة از خداوند بر آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم یکی باشد صلوة میفرستد بر مقداری که خواهد چون بنده مامور شد بفرستادن صلوة و السلام دعا  
 کرد و گفت خداوند من عاجزیم در ایتان این امر تو خود در و و بفرست بر حبیب خود چنانکه لائق است بجلال تو  
 جمال وی پس حق تعالی میفرستد هر چه لائق است بکمال رحمت و رافت خود چنانکه مناسب بمرتبت و رحمت  
 حبیب وی نزد وی و در ظاهر و نیز ممکن است که یک در و فرستد و کالمتر باشد بعد هزار درجه از ده در و د که  
 بر صلی میفرستد که قلب و یکیت منافی جو دت کیفیت نیست چنانکه یکت جوهریت بعد هزار نمایش از ابطال  
 آمده است که گفت بر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی و ملائکه دیده میشد و اثر سرور و شرب مبارک  
 گفتند یا رسول الله امروز افزون تر سرور و روی پرور تا بان ترست به حبیب چیست گفت جبرئیل آمد و گفت  
 آیا راضی نمیکردی تا مرا یا محمد که پروردگار تو میگردد صلوة نفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو نگردد آنکه بفرستم بروی ده صلوة  
 و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که صلوة و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدا تعالی بروی گویا مقصود  
 از اینجا بیان مطلق واقع شده و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که صلوة فرستد  
 بر من صلوة فرستد خدا تعالی بروی تا دقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد بنده که کند یا بیش و در روایتی  
 صلوة میفرستد بروی خدا و فرشتگان او هفتاد صلوة پس کم کند بنده یا بیش گفت بنده سکیں خجسته الله  
 بهر چه را یقین که مقصود در هفتاد هم نخواهد بود زیرا که مراتب و درجات بسیار است و هفتاد بلکه از آن هم بیشتر است







در اینجا ثبوت میگردد و باید آنکه طایفه آنرا در خود سازوی اگر در روزی شبلی قدس سره بر او بگوید که از علمای  
 و آنکه عصر خود بود و آمد ابو بکر به دست که ام وی بر پای ایستاد و با وی معاذکره دو میان برد و چشم وی بوسه داد و حاضران  
 گفتند که یا سیدی این را شبلی میکنی و حال آنکه تو دهم که در این دست او را بچون میخوانند و گفت من نگارم که  
 از پیغمبر دیدم صلی الله علیه و آله و سلم در خوابی بیستم که شبلی پیشش آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین ابوابیستاد و او را در کنار  
 گرفت میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفت یا رسول الله این را شبلی میکنی فرمود نعم و بعد از نماز این آیه میخوانند  
 لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم الا یتذکرون و عقیب آن صلوٰۃ بر من میفرستد و خواندن این آیه پیش از شروع  
 در صلوٰۃ متعارف نجاس موالیه اهل حرمین است زاده الله تشریف و تعظیما و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله  
 و ملائکته یصلون الایه بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوٰۃ می کنند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم  
 و صل شک نیست که بر اندازد فضائل و فوائد صلوٰۃ بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و درج و ثواب  
 قائل آنکه دارد شده قبایح و سهو ترک و ذم و عقاب تارک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که فضیلت  
 و ثواب آن عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بر آن شدید و قوی تر و در حدیث صلی الله  
 ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان النجیل و در روایتی انجیل  
 من ذکرته عنده فلم یصل علی سبغ فایده که نجیل در عرف آنرا گویند که در بندل اسوال و صرف آن خستی کند و این نجیل  
 سخت تر و کاملتر آنکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من و باین مقدار صرف وقت و استعمال  
 زبان و رعایت من و شکر نعمت نکند که ثواب آن عظیمتر و وافرتر از صرف مال و انقل از عتق رقاب است  
 آسانتر از انست و از امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیهما و علی آبائهما العظام و اولادها انکم اثم امام محمد  
 آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من  
 پس تحقیق کنم که در راه بهشت نرود و در حدیث ابی هریره آمده که گفت ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 کسیکه فراموش کرده صلوٰۃ بر من فراموش کرد و طریق جنت را و از قناده آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 و قتیله ذکر کرده شوم من نزد وی و درود نفرستد بر من پس تحقیق جفا کرد بر من و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت  
 فرمود بنشینند قومی مجلسی را بیشتر تفرق شوند درود نفرستاده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانست که گویا  
 تفرق شدند از مجلسی که گنده ترست از مردار و آنرا ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشینند قومی مجلسی را که درود  
 نفرستند در وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشند این مجلس حسرت بر ایشان روز قیامت اگر چه در آنجا باشند  
 یعنی اگر چه حکم ایمان و اعمال صاحب بهشت در آیند و ثواب آن دریا بند و لیکن محبت فوات ثواب صلوٰۃ بر آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که عظیم است حسرت خورد که چرا از دست دادند و در هر ریف دیگر ذکر الله و الصلوٰۃ علی النبی

و صل محمد و درود فرستادن بر وی صلی الله علیه و آله و سلم



هر دو واقع شده و در حدیث دیگر آمده که خواب با مردی که ذکر کرده شدم من نزو او و درود نفرستاد بر من خواب با هر دو که در آن بدوی رمضان و گذشت پیش از آنکه آمرزیده نشود یعنی در رمضان باید که کارها کند که سبب مغفرت وی گردد که وجود این ایام غنیمت است و مومن مغفرت است و خواب با مردی که دریا قند پدر و مادر یا یکی از این دو پیری را در دنیا و دنیا دار بهشت یعنی باید پدر و مادر را خدمت کند و راهی دارد و ایشانرا خصوصاً مادر که برین تاسست و حجب دخول جنت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر مادر بالا و منبر و گفت آمین بان برادر گفت آمین معاذ بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شوی تو نزد وی درود نفرستد بر تو و میر و در آتش و دوری اندازد او را خدا تعالی از درگاه قهر و رحمت خود پس بگو این پس قسم من آمین و پنجمین گفت جبرئیل علیه السلام و حق کسی که در یافت رمضان را قبول کرده نشد از وی کسی که نیکی نکرد با او و پدر خود آمده است که هر که در مجلسی نشیند و درود گوید آمرزیده میشود هر چه واقع شود از وی در آن مجلس تنبیه گمان نبرد که مراد بذكر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس آمین نام شریف وی بردن است بلکه عامتر و شاملتر از ذکر اسم ذکر اوصاف و احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه بهر چه نام شریف وی مذکور نگردد اگر چه علمای متون معسکه ذکر اسم شریف را ساقط از ظاهر و باقی التفوق و فصل اختلاف کرده اند و صلوة بر غیر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از سائر انبیاء علیهم السلام و مخصوص آنچه مفهوم میشود و از کلام قوم سه قواست جمعی بر آنند که جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت و ششادیکوید که در این آمده شده است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت جائز نیست صلوة بر غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در میان ما میگوید که ثابت شده است این روایت از ابن عباس و روایت کرده است این را ابی شیبہ از طریق عثمان از او که مراد از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة را که مراد از او بر پیغمبر کی میگوید صلی الله علیه و آله و سلم و سید این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام مالک نیز که گفت جائز نیست که صلوة فرستاده شود بر پیغمبر کی انانیا و جبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از عمر بن عبد العزيز نیز چنین آمده ولیکن گفته اند که معروف از زید بن ثابت با کسب نه اینست بلکه در رجوع آنحضرت صلوة گفته است که مکرده میدارم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد و منی سز و ما که تجاوز و گفتن از آنچه امر کرده شده ایم بان و این قول ثانی است درین باب که غرض من نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که در حدیث آمده که فرمود صلوة علی الانبیا قبلی فان الله بعثهم كما بعثنی این صلوة مخصوص است انبیا و غیر ایشان جائز نیست و از سفیان ثوری نیز چنین منقول است و از ابن عباس و روایت دیگر آمده که گفت ما این فی صلوة صلی الله علیه و آله و سلم و فرقه دیگر میگویند که صلوة بمعنی ترحم است و دعا است از حضرت عزت جل جلاله که رحمت کند بر بنده خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا اجماعی قطعی و ثابت نشده بهستاین تحقیق

فصل در احکامات بر پیغمبر آنحضرت



این از باب خلافت اولی است که حکایت کرده است تووی در کتابت ذکر و گفته صحیح آنست که کرده است  
 اگر اینست تنزیه زیر که شعار اهل بدعت است و الله اعلم تخلیفیه معلوم شد که این بحث در صدر اول نبوده بلکه عنوان  
 ما مورد بند بصلوة و سلام بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حکم آنحضرت که فرمود و صلوا علی الانبیاء قبل ان یقال الله تعالی  
 انما یستغنی بر انبیاء دیگر نیز میفرستادند و شیعه درین مسئله مخالف افتاده برای اهل بیت نبوت صلوٰة و سلام میفرستادند  
 اصالة و الا بر وجه تبعیت جائز است بخلاف و در کتب قدیم سلام نسبت باهل بیت یعنی کرشال از اوج مطهر  
 نیز باشد علی السلام دیده میشود و الله اعلم و مردم متاخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و اما در بار عرس  
 رضی الله عنه و رحمة الله علیه میگویند جمله مشایخ را و صاحب هدایه برای خود میگویند قال رضی الله عنه و در طریق صوفیه  
 بنویسند قدس سره الغریب یا قدس سره تنقادی که درین باب در عبادت است و بعضی قدس سره و بعضی کلام  
 صلی الله علیه و آله و سلم بنویسند و این بقاعده مشهوره خویش که در احادیث چهارست موافق نیست و بعضی در صلوٰة  
 بر انبیاء علی نبینا علیه و آله و سلم زیاده میکنند تا صلوٰة بر ایشان بر تبعیت و طفیل واقع میشود و در اکثر تفارقت در میان  
 عرب و هر که در علم ایشان است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کلام اکثر اعاظم نسبت  
 با آنحضرت علیه السلام بسیار واقع است و اولی علیه الصلوٰة و السلام و لفظ صلی الله علیه و آله و سلم و نفایت ایمان  
 و سلام است واقع شده است یا پس و پنجم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شک نیست که  
 مقصود از آن فریش عالم عبادتست بقوله تعالی و ما خلقت الجن و الا اناس الا ليعبدون و راه راست بقریب و وصول  
 بحق عبادتست چنانکه میفرماید ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم و قال الله تعالی و لقد علم انکم فیضیق  
 صدرکم بالیهولون فسیح جبر ربک و کن من الساجدين و اعبد ربک حتی یاتیک البقیین و مراد بقیین سرست است  
 از جهت بودن وی استقیقین بسبب زوال فنیق صدر و تشنگی و حزن و غم عبادت آنست که چون تشنگی شد  
 انسان عبادات منکشف میگردد و بروی انواء عالم ربوبیت و چون حاصل شد این انکشاف گشت دنیا بکلیت  
 خفیه و نظر وی و چون حقیر نبود ربک و اسان شد بول نقدان و وجدان آن پس متوحش نشود و بنقدان ان شمع  
 نگردد و وجدان آن پس و اهل گردد و حزن و غم و نیز چون نازل شد بر بنده مکاره گر نیت از ان بسوی طاعت مولا  
 گویا میگوید واجب است بر من عبادت تو خواه بدی تو را خیرات یا بدی کنی در کرب و مات پس زاموش میگردد  
 مکرده و فرخ میگردد و بان امید و قال الله تعالی فاعبدوه و اصبر لعیادتیه و درین رواست بر فرق که گویند که چون  
 حاصل شده بنده را محبت و قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهر و خلاص شد از که عمل و ساقط شد  
 از وی تکلیف و چون بنده مسافرت بسوی درگاه حق و منقطع نیست میروی مادام که در قید چارست  
 محتاج است به توقف راه که عبادتست از عبادت و مستغنی نیست از ان و هر چند وی اقرب و عبادت وی

اعظم و او فرستاده و محاسن جنید حرفی میگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمودند و این سخن از تانا و شرب خمر  
 بدتر است و اختلاف کرده اند علماء و بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت آیا متعبد بود بشری  
 از شرایع که پیش از وی بود چه بر آنند که قبیح بود و بجزئی از ان بلکه عبادت میکرد و چه چنانداختند در دل وی از  
 عبادت و حکم میکرد عقل و بیان و بعضی توقف کردند درین سلسله و نیز اختلاف کردند که تعبد او بزرگ بود یا بکلی مختار آن که  
 بزرگ بود و اگر هر دو باشد نیز مختل است که بنور ایدیت ذکر فکر صاف پیش رو می یافت علوم و حقائق را و الله اعلم  
 چنانکه در لایزال گفته است **تمهید** اینهمه گفتیم و باقی فکر کن و فکر گرد و در ذکر کن و باینکه ذکر اوست  
 که بی واسطه اتصال بذات حق حاصل گشته فیوض دارد میگردد و در فکر تعلق به نفس است و معلوماتی که در ذهن  
 موجود است و ترتیب آن بر وجه مخصوص مجهول مایل میگردد و بعضی علماء قائلند که عمل بشرایع انبیاء خصوصاً بر ایم  
 علیه السلام میگردد و محبتی است که از آنکه آنحضرت مأمور است در قرآن با تدا و اتباع ایشان بعد از بعثت قال الله  
 تعالی اولئکه اول الذین یدعون الی الله فیه یم ائمه و قال حق سبحانه ثم اوجینا الیک ان اتبع مله ابراهیم پس اگر پیش  
 از بعثت نیز حال بدان بوده باشد چه عجب جوابش آنکه مرا ایدیم ایمان باشد و تو حید و اصول دین است  
 که مشفق علیه است میباید همه فرغ و شرایع که فحش است و خود ممکن نیست اجتماع در آن از جهت اختلاف  
 در آن و نیز تسبیح گشت و بعد از شیخ هدی نمایند پس در اینجا دلیل نباشد بر آنکه آنحضرت متعبد است بشرایع انبیاء سابق علی  
 نبینا و تعلیم السلام تا گویند که چون بعد از بعثت متعبد است پیش از بعثت نیز باشد نعم احتمال دارد که متعبد باشد بشرایع  
 یکی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و النسب است و بعضی گفته عیسی اقرب است و الله اعلم و نیز گفته است  
 که متعبدیم پس اگر چون آنحضرت مقتدی و تابع انبیاء علیهم السلام باشد فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود و دفع  
 این دهم میگفتند یا نه چون مقتدی یقین بهما شد کمال است همه در وی جمع گرد پس کاملتر از همه بود و فایده باقی التوفیق  
 صاحب سواد است تعبد عبادت را بر بعثت شیخ ترتیب داده و اینها نیز همین نوع قرار داده ایم نوع اول طهارت  
 دوم صلاوة سوم زکوة چهارم صدق پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت نوع اول در طهارت در وی چند اصل است  
 و اصل اول در وضو مسواک و مقدار آب وضو وضو است یعنی تمسک و نظافت است وضو بضم و مصدر و بفتح  
 آب وضو یعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که هر دو لغت اند گاهی بمعنی مصدر آید گاهی بمعنی آب که از فی القیاس  
 و اختلاف کرده اند علماء در وقت وجوب وضو بعضی گفته اند وجوب او بدین است بقول حق تعالی اذا قمتم  
 الی الصلوة فاعسلوا و بوجه الایة و این آیه در سوره مائده است که در نیست و لیکن در احادیث آمده که غیر غسل  
 علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا و حی نماز وضو آموخت و نیز در حدیث آمده است  
 که فاطمه زهرا علیها السلام از آنحضرت آنکه گریان و گفت قریش تمهید کرده اند بر قتل تو فرمود آب وضو میار

پس وضو کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این در مکه بود و این عبد البر نقل کرده است اتفاق اهل تفسیر را  
بر آنکه غسل جنابت فرض کرده شد بر آنحضرت در مکه چنانکه فرض کرده شد نماز و بر آنکه آنحضرت نماز نکرده و هرگز  
نگردید وضو گفت ابن عبد البر که این چیز نیست که باطل نیست بدان پنج عالم شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که  
این رد بر کسی میشود که منکرست وجود وضو را پیش از هجرت نه بر کسی که منکرست وجوب آن را پیش از هجرت اتقوا  
و حال این سخن آنست که وجوب وضو آیت مذکوره باشد و این منافات ندارد با آنکه وضو پیش از آن باشد  
و لیکن واجب نباشد و خلاص نیست ازین اشکال مگر آنکه گویند وضو پیش از هجرت مندرج بود و وجوب  
و لیکن برین تقدیر لازم می آید که نمازی وضو جایز باشد و این خلاف است اجماع است و ممکن است که گفته شود که  
نزول آیت برای وجوب وضوست نزد قیام به مלוه و انتم محدثون تقدیر نکنند چنانکه بعضی گفته اند که در آنجا  
وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر نسخ گشت و تقدیر بوجود حدث گشت و لیکن در نسخ احکام سوره مائده  
سخن است تقدیر بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای هر نماز وضو ساختن و در بعضی اوقات بیک وضو چند  
فریضه گذارده است مسلم از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وضو میکرد برای  
هر نماز گذارد و در نسخ چند نماز و در وایتی پنج نماز بیک وضو پس گفت عذر منی الله عنه رسول الله چیزی  
کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عذر اگر دم یا عمر منی برای بیان جواز تا بداند که وضو برای هر نماز فرض نبود  
بخاری و ابوداؤد و ترمذی از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مرا انس که شایع میکردید گفت کفایت میکرد یکی از نماز وضو و او ام که حدث  
نی شد و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از خصایص حضرت نبوت بود و در روایت احمد و ابوداؤد  
از حدیث عبد الله بن خلفه عامر شیبلی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ماسور بود وضو کردن برای هر نماز  
ظاهر باشد یا غیر ظاهر چون شاق آمده بروی او کرده شد مسواک نزد هر نماز نهاده شد از وی وضو نگذاشت  
و اما مسواک مستحب است از مسواک بمعنی نالیدن و مالیدن دهن و مسواک با انگشت چوب دندان مال مسواک  
مشکله واحد است و تفصیلات و احتیاج مسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود خون مشقت بر است بر این  
میکردم و واجب میکردم بر ایشان مسواک را برای هر نماز و فرمود مسواک کردن سبب طهارت دهن و وجوب  
رضا حق است تعالی و تقدس فرمود نیامد مرا چیزی که هرگز نکرده اند که امر کرد مرا بمسواک تحقیق تر رسیدم که بسایم و پستیم  
پیش دهن خود را و در وایتی اشاره او شده بکلام و تارة مشکله محققه گشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله  
خلفه که گشت نافله در وجوب مسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن در حدیث ابن حجر  
سخن است و خصائص ثابت نمیشود مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیہقی که از او آورده اند که آنحضرت

و

فرموده است چیزی آنکه بر من فرض اند و برای ایشان سنت اند و بر مسواک و قیام لیل و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود امر کرده شده ام من بمسواک تا آنکه ترسیدم که فرض گردد و پند شد و بر من و این هیچ است و در علم و جویب اگر آنکه این حدیث پیش از وجوب واقع شده باشد با بر است اجماع است که واجب نیست بلکه مستحب است موکده نزود و ضوابط اتفاق و از او به بلوکه نزد شافعی و نزد برخاستن از خواب چنانکه در صحیحین از حدیث عذرا بنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر میخاست از خواب شب میپاید و پاکیزه میکرد و بر من بمسواک تا آنکه آنست که بر او قیام لیل برای نماز است پس بر او مسواک برای وضو نماز است و وضو نماز بر برخاستن از خواب نه برای نماز شب مستحب است و برای قرائت قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و در وقت تغییر قم خواجه تغییر را ائمه یا تغییر لون استخوان و نیز در آمدن در منزل و آمدن به پیشگاه آنکه آمده که چون می در آمد آنحضرت و در خانه نخست کار یکمی می کرد و مسواک میکرد و نماز را آنست که وضو نماز نیز میکرد و کذا قبل و آنحضرت به ائمه میسب کرد در استیفاک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت میسب کرد و مسواک چنانکه آوازی آمد از دهن مبارک که کس غلغله بنمزم نموده و فریاد آن و عین مملو گو یا که نمیکنند و به نیز روایات بعضی صحیح و در روایات نسائی اعمام و در آن آ بود او و آه آه و در بعضی روایات این صحیح است که مسواک کند و در وقت اراک باشد و آنحضرت نیز همچنین میکرد و امر نیز فرمود بدان دیگشت است کفایت است خواه با انگشت خود باشد یا با انگشت غیر و اگر بجامه درشت باشد نیز کفایت است و شافعی که برای هر دو میگوید مشیر این جامه می کنند و ابوعبیده و بعضی آ آورده که استیفاک میکرد آنحضرت بر عرض یعنی دندان و در مواهپ گفته است که آیا اولی آنست که استیفاک بهین کند یا بشمال بعضی گفته اند این از جهت حدیث کان یجبه الیمین فی ترجله و قوله و طوره و سو که بنا نهاده اند بر آنکه آیا استیفاک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب ازاله قاذورات اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که بهین باشد و اگر از باب ثانی است پس بشمال بود از جهت حدیث عایشه که بود دست راست و نه چپ و صلح برای طهور و طعام و دست چپ برای قضا و هر چه بود از اذی رواه ابو داود و با سنا صحیح بعضی از ضراح حدیث گفته اند مراد بهین در مسواک آنست که ابتدا بجانب راست کند چنانکه در مثل و مثل پس شلال بان بر استیفاک بدست راست درست نباشد پس در استیفاک بدست راست نقلی یا بدست چپ گفته اند که ظاهر آنست که آن از باب ازاله اذی است چنانکه استیفاک و مانند آن پس بهین باشد و قریبی حکایت کرده است از امام که مسواک نباید کرد در مساجد زیرا که از باب ازاله قاذورات است این تمام مواهپ است و پوشیده نماند که مشهور در متعارف استیفاک بدست راست است و دست چپ که متعین است برای ازاله قاذورات تقدیری خواهد بود که ازاله بدست بود و بساطت آلتی چنانکه در استیفاک و مانند آن و اگر استیفاک در مسجده تقدیر میکرد چنانکه



خارج میگردد و از همین دروی پند از دغم اگر استیساک بدست بود این کلام جاریست و ملان بنامه که چو بهمانندگان بپوش  
استیساک ابتدا بجانب یمن بحال خود دست بر بر تقدیر و با بجملة این کلام معلوم میشود که اختیار بعضی بر استیساک  
بدست چپ است و اقله علم اما مقدار آب غسل و وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که غسل بر یک  
ساع کردی که پنج مدت و وضو یک مد و در حدیث دیگر آمده که وضو بدو در طل کردی و تحقیق مقدار صاع  
و در طل بزبان عرف این دیار خالی از تفسیری نیست و در شرح سفر السعادت درین باب و در باب صدقه  
نظر در بیان آن تفسیری زفته است و گفته اند که مراد از احادیث تعین و تقدیر نیست فائده چنانکه اکثر  
یا اقل از آن دفعه یا بدین جا نیز است و اصل آنست که هر چه کفایت کند بکار برود و ادام که اسباع کند و بعد  
اسراف نکند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن بر ماله فرمودی و است را  
تخفیر و منع کرده است از اسراف در وضو و بسیار ریختن آب و میفرمود و در امتحان کسانیکه پیدا آیند که در وضو  
تقدیری و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود و وضو را شیطانیست نام او دلمان که آدمی را  
در وضو و اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس بر میزند و بر میزند و وسواس و دفع آن بآن بود و راه  
کفایت در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و در پی آن خاطر نرودیم بر خصلت عمل کنند و اگر شیطان  
بسیار مزاحمت دهد که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست و پذیرای درگاه حق نه بر ختم او بگویند  
که تو برادر دست من زیاده برین نمی آید و مولی من که میست اتقائی و تقدیر من همین قدر پذیرد و فضل و رحمت  
او و اسرار است و همچنین در نماز دیگر مواقع وسواس و وسواس و نقصان و اختلال آن  
نیز و شیطان درین میان راه یا بدستغاده لا حول و دفع آن بنامه است مؤثر است کما ما فی القرآن و در حدیث  
احمد فاین نامه از عبد الله بن عمر بن العاص آمده که بکار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سعد بن ابی وقاص  
رضی الله عنه گفت و وی وضوئی ساخت فرمود لا شرف بالماء و در روایتی باید الا شرف یا سعد گفت و بعد  
و بل فی الماء اسراف یعنی در آب که چیزی کیساست و غیره او جو نیست اسراف چه باشد فرمود آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم نعم و ان کننت علی نهر جار کردی در آب اسراف پیدا شد اگر باشی بر جوی روان  
و این همان است و منع و تخفیر اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چنانکه از آن  
باب احسان فرموده برای دفع آن این مبالغه نمود و در مسائلی فقه مذکور است که اگر متوضی بر لب جوی بود  
در ریختن آب اسراف نیست چه بر قدر آب بیز و با هم در جوی افتد مگر آنکه غساله را بیرون نراند و در حقیقت  
زیر این امر جوی و غیره آنست که آب غسل در وضو یا تفاهق پاک کننده نیست و نزد اکثرین پاک  
هم نیست پس در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیاده از قدر حاجت بکار بردن منع باشد و در نهر جاری

که غسل هم در روی انگشت تفضیع نبوده و نیز آب استعمل در روی نمیناند و لیکن مباحنه فرمود که در اینجا نیز تجاوزه در حد مباح  
 نبود و گفته اند اگر در بسیار بختن آب اسراف در آب نباشد اسراف در عمر و تفضیع وقت باقیست و نزدیک باین  
 معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد با اسراف در حدیث اتم است یا بی اگر در کنار آب در نه جاری اسراف  
 و تفضیع آب نیست و لیکن در تجاوزه از تقدیر خرجه اتمی هست و الله اعلم و اصل گاه بودی که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم اعضای وضو را از یکبار زیاده شستی از جهت تعلیم است که اینقدر کافیست و آنقدر بهر مقدار  
 فرض که وضو بی آن درست نبود چنانکه فرمودند و خود لایق قبل شد الصلوة الایه و در روایت ابو داود و از حدیث  
 ابن عباس آمده که گفت آیا خبر دهم شما ابو وضو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد و مره و گاه و گاه وضو  
 و و بار شستی برای مباحنه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و مضاعف اجروا شده  
 چنانکه در حدیث زرین از عبد الله بن زید که راوی حدیث و فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده است  
 که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتین مرتین و گفت بود نور علی نور و گاه شسته با شستی  
 و این مرتبه نه است تطهیر و مباحنه در آن و اسباب وضو که در احادیث امر بدان واقع شده و نیز و اکثر علماء به اینست  
 و احادیث صحیح و حسان درین باب بسیار و بشمار آمده که پیشک چون غزیرت و فضیلت درین است  
 عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال چنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که  
 گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار و فرمودند وضو کنی و وضو الانیامن قبلی و در روایتی  
 و وضو ابراهیم خلیل الرحمن و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار چنانکه در روایت بخاری و مسلم  
 عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مراد که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم پس تطهیر انای را و بخت آب از روی بر دو دست خود و شست هر دو دست را سه بار پس شست  
 در آورد دست خود را و آنرا و بیرون آورد پس بفضله و استنشاق کرد و آن یک دست و کرد آنرا سه بار پس شست  
 در آورد دست خود را و آنرا و بیرون آورد و شست روی خود را سه بار پس شست هر دو دست را و در بار  
 وضو کرد و بر خود باقیال داد بار و شست هر دو پای خود را و آنرا سه بار در روایتی و شستن پای  
 نیز چنین آمده که در شستن پای عدو ذکر نشد و در روایتی از نسائی آمده که شست هر دو پای خود را و بار و  
 در بعضی احادیث غسل اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد ظاهرش و یکبار خواهد بود یا مقصود راوی در آن مقام  
 بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت ماند و در هیچ حدیثی در وقت وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نمی گردانند زیاده بر سه بار شستن و فرمود کسی که زیاده شست بر سه بار  
 یا نقصان کردی که نکند و لیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث ذم نقص است از ثلث و جواب میگوید که

این امر بسی است و اسارت متعلق بنقص و ظلم زیادت و در روایت نسائی ذکر نقص نیست و همین قدر است که هر که زیاده کرد و برین بدکرد و تعدی کرد و ظلم نمود و این صحیح ترست و این نیز میسر ویرا و صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطئه کرده ویرا که ظاهر وی ذم نقص است از ثلاثه و نه انجمنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر است و مراد من واحد است و در بعضی روایات صریح آمده است من نقص من واحدة او زاده علی ثلاثه فقد اخطا و از امام شافعی نقل کرده که گفت دوست منیدارم که زیاده کند متوهمی بر سره بار و اگر زیاده کرد ویرا نهیدارم آنرا گفته اند که مراد آنست که حرام نمیدارم آنرا و صحیح آنست نزد شافعی که نگرفته است که ایهیت تنزیه و تکلیف است کرده است و از وی از شافعی که زیادت بر ثلاث باطل میگردد اند و خود را چنانکه زیادت رکعت در نماز و این قیاس فاسدست و منقول است از امام احمد که فرمود جانز نیست زیاده بر ثلاث و این المیارک گفت این نیز میسر است که اگر آثم گردد و شنی از قنای ظهیری آرد که هر که بیکبار شستن استنکاف کرد و آثم میگردد و نیز در بعضی از جهات ترک شستن مشهوره و نیز در بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مأمور به وضو حدیث دارد و شده در آن امام محمد و در طائسی بنویسند و یار که شستن سه بار فکلیست و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر با سبغ و اکمال بود نیز کفایت میدهد و یگوید که قول امام ابوحنیفه این است و آنچه در ترمذی صلی الله علیه و آله و سلم مضمضه و استنشاق گاه یکبار غرقه کردی و گاه بدو غرقه و گاه بسه غرقه و آنکه و غسل اعضای دیگر و از یکبار غرقه و مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق و در سه صورت همین را تل فرمودی از قوی میان مضمضه و استنشاق مذموب شافعی است و آن بر صورتی متعدد منقولست و صحیح است که یکبار غرقه و مضمضه کند و استنشاق باز بغرقه دیگر مضمضه کند و استنشاق همچنین سه بار کند و صاحب سفر السعادت میگوید که در پنج پیش صحیح فصل در استنشاق که بعد از زراغ از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار یا آب خد یکبار یا سه بار باشد و از نیست استنشاق و عبارات احادیث را مختلف یافتیم و اکثر احادیث انجمنین واقع شده است که نخست هر دو کفایت است و شست پست مضمضه و استنشاق کرد پست روی شست پست و دوست تافقین این عبارت را بسیار در احادیث و ظاهرا بر دلالت بر غسل مضمضه و استنشاق کند اگر چه قطعی نیست و بعضی هر دو شست شست پست پست مضمضه و استنشاق کرد پست روی شست و این ظاهر و فصل است چنانکه اول ظاهر و غسل بلکه ظاهر این در فصل پست از ظهور آنست و در غسل و در شکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق کرد سه بار بسه غرقه و این نیز محتمل و وجه است و فصل اول و اما و لیکن در بعضی احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق یکبار غرقه کرد و در مشهور از امام شافعی نیست بر وجهی که مذکور شد و مشهور از مذموب بود و چند فصل است میان مضمضه و استنشاق بر وجه مذکور زیرا که دهن و بینی هر کدام عضو وی مخلوقه است پس وظیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه و حقیقت برای ترجیح حدیث فصل است بموافقتی بر قیاس را چنانکه قاعده مترس است و در مشهور است

تعلیل در مقابل نفس چنانکه قسم توهم کند و دلیل با حدیث ابی داؤد و طبرانی است چنانکه شنی آورده که طلحه بن عوف  
از اعلام ائمه و ثقات تابعین است از پدر از جدر وایت میکند که رسول خدا و ضو کر و پس مضمضه کرد سه بار پس تنشاق  
کرد سه بار گرفت هر بار آب جدید و شافیه میگوید که این حدیث از جهت اسناد ضعیفی دارد زیرا که جد طلحه مجهول است  
و صحبت او با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نرسیده است انتی در جامع الاصول  
میگوید که طلحه بن عوف از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو یا عمر بن کعب  
است و شنی در شرح نقایه میگوید که بیقی در کتاب معرفت آورده است که عمار الرحمن بن حمادی که از کبار  
ائمه محدثین و در عهد مشایخ امام احمد بن حنبل است گفته جد طلحه عمر بن کعب را و صحبت است و در سنن  
خود از یحیی بن معین آورده که گفت محدثان میگویند که وی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را  
 دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند  
به صحبت وی مدعای ثابت باشد و عدم توقف اهل بیت وی در آن قاضی نمود و ابن سعد در طبقات حدیثی  
در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ راست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح بکذا پس ثابت شد که او صحبت  
است که اقاله شیخ ابن العمام و شنی از فتاوی ظهیر به نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمه الله علیه نیز همان  
است که وصل کنند و مضمضه و استنشاق و نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با بهای جدید و پیر  
بود و در جمیع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمضه و استنشاق نکرده و اگر جدا جدا کنند محمود است نزد  
پس در حدیثی خلا فی فائد و آنحضرت و عمار بن رزبه مضمضه و استنشاق نکردی و مضمضه و استنشاق گفت است  
در حدیثی که نزد ائمه ثلاثه و فرض است نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استنشاق بدست راست  
کردی و استنشاق چپ را با دست چپ و مسح راس با دست چپ و مسح راس با دست چپ و مسح راس با دست چپ  
و جامع بر آنکه که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح راس و مسح تمام سر واجبست و در اهل این ایه  
نیز که از در محل خود و در شرح سفر السعاده است با استقصای آن بقدر وسع تفصیل کرده نشده است و بعضی از علما  
گفته اند که انصاف و مسئله مسح بدست مالک است که اسمعت بن شفی علی بن جابر الله مفتی اکرم الشریعت  
رحمه الله علیه و الله اعلم مسح تمام سر واجبست و کیفیت مسح آنست که ابتدا کند بپای راس و بپرو و دست را  
بجانب تقاطع بر کند و دست را تا باز آید بهای که ابتدا کرده بود و دست در مسح سر و در مسح تمام اعظم  
یکبار است و شنی از فتاوی ظهیر به نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار با آب جدید بدست است و امام شافعی  
میگوید مسح تمام سر سه بار با بهای جدید واجبست و در روایتی غیر از ابی حنیفه نیز آمده است آنست که

مسح بار و احد در باب گفته که آن بشرع است و در و سبب از امام ابی حنیفه در بعضی شرح باب گفته که در روایت  
مسح بر دست از ابی حنیفه که اگر مسح بر یک آب کند ساق و پا باشد و قروی از آن حضرت غسلی را نشد علیه و آنکه در  
آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث مسح مطلق آمده ولی تفسیر بعد و مقید بمرة واحدة نیز آمده و آنچه بعضی  
رسیده از احادیث است و در بعضی احادیث مرین نیز واقع شده و این بآن معنی است که هر دو دست را  
از مقدم راس بخبر و با آن مؤخر بمقدم آورد و نیز این احادیث موسوم بحدیث میدارند اما تشکیک مسح  
در پنج حیث صحیح نبوده که آنکه واقع شده که وضو کرد یک بار و دو بار و سه بار و وضو شال غسل و مسح است  
و قول شافعی در تشکیک مسح باین دلیل است و قیاس مسح بغسل و جوابش آنست که وضو را مثل تشکیک که در  
حدیث آمده غسل است و بر و ایضا صحیح که در مقدم تکرار مسح آمده بیان کرده تشکیک مخصوص است با بعضی تشکیک  
و بنا بر مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بغسل که مبنی بر مبالغه و بر کمال و با سبب قیاس مسح الفارق با  
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما هر چو از آنکه تکرار  
که تشکیک مسح را مستحب میدانند و ابو داود و گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند هر دو را است و دارند  
که مسح راس مرقه واحد است و ابو عبیده مبالغه کرده و گفته که پنج یکی از سلفان را ندانم که با استحباب تشکیک مسح  
رشته باشد مگر ابراهیم حمیمی و لیکن درین قول نظر است چه این ابی حنیفه و ابن المنذر از انس و غیره ایشان  
آنرا نقل کرده و این خزيمة و غیره در حدیث عثمان تشکیک را تصحیح نمود و انتقایی در جامع الاصول و در روایتی از  
حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس نشاء ذکر کرده و شیخ ابن الهمام از بعضی نقل کرده که گفت روایت کرده اند  
بوده و غیره تکرار مسح از عثمان رضی الله عنه و لیکن آن بحث مخالف است احادیث صحیح حجت نیست نزد اهل علم  
الهی و ترمذی از دلائل بن حجر آورده که مسح علی راسه مثل مسح علی اذنیه مثلما و هر چه ازین باب آمده اگر بصحت  
رسیده محمولست بر تکرار آب واحد نه باب جدید کما قال فی الهدایة و آنحضرت مسح گوش کردی ظاهر او باطنای یعنی هم  
بیرون گوش مسح کردی و هم درون گوش و از برای مسح درون سر انگشتان در سر این گوش در آورده  
و مسح گوش باب جدید است نزد ائمه ثلثه و نزد امام ابو حنیفه بروایتی از امام احمد بن حنبله تفسیر است در اکثر احادیث  
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن او است با آب سرد و آنچه روایت  
کرده شده است که گفت برای اذنین آب جدید محمولست بر آنکه تری بعد از استحباب راس و دست نموده  
او است تطبیق میان احادیث و با جمله روایت مسح اذنین باب سر اکثر و اشهر است و از بسیاری از صحابه عظام بطریق  
کثیر آمده که اقال شیخ ابن الهمام را با غسل رطبین در اکثر روایات مطلق آمده ولی ذکر عدد اما بقیه تنقیه و تمطیفات  
و احادیثی قائل نیستند تشکیک غسل در آن کذا فی شرح ابن الهمام و در روایتی از نسائی آمده که گفت هر دو پا را

در باره در بعضی سوره نیز آمده و در بعضی شست پای راست که بار بر دوزان شست پای چپ را سه بار ظاهر دارد  
 هر وقتی بطریق واقعی واقع شده و الله اعلم و تخیل خجسته عثمان و عمار رضی الله عنه حدیث آمده و عیسی بن ابی خنیس  
 و رحمت و شوق این در این جانب شوق است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد  
 نیز هر یک چپ معروف و نزد بعضی از ائمه مذموب و واجب است از جهت حدیث انس که گفت بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می در آورد آنرا تحت شک و تخمیل میکرد  
 خود را و میفرمود و هذا امر فی ربی و کیفیت تخیل نیست که در آورده اصابع خود را از اسفل بجنب و آنست که افاضل شریفی ظاهر  
 حدیث است آنست که بار جدید بود و بعضی گفته اند که با وجه است و وقت و می نزدیک شستن روی است و نزد امام محمد  
 غیر است که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و نزد ابی داود و از حدیث ابن عمر آمده که بود آنکه شستن  
 صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میکرد میمالید و از حدیث خود را پستری در آورد انگشتان خود را در حلقه انگشتان  
 و اما تخیل انگشتان دست و پا گاه گاه کردی که زانی السفر السعادت و آن نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است  
 و نزد امام احمد تخیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف در اصابع پیرین و در وایت است اللهم سنت است  
 بر دایتی نه زیرا که انفرج آنها معنی است از تخیل و امام مالک تخیل مخصوص به اصابع رجل و اشته و آنرا  
 نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخیل لطیف است نفس را و تخیل اصابع رجل بخت کند گفته اند زیرا که خدمت  
 با اصابع مناسب تر است و کیفیتش آنست که تخیل بخت بر پیری ابتدا کند از خضر رجل یعنی و ختم کند بخت بر رجل  
 پیری بجهت رعایت تپاس و اصابع پیرین را بدو آورد و در اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که  
 برین کیفیت که در تخیل اصابع رجلین گفته اند معلوم نیست و اما تحریک انگشتی در انگشت در حدیثی ضعیف است  
 و آورده شده و در مذہب حنفی آنرا از سنن و استحباب و وضو داشته اند و ابن الهمام در زاد الفقیه گفته که تحریک انگشتان  
 اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود واجب در زیر آن نرسد واجب و در مسح رقبه نیز حدیثی آمده که فرمود هر که  
 مسح کند بر قفا همراه سر نگاه داشته شود از غل رو قیامت این حدیث را در سنن الفردوس از ابن عمر روایت  
 کرده و بر او ای دیگر نیز آمده که شمنی آنرا ذکر کرده است ولیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد حنفیه مستحب است  
 است و اختیار بعضی شافعیه همین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیثی نزد ابی داود  
 جبریز آورده که مسح علی راسه ثلثا مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبه و حدیثی دیگر آورده از کعب بن عجمه بن ابی  
 ابوداؤد و الله صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبه الراس و گفت که نزد بعضی بدعت است و در هدایه آنرا از سنن  
 و استحباب ذکر کرده اما مسح حلقه بدعت است باتفاق و بخین آب در وضو بدعت است آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در سفر و حضر ایضا نایب شده است و احادیث صحیحه درین باب آمده و در آن دلیل است



بر جوان استعانت مرد غیر خود در ریختن آب بر دست بی کراهیت و احتیاط آب بطریق اولی خواهد بود ولیکن از نیکی اجاز  
اعانت بمباشرت لازم نیاید آنکه بعضی مردم در وقت پای شستن انا و بدست خود گیرند اصلی ندارد مگر قصد ایشان  
رعایت ادبست که تا آب بیشتر ریخته نشود و آنحضرت را و پاکی نبود که بدان اعضای بعد از وضو پاک کنند و  
بگذاشتی خود خشک گشتی و مسح وجه بطرف ثوب نیز آمده است فائز و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفت بود  
آنحضرت را جامه پاره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از وضو اما ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث  
مسح بطرف ثوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع ترمذی مذکور اند و وی نیز تضعیف کرده  
و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از صحابه  
و تابعین و غیرهم درین باب وضعت کرده اند و بعضی کرده دارند و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب فساد است  
و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است این قول از سعید بن المسیب و زهری و در بعضی کتب حنفیه  
مذکور است که اگر بعد از وضو دست نگیرد و در آنوقت وضو را از شریعت مشکوٰۃ اذ او را نقل کرده که مستحب است ترک  
نشستن زیرا که آنحضرت نکرده و اگر تشییع کند کرده هم نیست بر قول صحیح و نزد بعضی کرده است و احادیثی که در آن ذکر شده  
دارد و شده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه دشمن حکم بوضع آن کرده اند آنچه صحیح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتی  
و استقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم و الحمد لله علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر عهده  
از استیجابات شمرده است و بعضی علماء غسل اعضا و منوایکی از مواضع احتیاج صلوة برا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
شمرده اند و عز و امام احمد با اختیار جماعه از اصحاب وی تسمیه در اول وضو واجب است و شرط صحت و وضو لقوله صلی الله  
علیه و آله و سلم لا صلوة لمن لا وضوء له و لا وضوء لمن لم یسم و اه احمد و ابو داود و الحاكم عن ابی هریره در آخر وضو گفتی  
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در حدیث صحیح آمده است که هر که بعد از وضو  
این کلمه بگوید گشاده شود و بروی رحمت در بهشت و گفته شود در آن هر که خواهی و در بعضی احادیث بعد از شهادتین  
اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین نیز آمده و در بعضی سجایک اللهم و سجراتك اشهد ان لا اله الا انت انک  
و التوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در کاغذ پاره و هر کرده میشود بر آن و گشاده نشود مگر در روز  
قیامت انا خواندن سوره انا انزلنا چنانکه در مردم مشهور است و سنن الهندی برای آن اثر ضعیف نقل کرده  
شاید نوشته شده و الله اعلم فائده شیخ ابن الهمام در شرح هدایه آداب و منور جمع کرده نوشته است ترک است  
در آسب و تقصیر در آن و ترک کلام ناس و استعانت از غیر و مسح موضع استنجاء بخرقه و استیفاء آب وضو بفسر خود  
و مبارک است به تضرع و استنجاء و کشیدن خاکی که در دی نام خدا عز اسم یا نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا  
در حالت استنجاء بودن انا و سفال و شستن دست و امیرین سه بار و نهادن آن بر دست چپ اگر نای باشد

که اغتراب میگرداند و بی جنب دست راست بپند و نهاده و دست بر دست و دست شستن نیز بر سر نام و سناختگی  
و وضو پیش از دست و ذکر شهادتین نزد هر عضو و استقبال قبله در وضو و استصحاب نیت در جمیع افعال و خبر در شدن  
از کجای چشم مسح کردن و شستن آنها و غافل نشدن از آن و خبر در بودن از زیر انگشتری و ذکر محفوظ ماندن هر عضو  
و پایا پنجه نزدن بر روی باب و گذراندن دست بر اعضایی منسوله و آهستگی و آرام نمودن و غسل اعضا و مالیدن  
آنها بدست مخصوصا در شاد و تپا و زکرون حدود و جبهه و پیرین و طلیحین تا قیصر گردد و شسته شدن آنها و احوال  
غیر و خواندن دعا سبعا لکم اللهم و بجز یک استخوان لاله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعلنی من اهل الجنة  
و اجعلنی من المتطهرین و شرب بقیه آب وضو و ایستاده مستقبل قبله و اگر نشسته خوردن و غیر جائز است و گذاردن در کورت  
بعد از وضو و پیر کردن انامی برای استعداده و تازه آئینه و نگار داشتن جاهای از نقاط و نشان دادن بینی بدست چپ  
نزد استنشاق و بکوبه است بدست راست و همچنین بکوبه است انداختن بزاق در آب و زیاده بر سر و غسل اعضا  
وضو یا ختن باب گرم کرده و زانباک اگر شک کند در بعضی اعضا وضو پیش از فراغ بکند آنچه شک دارد در دست اگر  
اول شک است و الا نه و اگر شک کرد بود از وضو نکند مطلقا و وصل در مسخ خفین بدانکه در کتب آمده حدیث  
از کتب سته و غیره بروایت متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر بر بوز  
کشیدی و تفریح کرده اند جمعی از حفاظ که حدیث مسخ خفین بتواند ثابت شده است که شک و شبهه را بدان  
راه نیست و بعضی از علماء روایت آنرا جمع کرده و از هشاد و گذشته اند و عشره و بشره داخل ایشانند و سایر

همه قائلند بدان مگر از امام مالک بروایتی نقل کنند که قائل نیست بدان برای مقیم در وایا صحیح از وی هیچ اند  
بجواز مطلقا و مشهور و مقرر نزد مالکیه و قول اندکی بجواز مطلقا و ثانی در مسافر را همین است بمقتضای آنچه  
در روایت است و باین جزم کرده است ابن حجب و بعضی گفته اند که توقف مالک در مسخ حال اقامت در خاصه  
نفس خودش است اما فتوی بجواز بود مثل آن منقول است از ابو ایوب صیابی و ظاهر امر آنست که ایشان  
در حال اقامت مسخ نمیکردند و اخذ بفریفت می نمودند از جهت عدم وصول شقیق صین حال آنکه معتقد  
بجواز آن بودند و الله اعلم و از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه روایت میکنند که فرمود حکم نکو مسخ خفین تا نماند  
در روی آثار و انبار مثل ضرر بنار و امام احمد فرمود که سی و هفت نفر از صحابه روایت میکنند مسخ خفین آنکه  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند رفوعا و موقوفا و اما آنکه بعضی  
قرار است جرأ در دار با حکم حل بر مسخ کرده اند و قرائت نصب را بغسل خالی از ضعف نیست چه مسخ خفین  
مقیما بکعبین نبود با اتفاق و امام حسن بصری گفته که حدیث کرده اند از فقهاء تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم مسخ کرده بر خفین و در نهایت بیگویی که انبار در مسخ خفین مستفیض و مشهور است و هر که آنرا اعتقاد نکند

بتمسح باشد و گرنی میگوید بیشتر کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد کنند و از امام ابوحنیفه نیز مثل این آمده و در عقاید  
 اهل سنت و جماعت آمده که تری المسح علی الخفین مسح خفین را از علامات سنت و جماعت دانسته اند  
 و در آنها هیچ ثبوتی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و در حضر مسح بر موزه کشیدی و بدست حضرت  
 یکشنبه از روز فرمود و بدست سفر سه شبانه روز چنانکه روایت کرده است مسلم از حدیث علی بن ابی طالب که فرمود  
 و لفظ حدیث نیست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المسح علی الخفین ثلثة ایام ولیا لیسن المسافر و یوما  
 ولیا للقیوم مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیح و وارد شده و ابو داود و در سنن خود  
 از زید بن علی رضی الله عنه بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کارو بار دین بر کسی و شکم عقل بودی پایان پاسبی  
 اولی بودی مسح از بالای آن و تحقیق دیدیم من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مسح کرد بر ظاهر خف  
 و صاحب سفر السعادت گفته مسح در مغل موزه در حدیث ضعیف وارد شده چنانکه از معتز بن شعبه در حدیث  
 ابو داود و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت و خداوند منم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موزه بیک پس  
 مسح کرد اصلا خف و اسفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث ضعیف و مطایق واقع شده که مسح  
 علی الخفین بی ذکر اصلا و اسفل و ترمذی و در بعضی طرق قاضی داود و احمد علی ظاهران نیز واقع شده و نزد  
 امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف است و در بعضی امام احمد نیز همین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر ظاهر خف  
 فرض است و بر پایان سنت دیگر بدانکه علما اختلاف کرده اند که مسح افضل است یا غسل قوی بر آنست که غسل  
 افضل است زیرا که غسل عزیمت است و مسح خفست و اخذ بزمیت افضل است از عمل بزمیت پس اگر پای  
 از موزه بر آرد و بشوید افضل بود و بر آن با جوگر و دو مختار صاحب پایه نیز همین است و جمعی میگویند مسح افضل است  
 از برای اظهار سنت و در اهل بدعت که منکرند آنرا از خوارج و روافض و نزد این جماعه اگر پایهای کثوف  
 باشند موزه پوشند و مسح کنند و صواب آنست که مسح و غسل هر دو مشروع و برابرند و هیچکدام افضل و ارجح  
 از دیگری نیست و صاحب سفر السعادت گفته که آنحضرت را در مسح خفین و غسل بر علین تکلیفی نبود بلکه  
 اگر حاضر است قصد وضو پایها کثوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه پوشیدی و اگر پایها در موزه  
 بودی مسح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت حسن احوال این است که موافق عادت نبویست و الله اعلم  
 و غسل در تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع از خصائص این است و آنحضرت هم بر زمین  
 که خاک خواست گذارد خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن  
 نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را بچاک و غیر آن درست ندارد و ابو یوسف گوید جز بر خاک و ریگ  
 درست نیست و در بعضی بوجیفه آنست که تیمم جائز است بر خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس اینها است









این فتنه در روزهای ماه رمضان است

در بعضی از این اوقات

بر هر تقدیر آنکه جبرئیل وقت ظهر و روز پیاپی میسر آید که آنحضرت که ندانند که چه وقت باشد با صلاه جامع و پس از آن جمع شوند و  
صلاه و اقامت کرد و جبرئیل در روز غنیمت در اول وقت پس گذارد ظهر را وقتی که زوال پذیرفت آنوقت پس از آن اقامت کرد و گذارد عصر را وقتی که سایه شخصی مثل دمی شد و گذارد مغرب را در وقتی که غروب کرد  
و اقامت کرد و گذارد عشا را هنگامیکه غروب کرد و شفق و گذارد صبح را در وقتی که بشکافت فجر و در روز دوم باز آمد  
و اقامت کرد و گذارد ظهر را در وقت بلوغ ظل شی مثل در گذارد عصر را در وقت بلوغ ظل شی مثل این و گذارد  
مغرب را در وقت غروب و اقامت کرد و گذارد عشا را تا ثلث لیل یا نصف لیل  
و اقامت کرد و گذارد فجر را در وقتی که می شد بخیزد و در وقتی که اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد  
این وقت اینهاست که پیش از تو بودند و وقت نماز ناهمین این دو وقت است پوشیده نماز که در فیصلت جبرئیل  
صلوة و مبارکات بدان نزد آمدن وقت و عدم تکامل در آن و تاخیر تا آخر وقت سخن نیست این  
در غیر آن نماز خواهد بود که تاخیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ظهر و تاخیر عشا و جز آنچه تاخیر برای  
تکمیل نماز و تکمیل قیام بود و شافیه نماز گذاردن و در اول وقت علی الاطلاق در تمامه نماز یا در اول نفع چنانکه  
استعارت است میان ایشان افضل میدارند و سنت می شمارند بی تمیز و تفصیل که واجب است رعایت آن  
کردن و ابرار نظر صیبه که در احادیث آمده و آنکه در وقت و مبالغه در آن رفته اند و ایشان خود را مستحب  
و بعضی از ایشان ابرار را حل بر زوال کنند و این تأویل در غایت بدست در زوال خود اول وقت است  
فهم توقیت ظهر بلوغ ظل مثل شخص احوط است چنانکه در مذهب ما این است و نیز در بعضی مفتی به از مذهب امام ابوحنیفه  
نیز همین است و عصر را ایشان در وقتی که گذارد که ربع چهارم باشد و همچنین حل کنند اسفار را بر طلوع فجر و این نیز  
معتدولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در ابرار ظهر و مبالغه و تاخیر عشا سجده دارد است که اصلا قابل تعمیل نیست  
اما صلاه مغرب تعمیل همان در اول وقت شفق علیه است که هیچکس با خلافت در آن نیست و نماز عصر را تا وقتی  
که آفتاب بلند روشن و تابان باشد باید گذارد آنکه در ربع چهارم که سایه مثلیه باشد و آن احادیثی که تمسک  
کردند بدان بر مذهب خود دلالت ندارند همان یکی آنکه نماز عصر میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و بعد از آن گذاردن میرفت شخصی از مدینه بسوی رخت و جای باش خود که در رختهای آبادانی مدینه داشت  
و هنوز آفتاب زنده بود کنایت است از گرمی و صفای لون و از تغییر و روی و میگویند که این در وقت  
رسیدن سایه مثلیه می باشد و این سخن محال است و در حدیث دیگر نیز نزدیک به همین است در حدیث  
آمده که میگذارد آنحضرت عصر را آفتاب بلند روشن بود پس میرفت روزه بجانب حوالی مدینه و هنوز آفتاب  
بلند بود یعنی بالاسی افق بود و غروب نگردد و فاهم و بعضی حوالی مدینه بر مسافت چهار میل یا مانند آنست درین

در بعضی از این اوقات







صاحب نهاده و ضعیف است چه برین تقدیر باستی همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اصل اعلی  
 الی الله است مستقر بود بران نعم در اصل جواز جمع میان اذان و اقامت محتمل نیست اگر چه بعضی شریک  
 که قیام امام و قوم نزد وی علی الصلوة و شروع در نیت ترو قد قامت الصلوة وقت میشود و لهذا اختلاف است  
 کرده اند اما ترویجی مکرر است و نزد بعضی خلاف است اولی و بعضی گفته اند مستحب است که هیچ کرده است این قول  
 نویزی از شافعی و شمس الامه از حنفیه و بعضی رسیده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر اذان گفتن با خلافت  
 جمع میشود اذان می گفتیم پس از آنی فتح الهامی و اگر گفته اذان گفتن آن حضرت در کور شافعیست رسد ثابت شود  
 جمع میان اذان و اقامت بکراهت است اگر آنرا هم قبول بر بیان جواز جمع کرده گفته اند که از شایع نقل کرده براس  
 بیان اصل جواز جایز است و الله اعلم و اصل در انشراح آن حضرت نماز را با خود پیش آورده است که چون  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز می ایستاد و فرمودی الله اکبر و پیش از آنکه بگوید نیست برهان و لفظ مروی نیست  
 و محدثان میگویند که نیست برهان فراموش است و نکرده است آنرا آن حضرت و نه هیچ یکی از اصحاب و وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم در مواهب از ابن القیم نقل کرده گفت این بدعتی است که روایت نکرده است از  
 آن حضرت هیچ یکی با سند صحیح و نه ضعیف و نه مستدرک و نه در اصل و نه از هیچ یکی از اصحاب و انتخاب نکرده است و این  
 یکی از تابعین و نه از ائمه اثنی و فقها اختلاف دارند در تلفظ نیست بعضی بر آنند که بدعت است و بر آنکه منقول  
 نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است زیرا که آن عموماً است بر استحضار نیت قلبی و موجب جمع است  
 میان عبادت سانی و قلبی و از قواعد شریع و ضرورت عقل معلوم شده است که اگر اول بان بان جمع شود اول و اکمل  
 بود و این سخن در مقابل نص است و قیاس بر تبلیه و بیحاجت کوع و وجود فاسد است چه قیاس و در مقابل نص است  
 کما لا یخفی و یا تکبیر هر دو دست برداشتی در اکثر احادیث انجین واقع شده و مذاهب ابی یوسف و حنابل  
 جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیان ائمت و گویند که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد و از بعضی  
 احادیث تا غیر تکبیر از رفع یدین نیز آمده و مذاهب امام ابی حنفیه و امام محمد رحمه الله علیهما این است و عاقله مشایخ  
 هر بن اند و در هر یک این را صحیح گفته و میگویند که در رفع یدین نفی کبر است از غیر حق جل جلاله و در تکبیرات کبر یا  
 مراد سبحانه و نفی بر اثبات مقدم بود چنانکه لا اله الا الله و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث نیز نقل کرده  
 و آن تقدیم تکبیر است بر رفع یدین از بعضی و بعضی کبری از انس نیز مدافعی این آورده پس مجموع سه قول است  
 و جائز است که همه اگر فعل آن حضرت باشد در احیان متعدد و الله اعلم و دستاورد برداشتن اکثر بگو شهادت بر شری  
 و گاهی تا بدو شهادت اول مذاهب ابو حنفیه و امام است و مروی است از احمد بن حنبل و مسک ایشان بدعت و اصل  
 این مجرب است که مسلم ها بود او در حمایت کرده اند و شافعی مذاهب شافعی و مالک و از احمد نیز روایت است

و اصل در انشراح آن حضرت نماز است

بجای

نیت

و اگر چه

و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین  
 شما ام نماز پیغمبر را عملی الله علیه و آله و سلم آمده این نیز تواند که در اوقات فعل آن حضرت بوده باشد بعد از آن  
 دست راست بر دست چپ نهاده زیر سینه بالای ناف نرود شافعی و زینانی نرود ام ابی حفصه و بعضی  
 اصحاب شافعی که در فی الموابی و در هدایه مذہب شافعی بالای سینه گفته در مذہب امام احمد موافق مذہب امام ابی حفصه  
 گفته و در روایتی نرود وی خیر است که بر سینه نهد باز بر ناف نرود مذی گفته که امر درین باب واسع است نزد علماء  
 یعنی هر چه کنند جائز است بعد ازین میخواند دعای استفتاح سبحانک اللهم و بحمک الحمد و ادعیه استفتاح بسیار است  
 انی وجهت وجهی للذی فی السماوات و الارض الایه و جز آن و شافعی آنرا کلا و بعضا در نماز فرض و نفل همه میخوانند  
 و نزد مشیقه آنرا مخصوص بنوافل و صلوة یل است و در فرض غیر از سبحانک اللهم نیست و زوایی پرسف شافعی و حنبلی  
 هر دو آورده و در مذہب شافعی سبحانک اللهم است و توجیه انی وجهت وجهی است و مختار طحاوی نیز همین است ولیکن  
 گفته است که بعضی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن و این نیز رایست است از ابی یوسف و ثوری و غیر  
 توجیه است از ثوری و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی وجهت خوانند موافق سنت نیست و در اسناد سبحانک اللهم  
 مستفی است و طبری گفته که این حدیث حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و افزوده  
 کرده بدان بعد از این سوره و غیر وی از مجتهدین صحابه و رفته اند بسیاری از علماء تابعین و غیر ایشان اختیار کرده است  
 او را ابو حفصه و غیر وی از علماء و چگونه نسبت کرده شود اینچنین را بطعن و ضعف و اجابہ علماء حدیث بدان رفته  
 مثل یحییان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر هم و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسناد نیست که خود  
 آورده نه در جمیع اسانیدی و چگونه باشد که احلام الله این حدیث را آورده و اخذ بدان کرده اند و بعد از دعای  
 استفتاح استعاذه میگردد و میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استعاذه پیش از قرات قرآن مسنون است  
 چه در نماز و چه در غیر نماز و عامه سلف از ثوری و عطاء و جوب آن نیز آورده است بحسب ظاهر امر که فرمود و اذ قرات  
 القرآن فاستعذ بالله و استعاذه است هم میان فقها و هم میان ذکا که افضل اعوذ بالله است یا استعین بالله  
 و در بعضی از تشریح شافعی از جبریل بن عظیم روایت آورده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین میخوانند  
 و بعضی از پیشین خوانانید مگر جبریل و در حدیث ابی سعید نیز فقط اعوذ بالله آورده کذا فی تشریح ابن راهم و در هدایه  
 میگوید اولی آنست که استعین گوید تا موافق الله بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم  
 و خواندن تسبیح در اول صلوة جمع علیه است اگر چه نزد امام ابی حفصه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره ولیکن  
 در اول صلوة فقط بخواند پس وی مفتاح صلوة است نزد وی مثل توفد و در روایتی در اول هر رکعت در آن قول  
 صا حبیب است زیرا که تسبیح برای افتتاح رآه است و هر رکعت مشتمل است در قرات و از جهت احتیاط باقی رآه است

دست چپ  
 بر دست راست  
 نهاده  
 در سینه  
 سبحانک اللهم  
 و بحمک الحمد

بعد از دعای  
 استفتاح  
 استعاذه



علماء در پودن وی جز و فائده در بیان فائده و سوره مکرر و نام مکرر در صورت مخافت است و بدانکه خواندن  
 بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه است و لیکن اختلاف است در چه و اسرار آن و از آنجا که قائلند با سر تسمیه  
 ابو حنیفه و ثوری و احمد است و مروی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و مرویست  
 از انس که گفت نماز گذارم خلف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیم از ایشان  
 که هر یک بسم الله الرحمن الرحیم را در راه احمد و النسانی و ابن خزیمه و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث  
 انس را در باب ترک هر قسم از کتب سنی روایت کرده و دارقطنی گفته که هیچ نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 اما از بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد نفیص کرده است که بعضی از آنکه در دین هر قسم  
 میگردند و در محبت بیان شده و دارقطنی از شریح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 از هر نیز برای تعلیم و چنانکه در نماز ظاهر است و در بعضی سوره هر یک را تا بداند که فلان سوره میخواند تعلیم الله کتاب  
 و صاحب سفر السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله میگفت در بعضی اوقات اختصار میکرد و نزدی  
 در جامع خود و در باب عقد کرده اول در ترک هر بسم الله الرحمن الرحیم و گفت بر دست علی نزد اکثر اهل علم  
 از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابو بکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان و آنهای که بعد  
 از ایشان اند از تابعین و باین قائل است سفیان ثوری و عبد الله بن ابی بارک و احمد و شافعی و دیگران که هر یک  
 صلی بسم الله الرحمن الرحیم و بگوید آنرا در نفس خود است و باب ثانی در هر بسم الله الرحمن الرحیم آورده  
 و مروی حدیثی است که از ابن عباس که گفت هر یک در سوره صلی الله علیه و آله و سلم بسم الله الرحمن الرحیم  
 و گفت نزدی اسناد ابن حدیث قوی نیست و قائلند بدان چندین از صحابه که ابو هریره و ابن عمر و ابن مسعود  
 و ایشانند و بعضی از تابعین نیز بر آنند و مذکور شد ثانی نیست اتقی و حاکم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است  
 بی علت حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در هر آیه از سوره صحیح است و گفته اند که این دو حدیث مثل حدیث  
 است در جزو شیخ بن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذکور شد شیخ داود از ابی و عمر بن عبد البر  
 و آنحضرت و زبیری و مجاهد و داود ابی عبید بن جریج هر یک در بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح نیست در هر  
 مگر آنکه در اسناد و مقال است نزد اهل حدیث و از اعاظم کرده اند از باب مساند مشهوره و قد روایت  
 اند که از آنها چیزی با وجود اشتال کتب ایشان بر آید حدیث ضعیف و ابن نمیه گفته که ضعیف است با آن  
 و دارقطنی که گفت صحیح نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر تسمیه حدیثی و باجمله روایات و درین  
 باب اکثر اذیع و السراج اند چنانکه در مبدل نام ابو حنیفه است چنانچه مشهور شده است و بعضی مردم که هر یک است  
 و در پیامبر الله متین علی رضی الله عنه هر یک صحیح نیست و خود معلوم شد که مذکور شد ایشان ضعیف است و در

ترک هرست بن ازان فاتحه بخواند و در آخر فاتحه آمین بگفت و نماز بهری بخورد و در سری عقیقه و مقتیان نماز  
 بموافقت آمین گفتندی و در هر تمانین در نماز چهار حدیث و رفع شده و بهر شب شافعی و احقر آمین است  
 و در مذہب مالک خلافت گونا است و مذہب امام ابو حنیفه اخلاص است مطلقا و جامع ترمذی حدیث و حدیث  
 بآمین و قفص صوت بدان هر دو آورده و حدیث هر را ترجیح نموده و از بخاری نیز چنین نقل کرده و گفته که نقل  
 اکثر علما و از صحابه و تابعین برین است استی از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که اختصار امام  
 چهار چیز است و بسم الله و آمین و سبحانک اللهم محمد و اذان بن مسعود و نیز مثل این آمده و بعضی در جمع الحوائج از  
 ابی وائل روایت آورده که گفت بود در نماز و غزواتی که هر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم و نه تعوذ و نه بآمین گفتند  
 ابن امام انابی و ائیل در اختصار هر هر دو آورده و گفته بود حدیث معلول است و در این حدیث ابن مسعود است  
 و بدانکه در بعضی روایات بر حدیث آمده و این احتمال مدعیه نیز وارد و لیکن صحیح آنست که در این حدیث  
 بقصر نه روایت دیگر که آمده و در بعضی روایات آمده و در بعضی روایات آمده و در بعضی روایات آمده و در بعضی روایات آمده  
 و آمین بعد الف و تحقیق میست و قهر الف نیز جائز است و الف را با نشد پذیرد بعضی خلاص است و مقصود نماز  
 نیست زیرا که کلمه قرآن است در قول وی آیه آن بهر البیت الحرام اگر چه بنا بر بعضی سبب و نیز بعضی خطا نیست  
 و اگر خطا هم باشد معنی دارد و ای قاصدین الاجابة که اذکر الشیخ ابن امام نقلا عن اهل کلامی و در کلام شیخ ابو عبد الله  
 سلمی صوفی نیز باین معنی گفته و بعضی نقل کرده و خطبه وی مبانی کرده و ظاهر شد که مخطی خاکی است و بدان فاتحه خوانده و  
 و در نماز هیچ قرائت در آن کردی مقداشته است آیه تا صد آیه و گاه سوره قاف خواندی و گاه سوره روم و گاه  
 تحقیق در قرائت کردی و در سفر و مسجد و تین خواندی و در روز آینه در نماز فجر سوره الم نشرط السجده در رکعت اول  
 و بل فی علی الانسان در رکعت ثانیة خواندی و شافعی برین عمل مواظبت دارد و است غریبه و در نماز و قضا  
 خلافت آن بود و کفی اگر ندوزد عقیقه از قیمت سوره و تعیین آن کرده است و شیخ ابن امام خطا در این است و این  
 نقل میکنند که این بر تقدیر است که آنرا لازم و اندوخته اند و غیر آنرا کرده اند اما آنچه بگویم فاقه و اما فی حدیث القرائن یا از حدیث  
 ترک قرائت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هستی ندارد و لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنرا از احیاناً تا گمان  
 نبود جابل که غیر آنرا جائز نیست و از صاحب مخطوط نیز نقل کرده که گفت مستحب است قرائت آنرا در هر سجده  
 یوم الحجة بشرطیکه احیاناً غیر آنرا بخواند تا گمان نبود جابل که غیر آنرا جائز نیست شیخ ابن امام گفته که بخواند  
 نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مواظبت است استی و ظاهر آنست که نزد حنفیه مواظبت  
 بدان از آن حضرت ثابت نشده است اگر چه بطرفی از حدیث ابن عباس بن زیاد کل جمعه آورده و در بعضی  
 روایات از حدیث ابن مسعود آمده و دیدیم بدلت و الله اعلم و در نماز جمعه سوره جمعه و منا قون خواندی

و گاهی بی سبب اسم ربک الاعلی و عاشیه خواندی و قرأت سوره جمع در شب جمعه نیز آمده است سیوطی سوره منافقون  
نیز ذکر کرده و با جمله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خوانی خواندی از سوره های طویل یا قصیه و نماز که باشد  
میخواند بحسب مصلح و حکم که در وقت و دست اداوی آن اجازتی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما را آنچه مشهور است  
و اکثر آنکه فقیه بر آنند که در فجر و ظهر از طویل متصل بخواند و عصر و عشا از او سبب و در مغرب از قصیه یا طویل یا  
حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم همسوی پنج بود و اخبار و آثار در این باب بسیار است و در هر باب میگوید  
که اصل درین باب کتاب میراثین است و یا شایان میفرماید که در این باب در هر بابی که باشد  
موافق سنت نباشد و آنچه از روایات هر خلاف آن مذکور شد صحیح نیست و اینک حکم غایب است و اشعار علم  
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از قرأت فارغ شدی تکبیر گفتی و هر کوع رفتی و این تکبیر در حالت  
قیام است یا در حال اعتدال اکثر بر آنند که تکبیر در حالت اعتدال گویند چنانکه در هر باب از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر در حالت  
و همچنین چون سر بر میداشت از کوع و در حدیث آمده است کان یکبیر فی کل خفض و رفع تکبیر میگفت آنحضرت در نماز هر که  
سر فرو می آورد و بر میداشت و این تکبیر را رفع بدین است نه شافعی واحد و غیر ایشان و نزد ما بی رفع و این اختلاف  
همچو است میان حنفیه و غیر هم و شافعی در حدیث رفع میانه تمام نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت  
روایت تواتر آمده است و چهار حدیث از آنحضرت رسالت و صحی ابوهریر بن باصحیج شده و در کتب روایت کرده اند و در کتب معتبره  
سلطانی و در غیر این چیزی ثابت نشده و منصف انجاسمین بمیان الله کرده و از حد در گذر آیند و با آنکه گفت لایزال علی آنحضرت برین کیفیت  
بود و از اینجهان رحلت کرد و راه نمخ برست و حق آنست که یا قطع نظر از کثرت و قلت طرق روایات اخبار و آثار و در هر دو جانب  
وجود است پس یا رفع و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اول رفع بود و در آخر منوخ شد اکنون دلائل هر یک را  
ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدینکه تندی در جامع خود و باب وضع کرد اول باب رفع الیدین عند الکوع و در نیاب حدیث ابن عمر  
آورده که گفت و پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد و بر میداشت و دوست خود را تا عاذی میشدند  
و دشمنان را چون رکع میکرد و بر میداشت و مبارک خود را از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان لایرفع الیدین  
و نزدی از روایت اینجهان چنانکه عادت است اشاره بقدر طرق حدیث از صحابه دیگر کرده و عل بسیاری از صحابه و تابعین  
و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی واحد و حق بدان ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده است و  
اشارتی بر همان این حدیث نموده دوم باب من لم یرفع الیدین عند الافتتاح و درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن  
مسعود رضی الله عنه آورده که یا یاران خود فرمود که اگر از ارم یا شما نماز سوختن از را صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته اند این  
مسعود غازی را بر نماز داشت و دوست خود را اگر اول بار میفرمود برای تکبیر افتتاح و در نیاب گفته که اگر بار دوم غایب  
نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود و حسن است و باین قائلند که خبری از اهل علم از صحابه و تابعین بیاید که قول سفیان

در حدیث

و ترمذی بر عادت خود که در باب اختلاف احادیث و اعمال علماء دارد و در باب عقد کرده اول باب رفع الیدین  
 و در این باب حدیثی آمده این عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح میکرد  
 بر میخاست و دو دست مبارک خود را تا محاذی پیشه و شهر را و چون بر کوع میرفت و بر میخاست سر از کوع  
 و در بعضی روایات آمده و کان الیرفع ین السجدة و اشارت به دو طرق حدیث از صحابه دیگر نیز کرده و عمل  
 بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله و شافعی و احمد و اسحاق بدان ذکر کرده  
 و تصحیح این حدیث کرده اشارت بر همان این جانب نموده است دوم باب من لم یزل رفع الاغصان  
 و در این باب حدیثی نقل شده از عبد الله بن مسعود آورده که با یاران خود فرمود بگذارم باشما نماز رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس گذار و این مسعود نماز را و بر نداشت و دو دست را اگر برای تکیه افتتاح و گفت ترمذی که  
 در این باب از برادر این جانب نیز آورده و گفت که حدیث ابن مسعود و حسن است و باین قائلند کثیری از اهل علم  
 از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه نیست و امام محمد و در موطنی خود از مالک و زهری از سالم  
 بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت سنت آنست که تکیه کوید و در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ایستادگی

بقیة هاشمیه صفحه ۵۹ اهل کوفه نیست و جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و نسائی و حدیث برادر این جانب را  
 از ابی داود و نیز آورده گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون افتتاح میکرد بر میخاست و دو دست  
 خود را تا محاذی پیشه و شهر را و چون بر کوع میرفت و بر میخاست سر از کوع و در بعضی روایات آمده و کان الیرفع ین السجدة  
 که مراد عدم حدت باین طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اشارت حسن حدیث بود  
 موافقت آنچه ترمذی گفته است و حدیثی بی خلاف صحیح است چنانکه در مقدم معلوم شد و امام محمد در موطنی خود بجز از آنکه  
 حدیث از ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین کوع و نزع اس از کوع آورده  
 میگردد که سنت آنست که تکیه کوید و در خفض و رفع اما رفع یدین جز در ایستادگی باین قول ابو حنیفه است  
 و در وی آثار کثیره آمده است بعد از آن از حاکم بن کلب حرمی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است  
 بعد در روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین نمیکرد و تکیه اولی و از ابی امام غنمی آورده که گفت برادر و دوست  
 در نماز بعد از تکیه اولی آورده که روزی نزد غنمی مردی از اهل حضری رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت گذارم نماز را  
 باز بخدا صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت بدشت دوست خود را نزد تکیه اولی و نزع کوع و نزع سر و دست از  
 کوع غنمی گفت نمیدانم گوی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند  
 این مسعود و اصحاب او ندیدیم و نشنیدیم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر بنید اشتباهی خود در افتاد و بر این  
 تکیه و از عبد الغفر بن حکیم آورده که گفت دیدم این عمر را که بر میخاست و دستها را و اول تکیه افتتاح و بر نداشت

نماز تکبیر پیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده بعد از آن از عاصم بن کلیب حمزی  
 از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد در آیات آورده که وی رضی الله عنه رفع یدین  
 نمیکرد و جز در تکبیر اولی و از ابراهیم شافعی آورده که گفت برادر دو دوست را در نماز بعد از تکبیر اولی از عهده التماس  
 بن حکیم آورده که گفت دیدم این عمر را که برداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و برداشت و را سواهی آن  
 و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده استی از مشکل الآثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرد و با کفایت  
 که از دوم نماز خلف ابن عمر پس نبود وی که برداشت و دوست خود را که در تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم  
 عمر بن الخطاب را بر تنیداشت و دوست خود را که در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محال ایشان  
 از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد و آنچه  
 بر خلافت آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الامام از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که  
 گفت که از دوم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر بر سر ایشان داشتند و دستها را که نزد و افتتاح صلوة و  
 در نماز شرح را بر میگردد از عبد الله بن الزبیر روایت کرده اند که در وی را دید که نماز میگذارد و در سجده و بر شپش  
 بقیه حاشیه صفحه ۳۵۷ در سواهی آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده استی و از مشکوٰۃ و آثار طحاوی نقل کرده اند  
 که روایت کرده اند از عمار که گفت که دیدم نماز خلف ابن عمر پس نبود که برداشت و دوست خود را که در تکبیر اولی و اسود روایت کرده که دیدم عمر را این  
 خطاب را بر تنیداشت و دوست خود را که در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محال ایشان از آن حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از آن ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه بر خلافت این نقل کنند اولی و احق  
 بقبول نباشد و در شرح ابن الامام از حدیث دارقطنی و ابن عدی از حماد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه  
 از عبد الله آورده که گفت که از دوم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر پس بر تنیدند و دستهای خود را که  
 نزد و افتتاح صلوة و نیز نقل کرده که حماد بن ابی حنیفه را در وی بکه در آن نقل بخیاطین پس گفت از را عی جبر از ابراهیم  
 شما دستهای خود را نزد کوع و سر برداشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از انجست که بصحت نرسیده است از رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن امیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم کان یرفع یدیه اذا افتتح بالصلوة و عند ان کوع و عند ان یرفع منه پس گفته ابو حنیفه حدیثا حدیثا عن ابراهیم عن علقمه و الاسود عن  
 حماد بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود یرفع یدیه و لکنه اذا را عی  
 گفت من از زهری از سالم از ابن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی یعنی این اسناد تو با این  
 اسناد من که در علو است کجا رسید پس ابو حنیفه گفت حماد گفته از زهری و ابراهیم گفته از سالم و علقمه گفته از ابن عمر نیست و تو  
 اگر چه این عمر بنیت بصحت مخصوص باشد و اسود را نیز نقل کرده است و عبد الله بن الزبیر است یعنی او را چه توان تهریف کرد





پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذاشته باشد بار سوره اصلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر نماز و ایادی اعظم است  
از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث که در این باب آمده بیرون از حد  
شمار از عبد الله که وی بر نیت داشت دستها را بر او نهاده نماز و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم  
و عبد الله عالم است بشرایع اسلام و حدود و حدود و احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است  
او را در سفر و حضر و گذار و نماز را با آنحضرت ملاقات و ملاقه پس از قبول وی نزد قاضی اودی را باشد از افراد  
مقابله پس چاره نیست از قول بیعت هر دو فعل تنهی یعنی با تریج یکسان چنانکه گفته شد و الله اعلم  
در شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است و فایده یکسان به دور که هر دو گفته است ابراهیم  
سخت کردی و در انگشتان کف دست کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریح در حال رکوع و منجم در حال  
سجود و بحال خود گذاختن به منجم و تفریح در حال احرام و تشهد و اگر بخای از جمله دور کردی و پشت را بر پشت کردی  
بقیة حاشیه صفحه ۹۵۹ تا ۹۶۰ باین عقیده ایم و علمای مذہب ما باین عقیده اتفاق میکنند و گویند که حکم رفع منبر سه چیز است  
راوی حدیث رفع است دیدند که بعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عل بخلاف آن که ظاهر شده که کل رفع منبر سه چیز است  
کثرت روایات و احادیث درین باب و الله اعلم و هو اعلم بالصواب و شیخ کمال الدین ابن العلام گفته که آثار از صحابه رضی الله عنهم و فرق  
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده جدا و کلام در آن واضح است و قد تحقیق بعد از ثبوت همه آن ثبوت یکی از آن  
و امر است از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم پس پس تریج احب الجانین و از جهت قیام قیام نماز و رجحان بی یار  
انچه در میان است یعنی عدم رفع باین که تحقیق معلوم شده است که در نماز در ابتدا و احوال احوال از جنسین رفع  
مباح بوده که منسوخ شده است پس و در نیست که این نیز از آن قبیل باشد و شمول نسخ و خصوصاً که ثابت شد انچه جارح است  
ثبوتی که لازم است بخلاف عدم رفع که طرقی یا پدر در وی خالی عدم شریعت زیرا که وی از آنکه نیست که منسوخ است و در  
عدم شریعت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز با جماع یعنی شش و در روایت که ده است ابو حنیفه از ابراهیم که  
فرموده شده که دوی دانی بن جبر که دی دید رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که برداشت و تنهای مبارک خود را نهاده و سر  
و نهاده پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذاشته باشد بار سوره اصلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر نماز و ایادی اعظم است  
از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت وی و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث که در این باب آمده بیرون از حد شمار از عبد الله  
که وی هر دو داشته و دستها را در ابتدا و نماز فقط و حکایت کرده آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبد الله اعلم است  
بشرایع اسلام و حدود و حدود و احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و گذار و نماز  
نماز را با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ملاقات و ملاقه پس از قبول وی نزد قاضی اودی را باشد از افراد  
مقابله پس چاره نیست از قول بیعت هر دو فعل تنهی یعنی با تریج یکسان چنانکه گفته شد و الله اعلم  
در شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده برین کرده شده است و فایده یکسان به دور که هر دو گفته است ابراهیم

و سر را بر پیشانی داشتی ز فرو ترو نه برداشته و سببار گفتی سبحان ربی اعظم و این ادنی است و گفته اند ادنی کمال است  
و اگر زیاده بر سره کویر افضل است بعد از آنکه وتر بود پنج یا هفت یا نه و گفته اند که غایت کمال را احدی نبود بجز خدا گفته  
و بجز خدا تا میفهمی بخون سهو بود و بجز خدا تا قریب بقدر قیام و این جمله در مفروض و امام را رعایت جانب محمدیان  
لازم است که در ایشان پیروی و ناتوانی بود و از آنش بن مالک رضی الله عنهما آمده که گفت نگذارم نماز را  
پس هیچ یکی که مشایختر بود در نماز که از آن بر سر و خود اصلی الله علیه و آله و سلم ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز  
و انداز که در رکوع و سجود او را بدو تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده میبایست و سجود هم برین موازنه کردی و چون  
بسیار رفتی زانوی را بر پیشانی زد و سترهای زمین نهادی بعد از آن دستها را نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیشانی  
بجانب بینی بیشتر از پیشانی میزند که اقرب است و نه میل بوجنه و شافعی و احمدین است که زانوی را بیشتر نهد و  
را سب مالک و از اعمی تقدیم یزید است بر کثین و از احمد نیز دانی آمده و سجده بهفت رکوعی روی روی  
و یزید در کثین و قدین و بجه و ائمت هر دو کردی و در گفته بجه تنها وقت اقرار است نزد حنفیه و فخران سجده  
و برقع قدین فاسد میشود نماز و بهت یکدم کرده که ازانی شرح این امام و در سجده دستها را از پیش رو و در آشتی  
چنانکه ظاهر بیشتر بیاصل بطین شریفین و باز و بار و شکم را از میانها نیز دور داشتی چنانکه برخلاف از میان آن  
در رکعتی و در سجده سببارک میان دو رکعت داشتی و قومه و حلیه نیز بر اندازد رکوع و سجود بودی و کجای نقد  
کردی که کسی در وهمی افتاد که نماز را فراموش کرد و در سجده ایستاده که قیام در رکعت و اعتدال در سجده و قریب بر لبی بود  
و این محمول است بر آنکه چون قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و جلوسه طویل بودی و چون قیام خفیف  
بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بقدر قیام بودی همچنین تاویل کرده این حدیث را و این باعتبار غالب  
و معناد است و الا در بعضی اعیان چنانکه در صلوة مشیون و کسوف و اعیان نماز سجده رکوع و سجود و قومه و جلوسه  
هی بود با قیام و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و جلوسه بسیار وار داشته و ادنی  
آنست که آنخوان صلیب است گروانده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین دزدیها دزدی در نماز  
گفته بارسول الله دزدی در نماز چگون باشد فرمود آنکه تمام کند رکوع و سجود را و خدایه رضی الله عنه  
مردی را دید که نماز گذارد تمام نکرد رکوع و سجود را چون فارغ شد آن مرد از نماز خدایه او را نزد خود طلبید  
و گفت این چه نماز بود که تو کردی بحقیقت نماز نکردی اگر میری جو بدین حال میری بر غیر فطرت یعنی بر غیر دینی  
که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین و نزد شافعی و احمد و ابی یوسف تعدیل و اطمینان رکوع  
و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلوسه میسبان سجده نین همه فرض است و بقول شهر زو امام احمد تسبیح رکوع و سجود  
تیر و واجب است و بر دانی فرض و بر دانی سنت و نزد امام ابو حنیفه و محمد بن اسماعیل و محمد بن اسماعیل و سجود و جلوسه

در سجده

روایت تخریج کفری واجب است واجب شود بقصان آن سجده و تخریج جرجانی سنت اما در قومه و طایفه است  
و بعضی مالک نیز برین اندوایشان میگویند که حقیقت رکوع اختیار است و حقیقت سجود نهادن جهه بر زمین و در قومه آنها  
اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرض است متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تقییم باشد که ترک آن  
نماز ناقص ناتمام گردد و فاعل آن آثم و ثمنی از بعضی ایجه مذ سبب نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال در رکوع  
و سجود لازم کرد و بروی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد امام محمد از ترک نماز نیست گفت پیشتر  
که جائز نباشد و از سرخی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند که  
لازم است و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط بادل و این لازم است پس رکعتی است و واجب  
آنکه این در قریل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قومه و طایفه میگویند که انتقال بر کف از کف متعوض و لذانه شود و  
پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن پس و بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا که  
مکمل نیست سجده دوم بی رفع و بر آیتی از ابو حنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما است ایستادن و فرض است  
و تمسک آنکه فعل آن حضرت است که دایم و مستمر برین باب بر یک سو قرار بود و این حدیث بخاری و مسلم و غیره  
از ابی هریره آورده اند که اعرابی بسجده در آید و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس  
بگذارد آن مرد و در رکعت نماز تمام نکرد و رکوع و سجود را پیشتر آمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام و سجده کرد  
و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد و است و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد و باز فرمود و اعاده کن  
که تو نماز نکرده است و چنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدا می فرستاد ترا بچون من به این بیند و آنم که از او پس بیاموز  
مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آنحضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرأت کرد و فرمود رکوع کن  
تا قرار گیری و آن پسر بر سر خود ایستاد و تا پانصدی برابر پیشین فرود و در سجده و امام ابو حنیفه و محمد میگویند که اگر این مرد اعاده  
معلو به جهت آن بود تا نماز بر وجه کراهت و نقصان واقع نشود و نه جهت اطمینان و قضا و نیز اگر تعدیل از اول بود و  
هر آینه نگذاشتی او را که مگر اینچنین نماز کردی و تقریر و فرمودی او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر در پیش بر او ایستاد  
ای داؤد و ترندی و نسائی واقع شده فاذا فعلت نماز فقل است و اما است و اما است و اما است و اما است و اما است  
من صلو تکبیر و نماز و وصف آن بقصان شود و تعدیل و اطمینان و الا است و در و دوم فرض است آن والا  
فرمودی که بطل مثلاً و الله اعلم بما حکم در انتقار حمله چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و قومه و طایفه  
از آنحضرت مأثور شده و در سجود و نماز واقع شده که فرمود اجترأ کنید و در حال سجود که سزاوارست که  
در عای صاحبان تجاہد کرد و نیز آمده است نزدیک بودن بنده از نماز و حال سجود است و دعا و نزع است  
در عای ثنا و تجوید و دعا طلب و سوال و گفته اند که هیچ دشوار حضرت کترم و باب متخص سوال و طلب است

در سجده

و حکم من شغله فکری عن سکنی و علی الساکین بحسب ما یطلبه است و ما یؤثر به من باب شمال هر دو  
نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه که در نماز اقتضای برای کار کند و از صریح و مانع نماید نیز اقبال امر بر عا  
فارغ و بیرون نیستند و تحقیق جامعیت آنست که در نوافل بصریح و عاید تشکیل کرد و در فرائض اقتضای تسبیح  
و از کار کند و از بعضی احوال و بیشتر تخصیص بنوافل و بعد از دلیل معلوم میگردد و بعضی خفیه این دعا پای زیادی را حرام  
نمیگرداند و محجب است که با وجود در و احادیث صحیح و عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند و معلوم میشود که  
ایا در مطلق صلاوة حرام داشته اند یا نه و در فرائض این تقابلیست با خصوص این فرائض داشته و این نیز بر تقدیر صحیح است  
که جز ما معلوم شود که بنوافل آمده و در این قطع نماید و دلالت محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای  
رکعت دوم بر خاستی و اینجا دخول است یکی آنکه بر زمین نشستی و بر دست بر زمین نهاده پس بر خاستی  
و این را عبادت است گویند و اختلاف است فقها در حکم این عبادت بعضی آنرا عمل بر سجده کرده اند چنانکه مذکور است  
شافعی است که سجده بدیده آنست که بعد از سجده دوم بر زمین نشستی و سبک پس از آن بر زمین و بعضی غسل  
بر حاجت کنند و گویند این سجده من از جهت عذر و حاجت بر زمین و غیر آن بود و در عبادت امام ابو حنیفه و مالک و مختار در  
سجده چهارم بر سجده و ایشان میگویند که سجده نیست و در سبک امام شافعی بخدشی است که بخاری و ترمذی و نسائی  
از مالک بن انحوریر روایت کرده اند که وی دیدیم غیر از علی الله علیه و آله و سلم چون میبود در و ترنانه میزد و رکعت  
اولی و ثانیة ثانی نشسته بر زمین بر خاستی فاست و ثانی آورده که ابن ابی شیبة از عثمان بن ابی عیسی شافعی  
روایت می کند که گفت در یافتم بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون بر میباشند  
بر سجده می نمودند از سجده دوم در رکعت اولی و ثانیة بر سجده استند چنانکه بودند و میگویند که ثانیة سجده در این سجده و علی  
و عمر و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و غیرین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم و ثانیة بر سجده و در حدیثی است که در آن مالک بن انحوریر روایت کرده که بر سجده و ثانیة  
سجده و آنحضرت اقامت نمود پس از آنکه گفتیم آن را و او را و او را این را آورده که گفت منی که در سجده و ثانیة  
صلی الله علیه و آله و سلم که اعتقاد کند در سجده دوم و ثانیة خود و قیام بر سجده و ثانیة و علی آورده که چون بر سجده و ثانیة  
اعتقاد میکرد بر خاستی و ثانیة بر سجده و ثانیة آنست که عمل کرده شود و در سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة که  
وضعت و هم برین اعتقاد و ثانیة بر سجده و ثانیة آنست که عمل کرده شود و در سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة که  
اعتقاد بر سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة آنست که عمل کرده شود و در سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة که  
بهر دو معتقد بر سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة آنست که عمل کرده شود و در سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة که  
و آله و سلم که بر سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة آنست که عمل کرده شود و در سجده و ثانیة بر سجده و ثانیة که

صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد و اعتقاد کند مرد بر دودست و بر خیزد و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت  
بر غایت آنست که بر زمین می کنند و خود مانع حکم ضرورت و زیادت ششقت نزد کبر سن و ضعف بدن جائز است  
و وصل و چون در تشهد شستی پایی چپ را فرش کردی و بران شستی و پایی راست نصب کردی و قول امام  
ابو حنیفه نیست و نزد امام شافعی همچنین است در تحمده اولی و این را افتراض گویند در ثانیه تورک و در مذهب  
ایشان آنست که هر تشهد که بعد از آن تشهد نیست خواه همین یک تشهد باشد چنانکه در نماز فجر و خواه دو تشهد چنانکه  
در غیر نماز فجر تورک کنند صورت وی چنانکه در حاوی که کتاب مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پایی از  
جانب یمن با بقای آنها بر عادت افتراض و تکیه بر مذهب است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساهدی است  
که فرموده از صحابه گفت من دانستم نماز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نزد امام مالک تورک است در هر دو جا  
و نزد امام احمد و نمازی که دو تشهد است و تشهد اخیر تورک کند و بگوید که صلی در تشهد اولی مستعد و متحرک است  
و حرکت قیام از بیست افتراض آسانتر است و بی از جلسه خیر علی نیست پس تورک که بیست سکون است و استقامت  
مناسب آن باشد و این چهار امام درین مسئله بر چهار قول مختلف افتاده اند و حجت امام ابو حنیفه آنست که گفته اند  
که در حدیث مسلم از عایشه و در احادیث دیگر نیز طریق افتراض مطلق آمده که سه تشهد است و بیست و سه رکعت  
صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین بود بی تقدیم تشهد اولی یا اخیر و نیز ششقت درین صورت بیشتر است و افضل  
الاعمال از اینها در بعضی احادیث دیگر نیز در هر یک از طرق افتراض مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریقه تورک  
آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول و عید و ران چو در طریقه تورک ششقت کمتر بود  
و تواند که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما حی ان شلفه هر یکی ازین طریق بوجود آمده باشد چنانکه مثل آن  
در اعمال سنن و در اقل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است انحرث الذی جعل فی الامر سه و چون تشهد  
خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهاده و در دست راست عقده و اشارت کردی نزد شافعی عقده پنجاه و سه  
و صورتش آنست که انگشتان را قبض کند مگر سی را که اندک بسط کند و طرفت ایها هم نزد اسفل مسجود بجا نباشد  
نزد اینچنین تفسیر کرده اند و شافعی عقده پنجاه و سه را و در ایشان حدیث ابن عمر است که مسلم آورده و نزد ابو حنیفه  
تسعه و صورتش قبض خضر و بنصر و بسط مسجود وضع ایها هم است بر صبح و عصر و این نیز در حدیث مسلم از عبید الله  
بن الزبیر آمده و همچنین است بخاری و مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض جمیع اصابع بدینی و بسط سایر  
و مگر یک آن و در شافعی را در کیفیت تخلیق و بی دیگر است و آن وضع انگشت و صلی بیان عقده عین ایها هم و انگشت مسجود  
در کلمه شهادت بر دوشی و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا تشهد است و پیش مجتهدان تمام آن وقت تلفظ  
بجمله الله و مشهور آنست که نزد قبی انگشت بر آورد و نزد اشیات بنده و باید که اشارت بجانب فوق نیست تا در کلمه

بجست نشود و باید دانست که عقداصلح بدیننی بکیفیه مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحیح واقع شده  
 و در جامع الاصول از کتب سته درین باب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقدت با اشارت  
 و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذهب مکرر حدیث و تفهیم و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند  
 که حتی آنست که مذهب بام ابو حنیفه و صاحبیه نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح کرده اند بآن و کثیری متاخرین  
 ایشان خلافا فی در بیان آمده است و با اگر احادیث را بنام ذکر کتم سخن بتطویر بیان نماید بحدیثی که در حدیث خود مذکورند  
 سخن از علمای مذهب پیارم ناسودمند افتد شمنی گوید امام ابی یوسف در مالی خود ذکر کرده که قبض کند خنصر و  
 انگشتی را که متصل است بآن حلقه کند وسطی و ابرام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که در سوغی اصلی انقضایه و آنکه در سلم  
 اشارت میکرد و آنچه از حضرت کرده مانع کنیم و همین است قول ابی حنیفه و هم شمنی از طبریه آورده که چون شریع کرد  
 مسلمی در شهید پس رسید بقول شمعان لا اله الا الله آبا اشارت کند بسبابه یعنی یا نا اختلاف کرده اند مثالی در دی  
 پستتر چگونه کند نزد اشارت نمکی از فقیه ابو جعفر آنست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیقی کند وسطی را با ابرام و  
 اشارت کند بسبابه و در مینه المقتی ذکر کرده که کرده است اشارت نمکی و در حواشی برای از کفایه بنویسید که در حدیث  
 گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه یعنی در شهید از سکن است نزد ابی حنیفه و محمد و محمد بن احمد و همچنین مروی است از  
 ابی یوسف و علامه نجم الدین زاهر گفته چون اتفاق است روایات از اصحاب با جمیعاً در بودن اشارت سفت و از  
 کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر است اخبار و آثار و ران لاجرم علی بآن اولی باشد انتمی و شایع و قاهر گفته که عقد  
 و اشارت از اصحاب آمده انتمی و مالی از غزالی نیست آنچه در باب بسط اصالح و نفی عقد میگردد که آن  
 مرویست حدیث و اصل بن جبره مال آنکه در کتب احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابو یعلی و عبد الرزاق  
 با روایات متعدد از و اصل شارح با تحقیق ابرام و وسطی روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اجل علی شقی  
 رحمه الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقیه از مذهب حنفی باختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث  
 صحیح آورده و جانب عقد و اشارت را ترجیح ساخته است و آن رساله را در شهر حسین شکات شرح سفر السعاده  
 ترجمه کرده ایم و باشد التوفیق و در خطابه اسلام علیک یا النبی و سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن بر شریک  
 رساله رساله این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اننا الحق نقاد و نقاد اتباعه و انما باطل باطله و انما اتبعنا به و علم انی مشایخ فقه  
 فی اثبات الاشارة بالسجدة فی التمسد وقت التلیل مذهب کثیر شرم الی ان لا یضیر قال فی المینه و الاوقات و انجیس و شمار انوار الی غیره  
 و الاوایکی و انتادی الکبری و علیه الفتوی و فی الخلاصة و خزائن المقتین و هو المختار و حقه المذخبة و هو ظاهر الروایة و عالمی و کالی فی  
 زیاده رفع الایستاح ایها فیکون التکرار ولی لان بنی الصلوة علی الوار و السکفیه و بان فیها مواضع الرفع و کان ترک او  
 تحقیقاً للاحقة و مذهب آخرون منهم الی آنکه مستحب و حسن و مستحب و غیر ذلک من الاضافه لاله علی الرجحان و هذا هو المروی عن الائمة



منفی عنه است و فساد است و جواب داده اند که از خصایص او است صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این عامی است  
 و در نماز اگر چه بصیغه خطاب است و چون در اصل گفته معراج است همچنین واقع شده است همچنین نگاه داشته شد  
 و باین تقریر حاصل شد جواب این سوال دیگر که میگویند چیست حکمت در مدول زینبیت خطاب با آنکه تقصیری  
 سماعی لفظ غیب است چنانکه گویند التحيات لله والصلوات والسلام على النبي والسلام على عباد الله  
 الصالحين یعنی نگاه داشته اند لفظی را که از رسوله خدا آمده که تعلیم کرده و عباد را و صاحب و اهل بیت و اطهار  
 اهل معرفت گفته که مصلیان چون بالتحیات است افتتاح باب ملکوت کرده اند از آن کرده شد ایشان را بدخول  
 در حریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس به روشن گشت دیده بهیچست ایشان را و نگاه داشته شد و دریا فتنه  
 که آن بوساطه نبی الرحمة و برکت متبایه است پس حاضر با فتنه بهیچست از حرم حیدر بهیچست اقبال کردند بر سر  
 و گفتند السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته انتهي و بعضی انداز باب تحقیق گفته اند این خطاب با عباد و برهان  
 حقیقت محمدرسی است و در این مورد است و حضور است در باطن عباد و انکشاف این حال است در وقت صلوة  
 که افضل حالات و اقرب درجات است و از کلماتی در شرح صحیح بخاری گفته که این در زمان حضور و حیاست  
 آن سرور بود صلی الله علیه و آله وسلم و میباید بعد از آن انجمنین سلام میفرستاد که السلام على النبي ورحمة الله  
 وبركاته و در بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و فرمود میفرمودند اللهم لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 بقیة الحاشية صفحه ۴۵۵ الفتنه و هو شبهه ملك و انشائي و احمد وغيرهم من امنه الاعصار و الامم بار و در خارج الامم و انما  
 و تفيض عليه مشايخنا المتقدمون هم و المتأخرون قال الشيخ العلامة اتفق ابن الوهم في شرح الهداية ان المروي عن محمد بن حنفية  
 الاشارة انه قال يقضي خضره التي تليها و تلي الواسطة و الايام و تلي المسجدة و كذا عن ابی جعفر في الاماني و هذا في صحيح الامام  
 و عن كثير من المشايخ لا يشترط الصلاة و هو خلاف الرواية و الدلالة من محمد بن ان ما ذكره في كفاية الاشارة بان خضره قال في حقه  
 و كبره ان يشيخ حجة عن العماد أي في صحيح الامام عند قوله لا اله الا الله و فيه ما عساه لا الله يكون الرفع النفي و الرفع الاشارة انتهى و قال  
 السقائي و قد روي محمد بن علي بن ابي بصير الاشارة بالمسجدة في كتاب المسجدة و روي فيه حديثا عن النبي صلي الله عليه و آله و سلم انه كان  
 يفعل ذلك ثم قال نحن نعلم رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم و نأخذ بفعله و هو قول ابی خضره روي في حقه و كذا في كفاية الاشارة  
 كما ذكره الحنفی ابن الوهم في شرح الهداية عن محمد بن روي و انما ايضا الى ابی جعفر الهندواني و قال في حقه غير القادر و عن الشيخ  
 محي الدين المكي و روي في الصحيح و ابن ماجه باسناد صحيح ان النبي عليه السلام عظماء و انهم هم خلق الواسطة بالايام و في  
 القافية الاشارة عند قوله لا اله الا الله من الاطلاق فيه قال ابو يوسف بن يعقوب بن يعقوب و القصة و تلي الواسطة بالايام و يشيخ  
 بالاسانيد و روي ذلك عن ابی جعفر في الاماني و ابن اسير الحاج في شرح البقية و في الزاوية اتفق الروايات من احاديث  
 انه سنة و كذا عن الامم و تلي و كذا في الاخبار و الاثار و كان اهل بها و اولي و نقل السروي عن صاحب العماد

رسول الله را قتی که از آنکه طهیب شافیه است این را گفته و لیکن روایت آن تصریح نشده نعم و صحیح ثابت شده  
 که در وقت طهیب طهیب گاهی فرمودی استمدانی رسول الله و صحیح بخاری در باب عبادات آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم آورده که در سفری توشهای تو هم سبک گشت و پیری شد پس آنحضرت ده اگر دیر گشت چنانکه تمامه  
 لشکری که در نظر نماز ازان و این در غزوه تبوک بود که هفتاد و نه اکس همراه بودند پس فرمود آنحضرت  
 (شهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و قولی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علینا و علی عباد الله  
 الصالحین) بنفیس است در استراحت آنحضرت از هتار داشتند پاشیده تا پسایم آنحضرت و تمامه طهارت و طهارت است  
 و مخطوط باشد و اینین فصل عظیم هم در هم نگردد و از اینجا لازم می آید که در نماز چنانکه حق خداست عزوجل حق  
 مسلمانان نیز هست و کسی که ترک کند نماز را احوال کرد و حقوق تمامه مؤمنین از آنها که گذشته اند و آنها که بیایند  
 نماز و قیامت از جهت و جوب قول السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و کلام در وجوب صلوة بر آنحضرت  
 در شهر اخیر نیز و شافعی و سنی است آن نیز و تنفییه سابقا در محل خود گذشت و نزد طبرانی و ابن ماجه و دارقطنی  
 از سهل بن سعد آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست نماز کسی را که در و در سفر باشد و پیغمبر خود  
 و نزد دارقطنی از ابی مسعود انصاری آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و کسی که بگذارد و نمازی که  
 صلوة نفرستد در وی برین و برای بیست و نوبت قبول کرده نشود و از وی در هر صلوة روایت مسنده آورده

البقیه جاشیه صفحہ ۳۹۹ و تنفییه الفتی و الانجاس و الوانجات من اصحابنا ان یفقدوا الخضر و البصر و کلین الوسیطه و الالبهام  
 و نه اهو الذی ذکره فی الموطا و قال یقول الی تنفییه درج و نه ناخذ فی البقیه ذکره فی الموطا و فی قولنا بحقیقه در فی کتابنا و فی  
 صاحب الهدایه الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن و فی الفتاوی الاشارة فی الصلوة الا عند الشهادة فی التشهد و حسن و فی  
 بعض شروح التائیه و من اصحابنا جیسا و سنه و فی الخلف الاشارة من تنفییه الاصح علی ما ثبت فی الحدیث و فی التفسیر قبل  
 فی سجدة البیسی فی التشهد من السنن عند الحنفیه و حنفی و انشائی و فی ظاهر الاصول لا یفسرها و فی سنن ابی یوسف و سنن  
 و الا یفرک القول فی ظاهر الاصول الروایة فان الظاهر و لیکن علی خلاف ما استلزمه الاثمة و ذلک غیر فی من لدی فی السنن  
 خیرة و معرفه و فی در الجواب و مشهوره و من لا یشیق التعلیل بالسبایه و الفتوی ای الفتی بهتدنا خلافا ای خلاف عام الاشارة  
 و هو الاشارة علی کتبیه عقد ثلثه و سنن کما قال الشافعی و احرار فی الحیط انه سببه فیهما عند النبی و فی بعضا عند الاثریات و هو قول  
 الحنفیه و حنفیه و کثرت به الاخبار و الاثار فاعمل به او لی ثم لما لاح لک ایها المصنف من نذر الروایات التي صححت فی بعضها  
 بان صحیح و اصح او علیها الفتوی و فی بعضها قالوا انه سنه او سنن ثبوت الاشارة فی التشهد وقت الشهادة فلا ریب فی  
 ان العمل احرار فی الموطا فان قبل ما یجاب عن تعلیل المانین بان الاشارة زیادة رفیع لا یتلک الیه بان فی بعضا بالمرافقة  
 و بانه خلاف ظاهر الروایة الموطد بالفتوی و اصح تعجب عن الاول بالفتح عن اطلاق زیادة علیها لان الامر بالطلب فیهما

صحة قولنا في الاشارة على الوجهين

و کافی است بین مقدار که گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بدکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید حمید کن اسمعت من بعض المشایخ و در آخر حدیث ابن مسعود فی العالمین انک حمید حمید آمده و اگر این را هم گوید بهتر و در بعضی آیات و ارجح و ترجمه که رحمت و رحمت آمده قاضی ابوبکر بن العربی از مالکیه و حنفیه و شافعیه انکار کرده و معتقد است آنرا و از قبیل بدعت و گفته اند که آنحضرت تعلیم کرد صحابه را کیفیت صلوة بوجوهی پس زیاده کردن بر این استبراک است بروی صلی الله علیه و آله و سلم و در راه اسلام از ذخیره که از کتب حنفیه است نقل کرده که اگر چه است زیرا که موهم نقص است چه رحمت و ترجمه غالب در کون چیزی میگویند که لازم است کرده میشود بروی و حرم کرده است ابن عبدالبر که از مشایخ محدثین است و گفته روایت است هیچ یکی را چون ذکر کرده شود نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بگوید رحمت الله علیه که آنحضرت بن صلی الله علیه و آله گفته است نه من ترجمه علی یا من دعا لی اگر چه معنی صلوة رحمت است ولیکن مخصوص گردانیده است بان فقط تعلیم اله پس عدول کرده نشود و از آن بروی بلقط دیگر و قاضی هیاض از جمهور علما جو از آنرا نقل کرده و قرطبی گفته صحیح همین است از جهت درود احوال و شایع بدان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و حق آنست که آنکار در حصول این نظر است که اللهم ارحم و ترجمه الی آخره نه نسبت رحمت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیه حاشیه صفحه ۴۴۳ لا یشیه زیاده ممنوعه و نه الاخره مثبت طلبه و دریه شمر عالم اند که در الاحادیث و الآثار و الروایات بالاکثره و من الثانی بان التثبیه بابل البدعة المنوع انما یكون بشئ اینه عوده او یکون مختصا بهم و شارح ما غیره ماکون مستقلا او منعدا بمقتضا شرا طاعا اقبالا التثبیه بهم ولو احتیروا ک یلزم ترک کثیر من الحسنین و المندوبات لانهم یشاکون اهل السنة فی کثیر من اعمال الصالحات و کذا العبادات و نه الا یقول به قائل و انشی اذا کان محمودا فی نفسه لا یسیر فی ذمه و ما کون ستمه لا یصل الیه و یعد ذک ما ذکرنا شیخ الامام التوئیدی فی شرح الصالح حدیث شرح حدیث فی اهل البدعة قالوا یا رسول الله یا ساجد قال تعلیق ای یسرفون بنده السیاد و انما التقریر لباشتم فی الخلق و لا کفار هم منه و حدیث بیهیما علی اما یتم و توفیقا علی شارحهم الطاهر دلیس فی ذلک دلیل علی ان وضع من یقصد الخلق ستمه و الا فقه و صفه کثرة المساواة و التسمیاء کما وصفهم بالتخلیق و انشی اذا کان محمودا فی نفسه لا یسیر فی ذمه و ما استعان من ستمه من اهل التزیغ فی حق العموم و انما یم بالتمسیه الیهیم بوج فی فصدیم و ساد فیم و الخلق من جملة شعار اهل الفسک و ستمه عیاده الصالحین اتقی فان قیل تذکره و انشی انما یشمل فی نفس الخاتم و هو ان السنة فی الیهیم و الا ولی بسره فی السیاد فی هذا الزمان لان الختم فی الیهیم صامریه شارح اهل التزیغ اوجب بان فی الیس من ذلک القلیل لان السنة فی الیس الخاتم التزیغ الیهیم و الیساد فی اختیار السیاد لا یفوت ستمه مع حصول الاحترار عن التثبیه بخلاف التنازع فیه فان فیه تقویت السنة بالکلیه و من سلم فیه نقل البعض لا کل عنی

والله

والله اعلم و آنحضرت بعد از ورود دعای کرد و مشهور درینجا این دعاست که از عائشه رضی الله عنها آمده اللهم انی  
اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنة المسيح الدجال و اعوذ بک من فتنة الحيا و فتنة المات اللهم انی  
اعوذ بک من الماتم و المعزم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم  
نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن و از ابی هریره  
رضی الله عنه آمده که گفت گفتیم یا رسول الله بیا موزم ادعائی که بخوانم آنرا تا خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی  
طلمت نفسی ظلماکثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاعف عني من عتقک و ارحمني انک انت الغفور الرحیم  
و از علی بن رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در این تشهد و سلیم اللهم اغفر لی  
ما قدمت و ما اخرت و ما أسررت و ما أعلنت و ما أسرنت و ما انت اعلم بیتی انت المقدم و انت المؤخر  
لا اله الا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از فراغ از سلام آمده و تواند کرد و در هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام  
میخواند و باشد در هر دو رای و عیبه و امثال آن که در آن طلب مغفرت و استعاذه از عذاب قبر و  
عذاب جهنم و فتنة دجال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقع هست اشکال کرده اند که آنحضرت  
مغفور و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب گفته اند که مقصود تعلیم است است  
یا سوال برای ایشان است و معنی آنست که اعوذ بک لایستی یا سلوک طریق تواضع و اظهار عبودیت و التزم  
بقیة حاشیه صفحه ۳۹۸ فی اختیار الیسری علی ان یقال ان اهل البغیة لا یقولون بالاشارة اصلا فصار لتعلیل ضارا سارا و اجواب  
عن الثالث انه تعارض القوی بالقوی و بالصحح والاصح بالاصح و فی سنن من البرهان المرویه و الاحادیث المصححه بالیسری  
فانه لیس لهم نص صریح و لاحدیث صحیح بل و ان یضحت فی نفسی الاشارة انما یتمتعون بقیة بعض الاحادیث من التلویح قال التلویح  
لا یقام التلویح و التصریح و سند کذا الاحادیث الودیه فی اثباتها قول اوله لعل من ابن عمر رضی الله عنهما کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
علیه و سلم اذا تعد فی التشهد وضع یدیه الیسری علی رقبته الیسری و وضع یدیه الیسری علی رقبته الیسری و عقد ثلاثا  
و خمین و اشار باصبعها السابعة و ایه مسلم و النسائی و عند رضی الله عنهما کان صلی الله علیه و آله وسلم اذا جلس فی الصلوة وضع  
کفه الیسری علی فخذ الیسری و قبض اصابعه کلها و اشار باصبعها الی ثلثها الالبهام و وضع یدیه الیسری علی فخذ الیسری و ایه  
مسلم و مالک فی الموطا و ابو داود و النسائی و عن عمر رضی الله عنه ان ابی بنی علیه السلام کان اذا جلس فی الصلوة وضع  
یدیه علی رقبته و رفع اصبعه الیسری الی ثلثها الالبهام قد عابها و یدیه الیسری علی رقبته الیسری باصبعها علیها و ایه مسلم و الترمذی  
و النسائی و النسائی عن رضی الله عنه قلت کیف رایت رسول الله علیه السلام یصل قال کذا و نصیب الرجل الیسری و وضع  
الیسری و جعل یدیه الیسری علی فخذ الیسری و اشار بالسابعة و فی اخری نحوه و قال کتبته کان  
یضع قال یضع یدیه الیسری علی فخذ الیسری و اشار بالیسری الی ثلثها و نحو ما ثم قال کذا رایت رسول الله

خوف الهی و اعظام او و افتقار بسوی اوست تعالی و تقدس و برین پنج است حال مقرران در گاه که همیشه  
در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان اینست از دیگران چه گوید همیشه استعاذه میکنند و استغفار  
پیشانیند تصور عظمت الهی و بهیبت در گاه لا ابالی عز و علا برین مبادر و با چیزی مناسب حال خود می یابند که  
آنرا داخل تصدیق است مبادرند و گناه نام میکنند حقیقت سیدرسل که پاکتر از همه پاکان و معصوم تر از همه معصومان است  
و هر چه هست از بوده و نابوده و هر را بوی بخشیده اند و آمرزیده انجمن میگردد و میکنند دیگر چه توان گفت  
دوی صلی الله علیه و آله و سلم با مورست با استغفار بقوله تعالی و استغفر لذنبک و المؤمنین و المؤمنات و استغفار  
کار تمامه عارفان اینها و اولیاء از اول تا آخر و از آدم تا این دم شاعر حرفی نربان و باز گفته برای آن در حقیقت  
چیز تصور توان کرد نیست و دیدم که خاطرش زمین آزار میکند که کرم از قبل گناه نبوده راه و آزار خاطر در دنیا  
گناه از قوم هم دعوی هستی و پاکی توان داشت و وجودک فربنگ کنایه از آن است و غفر یعنی سترست و آزار  
خارجان کسی گفته است عیب از خدا خواهد شد و ذات خود در ذات او این بود ساعت بساعت سر استغفار نشان  
کنایت از تنافی الله داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم و زبان وقت رفت که وضع آن کتاب و عقد  
ببین صورت واقع است و تأمیر و دراز تر میگردد اللهم اغفر لی و استغفرت صلی الله علیه و آله و سلم بجزان تشنه  
سلام مبادر در جانب یمن و یسار چنانکه دیده شد سینه ی خضار ببارک و می صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود  
بقیه حاشیه صفحه ۴۳۹ علیه السلام شمع و عن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان رسول الله علیه السلام اذا افتقر  
یذود عن یدیه ایمنی علی فخذ الیسر یدیه الیسر علی فخذ الیسر و اشار باصبعه السبابة و وضع الیسر علی اصبعه الوسطی  
و لم یکن الیسر علی ركبته قال فی مشکوٰۃ رواه مسلم و عنه رضی الله عنه انه صلی الله علیه و آله و سلم وضع یدیه الیسر علی  
رکبته الیسر و وضع یدیه الیسر علی فخذ الیسر و اشار باصبعه قال راویه درنا بعد الواحد و اشار باصبعه  
رواه ابو داود و عنه ان النبی علیه السلام کان یثیر باصبعه اذا دعا لا یمکرکما و فی رواية انه رای النبی علیه السلام  
یدعو کذاک و یحامل النبی علیه السلام بیده الیسر علی فخذ الیسر و فی رواية لا یجاء بالبصره اشارت  
رواه ابو داود و النسائی و النسائی عنده کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی اثنتین اونی الاربع  
الخمیس یدیه علی ركبته ثم اشار باصبعه و عن وائل بن حجر انه رای النبی علیه السلام جلس فی العلوۃ فافترش  
رجله و وضع ذراعیہ علی فخذیه و اشار بالسبابة یدیه و رواه النسائی و عنه و وضع یدیه الیسر علی  
و وضع فخذ الیسر علی فخذ الیسر و قبض ثمنین و خلق حلقه ثم رفع اصبعه فرائسته بصره کما یدعو بها  
رواه ابو داود و النسائی و النسائی و فی رواية لابی داود و النسائی و خلق حلقه و رایت یقول یکتا خلق الایهام و الوصل و اشار بالسبابة  
و عن ثم وضع یدیه الیسر علی ركبته الیسر و وضع ذراعیہ الیسر علی فخذ الیسر ثم اشار بالسبابة و وضع الایهام علی الوصل

السلام علیکم در حجت اند و بر کاه و مخاطب بوی ملائکه و قوم را پیدا داشت و این یکی از وجوه فضیلت قیام در جانب  
 یمن است که بعد از نزول از علانج قریب و رجوع از مشهد انوار و دو که ناز است اول نظر بر اهل یمن چنانچه می افتاد  
 و دو و سلام دادن نیز دایمی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که باز نوره نقر از مشاهیر صحابه و خطای ایشان آنکه  
 روایت کرده اند و همین است مذکور بی هفتاد و شانی و آنکه دیگر الا امام مالک در حجت الله علیه و آله و سلم که باز نوره  
 یک سلام است مقابل وجود مدنی که درین باب روایت کرده است هیچ نیست و اگر احیاناً در بعضی از روایات  
 یبدو و چنانکه عاقله رضی الله عنهما میگوید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک سلام میداد برای پیدا کردن  
 ما و گفته اند که این حدیث معتدل است و اگر جعل نباشد این عبارت صحیح نیست و آنکه سلام دیگر نیز داده و از آن  
 سکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صورت نکردی که مقصود از آن ایضا ظاهر است بودی  
 و از اینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که دوی تسلیم و اعدا تا دوی کرده که معنی دوی آنست که تسلیم  
 و اعدا دیگر و از برای اعلام و سلام دوم را آنست میگفت و معنی گفته اند که مراد از مقابل دوی چه آنست که اعدا  
 اسلام از جانب قبله کردی بعد از آن التفات کردی به یمن و بسیار که بدان رفع صورت نکردی و در باره  
 یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که مطهر بن سبت نیز و محمد بن و از شافعی نیز نقل کرده اند که معتدل  
 است اگر نخواهد یک سلام گوید و اگر خواهد دو سلام و در میان التفات نکردی و صحابه را نیز از آن منع کردی

الباقی فی فیضه ۵۰۰ معلق بها و فیض سایر اصحاب و اجداد الزاوی و عنه وضع مرفعه ایمنه علی فخذیه ایمنه و بعد از این با  
 حلقه بالا بهام و الواسطه تم جعل ید بیه بالاندری رواه ابوالوفی و فی روایتی که فیض نشین و حلقه حلقه فی الثالثة و من ابی حمید الساهکی  
 رضی الله عنه قال انما علیکم بصلوة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از شایسته بلا و نه و وضع کند ایمنه علی بکبته الیمنه و کف الیسری  
 علی بکبته الیسری و اشار باصبعه رواه ابوداود و عنه کان رسول الله علیه السلام اذا جلس سنة الصلوة فی الکعبین الاولین  
 فیه یضع قدمه الیمنه و انفرش الیسری و اشار باصبعه الی تالی الابهام و اذا جلس فی الاخرین انفرش قدمه الی الارض و فی بعض  
 ایمنه رواه عبدالرزاق و عن عاصم بن کلیب عن امیه عن جندب قال دخلت علی رسول الله علیه السلام و هو یصل فیه وضع  
 ید الیسری علی فخذ الیسری و وضع ید الیمنه علی فخذ الیمنه و فی بعض اصحابه و یقولون یا مقابله انک یقولون  
 تلی علی و فیک رواه الترمذی و روی ابویعلی عنده و قال و فیه دلیل علی بسط السبابة فیهین و فیهین و عن ابی انترانی قال  
 روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اضما ذراع الیمنی علی فخذ الیمنه فی الصلوة و فیهین باصبعه و عنه قال روایت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اضما ذراع الیمنی علی فخذ الیمنه و فیهین باصبعه و عنه قال روایت  
 و عن امامه بن حارث انه قال روایت ابی فی علیه السلام و اضما ذراع الیمنی علی فخذ الیمنه و فیهین باصبعه و عنه قال روایت  
 عن ابی انفاری رضی قال کان رسول الله علیه السلام اذا جلس فی آخر صلوة یضع السبابة رواه ابی انترانی فی الکبیر



تخصه نماز فرقی معنی التفات دیدن بین و شمال است یا بچپیدن کردن پس بگوشت چشم نگرستن التفات  
نما شد و مکرره نبود کذا فی النهاية و در شرح ابن الهمام گفته که حد التفات مکرره آنست که بچپیدن کردن تا بیرون  
آید از مواجبه قبله و اگر تحرکت کند و جمیع بدن خود فاسد گردد و نماز وی پس بیک قسم التفات منسبت و یکی مکرره  
چنانکه عمل کثیر مفسد و قلیل مکرره انتهی دشمنی گوید مکرره است التفات بتبوی سینه و اگر بتبوی سینه کند  
باطل گردد و نماز و اگر بگوشت چشم ملاحظه کند مکرره نیست و در حدیث ترمذی از ابن عباس رضی الله عنه آورده که گفت بگوشت چشم  
ملاحظه نماز پذیرا و شمالا و گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدیان بود یا بجهت تعلیم آنکه ملاحظه  
بطل نماز نیست و در حدیث آمده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند پروردگار تعالی جل و علا بوجه که میخورد  
و چون التفات کند و بجانب غیر نگرند بگوید پروردگار تعالی این آدم بجانب که می نگر می تراکست نیست بهتر از من  
که بسوی او می نگر می روی خود بجانب من اگر و چون بار دوم التفات کند باز بچپین گوید و چون بار سوم نگاه بگرداند  
حق تعالی وجه کریم خود را از وی دور حدیث دیگر آمده لاصلوة لملتفت اما این مقدر ثابت شده است که یکبار  
در بعضی اسفار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسبانی میکرد و چون آنحضرت نماز  
مشغول شد در نماز بجانب آنراه که آن شخص را بران گذاشته بودند نظر میکرد و التفات بجانب آن شب می نمود  
این قضیه بسبیل ندرت بود و در نماز نافله بود که گفته فجر باشد چنانکه بعضی گفته اند و اگر نیز فرض باشد که نماز فجر است

بقیه حاشیه صفحه ۱۷۳ آورده اشقات و عن ابی عمر قال قال رسول الله علیه السلام اذا كان احدکم فی المسجد فلا یسبح الا بصوته  
و یشیر باصبعه الی رب تبارک و تعالی رواه الطبرانی و عن ابی هريرة قال قال رسول الله علیه السلام ان جزء من سبعین جزءا من النبوة  
تأخیر السجود و تکبیر الاطراف و الإشارة باصبعه فی الصلوة رواه عبد الرزاق و عن تاج قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوة  
وضع یدیه علی رکبته و اشار باصبعه و اتبعه بصرو ثم قال قال رسول الله علیه السلام هی اشد علی الشیطان من الحمد یعنی السبابة و  
الحمد و عن ابن اثیر قال قال ابن عباس عن تحریک الرجل اصبعه فی الصلوة فقال ذلک الاخلاص رواه عبد الرزاق و عن یزید  
بن یزید کان اذا جلس فی آخر صلوته اعتدیه الیسیر یدیه الیسیر یدیه الیسیر یدیه الیسیر علی فخذ الیسیر یدیه الیسیر و یشیر باصبعه اذا دعا  
رواه الطبرانی فی الکبیر و عن بشیر بن حباب انه سمع ان عمر بن الخطاب یقول انکم ایدکم فی الصلوة لبدعة و انشد ما رواه رسول الله علیه و آله و سلم  
علی بن ابی طالب الاشارة باصبعه رواه ابن قتیبة رحمه الله علی الاتمام و الصلوة و السلام علی غیر الاتمام علی التمام و یشیر الی شیخ علی بن  
اما قول خلاف الروایة فلا نه لم یرد فی شی من کتب الحدیث الا من حدیث صحیح و لا من ضعیف ما یكون فیها ایما الی من فیها فنه لا عن التبیح  
والله لا ینقض الروایة و یشیر الیها من امام اخیافه و لا من محمد و لا عن ابی یوسف و یرون ان الاشارة سنة کما قال الامام الزاهدی انه  
انقضت الروایات عن اصحابنا انما سنة و اما قول خلاف الدرایة فلا نه ما را انما لا صاحب المنع تمسک الا قوام انه فعل کثیر و الاشیاء  
من انکر سلیم انه لیس کل کثیر فعلا قاده حای الصلوة کیفه و الصلوة انما هی الافعال مخصوصة منها فروض و واجبات و منها سنن و مستحبات



و در بسته بودی چند گام بنهادی دور بروی بکشودی و در خانه بجانب قبله بود امتثال این چیز سه چند در  
 احادیث آمده است و طهارت بعد از صورت عمل کثیر اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود بدو دست  
 حل کثیرست و ما در این آنست که بجز بیان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضاً آنرا یک دست  
 کند نیز مفیدست مثل تمیز و تقصیر و تسوّل و آنچه محتاج بیک دست بود اگر اتفاقاً بدو دست کند تلبیل است و منسده  
 و بعضی گفته اند که آنچه ناظر فاعل آنرا غیر مصلی خیال کند فعل کثیرست و بعضی گفته اند که فعل کثیر آنچه مصلی آنرا کثیر  
 پندارد و مختار نزد بعضی آنست که سه فعل متوالی کثیرست و ما در آن آن تلبیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بود که  
 صلوات الله علیه و آله و سلم سلام کردی یا اشارت دست را و سلام کردی یا این طریق که دست را بگسترده  
 چنانکه پشت دست به بالای بود و گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز کردی و این هر دو در حدیث و روایات آمده  
 و گاهی بسیار که ای کردی هم در دو سلام و هم در غیر آن و ما در اشارت براس در دو سلام حدیثی صحیح نیافتم  
 جز آنکه در روایت ترمذی از ابن عمر واقع شده کان یروا اشاره این را بیکر یا اشارت براس یا مطلق عمل کنند  
 اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد بهمان اشارت بدست است و بعضی  
 از شرح اشارت براس ذکر کرده اند بی ایراد حدیثی درین باب یافته باشند و الله اعلم و در غیر  
 دو سلام در صلوة کسوف از عاقله آمده که نماز میکرد در صلوة کسوف و الله اعلم و مردم کرده  
 ایستاده بودند یکی ازین بیان پرسید که این چه حال است پس اشارت کرد آنحضرت بفرموده آسمان  
 بقصد جواب دی رواه مسلم و ما حدیث دیگر اشارت بدست برای غیر دو سلام نیز آمده چنانکه برای شستن  
 و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد چنانکه ما برگزیده فرستاده بود مرا آنحضرت بکاری چون آدم آنحضرت  
 در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی پیشین و یکبارگی ام سلمه رضی الله عنها حاجات  
 بران حضرت فرستاد تا بهر حد از حقیقت حال دور گشت ناز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده بود چون جاریه  
 آمد آنحضرت در نماز بود و اشارت کرد بچای بهیاده بگری کند پیش وی صبر کرد بعد از اتمام نماز جواب فرمود که  
 این دو رکعت نماز پیشین است که بسبب جماع دفعه نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنرا و در اول اسلام  
 در اسلام در نماز کردی پس از آن فسخ شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است  
 که گفت بودیم که سلام میکردیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و روی کرد بر ما چون از پیش بخاشی  
 برگشته بودیم سلام کردیم بروی صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه در اسلام را گفتیم یا رسول الله بودیم که سلام  
 میکردیم خود روی کردی بر اسلام ما فرمود ان فی الصلوة تشغلا و در بعضی روایات آمده که الله تعالی میکند  
 نماز هر چه میخواهد بکند و اگر کرد که تکلم در نماز جز بیکر و بیخالی نکند و بعد از قرائت نماز دو سلام کرده آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بسیار گریستی چنانکه چون دیرا گوازی میبود همچو آواز دگر پسین یعنی گریه میسازد  
 در روشن میپوشید و در واتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز آسیا از یکا در رفته حقی ذکر درست  
 که این دیکر اگر با و از بود و اسلامت نیست و اگر با و از بود پس اگر اهلست در وی یا صیبتش دنیاوی باشد  
 مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رها و رغبت و ربهیت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت  
 حق و خشوع دارد و چنانکه در حدیث مطهر از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که یکا بعد از  
 از جهت آخرت اگر نگاه داشتن آن طاعت دارد مفسد بود اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست که ذکر الشمنی  
 و گاه بجا است تنفیخ کردی دینی و حاجت نه و از آنجا تنفیخ بلا در را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعد از بود مفسد بود و غنا  
 و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتوائه اجتناب از آن نداشته باشد و اگر بنا بر تنفیخ طبع یا به علت درونی بود پس  
 در حکم عطسه است و اگر برای تسهیل صورت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتضای تنفیخ کند تا هدایت و تنبیذ کند امام  
 خود را یا بکند او را مصلی تاها ناند و دیگر بر آنکه در نماز است فاسد دیگر در نماز و یکا ذکر الشمنی و نیز گفته اند که هر دو تنفیخ  
 آنست که بوی صورت پیدا کرد و در هر دو هیچ نیست و در نماز چشم مبارک کشاده و شقی و فرو نگرفتی و صحیح بخاری  
 از انس را روا کرده که گرفت و ایستاد و در نگین و نقش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده عارض میشود در نماز و تصاویر نقوش است یا این پیش  
 از حرمست تصاویر پرده گفته اند که مراد پوشیدن جانب خانه بآن است که متاعی در جانب خانه داشت که بدان  
 پوشیده بود و الا از ستر جدا و پشیا پنهانی واقع شده است که اذ قال لا بهی فی شرح مشکوٰۃ و در معنی البحار گفته  
 که مثل عجله عروس بر پا کرده بود و مرین و منقش و آینه اهل و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم جامه عظمی را پوشیده بود در نماز بر عظمی ای آن جامه نگاه کرد و چون از نماز فارغ شد  
 جامه از تن بر کند و فرمود این را برای جسم صحابی که جامه پیش کش آورده بود برده کلیم او را برای آنست یا بر  
 که عظمی این جامه در نماز است و شغل خاطر گردانید و از علو مقام ششوع و حضور فرود آمد و در حقیقت آنست  
 تعلیم است بود و الله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام با شارت دست کردی اینهم دلیل است بر آنکه در نماز  
 چشم نمی پوشید که اقا و او پوشیده نمائند که این را حدیث و ائمه ندارند مگر آنکه تمییز عین دایم و مستمر نبود و  
 از اینجا لازم نمی آید استظهار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده بود و در دلائل  
 تمام است اما ظاهر آنست که مقصود اثبات دوام کشادگی چشم است که احسان فی نیست و الله اعلم و فقها را اختلاف است  
 است که اگر استیصال عین و نزد ما کرده است و بعضی گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تنفیخ  
 و پیریشانی حاصل شود چنانکه در قبله است چیزی باشد که خافل قلب خبر دگر و نیست تمییز بلکه با کمال

اقرب باشد نظر عموم دلایل که در ترغیب و تکرار داشت حضور و شمع دارد شده اند و عدم درود منی هیچ از تقیض عین  
 و الله اعلم و صل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد صلوة میخواند و اینست  
 از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز یعنی سلام میداد و استغفار  
 میکرد سه بار و میگفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و گفت عایشه رضی الله عنها  
 بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت اللهم انت السلام و منک السلام  
 تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم در روایت کرد بخاری از ام سلمه که گفت  
 چون سلام میداد آنحضرت درنگ میکرد در جای خود اندکی و گمان میبردیم تا که این درنگ کردن براس  
 آن بود که تا برگردد زنان پیش از آنکه در یابند ایشان را مردان و مراد باین نفی استمرار جلوس آنحضرت است  
 صلی الله علیه و آله وسلم بر هیئت خود که پیش از سلام داشت مگر همین مقدار و بعد از آن بر میگشت گاهی  
 بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال می نمود بر اصحاب بوجه شریف خود و دعای میخواند و ذکر میکرد  
 و گفته اند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام نازل و وارد شدی بخواندی  
 و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب حدیث که درین باب تصنیف یافته مذکور مثل  
 حصص همین جزئی و اذکار نووی و جتان و لازم نیست که همه آنها همیشه خوانده شود بلکه هر چه خوانده شود کلاً  
 او بعضاً باعث احراز فیض است و اتباع سنت گردد و باین معنی تصریح کرده است امام محی الدین نووی و دعوت  
 استفتاح و مانند آن و ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز همین نسق بود نه آنکه بر جمیع  
 دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده و لهذا در بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست و از صواب هر  
 چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمامه اعمال و افعال و مندرجات حال بخین است  
 و باعث اختلال نیز همین است و نیز گفته اند که از تذکیر بدین ترغیب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواندن  
 از کار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان لازم نیاید و الله اعلم و بعضی ادعیه و اذکار که مشهورند  
 و بعضی و نکته در آن مذکور است در اینجا ذکر کرده میشوند اول استغفار بسیار باین لفظ استغفر الله الذی  
 لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار  
 کردی سه بار و گفته شد مرا و زاعی را که امام اهل شام است کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله  
 استغفر الله استغفر الله و بعضی از علما آن استغفار را گویند که استغفار بعد از نماز موسوم است که نماز از جمله  
 گناهان باشد چنانکه از فرقه ضاله که ایشان را مسدودیه گویند نقل میکنند که میگویند هر که بعد از  
 نماز کلمه توحید خواند کافر گردد و مشهود تقصیر است که در ادای نماز واقع شده کافی است در تجماع

استغفار و خود بخود و سوره و سوره صحیح این گفتار ساقط است بعد از آن گفتی اللهم انت السلام و منک السلام  
تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام و الیک یرجع السلام نیز زیاده کرده اند و در  
او را و مشاریح ازین نیز زیاده تر گویند مخیار بن ابی السلام و او خلنا دار السلام و در روایات صحیح نیاید مگر همین  
که ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح مشکات و میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له المملک و له الحمد  
و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا اله الا انت اعطیت و لا تعطی لما منعت و لا تمنع فالحمد منک اجد در هر دو موضع  
بفتح جیم است بمعنی بخت و غنی یا بمعنی پدر کلان یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نمی آید عمل باید بمعنی بکسر جیم هم  
خوانده آن یعنی کار بفضل رحمت است کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که ضعیف است و مخاریح است  
یعنی اول و گفته لا اله الا الله و لا نعبد الا اياه و له النعمه و له الفضل و له الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین  
و یوکره الکافرون و امام نووی گفته که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر و در عقب سلام و گفت اند  
بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با طهارت می گفت و بعضی علماء گفته اند که  
الحديث فی شرح مشکوة و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با طهارت می گفت و بعضی علماء گفته اند که  
افضل هر جمیع انواع اخفاست در ذکر و دعا هم امام را در هم متفاوت و هر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای  
تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام را صلحت در هر و اعلان بود و بقصد تعلیم و اعلام کند و درست است بلکه مستحسن باشد  
و خواندن معوذات بعد از هر نماز نیز آمده است و این حدیث در ثبات صحت است و مراد معوذات بکسر و او  
مشتمل بر معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است بذهب قل الجمع اثنان و بعضی  
سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل دارد که در وی برات است از شرک که در معنی  
استعاذه است یا مراد آیات متضمن معنی استعاذه و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن نیز دارند  
مثل قل وی سبحان قل اعوذ بربک من هزات الشیاطین و قل وی عزوجل فی توکلت علی الله ربی و ربکم  
و قل وی سبحان و ان یکاد الذین کفروا لایه یا مراد بکلمات معوذت است و در روایتی معوذتین نیز آمده  
فلا اشکال و خواندن قل هو الله احد ده بار بعد از هر نماز نیز آمده است و فضل عظیم دارد و صیفت فرمود آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل را رضی الله عنه که در عقب هر نماز گوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک  
و فرموده الله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک کن خواندن این دعا را از عقب هر نماز و این حدیث  
معروفست میان علماء و سلسل است بواسطه آنی که لا شریک و این تقریر نیز از طریق بعضی علمای یمن بدان مشرف شده است  
و یکی از روایات مشهور که بعد از نماز صبح و نماز مغرب آمده است آنست که پیش از آنکه کلمه کند در روایت  
پیش از آنکه بگوید لا اله الا الله و وحده لا شریک له لا اله الا الله و هو علی کل شیء قدیر



در اشکات حسنات و محسبات و رفع درجات اشری عظیم دارد و مشهورترین او را بعد از فراغ ذکر معقب است  
 بکسر قاف و تشدید آن که نام این کلمات است که بی یکدیگر نمی آیند سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر سبحان الله و الحمد لله  
 و الحمد لله سی و سه بار و آیت کبری سی و سه بار تمامی صد لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له الملك و الحمد لله علی کل شیء قدیر  
 رواه مسلم و روایت دیگر از مسلم الله اکبری و چهار بار و آن صد تمام شود و روایت دیگر سبحان الله سی و پنج بار  
 و الحمد لله سی و پنج بار و الله اکبر سی و پنج بار و لا اله الا الله سی و پنج بار و در جامع الاصول و سنن ابی داود و شکیات  
 از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه با امور شدند که بعد از نماز که تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید  
 سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار و یکی از انصار را در خواب نمودند که موی باوی میگویی آیا اگر دشمنان رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم که تسبیح کنند بعد از نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را  
 سی و پنج بار بگویند و تلیل را داخل این می سازند بهتر باشد و چون صبح شد آن انصاری بحضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم خواب خود را عرض داشت فرمود که همچنین کنید که آنرا میگوید و چون با رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم مقرون گشت آنرا شد و روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در  
 تسبیح سی و سه بار سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند  
 که این روایت همان تفسیر صحیح از روایات حدیثی بی هر سه است که تسبیح و تحمید و تکبیر و هر یک صد و ثلثا  
 و ثلثین و این تفسیر دهم است چه در آن است که هر یک را سی و سه بار گوید و احادیث دیگر مخصوص علیه گفته است  
 و در تالیف ابن ابی شیبہ این معقبات آمده است که هر که آنرا بعد از نماز گوید آرزوی او برآورده شود گنایان اگر چه باشند مانند  
 گفت در بیابان آمده است که ابو هریره گفت که در فقر از ما جبرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و گفتند یا رسول الله بعتت برده ما را با اهل غنا و ثروت از مسلمانان بدرجات علما و نفیسم فرمود چه سبب گفتند  
 نماز میکنند ایشان چنانکه میکنیم در روز و در چنانکه ما داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاورند و برده آزاد کنند  
 و از ما نیاورند فرمود شما را چه چیز که اگر بکنید شما آنرا بچسبید آن نصیب نمود که شما را است تسبیح و تحمید و تکبیر و  
 در هر یک صد و ثلثا و ثلثین مرتبه پس اغنیای از این حدیث شنیدند و همان عمل کردند و فقر را باز با حضرت آمدند و گفتند  
 یا رسول الله ما را آنکه اغنیای از این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند و این عمل اکنون چه کنیم فرمود چه توان  
 کرد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و این حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر عابد لازم آید و این معجب در جای خود تحقیق  
 یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقر را شکست دل شد و غم گشختند فرمود غم بخورید و اندو بگوین  
 شما شنیدید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیایا بهشت در دید و این حدیث جزو حدیثی است که در شکات از ابی داود و  
 از ابی سعید خدری آورده و این جزای فقر و بیکاری است که فقر را درند و بجا بی سوال نفیسم دنیا موقوف نماند

تسبیح

و سابقین فقره دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال غنیان ندارد و بعضی گویند که این مخصوص بفقراء و هاجرین است چنانکه در حدیث واقع است و در بعضی احادیث مطلق فقر واقع شده و الله اعلم و این در مذکور وقت خواب رفتن نیز آمده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنرا به نسبت خود قاطعه زهره و علی مرتضی رضی الله عنهما آموختی و مسند امام احمد روایت ام سلمه ثابت شد که آنرا قاطعه بخانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که می طلبید از آنحضرت خادم را بپایه چارپایه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنهما از بس آسایا گردانید و پیشش از آب کشیدن شروع بسته بود و رنگ روی مبارک و سه از غبار چار و سه وادن و دو و دو طام پنجاه تیره گشته و چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که قاطعه به نسبت من برای چه آمده بود و گفت برای طلب خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه قاطعه نشست بر روی او گفت یا قاطعه این خادم بیطلبی خادم خود نزد ما با عقل نیست و چون از جانی بیاید خبر کن تا بدیم ترا پس از آن فرموده قاطعه محنت و مشقت و نیاز سهل است بهر طریق بگذر و یا قاطعه نه تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مرا بل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میکنی خدا را از خواب رفتن سی و سه بار و حمد میگویی او را سی و سه بار و تکبیر میگویی سی و چهار بار و اه التیماری و سلم را بود از دو تنزدی و در بعضی روایات آمده که یکی از آنها اعلی التیمین سی و چهار بار و در روایت دیگر از همین از علی و قاطعه رضی الله عنهما آمده که هر دو خطاب فرموده و تعلیم نموده است بعد از آن علی و قاطعه این دو را برگزیدند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این از حضرت شنیدم از من برگزیدت نشد و نه در لیلة صفین تا آخر شب بیا و من آمد و بخوانم دیگر این تعلیم کرد که چون بگذاری نماز صحیح را بگویی لا اله الا الله و محمد الاشریک له لا اله الا الله و محمد و علی کل شیء قدیر ده بار و بعد از نماز مطرب خیزد و با شمشیر بگوید و دیگر از مشایخ روایت که بعد از نماز فرض خوانند آیه الکرسی است چنانکه در سنن نسائی آورده و طبرانی قل هو الله احد نیز یاد کرده و در و این حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده و تصحیح نموده اند و این بخودزی چنانکه حاجت اوست از افراط و مجادرت بحکم هر حدیث و وضع بی تحقیق این را در موصولات آورده و حفاظ بروی آن دست طعن کرده اند و در همه طرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی فی وجه الصلوة المكتوبة کان فی فوته الله الی الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدای و در عهد امان وی تا نماز آینده این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از جمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه در مشکوٰۃ حدیث امیر المؤمنین علی با اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم گفت بر چه بهای این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت گوید موت پس از شرط است موت برای دخول جنت که غیر از وی بجهت نتوان رفت و هر که بخواند او را بهنگامی که بخوابد و در این گواهند او را خدا تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل خانه بر سرای خود

که گردهای اوینده ساه البیهقی فی شعب الایمان وقال اسناد ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود  
 سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو الحی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیه الکرسی که در وی  
 صدق و هو کذب مذکور شده معروفست تفسیر بدانکه احادیث در باب اشیا متعبره واقع شده که بعد از نماز  
 بخواند چنانکه ادعیه مذکوره آیه الکرسی و معقیات و جز آن و مراد بیجا است اتصال بنماز نیست بی فصل که آن  
 محال است بلکه مراد عدم فصل است بجزیکه در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغير ذکر  
 و دعا نشمرند و اگر سکوت بعد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از فراغ از نماز هر چه ببرد چه مذکور بخواند عقیده  
 او و برادر است تا آنکه اشتغال بنبوت راجعه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و اذکار و ادعیه مذکوره و عدم تمسک  
 گردید بانه اینجا هم محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصاً بقول کسیکه سنت میدارد وصل سنت را بفرض و سنت  
 قیام برای گذاردن سنت بعد از ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث وارد شده است  
 از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در اربعه صلوات تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بدون آنها عقیب سنت بی اشتغال  
 با آنچه از انواع نماز نیست کفایت میکند در آن و اختلاف است علماء را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته  
 که قیام بنبوت متصل بفرض مسنون است و درین میان شغول بسنن و لا اقل بناید شد و این قول مخالف حدیث است  
 که در منی از وصل واقع شده است در سنن ابی داود آمده است از ابی رسته که گفت استادم روی که دریافته بود با حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم تکیه اولی که تا مثل آن بگذارد سنت را عمر رضی الله عنه دوش او را بگیرد بجهانید  
 و گفت بنشین زیرا که بلاء گشتند اهل کتاب مگر از آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 به پیشندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس مختار فصل است بعضی ادعیه و اذکار و لیکن اولی آنست که فصل کند  
 بعضی اذکار و ادعیه مختصر و ادعیه و اذکار دیگر که طول دارد بعد از سنن بخواند و ثابت نشده از آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم فصل باذکار که مواظبت میکنند بر آن در مساجد مثل قراة آیه الکرسی و تسبیحات و اشال آن رحلهائی  
 گفته است که لا باس است بخواندن او را و همان فریقه و سنت و این منافات ندارد با ولایت مذکوره زیرا که مشهور  
 درین عبارت اولویت خلافت اولی است و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا که بعد  
 آنها سنن است مگر و است او را بکث قاعدا و باید که بایستد تطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود  
 بدست راست یا چپ یا پستز آید و اگر خواهد رجوع کند بنزل خود برای تطوع که افضل است و در نمازی که بعد از آن  
 تطوع نیست مگر و نیست که در مکان خود مستقبل قبله نشسته باشد یا بر روی برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در  
 مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن افضل رجوع بنزل است برای تطوع ذکر بذا که فی  
 شرح ابن الهمام آنکه در آورده شده است که تعجیل کند برای سنت مغرب منافات ندارد بخواند لا اله الا الله و حمد

لا شریک له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير ده بار چنانکه گفته شد که این مقدار منافی تعجیل نیست و اگر بسیار بعد است و تعجیل این ذکر را بعد از سنت بخواند که منافی بعد است از فرض نیست چنانکه گذشت و آنکه بعضی مردم آیه الکرسی در سنت مغرب بخوانند مخالف سنت است که سنت خواندن قبل ایها الکافرون قبل هواش است و وصل در بیان سجده سهو آنکه سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در احوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست با اتفاق اما افعال چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل حق جواز است و در حقیقت آن متضمن حکمت بالذات الهی عز شانه است و با عتدلت تشریع احکام و دریافت سعادت اقتضا بر پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام و مجوز تشریع حکمت نیست زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو بروی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن بی آن نکته با ضمیمه دریافت سعادت اقتضا اتمام پیش و دو فرموده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموشی داده میشود من تا سته گردانم آنچه در جبهه و جزای آن مشروع کرد و دو صاحب سفر السعادت گفت که در پنج موضع مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو فرمود در نماز و در جمیع عمر و غیر ازین ثابت نشده اول نماز ظهر و دو که در تشهد اول نشست و برخاست چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد و پسر سلام داد و دوم آنکه در یکنوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین سلام داد و سخن گفت بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و بعد از سلام دو سجده کرد و بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و درین حدیث سجده سهو بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که کوتاه عهد نماز یا فراموش کردی یا رسول الله فرمود هیچ کدام نبود و درین حدیث دو اشکال است یکی آنکه این اجزاء است برخلاف واقع و اجماع دارند بر عدم جواز سهو در احوال و اخبار و خلاف و اما ثانی است و اشکال دیگر در وقوع تکلم و افعال دیگر منافی صلوٰه یا اتمام صلوٰه و عدم استیناف و جواب از اشکال اول آنست که مراد اینست که در اعتقاد من اینچنین است در نفس الامر و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنا نیست از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این نیز صادق است فافهم و جواب از اشکال ثانی آنکه تکلم و ایتان بنافی بطریق سهو مقسمه نیست و منع جواز بنا و عدم استیناف نمیکند پوشیده نماند که این مذهب حنفیه که نسیان عذر نیست در نماز جاری نمیکرد و ایشان گویند که این قضیه پیش از نسخ کلام در صلوٰه بود و تحقیق آنست که بعد از آن است و بعضی میگویند که این گفتگو همه بایما بودند بقول و این سخن در غایت بعد است و نیز گویند که که این قضیه برخلاف قیاس بود پس مقتصر بر مورد باشد و در شرح کنزالایقان مسمی به بحر الرائق گفته که ما جوازه شافی ازین اشکال نیافتم و مذهب امام احمد آنست که کلام عا و ما و یا مبطل است مگر آنکه امام حکم بر آنست مصلحت نماز کند چنانکه گمان بود که و کسی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است

پس تمام کند و این نیز کلمه ذی الیدین و بعضی صحابه چو آب میشو و کلام درین حدیث در است و شیخ ابن حجر در شرح بخاری  
که متینفای آن کرده است شوم یکروز نماز کرده از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد  
طلحه بن عبید الله رضی الله عنه از عقب آن حضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت فراموش کردی پس  
بمسجد رفت در کعبه کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگزارد و سلام داد و باز گشت  
و درین حدیث ذکر سجده سهو سکوت عنه است شاید که مقام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی سجده سهو واجب  
نیست بلکه سنت است و شنی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شیخ ابن الهمام از بعضی حنفیه نقل کرده است  
که گفته است سنت است نزد عامه اصحاب ما و الله اعلم بربنا و نسبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد  
صحابه گفتند در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود آنچه سبب گفتند پنج رکعت گذاردی انگاه دو سجده کرد و سلام داد و بران  
اقتضای کرد و در آخر این حدیث است که انما انما بشیر مشکلم النبی کما تنسبون الحمد و یثیب و در بعضی  
حنفیه تفصیل درین صورت مذکور است و رفته خامس نیز یکده است دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد و دو رکعت از آن  
مراجعت فرموده صحابه در عقب شدند و اعلام کردند مسجد باز گشت و یک رکعت بگزارد و سلام داد و بعد از سلام  
دو سجده کرد و دوم بار سلام داد و درین پنج موضع سهو فرمود و مجتهدان مواضع دیگر که غیر این مواضع خمس درین قیاس  
کرده اند تا وظاهری که امام اهل طواهرست و اصحاب طواهر قوی اند که عمل بطواهر مخصوص کنند و غیره مخصوص مابران  
قیاس گفتند و قیاس را منکر باشند میگویند سجده کنند و الا درین پنج موضع که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده  
در غیر این مواضع اگر سهو کنند سجده کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام  
کرده و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را پیش از سلام میکند و جمیع احادیث  
دارد و درین باب بابار عای ناسخیت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و جمیع احادیث را در کتب  
ستند از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام داشتند بلال با مسجدی که روایت کرد  
ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که بنشیند فرمود صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر سهو سجدتان بعد از تسبیح و قول  
اقوی است الا فعل چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد فقاهین یا بقیاس چنانکه بیهیثان  
است از جمیع بقیاس نزد فقاهین حدیثین زیرا که سجده سهو سجدتی است که بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم  
واقع شود جبر کرده شود بدان که اقال الشنی و نیز گفته که چون است قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود  
و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین اما مشک در نماز آنحضرت را هرگز نبود مابین طاق  
که در تردد واقع در نماز که چند رکعت گذارده و پنج جانب جزم تواند نمود و در صورت نسیان بزم دارد یک یا سه  
اگر چه خلاف واقع است اما او را مقرر نمیداشتند و البته آنچه واقع و نقل الامر است بیاورش عید او در صورت







و تا کید یا هر که بر روی زمین از او میان و پیرایان بود و الله اعلم و گفته اند که سجده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بجهت انتقال مراکتی تعالی بود و سجده و شکر گذاری نعم علیهم و بی سمانه که محدود اند در اول سوره و سجده مسلمانان  
 بجهت متابعت آنحضرت و انتقال امر و ایتان شکر بود و سجده مشرکان بجهت استماع اسما و آله ایشان بود  
 از آلات و عزای که درین سوره مذکورند یا از جهت ظهور سلطنت و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی شان و سطوع  
 انوار عظمت و عزت صدق و حقانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تاب و طاعت  
 اختیار ایشان باطل شد و اثر وجود و انکار و تمکین و محو و فصل گشت مگر از آن کسیکه اشتی و وطنی قوم بود که کفی از خاک  
 برگرفت و بر جبهه زشت خود و گفت از تو پس است و آن یکی از انقیاد و قریش بود که بجهت زنده و در دنیا قصه  
 است از وضع زنا و فحشاء و مفتریات ایشان که بعضی از ارباب سیر و گویا که مصل اند بکر غرائب و اعاجیب قصص  
 آورده اند و علمای محدثین حکم بر وضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند و آن اینست که آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم نزد دیگر اسما و آلات و عزای و مناسبات هیچ ایشان کرده و گفت تکلف الی الله تعالی و ان شفاعتمن لشریحی  
 و آن بسبب اینست که آنحضرت رفت با شیطان با و از بدین شایع صورت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان  
 آنرا شنیدند و سجده مشرکان از اینجهت بود گفته اند که چون خبر رسید که آنکه ما کردار با وی خزا می نماید ما میدانیم که خالق جمعی و  
 حکیم و قدیم رزاق یکی است این جهان شفا می یابد و اندوخته خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد پس هر یک  
 آمد و خبر داد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بانقادی شیطان پس انگیز شد آنحضرت پس نزول کرد برای تسلی  
 وی این آیه و الا رسلا من قبلک من رسول و لا یجی الا اذا اتی القی الشیطان فی ائینه ینسج الله ما یلحی الشیطان  
 ثم یحکم الله ایتة و الله علیم حکیم و این قصه نقل و نقل باطل و موضوع است و مر این آیه را تفسیری دیگرست که نیست  
 در وی دیگر این قصه و الله اعلم و اصل در سجده شکر بر آنکه علما اختلاف کرده اند در سجده سفره که خارج صلوة کنند  
 آیا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بخدا است یا نه و بعضی برعت است و مرام و اصل الهی فی  
 الشرع و در بعضی جایز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهته و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز  
 بر چند قسمست یکی سجده سهوت و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و در آن خلا فی نیست و دیگر سجده مناجات است  
 بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین آنست که این نیز مجزیه است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفع بلیت و در اینجا اختلاف است و امام  
 شافعی همت است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه مذکور گرد و نزد امام ابو حنیفه  
 و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گفته اند نعم الهی تعالی غیر متناهی است و بنده عاجز است از ادای  
 شکر آن پس تکلیف بدان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود و سودی ب تکلیف مالایطاق باشد و گویند عباد بسجود که  
 در باره شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که غیر از آن سجده کردند یا غرض از سجده است و لیکن از آنکه تالیفات

و اصل در سجده شکر

بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه بگویند و آید و در سنت نیز چنین واقع است نه هر نعمت و گویند را در نماز از سجده خلافت  
ظاهر است و چون از بعضی خلفائی را شنیدیم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده را تواترست قول  
شیخ درست نباشد و یک قسم دیگر است که آنرا سجده تحت گویند و در بعضی روایات فقیره رخصت در آن واقع شده مختار  
گراست و حرمت آنست و در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود و ابی بکر رضی الله عنه آمده که چون می آمد  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را چیزی که خوشحال می ساخت بر روی می افتاد سجده کننده مرخص را بچست شکر  
کردن را و از غر و جل و آنرا نس نیز مثل این آمده و بهیچ با سند صحیح روایت کرده که چون کتب امیر المؤمنین علی  
رضی الله عنه از زمین رسیدن قبیله همدان سلام آوردند و ساعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
و سلم سجده شکر بجا آورد و دعا کرد و بر آن قبیله و گفت السلام علی همدان السلام علی همدان و عبد الرحمن بن عوف  
رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد  
خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم در ساعت شکر این نعمت گذارد و سجده کرد و بنایت طویل کرد چنانکه سیلنده گمان برد که روح پاکش از میان  
رفت و از بدن انسلخ پذیرفت و یکبار شیخه کوتاه بالای حقیر ضعیف حرکت ناقص اخلافت را بدید سجده شکر  
کرد و جز این نیز در حدیث آمده و در صحیح غیر آمده که چون روز بدر بر سر او جل ایمن را آوردند آنحضرت سجده کرد و فرمود  
است فرعون بنده الاثم و در روایت دیگر آمده است که در رکعت گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است همان  
چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و آثار آمده که چون کعب بن مالک را بشارت توبه حق پوی رسیده  
سجده شکر کرد و وی از کبار صحابه و شهر اسلام است و یکی از انان سه تن که خلف کرده بودند از غزوة تبوک و تواتر در جمع  
بر حست کرد و پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه منطوق قرآن عظیم است و علی الثلثة الذین خلقت حتی اذا ضاقت علیهم  
الارض من جبار جبت و ضاقت علیهم القسم الاثیه و این قصه در درازست غانا حاسن قصص است و شرح سفر السعادت  
آنرا ذکر کردیم فی طلب ثمة و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون خبر قتل مسیله که اب بشید سجده شکر کرد و وقته ذکر  
مشهور است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون خدا شدیه را که اند و ساء و خوارج بود در میان قتل بدید سجده شکر  
کرد و وقته دی و حال خوارج نیز در کتب حادیرث و میر فاکر است چیزی از ان نیز در شرح سفر السعادت و شرح مشکا  
ذکر کرده شده است و حمل در ذکر آن چهره مشهور در جمیع مسمیم و سکون مسمیم و غنم اوست و پیوسته فی شرح مسمیم نیز  
گفته اند و در جراح که آن نیز حکایت کرده و در قرآن مجید امر است سبعة بقیم مسمیم است و سکون از شواذ است  
و این روز را در جابلیت عرب و بفتح عین و ضم با و بای موحده میخوانند و چون اسم سلام است بکثرت اجتماع آن  
در روی برای نماز که قبل و تحقیق آنست که عربیه نام قدیم اوست در جابلیت و هم از جابلیت تفسیر داده اند

سجده

نخ

بجمعه بهشت اجتماع آفرینش در وی یا بخت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم در سه چنانکه سایر ایام هفته را تغییر دادند  
 قائلند و نامهای قدیم هفته این بود اول اهن جیار مار مونس عرو به شیار و این روز در زمان جا بایت نیز شرفی  
 داشت و در اسلام بقضایل و خصائص تنبازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گمراه گردانید خدا تعالی  
 از روز جمعه کسانی را که بودند پیش از ما مرد یهود و نصاری اند و یهود هر روز سبت یعنی شنبه و نصاری را  
 روز احد یعنی یکشنبه پس در زمان ما و پیدا کرد و ما مسلمانان از پس او نمودار بر روز جمعه و گمراه گردانید یهود و نصاری را از روز جمعه  
 با آنکه امر کرد در ایشان از عبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی بعبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند  
 و هر روز زیاده و با آوردند و اختیار کردند یهود و بدل وی شنبه را و طبل نمودند باینکه روزانتهای آفرینش است  
 و روز قریح صانع است از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید از شواغل اعراض نموده بعبادت مشغول بشوند گفتند  
 نصاری که روز یکشنبه کوفت انهدای آفرینش است پس این روز را در ترست به تخفیم و شکر نعمت و ایجاب  
 عبادت و اکثر بر آنند که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التبعین بلکه امر کرد با شتران و نعین آن نگاه و اجتهاد  
 نمود که در پانزدهم است پس یافتند یهود روز شنبه را و نصاری روز یکشنبه را یعنی که مذکور شد و همبرین  
 قیاس در هدایت مسلمانان بجمعه نیز و معنی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمعه و امر کرده شدند بدان  
 بقول وی سبحان یا ایها الذین آمنوا اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا لها بیت نمود و گمراه نگردانید ایشان را  
 با آوردن و تعلل دیگر آنکه راه نمود ایشان از پید یافت و اصابت این روز بنگر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق  
 گردانید ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در وادلی و انسیب باشند و نیز در سایر  
 ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود انسان بدان و در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت و جو وادلی و احری بود  
 از شکر بر نعمتها خارج از ذات و ظاهر و برینجا معنی اول است بلکه در باب یهود و نصاری نیز و لیکن ابن حجر در شرح  
 صحیح بخاری گفت که جمع گشتند نصاری در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از نزول  
 قرآن بدان و گفتند چون یهود و نصاری را روزی است که در وی جمع میشوند و هر هفته برای عبادت و شکر و  
 روزی که جمیع شوییم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در وی و بجا آوریم وظیفه شکر و عبادت را پیش از آنکه  
 را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگر چه نبود باین خصوصیات که در نماز جمعه است بعد از نازل  
 شدن قرآن باین خصوصیات و اینقدر در مقدمه و کافیه است تغییر در حدیث اوس بن اوس آمده است که  
 آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود که آنایام بسیار از مثل  
 روز عرفه و عیدین و امثال آن و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و انشاء الله است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام  
 یکی ازین دو افضل است بیفته گفته اند که روز جمعه افضل ایام اسبوع است و روز عرفه افضل ایام سنده و این سخن

ذکر از جمعه و شنبه

موصی ندارد و نه تامل و همچنین اختلاف دارند در شب قدر و شب جمعه امام احمد فرمود رحمة الله علیه که شب جمعه افضل است  
 زیرا که خلوق آنحضرت در رحم آمده در شب جمعه در آمد و در ایام متناوب و چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث دیگر آمده است که سید الایام یوم الجمعة جمع شدند در وی خلق عالم پدید آمده شد آدم  
 علیه السلام در روز جمعه و در آورده شد در بهشت و در روز جمعه و بر آورده شد از بهشت و فرود انداخته شد بر زمین  
 و در روز جمعه و مرد آدم در روز جمعه و درین روز بر پا شد قیامت و در سوره نوح و در دست صدقه و نوح و ذکر وقوع امور  
 عظام است که وقوع دارد درین روز یا بجهت آنکه خروج و ظهور آدم علیه السلام و آمدن دی درین عالم متضمن حکمتهاست  
 که عصر آن از دائرة امکان بیرونست و موت و محل است بخوار قدس رب العزة جل جلاله و قیام ساعت موصی است  
 به نیم جنّت و ظهور مواعد حق تبارک و تعالی و خصائص و فضایل یوم الجمعة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است  
 که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیاورد و علمای از صحابه و تابعین و من بعد هم درین ساعت خلافت است بر دو قول یکی میگوشند  
 که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این قول مرد دوست دانا بود هر سه  
 رضی الله عنه پرسیدند که قوی میگوشند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برده داشته شد یا بهر سبب فرمود  
 در صحیح گفت هر که آنرا گفت آن ساعت موجود است الا آن در هر روز جمعه قول مردم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آنحضرت  
 بود چنانکه در وقت نیز باقی است و در چنانچه در قول اتع شده جمعی میگویند که آن ساعت در وقت مهم گذارشته و نفی داشته اند و در  
 جمعه نظیر شب قدر و عشره آخره که شصت و پنج است در چنانچه اقوال متعدده زیاده برین نقل آمده و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری  
 نقل نموده نسبت آن بقرائن آن اقوال ذکر کرده و ادله آن آورده و شیخ تصنیف و فیج و وقت آن بیان کرده و در آن تطبیق نموده است  
 و در شرح سفر السعادت آنرا نقل کرده ایم و در صحیح اقوال و در قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز  
 دوم آنکه آخر ساعتی است اندوخته باز اختلاف است علمای در ترجیح یکی ازین دو قول بر دیگری اکثر ترجیح قول آخر  
 کرده اند و احادیث دارد و در آن لغویست و تا باید نموده و صاحب سفر السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور  
 با سند صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث  
 کردند و از آن مجلس برخاستند کسی از ایشان اختلاف نکردند و آن که آن ساعت آخر روز است و از فاطمه زهرا  
 رضی الله عنها می آید که میگذاشت خادم خود را در آخر روز جمعه تا نظر کند و خبر دهد که در آن ساعت و چون خبر میکرد  
 مشغول می شد وی رضی الله عنها بدعا و در روایتی وقت غروب آمده و الله اعلم و دیگر از جمله خصائص آنکه در روز است  
 بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین روز بمقام اجابت و قبول میرسد دیگر آنکه در وی نازی است که اعظم روز  
 اسلام است و تهاون در آن موجب ختم بر قلوب و روشن شدن از جمله منافقان است و غسل و در وی سنت موهکه است  
 و نزد جمعی واجب و تلخیص و استیساگ و تحمل شباب در وی مستحب تر از ایام دیگر و تمجید مسجری یعنی خوشبو کردن آن

مستحب است درین روز نزد جمعی از علما، صلوة نافله در وقت استوا کرده نیست در روز جمعه و ابو قتاده رضی الله عنه گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نماز در نیمه روز الا روز جمعه و فرمود در پنج روز و نیمه روز الا روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فخر و فسق در روز جمعه و شب جمعه از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز مختار است از برای تضرع معبادت را و عزیت او بر سایر ایام چون عزیت شهر رمضان است بر سایر شهور و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در رمضان و در روز جمعه شب قدر است و در هر هفته یک مرتبه و در حدیث مر فوع آمد که یوم الجمعة سید الايام و اعظمها عند الله من یوم الاغنی و یوم العذر و هر که پیاده رود برای نماز جمعه ثواب یکسان نماز روزی بیاید و این روز کفر سیاقست و آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق در روز جمعه می ترسند بجهت علمی که حق تعالی بخشیده است ایشان را بوقوع قیامت در آن اما چون دانش که پرده بر روی دل ایشان زدوخته از برای قیامگاه ایمان نفیب و ارواح مومنان نزدیک میشوند درین روز بقبول خویش و زیارت رومی شناسند شناختی زیاده بر سایر ایام و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول این بیشتر است از آخر آن و انداز یارت قیوم درین روز مستحب است و عادت در زمین شریفین هم چنین است در روز داشتن روز جمعه علمی افزوده پیش اکثر علما و مکرده است که روز عید ما است در روز عید صوم مکرده است و روایت است از امام ابو حنیفه و امام مالک رحمه الله علیهما که مکرده نیست و این روز مخصوص است با اجتماع مومنان بر آن و عطف و تکیه بطریق و جوب در خطبه و خطبه در عید سنت است و وارد شده است که اجتماع میکنند در شب جمعه ارواح ذکرة این شهر فی کتاب الهدی چنانکه تخصیص روز جمعه بصیام نزد اکثر علما مکرده است همچنین تخصیص شب جمعه بقیام و علمای برای این وجه گفته اند که تا تمام است و ظاهر نزد این مکتب آنست که این را شایسته آنکه طالب را باید که همیشه مشغول بعبادت و عبادت باشد تخصیص بعضی اوقات اگر چه تیرک باشد چیزی نیست و در فضیلت نوبت در روز جمعه و شب آن با سن از عذاب قیامت وارد شده و بطریقی در جمع الحوام از حدیث احمد بن حنبل آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما من مسلم یوم الجمعة اولیة الاوقاه الله فتنه القبر و یوم الجمعة فی الدنیا و فی الاخری و القابلین عمر و البو لیم در خطبه از جابر آورده که یکبار در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر و بیاورد روز قیامت و حال آنکه برکت هر شمس و دایره دار شده است که اگر زنده میشود در جمعه شمس صد هزار کس سید بر آن کس در شب جمعه و در روز قیامت تمامه مردم و می نشینند ملائکه با صحت روز جمعه بر اول مسجد برای نوشتن مردم اول فالادل و چون بیرون آید امام برای خطبه بر میدارند صحیفه را و می خوانند در سجده و مضاعف میگردد درین روز حسنات و در کثرت نماز و روز جمعه فاضله است از هزار رکعت در غیر آن و یک تسبیح از هزار تسبیح و آیه است که چون حق تعالی تبارک و تعالی می آنگیزد ایام را روز قیامت بر می خیزد و صورتی که دارد نمی بیند و روز جمعه را روز قیامت



مرا اهل جمعه را در وشنائی میکنند روز جمعه برای ایشان پس میروند در وشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی  
مثل برت و بویهای ایشان مثل بوی مشک و خوش میکنند و کوههای کافور و می نگرد بسوی ایشان جن و انس  
و برهم نیز تشریف چشم از تعجب و حیرت تا آنکه درمی آیند در بهشت و محالطه نمود ایشان را هیچکس مگر موزنان که بر آسای قدس  
اذان گفته باشند و حرمت و کرامت بیع نزد اذان و استعجاب شراهد از نماز آن نیز از خصایص جمعه است و قرات  
سوره اتم السوره و سوره بقره علی الانسان و نماز فجر و خواندن سوره جمعه و المنافقون یا سج اسم ربك سورة الفاشیه  
در نماز جمعه و خواندن سوره قل یا ایها الکفرون و قل هو الله احد و در نماز مغرب وی و خواندن سوره جمعه و المنافقون  
در نماز عشاء وی نیز مسنون است و شایع است التزام دارند و هرگز خلافت آن نکنند و حقیقه کرده میدارند تعیین سوره را  
و هرگز نخواهند تحقیق حقیقه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث و آورده  
در آن و گفته که مقتضای دلیل کرامت است که ایها تم فیضیل و بجز آن باقی و عدم چنان است عدم در اوست است  
نه ملاذمت و عدم گفت بنده سکین عبدالحق بن سیدت الدین ظاهراست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم نیز و ابی نبوده باشد که هرگز خلافت آن نکردی چنانکه عادت شریف اوست در ذافل و اگر بود اکثری بوده باشد  
پس طریق حقیقه آنکه اکثر بخوانند و گاه گاه ترک کنند چنانکه حدیث و المذهب و الله اعلم و فضائل خواندن سوره  
گفت در شب جمعه در روز جمعه بطرق متعدده وارد شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخواند سوره گفت  
در روز جمعه روشن شود و در قیامت برای وی دوی از زیر قدم وی تا بلندی آسمان و در روایتی آمده که روشن  
شود نور تابیت العقیق و آمرزیده شود برای وی هر گناهی که کرد بین همچنین معنی صفات اگر چه احادیث ظاهر  
در غفران عموم ذنوب است و لیکن تخصیص میکنند آنرا علما به صفات و الله اعلم و وصل و با جمله روز جمعه روزی شریف  
و عظیم است در دنیا و آخرت اما شرف در دنیا معلوم شد و در عظمت وی در آخرت حدیثی است که وارد شده است  
شتمبر نواید شریفه و حقایق عظیمه که دلالت دارد بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند بنماز جمعه حاصل میگردد  
از انوار شهود عظمت و جلال حق پر توی و نمونه ایست از آنچه حاصل خواهد شد در روز آخرت از قرب پروردگار  
و دیدار وی حق سبحانه و تعالی روایت کرده است امام شافعی و امام دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد  
مرا جبرئیل و حال آنکه در دست او است آئینه سفید که روی نکت سیاه است گفتم یا جبرئیل چیست این آئینه  
سفید و روی نکت سیاه گفت این آئینه مثال روز جمعه است که از سایر ایام بصفا و نورانیت مخصوص است و  
این نکت ساعی است که در روز جمعه است باعتبار انقیاد وی از سایر اجزای روز و انقیاد سیاهی در سفیدی چنانچه  
و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت انقیاد سیاه را انقیاد کرده اند و گفت جبرئیل نام روز جمعه  
یوم المیز است گفتم یوم المیز چه معنی دارد و چیست و چه تسمیه جمعه میوم المیز گفت پیدا کرده شده است در روزی

که اعلی در جات جنت است و در می کشاده را که طول در عرض آن را جز خدا کس نداند و روی تلخ است انگشت که سرهای  
آن از غایت بلندی باسمان رسیده است و چون روز جمع شود در آن عالم میفرستند پروردگار تعالی آنقدر که  
میخواهد از فرشتگان خود گرد آن وادی منبر است از نور که بر آن نشستگاه پیغمبران است و گرد کرده شده است  
آن منابر نور پیغمبرهای دیگر از طلا مکمل بیا قوت و زبر جبر که بر آن شهیدان و صدیقان در پیش آن منابر از نور می نشینند  
پس میفرستد تعالی آن مشک را در جاهای و بر رویهای و منبرهای میگوید پروردگار عزوجل من پروردگار شما  
که راست کردم با شما و عده خود را که در آوردم شمارا در بهشت بخوانید از من هر چه میخواهید بدین شمارا گویند پروردگار  
میخواهیم از نورهای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر راضی نمی بودم از شما ساکن نمیکردم شمارا در سرای خود  
یعنی بهشت بخوانید از من بالاتر ازین چیزی و زیاده برین و نزد منست فرید در هر چیز چه نعمتهای من و در جات  
فضل من به نهایت و بے اندازه است و امروز و فردا نیست پس اتفاق کنند همه بیک سخن که یارب بنای را  
و چه که کم خود را که نظر کنیم بآن و بینیم آنرا بچشم سر عیانان نهایت مقاصد و نعمات الهیه نیست که بالاتر ازین مطلوب نیست  
بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال را فی النظر الیک است این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجری زخم  
من ترا می گشت و چون وقت رسید بعد از لطف وهربانی خود بر سوال آورده و دعا کرد و ندانم تا معلوم شود که اصل اصل  
در حصول سوال و مامول وقت است هر که پیش از وقت طلبد و پیش از وقت خواهد محروم باز گردد و صاحب الحزن  
مطرفا ناچار الا مانع نمی پس تجلی کند پروردگار تعالی و تقدس مرایشان را و بنماید خود را بی پرده پس بپوشد ایشانرا  
از نظر جمال و جلال وی سبحانه چیزی که اگر نرفت فضای و تعالی برین که هنوز ندان ایشان و باقی مانند در بهشت  
که هائی فنا و ذوال نیست هر آنچه می سوختند و مستملک می شدند و بعد از آنکه بیدار شدند و بنور جمال دی  
منور گشتند گفته میشود مرایشان را اکنون باز گردید بمنازل خود این نور از جمله لطف وهربانی است بهندگان و دریم  
در درگاه عزت داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاعت و تابل ایشان است بروند و زبانی بحال خود بسیار  
و بسیار آیند و در پرده های صفات که محال و مرایای آن نفی جنت است مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند  
مشهود در هر دو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است پس باز میگردند ایشان بمنازل خود و حال آنکه  
داره مشاهده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بودند بران از حسن و جمال نورانیت است  
چه آن جمال صفات است و این نور ذات پس می آیند ایشان بر زنان خود و حال آنکه پوشیده شده اند این  
مردان برین زنان و این زنان بر مردان و نمی توانند یکدیگر را دید و ندیده میشوند بر یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است  
ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور برایشان چون باز آیند بحال خود زبانی بگذرد و فرشتند آن نور  
در پرده و غلبه آن در جوع نمایند بصورت های خود که پیش ازین بران بودند یکدیگر بینند و بشناسند میگویند مرایشان را

از زمان ایشان تحقیق بیرون آمده بودید شما از پیش ما به صورتی که داشتید و باز آمدید بر غیر آن صورت و بهشت  
 یعنی این حسن و جمال پیش ازین نداشتید از کجا آوردید پس میگویند این مردان این حسن و جمال بآن جهت است  
 که تجلی کرد و پروردگار تعالی و تقدس بر ما پس میگویم ما از ذات مقدس وی دیدنی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بدستی راستی الله تعالی سوگند بذات پاک وی احاطه دارد اگر نکرده است و زسیده است بکنه ذات وی  
 هیچ مخلوقی ولیکن بنود وی جل جلاله ایشان از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود این است معنی نظر کردن  
 بذات اقدس وی و نگویید که از اینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات وی تعالی  
 و تقدس نه ذات و عظمت و جلال صفات و مشاهد صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نفی کردند و روایت  
 را در اصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بودند بچشم و با کمال چیزی بنماید که حقیقه و عرفا توان گفت که وسیع  
 حق است و احاطه دارد آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل بودند بچشم  
 مثلاً عقلاً میگویند آنچه مرئی است از جسم ضوئ و شکل و لون است نه که حقیقت جسم آنها همه صفات جسم است و با وجود آن  
 در عرض میگویند جسم را دیده و با کمال اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را در آخرت به بینند و این دیدن را در چشم ایشان  
 پیدا کند چنانکه در دنیا در دل پیدا کرده بود این معنی را اعتقاد کرده است آنکه اینقدر پس است و الله اعلم فرمود  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این حالت همیشه در هر جمعه باشد مومنان را و چند روزیاده آنچه در جمعه و دیگر روز  
 و مومنان دوست دارند جمعه را از اجتهت آنچه میدهند ایشان را پروردگار ایشان از غیر و برکت و مخصوص میگرداند  
 باینچنین فضل و کرامت و خود چون دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود تعالی بخوانید و هر چه خواهید  
 شمارا بهم لاجرم همیشه حال برین منوال باشد و معنی الیوم الزمید و خوانند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فلا تملک  
 نفس اخفی لهم من قره عین جزا بما كانوا یعملون و صل چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه  
 بمنبر شریف بر آمدی بلال شریف در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در زمان شریف غیر ازین  
 اذان نبود و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و چون در خلافت عثمان رسید و کثرتی و تقیید مردم پیدا شد  
 امر کرد با اذان و دیگر پیش ازین با اذان برز و را که نام منوچهر است بیرون مسجد و بازار مدینه مطهره و در بعضی روایات  
 آمده که این اذان را عمر رضی الله عنه پیدا کرده پس مقرر ماند تا زمان عثمان رضی الله عنه و صحیح آنست که از عثمان است  
 و آنچه در زمان عمر بود اعلام بود بی لفظ اذان و این اذان را هم تالی گفته اند باعتبار حدوث و هم اول باعتبار  
 وجود و ثالثاً نیز خوانده اند باعتبار تسمیه اقامت با اذان چنانکه در حدیث آمده است که بین کل اذانین صلاة و همین  
 اعتبار در حدیث آمده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو اذان بود و معتبر و واجب سی  
 و هجده است پنج تری و بعضی همان اذان است که بعد از جلوس خلیف است بمنبر از جهت اصالت و وجود وی در زمان

آنحضرت پس بر او بقول حق سبحانه اذان اذی للصلاة من یوم الجمعة است ولیکن علما اجماع آنرا داشته اند که معتبر اذان اول است که مستحکم گشت اگر در وقتش که بواز زوال است گفته باشد زیرا که مقصود که اعلام است بوسی حاصل میشود و اذان وقت خطبه برای تنبیه قوم است به برآمدن امام برای خطبه و التزام انصاف و ترک صلوة اما این اذان دیگر که در بعضی بلاد برای سنت جمعه گویند در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و نه در زمان صحابه رضی الله عنهم و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی و اگر در بلاد اسلام و غیر معلوم نشد که از کی باز پیدا شد که پیدا کرد پس باید که سنت هم بعد از آن اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة گویند چنانکه در بعضی بلاد و پیشه است و در بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از مسقط ثارت بنی اسبه است و غالباً این باعتبار آن خواهد بود که بعضی از محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه برز و را ام کرده بود هشام بن عبد الملك آنرا بسجده نقل کرده و الله اعلم و بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بر آن کرده باشند معنی آنست که در زمان آنحضرت نبود مقصود از بدعت هم و قبیح آن نخواهد بود چنانکه از امیر المؤمنین عمر و جماعت تراجم کرده اند که گفت نعمت الله بعهده بود حکم بر بدعت حسنه همین است و بر فعل عثمان رضی الله عنه اجماع سکوتی بود که هیچ یکی از صحابه آنرا بروی انکار نکردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون خطبه خواندی آواز بلند کردی بجهت فریاد شوق و سباله و استماع حاضران بعدی که چنان مبالغه کنش سرخ شده بجهت شروع تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و بروز لوا مع ابلاغ و انداز و غضب و ی سخت گشتی تا آنکه گریه و صله الله علیه و آله و سلم متذرعش است که میگویی چه حکم و مساکم و منذرعیش آنکه خیر میرساند قومی را و میرساند ایشانرا از لشکری که بر ایشان تاخیر می آید و اعلام میکنند که در وقت صبح بر شامی تاز و غارت میکنند یا در وقت شام می آید و شجون میزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان خیر احدیث کتاب شد و خیر الهدی الهدی محمد و شجره الامور مؤمنانها و کل محدث بدعت و کل بدعة ضلالة رده مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آورده و کل ضلالة فی النار و کلمه اما بعد یعنی بعد از حمد و ثناء و خطبه مستون است و بخاری برای آن بابی عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفت کیست طرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که داود و دست علیا السلام و حدیث مرفوع از فضی آورده که فصل خطابی که داود را داده اند و فرمود و اتیناه احکمه و فصل الخطاب بین کلمه است و بعضی گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان و قبل کعب بن لوی و قبل سیمان بن دابل و قبل قیس بن ساعده و قول اول اشبه و ثابت است و جمع کرده شده است سیمان این اقوال با آنکه اولیست در اول حقیقی است و در روایاتی اضافی در خواندن خطبه تکیه بر کمان یا عهدا کرده و دشمنی و تنبی به دست نگر فتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیفت میکرد و در جمعه عید

و در بعضی روایات خطبه خنیه آمده که آنکس بر قوس دعا ماکرده است و صحیح آنست که مکرده نیست از جهت در دست  
و بعضی گفته اند که در هر یک که فتح دی بجا بود و بخار به است چنانکه مکرر عظمه اعظمه و بسلام کنند و اینجا بصلح است چنانکه در  
برین مظهر و بعضا و اندک شافیه در حرم شریف اعتماد بسید گفتند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و خطبه  
بعضا گفته اند که نزد ایشان بصلح است که سببین فی موضع انشاء الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است  
که این یعنی تکیه بر کمال و عصا پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آن از منبر موقوف نیست که بر پیزی است و اگر در خطبه  
و نه غیر آن و الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز را در کردی یعنی نسبت بخلیفه و الله در روایت  
مسلم و ترمذی آمده که بود نماز وی صلی الله علیه و آله و سلم سیانه و در روایت ابی داود آمده که بود نماز وی میان خطبه و بیانه  
فرمودی که نمازی نماز مرد کوتاهی خطبه و نشان فقه و دانشوری اوست و آنکه وجهی آن را بدو که در خطبه  
فصاحت حرفی پس است خصوصاً از آنحضرت که مصدر جمیع الکلم و منظر خراب حکم است و باید که در طاعت و عبادت  
گوشه و به تندی نفس خود مشغول باشد تا صدق لم تفعلون مالا تفعلون نگردد و گفته اند که در باید که گفتار پس فعلی  
آنحضرت تعلیم است و در آنرا تعلیم قولی نیز مکرر ساخت و نزد امام ابو حنیفه مقدار الحمد لله و الله الله یا سبحان الله  
و در بعضی خطبه کافی است و زیادت بدان سنت و مستحب است چه در آن مجیب بر فاسخه الی ذکر الله فرموده است و در  
بدان خطبه است و ذکر الله بر نطقه رصا و است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الله الله گفت و بسته شد و کفایت کرد  
بدان دلیل آنست که فی الهدایه و شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه مذکور نیست در کتب حدیث مگر در  
بعضی کتب فقه و چون در مسی در آورده بر حاضران سلام کرد و چون بنمید آمدی بر وجه  
سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه بنشسته و اگر در انشای خطبه حاجتی عارض شدی یا سالی سوال  
کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاردی و سایل با جواب دادی انگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را  
دید که افتخار و خیزان می آیند پس فرود آمد از منبر و برداشت ایشان را چنانکه سائل آمد و پرسید از دین اسلام پس  
فرود آمد از منبر بنشسته بر کرسی و تعلیم کرد و او را پس باز بنمید آمد و خطبه را تمام کرد و اگر در ویشی یا محتاجی را در میان  
همی دیدی امر فرمودی حاضران را بتبصدق و تخریص کردی بدون چیزی بوی از ثوب و یا هم و جز آن تا که علمای ائمه را  
از خصایص آنحضرت داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه بیرون آمدی از محراب اگر در خانه بودی  
یا از صحن اگر در مسجد بودی تمام قادی پیش می نمودی چنانکه الآن متعارف شده است و بیرون آمدن جمعه  
و عید و عزیمت و غیرها که با جماعت کثیر یا علمایا بوضع غریب بر آیند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طرقت  
و الیک پیروی و صاحب سفر السعادت میگوید و طلیسان و طره و جاهه سیاه و انشال این بلا پس متعارف و در  
و لیکن در مشاکات از مسلم بروایت عمر بن حریث آورده که بنمید خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و بر سر مبارکتی

و ستار سپاه بود که گذارستند به او طرقت آنرا میان هر دو گفت خود روز جمعه بیس سواد مستحب است و نیز در حقیقت در جمیع اوقات  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد با نصایت یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود که یک تکه کمر و حال آنکه  
 امام خطبه میخواند حال و مثال وی همچو مثال حماری است که بر میدارد و کتابها را تقریض است به حسب یهود که این است  
 تا نازل شد در شان ایشان و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که شقت میکند و  
 بعد از شستن کسب و شستن نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید ما سب خود را یعنی پنهان کردن خود را در وقت خطبه خاموشی باشد  
 پس تحقیق آنکه گفت چه درین امر کردن خاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر کرد اند دست داد و هر که آنرا گفت  
 نیست چنانچه مراد از ثواب آن هر وجه کمال و آنکه کلام غیر مشروع و عیث فی الصلح فهو یهود و گفته این نصایت  
 واجب است نزد اکثر علماء و امام ابو حنیفه از ایشان است و در سب نام مالک نیز همین است و پیش بعضی مستحب است  
 و امام شافعی از ایشان است و در سب او هیچ اندیشه گفته که از شافعی و قول است و از احمد نیز در روایت است و میگوید که  
 ابن عبد البر ایضاً نقل کرد بر وجهی که از قلیل از تابعین و اختلاف کرده اند و در اسلام و تشییت و طمس  
 بعضی کرده و در بعضی نه است کرده اند و در سب نام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه  
 یا شروع وی در نماز صلوٰه و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بعد از رکعت و نزد  
 صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول پیش از تکبیر اگر کلام گفت لا باس به است زیرا که این وقت  
 استماع نیست بخلاف نماز که امتدادی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نشود و گفته اند که مراد نماز نافله است  
 و الا فتدانی فایده در وقت خطبه دوست بودی که است و نیز اختلاف است در آنکه در وقت خطبه است و خطبه نمی شنود  
 سکوت کند یا در وقت سکوت است و بعضی از متاخرین گفته اند که در وقت خطبه یا مشغول بودن بکلام تسبیح  
 در وقت و کلمات سلاطین بهتر بود و در شرح این امام گفته است که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه با معصوف  
 باشد و تسبیح و تهلیل بود و حرام است اکل و شرب و کتابت و کرده است تشییت و طمس و بر و آبی زانی است  
 کرده نیست زیرا که فعل است و سجده است آنست که فرض است اگر سلام اذن باشد و از جهت آنکه در سلام ممکن است  
 در هر وقت بخلاف خطبه که در وقت سکوت و در وقت سکوت تا شاعلی سماع خطبه نشود و در جواب و حمد و غیره و خطبه نیز در دل گوید و در  
 شکوات اشارت به تسبیح دوست کرده بود و هو الصحیح و در نظر کردن در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابی یوسف و امام  
 اهلبی و آنحضرت در نماز جمعه در رکعت اولی سوره جمعه و در ثانیه اذا جاءک النافقون یخونون و گاهی سجده اتم بر یکس لایلی  
 و بل ایضا حدیث الثانیه یخونون و در عیدین نیز این دو سوره میخوانند و اگر عید در روز جمعه واقع میشود در هر دو نماز  
 این دو سوره میخوانند و در نماز تهنیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یعنی در نماز تهنیت ترک نوم چنانکه تا ثن  
 ترک اثم و تهنیت ترک حنث و اینجا مراد ترک نوم بهی است تا آنست که نماز تهنیت ترک نوم و بعد از شستن از آن میبرد

در وقت خطبه



اختلاف است در آن که قیام بیل که بمعنی نماز تجمید است فرض بود بر آنحضرت یا سنت و دلیل هر طایفه قول و تبعالی است فتعجبه نافله لک جمعی که سنت گویند نافله را از نفل گویند یعنی زیاده بر فرض و آنانکه فرض گویند نافله بمعنی زیاده دارند که معنی اصل نفل است یعنی رفیقه زیاده علی الفرقان و گویند که اگر معنی تطوع بودی نافله لک که مفید اختصاص آنحضرت است گفتی چه نفل و تطوع مخصوص با آنحضرت نیست و بعضی گفته اند که مراد زیادت در جهات چه تطوع و رخصتی صلی الله علیه و آله و سلم که مغفور مطلق و عفو مستوجب است جز برای رخصت در جهات نبود و خالص برای همین باشد در رخصتی غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در سفر و حضر بر آن می افطنت نمودی و اگر گاهی به سبب رخصتی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از زوال و از ده رکعت نماز بد آن بگذاردی و این نیز نظام و ولایتی دارد و بر وجوب تجمید بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و چندان استادی که پائینهای مبارک وی درم کردی و در حدیث عایشه آمده که بشکافست قدیمای وی و بعضی مفسران در تفسیر قول وی سبحان علم ان لن تحصى قناب علیکم الا که گفته اند که قیام بیل واجب است به تفصیل مذکور در قرآن و حفظ اوقات ثلث شب یا نصف شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابی وی صلی الله علیه و آله تا یکسال بعد از آن تسبیح گشت باین آیت و در اینجا نیز اختلاف دارند که تسبیح شاهی آنحضرت هم است یا مخصوص است یا است و وجوب باقی است بر آنحضرت و الله اعلم و گفته اند که نماز تجمید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب سیزده رکعت بود پنج دو گانه و سه رکعت و تر یا یک رکعت و تر و در نه سوره یا سه رکعت است و نزد شافعی یک رکعت اما بعد از گذارون و در رکعت پیش از وی و سلام داد و اذان و اقامه و تسبیح سیزده رکعت و در هر چه گوی گفت اکثر اقوی احادیث یک رکعت است پس من قائم بدان و گفت سلام بد هر دو رکعت و اگر سلام بد هر دو تر سوره رکعت کند امیدوارم که زیان نکند و کتاب حروف عفا الله عنه در شرح سرف السعادة ایتار به رکعت را اثبات کرده و تقویت نموده است بعد یکا اگر زیاده تر بر ایتار یک رکعت نباشد کمتر از آن هم نخواهد بود و الله اعلم و ایتار یک رکعت می کنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام میدهند و در ایتار سه رکعت سلام نمیدهند و در هر حدیث متنی از بتئیر واقع شده و شافعی آنرا بر رکعت مفروقه مستقلة فی ضم که تئیر حمل میکنند و بعضی از علمای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر یازده رکعت نبوده و روایت سیزده نیز هیچ است اما مراد با دو رکعت سنت فجر است یعنی و نماز شب همان یازده است و سیزده مجتمع است بحجاب کون رکعتین سنت فجر اذان و صبح آنست که سیزده رکعت بود خارج از سنت با دو رکعت و بهفت و پنج نیز آمده و تر و گاهی بر تمام نماز شب طلاق و تر نیز آمده و حکم ان الله و تر سبب او تر از فضیلت ثابت شده و صلوة نهائیه یا مغرب تر شده و در بعضی از حدیث که صلوة المغرب و تر از نماز شب استاده گذاروی و قنوت مان و از کردی چنانکه سوره بقره و سوره آل عمران است

و باید یا انعام و دیگر سوره طویل خواندی و رکوع و سجود و تومنه نیز بر اندازد آن راز کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک  
آیت را مکرر کرد و آیت اینست ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت الغفور الحکیم و هر دو گانه اخیر را کوتاه تر  
از دو گانه سابق کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون نشسته میگذازد رکوع و سجود نیز نشسته کردی  
و گاهی نشسته میگذازد و چون باره از قرأت مانندی بر خاستی و ایستاده بخواندی و رکوع کردی و سجده رفتی و در رکعت دوم  
نیوچین کردی یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی و ترندی از حضرت رضی الله عنهما آورده که بنده رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و در صحیحین نه عایشه آمده رضی الله عنهما که  
گفت چون گرانی پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر و اکثر نماز وی نشسته و در حدیثی آمده شده است  
بهیئت جلوس وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی ترجیح بودی و حفاظ در حدیث ملعن کرده اند و فقها را  
در جواز و کراهیت و استحباب آن اختلاف است و نزد امام ابو حنیفه جلوس بنقل بهیئت جلوس مستحب است و در روایتی  
احتمالاً و ترجیح نیز آمده و روایت است از ابی یوسف احتیاط از محمد ترجیح و جلوس تشدید افضل است با اتفاق و چون میگذازد  
نشسته بخواند سوره را و ترتیل میکرد آنرا تا آنکه در اندیشه و سجده مانند تر از آن و در بین دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز  
نشسته بگذارد و قنوت و رکوع و سجود و سایر ارکان آنرا تمام و کمال بجا آورد چنانکه تلافی و جبر نقصان ترک قیام کند  
چنانکه بعضی نادانان را صاحب در میکنند و چنان بشتابی گذارند که هیچ یکی از ارکان را بجای نیاورد و خواهند که حد و حد را  
که در او را وجود قرار داده اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقتضای میکرد نماز شب را بدو رکعت خفیف  
بعد از آن تطویل میکرد و در کیفیت قیام و کیت رکعات روایات متعدده واقع شده متعدد فخرست در مواد طبیعتی  
از آن الزام و در فعل هر یکی از آن اوقات ممکنه و این طریق اذخل و انشب است بسلوک طریقه اتباع و آن طرق  
در احادیث صحاح مذکور است و در سفر السعاده و شرح آن سطر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تر اگاه و در اول شب  
میگذازد گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذازد و در جمیع الاصول از حدیث ترندی آمده که غشی شده و تر  
آنحضرت در آخر عمر شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و صبح مسلم و ترندی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند بر خاست باید که و ترایم در اول شب بگذارد و بخسبید هر که امیازد  
که بر خیزد در آخر شب پس بدستی نماز آخر شب مشهور و معروف است و این افضل است و از بعضی اصفیا شنیده شد که  
گذاردن و تر در آخر شب بسی مقام رفیع است و در قرب حضرت عیسی علیه السلام و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق  
رضی الله عنه و تر در اول شب کردی و عمر خطاب رضی الله عنه در آخر شب پس گفت آنحضرت برای ابو بکر اخذ نماز  
و گفت برای عمر اخذ نماز بالقوة و بالجمله بصحت رسیده است که غالب احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که  
و تر در آخر شب گذاردی و قریب صبح و اگر احیاناً در اول شب یا اوسط آن گذاردی و بعد از آن به سجده خاستی و تر را انعام کردی



قول بسید است اما در فضیلت بجهت عدم ذکر اضطرار در بعضی احوال و پیش از آن بجهت ثبوت آن بجهت صحیح و عامه علماء  
 طریق توسط اختیار کرده باستقبال آن رفته اند و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم  
 نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بقصد استراحت بود و بطریق تعب و اما آنکه علی شقیه  
 الالبین گفت بجهت آنست که عبادت شریف و افضل عبادت برین وجه بود که ادخل است در عدم نقل منام و تلبیس استیفا  
 برای قیام چنانکه در مجلس همین شده است و حاصل اما قیام آنحضرت و شب نصف شعبان که عامه این دیار از آنجا  
 شب برات میخوانند ثابت شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس دراز کرد و سحر را تا گمان  
 بروم که قبض کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم این حال را ایستادم و رفتم بسوی شمع و چنان دیدم ترا گفتند ای پسر  
 بچندید برو داشت سر خود را از سجود و قنای شدن نماز و گفت یا عایشه یا گفت یا حمیرا تو گمان بروی که بیشتر خدا خیار است  
 کرد و حق تو خدا کرد و بعد از آنکه لایزال شد این نیست و لیکن من گمان بروم که قبض کرده شد روح تو از جهت درازی  
 سجده و تپس فرمود یا صریحی را می گوید که نام شب است این شب گفتم خدا و رسول خدا و انوار است بدان فرمود این شب  
 شب نصف شعبان است خداوندی می نگرد بر بندگان خود و در دایمی آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع  
 فجر یعنی زیاده بر سه روز و شبهای دیگر که در وقت سحر میشود درین شب تمام شب نشو و پس می آید از آن مردن طالبان را و حرکت  
 میکنند در رحمت تو مانند گان ترا تا خیر میکنند و می آید از اهل مسجد و کینه که می آید از کینه دشمنی دارند با مسلمانان و هم از عایشه  
 و هر چه پیش دیگر آمده که گفت آنحضرت بر روی بسیار درویش گشت و شب از جهت من بود پس برآمدم حدیث آنحضرت و دیدم  
 که آنحضرت در بیعت منزله جانب سماں برداشته ایستاد و استاده و عامی کند پس چون دیدم که گفت از سیدی تو است عایشه که  
 بیعت میکند خدا و رسول وی بر تو پس گفتم یا رسول الله گمان بروم که اگر هر آدمی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت  
 آنحضرت که این شب نصف شعبان است نزد دل میکند حق سبحانه با سماں و دنیا پس می آید از آن مردن از عدد شعر غنیمتی کلب  
 و در حدیث دیگر آمده است که آنرا زید و عیسی و همه گیر شکر و شاخین و قاطع رحم و سیل از آید عاق و درین خود اهل خود و شکر  
 میشود و روی از رانی و آجال و نوشته میشود و حجاج و آقا و پیش و فضل نصف شعبان بسیار وار و شده و آن فضل  
 دلیلی است بعد از القدر در احوال و پیش آمده است که کشاده میشود درهای رحمت و در چهار شب شب عید الفی و شب  
 عید و شب نصف شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصحت رسید است قیام لیل و صیام نماز آن  
 و تا بعد از اهل شام چون خالد بن معدان و لقمان بن عامر و کول کو شمع من میگردند درین شب و عبارت می پوشیدند  
 احسن ثیاب را و بخور میکردند و سر می کشیدند و قیام میکردند و از ایشان گرفته بروم تعظیم این شب را و می گفتند  
 رسیده است بایشان در باب آن آثار را بر یکدیگر و لیکن علماء حجاز و مدینه موافقت نکردند بایشان در آن و اهل جماع  
 در مساجد را بدعت شمرند و ادعای که امام اهل شام است تنها تا نگذارند را کرده نمیدارد و از آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم جز قیام و طول سجده و استغفار برای اهل بیت بصحت نرسیده و از حال شبه آمده که گفت بود شب  
نصف شعبان بود و آنحضرت نزد من چون میانه شب شد کم کردم آنحضرت را و نیافتم نزد خود پس گرفت مرا پنجشنبه  
یگانه در زمان را از غیرت پس پوشیدم من را و ای خود را دستم آنحضرت را در حجر بای دندان وی و نیافتم او را در آن و برستم  
بجگر و دیدم او را در سجده مثل جامه افتاده بر زمین و میگید سجده کباب خیالی و سودای و آمن بک فوادی فنده یدی ما بنبت  
براه علی یا عظیم المرحی لکل عظیم اغفر الذنوب اعظم سجده و حی اللذی خلقه و صوره و خلقه و بصیره پس برداشت سر خود را  
پس باز رفت بسجده و گفت اعوذ برضاک من خطاک و اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک  
انت کما انتیت علی نفسک قول کما قال الخ داود و اعوذ بحی فی التراب لیسیدی و حق له ان یسجد پشتر برداشت سر را که  
انوار او فرمود اللهم ابدنی قلبا نقیبا من الشکر نقیبا لا فاجرا ولا شقیبا پس برگشت اندام خود را در میان و در جامه خواب دوید  
که بلند و رنگ شده است نفس من گفت عیبت ابن تنگی نفس تو یا حیرت پس خبر دادم من از حقیقت حال خود پس مسح  
کردن گرفت هر دو دست خود را و نوبای مرا و گفت دای مرا این دو روز که چه مشقت کشیدند و براه خطا رفتند یا حیرت این  
شب نصف شعبان است نزول میکند روی حق تعالی بآسمان پایان دمی آمرزندگان خود را اگر مشرک و مشایخ را  
و خدا را و نامش مشایخ و برین شب صدر رکعت نوشته اند و بر رکعت و بار قل هو الله احد و نزد محدثین بصحت نرسیده است  
شیخ امام ابو الحسن بکری رحمه الله از روایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله  
و سلم بگذارد و چهار رکعت و شب نصف شعبان و خواند بعد از سلام چهارده بار فاتحه الکتاب چهارده بار قل هو الله احد  
و چهارده بار قل اعوذ برب الناس و یکبار آیه الکرسی و خواند بعد از آن آیه لقد جاءکم رسول من انفسکم پس پرسیدم  
آنحضرت را ازین صبح وی گفت هر که بکشد مثل صبح من باشد او را ثواب بیست حج میبرد و روایات بیست سال مقبول  
و چون صبح کند و روز بصدوم باشد او را ثواب صد و دو سال یکسال گذشته و یک سال آینده و نزد محدثان برین حدیث  
مخفی است و آنست که آورده اند که گفت با آن میان که این حدیث مرفوع باشد و الله اعلم و آنچه متعارف شده است  
در میان ما از سؤختن چراغان و امثال آن همه نامشروعست و شاید بدوای که هندوان کنند و نیم عیونست و اما قیام لیل  
در رمضان که آنرا تراویح گویند میان آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و تحقیق آنست که صلوة آنحضرت در رمضان  
همان نماز مقدار دوازده رکعت که داریم و تجد میگذارد چنانکه معلوم گردد و وصل در میان صلوة یعنی نماز شصت  
صلوة و صغیره و صغیره بر وزن عشیة از تعداد هزار و صغری فوق اوست و یعنی شصت آفتاب نیز آمده و نماز بیست و دو رکعت  
بلند شدن آفتاب و بلند شدن دوی یکد و نیزه و این را صلوة الاشراف گویند و دیگر بعد از بلند شدن آفتاب مقدار صغری  
از نماز تا انتهای نماز و این را صلوة صغری و زمان چاشت گویند و در اکثر احوال پیش همین اسم صلوة یعنی شامل هر دو نماز

در هر دو وقت آمده و در بعضی احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده همانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود  
صلی الله علیه و آله و سلم یا مانی بذه صلوة الاشراف و در تفسیر سیفناوی آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذارد نماز  
ضحی را و گفت بذه صلوة الاشراف و آمدن آنحضرت در خانه ام مانی روز فتح مدینه وقت چاشت بود و پنج اجل علی مرتضی در  
مواهب جمع البجایح سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای اشراف نماز عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز  
فجر در جماعت پست نشینند برای ذکر خدا تعالی تا طلوع کند آفتاب بگذارد و در کعبه باشد او را مثل اجر حج و عمره تمام تا سر  
تا سر و برای صلوة ضحی جدا به بحث رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو وقت نماز گذارده و استیذان این  
ترغیب نموده و امر استجاب کرده است و ظاهر آنست که این یک وقت است و یک نماز که اول آن وقت اشراف است  
و آخر وی تا قبل از نصف نماز چون در بعضی اوقات در هر دو وقت نماز گذاردی از اینجا گمان برود که مگر این دو وقت  
دو نماز اند و بعضی صغری و صغری بگری نیز گویند و الله اعلم و آنچه گفته اند که علما را اختلاف است در صلوة ضحی بعضی  
اشارت نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب را ترجیح نموده و بعضی آنجا نسبت  
ظاهر آنست که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند در نماز اولی که آنرا نماز اشراف می نامند  
چون این را بعضی از سنن مکرر داشته اند و احادیث در حدیث کثای مختلف آمده و در بعضی روایات در آمده و بعضی چهار  
در بعضی شش و در بعضی هشت و در بعضی ده و در بعضی دوازده و در هر یک از اینها روایات عظیم وارد گشته و در مواهب لدنی  
گفته که شیخ ولی الدین بن عراق گفته که در نوشته است در نماز چاشت احادیث کثیره صحیحه مشهوره تا آنکه گفته است  
محمد بن جریر طبری که اخبار درین باب بدرجه قوی رسیده و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وی صلوة انبیای  
سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و در کتب تاریخی که میاید از صلوة اسلام  
اناسخها انجبال علی یسین بالشی و الاشراف پس باقی داشت حق سبحانه از انان فیج و درین حدیثی الله علیه و آله و سلم  
عصر و صلوة اشراف را در حدیثی آمده است که بود صلوة ضحی اکثر صلوة داوود و در حدیث دیگر آورده که صلوة الضحی  
نماز است که محافل میکرد بران آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و صلوة الله و سلامه علیه جمیع انبیا گشت بنده مسکین  
نصه الله بفضل البین که چون عنایت الهی در تشریف عباد و عموم مسلمین بلا غلطه حرام و شواغل ایشان ظاهر نموده است  
و در وقت مابین فجر و ظهر تشریفی و تخفیف فرموده است بندگان خاص و تعالی که برای عبادت وی متوجه و متفرغ اند  
آن وقت خالی را نیز مشغول بعبادت داشته و تعالی بنده و استجاب ایشان را نیز بپسند و انقدر از ترخیص  
و تخفیف فرمود جل جلاله و هم ناله داین یعنی استجاب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علی و بعضی شایخ است  
نیز که روایت است چاشت باجم و مقیم است بر خیر تانی چه باقیست زیاده علم است که پوشیده شده است از نانی چنانکه این قاعده  
در علم از آن تشریف شده است و جمعی از علما بکبرایت آن قایل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت است



که این حضرت پیغمبر و خلفا را شنیدیم پیدا کرده اند و استدلال میکنند این جماعت بر بدعت بودن آن با حدیث و آثار می  
که در نفی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که مورق عجمی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت  
گفتم مرا بن عمر میگوید ای تو نماز منی را گفت لاگفتم میگوید از آنرا نکر گفتم لاگفتم میگوید ابو بکر گفت لاگفتم میگوید پیغمبر  
صلی الله علیه و آله وسلم گفت لا انا و لا یسئ کمان نمیدهم که میگوید از آن حضرت آنرا یعنی کمان چنین دارم که نمیکند از اگر چه  
جزیم بدان ندارم و از ابو بکر شفعی که از کبار صحابه است مرویست که جمعی را دید که نماز چاشت می کردند ایشان را گفت  
آنکم تقبلون صلوة ما صلنا ما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لا اعلمنا اصحابه و لا نعرف احدکم الا انکم یقولون لا یسئ کمان  
نکند از آنرا یعنی پیغمبر خدا و نه اکثر اصحاب دی و از عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت نگارنده رسول خدا صلی الله  
صلی الله علیه و آله وسلم نماز منی را آورد و ای آنکه در حضور من میگذارد آنرا و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
هرگز نیکوترین میگردید و عمل را و حال آنکه در دست سید داشت که بکند آنرا از جهت ترس آنکه فرض کرده نشود و بر ماه لازم نگردد و بر ما  
و قیس بن عقیله که از صحابه است میگوید یکسال آن در وقت کردم بعد از عیدین مسعود و هرگز ندیدم که نماز چاشت میگذارد و  
مسروق میگوید که میفرمایم ما را از آنرا پیش از آنکه مسعود پیش من میماندیم با برهمنی خود را در بر فاسق این مسعود بعد از آن ایستادیم  
و میگذاردیم نماز چاشت را پس رسید این قصه ما با این مسعود پس گفت تکلیف میکنند بنده گان خدا این چیز را که تکلیف است  
آنکه است ایشان را خدا و اگر مستقیم البته و ناچار شما آنرا در گان این نماز پس بگذارد آنرا در خانه است خود را از مجاهد  
روایت کرده شده است که گفت در آن دم من دعوتی بن الزبیر بن عوفی را پس ناگاه دیدم این عمر را که در مسجد نشسته است  
از حجره عائشه و مردم میگذاردند و منی را پس پرسیدیم ما این عمر را از نماز این قوم که سنت است یا بدعت گفت  
بدعت است و لیکن نیکو بدعتی است پس پدید آنکه در مسلمانان بدعتی فاسق از نماز منی این اخبار را شنید که در نفی  
صلوة منی آورده اند و غیر آن است و علماء در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم بداعت نمیکرد و بر صلوة منی اگر چه است را بر می داشت و بداعت آن تحریر من فرموده و در حدیث  
نمود از جهت مخالفت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر و خروج از عهده آن در مانند چنانکه  
تصحیح کردید آن عائشه رضی الله عنها و لیکن در گذاردن آن حضرت آنرا شبه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان باطن الله  
پس هر که نفی کرد شاید که رویت خود را نفی کرد یا مرافق و دام داشت پس در جای که ما کان یصلی یا ما سج رسول الله  
دار و شده مراد ما و اوم علیها باشد و محل ناگزاردن این مسعود و نا دیدن قیس بن عقیله و از دست یکسال در نماز چنین  
نموده بود و نیز این مسعود مشغول بقیه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل است از عبادت توحید میگرداند این با وجود  
استیجاب فیض است این والله اعلم و دانسته که نفی بحیث عدم و ثبوت با خبر داده درین باب باشد چنانکه قول ابن عمر  
لا انا و لا یسئ کمان از آنکه در وقت از آن حضرت مرویست که از مردم در گذاردن آن حضرت

طه توفیق بن محمد قرائن صاحب زادان قیس بن عباد است مختم بود ۱۲۰ میرزا علی محمد طه توفیق با وجود و بداعت و بدعت است از مسنون است بدعت است و غیر آنرا میرزا علی محمد



بیش صادق می آید از نیت بعضی قیدی دیگر زیاده کرده اند و گفته اند می کنند بفرج و سرور و توجیب فرج و سرور و غیره فطر  
 شکرانه تمامی نیت صیام است و در عید الفصحی تمامی نیت حج که بر توفیق که همه ارکان اوست حکم تمامی دارد و وجهه که عید  
 هر هفته است شکرانه نمازهای تمامی هفته پس بشکرانه تمامی بهمارکان اسلام عیدی که باعث اجتماع و فرج و سرور  
 اهل اسلام گردد و وضع کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بکلمه شکرتم لازمید بکلمه هم بطاعت و عبادت ساخته اند آنرا زکوة  
 چون ادای آنرا وقتی معین و اتفاقا اجتماعی نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب آن همان فرج و سرور است که فقر را  
 به حصول آن می پذیرد و کفایت است و بعضی گفته اند که عید بجهت تفاؤل وجودی گفته اند یعنی بقایا دو سال دیگر  
 بر سر و چنانکه قافله را در ابتدا و خروج قافله گفته اند که تفؤل در لغت رجوع و بازگشتن بود که با تفاؤل است با نکه برود و  
 بسلامت باز گردد و در بعضی حواشی بهایه نوشته اند که عید از آن گویند که هر دو روز کار تو قالی در روی و عده کرده است  
 بندگانش بفرج و سرور و فضل و کرم خویش برین وجه دارد و میشود که اشتقاق عید از و عید است چو این اجود است  
 و آن مثال مگر آنکه قایل شوند بقلب چنانکه در عید و عید دعا و شریف آن بود که نماز عید را در مصلی گزاروی  
 و آن مکانی است بیرون مدینه مطهره جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری که قافله که از آنجا میسر در آید  
 میان آن و مسجد شریف هزاره فراع است کذا فی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بسیار  
 افضل است از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و شرف که مسجدی دارد و مصلی  
 بیرون آمدن در جایهای دیگر بطریق اولی بود بهرین است عمل فاس در امصار و در بعضی امصار که در مساجد میگذارند  
 خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت کرد بجهت عذر باران و آن جز یکبار پیش نبود و اهل که  
 هم از زمان اول قیامت برین دارند که در مسجد گزارند و بهر این بیرون نروند الا آن خود اهل مدینه نیز در مسجد میگذارند و در وقت  
 از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الا آن به وجه کفایت است با بادانی این بلدة شریفه  
 بخلاف زمان مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الحام  
 میگوید که سنت آنست که برای ایدام بچانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعیف نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز است  
 گزاردن آن در شهر و در موقع با اتفاق و نزد محمد جائز است در سه موضع نیز اگر چه استخلاف نکنه امام و آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در عید اعمل و احب شیاست پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عید و جمعه آنرا پوشیده از  
 برای اظهار عزت اسلام و شمایر آن و حله جنت جامه را گویند که از هر دو است نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل  
 افرشی و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی بر عطف بخت و سبزه یا سرخ پوشیدی و این جنس بر دو زمین بسیار  
 بود و بهر آنکه گویند این است و تجل و تزیین برای عید مسنون و مستحب است اما بلباس مشرّع و عادت شریف است  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از خروج بعیدگاه بچند خرما افطار کردی و عدد آن در

بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استحباب کل تمرعات است که مفید تقویت بهرست که صوم ضعیف  
 آنست و حلاوا موافق مزاج ایمان است که اگر من حلو و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تغییرش آن بود که لذت  
 ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرق قلب است و لهذا گفته اند که افطار به چیزی شیرین افضل است در رعایت عبادت  
 در همه چیز عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود آن الله و تره محبت او تر و در عید اضحی طعام نخورد و سه  
 تا مراجعت نکردی و در حدیث آمده است که هر آنی اندر روز فطر تا میخورد و نمیخورد روز اضحی تا نماز سبک دارد و گفته اند  
 که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر این است که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دست داشت  
 تمجیل فطر بقصد مبارک باقتال برائی و اگر بجهت اقتال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر دو عید در وقت پیشرو عیدت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام چون  
 اخراج صدقه فطر پیش از برآمدن بمبلی بوده صدقه بر آورد و اکل کرد و بمبلی رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد  
 از فوج بود که وقت آن بعد از نماز است فوج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و در باب غسل آنحضرت روز عیدین  
 و در حدیث آمده یکی از فاکه بن سعد که صحبت وی بحضرت رسالت بصحت رسیده و بشهرت نهانجا آمده است و غیر این  
 یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکردیم آنفطر و  
 دوم الاخر و دوم عرفه دیگر از زیاد بن عیاض اشعری که گفت رفیقی را بهر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم از شما دیدم الا آنکه غسل نیکیند روز عیدین و محمد ثانی حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث  
 درین کتب یافتیم و در کتب سنی اصلاً حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از وی نقل  
 آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه بر دو عید گاه و شدت مخالفت وی رضی الله عنه در  
 متابعت سنت انقضای آن میکنند که حدیث درین باب صحیح است که اقاواودی رضی الله عنه بکبیر میگفت در تمام راه  
 بهر و این حکم در نماز اضحی متفق علیه است و در هر یک عید فطر خلافت امام ابی حنیفه است اما اگر سرگودیه را نمی نیست  
 و آنحضرت بمبلی پیاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بیدگاه پیاده و سوار نشوند  
 مگر بجز در ایام شافعی و امام گفته که رسیده است ما را از بهر آنکه گفت سوار نشود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 نه در عید و نه در جنازه هرگز و نماز عید فطر تا چیزی کردی و نماز عید اضحی زودتر گذاردی و بهمانا که حکمت در تأخیر فطر  
 آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعمای هم بکار برده شده است نموی در پیش نه تأخیر باعث از زیاده و اجتماع  
 خواهد بود یا آنکه ضعیفی بحسب صیام رمضان که با نیت استیصال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی  
 و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنان بمبلی رسیدی در زمان شروع نماز کردی نه از آن بودی و نه  
 اقامت و نه اهلوت جامع و در فعل آنحضرت در تکبیرات بعد از اقامت است و مختار در مذہب حنفیه سه تکبیر است

غسل و عید

در رکعت اول پیش از قرائت سه در رکعت آخری بعد از قرائت و شلخی میگویند که چون در تکبیرات عید روایات مختلفه آمده ماخذ باطل کردیم زیرا که تکبیرات در رفع ایدری در نماز خلافت است و شلخیست پس از خدا قائل اولی باشد که انی الهادی و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مصالای عید نه روز و اول کسیکه منبر ساخت مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از جانب معاویه در مدینه و ایاتی امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و بنا کرد آنرا کثیر بن الصلت از کنگر خانه و در جوار مصال بود و آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی بر خاستی و ایستاده خطبه خواندی و اصحاب کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید اصحی و فطر را پیش از خطبه میگذاشت و ابو بکر و عمر بعد از او نیز چنین میکردند و نزدی گفته که برینست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز خواند مروان بود و در وقتیکه امیر مدینه بود و در فتح البصری می آرد که اختلاف کردند که کسی که خطبه پیش از نماز خواند کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اهل نماز گذاردی پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنام نمی توانند رسید نظر باین صلیت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این صلیت غیر از علنیست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علمه در تقدیم و سه خطبه آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سبک تا سر السبک بجای آید که نه مستحق آن بودند و روح دشمنای قومی که در این آن بودند بیکر و بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید تصریح آمده است که گفت تقدیم بجهت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه را نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً میگردد و مروان بران مواظبت نمود و باین جهت این فعل بوی شهرت یافت و عبد الرزاق از ابن جریر از نهی آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و الله اعلم و در فتح القدر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند و بر بنای منبر بجایان بعضی گفته اند کرده است و فواهر زاده گفته که حسن است در زمان او مدوی است از امام ابی حنیفه که لا باس به است را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بهان راه که بعد گاه رفتی هم بدان راه باز نگشته بلکه بر راه دیگر باز گشته و حکما بر آن وجه و نکات پیدا کرده اند شاید که بعضی از ان یا مجموع آن را منظور نظر حضرت باشد و الله اعلم و حق آنست که اسرار و معانی که در افعال حضرت بود خلافت را راه درک آن نتوانست و وصول بدان متعذر و گفته اند که بجهت آن بود که تا گواهی دهد مراد را بقلع و مواضع و اماکن مختلفه متکثر و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات و یا آنکه اهل هر دو راه سلام گویند بروی و بشارت و ثواب این عمل مشرف شوند و حصول سعادت و شرف بر و سلام بر آنحضرت بر هر دو طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست و یا آنکه بیکر است و صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو بر ارباب فضل و برکت مرده و حضور شریف مشارک و مساوی باشند و یا آنکه قرائت رواج طیب آنحضرت است شام کنند و یا آنکه حاجات فقیهین را از تعلم و استفاده و تشراف





چون مقصود اصلی ذکر احوال و افعال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و تفرض بدان واقع نشد و صل در استسقاء  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صاحب مواهب الدنیه میگویی که خلاف نکرده است هیچ یکی از علماء در نیست صلوة  
در استسقاء مگر ابو عقیقه صحیح با حادیث که در آن ذکر صلوة نیامده و احتیاج کرده اند جمہور با حادیثی که ثابت است  
در صحیحین و غیره و آنکه آنحضرت گزار در استسقاء در رکعت و احادیثی که نیست در آن ذکر صلوة بطریق از آن محمول است  
بر زبان راوی و بعضی از آن در خطبہ جمعه بود که بعد از وی نماز جمعه است پس اتفاقا کرده شد بدان و اگر اصلاً نگذاشت پس  
آن برای بیان جواز استسقاء بود و طاعتی نیست در اصل جواز و احادیثی که ثابت است مقدم است بقاعده مقررہ تقدیم  
قولی که ثابت بر نافی نمی آید این است کلام شافعی نزد امام ابو عقیقه رضی الله عنه در استسقاء نمازی سنون نیست و در این  
و عدا و استغفار است بموجب قول حق سبحانہ و استغفر و اگر بگویم آنکه کان غفار ایسرسل السماء علیکم مدرار و نیز در احادیث و غیره  
باقی صحتی هم که در مسند احمد صلی الله علیه و آله و سلم بر آن آمده و در حدیثی که در آن ذکر است و در حدیثی که در آن ذکر است  
احادیث و تفسیری گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبد الله بن عمر و ابی سعید بن خدری و علی بن ابی طالب و غیره از اصحاب پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طایفه از اهل علم تا پیش از آنکه از عبد و بعد از وی جایز دارند و قول دل صحیح است استی در کشتی علی کرد  
که امیر المؤمنین علی ابوسعود انصاری را خلع ساخته بود و مردم پیروان آوردند و بعد گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گزارده خود  
پیش از امام رواه الشافعی و روایت است از ابن سیرین که ابن سعید و عذیفه باستاندند و نمی کردند مردم را که بگذارند نماز  
روزی پیش از خروج امام رواه سعید بن خدری گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که کسی از سلف این است نماز گزارده پیش از نماز عبد  
بعد از آنکه رواه الاثرم و خلافت در آنست که این مخصوص صلی است یا شامل است یا نه و نیز را و بعضی گویند اگر در غیر صلی بگذارند فلا باس در روایت  
کرده شده است از ابی سعید خدری که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عبد میگذارند و چون در جمع بمنزل میکرد و میگذاشتند و در رکعت دوم  
این ماجرا را خبر استی و در باب دیگر در تنقل نمکند در صلی پیش از عیسی پس کراست در صلی است خاصه و اگر نماز اشراف و وضعی پیش  
از خروج بیکجا کند کرده خود کذا فی الشرح و بعضی گفته اند که در صلی و غیر صلی و در شرح بدان گفته این نقلی باطل است و اول است امام را  
و قوم را جمیعاً و شافعی میگوید امام را کرده است نه قوم را و گفته اند مراد این نقلی آنست که پیش از عبد نماز سنون نیست نه آنکه کرده است  
فی حدیثی که در آنجای دیگری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد از اقبال دارد که مراد از آن منع تنقل یا است یا نه نقلی را نه بر تقدیر منع تنقل و یا  
از جهت وقت کراست است یا همان از آن و بر تقدیر مخصوص با امام است یا شامل است امام و ما هم را و مخصوص است یا شامل است  
صلی را و بیهوده اختلاف است مطلقاً سلف را و جمیع کو فیان میگویند بگذارند بعد از عید نه قبل آن و نه بعد از آن و در حدیثی که در آن  
اینست و تهرمان میگویند بگذارند قبل از عید و نه بعد از آن و جماعتیست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و نه هیچ نه برای این  
جمعی و احد نیست و بعضی از ناگیر نقل کرده اند اجماع بر عدم تنقل امام در صلی و هر که بخوبی کرده گوید که آنوقت مطلقاً نیست بلکه  
نقل کرده میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نگذاشته و من اقتدی فقد اقتدی و حال آنست که نماز عبد پیشی ثابت نه شده ۲۵

استسقا که مذکورند ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و غلبه خواند و این حدیث جمیع خصوصیات خود بصر حدیث نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سنت آن باشد که آنحضرت بدان مواظبت نموده باشند مع ترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثرست و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین ع نیز استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار پیش نبود و اگر نازی مسنون بود در استسقا عدم علم عمر رضی الله عنه بدان یا عموم بلوی و قرب عهد بزبان نبوت یا ترک وی آنرا با وجود علم صورت نپیدا داشت و گفته اند که مراد امام بآنکه در نماز استسقا نازی نیست آنست که نماز بجاعت خصوصیات دیگر مثل صلوة عید مسنون نیست والا اگر هر کدام تنها نماز کنند و نزع و زاری نمایند و بطریق دعا و استغفار یا بنوعی برپا دارند در هر صورت حسن است و با کمال احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرار نیستند و بسیاری از طرق حدیث که شتمیل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس از ذکر امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا و استغفار است و توجیز کرد نماز و اثبات نمود جماعت و غلبه و امثال آن را اخذ با المتیقن و الله اعلم فترده صاحبیه و آنکه ثلثه رحمه الله علیه در استسقا نماز است بجاعت و غلبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با امام ابو حنیفه است و اکنون فتوی در مذهب حنفیه نیز بر عمل بذهب صاحبیه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعای استسقا نزع و اتمثال بسیار کردی و دستها بمبالغه برداشتی تا آنکه ظاهر بشد سفیدی بغلهای شریف و دستها از سر مبارک در گذشتی و گفته اند که واقعه هر چند صغیر مسئله و مطلب قویز بر داشتن دستها بلند تر و عذاب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد به پشت هر دو دست شریف بجانبایمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت در استسقا آنچنان بود که باطن کفین شریفین بجانبایمن بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس از پنجه متعارف است در وقت دعا و روایت ابی داؤد نیز مانند این آورده و گفته اند که دعا چون برای مطلب و سوال چیزی از جنس نساء باشد مستحب است که گردانیده شود و کفهای دست بجانبای آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفا ی نایره غضب و فتنه و بلا دست کردن و فرود داشتن قوت و غلبه حادثه را طبعی گفته است که نیز تفاؤل است بقلب حال چنانکه در تحویل رو که منقول و مردی است در استسقا گفته اند که این تحویل و قلب رد تفاؤل است برای تغییر حال و تبدیل اساک با مطارد تنگی بفرخی و بعضی گفته بکه این امثال مرئیت کرده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفته شد که اینچنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خارج نه بقصد و اختیار انگس واقع شود و از اینجا تفاؤل گیرند که اقل و استسقای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند بار بود یکباری تحلی در زمان شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنحضرت

روز جمعه در خطبه بود نگاه اعرابی بر فراست در پیاد کرد یار رسول الله ملک المال و جامع العیال فادع الله لنا پس  
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اغثنا اللهم اسقنا پس بر فراست ابراهیم که هر ادا بارید یا جمعه دیگر  
 پس آمد همان اعرابی یا دیگری و گفت یار رسول شد شدم النبا و غرق المال پس برداشت دستهای مبارک را و  
 بر رایتی بسم کرد از سرعت طلال نبی آدم و فرمود اللهم حوالینا و لا علينا اللهم علی الاکام و الضراب و بطون الاودیه و هر سو  
 که اشارت میکردی کشا و ابرازان سود و روایتی بس بکشاد ابراز مدینه و می بارید گرد و گرد و می بارید در  
 قطره و جاری و یکپرون آمد بمصلا یا تواضع و تشع و تهل تمام چون بمصلی رسید بنمید آمد و خطبه خواند و این مقدار از ان  
 خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين لا اله الا الله فاعل ما يريد اللهم انت الله  
 لا اله الا انت تفعل ما تريد اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علينا الغيث واجعل من انزلت  
 لنا قوة و بلاغا الی عین و دعا کرد و نزول کرد و شریع در نماز کرد و در رکعت نمازی اذان و بی اقامت و قرأت بهر  
 کرد و بخواند و رکعت اولی بعد از فاتحه بسم ربک الاعلی و در رکعت ثانیه بل آتک حدیث الفاشیه چنانکه در روز عید  
 و جمعه می خواند پس پیدا کرد خدا تعالی ابری را باران و برق و بخت بارید و تا آمدن مسجد روان شد سیل و چون دید  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دیدن مردم در گوشه ها بچندید و فرمود داشده ان الله علی کل شیء قدیر  
 و ان محمد عبده و رسوله و این همان حدیث است که تسکاید است در استسقا چنانکه گذشت باری دیگر استسقا کرد  
 بر منبر مدینه معظمه در غیر روز جمعه چنانکه بیعتی در ولاییل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 از غزوه تبوک آمد او را وفد بنی فزاره و شکایت کردند از قحط و عرض کردند ای رسول خدا و ما کن پروردگار خود را  
 تا باران فرستد بر ما باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو فرمود آنحضرت و بیکم  
 به شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار قالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم فرمود و خنده  
 میکند پروردگار قالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی درین میان ایستاده بود و گفت آیا خنده میکنید پروردگار را  
 فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز کم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن اعرابی بچندید پس بنمید آمد و دستها بدعا داشت و باران طلبید  
 تا هفته تمام بارید و حدیث و درین استسقا نماز محفوظ و روی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا و باری دیگر در مسجد مدینه مطهره  
 استسقا کردند شش هفته تمام بود و نه صعود بر منبر و از دعای آنروز همین مقدار محفوظ است اللهم استسقا عظاما  
 طبقا عاجلا غیر رایشه ناخفا غیر ضار با دیگر مدینه مکانی است که آنرا احجار الزیت میخوانند و استسقا درین مکان  
 ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته تا آنکه از سر مبارک بگذراند و در بعضی از غزوات مشرکان پیشی  
 گرفته و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بازند و تشنگی بر همه غلبه کرده حال خود را بر آنحضرت عرض کردند

و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند که اگر محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی  
 اینجا که موسی علیه السلام برای قوم خود استسقا کرد و زو عصا بحجر و دوازده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب  
 هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر رسید  
 صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت فرمود که این چنین سخن گفتن تو سید مشرک است شاید که حق جل شانته شمار آب و در پس  
 دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر با پیدا آمد که جازات تاریک کرد و باران عظیم فرود ریخت و ادیبهای  
 عظیم بیسول گران متلی گشت این چند بار است که استسقای آنحضرت در آن مذکور و مشهور است و نیز در بخاری و مسلم  
 و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام درنگ کردند و ترمذی و یزدی حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمودند من کسبه بوسف یعنی قحطهای همچو قحطهای بوسف پس گشت  
 ایشانرا قحط و اموال ایشان هلاک شدند و دوی و خوردند و در بارها و چرها و استخوانها و میزدند در جو آسمان چیزهای  
 مثل دغان پس بوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امری کنی بصدایار حرام و این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را  
 و درخواه از دوی باران پس دعا کرد و بارید و بپرنت قحط و تفصیل این قصه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه  
 یوم تاتی السعاب و الدخان منکشف گردد و گفته اند که ابتدای دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش از روز  
 انداختن این اشقیاء بود شکنبه شتر را بر پشت آنحضرت در نماز صلی الله علیه و آله و سلم و لعن علی الکافرین و  
 المنافقین و از اینجا معلوم میگردد که این قصه در مکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابو طالب بقول خود  
 و ریدج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابیوسف استسقی انعام بوجهه و الا سائر وجوه استسقا که مذکور شد در ردیه  
 بودند و ابو طالب در آنوقت نبود و بعضی میگویند که قول ابو طالب اشارت است بانچه واقع شده بود در من عید  
 که استسقا کرده برای قریش و آنحضرت در آن زمان صغیر بود و پوشیده ماند که قول ابی طالب استسقی انعام بوجهه  
 وقوع استسقا را باین طلب یعنی شایع و در حال وی صلی الله علیه و آله و سلم مقتضی آنست که اگر استسقا کنند داده شوند  
 آن را باین آب و آن حق تعالی است خلق را بدعای حبیب خود از آسمان و آب و آن در زمین معجزه آنحضرت  
 جداست پس معلوم شد که تصرف وی صلی الله علیه و آله و سلم بصورت الهی جل جلاله و کم نواله زمین و آسمانرا شامل است  
 بلکه تمامه شرایع و اطعامهای دنیا و آخرت و از لائق حس و در دعائی و نعمهای ظاهری و باطنی بواسطه طفیلی آنحضرت  
 مصرع آنرا می باد صبا اینهمه آورده است بلیت شکریض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گیاه همه پرورده است  
 و انت الشیخ العالم العارف بالله البکری قدس سره نظم ما ارسل الرحمن اویرسل من رحمة یسعی اویرسل فی  
 ملکوت الله او بلکه پس کل ما یحقق و یشمل بالاولی المصطفی عبده و بنیه المختار المرسل و اسطر فیها و صل لهما  
 بعلم هذا کل من یعقل و صل در صلوة کسوف هراکه مشهور و در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس است

در صلوة  
 و کسوف

و روات حدیث بعضی بکاف روایت کرده در هر روز و بعضی بخار هر دو جمعه بخار و قر و بکاف در شمس و احادیث که  
 مذکورند درین باب و غیر نماز فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه در کسوف شمس اند جز یک حدیث که شیخ ابن حجر  
 در شرح خود بر مشکوٰۃ بر خسوف قمر حل کرده و جز امری که در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما واقع شده که آن شمس  
 و القمر آیتان من آیات الله فاذا را تیمم ذلک فاذا ذکر الله و در حدیث عایشه رضی الله عنها فادعوا الله و کبروا و صلوا  
 قصد قوا اما فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین دو حدیث معلوم نشده و در حدیث عایشه آمده که آنحضرت  
 نماز کسوف را در آن گذارد و قیام و رکوع و سجود زیاد بر قدر سهود کرد و قرات مقدار سوره بقره خواند و رکوع و سجود نیز  
 مانند آن کرد آمده که در هر رکعت دو رکوع کرد و در روایتی سه و چهار و پنج کرد و رکوع دراز میکرد و باز سر بر میداشت  
 از رکوع و میکرد پنجین تا سه چهار مرتبه میکرد و غیره شافعی این را نپذیرد و رکوع و بطله است و همچنین نزد امام احمد بر قول  
 مشهور و نزد اکثر اصحاب ما نزدی یک رکوع و بی خطبه بر وجه معناد و حدیث ابن عمر ناطق است با آنچه مذکور است  
 و در هر پایه گفته که حال اکتف است در رجال را که در صفت پیش ایستاده اند از نسای و عیسان که بر توفیق ایشان صفت پسین است  
 و شیخ ابن الهمام احادیث آورده بر روایات صحیح و حسن که ثبوت مذکور حقیقه است و تکلم کرده بر احادیث تعدد رکوع  
 که در آنها اضطراب کرده اند روات آن بعضی دو رکوع روایت کرده و بعضی سه و بعضی چهار و بعضی پنج پس لازم است  
 که گذارده شود بر وجهی که معهود و موافق است بر روات اطلاق را چنانکه فرموده فاذا کان کذلک فصلوا و بحسب ما بین  
 اضطراب گفته اند بعضی از مشایخ که سبب آن اشتباه است که بحسب کثرت از دعای اهل صفوف پسین را اقامه  
 و ظاهر آنست که در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و بحسب تعدد آن روایت نکرده و وقوع آن متعدد در مدت  
 ده سال بعید و خلاف عادت است و آنچه در احادیث آمده است که وقوع آن در روز وفات ابراهیم بن رسول الله  
 بود که از ماریه تطهیر در سینه ثمان متولد شد و در سینه عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم گفته اند که رفتن آفتاب بسبب  
 موت او است و معهود بود در میان مردم وقوع آن بسبب حادثه عظیمه چنانکه موت یکی از عظاما و مانند آن بیانش  
 پس فرمود آنحضرت که شمس قمر و آیه اند از آیات الهی که دلالت میکند بر کمال قدرت الهی و صنع او دلالت  
 میکنند از خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی و موجب حیرت اند اهل دانش را که در یک ساعت بآن  
 نورانیت و ابروت منظم و کسوف شد و همچنین قادر است ویتالی و الیاء با الله که نور علم و ایمان از آدمیان کسفت کند و  
 تاریک گرداند و روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در هم بیع الاول بود و درین روایت قول  
 بنجین را که میگویند که رفتن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه فتم عادت چنین است و این بر خلاف عادت بود و  
 اگر گویند که در غیر این سه روز محال است این سخن باطل است و الله علی کل شیء قدير و صل در صلوٰۃ اخوت صلوٰۃ  
 فون ثابت است بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و اذا کنت فیهم فاقم لهم الصلوٰۃ فلیقم طائفه الا آیه و آیه

سعه قول هر دو کسوف ازین یک در اعتبار بر روایات معتده آورده و آنکه چندین بار کسوف است و چندین بار کسوف است و در این میان علی بن عیسی

در حدیث آمده است

اذا ضربت في الارض فليس عليك جناح ان تقصروا من الصلوة واكثر برائته که در قصر رباعی است بدو رکعت و بعضی آنرا  
 بر صلوة خوف محل کرده اند که در روی نیز قصر است تبرک بعضی افعال و کیفیات چنانکه در سفر قصر است در عدد و کیفیت  
 و بعضی شامل هر دو داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی حسن بن زیاد از حقیقه و زنی از شافعیه بر آنند که این نماز  
 مخصوص بزمان بنو قریظ است بجز آن حر از فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ظاهر منهدم کریم  
 و اذاکنت فیهم همین است و مختار نزد جمهور آنکه جواز است بعد از اذان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی دانی مری  
 اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل آنست و قد  
 اذاکنت فیهم اتفاقی است یا مردگنت است او من یقوم مقامک است چنانکه در آپه کریمه و خد من اهلهم صدقه  
 الایه ثابت است و از گذاردن نماز خوف باین کیفیات غایت تاکید و محاطت است بر نماز که هیچ وجه عذر از آن  
 گنجایش ندارد و نماز خوف از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر وجه متعدد و صحیح و ثابت شده بر وفق مصلحت وقت  
 و ملا حظه حضور و عدد و هر یکی از آنکه وجهی از آن وجه اختیار کرده و مختار امام ابو حنیفه از آن وجهی است که در کتب  
 سته با جمعی از ابن عمر مروی شده است اگر نماز اذاکنتیم دور نباشد گفت ابن عمر رضی الله عنهما غزاکردیم ما همراه پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم بجانب نجد پس مواجه شدیم وصف بسته ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم تا نماز گذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفه از میانه با آنحضرت در روی آورد و طایفه دیگر بر پشت  
 پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآن طایفه که بادی بودند و سجده کردند و سجده پیستر برگشتند این طایفه  
 بجای آن طایفه دیگر که نگذاشته بودند آمدند آن گروه پس رکوع کرد آنحضرت با ایشان یک رکوع و سجده کرد  
 و سجده پیستر سلام و آنحضرت و ایستادند هر یکی از این دو طایفه و بگذارد برای خود رکعت یعنی آن رکعت را که  
 با آنحضرت نگذاشته بود و این ترجمه لفظ بخاری است و در بوابی کتب سته نیز چنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات  
 و گفته اند که این طریق اوفق است بلفظ قرآن و در روایت ابن عمر تصحیح آنکه در کدام نماز بود واقع نشده و لیکن در  
 سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت است ولیکن مذهب حنفی عام تر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف  
 جایز است و لهذا گفته اند در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام باهر طایفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی  
 اگر رباعی است باهر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفه اولی دو رکعت و دوم یک رکعت و مذهب امام احمد  
 شافعی نیز همین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذاکنت فیهم کذا قالوا و لو انک اثبات آن در حضر بقیان باشد  
 و الله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر است و وجه دیگر نیز در کتب حادیه بتعدد طرق و روایات صحیح مذکور است  
 و چون غرض تفصیل آن چندان متعلق نبود و وجود نماز خوف باین وجه و درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود  
 بر همین قدر اکتفا و این برین تقدیر است که بحال اقامت صلوة باین پنج صورت پذیر گردد و اگر خوف



زیاده بود و دایره مهال تنگ گردد بگذارند بر وجهی که توانند پیاده و سوار بر کوع و سجودهایم و اشارت و  
 و بعضی طرق حدیث این عمر که مذکور شد تفریح یا بمعنی واقع شده و اگر مشغله جنگ سجدهی واقع شود که گذاردن نماز ممکن  
 نباشد فعلا کنند چنانکه در غزوه خندق واقع شده و آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم حسبوا عن صلوة الاولی  
 صلوة العصر ملائکه یوم تموم و قبول هم نارادعاست برایشان بعقاب دارین سبحان الله در غزوه احد چه مختلها  
 و شدتها با آنحضرت رسید صلی الله علیه و آله وسلم از شکستن دندان شریف دغون آلوده شدن روی مبارک و جز آن  
 دعا نکرد برایشان بلکه فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعرفونی چه آنجا در حق خاصه شریف بود و اینجا در حق خدا و حق  
 دین بود و در حدیث جابر آمده است که کافران گفتند که اگر در نماز بر مسلمانان بی افتادیم پاره پاره میکنیم  
 ایشانرا و گفتند که ایشانرا نمازی است که محبوب ترست برایشان از اموال داد و داد آن نماز عصرست در آن وقت  
 برایشان باید ریخت جبرئیل آمد و این خبر را بحضرت رسانید پس بگذار و آنحضرت نماز خوف صلی الله علیه و آله وسلم  
 و صلوات عبادت بقرا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آداب سفر و ادعیه و اذکار که در وقت رکوب راحله و نزول  
 تا وقت رجوع بوطن از حضرت دی مروی است در کتب مذکور است آنچه اینجا مذکور میگردد و مسئله است یکی قصر و دیگر  
 جمع اما قصر که نماز چهارگانی را در رکعت گذارد متفق علیه است میان علمای امت و بحکمین اخلاقی نیست در آن لیکن  
 نزد حنفیه قصر عزیمت است و چهار رکعت درست نیست و اگر چهار رکعت گذارد و در شهر دل نشست جایزی  
 افتد و اگر نه نشست نماز فاسدست و مذهب مالک نیز همینست و نزد شافعی هم در عصمت است و چهار گذاردن نیز  
 جایزست و ثابت نشده است از آنحضرت که وقتی نماز رباعی در سفری تمام گذارده باشد و حدیثی که مروی است از  
 ام المؤمنین عایشه که آنحضرت هم قصر میکرد و هم اتمام و اظهار میکرد و صیام بصحت نه پیوسته و یکس از صحابه عظام چهار  
 رکعت نگذارده مگر امیر المؤمنین عثمان که در آخر ایام خلافت خود در موسم حج چهار رکعت گذارد و آنرا توحیدات کرده اند و میگویند  
 که مذهب عایشه نیز همینست و عبادت شریف بود که در سفر نماز فرض اکتفا کردی و محفوظان نیست که در سفر سنت گذارده  
 باشد پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر در رکعت سنت فجر و نماز وتر و گذاردن سنت بعد از ظهر نیز مروی است و از جماعتی  
 از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما این عمر نگذازدی اگر چه در بعضی روایات گذاردن از وسع  
 آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی منع نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن و متابعت امام در تطبیع غیر راتبه خلافتی  
 نیست و آنحضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی و گاهی توبه بر پشت مرکب گذاردی بایا و در تریز بگذار  
 یتنفل بر پشت مرکب بایا و جایزست بهر طرف که رود بشرط استقبال قبله در وقت تحریمه و وقتی در راه تنگ میرفت  
 دی و اصحاب دی و بالا باران می بارید و بایان گل دلای بود پس در آمد وقت نماز پس از آن گفت و تکبیر آورد  
 و هم بر راحله پیش رفت و با صحابه نماز گذارد و بایا و اگر دایند سجود و ایست ترا در کوع و این یکی از تواضع است

و صحت در کتب حدیث



ابی داود از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشاء در هیچ سفری مگر یکباری و از ابن عمر نیز آورده که دی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه و سه روز از جامی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و از ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله میان صلاتین در سفر گفت ندیدم که جمع کرده باشند هیچ شیئی از صلوٰه در سفر مگر بزدلفه و احادیث جمع تقدیم در اصحاح اقل قلیل است و در روایات صحیح بخاری اختلاف است و اندک است که از آنکه بدان قایل نیستند پس غایب الایجمع تاخیر و بعضی اعیان و تاویلش آنست که مراد جمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوٰه اولی را و گذارده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر صورت جمع است نه در حقیقت و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حقیقه در جمع در سفر تصویر میکنند در باب استیاضه در حدیث جمنه بنت جحش آمده است فتدبر و اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات انجین است که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و وقت عصر و میگذارد در وقت عصر جمول بر همین است از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد و بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و می گذارد و مغرب را پس می طلبید طعام را و قشوی میکرد و پستری میگذارد و عشاء را و ارجح میگرد و میگفت انجین میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است با از ابن عمر رضی الله عنهما که دس میگذارد و مغرب را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غایب الشفق در جمیع الاصول از ابی داود از نافع و عبد الله بن داود می آید که گفت مؤذن ابن عمر را الصلوٰه گفت ابن عمر سیر کن تا قبیل غروب شفق نزول کرد و بگذارد و مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس بگذارد و عشاء را پسته گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد و چنانکه سن کردم در روایتی از نشانی آمده حتی اذاکان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند و جمع بطریق که بذهیل نام ابو حنیفه است و ظاهر آن مینماید که روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول همه آمده و امام ابو حنیفه اخذ عدم جمع کرد یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا لمحافظة الوقت و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که بعضی شافیه گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک رحمه الله آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای جواز بود و الله اعلم بتعصیه آنچه گذشت و جمع بین الصلواتین در مسافر بود و اما جمع مقیم ترمذی گوید بعضی از تابعین جمع بین الصلواتین در ملحق را رفته اند و باین قایل است احمد و اسحق و بعضی رفته اند و جمع در مطر و باین قایل است شافعی و احمد و اسحق و قلیل نیست

صک  
در جنازه

شافعی بجمع مریض را و این عبارت ترمذی است و از این عباسی می آرد گفت من جمع بین الصلواتین من غیر عذر  
نقداتی بایان ابواب الکبیره و عمل بر نیت نزدیکه و است که جمع کرده نشود بین الصلواتین مگر در سفر و عذر است  
و وصل در نماز جنازه مسایل کتاب بخانیز و احادیث و آداب و مقدمات آن بسیار است از فضیلت مرض و  
ثواب آن و ثواب عبادت و آداب آن و آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم برای عبادت روزی معین نبوده بلکه  
در جمیع اوقات در شب و روز عبادت فرمودی چنانکه در مردم متعارف است که در شب نباید کرد چنانکه گویند در روز  
شنبه و سه شنبه تلا عبادت کردن مبارک نیست و در مواهب الدنیه آورده که ترک عبادت در روز شنبه مخالف سنت است  
و گفته است که این بدعتی است که طبعی یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و بسبب وی آنست که پادشاهی  
بهار شد و آن طبعی را الزام بعبادت خود کرد و گفت اگر بیرون رود گردش و تندرست پس این یهودی برخاسته و از جوار  
در خدمت طلبید تا روز شنبه که عبادت آن روز مردین یهود است از دست نه پس عرض کرد که روز شنبه بر من مبارک باشد  
که در وی خون هلاک بیمار است پس پادشاه از ترس جان خود در خدمت داد و آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم بهمت آورد  
چشم نیز عبادت کردی و امام احمد و ابو داود از زید بن اسلم آورده اند که گفت عبادت کرد مرا این غیر خدا راضی الله علیه  
و آله و سلم از در چشمم که داشتم و گفته اند سنده این حدیث صحیح است و درین حدیث بر کسی که قایل است که عبادت از راه  
مستون و سبب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سبب نیست که در وی عبادت نبوده و چشم و نعل  
و در دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم بهمت احسان کردی با موری که دیر در قبر  
قیامت نافع بود احسان کردی با قارب و اهل وی بغیرت و طعام و تفقه احوال و تجیز و تکفین فرمودی و با جمع صحابه  
نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن همراه شده بخدمت رسانیدی و با صحابه بالای قبر او ایستادی و او را دعا کردی  
و تشبیه او بر کله ایمان و جواب و سوال منکر و نکیر و خواستی و قبر او را تعاهد و تفقد کردی و بسلام و دعا که موجب  
حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و مدتی عبادت صحابه آن بود که چون شخصی محض  
شدی و بیروت مشرف گشتی آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند پس حاضر شدی تا در حضور رسیده  
وفات کردی و تجیز و تکفین کردی و نماز گذاردی و تشیع جنازه تا بقره کردی چون صحابه دیدند که درین مشقتی تمام است  
بر آن افتضا کردند که چون شخصی وفات کردی اعلام کردند نام تجیز و نماز و دفن حاضر شدی چون بازید که این نام  
خالی از شکی نیست میت را تجیز کردند و آنحضرت آوردند و تابروی نماز کردی و در نماز اوقات اگر شرب بودی  
یا مانعی دیگر برای نماز نیز خیر نمیکردند و صحابه خود نماز میکرد و مدفون میکرد پس آنحضرت میرفت و بر قبر او نماز میکرد  
در احوال چنان بود که چون میت را بیاوردند سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گذاشته که آن افتضا  
درین دی بکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بر خود میگذاشت دین او را نماز میکرد و الا میفرمود صحابه را



بر این جنازه خواند آرزو برودم که کاشکے آن مرده من بودی والا آن خواندن این دعا متعارف است اللهم اغفر لی  
و سیئتی و صغیرتی و کبیرتی و ذکرنا و انشانا و شهادتنا و غایتنا اللهم من اجبتنا من الاسلام و من توفیتنا من تقوفا  
علی الایمان اللهم لا تحررنا اجرتنا و لا تقلنا بعده و در روایتی و لا تقبنا بعده و در بعضی روایات زیاده اللهم ان کان  
محتسبا فزنی احسانه و ان کان مسیئنا فحقنا و زعمی سیئنا فخرجه الموطا عن ابی هریره و در نماز بر اطفال زیاده می کنند  
این دعا را که اللهم اجعل له ثرا و ذرا و اجعله ثاشا فدا و شیدا و چون نماز جنازه از آن حضرت فوت شدی بر قبر نماز  
کردی یکبار بعد از یکشنبه روز کردی و وقتی بعد از سه روز بگذشت یکبار کردی و در حدیث انجبین واقع شده است بعضی  
میگویند که جایزه است تا تسبیح شده است و آنرا تقدیر بیه روز کرده اند و نزد بعضی تا شوق نشده و این تا یکبار بیشتر  
احتمال دارد و فقها و این مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله  
احد پیشانی که فرموده بود که است بطلت و نماز من منور است آنرا و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند هر آنکه نماز  
ناگذاشته و فن کرده شده است درست است و الا فلا و آنحضرت همراه جنازه پیاده رفتی و ابی داود از  
توبان رضی الله عنه آورده اند که گفت آدم ما جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جماعه از سواران را  
همراه فرمود شرم ندارد این جماعه که فرشتگان خداست تعالی بر پامیر و نذر ایشان بر پشت و دواج و در روایتی  
را بی داود آمده است که آورده شد نزد آنحضرت و ابی تاسوار شود پس با آورد آنحضرت از سواران و چون  
برگشت سواره آمده و تا جنازه را فرود نهادند و پشتی و فرمود اذاتیتم انما فلا تجلسوا حتی توضع و در روایتی  
نمی نشست تا آنکه در بخار نهاده میشد و نیز اختلاف است که سبب شش است و در بنال جنازه یا پیش نزد امام ابو حنیفه  
افضل است شش خلعت جنازه و نه سبیل و راعی نیز همین است زیرا که این او خلعت است و تفکر و ایقان و توری و طایفه  
دیگر گویند هر دو برابر است و مالک رحم و شافعی و احمد و حنبل گویند پیش جنازه رفتن افضل است زیرا که قوم شقیان  
و شقیج مقدم میباشند در عادت و در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت و ابوبکر و عمر پیش جنازه میرفتند و  
منقول از علی است رضی الله عنهم که از پس میرفت و در حدیث دیگر آمده است که را کس از خلفه رود و پیاده هر طور که  
خواهد شش کند پس و پیش و پس و بسیار آنحضرت بر غائب نماز نگذاشته اند اما بیخ شده که بر بخاشی که در جبهه مرد  
نماز گذارد و گفت بجا برادر ای انسان شامده بروی نماز گذارد پس مصطفی آمد و نماز گذارد و با صحابه و کبیر گفت  
چرا تکبیر بر معویه ای نشی نیز بگذارد و در وقتی که در غزوه تبوک بود و معاویه در مدینه بود پس جبریل آمد و خبر کرد و گفت  
با آنحضرت آیا دوست میداری که طی کنم برای تو زمین و بگذاری بروی نماز فرمود نعم پس جبریل علیه السلام بازوی  
خود را بر آنرااخت هر دوخت و تل که در میان بود و برداشت و میان و در روایتی برداشت سر بر او آورد و  
آنرا آنحضرت پس بگذارد آنحضرت نماز بروی و دو صفت از ملائکه خلعت دی بود و در هر صفت هفتاد هزار فرشته

ناله

ناله



پس بر سیدنا حضرت که بجه دریافت دی یا جبرئیل این امر را گفت بدوست داشتن وی قیل هو الله احد و خواندن و  
 ازاده آمد و رفت و شست و بر فاست و قنار در نماز بر غایب قنات کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غایب مطلقا  
 سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع میکنند و بعضی تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نگذاشته اند  
 بگذرانند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است  
 در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عهد و حنیفه و مالکیه که قایل اند بجمع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که  
 کثرت گشت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه نجاشی و برافشته شده بود از آن یا آورده شد جنازه و در  
 در حضرت رسول بطریق طی ارض پس نماز بگذارد بروی دوی و دید و مردم دیگر میزد پس چنان شد که نماز کننده بر  
 جنازه که انا می بیند و قوم نمی بینند درین صورت خود جائز است با اتفاق این نیز آنچنان باشد چنانکه در قصه عدا  
 یثی آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این تنقض است بقصه معویه یثی و نیز آمده است که نماز  
 گذارد بر جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که در غزوه موده شهید گشتند و کور را بلند کردی و بر آن  
 بنا از سنگ و خشت و غیر آن نکردی و گل خشت نکردی و بالای گور عمارت و بنه ساختی و این مجموع بدعت است  
 و مکره که ازانی سفر السعادت و در مطالب المؤمنین گفته است که میلح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء  
 مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت یابند و آن را نهی میکنند و سایه آن نقل کرده است آنرا از مفاتیح  
 شرح مصابیح و گفته است که دیدم بنی را را قبر که عمارت کرده شده است بنحشتهای تراشیده و تجویر کرد آنرا اسمعیل  
 زاهد که از مشایخ فقهاست انتی و قصه کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است در گل کردن قبور و شلخته  
 رحمة الله علیه نیز همین است و نهی کرد از بی سپردن قبور و شستن بر آن و آمده است که آن حضرت مردی دید که  
 در میان گورستان بعلین میرفت فرمود بکیش نعلین خود را و مسلم را بود او و ترمذی از ابو الهیاج اسدی آورده اند  
 گفت مرا علی رضی الله عنه بفرست تا بر چیزی که فرستاد مرا بران چیز رسوخدا و گفت برونگه از هیچ مثال را اگر آنکه جو کفی  
 نقش و صورت او را بگذارد هیچ قبر بلند را اگر آنکه پست کتی قبر منم باید و بلند می او همان قدر که ممتاز گردد از زمین و  
 معلوم گردد که اینجا قبر است تا پائمال کرده نشود آنرا و شسته نشود بروی و قبر آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و منم و سنگریزای سرخ بران چیده و نیز آمده است که آن حضرت آب پاشید  
 بر قبر پسر خود ابی اسیم و چید بروی سنگریزای دور در پیش صبح آمده است که چون عثمان بن مظعون را دفن کردند  
 دوی اولی مهاجرین بود که بعد از هجرت مدینه فوت کرد آن حضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ  
 پس گران بود استخیمها با لید و نیز و حاکم کرده برداشت بر سر قبر او نهاد و در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت  
 فرمود لعنتی که خدا تعالی میور که اگر گفتند قبر انبیای خود را مساجد و معابد کردند زانی را که بنی یار است قبور و







چهار رکعت بعد از ظهر که با کعبه شمس میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت عایشه میگذازد آنحضرت عشاء را با مردم پس می در آمد خانه مراد میگذازد و دو رکعت اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشاء در احادیث در نظر نمی آید و عمل اهل حریم بر نا گذاردن آنهاست و در کتب حنفیه آنرا استحباب داشته اند و الله اعلم در سفر السعادت میگوید که آنحضرت مجموع رواتب و سنن را در خانه گذاردی و نیز بر آن ترغیب فرمودی و فرمود محبوب تر من از مرد بعد از مکتوبه نازی است که در خانه خود بگذارد علی الخصوص دو رکعت سنت مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذازد و از جهت تاکید کردن آنحضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد گذارد و بخیزی نیست از سنت از جهت وقوع وی نه بر وجه سنون و اتمام مردنی گوید که اصحابی میگذازد از جهت بی امانی که فرمود و اجعلوا فی بیوتکم و نزد اکثر علمای ما بخیزی باشد و لیکن اول افضل بود از جهت موافقت فعل آنحضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت زود برخاستی و فرمود ملائکه انتظار آن دارند که بر دارند آنرا و فرمودن علی رکعتین بعد از مغرب قبل از آن بی تکلف صلوته فی علیین و محافظت و تاکید و سهی صلی الله علیه و آله و سلم در سنت باید ادا بجدی بود که در سفر نیز بر آن مواظبت کردی و مردی نشد که در سفر هیچ سنت را اتمه نگذاشته باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات دو رکعت سنت ظهر نیز آمده و نیز بعضی سنت فجر واجب است چنانکه و تر و میگویند که سنت فجر ابتدائی عمل است و و تر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو معروف شده و نشسته گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رکعتین فجرست بعد از زوی سنت مغرب و بعد از زوی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشاء بعد از زوی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است و در مرتبه بعد از سنت فجر فکر الشمنی تنبییه و عامه ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر از سنت مغرب و عشاء و رکعت نفل میگذازد و وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و عشاء که چهار رکعت بعد از آنها آمده است و بعد و سلام نیز آمده پس این دو رکعت بآن دو رکعت چهار میگردد اما در مغرب شمس رکعت آمده و بعضی روایات یا سنت در بعضی بی سنت پس گاهی که چهار رکعت بگذارد تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنها نشسته نیز خالی از غایت نیست همچنین عادت مردم گشته است تبریع سهوم زکوة و زکوة در سنت یعنی نماز افزونی و طهارت و پاک است زکی الزرع اذا نما و قال الله تعالی یرزقکم ای یرزقکم و در شرح ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت باشد و گاهی بر نفس مال واجب نیز اطلاق کنند و زکوة موجب نما مال و طیب و طهارت و بی نما و اجر و صاحب مال و طهارت و بی از جنت و ثواب است و بعضی زکوة از تزکیه که شهود را میکنند گرفته اند که تزکیه صاحب زکوة میکنند و شهادت میدهند بصحت ایمان وی و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل بر صدق صاحب دی در صحت دعوی ایمان واضح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است و رسته ثانیه پیش از وجوب رمضان یا بعد

سنت از پیش از

فجر و ظهر و عصر و عشاء

سنت از پیش از

از دی





بما رو در رفتن بلاد اکناف عالم چهل یک فرمود و لا بد و قیمن این اعداد نیز اسرار خواهد بود که جز علم شایع بدان احاطه  
نمواند کرد و در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و گنجی که جز علم شایع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود و نصایب  
در تحت معنی چهل و مرجع آید و نصایب هر چیز آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسد تمام شود و اثری خاص و حکمتی  
مخصوص بر آن مترتب گردد و نصایب زکوة قوری از مال که چون بدان حد برسد زکوة واجب گردد و در شرع شریعت  
در هر مثنی از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در فقره دویست و دوم که میسغ آن بحساب دیار ما پنجاه و دو نیم توچه  
باشد و در زیر بیست شقال که وزن این دیار هفت و نیم توچه بود و در غلات و ثمار پنج دست گفته اند که هشتاد  
سین شرعی است و دست شصت صاع و در گوشت چهل و در گاو دستی و در شتر پنج و اصل در اینها تعیین مقدار  
در نصایب زکوة کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب است چنان  
است بدان چهار زن و این مقادیر و اعداد تنی بجمع شایع و وحی آسمانی رسیده و تا آنکه مسایل باریتافا حیل آن  
و سر کتاب فقہ مذکور است اینجا اینقدر نیست و هرگاه کسی زکوة بخشد بر سال الله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
آورده و او را کردی بکلمه قرآنی که فرمود خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و یزیدهم علیهم و مراد صدقة  
مثنی در است و اگر هم صدقة صدقه بود و فقر و انساب باشد بحد صدقه مخصوص چنانکه فرمود الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و از بیست است که در بعضی احوال بیست و از بیست است که فرمود الله صلی الله علیه و آله و سلم و در بعضی احوال بیست و از بیست  
مطلوب و مرغوب می آورد و آنقدر است که صلی الله علیه و آله و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را با از شر و فرمود  
فقیه حاشیه ص ۴۲۹ از خصوصیات و مقادیر و باین که احتمالی نظر دارد چنانچه در برابر کتاب است و می توانی در برابر کتاب ساخته و چنانکه در برابر کتاب  
و هم است و نقل حکم است بر دو از اسباب عادی است سیدی احمد بن زین که از علمای و شایخ مغرب است در شرح حرب البیضا و دیگر کتب  
بمقتضی نظر از اوصاف خلافت نیست امر در جواز آن اگر چه نظر سلف مخالف است و آن بنده است و در پنج حال نخست آن کردی که در هر یک  
فرضی از فرض یا اقل آن مالک گفته اند و فرضی اند و در شان کسی که سوار میشود و ناز نمی گذارد و ای کسی که ترک کند نماز و توهم آنکه در غیر موسم نشینند  
که خوف مالک در آن غالب است و هم آنکه ترس از سیر شدن و در بند دشمنان دین افتادن و غلبه استیلا بر ایشان و ترس مال بخلاف آنکه عدد و مالان در میان  
باشد و سلطان است و تنگنای قدرتی بود چنانکه اگر کوبان غنای و مودی بود بر آمدن در تحت احکام عدل و دین و داخل نمودن بایشان و در شایه نمودن  
مسکرات ایشان و بعضی شایخ جاری گردانیده اند آنرا بر سه مرتبه قرار داده اند و در هر یک از این سه مرتبه عیب است با شوق اصل جواز و تنی بر این  
که در با علما و ایشان خیف برانسته اند که است را در تحصیل انبیا که چست و آنچه در معنی است بجز خوف کشت عورت بر کوب چنانکه زنان در کوب خیف افتند  
برده اند و در عین آن خطاب بیرون ادا صراحت و معنی آن برای آن بجز آنکه قی غلبه است که سوار میشود و بی روی غلبه و تنگی و در و علی عود مانند کوفه  
چوبین تر گفت فرضی اند و گفته اند که اگر چه و همدان نمیدومد بر هر گون کسی که سوار میشود بر آن و مرجع گویند بدان زن قول و چنین واقع شده  
عشمان بر فرضی اند و گفته اند بر آن قرار یافت و بجز آن بشمارید و نگردد و باشد همان التوفیق انتهی کلام این زن و از شرح مشکوة در کتاب چهارم ۱۲



و شادان دل بوی چه همه انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات ردیله وی و تجل و شمع و تعلق بدنی و  
 ماسوی الله پیدا گردد و شرح صدر از صفات و خواص عظیمه آنحضرت است که هیچکس از افراد بشر با وی درین صفت شاکست  
 نیست مگر بعضی از مکمل اولیا را بر قدر اتباع وی صلی الله علیه و آله و سلم نوع چهارم صوم عبارت است از بازداشتن  
 نفس از طعام و شراب و جمیع و صوم کامل آن بود که جوارح و اعضاء از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و در بعضی  
 احادیث آمده که هیچ چیز نقص نمیکند صوم را کذب و غیبت و مفسد صوم است و امام احمد گفت اگر غیبت روزی باشد بشکند  
 کدام یکی را از ماه روزه سالم و باقی میانند و اختلاف است علماء را که صوم افضل است یا صلوة جمهور بر آنند که صلوة افضل است  
 از جهت حدیث و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت  
 آدم حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم و گفتم که بفرا ما کاری که اخذ کنیم آن کار را از تو فرمود لازم گیر هر خود صوم را  
 که هیچ عملی مثل آن نبود غالباً در نفی مماثلت در وجه مخصوص خواهد بود که از فوائد و ثمرات صوم است که مناسب بحال  
 صیام بود و الله اعلم و در فضیلت صوم و صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزای میدهم  
 بوی و در روایت دیگر آمده که هر عملی بنی آدم برای اوست و صوم برای من است و من جزای میدهم بوی کنایت است  
 از کثرت ثواب صوم و جزای آن و در مؤطا آمده که هر حسنه بن آدم بدو چندست تا نهفتند بگرد روزی که آن برای  
 منست و من جزای میدهم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا جز من کسی نداند مطلع نمیکردم و آنم که بران دینی و سادست  
 ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادات برای اوست تعالی شانه مقصود از این  
 زیادت شریف و تذکره اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشد است بصوم غیر حق تعالی و هیچ کافری در هیچ عهد از عباد  
 تعظیم نکرده معبود خود را بصوم اگر چه بصورت نماز و سجده و شمار اموال و قصه وی از راه دور زیارت کردن و گردوی  
 گشتن تعظیم میکنند و نیز در روزی که شرک اصغر است راه نیست یعنی بجز فعل و اگر بگوید که من روزه دارم برادران  
 قول خواهد بود نه نفس فعل و نیز نفس صایم را حفظ نیست چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکند زه  
 طعام و شراب و شهوات خود را از جهت این پس از آن فرمود الصیام لی و انا جزای برادران شهوات جماع است چنانکه  
 در بعضی روایات تصریح ذکر آن آمده یا تمام شهوات و اشارت است بکف تمامه اعضاء و جوارح از معاصی و بعضی از محققین  
 گفته اند که استغناء از طعام و غیره از صفات ربانیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت با آنچه موافق صفات  
 اوست تعالی انصاف کرد و تعالی آنرا بخود و با بجمعیاد است صیام را شایسته عظیم است میان عبادات خصوصاً  
 صوم رمضان که فرقی است در بود آنحضرت کریم ترین و جوادترین خلق و اما خصوصاً در رمضان که بخاد است  
 و بخشش ادب بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در لیالی و ایام رمضان و شهادت  
 گشته اند که در نماز و اعتکاف و تلاوت جمیع ساعات روز و شب امور را شایسته و چون این ماه عظیم است شایسته

در هیچ چیز بنی با اکل و شرب و جماع این دو یعنی کذب و غیبت شاکست و در حدیث آمده که هر عملی بنی آدم برای اوست و صوم برای من است و من جزای میدهم بوی

برکات و کرامات است و نعم الهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکرانه آن نیز با انواع عبادات است و  
 و قربات اکثر وافر کرده و چون خود حضرت و اهلبه برکات در وی متضاعف بود و حضرت سید کائنات که نظر  
 انوار صفات و محل آثار کمالات حق سبحانه بود نیز متکاثر شدی و آنحضرت در هر شب رمضان ملاقات بجبرئیل علیه السلام  
 میکرد وی بود نزد ملاقات جبرئیل در خبر و برتر تر از باد آن که میرسد و شامل میگردد همه را و عرض میکرد بر جبرئیل قرآن را  
 و میخواند با و سه بطریق مداریست چنانکه حفاظ بهر گیر میخوانند و انتمه تنبیه است بر آنکه آدمی را باید که در ایام شریف و ستم  
 خیر و محض و صحبت بهیچان در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجز نرسد و سعی ترا باشد و باشد التوفیق بود و فرست است  
 در رمضان در سنه ثانیه از هجرت و آنحضرت در ماه رمضان و زده داشته و بود ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین  
 نزول وی با سمان دنیا یکبارگی در شهر رمضان و گفته اند که نزول صحف ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول  
 توریت در شب ششم از رمضان و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم  
 و آنحضرت در افطار تعجیل کردی بعد از آن که متیقن شدی غروب آفتاب و در تسبیح تا خیر کردی و صحابه را برین تعجیل  
 و تاخیر ترغب نمودی و بچ کردی و افطار بخزای چند کردی و اگر خوانمودی و می چند از آب خوردی و فرمودم سمحوا  
 المؤمن التمر در وقت افطار فرمودی اللهم یک صمت و علی رزقک افطرت فقبل شی و این کلمات نیز خوانده  
 و هبیل نظار و بلبست العروق و ثبت الاجر و دعاء از افطار مستحب است و تنی کردی صلیم را از غش گفتن و غیبت  
 کردن و جنگ کردن و بچواب مخاصم مشغول شدن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی  
 و دیگر آنرا نیز میگردید میان افطار و روزه و علماء اختلاف است در آنکه صوم افضل است یا افطار اما مام ابو حنیفه  
 و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت مشقت  
 و حقوق ضرر و اگر تضرر کرد و افطار اولی است و در شهر رمضان اگر بغسل احتیاج شدی در شب غسل کرده و در  
 بعضی شهرها تاخیر فرمودی و بعد از صبح غسل کردی و علماء گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در شهر رمضان  
 حجامت کردی و مسواک کردی و در مضمته و در استنشاق مبالغه نکردی و در نهی از مسواک و اکتیال رمضان  
 حدیثی صحیح نشده و مذہب مام ابو حنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان بیانی داشتی که گمان بر و ندر  
 لایزالک الله و المبارک و هو السجود یا خذ الی الی فانه من سنن الانبیاء علیهم السلام و یجوز الا افطار ولا یصلی المغرب قبل الا افطار و یفطر علی الکفاة  
 و الا فضل ان یکون الفطر تر افان لم یجد فطره ما و طوره کان الی علیه السلام یفطر ثلاث تمرات و علی شیء لم یجد لثار و قیل کان ول الله علیه السلام  
 یفطر فی العقیق علی الماء و فی اشتاء علی التمر و یدعو عند الا افطار بهم حواکبه و یقول عند اول الفطر یا واسع المغفرة اغفر لی و یقول  
 الحمد لله الذی هدانا لیس علی ما صمت و زرقنی ما افطرت فی سعة رحمة الاسلام قالوا افطار رمضان عمدا شهرة و دلیل علی الکفر فیقتل علی  
 مانی فتادی الفقهاء من شیخ الاربعین الامام النووی ۱۲-

که دیگر افطار نخواهد کرد و گاهی بیایی افطار کردی گمان بردندی که دیگر روزه نخواهد داشت ولیکن پنج ماه از روزه  
 خالی نگذاشتی و در صوم ایام بعضی تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام الدهر نیز فرمودی و در حق صیام  
 و هر فرموده لا صام و لا افطر و در روز و شب و پنجشنبه نیز تحریری صوم کردی و در عشره ذی الحجه که مراد بآن نه روز  
 از دست نیز روزه داشتی و فرمودی پنج ایام نیست که عمل صیام در وی افضل باشد از عشره ذی الحجه و در روز عاشورا  
 البته روزه داشتی و در آخر عمر شریف فرمود اگر باقی باقیم روزنم نیز دارم و روز عرفه اگر صیام بودی اولها کردی صاحب  
 سفر السعاده گفته که این سه ماه که در آن عوام روزه دارند چیزی نیست و درست شوال فرمود که صیام پنج شش روز  
 یا رمضان برابر صیام دهرست و در مجموع رمضان است اعتکاف میفرمود و در عشره انبیا یک یک در رمضان که اعتکاف است  
 از وی قوت شود و در ماه شوال تنها فرمود و یکبار در عشره اول اعتکاف فرمود و یکبار در عشره وسط و یکبار در عشره اخیر  
 و چون معلوم شد در آن عشره که شب قدر درین عشرتست و یکبار اعتکاف درین عشره و طلبت تا آخر عمر شریف فرمود و  
 برای اعتکاف خیمه میزد و سی شریف و گاهی سه می نیز می نهادند و بران فراسش کردند و در هر سال ده روز اعتکاف  
 شدی و در آخرین سال بیست روز اعتکاف شد و اعتکاف چهل روز در وی نشده و در هر سال یکبار قرآن را  
 جبرئیل علیه السلام عرض کردی و در سال آخر و بار عرض کرد و ذکر این در قصه و وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 بیا یا نساء الله تعالی و صل علی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی بیایی  
 روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و صحابه را از آن بجهت روزه و شرف و کرامت بیست  
 تقصیر و تو غل چنانکه در حدیث عایشه آمده است نمی فرمودی گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی مال را  
 درین چنانچه میکنی یا نه همیشه را بجا بستی خود میخونی و میخوری تا حدی که چشم مانده یکی از شما در وایتی و نزد آنم  
 مشکلی که ام کی از شما مثل من است ای ابی عبد ربی بدستی من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت  
 کننده نیست یا یعنی یقینی بخوراند و مینوشد مانند پروردگار من و در وایتی آمده که مرا خوراند و نوشاند است  
 که بخوراند و بنوشد و علی را درین طعام و شراب اقبال مستی که آنکه مرا طعام و شراب مستیست و مستی برای  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شب طعام و شراب نه شبست می آید که بخورد و بنوشد و این در حدیثی آمده  
 خداوند تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این منافی وصال و موجب ابطال صوم بخورد و بنوشد که آنحضرت  
 افطار است شراب طعام مستیست اما آنکه بطریق احوال و احوال است از پیش پروردگار آید و حب  
 افطار و ابطال صوم نکرد و در این در حقیقه از جنس قبول است نه از قبیل احوال و بعضی گفته اند که در طعام و شراب  
 اینها قوتست و گویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شرب می بخشد و خداوند یسیر که قیام تمام شرب و  
 طعام میکند که بدان قوت بر طاقت و عبادت می یابم بی خوردن و شرب از این حالت نیست و غنا از زوال حقیق

آنست که مراد غذای روحانی است که از ذوق ولذت مناجات و فیضان معارف و لطایف الهی که بر دل شریعت  
و روح بر فتوح وی صلی الله علیه و آله و سلم وارد و نازل میگشت و احوال شریعت از نعیم روح و شادی نفس و روح قلب  
پیدایمی شد که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این معنی در معنیهای خوازی و مسرتهای صوری تجربه است که  
اهل بیت بعد از این گفتند بلکه یاد آن نباید چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی است و الله اعلم بحقیقه اعمال و شریعت  
علماء آورده و در حال غیبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که جایز است یا در ام سستی یا کرده طایفه میگویند که جایز است  
هر کس که قادر است هر آن چنانکه در ام و در وی است از عبد الله بن الزبیر که وی وصل میکرد تا پانزده روز  
از آب ابراهیم شیمی که از تالیفین است آمده است که در چهل روز یک انگور یا چند دانه میخورد و در میان در ده روز  
که بعضی بزرگش در ریاضت طی این بین وصل کرده اند که چهل روز برای ایشان حکم یک روز پیرا کرده اند و ندانند که  
بعضی از اصحاب بعد از پیروصال کردند و آنحضرت مقرر داشت پس معلوم شد که نمیجویم رحمت و شفقت آنحضرت  
بود و برای تحریم چنانکه اشارتی بآن در صدر حدیث کرده شد و اکثر بر آنند که جایز نیست و امام ابو حنیفه و امام مالک  
و جمهور اهل بیت و امام شافعی رحمه الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اصحاب دی غلبت اند که این کراهت  
تقریبی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد و اسحق بن راهویه میگویند که جایز است تا سه چنانکه در حدیثی است  
خدری رضی الله عنه نزد بخاری آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که  
وصال کند گویند آنرا تا سه و این در معنی تاخیر انظار است نه وصال و این نیز بر تقدیر نیست که مشقت نباشد  
و باعث اندیغ نفس نگردد و الا داخل قریب نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از مضایق شریعت  
است صلی الله علیه و آله و سلم و جمهور بر آنند که حرام است بر غیر وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت عموم نبی در قول وی  
صلی الله علیه و آله و سلم لا تقاموا و رحمت و شفقت منافات ندارد بر تحریم غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود  
و از اهل سلوک انسانی که مایل اند بر ریاضت نفس و گدافتن وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال بر آید  
و الله اعلم نوع پنجم حج و عمره حج در لغت بمعنی قصد آید و در شریعت قصد نیست انشاید بر وجه مخصوص و فتح حاو که هر دو  
لغت است و در کرمیه و الله علی الناس حج البیت هر دو قرأت آمده و عمره در لغت بمعنی زیارت آید و عمره زیاده آنست  
بر حج و بمعنی عمارت و زفاف زن نیز آید و در عمره تغییر و تعلیم است مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و دواد است  
و در شریعت اسم است بر افعال مخصوصه که احرام بطواف و سعی است جز و قوف بعرفه که مخصوص است حج و نسبت عمره به حج  
بچون نسبت نماز نفل است بضرر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یکسج حج گذارد که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام  
گویند که بمنزله تعظیم احکام نمود و فرمود شاید که سال آینده مرا در نیابند و ایشان را بفرستد آخرت و داع کرد خطبه خواند و فرمود  
که نزد یک است که پیش آید پروردگار خود را و پس شد شمار از کردارهای شما و ناگاه باشید نگرید بعد از من گمراه





در آنوقت جواب این دعایا بد چون در مرقعه صحیح گرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس  
 بخندید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و عمر رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله ما در پیر من فدای تو باد این ساعتی  
 نبود که تو در اینجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود ابلیس دشمن خدای چون دانست که اجابت کرد  
 حق تعالی دعا را و بخندید است مرا خاک بر سر ریخت و بوی دیلا فریاد کرد و دیگر ریخت پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم  
 از خزع و فرج دمی گفته اند که مراد بامت در اینجا و اتفاق معرفت اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی  
 گفت که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیعتی نیز مانند این روایت از ابی داود و ابن جریر آورده  
 و گفت این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و یغفر ما دون ذلک بس است و ظلم نیز  
 ما دون شرکست و با کمال حقوق الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل خدا واسع است و ظاهر  
 حدیث عام است و ترمذی در حدیث صحیح من حج ولم یرفث ولم یسرق خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه گفته که این محذور است  
 بمعاصی متعلقه بحقوق الله تعالی نه بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد و ذنوب متعلقه بحقوق و خود حقوق ساقط نمیکرد پس کسی که  
 بروت نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط نمیکرد و از وی زیرا که آن حقوق است نه ذنوب و ذنوب  
 تاخیر صلوته است پس اثم تاخیر و مخالفت ساقط نمیکرد و حج پس حج ساقط میگردد و اثم مخالفت را نه حقوق را و گفته است  
 ابن تیمیة کسیکه اعتقاد کند که حج ساقط میگردد و آنچه را که واجب است بروی از حقوق چنانکه نماز توبه داده شود و او را اقل  
 کرده شود ساقط نمیکرد و حق آدمی حج اجماعاً اینچنین نقل کرده است در مواهب لدیه و این سخن خالی از غرضی نیست  
 و الله اعلم و قد حج کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهاست  
 عمر مبارک وی بود و در حدیث ابی داود آمده است نزدیک آورده و بشتر پنج شمشیر شتر تا آنکه آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم آنها را بشتران نزدیک میشدند و از دام میزدند و میزدند و هر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت صلی الله  
 و درون میخیزید تا او را پیشتر بکشند و امیر المؤمنین علی را فرمود تا سی و هفت شتر و یکصد و یک شتر که وی رضی الله  
 تعالی عنه ازین همراه خود آورده بود با شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت مسلم از جابر آمده که  
 شتر کرد آنحضرت گناوی را از نساء خود و صد و اربع شتر کرد از عائشه رضی الله عنها بعد از آن حلاق را طلبید که معمر بن  
 عبید الله نام داشت و اشارت کرد بخلق که ابتدا بجانب راست کند و قسمت کرد موها را بر اصحاب و هر یکی را یک تار موی  
 یا دو تار موی نصیب رسید و موهای جانب چپ را همه با بوطلمه انصاری داد و با خرناخن انگشتان مبارک را تقطیع کرد  
 و آنرا نیز بر مردان قسمت کرد و بیشتر صحابه خلق کردند و بعضی تقصیر کردند و بکر فرمود اللهم ارحم الخلقین و در آخر با نتماس  
 ایشان فرمود و القمین و چون آنحضرت بر سر زمزم آمد و عباس و اولاد وی که سفایه زمزم بدست ایشان بود آب  
 میکشیدند فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که این عمل صالح است اگر نه آن بردی که کسان بر شما غلبه کرده اند

من خود فرو آمدی و از چاه آب بر کشیدی و شمار بر تقایب امانت کردی از جنت فضل و برکتی و بزرگی که درین کار است  
یعنی اگر من این کار بکنم بعد از من سنت گردد و بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست دهند و بر شما غالب آیند  
چنانکه نوبت بشمارسد و این منصب باند دست شما برود پس ایشان یک داور بوی صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند  
ایستاده تناول کرد و این ایستادن وی در حالت شرب برای بیان جواز بود یا از برای ضرورت و حاجت بود که از  
جست کثرت از دحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر داشت اعلم و بعضی گویند که ایستاده خوردن مخصوص آن است  
و منم و آب وضو است چنانکه در باب عادات شریعت بیاید و وجه تسمیه این چاه بنزد من از جهت بسیاری آب است و سنت  
و بنزد من و منم ما که کثیر را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی آنی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول  
کسی که ظاهر کرد بنزد منم را جبرئیل علیه السلام بود و چون آنجیل علیه السلام تشنه شد قدم مبارک خود را و از آنجا چشیده  
پیدا شد مادرش آب را که در دهنش از آنکه مشک پر کند پراکنده نشود و اگر میگذراشت چشیده میشد و جاری چنانکه در  
حدیث آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرهم ساکن بکنه شدند آنرا با آنها شستند  
تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حق تعالی امر آن مخصوص بکرم است  
ساخت که آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی بفر کرد در عام الفیل و بروایتی پیش از آن و بعد از آن و سه ابوطالب آنرا  
بنام خود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفس نفیس خود سنگسار کند و کشتن کشتنی تاریخ که و آثار و اخبار و فضیلت و ثواب بسیار آمده  
چنانکه در احادیث و روایات و بدایه و ذیحی که بوی تقریب توان جست سه است یکی بدی است که او را بحرم اهل بیت خوانده همراه  
برند یا بفرستند و دیگر آنجیمه که روز عید اعیان قربانی کنند و دیگر عقیده که برای بولانی کنند و عقیده سنت است نزد امام مالک و شافعی  
و نزد احمد رحمه الله در مذبح شهر و بروایتی از وی واجب و نزد امام ابو حنیفه عقیده نیست است امام محمد در مطایب گوید یا را  
چنانکه رسیده است که عقیده از رسوم جایست بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس از آن نسخ کرد و عقیده هر پنج را که پیش از آن بود  
و نسخ کرد و هم شهر رمضان هر صومی را که پیش از وی بود نسخ کرد و غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود نسخ کرد و نذوه هر صوم  
که پیش از وی بود این چنین رسیده است با آنکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از امام مسلم آورده اند که گفتند گفت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به یثرب ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تفحیم کند پس باید که دور نکند از موسسه و  
ناخن خود را از زمان که تفحیم کند و بعضی از علماء و مذاهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر بیل محرم است و بعضی بر آنکه بر این  
که است سنت و در جامع الاصول از مسلم بن عمار رضی می آید که گفت بودیم مادر حمام نزد یکسره زن اصفی پس ملاک کردند و چینه  
نیزه زن را جماعه از ابل حمام و گفتند بعضی مردم که ازین منع میکنند و چون طاقات گویم سید بن اسبیب را اندک کرد و هم این  
سخن را گویند یا این سخن این حدیثی است که فراموش کردند مردم آنرا و ترک داده و حدیثی که در امام علیه السلام از جبرئیل علیه السلام  
آمده و در آنکه گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به یثرب ماه ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تفحیم کند و ناچار آنجا در پیش

در حدیثی است که  
در حدیثی است که  
در حدیثی است که  
در حدیثی است که  
در حدیثی است که



گفته که من برنیدارم هم اجابت را بلکه هم دعا را چون تمام کردم دعا را دانستم که هم اجابت باوست و طائفه گویند که سکوت و خجسته و خجسته جریان حکم و تقدیراتم و رضا بسابقه و اختیار مولی اولی است و بعضی ازین قوم باشند که چندان ادب حضرت نمایند که اصلا زبان بطلب سوال نه کشانند و هم بگویند خدا شغول باشد و در آن مستغرق و بر آنچه جاری گردد از نصاریف و انذار ارضی و تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حاکم یا عن رب تعالی من شغله ذکر من سئل عن اعطیت افضل ما اعطی السالمین و قومی دیگر گویند بده باید بزبان شاغل دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان هر دو فضیلت علامت صحت آنست که دعا بکم بعد بیت و تذلل و اتئال در باشد بی قصد نیل خطوط و حصول مقصد و نزد تاخیر اجابت قسطنطین و زود و نهیت نهد بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزدی یکسان بود و آنام قشیری میگوید رحمة الله علیه که اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود و ادب و وقت بهر آن باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعا گردد و ادب در آن بود و شناسای این سخن هم در وقت پیدا گردد چه علم هم در وقت حصول پذیرا و اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یا بدعا اولی بود و اگر اشارت بسکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن وی عبادت اگر غالب معرفت و حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمانان از انصیب است با مرقع تعالی حق است دعا را اینجا و آنجا که نفس را خطی و نصیبی است سکوت احسن است و کلام الامام گفت بده مسکین خسته شد بزمید الیقین که دعا گاهی بزبان قال بود چنانکه بزبان بطلب حاجت خود را و گاهی بزبان حال چنانکه عرض نماید حال خود را و گاهی بزبان تعرض چنانکه روح و شاکند پروردگار تعالی را بصفات کرم و احسان و وجود و عطا و این نیز در معنی دعا است زیرا که روح و شاکند حضرت کریم تعرض بدعا و سوال است و مراد بسکوت از دعا فوق آنست که در وی مجرد رضا و تسلیم است و بعضی از عرفا دعا بزبان است و نیز گفته اند و این فوق دعا بزبان حال است و در سکوت نیز حال است تا فهم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم کرده است است را شرائط و آداب که مذکور اند در کتاب و عمده آنها اکل ملال و صدق مقال و جود و بهر و عدم استعجال و ابتداء بحد و شنای حضرت ذی الجلال است و صلوة و سلام بر ذی صلح و اصحاب و آل و یکی از آداب و عارفین است و بسط آنها مقابل وجه و در بعضی روایات هزار تنگی در این است و البته دارد بر تفریق بدین و بسط آنها نه بر هیئت اعتراف کذا فی المواهب از ابن عباس آمده که چون دعا میکردم میسکند و هر دو گفت خود را و میگردد و تید بطون آنها را مقابل وجه در روایتی آمده که برداشت آنحضرت دستها را تا دیده شد بیاض بطین او و گفته اند که هر چند و آنکه صعب تر رفع بدین بیشتر تا آنکه برداشت در استقامتی سربا بالایی سر و مسج وجه بدین نیز از ادب است در غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا یا که در جماعه را که همه بموقع اجابت رسید و یکی دعوات وی صلی الله علیه و آله وسلم همین حکم دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر چه بپزیرد تعالی است تجاب که دعا کرد بوی و من میخوام که پنهان کنم و بپوشم دعای خود را از برای شفاعت ابرامت خود را

در آخرت و ظاهر این مشکل است زیرا که واقع شده است بر پیغمبر را و بسیاری از پیغمبران را صلی الله علیه و آله و سلم از دعوات مجابه و ظاهر این حدیث اینست که پیغمبر را یک ده است مستجاب فقط و جواب داده اند که مراد با اجابت در دعا که ذکر کرده قطع و جزم بدان است و ما بعد از آن دعا از دعوات ایشان بر جا را اجابت است و بعضی گفته اند که مراد آنست که افضل دعوات ایشان یکی است و مراد ایشان راست دعوات دیگر و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر پیغمبر را دعاهام است مستجاب در حق است وی یا با هلاک ایشان یا نجات و اما دعاهای خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نیست یا مراد آنست که هر یک را یک دعاست خواه در حق است چنانکه نوح علیه السلام فرمود در رب لا تدع علی الارض من الکافرین دیار او خواه برای نفس خود چنانکه ذکر یا علیه السلام فرمود و نسب لی من لدنک یا پیغمبری و سلیمان فرمود علیه السلام رب هب لی کلاما یفنی لاهل من بعدی و کربانی در شرح بخاری سوال کرد آیا جا هست که مستجاب نگردد دعای پیغمبر و جواب داد یک دعا مستجاب است و باقی در مشیت خدا تعالی و عینی حقی که شارح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در وی بشاعی است و ما شک نداریم که جمیع دعوات انبیا صلوات الله و سلامه علیه من مستجاب باشد و مراد قبول وی کل نبی دعوه مستجاب است و حضرت انتی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت اعز و اکرم است از آنکه چیزی خواهد از پروردگار خود وی اجابت نکند بآن و قتل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد و چیزی و مستجاب نشد یا رب مگر مصلحت تمام باشد و آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من راست خود را یکی آنکه فرو برد ایش از او زمین و دیگری آنکه هلاک نکند ایشانرا بقسط سوم قتال نکند میان یکدیگر پس اجابت گردود دعا اول را و منع کرد از ثالث و احتمال دارد که مراد منع کردن آن باشد که گفته شد مراد این دعا نکرده منع از اجابت بعد از دعا اگر چه این معنی غیر متعارف است درین عبارت و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد انس رضی الله عنه که خادم وی بود با تمام سال و او را ام سلیم که او را آورد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا رسول الله انس خادم تست دعا کن بر او و بود انس در وقتی که هجرت آورد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر نهمه بیستم شش ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی مال و ولده و اطل حیات و اخضر له و در روایتی و او دخل الجنة پس تجاوز کرد عمر او از صد سال سه سال یا هشت سال و اقل آنچه گفته اند نود و نه سال بود و بستان او از خلیل و کرم که میوه می داد در هر سال دو بار و روایت کرده است ترمذی از ابی العالی که بود مر انس را بستانانی که میوه می آورد در هر سال دو بار بود و روی ریحانی که فلح میگردید از وی را کج مشک در جالی بن حدیث ثقات اند و تجاوز کرد از اولاد و اولاد او از صد روایت است از وی رضی الله عنه که گفت دفن کرد و دختر من اینهمه هزاره و فتح یم و سکون تحقیق بعد از نون آخر از اولاد صلی من صد و در روایتی صد و بیست و میگفت انس رضی الله عنه که دریا فتم آن سه چیز را مال و ولد و طول حیات و امید دارم رابع را که دخول جنت است انشاء الله تعالی و همچنین دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم





و کافر اگر چه از خیر و نعمت آخرت محروم و مایوس باشد در دنیا محروم نماند و اگر چه در دوزخین ناکه و دعا تجمل با نمیشود  
 نسبتی ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که آن یهودی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و عاجز بدان گردند  
 و الله اعلم و مروی دیگر را فرمود الله متعالی شبها پیش گذشت بروی هشتاد سال و ندید یکوی سفید را و آورده اند که آمد  
 روزی فاطمه زهرا رضی الله عنها و حال آنکه و دیده بود بروی مبارک وی زردی از جوع پس نگاه کرد و بسوی وی  
 آن حضرت رفت و نهاد دست شریف خود بر سینه و هم او گفت خداوند اسیر گردان گرسنگان را خداوند اگر سینه مادر فاطمه نیست  
 محمدر پس بالا آمد خون غمخیز بر روی وی و فرمود زهر که بعد از آن هرگز گرسنه نشدم ذکره یوسف بن یعقوب السمرقانی  
 فی دلائل الاعجاز و در آنکه آن حضرت پیش عروه بن ابی الجعد باری الله باری الله فی حقیقه پس پیچید وی پیچ چیز ای که آنکه سود میکرد  
 در آن و دعا کرد عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنه بنیاد برکت در اموال پس سید حال و در غنا با آنکه رسید و گفته  
 است وی رضی الله عنه اگر بیداشتم من نمی آید میباشتم که زردی زرد و فقره باشد و دعا کرد و بفرمود یوسف بن ابی الجعد  
 بدان تا آنکه بخورد و در دستها او مردار بار و گفته دعا ای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقبه بن ابی اسبب الله علیه  
 اکلیا من کلابک مشهور است و خورد زرد آن حضرت مروی بدست چپ پس امر کرد که بدست راست بخور گفت نمیتوانم  
 فرمود هرگز نتوانی پس نتوانست برداشت دست راست را بسوی دمان خود بعد از آن و یکبار نماز میکرد آن حضرت  
 بجانب شمال پس گذشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسی که قطع کند  
 بر نامان را قطع کند خدا تعالی اثر او را پس نبشت آن شخص و فتق است ایستاد و طلب کرد روزی معاویه را پس  
 دیر کرد و نیامد گفته که وی طعام مجوز و فرمود لا تسلم الله علیه پس سیر نشد معاویه هرگز بعد از این این چیز راست که  
 ذکر کرده اند علی از او اینهمه قطره ایست از بحر معجز است دی سلمه الله علیه و آله و سلم و اجابت دعا حاصل است بر توان  
 و پیر و آن آن حضرت را از اولیای و سلمای است فیکت به صلی الله علیه و آله و سلم حق آنست که دعوت آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم همه مقبول و مستجاب است چنانکه گفته شد تا استغفار بود آن حضرت که استغفار میکرد و است  
 بساعت و در روایت ابی هریره آمده است رضی الله عنه که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم انی لا تقف  
 کل یوم سبعین مرة و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایت مائتة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و بسیار  
 در آنست نه خصوص این عدد و الله اعلم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنها که مای شمردیم مرا آن حضرت را در  
 یک مجلس پیش از آنکه برخیزد میگفت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و التوب لیه و در روایتی آن حضرت  
 الاعظم الذی لا یغفر و در روایتی هم از ابن عمر آمده که می شمردیم مرا آن حضرت را در مجلس شریف ربیع بن خثیم و ابی اناس  
 انت التوب لیه و در حدیث بخاری از شداد بن ادوی آمده رضی الله عنه که آن حضرت فرمود سید الاستغفار  
 این است که بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت فطقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ان لا اعوذ بک

نسخه خطی

نسخه خطی

نسخه خطی

من شریعت بود که بخت علی و ابوبکر بنی فاضلانی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در روایتی قول وی احوذ بک  
 من شریعت در آن آمده و گفت آنحضرت کسیکه گوید آنرا بطریق ایقان در روز و شب و پیش از آنکه شام کند  
 در آید بهشت را و کسیکه گوید در شب و پیش از آنکه صبح کند در آید بهشت را و گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت  
 تعلیم و تشیع است مراست را تا همیشه مستغفر و تائب باشند و الا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معصوم و معصوم است  
 استغفار رو به از چه کند و این استغفار برای امت میگرد و الله اعلم و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود آن ایقان  
 علی قلبی وانی لا استغفر الله احدیث میفرماید بدستی و تحقیق پرده افکنده میشود بر دل من و من استغفار میکنم خدا را و من  
 بر رفیق را گویند که بروی آفتاب نشیند و علما و عرفا عاجز و چنان اند در دریافت این غیب و در افان اکثر برانند  
 که این غیب پرده رفیق لطیف است که بکلم شریعت از ملائکه کثرت و اتمام مام مرین و ملت و دعوات خلق و بیان  
 احکام شریعت تفرقه و غفلتی از مشاهد و صحت بر دیده شود و آنحضرت می شست و بهر آن لطیف با شغفان را زک  
 و ظهور نور و حدت آشکار می پذیرفت و آنحضرت از طریق انبیا کالت و عروض فقرت استغفار میکرد و حسانت الابرار  
 سیات المقرین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات او را در رنگ تجلیات  
 حق نهانی نبی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر آن پرده از نور بطلال مشهود میگشت و تجلی نوری بالاتر از ان  
 بر طرفت میشد پس بتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد که چرا در اینجا مانده بودم و این را آن  
 تقصیرات خودی پنداشت قال بعض الصوفیه هذا غیب لا نور لا غیب لا غیب و طبعی در شرح مشکات نقل از شیخ ابوالوالت  
 شیخ شهاب الدین سروردی کرده که گفت روح اقدس آنحضرت در مقام ترقی و شوق وصول بر رفیق اعلی و اتم  
 بملکوت که مقرر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب و شد و شک نیست که حرکت و نهضت طالب اسرع  
 و اتم است از حرکت نفس پس ناچار نفس در عروج و رجوع در مقام قرب و حریم عزت از مصاحبت و مرافتت روح و قلب  
 جدایی افتاد و مستوجب نقطه علاقه بیات غیری میگشت پس حکمت بالذات الهی و رحمت عاقلیت ناتناهی و مصلحت  
 برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای البقای عنصر شریفش میکرد و از در و این غیب و فرشتن پرده سبب بطلان حرکت  
 قلب شریف وی گردنا بالکلیه بمانند روح خرد و بعالم قدس بحقوق نه پذیرد و آنحضرت بجهت کمال شوق و آنجذاب  
 بدان عالم از ابطار حرکت قلب با وجود نقصان این حکمت و مصلحت و کمال حرص وی بر تکمیل است استغفار میکرد و عزم  
 میخواست هر دو آهنگی را که از علمای علم لغت است پرسیدند حقیقت این غیب چیست و مراد آن چه گفت ای سائل اگر از غیر  
 قلب رسول شد غیب را می پرسیدی میگفتم آنچه میدانستم اما در قلب سوختن و صفات و احوال وی دم نتوانم زد و مرا  
 از همه این سخن اصمیه خوشتر آمد و باد و نظر نشان قلب مصطفوی که آنرا جز خدا کسی نماند و قریب تر نماید و هر کس هر چه  
 گوید بر اندازه معرفت و قیاس خود گوید و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد و از حقیقت حال شفت کند

لایحه بطریق غیب شریعت کمال خود خواهد و دیگر چنین غیب دارد و ۱۲ میر علی

ص

گو یا تاویل تشابهات کرده باشد و ما بعلم تاویل الله **صلی** اما صفت قرات بدانکه قرات آنحضرت **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 قرات مثل مفسره بود حرفا بعد حرف و در میگرد و نزد حرف و در وقت میگرد بر سرایت چنانکه میخواند احمد **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 وقت میگرد بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقت میگرد بعد از آن میگفت مالک یوم الدین و وقت میگرد رواه العزیزی  
 و این را وقت النبوی میگویند و اهل صناعت قرات را قاعده است در وقت که بحسب تاملی کلام و عدم تعلق او بمسما  
 بعد از انقطاع ما بعد از اقبل تقسیم می شد وقت را بنام حسن و کافی چنانکه در کتب تجوید مذکور است و ترتیل میگرد آنحضرت  
 سوره را تا آنکه در از تریش از سوره که ساز تر از آن و نبود هیچ یکی خوش آواز و خوش قرات تر از وی **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 و تفسیر میگرد آنحضرت بقرات خود منع میکرد صوت را بدان احوال چنانکه ترجمه کرد روز فتح قرات آنحضرت **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 همیشه و حکایت کرده است عبد الله بن مغفل ترجمه او را آنکه سبزه باز کرده بخاری و ظاهر آنست که این ترجمه فعل آنحضرت  
 و اعتنای **صلی الله علیه و آله و سلم** نه بطریق اضطرار و خویش ناته چنانکه بعضی مردم گمان برده اند اگر بسبب خویش ناته بود  
 عبد الله بن مغفل آنرا حکایت نمیکرد و اخبار نمیکرد تا مردم آنرا نکند بآن و ترجمه را بفعل آنحضرت نسبت نمیکرد و نمیکهفت  
 که ترجمه کرد آنحضرت چنانکه ظاهر است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود **صلی الله علیه و آله و سلم** فیه القرآن باهنگام  
 آرایش و هدیه آنرا با آوازهای خوش و فرمود پس مناسن لم یفین بالقرآن لیسود گوش نمی دهند و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ  
 چیز را بهیچ گوش نهدان و استماع کردن وی **صلی الله علیه و آله و سلم** حسن الصوت را که تفضی می کند بقرآن یعنی بخواند قرآن را و هر می کند بدان گفت  
 ابن عباس **رضی الله عنهما** که فرمود **صلی الله علیه و آله و سلم** کل شیء علی حلیه و حلیه القرآن حسن الصوت مر بهر چیز را پیوسته است  
 و پیوسته قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نهاده بود آنحضرت **صلی الله علیه و آله و سلم** قرات ابو موسی شمری را که بنایت خوش آواز  
 و خوش خوان بود و در شان او فرمود اعطی امرار من من امیر آل داود چون روز شد خبر داد آنحضرت او را باین حال گفت  
 ابو موسی آه اگر میدانستم من که تومی شنوی یا رسول الله تحسین و تمیزین میگردم آنرا بیشتر ازین و اختلاف کرده اند علماء **صلی الله علیه و آله و سلم**  
 تفضی بقرآن بعضی مطلق جایزه دارند یعنی اگر چه لازم آید از اطراد در د اشباع حرکات و مانند آن و اگر چه بقول شمس موسیقی  
 باشد و بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تفضی برود و چه است یکی آنکه اقتضا کند آنرا  
 طبیعت و سماعت کند بدان بجهت تکلیف و تمیزین و تعلیم بلکه چون گذشته شود باطبعش بیارو آن قطر بیست و یکمین جایزه است  
 اگر چه بیار و بر زیادت تمیزین و تحسین چنانکه گفت ابو موسی **رضی الله عنه** اگر من میدانستم که تومی شنوی زیاد میگردم  
 تمیزین و تحسین را و کسیکه همچنان میکند او را طرب و حشمت و شوق مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیشود اندک در از قطر بسبب  
 و تمیزین و تمیزین صوت در قرات پس وی مطبوع است نه منطبع و مکلف است نه شکلف و این هست مراد بصورت  
 عرب و کن عرب و این قسم از تفضی است که میگرد آنرا اصحاب وی شنیدند آنرا و این تفضی محمود است که متاثر میگرد و بدان  
 تاملی و سامع و وجه ثانی آنکه بصناعتی از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سماعت بدان و حاصل نمیشود



میکنند باحوال که وارد میگردد بران و نگاه میدار و حیات را و فانی نمیکردند قوت جسمانی را بلکه پیدا میکردند قوت روحانی تا بیکدات الهیه را و از جهت فرط قوت این است و تمکین وی بر اینست حال سماع و معنیه و حال دوم سماع از جهت توالی احوال ذکر و طهارتین چنانکه فرموده اند گوشت افطاری از دست یقیناً چنانکه داود و سلیمان که اصحاب مزامیر و اخلاص آن جماعت بوده اند و ایشان افضل بودند از است اتفاق بنفشان ایشان را موافق چنانکه اتفاقاً و مرغیر ایشان را و نبود آن اگر از جهت تمکین و قوت حال ایشان و قوت ربانیه که در دکان ایشان را پروردگار تعالی و تقدس بران و اما آنچه بود و او علیه السلام بر آوردن و اعتدال وی علیه السلام از ان از قوا دفع و شفقت او است بر امت نه از اخطا و تبه وی از آنجا است و بود بر این قوت الهیه و تمکین بران اشارت کرد ابو بکر صدیق رضی الله عنه در توقید دید مروی را که میگوید نزد استماع قرآن و زهد و صفت میکند از آن گفت وی رضی الله عنه همچنین دوم باو یکین جهت گشت و لهامی مانع که در از قوت تقوی است از جهت تواضع و حال آنکه مرتبه است محققان منزلت وی رفعت و آورده اند که شنبه روزی سهل تستری قرآن را از آنکه یکم بخواند آنرا و برنهد بر خود و بیفتاد بر زمین و بیوش گشت گفت این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت منعت حال گفتند اگر منعت این قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که هر چه را فهم کنند و از جای ندر آید و مستقیم مانند طریق دوم در جواب آنست که درین است نیز بسیار از خوف رتوق قدما و محدثا و در مجلس سماع قرآن مردند و پند و شوق و در عالم فتنه در مواهب لذت میگویند که ابو اسحق ثعلبی در ذکر اسناد آن جماعت مچله می تصنیف کرده است در کتاب نفحات القلوب نیز جمعی از آنها که مجلس سماع جان دادند و کردند و وصل و چون سخن در رفتی بفران افتاد اگر مجلسی از سماع اشارت کرده شود و درین باشد بدانکه درین مسئله اختلاف بسیار آمده و قدما و محدثا و اولاً و ثانیاً بعضی با باعث متوقف و متردد و مانده و گفته که نه اینکار کنیم و نه آنکار کنیم بدانکه سماعی که مشار الیه است بقول حق سبحانه الذین یستمعون القول فی شیء و احسنه و بقول و تیمالی و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعمیتهم نفیض من المذمع عام فوا من الحق و در عوارفت میگوید که این سماع است که مشفق علیه است حقانیت او و مخالف نیست در وی و کس از اهل بیان و این سماع مجلس رحمت است از پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قصاید است باحسان منظر به موسیقی و درینجا است کثرت قول و تباین احوال بعضی آنرا منکر باشند و بعضی در طبع و فحور طبع دارند و بعضی بدان موع و آنرا حق واضح شمارند و هر دو طایفه در طریق تفریط و از اطنان سخن و درینجا سه طریق است یکی مذهب نقیص است و ایشان انکار میکنند باشد انکار و سلوک میکنند مسلک نقیص و عناد و الحاق میکنند فعل آنرا بذنوب و کبایر و اعتقاد آنرا بکفر و زندقه و الحاد و این از اراط است و در جهت از طریق اعتدال و انصاف دینی باید بران جرأت کرد خصوصاً در موضع خلاف نعم نقل کرده شد ۱۵ است از علماء مذهب بر آنچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریقه محدثانست و ایشان میگویند



که ثابت نشده است در تحریر آن حدیث صحیح و نه صحیح بلکه هر چه وارد شده است درین باب از احادیث یا موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین بچیزه که دلالت میکند بر حرمت غنا اما آنرا تاویلات و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء و چون ثابت نگردد حرمت ثابت شود دلالت بااحتیاط بدلالة قول وی سبحانه و اصل لکم الطبیات و بعضی گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه باحتیاط آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله مبتنی گردد بر اصل که در اشیا و خطریست یا بااحتیاط سوم طریقه سادۀ صوفیه و مذہب ایشان درین باب مختلف و افعال مجتهد آمده و بعضی احتیاط کرده و بعضی مباشرت نموده و باید که انکار ایشان اشتد باشد و احتیاط و تشدید اقوی باشد زیرا که مذہب ایشان اخذ بجزئیت و احتیاط در افعال و اقوال است در جمیع اوقات و احوال ولیکن بر بعضی از ایشان غالب آمده دلیع و شوق و سکر محبت و صفح حال و وجود و بیجان و حکم ایشان حکم والد و سکران است و شک نیست در تاثیر نعمات در نفوس و تطرب بقلوب و آشمارت کواکب بواطن و این معلوم است بمشاهده و بیان حقی در حیوانات و بله و صبیان لیکن تنگنای ایشان ثابت اند بر بساط حکم و ادب بار سوخ قدم و شلوانان از اهل شوق و نزع و متشعر بقلبه و جود و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات از باب بواجید است که میگذارد بر ایشان احوال مختلفه و صفات تبانی و اما صاحب تجلی ذاتی مقام ایشان در او برادر است و تحقیق کرده اند این طایفه شرایط و آداب نرا و کفایت میکنند طالب تبع را که جامع است میان احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است بابی در رد و انکار و بابی در قبول و اختیار و بابی دیگر در ترفع و استغفار از سماع و بابی دیگر در ذکر کتاب و اعتقاد الله اعلم و صاحب کتاب لا تسامع با حکام السماع گفته که اعتبار دو نوع است نوعی است که جاری شده است عادت که استعمال کرده میشود و برای تشدید قلوب و محاولت اعمال و حمل افعال و قطع مفاد و در طریق حج در وصف کعبه و زمزم و مقام و در طریق غزو و در وصف حرب و جهاد و مبارزت مثل صلوات و نصب در کتابی در وصف قلب رکبان و رجز و حرکت جبان و مثل غنا و تسایر ای تسکین اطفال و مانند کن و این مباح است اگر در آن ذکر فواحش و محرمات نیست بلکه شند و بست که موجب نشاط است بر اعمال مرفوع و دوم غنائی است که اشغال میکنند آنرا غنیان که عارفانند بصفت و اختیار میکنند شعرهای رفیق را و تلخیص میکنند تلویحات رفیق که تهیج میکند نفس را و تطرب میکند نفس را و این نوع مختلف فیه است میان علما جامعه مباح داشته و قومی حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطیلب تحریر از امام ابی حنفه و شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته که امام ابو حنیفه میگردد اند غنا را از ذنوب و همچنین نقل کرده است قاضی ابوالطیلب تحریر از عارفی و سفیان ثوری و حماد و غنی و ثانی بسندی که وارد روایت کرده است از سفیان ثوری که وی پسر سید شد از غنا پس گفت که آن بنزله بادی است که از زمین گوش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند

که این اشارت است از وی باباحت آن و نقل کرده شده است حرمت آن از اهل کوفه و اهل مدینه و اهل عراق و  
 طائفه باباحت رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفصیل نکرده میان رجال و نساء و مردان و نسویه کرده میان آن  
 ولیکن بشرط اسبق قننه و وقوع در آن و بعضی فرق کرده اند میان طلیل و کثیر و رجال و نساء و گفته اند قایلان باباحت  
 که روایت کرده شده است عنما سماع آن از جماعه کثیره از اکابر صحابه که در ایشان چندین از عشره مبشره اند و جم غفیر  
 از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین که از ارباب زهد و تقوی و علم و عبادت بوده اند  
 و نقل کرده شده است درین باب از ایشان روایات و حکایات که کفایت است در آن و بیشک معلوم گردد که آنکه دین  
 و اکابر اهل یقین مختلف بودند در آن اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع عنما از وی مستفیض و مشهور است  
 و نقل کرده است آنرا هر که امعان کرده است درین مسئله از فقها و حفاظ و ارباب توارخ و ابن عباس و در  
 استیجاب گفته نمیدوی بقتاباسی و بود امیر المؤمنین در آن زمان هم دی علی بن ابی طالب و میرفت وی  
 رضی الله عنه در خانه جمیل که از مغنیات بود و سوگند خورده بود که تقنی نکند برای هیچ کسی مگر در خانه خود پس تقنی  
 کرد برای وی و خواست که بیاید در خانه وی رضی الله عنه و بشنود او را و کفارت دهد از بین خود پس منع کرد  
 وی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند عبد الله بن جعفر را جاری که تقنی میکردند و عود میزدند بر آس و  
 و آورده اند که سعید بن المسیب که افضل تابعین است و زوجه میشد بوی شل در معنی شنید غنارا و مسئله میشد سماع آن  
 و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر و قاضی شریح می شنید غنای از کنیزکان با جلالت قدر و کبر سن وی و سعید بن جبیر که از  
 اعاظم تابعین است شنید از جاریه که تقنی میکرد و میزد و همچنین عبد الملك بن جریج که از علماء و حفاظ و فقها و عباد که  
 اجماع است بر عدالت و جلالت وی می شنید غنارا و میدانست احکام را و ابراهیم بن سعد مروی بود امام عصر خود  
 در فقه و روایت نمی شنواید طلبه را حدیث تا نمی شنواید ایشان را غنا و فتوی داد در مجلس رشید تجلیل غنا و  
 پرسیدند از وی از احوال مالک پس خبر دادند مرا که دعوتی بود در بنی یربوع و با قوم دقوف بود و عود میزدند تقنی میکردند  
 لعل بینموند بدان و بود با مالک و من میزدند آنرا و تقنی بینموند و الله اعلم حکایت کرد صاحب تذکره که پرسیدند شارب  
 امام ابو حنیفه و سفیان ثوری از غنای پس گفتند هر دو نیست غنا از کبار نه از اسوه صفائ و نقل کرده اند که امام ابو حنیفه را هم سایه  
 بود که هر شب بر میخواست و تقنی میکرد و امام گوشت میداشت تقنی او و نشیندشی آواز او را پس پرسید از اهل وی  
 چه شد امشب که نشینده نمی شود آوازی گفته که بیرون بر آید بود وی امشب پس گفتند و در زندان کردند او را پس  
 پوشید امام غلام خود را و بر پشت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست گفتند عمر پس  
 بر آید و از زندان هرگز عمر نام بود و گفت امام یا نمر که باز گرد با پنجه میکودی هر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفه  
 بنشانی او نمی نکرد او را دلالت کرد بر باباحت تقنی نزد وی و استماع وی هر شب با آن مرغ و تقوی که وی داشت

صلی الله علیه و آله و سلم این روایت را در حدیث خود بیان فرموده است و الله اعلم بالصواب

اجل نمیتوان کرد مگر برابا حست پس آنچه وارد شده از وی بر غلات آن حل کرده شود بر غلاتی که مقرر بخش از برای  
 جمع میان قول و فعل وی و حال آنکه گرفته نشده است تحریم مگر از مقتضای فعل وی نه از نص قول وی چنانکه  
 رفت بولیم که در وی غنا بود و مانند آن حکایت کرده است این قیبه که ذکر کرده شد نزد ابو یوسف مسلم  
 غنا پس ذکر کرد قصه جابر و ابو حنیفه را و حکایت کرده شده است از امام ابو یوسف که بسا که حاضر باشد مجلس  
 رشید را و میبود در وی غنا پس میشنید و میگفت و میپرسید و بیشتر از مالک و سماع پس گفت در یافتم اهل علم را  
 در بلا و خود که منکر نیستند آنرا و نمی شنیدند از آن و گفت منکر نیستند آنرا اگر هائی یا جابر یا عماره غلیظ الطبع و همچنین  
 نقل کرده است از وی علانی و حکایت کرده است اباحت را از وی امام قشیری و دوستاد ابو منصور و فقال  
 و غیر ایشان و آنچه نقل کرده شده است از مالک رحمه الله علیه که گفت نمیشنید آنرا مگر فاسقان محول است بر غنائی  
 که مقرر است بوی منکر جماعتی بقول و الفعل و اما امام شافعی رحمه الله علیه گفته است غزالی که تحریم غنا از هیچ  
 او نیست و تتبع کردم چندین از مصنفات وی را ندیدم او را نصی تحریم وی و دوستاد ابو منصور و بغدادی گفته که نه مبنی  
 اباحت سماع است بقول و امکان چون بشنود مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حلال است نظر بوی یا بشنود  
 در خانه خود یا خانه بیضی صدق او خود و نشنود آنرا در میان راه و مقرر نگردد سماع بجزی از منکرات و ضایع کنند  
 بسبب آن اوقات نماز را و روایت کرده است ابو منصور و بغدادی از یونس بن عصبه الا علی که شافعی است غنا باب  
 کرد مرا بسوی مجلس که در وی قینه بود که گفتی میکرد و چون فارغ شد قینه گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را  
 گفتم نه گفت اگر راست میگوئی نیست ترا حسن صحیح یعنی خوش داشتن غنا علامت سلامت طبع و حسن است و  
 ناخوش داشتن آن نشان احوال طبع و نقصان حسن و از اینجا معلوم میشود که دلیل شرعی بر حرمت و کراهت  
 آن نیست اگر آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی و در تأثیر گفته در طبل و پیچکس سخن نیست که در حیوانات  
 موجود است چه جای آدمیان و منقول است از شافعی که الغنا لو مکروه بیشه الباطل و گفته اند که تواند که مراد بکرده  
 آن باشد که ترک آن اولی است که اطلاق آن باین معنی آمده است و غزالی گفته است دلالت نیست ازین بر حرمت  
 و کراهت بلکه اگر باطل نیز گفتی دلالت نبود بر کراهت که معنی باطل آنکه فایده نباشد در وی و مباح نیست فایده  
 در وی و گفته حل کرده شود چیزی که وارد شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر غلیظ بر غنائی که مقرر است  
 بخش یا منکر پس تحریم از جهت عارض باشد نه از جهت معنی که در ذات غناست و بالجملة تحقیق صحیح شده است  
 از قول و فعل شافعی چیزی که هر یک است در اباحت نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت  
 که وی شنیده است غنا را نزد پسر خودش که نام وی صالح است روایت است از ابو العباس و غانی که میگفت  
 شنیده ام صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بوم بن که دوست میداشتم سماع را و بودید من که ناخوش میداشتم آنرا

پس وید که در این جناده را که باشد نزد من شبی پس باشد نزد من تا دانستم که خواب کرد پدر من پس شروع کرد  
 این جناده در تقنی پس شنیدم آواز پای را بر بام پس بر آیدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای بام که می شنود  
 فخر او دامن در زیر بغل دست و می میخراشد بالای بام گویا که قص میکند و مثل این قصه از عبد الله بن احمد بن  
 حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد وی رحمه الله و آنچه منقول است از وی مخالفت این  
 محمول است بر غمائی از موم معتز بن عقیق و منکر روایت کرده شده است از احمد که وی شنید قوالی را نزد پسرش  
 صالح و احکار نکرد پس گفت پس روی ای پدر آیا بودی تو که احکار میکردی و مکره میداشتی تو آنرا گفت بن حبتین  
 رسانیده اند که استعمال میکنند بادی منکر او حکایت کرده اند از داؤد طائی که وی حاضر میشد سماع را و راست میشد  
 پشت او و سماع بعد از آنکه منتهی شده بود از کبر سن و بود وی رحمه الله عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه کوفی و  
 گفته است فقیه عالم ناصر الدین ابوالبراء اسکندری در فتاوی خود که سماع اگر باشد بشرط خود در محل خود از اهل خود  
 صحیح است اختیار کرده است این قول را از خاتمه ابوبکر ظلال صاحب جامع و صاحب وی علیه الغریزه و حکایت  
 کرد آنرا صاحب مستوعب از جماعه از ایشان و نقل کرده است سماع آنرا از صالح و عبد الله و پسر احمد و اختیار کرده است  
 آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی و غیر وی از ظاهر و ذکر کرده آنرا ابو محمد بن خرم در مصنفات خود و مراد را سال است  
 درین باب و تصنیف کرده ابن طاهر و نقل کرده اجماع صحابه و تابعین را بر آن و سوق کرده با سائیدی که دارد و نقل  
 کرده است شیخ تاج الدین عبدالرحمن فراوی شافعی شیخ دمشق و مفتی آن و این قتیبه جامع اهل حرمین را بر آن  
 و نقل کرده این قتیبه از اکثر عراق و روایت کرده است ابن طاهر بسند خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده اند  
 بر چیزی پس بدانکه سنت است و روایت کرده است یونس بن عبد الله علی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه  
 سماع را پس گفت بنیدانم هیچ یکی را از علمای حجاز که مکره دارد سماع را مگر آنچه در او مضاف است و ذکر  
 کرده است ابوالعلی حاکمی که یوسف بن یعقوب را با جشون و برادران وی رخصت میکردند و سماع و گفت  
 یحیی بن معین که از اعظم علماء حدیث است که می آید یوسف بن جشون را پس تحدیث میکرد و ما را در خانه  
 و جواری او میزدند و فراموشان دیگر و ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که مخرج اند در صحاح گفته اند  
 که ابوالغریز بن ابی سلمه با جشون که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند ایمنه از وی و تخریج کرده اند از وی در حدیث  
 رخصت میکرد وی در سجود و نقل کرده است صاحب نهایه در شرح هدایه از حنفیه بعد از نقل کردن وی تحریک را از  
 بعضی از ایشان اباحت را وقتی که تقنی کنند تا استفاده کنند آن نظم قوافی را دیگر و فصیح اللسان و گفته لا باس  
 و بعضی از حنفیه گفته اند که اگر تنها باشد تقنی کند برای دفع وحشت از نفس خود لا باس به و باین اصرار کرده است  
 شمس الامینه السمرقندی و استدلال کرده است بر آن با نگامه بود انش بن مالک رضی الله عنه که میگوید آنرا در خانه خود

و نمی کرد آنرا بطریق تلمی و گفته است که هر که قایل است بکراهت مطلقا عمل میکند حدیث انس را بهتر بشمارد شاعر میباید  
و جزیم کرده است صاحب بدایع از حقیقه بجزیری که ذکر کرده است شمس الایمه و تعلیل کرده است یا آنکه سماع غنا نرم  
میگرداند دل را و صاحب ذخیره از حقیقه نقل کرده است از بعضی حقیقه که لایاس به فی الاعراس و بعضی گفته لایاس به  
در اعیان و سایر اوقات سرور و سباه و اختیار کرده است آنرا از علماء متقین شیخ الاسلام ابو محمد بن عبدالسلام و صاحب  
دی شیخ محمد بن دقیق العید و گفته است صاحب متاع که تحقیق بودند در صوفیه جامع از اهل فقه و حدیث و معرفت  
با انواع علوم شرعیه مثل تساد ابو القاسم قشیری و شیخ ابوطالب مکی و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان  
در رسائل و تصانیف از آنچه دلالت میکند بر باحت سماع قولاً و فعلاً و بود جنید رضی الله عنه فقیه که فتوی میدهد  
بر مذموب ابو ثور و حکایت کرده است از وی قشیری و سهروردی و غیره ها که وی گفت نزول میکند رحمت برین  
طایفه در سه موضع نزد اکل زمین که بخورند مگر نزد فاقه و نزد مجاورت و مکالمات زیر آنکه تکلم میکنند در مقامات صدیقین  
و انبیاء و مرسلین و نزد سماع زیرا که ایشان میشوند بدو هر دو در شهود حق و حکایت کرد از علماء و جماع صیبه درین باب حکایت  
که اکثر آنها مذکورند در کتب قوم و وصل بدانکه صاحب سماع ذکر کرده است در سماع سه قول را حرمت و کراهت  
و باحت و ذکر کرد دلایل هر مذموب را و ترجیح کرد مذموب باحت را چنانکه مدعای او مست و جواب او از استدلال است  
و تمسکات حرمت و کراهت و اعجاب کرد در اثبات مذموب باحت و اثبات کرد آنرا بکتاب و سنت و اجماع  
و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح جواز تعنی بقرآن پس در شعر نیز جایز باشد بجماع آنکه تعنی  
در قرآن اثار است میکند خزن و شوق و استعجاب و تمایز و شوق و خضوع را و این در اشعاری که مشوق اند بطاعات  
و مباحات و زهد و دنیا و غیبت در آخرت و شمر فی محبت الهی تعالی و تقدس و متابعت حضرت رسالت پناه ای  
صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر خدا و نصب و نشیء اعراب و اقسام دیگر که جایز و مباح اند با اتفاق  
نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نفس قاطع بر حرمت و کراهت غنا ثابت نگردد و الا قیاس در  
مقابل نفس لازم آید و قائلان با باحت میگویند که نفس در اینجا بدو دنیا فتنه است و اگر یافته بصحت نرسیده است  
و مقصود کاتب الحروف از نقل اقوال باحت آنست که تا معلوم شود که مسئله مخلف فیه است جزیم کردن  
یکجا نب و ترجیح آن و تعصب نمودن همان مناسب طریقه اختلاف نیست اگر یکی را صلاح وقت در آن بنساید که  
توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در طریقه خلاف و نزاع بفتند و سلامت حال خود و ران بیند و احتیاط و  
تقوی در آن اندیشد مبارکباد اما باید که زبان قال و حال از طعن و تشنیع و تعلیل و تبیین بزرگان و افتادان در  
ایشان با وجود تعارض اوله و تباین طرق و وجود علماء و فقهاء و عرفاء در آن جانب دیگر قطع نظر از راجح و مرجح  
نکاه دارد و سر رشته انصاف را نماند بهیچ صحت و عافیت گرچه خوش افتاد ایدل به جانب عشق عزیز است

چند

اشکاف

فروگذارش و قایمان با بااحت را نیز مناسب نیست که تعصب در نزد و شکر احوال علما شود خصوصاً آنهایی که  
 سالک طریقه دیانت و نصحت باشند و لکل وجهه همو لهما فاستبقوا الخیر است و هر دو طایفه باید که رعایت طریقه تمیز و  
 تفصیل از دست ندهند که توقف و احتیاط در همه کارها محمود است و افراط و تفریط در همه جا مذموم و باشد التوفیق  
 و منه العصمة همچنین صاحب متلّع در آلات و مزامیر نیز سخن کرده و گفته که معروف در مذاهب اندک از همه مذاهب است  
 و با وجود آن از بعضی علمای مذهب شافعی و اصحاب ظاهر و غزالی و اشاعری و خلافت نقل کرده و انواع آلات  
 و مزامیر ذکر کرده اما در مختلف فیه است بعضی مطلق مباح گفته و بعضی مطلق حرام دانسته و بعضی فرق کرده  
 در جاهل دارد غیر آن و صحاب باحت اوست در لباس و بعضی اعلان آن بدست تحجب داشته و در شبانه که  
 بمنی قید است نیز احتیاط فرما ذکر کرده و دیگر از مزامیر عود است که از ابر و بنیز گویند و تارها دارد و آنها را از پیردکم گویند و در  
 نیز احتیاط فرما ذکر کرده و گفته که معروف در مذاهب ربه نیست که زن آن و شنیدن آن حرام است و گفته اند طایفه  
 از علما بجواز آن و حکایت کرده اند سماع آنرا از عبداللہ بن جعفر و عبداللہ بن عمر و حکایت کرده شده است که در آن  
 عبداللہ بن عمر بن عبداللہ بن جعفر پس یافت نزد وی حاسیه را که میزد و عود پس گفت عبداللہ بن جعفر مر عبداللہ  
 بن عمر را آیا می بینی درین باسی گفت لا باس بهذا و نقل کرده اند سماع آنرا از عبداللہ بن الزبیر و یحیی بن ابی سفیان  
 و عمرو بن العاص و حسان بن ثابت و از غیر صحاب و عبدالرحمن بن حسان و خارج بن زید که از فقهای سبیه مدینه است و  
 نقل کرده است استاد ابو منصور از زهری و سعید بن المسیب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبداللہ بن ابی عقیق  
 و اکثر فقهای مدینه مطهره و حکایت کرده است خلیل از عبدالعزیز بن ماجشون که وی رخصت میکرد و عود و حکایت  
 کرده است ابن سعفی از طاؤس و حکایت کرده است از ابراهیم بن سعد که در آن بر رشید و گفت ابراهیم گفت  
 رشید عود الحرام عود المزمع قال لابل عود المزمع پس طلبید رشید عود را و بنواخت آنرا ابراهیم بن سعد و فتوی داد باحت  
 نشنا و عود و نقل کرده است قاضی در تاریخ مکه و عظیمه بسندی که دارد از موسی بن المغیره که می خواند وی عطاء بن ابی  
 رباح را پس در آمد و بودند در آنجا قومی که میزدند عود را و قتی میکردند چون دیدند عطاء را که در آنجا ماندند از آن پس  
 گفت نمی نشینم تا عود نکنید با نچه میکردید پس نشست و نخدی کرد و صاحب متلّع همین عود را اصل ساخته و  
 مزامیر دیگر را بر آن قیاس کرده و با جمله قول وی درین باب از وسعت و خلافت خالی نیست و اجتماع آلات و  
 مزامیر را نیز نقل کرده و گفته اختلاف است از میان قائلین تحریم که آن کبیره است یا صغیره و متاخرین از شافعیه  
 بر آنند که صغیره است این چند کلام از کتاب مذکور نقل کرده شده و العمدۃ علیہ و غرض از نقل جز آن نیست که اگر حیثاً  
 ازین طایفه چیزی از آن نقل کرده شود یا نفع تشدید و تحمیل و تشیع و تضییق و تضلیل نمایند و مستحق عتاب  
 و لعنت و قوم شیوه خود سازند و عامه را بنگازند که تقلید ایشان کنند قاضی الحق ان یخرج و الله اعلم و علمه احکم

که از اینست مزامیر



و این ضعیف درین مسئله تکلم در مواضع متعدد کرده است و در همه طریق تفصیل و تدرید و توسط نگارنده شسته بادی  
 سیلی بجانب حرمت یا اگر است و درین کتاب نقل اقاویل جانب باحت غالب قنایه است که آن جانب دیگر  
 مشهور و معتبر شده است و از آن حاجت بنقل ندارد و نیست همانست اگر گفته شد شمر عیبی چون گفته می باشد  
 نیز گویند تفسیر حکمت مکن او هر دل عامی چند به الله امرنا الحق حقا و از قنایه تبعه و از ناالباطل باطل و از قنایه  
 اجتناب و الهی قنایه یا بخر و باید دانست که در هر زمان از ابتدای حال تا الان هر که بجانب باحت نبی و ماسع آن  
 رفت قولای فلاح انکار و استبعاد بوی متوجه شد چنانکه از حکایات و روایات که درین باب آمده است روشن  
 میگردد و در مشکات آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را بدیدی نیز میگنید خواه بسبب آنکه  
 در غزو و بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن وی بدو و صحابی دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند و سبیل غنایم  
 مروی دیگر که حاضر بود غنیمت از نشان غنایم مروی گران آمد و انکار نمود و گفت ای صاحبی رسول الله انما ای  
 دو یار منیم صلی الله علیه و آله و سلم شماس مروی شنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که توفیر بشنوی با ما بنشین و بشنود  
 اگر نه برو و از آن اده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که تفسیر در این اتفاق  
 مباح است بالاتر ازین عبد الله بن جعفر که باین کار معتمد و مشهور بود و معاویه نیز با وی شریک و موافق بود و با وی  
 توفیر و تشبیه بنمودن معاویه از انکار کرد و عبد الله و عیب گرفت بروی و گفت معاویه را حال و نیست تو چه  
 متفقدی بروی روز دیگر عبد الله بن جعفر معاویه آمده و نماز بسیار کرد و معاویه با دوش گفت این را بگو  
 چه میگویی پس زن از انکار باز آمد و حقیقت حال و نشاء و اختلاف آن بنماید که سرود غنیمت و آلات و مزایم  
 زدن در زمان قدیم کار و بار مقصد آن و لایهیان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود فرستاده شد ۵ ام من و امر کرده شد ۵ ام من که مخوکنم معارف را که نام آلات و مزایم الهی است  
 و منی که از شراب خمر و زنا و اصل نام غنایم است و ذکر دی و سیاب الهی میکنند و بعد از خود بحق آثار این امور  
 و منع از الله این منکرات چون آن رسم و عادات مانند مسلمانان و مسلمانان و پارسایان نیز در آن افتادند و از آن لحاظ  
 گفتند بی ملامت بفسق و منکرات و فاسق باطل فسق و فجور و جماع دیگر چون دیدند که این عادت فاسقان  
 و نشان بی قدری است و مشابیهتی بحال ایشان و در دو خوت آنکه مبادی و اسری بآن جانب گفتند اجتناب نمودند  
 و خنایم فرمودند و از شارع نیز اگر باین ملا حظله تحذیری و منعی و وعیدی صادر شده باشد و در نباشد و آنکه میثاقی  
 گویند که نبی از شارع به ثبوت پیوسته و پیچ حدیثی درین باب بصورت نرسیده بعد از تقریر آنکه دائره بصورت باطل  
 بر طایفه ننگ است مراد آن خواهد بود که نبی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذاته ثابت نشده چنانکه از خمر و زنا و امثال  
 آن و آنکه بعضی از اهل طوایف گفته اند که پیچ حدیثی وارد نشده این سخن خالی از مکاره نیست و مثال این حال تفسیر

شرعیست

ظروف و اوانی است که آنها را ختم و زفت و قیود و با نام است که در وقت اباحت خمر استعمال آن میکردند و شراب  
 و ران میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال بن قسم اوانی و خوردن مشروبات و دیگر و ران چندگاه حرام  
 ساختند از برای محو و قلع آثار آن و چون حرمت خمر ثابت و مقرر شد و احتیاج بقمع و قلع آثار و علامت  
 آن نماید منع و تنبی ازان اوانی نیز نمایند و با وجود آن علماء و ائمه دین و وفرا شدند جمعی بمنع رفتن از استعمال آن  
 اوانی و قومی بتجویز کمادکر فی موصوفه و در مآخیز فیه نیز مانند این دو فرق آمدند قومی بنظر عادت شرعیست قدیم که این  
 صورت نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط را گرفته ایستادند و جمعی نظر بر معنی و حقیقت حال انداختند که  
 اگر ملامت فسق و منکر است حرام و اگر نه چنین است مباح و الله اعلم و علمه احکم بعد از آن تعبیه و تشدید  
 در میان آدمی با مخالفان افراط کردند و مرکبان از مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و هم سببیان بر غم آنها  
 از اطاعت صرف و عبادت محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و مجمعا و معرکما گرفتند  
 و هر دو طایفه فرق میان اهل و ناهل نکردند و سرشته الفضا که معنی آن نصف لی و نصف لک است از دست دارند  
 و طریق او سه که حقیقت آن نگاهداشت حد هر چیزی است نگاهداشتند و یک نشان اختلاف آنست که جمعی را نظر  
 بر تاثیر و تصرف آئمه در بواطن اقامه و ارجار کنند و قومی را جواز و عدم جواز نفی در نظر آمد بر جای خود ایستادند و  
 شیخ ابن عربی گفته است که تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی است که حرکت و اضطراب کار او است و روح انسانی  
 که محل در و معانی است ازان منزله است و سکون و اضمحلال و توانی صفت او است اما نتایج کس بلا میرسد که  
 بگوید نغمه تاثیر نغمه بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه جوری و القهالی که میان روح حیوانی و روح انسانی  
 است حال این سلسلست بآن کند چنانچه است و نیز شیخ میگوید که نشان تاثیر قرآن در بواطن آنست که بقناد غیر  
 غنائیکسان باشد و آنکه نغمه تاثیر کند تا غیر قرآن نیست این تاثیر نغمه است نه قرآن این سخن خالی از تکلف  
 نیست نغمه حلیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث آمده است که زینوا القرآن با صواتکم و یکسان بودن هر دو  
 حال خارج از دایره امکان است مگر کسیکه مشهود و مکتوف مجرد ذات و صفت الهی باشد فالمراد صاحب  
 اشراق گفته که اختلاف کرده اند و نخستین کسی که تفنی کرد غفار عربی را پس گفته است ابو هلال عسکری که اکثر  
 اهل علم بر آنند که نام وی طولیست و آنچه ان بود که چون بنا کرد این زیر کعبه را بنا میکردند آنرا فرس و روم و قبی  
 میکردند و الحان خود و شنیده اند آنرا مغان عرب و نقل کردند آنرا به عربی و نخست کسی که ابتدا کرد طومیس بود و طومیس  
 میثوم گویند معنی نامبارک از جهت آنکه ولادت او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و قظام او در  
 روز موت ابو بکر رضی الله عنه بود و بالغ روز موت عمر رضی الله عنه و تزوج کرد روز قتل عثمان رضی الله  
 عنیه و شهید برای او فرزند روز موت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از قتل این غلام موسیقی در عرب اذاع غنا

و حسن صوت بود مثل نقب و تشید اعراب و حداد کتانی و این اقسام همه مباح اند خلافت نیست هیچ یکی را در آن  
 و برین اقسام محل میکنند نه برغشای موسیقی آنها که قابل اند بجزمت آنچه منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسناد  
 چنانکه از سیاق اخبار و آثار ظاهر میگردد نعم از بعضی صحابه مثل عبداللہ بن جعفر و غیره سماع غلام موسیقی نیز از جواری  
 مرویست و میگویند که وی رضی اللہ عنہ از مفتیات نیشری شنید و در مثنوی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است  
 و تفاوتی نیست نعم در قرآن تفاوت میکند که در غنا موسیقی تطبیط و تفریع بسیارست و آنچه گفته شد ولیکن در تفریق و  
 استماع آن از حدیث اشباع سید رسل صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم واقعاً می اصحاب و تابعان آن حضرت که بطریق تقرب  
 و تلبس بران اجتماع میکردند باشند طعمان باقی است جواب به آنست که محل و مقام آن حضرت متعالی است و دیگران را  
 او شماع و مشارب غلظت افتاده بر بعضی جانب تفریع و آلفان غالب آورده و اقدیاط و اسن گیر و دست شده و ذوق و طبیعت  
 در عبادات و طاعات رست داده و بعضی سکر موسیقی غلبه کرده و ذوق و شوق ایشان در سماع افتاده و عا کانت که این امری است  
 غفلت نمیدارد و امری غفلت نمیدانید عیب بگوید نباید کرد و هر یکی را بحال خود باید گذاشت فرنگم اعظم بمن و او ابدی بیگنا و اللہ اعلم  
 بالصواب و اللہ الموفق و اللہ العالی و سلم علی سید الخلق محمد و آلہ و اصحاب و تابعان و جمیع ہادہ طریق الحق و علی و علیہ السلام

باب پانزدهم در عبادات و شرب شراب در طعام و شرب شراب و لباس و نکاح و غیره

بدانکہ طعام و شراب از ضروریات است که قوام بقیہ و صمد و مرکبات و کھنفس عبادت است بی آن از نیل محال است  
 عا و نیست پس بل عبادت از ان بر قدر حاجت منقذ اند و از حرص و تشنگی و احتیاج نمانند و در شرب و غذا آن منہک  
 نباشد و آمده است که سیری در زمان شربت نموده و گفته اند کہ شرب بدعتی است کہ ظاهر شدہ بعد از قرن اول  
 روایت کرده است آنرا خودی و ابن ماجہ و تصحیح کرده حاکم از حدیث مقدم بن سعد کرب کہ رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ و آلہ وسلم فرمودند بیکدیگر این آدمی بدتر از بلطن خود پس است لقمہ چندی کہ ایستاده دارند استخوان صلب  
 و بیا و اگر زیادہ بران خود داشتند برای طعام و شربت برای شرب و شربت برای نفس و قرطبی گفته کہ اگر شی شربت را بطریق  
 این قسمت را تجنب میکرد و در زهر میخورد و در یک روز و کافر میخورد و در بیعت روده و اهل شرب  
 گفته اند کہ آدمی را هفت روده است یکی مودہ و سه روده دیگر است متصل بوی بواب و صلیم و رقیق و سه دیگر اند  
 و قولون و مستقیم و طرق وی و بر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام مؤمن و کثرت طعام کافر و  
 مبالغہ در آنست نہ حقیقت عدل یعنی مؤمن چون مشغول با حراز اسباب عبادت است میداند کہ مقصود از اکل  
 سد جوع و اعانت بر عبادت است نہ تن پروری زیادہ بر روده ضرر است و خورد و کافر چون مملو سبیل و ترطیب بدن  
 و استنشاق ای نعمت نفس است و انفس بر خلاف آنست ولیکن باید دانست کہ این مظهر در هر مؤمن و کافر نیست  
 تواند مؤمنی بسیار خواب باشد یا بجز عادت یا بجهت عارضی کہ عارض است بر طبیعت او یا مرضی کہ باعث رخت

بسیار شرب

شرابی

تبرعیت

برای و کافری کجوار بود از جهت ضعف معده و از جهت مراعات صحت برای اهلایا برای ریاضت بر روزه ایست  
و گفته اند که هر که بسیار است تفکر وی قلیل است مطعم وی در رفیق است قلب وی و هر که قلیل است تفکر او بیشتر است  
مطعم وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند در نیمی آید عکس معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او  
کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی که خفیف است خواب او برکت است در عمر وی و کسی که گران است  
و خواب او بی برکت است عمر وی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
اهل شیع در دنیا اهل جوع اند و آخرت و از عایشه آمده رضی الله عنهما که گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
بسیاری هرگز نبود آنحضرت در اهل و عیال خود که نمی طلب از ایشان طعامی و طعامی نمیگرفت و اگر میخواستند میخورند و هرگز  
میخورانیدند قبول نمایند و هر چه میخواستند میخوریدند و گفته اند که عدم امتلا وافی سیری میجوست سیری کرده که گاه است  
هستی میگوید و بجهت کم بر اندازد آنچه بهتر است بگردن بران از نفسده باطل و ضعیف نسبی متفاوتی است و اهل دنیا آنچه در حدیث  
صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صا حلیه ای بگردن و از جوع و فاقان به بیت الصاری و فرج کردن وی شانه ها  
و خوردن ایشان آنرا آمده که چون میبردند و سیر میباشند بکشدند و گفته است شیخ محمد بن الدین زوی که در حدیث جواز  
شیع است و آنچه در کرامت آن آمده محمول است بر دامت احوی و چون واقع شد شیعیان در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و آله و سلم ثابت شد در حق غیر وی نیز بلا شبهه و از ابی هریره آمده است که گفت سیر نشد آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
از طعامی سه روز پیاپی تا رفت از عالم رواء الشیخان و این حدیث دو مفهوم دارد یکی آنکه سیری وی صلی الله علیه و آله و سلم  
و آله و سلم سه روز پیاپی نبود و اگر بود در کمتر از آن بود یا مراد آنست که تا سه روز نگرفتند و در هیچ روز سه  
روی سیری نمیدید و ظاهرا نیست که مراد معنی ثانی است و الله اعلم چنانکه از ابن عباس نقل کرده که میگفت را سیر آنحضرت  
و اهل و عیال وی شهادت پیاپی که نمی یافتند طعام شب و وجود طعام ایشان بگزاران جوار و از نزدی و محله و در حدیث مسلم  
آمده که سیر نشد آل محمد از نان گندم مگر آنکه بود و یکی ازین دو مورد در حدیث عایشه آمده که گفت بیرون آمد  
یعنی آنحضرت از دنیا و پرسید شکم شریف وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از سیر نمیشد از نان جو اگر سیر  
میشد از نان جو سیر نمیشد از قند و از حسن بهری آمده رضی الله عنه که خطبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
و فرمود بخدا سوگند شمام نکردم در آل محمد یک صاع از طعام و بود آنحضرت الله فانه گفت حسن گفت آنحضرت این  
سخن را نه برای کم پنداشتن مردود خدا را و لیکن خواست که اقامه کنند بوی امرت وی و از عایشه آمده رضی الله عنها  
که خوش می آمد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نساء و طعام پس یافت آن دو چیز را  
یعنی طیب و نساء را و دنیا یافت طعام را و تروی در شمال از نمان بن بشیر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم را نمی یافت از دو قل چیزی که بر کند شکم و دو قل روی ترین تمر که مخلوط باشد از اجناس مختلفه که نور کس

فقر باشد و گفت عایشه رضی الله عنها بودیم مال محمد که مکث میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش و نبود قوت ماگر  
 خرد آب و در روایتی آمده که گفت دو ماه میگذشت ما را برین حالت و می فرستادند بجهت همسایه ها از انصار شیر را  
 و می نوشیدیم ما آنرا و فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام من در راه خدا یعنی ببلاد محنت چنانکه رسانیده  
 نشد هیچ یکی و ایند اگرده شدم در دین خدا چنانکه ایند اگرده نشد هیچ یکی و تحقیق میگذشت شب و روز و نبود مراد  
 بلال را طعامی که بخورد آنرا جگر داری مگر چیزی که می پوشید آنرا بغسل بلال یعنی اندک چیزی که در بلل او می گنجید  
 و پنهان میشد از جهت کمی رواه الترمذی و صححه و در بعضی غزوات بودند اصحاب که میخوردند بر گهای درختان را  
 تا آنکه مجروح میشد کلهای ایشان و نه دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نان تنک را و نان میدو را و نبود  
 در زمان آنحضرت غزال صاحب گفته بسیار تنج کردم تا بد اتم که قرصهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم خرد بود یا بزرگ و نیا فتم درین باب چیزی که بصحت رسید و در بعضی احادیث امر واقع شده تبصیر از غفله که در  
 برکت است و آسانید آن ضعیف است و بود نان خورن آنحضرت سرکه و میفرمود نعم الا و ام اخل و باید دانست  
 که این ضعیف و قلت در حدیث آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم که مذکور شد و ایکی نبود  
 و همه را نبود و اگر بودند از جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بجهت جود و ایثار بود و گاهی بجهت کمهیت  
 شیع و کسر ماده اکل و اختیار ریاضت و پیش از بجز است بود در دقیقه بلکه بودند و چون بجزت کردند و هدیه آمدند  
 موااسات کردند ایشانرا اهل مدینه بمنزل و منایج و اموال و بسا تین و مزایع بودند اصحاب در باب اموال مثل  
 ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیر هم و بذل میکردند ایشان جان و مال خود را برای آنحضرت  
 و امر کرد آنحضرت ایشانرا با آوردن مال پس آن در دابو بکر تمام مال خود را و عمر نصف را و حث و ترغیب کرد آنحضرت  
 اغنیای صحابه را بجهت عیش و عشرت پس تمیز کرد عثمان رضی الله عنه بجز از ثقلی غیر فلک و ثابت شده است که بر  
 میداشت مرایل و عیال خود را قوت یکسال و سوق کرد در عمره خود صد بدنه و خر کرد و طعام کرد مساکین را و قسمت  
 کرد صد هزار درهم در یک ساعت که از بحرین آمده بود و بذل کرد در غنائم هوازن و حنین از بغیر و شاة و نقد و برین  
 از حیطه قیاس چنانکه تفصیل این احوال در مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با مکان حصولی تو سح  
 و تبسط چنان که روایت کرده اند از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز و کار من که بگردانم برای  
 من بطا که را طلا گفتم لایارب بلکه روزی سیر شوم و روزی گرسنه ماتم تا چون روزی که سیر میشوم شکرم میگم و چون  
 گرسنه میمانم تشام میکنم تر که او را بن عباس را در رضی الله عنها که بود روزی رسول خدا و جبریل بر کوه صفا پس بشنید  
 آوازی هولناک که تهرسید ایشان و فرمود یا جبریل چیست این صوت باطل مگر قیامت تا بگو شد گفت جبریل  
 قیامت نیست ولیکن امر کرده است هر روز و کار تو اسفل را که نزول کند بر تو و بیا و مفاتیح خزائن ارض را

در شرح حدیث  
 حالت نبوت

پس آمد اسرا قیل و گفت که خدا تعالی امر کرده است مرا که عرض کنم بر تو که بگردانم همراه تو جبال تمامه را و بگردانم  
 آنها را از مردم و با قوت و ذهاب و فتنه و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو  
 که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر با و شاه باشی و اگر  
 خواهی پیغمبر بنده باشی و در روایتی آمده است که یکی از موالی آن حضرت حاضر بود گفت اختیار کن یا رسول الله  
 آنرا که چند گاه از دولت تو بیا سایم پس یا اگر جبرئیل بسوی آن حضرت که تواضع کن و بنده باش و علماء ارضی نیستند  
 که آن حضرت را فقیر و محتاج خوانند و بزرگ و بزرگوار و وصف کنند و صاحب مواهب لدنیه از طبعی و شرب الایمان نقل  
 میکنند که گفت از جمله تعظیم آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که وصف کرده نشود با آنچه پیش مردم از صفات ضعیفا  
 و مساکین است و گفته شود که فقیر و دغلس بود و انکار کرده اند بعضی اطلاق زهد را در حق آن حضرت علیه السلام حکایت کرده  
 است صاحب شتر الدار از محمد بن واسع که گفته شد نزد وی فلان زاهد است گفت دنیا چه قدر دارد که زهد کرده شود و زود کرد  
 کرده است قاضی عیاض در شفا و نقل کرده است از شیخ تقی الدین سبکی در کتاب خود بسیف السلوک که فقهای اندلس فتوی دادند  
 بقتل و صلب شخصی از متفقه که استخفاف کرد در نشان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انشای مناظره و تسمیه کرد  
 او را بر پیغمبر و گفت از بدوی ضروری بود و بقصد و اختیار نبود و اگر قدرت بر طبایعت می یافت بخورد و استناده و غیر  
 آورده اند که شخصی از اهل مصر دیگر بر بطریق طعن و استخفاف گفت که تو کیستی پدر تو گو سفند میچرا بنده می گفت  
 اگر پدر من گو سفند میچرا بنده پیغمبر هم گو سفند چرا بنده است پس حکم کردند بعضی علماء بقتل و بعضی بقتل زنی که استخفاف  
 کرد بشان آن حضرت از برای دفع عیب و قمار از نفس خود و هم اگر بطریق مسلم و بیان حکم بگویند که آن حضرت گو سفند  
 چرا بنده است و است و هم صاحب مواهب از شیخ بدر الدین در کتبی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای  
 متاخرین که میگفت که نبود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فقیر از مال هرگز و نبود حال صلی الله علیه و آله و سلم  
 بهیچ حال فقر بلکه بود غنی ترین مردم و کفایت کرده او را حق تعالی امر و نیای او را و نفس شریف وی و عیال وی  
 و میگفت در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است اللهم اجینئ مسکینا که مراد است کثرت قلب است  
 و مسکنتی که چیزی در نیاید و ندارد و آنچه واقع شود و موقع کفایت و تشدید بیکدیگر و انکار را بر کسی که اعتقاد کند خلافت  
 این را انتی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آن حضرت الفقیر فخری و به فقر گفت فتح الاسلام حافظ ابن  
 حجر که این حدیث موضوع است قد بر او الله اعلم فائده در احادیث وارد شده و شتهر گشته است که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در وقت جو ع سنگ بشکم مبارک بسته است و صحابه نیز از او روایت کرده شده است از ابن جریر  
 که گفت رسید آن حضرت را جمعی روزی پس گرفت سنگ را و نهاد بر شکم مبارک خود پسته فرمود آگاه باشید بسا نفس طاعنه  
 ناعنه و رویا که جایبه و عار به باشد روز قیامت و آگاه باشید بسا اگر ام کفنده نفس خود را و بزرگ دارنده و بیکدیگر

در حدیث

ابن جریر







و اکل وی زیاده میکند هفتاد و نود را قالد الزهری بکذا فی المواهب و هم از علی رضی الله عنه مرویست که خوردن  
لحم قدیمه میکند لحم را و حسن میگردد اند خلق را و کسیکه ترک دهد آنرا چهل شب بدی گردد خلق او کذا فی المواهب  
و همچنین که در استداست ترک وی درین مدت این خاصیت واقع شده در استداست اکل وی و درین مدت در  
قساوت قلب و سختی طبع نیز اثری وارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها نزد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سماع را و وی بهترین طعامهاست در دنیا اگر  
بخوراجم از پروردگار خود که بخوراند مرگوست هر روز هر یکینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی اکل لحم زیاده  
میکنند عقل را و آمده است که گوشت ذراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم ازین جهت زهر کردید و در دست  
و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم ذراع نزد آنحضرت از آن جهت بود که نیکیافت لحم را و بخورد آنرا اگر گاه و گاه و لحم  
ذراع زودتر بخت میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده که گفت آنحضرت طیب لحم  
لحم الفکر و بعضی گفته اند که محبت لحم ذراع از آن جهت بود که بعد از است از مواضع نجاست و موید این توحیه است آنچه  
روایت کرده شده که آنحضرت مکروه پیدا داشت کلیتین یعنی گردبار از جهت قربت آنها بجان بول اما حافظ  
عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهش میکرد لحم را یعنی بدنای آن نبود  
از استخوان و آشش بشین معجمه و بهله نیز آمده و بعضی گویند بجمه بدنای تمام خوردن و بهله بسر دندان و لحم بکار و پیده  
نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که برید آنحضرت گوشت از شانگ گوشت بکار و که در دست  
داشت پس خوانده شد برای نماز پس انداخت از دست کار و اگر میبرد بدنای در خواست بر نماز و و نه و نکرد  
در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع نکنی لحم را بسکین که آن از صانع اعاجم است  
و بخورید آنرا بدنای که آن باضم تر و گوارا تر است و ابو داود و گفته که این حدیث قوی نیست و حافظ ابن حجر  
عسقلانی گفته که این حدیث را شاهی است از حدیث صفوان بن امیه از جبره الترمذی و در بعضی روایات  
از نهش واقع شده بی تصریح نمی از قطع و تطبیق کرده اند که نهش از عظم صغیر است و قطع از کبیر و خورده است  
آنحضرت بری از او و ایت است از ام سلمه که گفت که آوردم پهلوی بریان کرده اینرا آنحضرت پس خورد از وی  
بعد از آن برخواست برای نماز و و نه و نکرد حدیث صحیح رواه الترمذی و خورده است آنحضرت قدید را سینه  
گوشت خشک شده را چنانکه در سنن آمده است که گفت مروی از صحابه فرج کرد من برای آنحضرت شاتی را  
و اسافرویم پس فرمود آنحضرت اصلاح کن گوشت آنرا پس بود من که میخورانیدم از آن گوشت آنحضرت را  
تا رسیدن به مدینه و مراد باصلاح لحم قدید کردن داشته اند خورده است آنحضرت جگر بریان کرده شده را و خورده  
لحم و جاج را و ایت کرده آنرا بخاری و سلم و ترمذی و غیرهم و خورده است آنحضرت لحم حمار و حش را که آنرا

معدن و استخراج  
تکثیر و تکثیر  
سکون و سکون  
قبول و قبول  
غیر از اینها  
در این باب

گوشت خور گویند و اهالشیخان و خورده است گوشت شتر را در سفر و خورده است گوشت خرگوش را و خورده است  
و واجب بر راداه مسلم و ایدم را در خوردن آن تفصیل است پیش بعضی مطلق جایز است و نزد بعضی غیر انسان بجز  
و خنزیر آن و در نهیب ما جایز نیست جزای و خورده است شیر را که بفارسی آنرا شکسته گویند که شکسته شود  
نان در شوربای گوشت و گاهی گوشت نیز دارد و در حدیث آمده است که فضل عایشه علی الهیاته کفایت النور و  
سایر اطعام و ابو داود از ابن عباس آورد که گفت بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
شیردانه خیز و شیردانه از جیس و حیس و اینچنین طعامی از خرد و روغن و نان است و خورده است نان تر کرده و شکر و روغن  
و مسکه و خورده است نان بزریت و در خوردن هر یک از اینها حدیث آمده است و محمد ثانی آنرا مقبول بود و در حدیثی در  
اوسط از حدیث رضی الله عنه آورده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که جبریل خوراند مرا هر چه تا سخت و قوی گردانید  
پشت مرا برای قیام بیل و گفته است که در سینه این حدیث محمد بن حجاج نقلی است و دوست که وضع کرده است این حدیث  
و خورده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در راه دوست داشته است آنرا و اگر در طعامی بچینه میشد حتی است آنرا از  
جوانب کاسه و میخورد از جهت دوست داشتن آنرا ائس گوید از آن باز که دیدم من این فعل را از آن حضرت  
دوست میدارم که در راه و اهال مسلم و گفته است نوری مستحب است که دوست دارند که راه و هر چیزی که دوست داشته  
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خورده است سلق را بچینه یا در جود سلق بکسر چکندر که نام تر و مضر است  
در روایت کرده است نزدی در شمایل که آمدند روزی حسن بن علی و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر رضی الله  
عنهم نزد سلمی که خادمه آن حضرت بود و گفتند یا سلمی بسیار برای اطعامی که خوش میداشت آنرا بر سر و کف دست  
و آله و سلم گفت سلمی ای پسران من خوش نمیدارید شما امروز آن طعام را یعنی شما طعامهای لذیذ و مثنوی میخورید  
کجا خوش خواهید کرد آنرا گفتند بلی خوش میدارم بسیار برای ما پس گرفت سلمی پاره از جو آس کرد و انداخت  
آنرا در دیگ و بر بخت بروی پاره از زیت و فلفل و حواج و یک و نهاد آنرا پیش ایشان و گفت ای نیست  
طعامی که خوش میداشت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر بخت میخورد آنرا و خورده است آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم خرمیره را بفتح خاء و کسر زای و برادر بعد از تخمینه ساکنه طعامی است که ساقه میشود از آن و بر هیاه  
لیکن رقیق تر از آن که اقال الطبری و جوهری گفته تراشیده میشود کم در پزده کرده میشود و خرد و ریخته میشود و بر سر  
آب بسیار و چون بچینه و نرم گردد انداخته شود آرد و اگر کم نباشد عسیده است و بعضی گفته اند شوربای که همان  
کرده شود و از سبوس و بچینه شود بعضی گویند خرمیره با عجم از نخاله است و با همال از لبن و عنبان گفته که آمده  
بر من آن حضرت و ابو بکر وقت چاشت تا بلند شد آفتاب پس نگاه داشت من ایشان را بر خرمیره که ساختم برای  
ایشان و خورده است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطار البقمه و کسر قات که آنرا بفارسی پینو گویند

شیر که بیرون آورده شده است از وی سکه و بسته شده است و ترش شده و سخت گشته انداخته میشود در طواحا  
و آشها و خورده است رطب و تمر و بسر را رطب بضم را و فتح طافرای تر و تمر فرمای خشک و بسر بضم با و سکون بین  
خورده فرمای خرمای نیم پخته تقال رطب بسر و تقال اول باید اسن النخل طلع ثم بلخ بفتحین ثم بسر ثم رطب خورده است  
که باشت را بفتح کاف و تخفیف موحده بعد از الف مثلثه تراراک که پخته باشد و اراک درخت سرواک که بزبان هندی  
از ایلو گویند و دوست میداشت جذب را بجمیم و زال المعجمه مفتوحین که چهار را گویند بضم جیم و تشدید میم چیزی است  
که از درون درخت فرمای برآید که آنرا شحمه النخل گویند و خورده است جبن بضم جیم موحده بمعنی بنیر از ابن عمر  
رضی الله عنهما آمده که گفت آورده شد جبن نزد آنحضرت در توبک پس کار و طلبیده و سمیه کرد و برید آنرا و او را بود و او  
و در جبن روی بعضی نقار را سخن است و خورده است آنحضرت بلطیج را بر رطب و در روایتی بلطیج واقع شده  
تبعه بضم طاء بر باد و روایتی البلطیج او البلطیج بالشک و بلطیج کنت است و بلطیج کذا فی الموابیث نقلها عن صاحب حکم  
و بود بلطیج احب فواکه نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم و فضل بلطیج احادیث آمده و در آن کتابی ساخته اند و میخوان  
بر آن حکم بوضع کرده اند و الله اعلم و از عجایب است که محمد بن اسلم بن خور و بلطیج را زیرا که منقول نشده است که چگونه  
میخورد آنحضرت آنرا در روایتی خوردن تقا بر رطب آمده که در دست راستی و در دست چپ رطب گاهی ازین میخورد و گاهی از آن  
و همچنین در رطب و بلطیج که در حدیث اشرا آمده است که جمع میکرد میان رطب و خرزنده این دو احتمال دارد که یکی را  
بر دیگری می نهاد وی خورده و یا گاهی ازین میخورد و گاهی از آن و خرزنده یکسره یا معجمه و سکون را و کسر موحده نوعی است  
از بلطیج صفر و از غرایب احادیث حدیثی است که ابن ماجة آورده از عایشه که گفت مادر من معالجه میکرد مرا برای  
فریبی من و استعجال میکرد در آن تا در آوردم را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مستقیم نمی شد او را این معالجه  
تا آنکه خورد من رطب و تقا را و در روایتی تمر بجای رطب پس فرمود من فریبی نیک کذا فی الموابیث  
بدانکه شاید آن را و یا آن حدیث بر آنکه مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بلطیج کسر حرارت رطب بود  
همه در دست بلطیج و قدیل این بان بقاعده طب چنانکه از حدیث ابی اسامه از هشام آمده از صلی الله علیه و آله  
و سلم کان یا کل البلطیج بالرطب یکسر حرز یا بر دنا و بر دند الجرب یا ظاهر میگردد و گفته اند که این اصل غلیظ است  
و ترکیب الطعمه و ادویه حتی که گفته اند که مراد بر بلطیج که رطب میخورد و بلطیج اخضر است که بار داشت و صفر که حرارت  
و تقصیب کرده اند آنرا که خرزنده یکسره یا که در حدیث اشرا آمده است نام نوعی از بلطیج اخضر است و جواب داده اند که  
بلطیج صفر را نیز نسبت بر رطب برودتی است اگرچه از جهت علالت حرارتی دارد و گمان این مسکین آنست که  
تغذیل جمع رطب بر بلطیج یکسره حرارت و برودت و قدیل این بان چنانکه قوم کرده اند شکفت است و ظاهر آنست  
که جمع مذکور اتفاقی بود شاید که آن بلطیج علالت نداشت و تقا خود اصل شیرینی ندارد و بهم خورد تا شیرین گردد

و این از بی تکلیفهای آنحضرت و عدم آنها که در اسلحه اذ بود و در خوردن آنحضرت تر را با خبر شیخ نیز بهنجین گفته اند  
 که شیخ باردیاس است و تر را به طب پس اوام ساختن تر به شیخ را برای کس برودت شیخ است بجز آنکه تر و کس  
 حرارت تر به شیخ و این احسن تدبیر و تعلیل است و الله اعلم بحقیقه الحال و شیخ را آنحضرت تر را به بدین مسکه  
 و خوش می آمد او را و هنوز این طعام در آن دیار متعارف است و در بازارهای نیز می فروشد تری است بر دهن و مسکه  
 نهاده و غالباً بار طب است که در مسکه عفو صحت آنرا می برد و می خورد آنحضرت نان را با نان خورش هر چه میسر  
 میشد گاهی بگوشت و گاهی بطیخ و گاهی بهمد آمده است که نهادن تر را به زبان و پاره از نان شیخ و گفت این ناخوردن  
 این است و گاهی بخل و فرمود نعم الا دام الخل رواه مسلم خطابى و قاضی عیاض گفته اند که مراد باین کلام ملح اقتصاد  
 در ماکل است و منع نفس از ملاذ اطعمه یعنی ناخوردن کثیر بخل و مانند آن را آنچه خفیف است معونت آن و غیره نیست  
 وجود آن و تنافس نکنید در شهوات که مفسد بدن و سقم بدن است و امام نووی گفته که این ملح نفس خل است که  
 که متضمن منفعت است و اما اقتصاد در مطعم و ترک شهوات معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این قیم گفته که  
 این شناس است بهر خل بحسب مقتضای حال حاضر و تفضیل است مراد بر ناخوردنهای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و  
 سبب ورود حدیث آنست که آنحضرت در آمد روزی برای خود پس پیش آوردند نان خشکی پس فرمود آنگاه نشی  
 نیست فرمود شما گفتند نیست نزد ما ناخوردن مگر خل پس فرمود نعم الا دام الخل و مقصود آنست که اکل خبز با دام از سبب  
 حفظ صحت است که اصلاح میکند خبز را و ملائم میگردد اندامی حفظ صحت بخلاف اقتصاد بر یکی ازین و نیست  
 درین تفضیل خل بر لبن و تخم و عسل و زرق اگر حاضر باشد لبن یا تخم اولی بدو و بعد پس گفتن آنحضرت این قول  
 برای جبران کسایه قلوب و خوش کردن دلهای ایشان است نه برای تفضیل دی بر سایر ادویهها و می خورد آنحضرت  
 از فواکه بلد خود در وقت رسیدن آن و پیر نیز نمیکرد از آن و صاحب مواهب میگوید که این از اکبر اسباب حفظ صحت  
 است زیرا که پیر و در کار قنای گردانیده است حکمت خود در هر شهری از میوهائی که منتفع میشود اهل آن بدان  
 و در وقتش پس میباشد تناول آن از اسباب صحت و عافیت ایشان و بی نیاز میگردد انداز استعمال بسیاری از ادویه و کم کسی  
 باشد که پیر نیز کند و احتراز نماید از فواکه بلد خود از جهت ترس بیماری و ضعف مگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر  
 و دورترین مردم است از صحت و قوت پس هر که خورد آنرا در وقتش بر وجهی که باید خورد باشد آزاد و ای نافع انتی و منقول  
 است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می خورد و غلب بطریق خراط یعنی خرط  
 آنست که نهند خوشه را در دهن و بگیرد دانههای آنرا بدین و بیرون آورد شاخ آنرا برهنه از دانهها و متعارف گرفتن دانه بدست  
 و از اخذ آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست در این حدیث را و در بعضی روایات خرصا آمده بهما و جمله برل  
 طار و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصل نخورده و است را از آن نمی نم کرد و فرمود هر که بخورد باید که در مسجد نه در آید



و جماع دیگر را نیز تیسار کرده اند بر آن در روایت کرده است ابو داود و از عایشه رضی الله عنها که آخر طعامی که خورد  
 آن حضرت طعامی بود که در وی بصل بود و ظاهر آنرا برای اثبات و تاکید جواز خوردن یا نجسته بود و اما است که ده شش  
 بوی آن و کراهت در غام دوست دور آنچه بوی آید و در آن مدت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا هجرت  
 در خانه ابو ایوبه نصاری بود و طعامها پیش آن حضرت می آوردند که در آن ازین بقول را بچهار میوه و خود بخورد و  
 بیاران میفرستاد و حکم سیر نیز همین است بلکه غایب از آن و تودی گفته که اختلاف کرده اند علما در حکم ثوم و بصل  
 و کراهت در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بر وی واضح آنست که مکروه  
 بود کراهت تشریفی نه تحریمی از جهت عدم قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا در جواب قول صحابه احرامی که میگفتند  
 قایل است بمرمت میگویی یعنی آنست که حرام نیست بر شما و الله اعلم و صاحب مواهب گفته که واجب است در محبت  
 صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در ترک ثوم و بصل و مکروه داشتن چیزی که مکروه داشته است آن حضرت  
 آنرا زیرا که از او صحت محض صادق است که محبت دارد چیز را که دوست دارد محبوب وی و مکروه دارد چیزی را  
 که مکروه دارد محبوب وی صادق با قال رحمه الله و گاهی که نظیر هر بیانی و عنایت آن حضرت که در تشریع اباحت می افند  
 بحکم آن الله سبحانه و تعالی بر وی رخصه کما یحب ان یوتی غایبه از کتاب آن واقع میشود آن چیزی دیگر است عن الله عنه  
 و در بعضی روایات آمده که یکبار وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و  
 گرسنه شدند خود را بخوردی دادند تا آب دهند بستان مروی را وی خنجره کراش پیش ایشان آورد آن حضرت نان  
 خود تناول کرد و کراش علی رضی الله عنه داد که ذکر فی تاریخ المدینه و صحل و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم که اکل میکرد بیه انگشت ابهام و سیاه و وسطی رواه الترمذی فی الشامل و دیگر که اکل یک انگشت و دو انگشت  
 اکل متکبر آنست و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سیر نمیکردند او را اگر بعد از زمان طویل و اکل نجسه خالی از نشان  
 شر و حرام نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به پنج انگشت خورده است  
 و جمع کرده است میان این حدیث و حدیث متقدم که در اکل سه انگشت آمده است با اختلاف احوال اوقات  
 و بعد از اکل می ایستاد انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمسح و در بعضی روایات امر واقع شده بلعق اصابع و صحف  
 و آمده که صحفه استغفار میکند در لاس خود را و در تلمیل لعق واقع شده که دریافته می شود که برکت در کدام جزو طعام  
 و شرفیت در لعق که در اصابع و در میان و لیستیدن آنها بزبان یا با طن شفت کافی است و در بعضی اوقات  
 می ایستاد انگشتان را بیه اطفال و خادمان را و افعی اصابع در آشنای اکل مکروه است و در اکل از آنچه سابقا شده  
 از خواندن یا تهنیت نیز قوابل آمده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و برص و جذام و صرفه کردن  
 میشود و از اول دوی حقی دعا فیت دلو شود و در ایشان و ویلی از طریق رشید که از خلای عبا سیم است

از آبای خود از ابن عباس آن درده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایه برآید اولاد وی صبح الوجد و لقی کرده شود از وی  
 فقر و اتباع درین امور از اهل تکبر صورت نه بندد و آنرا مستقذر دارند و اگر بحقیقت نگریزید هیچ جای استغناء نیست  
 اجزای همان طعام است که خورده است بمسائل اصحاب و لقی تصدیق استغذر گردد و خصوصاً وقتی که بشنود که فعل آنحضرت  
 است صلی الله علیه و آله و سلم و بحقیقت هر که استغذر کند چیزی را که طوبیست بآن سرور لازم می آید هر چه چیزی  
 عظیم نفوذ یافته من ذلک صاحب مواهب زبیری نقل کرده است که گفت آدمی مصنفه میکند و می درازد اصحاب خود را  
 در دهن خود و دلک میکند و نمازها را باطن فرم را و هیچکس آنرا استغذر نمیکنند و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که  
 بخورد و مشکلی و میگفت من بنده ام می نشینم چنانکه می نشیند بنده و میخورد چنانکه میخورد بنده و در تفسیر آنکه از جهالات کرده اند  
 قاضی عیاض که از محققین شرح حدیث است در شفا گفته است که مراد از آنکه تملک و تقدیر است برای اکل همچو ترنج و  
 مانند آن از آن جلساتی که اعتماد کند در وی جالس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین هیئت استعدا میکند  
 اکثریت اکل را و استکبار میکند از آن و جلوس آنحضرت مانند جلوس کسی بود که گویا برین ساعت خواهد برخاست بطریق  
 اعتماد گفته است که نیست منشی حدیث در انکار ایل بیکجا نب نزد محققین انتی کلام القاضی و مراد باقی آنست که  
 بچسباندن یقین خود بر زمین و ایستاده دارد و ساقین را و مستند باشد به پشت خود و نیست که منشی عنه است در نماز  
 و صاحب مواهب میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض انکار ایل بدان در کمال از  
 خطابی که از ائمه شرح حدیث معتد علیه ایشان است و گفته است خطابی غمافت کرده است اکثر مردم را که ایشان  
 تفسیر کرده اند انکار ایل با حدیث باینین و گفته است خطابی گمان میبرد عامه که مشکلی بمعنی خورده بر یک جانب خود  
 و نه تخمین است بلکه مشکلی بمعنی معتد بر طای که در تحت اوست انتی و انکار ایل بیک جانب نیز تفسیر کرده اند و این  
 جوژی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که انکار اعتماد بر چیزی چنانکه دیار و وساده و مانند آن و بعضی گفته اند  
 اعتماد بر دست چپ و زمین و در بعضی احادیث منی ازین صرگها نیز آمده است و این اشیر و نه گفته که کسی که  
 تفسیر کرده است انکار ایل بر احد الشقیین تاویل کرده است آنرا بر مذہب طایف ابن قیم گفته که این صریح میکند  
 با کل زیر که منع میکند مجری طبیعی طعام را از هیئت خود و مانعی آید از سرعت نفوذ طعام بمعدده وی و بچسب  
 معدده را و مستحکم نمیشود و دفع وی مرغزار و نیز میل میکند معدده و منی ایستد و نیز سدف ذر البسوی وی بسهولت و اما  
 اعتماد بر شئی پس آن جلوس جبار است که منافی طریقه عبودیت است و از نهجت فرمود آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم اکل کما یا کل العبد و بعضی گفته اند که این حکم لقی اکل شکلیا از خصایص حضرت نبوت صلی الله علیه و آله  
 و سلم و حق آنست که عام است نعم اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت این ادب آن چیزی دیگر و الضرورات  
 هیچ المخلوقات و صاحب سفر السعاده گفته که انکار بر پنج نوع است و همه این هیأت را که ذکر کرده شد مذکور است

و صاحب مواهب گفته که چون ثابت شد که اهمیت آنکا بودن او خلالت اولی پس محبت صفت جلوس برای اکل  
آنست که بر دوزانو نشیند بر پشت هر دو قدم یا ایستاده کند پای راست را و بنشیند بر پای چپ و ذکر کرده است  
ابن قیم که می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطین قدم یسری را بر نظر منی بجست تواضع و نادب و گفته که درین  
هیئت النفع و افضل سیات اکل سنت زیرا که اعضا و همه بر وضع طبیعی خود می باشند که پدید آورده است خدا تعالی  
و چون می نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در طعام تسبیح میکرد و افضل آنست که بگوید بسم الله  
الرحمن الرحیم و اگر بگوید بسم الله کفایت میکند و حاصل پیشو دست در آخر طعام حمد میگفت خدای عز و جل باو پیشگاه  
حمد متعدد و ثواب است و بس است این مقدار که بگوید الحمد للذی اطعمنا و سقانا و جعلنا من المسلمین و این دعا نیز به جهت  
رسیده است که میفرمود اللهم اطعمت و سقیت و اغذیت و اقمیت و هدیت فلانک الحمد علی ما اعطیت و میفرمود  
آنحضرت بر بین و امر میکرد بدان و فرمود یا غلام هم الله و کل ما یلیک و حل کرده اند بعضی از شایسته امر را بر زبان  
و صواب آنست که واجب است از جهت ورود و عید بر ترک آن چنانکه در صحیح مسلم آمده که آنحضرت دیدم روی را که میخورد  
بشمال خود پس فرمود کل بینک گفت انما ولا استلج فرمود لا استطعت پس نتوانست برداشتن و دست را برایش  
و برین خود و بعضی استدلال کرده اند بر ندب بقرینه قول آنحضرت و کل ما یلیک و خوردن از محلی واجب نیست و چنانچه  
واده اند که آن واجب است و تارک آن عاصی و آثم است بعد از علم بنبی و بعضی گفته اند که اگر طعام لون و آخر است  
آغذی تکبیر بگویی خورا و اگر لوان متعدد مثل فوکه و غیره جایز است و حدیثی هم درین باب روایت میکنند و آن  
حدیثی ضعیف است که اقبل اگر گفته شود که سابقا گذشت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنج میکرد باران حوائی  
قدحه و این معارض حدیث اکل بمایلی است جوابش آنکه نبی از آن بر تقدیر است که صاحب راضی نباشد و از حضرت  
کیست که را منی نباشد بعضی گفته که آن امر خوردن تنها بود و ظاهر آنست که انس با وی بود و الله اعلم و آنحضرت شکی نیست  
دست را پیش از طعام و بعد از وی و فرمود بر کبر الطعام فی الوضوء قبله و الوضوء بعده و در حدیث دیگر آمده است  
که نزد یک گردانیده شد با آنحضرت طعام پس گفتند صحابه آیا آب بیاریم ترا که وضو کنی فرمود ما مورت بنستم بوضو و مروتی  
که با یستم برای نماز ترا آنگاه وضو شریعت و در این حدیث دست شستن است که وضو که لغوی است  
بمعنی قتلانفت و میخورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرم را روایت است از ابی هریره که نزد آنحضرت  
طعامی آوردند در صحنه که بوشید پس فرمود آنحضرت خدا تعالی نه فرمود دست ما را بخورون آنش و در حدیث التل  
آمده است که آنحضرت کرده میداشت داغ کردن را و طعام گرم را و میفرمود بخورید طعام سرد را که در دست  
برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسامی آمده که چون آورده میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آن  
تا آنکه میرفت جوش او گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد اعظم است برکت دی و بود و آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم را قدسی از خشب متقرب بخدیو گفت انس نوشتانیده ام آنحضرت را باین قحج آب و بنید  
و غسل و جز آن همه مشروبات را و نزد بخاری از حدیث عاصم احوال آمده که گفت دیدم قحج آنحضرت را صلی الله علیه  
و آله و سلم نزد انس و خوردم و روی آب و راه یافته بود بوی شکستگی پس مسلسل گردانیدم و انس بهفته و آن قدسی بود  
جید و عریض اینچوب نصار بضم نون و هذا بحجه فالصل از چوب و از هر چیز و گفته اند که از شجر آثل بود و لون او بایل  
بصفر است بود و گفت ابن سیرین بود و روی حلقه از این پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذی سبب  
یا فقه پس باز داشت او را از ان ابو طلحه و گفت تغییر ده چیزی که ساخته است آنرا سوختن او آید و بعد از آن بخاری  
آورده که گفت دیدم این قحج را بصره و خوردم در روی آب و خریدند آنرا از اولاد نصر بن انس بن شد و در هم  
آید انی المواهب و خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان بهرگز و خورد نان تنگ و لیکن خورد بر سفره و آن از  
چرم یا برگ بود الان متعارف در جرین و برگ خواست در مواهب از کتاب های نقل کرده که بعضی اطباء گفته اند که  
هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشاء شام کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که مضرت نماز گذاردن بوزن اکل  
آسان میگردد و بهضم را و حاصل و اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تحقیق دوست میداشت آب  
شیرین سرد را وی آورده صحابه رضی الله عنهم اجمعین برای وی از سیرقیا بضم سین ممل و سکون قاف چشمه ایست که  
بیان وی و مدینه دور و راه است سی و شش میل و استغذای آب منافی زهر نیست و داخل ترقه مذموم فی  
و چگونگی باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا سیدنا از اهدین صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده بر آن از تلبیه یک بار و شکر  
و بکتاب داخل ترقه و تنعم است و از نام مالک که است آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب پیش از  
تفصیلت و سرد نیز همین حکم وارد و منقول است از یکی از اکابر که گفت با تلبیه خود ای پسر که من سرد کرده بخور آب را  
زیرا که آب سردی بر آرد شکر را از میان دل تلبیه گفت آنرا چو پی که آب بر روی او نهاده بود تا سرد گردد پس رسید  
آنقاب بر آن و بر نداشت و هم آب گرم خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بپردازم گفت ای پسر که  
آن مرد صاحب حال است متابعت او راست نیاید و گفته اند از ان مرد سری سقطی است رحمه الله و آورده اند که  
آنحضرت غسل بآب مزج میکرد و وقت صبح و آنرا نوش جان میکرد و چون ساعتی چند بر آن میگذشت و جوهری پیدا  
میشد تا دل بیکدیگر چیزی از آنچه حاضر بود از طعام و صاحب مواهب را باین قحج نقل کرده است که درین  
حفظ صحت است که راه نیابند آن مگر قاضی اطباء زیرا که شرب غسل و لقی آن بر نداشتن از آله میگردد بطن و شوی  
تخل معده را و جلا میدهد از وجع او را و رفع میکند فضولات او را و گرم میکند معده را با اعتدال و میکشاید بند را  
و آب سرد و طرب بار داشت قحج میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عایشه  
واقع شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را در بدن بپوشد آب سرد مزج بصل است یا قحج تر

صحت  
در شرب آنحضرت

وزیب و نیک است و زردی نفی عظیم است و از دیاد قوت و روش ساختن نفی و نیک است که تمویز زیب را گفته  
در آب انداخته نگا دارند تا آب شیرین شود پس اگر یکدور و رنگا دارند تا با شیرینی لب گزیدگی پیدا کرد و نیک است  
و اگر بالفعل بخورد نفی گویند و اگر یک روز و در بایستد نیک و این حلال است و وضو بوسه بآب است و زیب حنفی و  
اگر بسیار است و نیک و نیز گرد و گرد و اگر گرفت اندازد حرام و نجاست و آنحضرت دوست میداشت لب را و میفرمود  
بچیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند و اگر لب را بعد از خوردن طعام میفرمود و در نماند و بعد از لب میفرمود  
و در نماند و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که هر چیزی اندک اگر کسی به هر دو بناید که لب را و ساده  
و دهن و در حدیث دیگر طیب واقع شده است بجای دهن که فرد متعارف از آنست و میخورد گاهی شیر خالص و گاهی  
آمیخته با آب سرد و نیز که شیر زرد و شیرین گرم میباشد و آن بلاد و غالب گرم اند پس مشک گرمی شیر بر سردی آب  
و قهوه که شیر بر مزاج لطیف آنحضرت مناسب موافق ترمی آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین خوال است  
آن شاء الله تعالی بهر گشت این موافقت سعادت فیض گردود در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در بستان یکی از انصار و با آنحضرت صاحبی بود مرا و او در روایتی آمده که ابو بکر صدیق بود  
رضی الله عنه و آن انصاری آب میگرفت و این در بستان خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اگر نزد تو آبی باشد  
که شب کرده باشد در مشک کنه یعنی سرد باشد یا رو اگر نه کنه یعنی آب از جدول بخوریم که میرو پس گفت انصاری  
ای نزد من آبی هست که شب کرده است و مشک کنه پس رفت در عیش بارخ و ریخت آب در قوع و دو شید  
بر آن از گوشتندی که در خانه داشت پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که آب از جوی خوردن  
بهین است چنانکه چهار پاشا و زرد و خراج حدیث گفته اند که در کعبه اینجا آب بدست خورد دست نه بهین گویند که ایشان  
حل بر حقیقت کعبه مناسب بلو مقام و رفت در جهه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد یافتند و هیچ بعد نیست از  
به تکلیفهای آن سرور و شاید که در خوردن باین روش ذوقی بهم یافته باشند و الله اعلم و این فقیر در صحبت یکم  
از صلحای وقت که بر علم حدیث اطلاع داشت رحمه الله بود و همین طور در باغی آب در جدول میرفت آن غریز  
کعبه کرده آب خورد و در آن وقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث جابر  
معلوم شد که این فعل آن عزیز بقصد اتباع بود و آنحضرت آب بر طعام نمیخورد که مفسد است و تا طعام با نهضام  
نیاید آب نباید خورد و آب شسته میخورد و عادت شریف برین بود و راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نمی کرد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که بخورد یکی از شما  
ایستاده و اگر نخورد و بفراموشی می کند و بیرون اندازد آب را از شکم و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده رضی الله عنهما  
که گفت آوردم نزد آنحضرت دلوئی از آب زرم پس خورد آنحضرت از آن ایستاده و در حدیث علی مرتضی

رضی الله عنه آمده که وضو کرد پس بایستاد و خورد و بقیه آب وضو را گفت مردم کرده می پندارند ایستاده آب خوردن را و من پیغمبر خدا را دیدم که کرد چنانکه من کردم و این حدیثها همه صحیح است و جمع میان آنها آنست که شرب قلیما مکروه است بکراهت تنزیهی و قلیل آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است مرشایع را کردن فعل مکروه برای بیان جواز که واجب است بروی و نسبت بوی مکروه نیست و امر استقامت محمول است بر ندب و استحباب پس هر که ایستاده بخورد و شرب است مراد را که فی کتبه جبت این حدیث صحیح صحیح خواهد بسیار خورد یا عمداً و در حدیث تخصیص بسیار برای اشارت است بآنکه ترک اولی و افضل عدا از مومن چون واقع شود کذا قالوا و مالکیه بر آنند که لا یاسن بالشرب قلیما و استلال کرده اند بحديث جبر بن مطعم که گفت دیدم ابو بکر صدیق را رضی الله عنه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است در از عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم که ایشان میخوردند آب ایستاده و جواب میدهند از حدیث ابی هریره بآنکه عجل بنی که از این حدیث است که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب قلیما مخصوص بآب وضو و زمرم است و بعضی از علما گفته اند که شاید که نهی منصرف است و وجهی بکسی است که آورد آبی برای یاران خود و بهادرت کرد بخوردن آن پیش از ایشان بیرون چه استبداد و بیرون آمدن از قاعده ساقی القوم آخر هم شرب است و عمل برین وجه محض احتمال است که بر اینگونه اند ایشان آنرا و دلالت نیست عبارات حدیث را بر این وضو اب است که احادیث فرب قلیما دلالت بر اصل جواز دارد و احادیث ثنی بر استحباب فرب قاعدا و اولی و افضل شرب قاعدا است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نهی از شرب قلیما بمنی بر قواعد طبیعیه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا رعایت میکرد و بدان ارشاد مینمود و مقتضای این کلام آنست که اعتیاد بدان نکند و اگر اعیاناً بخورد و ممنوع نباشد و الله اعلم و بعضی گفته اند که قول با استدلال بر قیاسی هر چه است و حدیث مسلم از ابی هریره که ذکر کرده شد صحیح نیست در دفع بلکه ظاهر در وقت است و الله اعلم و نزد امام احمد از ابی هریره آمده که وی رضی الله عنه دیدم که آب میخورد ایستاده پس گفت فی کن این آب را گفت مردم برای چه می گفت ابو هریره خوش داری که بخورد آب با تو که به بگفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خوردن با تو یکسان بدتر از آنکه به است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را بنده دم و میفرمود که این شرب سازنده تر و گوارا تر و شفا بخشنده تر است و قیوح را از دهن مبارک جدا میکرد و دم میزد و از دم درون در قیوح نمی میکرد و چون نزدیک میکرد آفتاب بدین نفیس تسمیه میکرد و چون جدا میکرد و حد میفرمود میگرد این راسه بار آمده است که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم بعد از شرب این دعا نیز نافذ است الحمد لله الذی جعله عذیا فراتا بر حتمه و لم یجعل له علما اجابا بدو نوا و نیز آمده است که فرمود است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه یکبار آب را یکبار در دو رنگشید و در کشیدنی و ازین حدیث معلوم میشود که لول کوزه بمیان دهن در رفتن



چنانکه بعضی میکنند ممنوعست زیرا که مص لب می باشد ولیکن جدا داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مص  
 نیست و آنحضرت مکرر عرض میکرد طعام را بر همانان خود یکباری نوشانید شخصی را شیر و سهر بار میفرمود و شرب  
 نماد آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق که دیگر جای نمانده است آنرا راه انجاری و چون  
 میخورد با قومی نمی بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول نمیخورد و در آخر وقت میکرد ایشان در حدیث  
 آمده است که چون نماده شود باید پس باید که برنجند مرد و دست باز ندارد از طعام اگر چه سیر شود تا قانع نشوند قوم  
 زیرا که این خجلی میکرد و اندیشه این را و شاید که باقی مانده باشد در احاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند  
 بطعام و به مهمانی می برد و شخصی در دنبال نمی افتاد اعلام میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود میگفت  
 این شخص تلاح شده است ما را اگر خواهی برگرد و احدیست و طفیلی شدن خادمان و تابعان یا اکابر و مقتدایان  
 آمده است و جایزست و مقتضای این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند و استجازات خواهد از دست  
 و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام میخورد و نزد قومی بیرون نمی آمد تا دعای میکرد و برای ایشان میگفت  
 اللهم بارک لهم فیما رزقتم و اغفر لهم و ارحمهم و اصل نوع دوم در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع  
 و ترک تکلف بود یعنی هر چه می یافت می پوشید و تنگ نیگرفت تعیین و اقتضای بر صنف معین و طلب نفیس  
 غالی و نه شسپس رخص و تکلف نمیکرد و هر چه موجود و میسر میشد می پوشید و اقتضای میکرد بر آنچه داعی بود ضرورتی  
 و غالب حال کسار و دوازار درشت می بود و پشمینه می پوشید و آورده اند که بود مرا آنحضرت را کساء و بلند پیوند کردند  
 که می پوشید و پیوندیستم من بگریده می پوشتم چنانکه بندگان می پوشند و راه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران بها که  
 ملوک عجم ابداء و ارسال می نمودند بقصد استالط خاطر ایشان می پوشید و و می کشید از بدن شریف و می بخشید و مردم  
 قسمت میکرد و نزد انصاف و نظر بعلو همت سیایات در لباس و تزیین بدان از خصال اهل شرف و جلالت  
 نیست بلکه از صفت و صفات نساءست محمود تفاوت و نظافت ثوبست و توسط در نفیس که لباس اشال عزیزان  
 باشند و مسقطا مروت نبود و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 از جمله کرامت مومن نزد فدای عز و جل تفاوت ثوب و رضا بمیسرست و آنحضرت کرده میداشت جامه چرکین را  
 وقتی مردی را دید که بود بدوی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه سازد و دید شخصی را  
 ثوابیده موی چرکین جامه بدنیات فرمود گاهی می آید یکی از شاهان و شیطانست و تکلف و مباهله در تزیین نیز  
 خوش نمیداشت در سفر السعادت میگوید که عادت شریف در لباس ترک تکلف بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه  
 و آله و سلم دو فرقه شدند بعضی میبانه کردند در تزیین و تجمل و جامهای نفیس پوشیدند گرفته و مقید شدند بدان و بعضی  
 التزام کردند پوشیدن جامهای درشت زبون خسیس و مقید شدند بدان و این هر دو روش خلاف طریقه نبویست

ص

بند اوست

و تزیین

و توسط عدم تقید و تکلف محمودست در هر حال و شک نیست که سیرت سلف و عادت علماء و زهاد و عباد ایشان  
بذات هیئت ثیاب بود و حدیث هم در مدح آن در تشریب در آن نیز در و یافته و آمده است لهذا از قس الامان  
و در باب تجمل و تحسین هیئت و نظیف ثیاب نیز واقع شده و چون آنحضرت ذم تکبر و خفا کرد گفتند یا رسول الله  
مرد و دست میدارد که جامه وی نیک باشد و لطیف حسن بود فرمود آنحضرت ان الله جمیل یحب الجمال کبر بطر الحق  
یعنی تجمل و تحسین در لباس و هیئت است از تم تکبر نیست که عناد و سرکشی کردن بحق است و در حدیث دیگر آمده که ان الله  
لنظیف یحب النظافه یکی از صحابه میگوید که دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود برین جامه و لون فرمود  
ایا هست ترا چیزی از مال گفته ام نهم داده است مر خدا تعالی از نعمتها و اموال دشتران و گو سفندان فرمود پس ظاهر کن  
نعمت خدا و اگر است او را بر تو یعنی جامه مناسب حال غنا پوش و شکر نعمت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون  
داده است تر خدا تعالی مال باید که دیده شود اثر نعمت خدا و اگر است و تعالی بر تو دیده پریشان شود و دیده موی  
فرمود چیزی نمی یابد این شخص که تسکین کند بدان سر خود را و دیده موی که بروی جامه است چه بکن در یکمین فرمود  
نمی یابد این مرد چیزی که بشود بدان جامه خود را و آمده است که خدا دوست میدارد که به بند اثر نعمت را بر بند خود  
پس این جمال ظاهر موجب شکر نعمت است که جمال باطن است و لباس تقوی اشارت بانست قال الله سبحانه  
یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا واری سو انکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر من اودی را باید که ظاهر و باطن  
خود را طاهر و نظیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بجملیه اخلاص و صدق آراسته و جوارح بر یور طاعت  
و نظافت پیراسته و از نجاست امر تطهیر بدن را انجام داد و احداث و خلق شعور مکر و جهو ختان و تقطیع اظفار و حلق مانه  
و آرو شده است بدان سنت و آنرا حضرت خوانند یعنی سنن انبیا سابق و مدار کار درین باب بریت است اگر پوشیدن  
لباس فاخر برای نفسانیت و رعونت و کبر و قدر دنیا و اظهار جاه و جلال و آرایش و شوکت نفس و تفوق بر بقدر کم است  
تقلوب ایشان میکند مذموم و مستحب است چنانچه در شان منافقان آمده و اذاریتم بجمک جسام و باین اشارت  
است بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و انما ینظر الی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب زهدیث مسلم  
آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم و اگر به نیت اظهار نیست  
و شوکت علم و عزت دین و جمال حال و تنفید امر دین باشد مدح و چندین از علماء و عباد لباس حسن و جامه نفیس  
پوشیدند و هیئت ایشان صالح بود چنانکه آنحضرت برای و خود تجمل مینمود و برای جمیع عباد نیز جامه جدا  
میداشت و گفته اند که این نظر لباس است که در حقیقت برای قبال بود و پوشیدن حریر و اظفار خفایا و اگر در این است  
که متضمن اظهار کلمه الله و نصر الدین و غیظ اعدای دین است و بعضی برای آن لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار غنا  
و ثروت کنند و فقرا و سایلان بایشان روی آرند و متوجه شوند و مثل این تفضیل در لباس و لون و حشرین

میرود اگر بخت نخل و خبث یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مذموم و اگر بخت زهر و عدم رغبت در تناسخ  
 دنیا و زینت آن و کفایت و ایشار بود محمود و آنکه ازین هر دو قصد و نیت خالی بودند محمود خواهد بود و نه مذموم  
 کذا فی المواهب و ظاهر آنست که این قسم از دایره اباحت بیرون نخواهد بود بلکه در تمام اقسام سخن در تفصیلت  
 و استجاب و تراست ثبوت نه اصل اباحت و در مواهب لدنیه کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید شک  
 نیست که سیرت سلف صالح بذات هیئت و رشادت لباس بود پس هیئت حال پیش از لیه که نخل میکنند در لباس  
 و آراسته و پیراسته میدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتدا به سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید  
 آنچه نقل میکنند از بعضی مشاییر عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون یافتند اهل غفلت و مشغولان  
 بدنی را از انحراف در زینت ظاهر و مخفی بتلوع دنیا و مطمن بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت چیزی  
 که تحقیق کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم میدارند و او را فافلان و استغفار از آنچه محتاج اند بدان اهل غفلت و زهد  
 و نفرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در آن بدون شکر گذاری ازین نعمت گویند و دوستی و چون گذشت  
 برین حال زمان و راه یافت قسودت به نیات این معنی و در کمال این حقیقت در راه یافت غفلت از راه دیگر  
 دیگر فتنه بعضی مردم رشادت و بذات هیئت را حیل در تحصیل دنیا و متکسر شد و گشت آنچه طریقه ترک دنیا بود  
 وسیله تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفوت چنانکه مشایخ شاذلیه و هر که میروند از پی ایشان سلوک  
 میکنند بر مذہب ایشان رشادت لباس و بذات هیأت و دانستند این را موافقت سلف نه مخالفت ایشان  
 نظر بمعنی و حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالفت نماید و تحقیق ارشاد کرده است ابرو الحسن شاذلی که مقتداست  
 و رئیس سلسله شاذلیه است مگر سی را از اهل رشادت که انکار کرد بروی جمال هیأت و نخل لباس را گفت یا هذا  
 این هیئت من و لباس من میگوید بنیان حامل محمد نه شکر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و هیئت و لباس تو  
 میگوید بدید چیزی مرا از دنیا می خود و افعال این طائفه دایره حکمت و نبی بر معنی و مقرون به نیت است اکنون  
 بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل بیان کنم و وصل بدانکه نمود عمامه شریف آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری بود و نه صغیر که قاصر بود از وقایع سر از حرو برد آمده است  
 که از چهار ده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یک دست است از سر انگشت میانه  
 تا بند مرفق و آن دوشتر است مقدار است و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در  
 بعضی مواضع چنانکه در مساحت حوض ذراع کپاسی نیز اعتبار کرده و آن ستارفت هر قوم است در هر زمان اما  
 اعتبار آن در اینجا نیز تجویز نمیشود و الله اعلم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر معمول و سامعه کرده میشود  
 در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عمامه عاجز است میان مسلمین و مشرکین عمامه با عذبه است چنانکه

سیاق حدیث ناظرست در آن و آنحضرت را عمامه بود که آنرا سحاب نام کردند و او ثواب و اقراس و مرکب را نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم اسما بود چنانکه در آخر کتاب بیاید و در تحت عمامه قلمسوه می بود لایطیسه یعنی پست بسره پیوسته نه بلند مثل طایقه و بود و آنحضرت را قلمسوه سفید آمده است که آنحضرت نزد صلی الله علیه و آله و سلم فرق میان ماه و مشرکان عمامه بر قلائس است و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه ما عایم بر قلائس پیشیم و ایشان نه بر قلائس پیشند دوم آنکه ایشان قلائس پیشند بی عایم و مراد معنی اولی است زیرا که عمامه پوشیدن مشرکان مقررست و الله اعلم و چون عمامه می بست سدل میکرد و راه الترمذی فی الشیامیل عن ابن عمر زیاده کرده مسلم و قد ارثی طرفیها این کیفیت یعنی تحقیق را کرده بود و طرف عمامه را میان دو شانه خود و این را عذبه و ذوا به نیز گویند و این را سنت عمامه میدارند و نیز از ابن عمر آمده رضی الله عنهما که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تعظیم عمامه و بر میگردد و دیگر دانید هیچ دستار را بر سر مبارک و نمکلا نید یک طرف عمامه را و بر با یک طرف دیگر را و صحیح مسلم از حدیث عمرو بن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر و بروی عمامه سودا بود که را کرده بود و طرف آنرا میان دو شانه خود و از جا بر آمده رضی الله عنه که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که را بود بروی عمامه سیاه و در حدیث جابر ذکر ذوا به نیست و این دلالت دارد که از خا و ذوا به داریم جهود کذا فی المواجه بلکه در حدیث بخاری آمده که در آمد آن سرور روز فتح بر سر مبارک وی مغفور بود و میگویند که در دخول که مکره ساز جنگ در برواشت و مغفور بر سر مبارک بودند دستار پوشید در هر موطن مناسب آن و بعضی جمع کرده اند میان این دو قول بآنکه عمامه فوق مغفور بود و جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخول مغفور بر سر داشت و بعد از آن در آمدن مغفور بر سر عمامه سودا بر بست بلیل قول عمرو بن حریث که خطبه خواند بروی آنحضرت و بروی عمامه سودا بود زیرا که خطبه بر در کعبه بود بعد از تمام فتح و این اعرابی گفته که این اولی و ناظرست در جمع از اول و تمام این قصه در غزوه فتح که بایا نشاء الله تعالی و در حدیث عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت عمامه بر بست بر سر من رسول خدا پس سدل کرد پیش و دست من و پس پشت من و آمده است که طایکه روز بدر و چنین بنقر مومنان آمدند عمامه باین هیئت بسته بودند و گفتند اند کاد فی مقداره عذبه چهار انگشت است و اکثر آن تا نصف ظهر و زیاده بر آن داخل اسبال است که حرام و مکروه است و بجای عذبه تخنیک نیز آمده که ذوا به از جانب بسیار از زیر خنک و زقن گذرانیده بر جانب باین نمکلا نند و گفته اند که قنم بجای تخنیک و سدل مکروه است و این بر تقدیری است که آن سنت مکروه است و اگر مراد کراست تنفری دارند مال آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود استین پیر این شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد دست و در از تر ازین مانع نمیکرد از سرعت حرکت و بطش و کوبه تر ازین نگاه نمیدارد دست را از حرو و جزو در همه افعال آنحضرت و او ضلع وی صلی الله علیه و آله و سلم معانی و حکمست که واقع است بر طبق عدالت و

و مناسبت و مجتنب بود در ذیل قیص و رواه از روی صلی الله علیه و آله و سلم تا انصاف ساقین و نیک گذشتن از شتانگ  
و گویا انصاف بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقت نصف که وسط حقیقی است شرط نبود و بطرانی از این عمر آورده که  
گفت دیدم این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اسبالم کرده ام از او خود را پس فرمود آنحضرت یا ابن عمر هر چیزی  
که لمس کنی زمین را از ثیاب در آتش و درخت است و در حدیث بخاری هر چیزی که پایان ترا از شتانگ است از ازار در  
نار است و این حکم برای مردانست و زنان را جایز است اسبالم و تطویل و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض  
کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود از خاک کنند یک شبر گفت اکنون برهنه میشود پایهای ایشان فرمود  
از خاک کنند یک فراس و زیاده نکنند بران و این است حکم مرد در ذیل قیص ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن  
ذیل مرزنان را جایز باشد و باید دانست که اسبالم مخصوص بازار نیست بلکه شامل است قیص را در داد و عمامه و غیر  
و در حدیث این عمر آمده و تصحیح بدان واقع شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسبالم در ازار و قیص  
و عمامه است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق رعونت و کبر احدی نباشد و لیکن اکثر در احادیث ازار واقع شده بود  
و بعضی کثرت وجود اسبالم در آن و بلفظ ثوب مطهر نیز واقع شده و لیکن وجود معنی جر و عمامه خفای دارد و از  
بان اطلالت عذبه است از حد محدود و تطویل کمال چنانکه متاد ابل مجاز شده است نیز داخل بن حکم است و حسب  
موافقت از ابن قیم لقل میگوید که گفته است این آستینهای فراخ در ازار مانند افروج و عایم مثل اینج که عادت شده است  
و پوشیده است از این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالفت سنت است و از  
جنس خیلاست و از بعضی دیگر از علما نقل کرده که گفته پوشیده نیست بر ذوی بصیرت که آستینهای دراز که درین  
زمانها متعارف شده در روی اسراف و اساعت مال است که منعی عنه است و لیکن حدیثی آمده است مردم را  
و مطلقا و گفته است هر قومی را شعاری که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیلاست شاک نیست  
در تحریم آن و آنچه بطریق عادتست تحریم نیست در آن مادام که بجز ذیل نکشد که ممنوع است از ثواب ثقل کرده است  
قاضی عیاض که است هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه معتاد است در لباس از طول و وسعت انتهی و درین  
اقوال که از علما نقل کرده شد تصریح است بمرت که است این طول و وسعت و لیکن در ادراج لفظا عادت و متاد  
و تعارض اشارت گویند و از علما از آن میکنند و از بعضی اکابر حریم شریفین زاهدان الله تعالی و تشنه یاباشند  
شده است که میگویند این طریقی لباس عرف و شعار باشد است اگر نگینم شناخته نمی شویم و عزت ما فوت میشود  
اما سخن در آنست که چرا این عرف و شعار را ساخته اند که خلاف سنت است و الله اعلم و بر هر تقدیر هر چه  
واقع شده است از حرمت و کراهت از اسبالم و تطویل از ازار و جز آن مقید بقصد خیلا و تکبر و تنزین است و  
اگر نه باین قصد باشد چنانکه دفع بر دو عارضه دیگر داخل این حکم نبود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه

عادت وضع چنینی شسته بود که از روی فرومی هشت و در عورت اسبال می شست و چون از آن بقی واقع شد  
بر آنحضرت اظہار کرد که حال از این چنین است چکار کنم فرمود آنحضرت تو از اینها نیستی که در شان تو خیلا روا شده باشد  
و باید دانست که از آنکه اینها مذکور است بمعنی نه بندست، اما از آنکه در عورت بجم است و عسب آنرا سدا دل  
میگویند اختلاف است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء جزم کرده اند  
که پوشیده و بعضی موصی در مسند خود بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت آدم من بازار را روزی همراه  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس شست آنحضرت بدان زن از آن پس خرید سدا و بی چهار درهم و بود در اہل  
سوق را و زانی که در آن میگردد و این پس گفت مراد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر کش و جرب بر کش پس گفت  
و زان این کلمه نشنیده ام من نه هیچ کی گفت ابو هریره وای بر تو نمی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان و  
چند پستی دست رسول خدا میخورد که پیوسته آنرا پس کشید رسول خدا دست خود را از وی و گفت ای فلان این اعمام  
بملوک خود میکنند من ملک نیستم بنیتم من مکرودی از شما و گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سدا و دل را گفت  
ابو هریره خواستم من که بردارم فرمود آنحضرت خداوند متعال سدا را بر سرست بر داشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف  
باشد که عاجز آید از برداشتن آن پس یاری دهد او را برادر مسلمان گفت ابو هریره گفتم یا رسول الله خریدم  
سدا و دل را تا پوشی آنرا گفت نعم پیوسته در سفر و حضر و شب و روز زیرا که بدستی من مأمورم بستر و نمی بینم چیزی را  
سدا تر از روی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن خریدن آن از آنحضرت بصحت  
رسیده است و در حدیث گفته که ظاهر آنست که خریدن برای پوشیدن ابودروایت کرده شده است که پیوسته  
آنحضرت سدا و دل را و پیوسته ندی با در زمان آن و باندن وی و الله اعلم و بود محبوبترین ثیاب نزد آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم قمیص اگر چه از او در دایم بسیاری پوشید اما پوشیدن پیراهن را دوست تر میداشت و از  
آنرا که گفت بود پیراهن رسول خدا از پنبه کوتاه و مان و آستین و بود قمیص او را که محقق نزد علماء محدثین و  
متعارف تمامه و یا عرب آنست که قمیص آنحضرت را چپ بود بر صدر شریف و سنت قمیص آنست و آنچه  
متعارف اہل دیار ما و اہل اند و ہندوستان است که دو تکه کند بر دو طرف گردن و در عرف عرب متعارف زنان  
است و تکه های مردان بر سینه است و درین دیار اصطلاح بر عکس اصطلاح آنجا است حکایت یاد دارم که روزی  
در حرم شریف با یکی از یاران هند که کهای پیراهن و بر دوش اہل ہند پوشیده بودم که یکی از علمای عرب پیش ما  
می گردوی آید و میرود و بجانب آن یار ہند نگاہ میکند عرض کرده شد که سیدنا چہ می بیند و چہ میگوید گفت این مرد  
شرمندار و کہ لباس زنان پوشیده در حرم خلافت است روایت است از معویہ بن قرہ از پدرش کہ گفت  
آدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم با مبطی در دینہ تا بایست گتم آنحضرت را و بود تکه های پیراهن کشاده



پس در آوردم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم خاتم بنم قزاق واه الترمذی سیوطی میگویی  
که این حدیث دلالت میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که اندر داشت و تو هم کرده کسیکه نیست نزدی علم نیست  
خلافت آن انشی و بود طول روای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار فرسخ و عرض وی دو فرسخ و شش از این عمر  
آمده که گفت و سادهم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بروی از روی بوی تقطع میکرد و آمده است که آنحضرت  
از خاکسیران از این پیش و بر میداشت و بلند میکرد و از پس و از این عباس آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم که از از می بست زیر ناف خود پیدای بود و ناف وی و دیدم عمر را یعنی الله عنه که از از می بست فوق  
سر و مروی است از ابوبکر بن ابی موسی اشعری که گفت بیرون آورد بسوی ما و نمودار عایشه رضی الله عنها را و  
و از او رشت رقع و گفت تبص کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین دو جامه باین  
صفت و گفت اسانیت ابی بکر و جبهه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد عایشه که چون فوت کرد آنرا من گرفتیم  
و ما می شوئیم آنرا برای بیمارانی برای طلب شفا و پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبهه و میته تنگ  
استین را چنانکه در وقت و عنودستهای مبارک از اسعین برآورده جبهه برکتین و پشت انگنه پس دستها پیشه است  
و این در حالت سفر بود و در سفرها تنگ پیوسته مید و روایت کرده است انس بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم دوست میداشت و پیوسته جبهه را بکسها و علم و فتح و موحده نوعی است از سر که در وی حمزه است و آن  
جامه برین سمر آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبها تا باب و بروی حله جمر او پس نظر میکردم  
گاهی بسوی قر و گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت نزد من احسن از قر صلی الله علیه و آله و سلم و از برای من  
عازب آمده که گفت دیدم من پیچگی را و در وانی چیزی را احسن در حله جمر از رسول خدا و در وانی ندیدم  
من ذی لیه را در حله جمر احسن از رسول خدا و لیه کبک لایم و تشدیدیم و درون جبهه جیم و تشدیدیم که امام میکند و فرود  
می آید تا دوش و تحقیق آن در بیان حلیه شریف گذشته است و از جا برآمده که گفت بود رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم که پیوسته بر دامن خود را در عیدین و جمعه و حله نام جفت جامه است و او از او حله نمی باشد مگر از  
دو جامه یا جامه که استر و او آخر آنکه خطهای سرخ بافته اند چنانکه درین دیار ما الا یحیه میباشد و این از سر و میته است  
مشهور باین اسم بخت پنج خط و شش در وی و نیست مراد از آن سرخ صرف آنکه سفید است لبس آن در هیچ مسلم  
از این عمر آمده که گفت دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین دو جامه معصفر گفت این لباس کفار است  
پس پیوسته آنرا از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت در آنهم پیوسته معصفر صلی الله علیه و آله و سلم بود برین  
جامه معصفر گفت از کجا یافته تو این را گفت ساخته است آنرا امای من ابلیس من فرمود بسوز آنرا و اشتباه شده  
بجبهه مردم را از حدیث که لبس آن حله جایز باشد این خطاست مراد با حله آنجا حق است که خطوط آن حله را در دو جامه

اخضر که در حدیث ابی ریشه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که بود بروی دو بر و اخضر  
 و در حدیث عطاء بن یسلی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که طواف میکرد و مضطجع بر بر  
 اخضر مراد بروی است که در وی خطای سبز است اگر چه در اینجا محل بر سبز صرف نیز احتمال دارد اما متعارف و یار  
 عرب همان معنی است همچنین اصفی هم بمعنی آنکه خطهای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز بمعنی جامه افروشی قهیه اند  
 آن نیز خطا است تحقیق آنست که مذکور شد و صاحب مواهب از وی نقل کرده است که اختلاف کرده اند عکس  
 در شایب معصومین باحت کرده است آنرا جمعی از علما از صحابه و تابعین و من بعد هم گفته است که باین قابل  
 است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهم ولیکن گفته است مالک لبس غیر معصومین است و در روایتی  
 تجویز کرده است لبس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است در نوافل و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است  
 که است تنزیهی و حمل کرده اند نخی را برین زیرا که ثابت شده است که آنحضرت پوشید حله حراد و جواب بله نمان  
 معلوم شد و بعضی حل کرده اند نخی را بر محرم حج یا عمره و این نیز تکلف است نسبت دلیل بر تخصیص و در مذاهب حنفیه  
 نیز اقوال است صحیح آنست که مکروه است که است تحریمی و جائز نیست بآن نازبا که است و شیخ قاسم حنفی که یکی از  
 ائمه حنفیه و محققین ایشان در مصرب و تحقیق کرده است که که است لبس آنرا از جهت لون است معصومین باشد  
 یا غیر معصومین و صاحب مواهب گفته که بقی اتفاق کرده است مسئله را در معرفت سنن و او گفته که نخی کرده است  
 شافعی در روایت از زعفرانی جامه مینوع بر عفران و باحت کرده معصومین را و گفته است شافعی که رخصت نکردم و لبس  
 معصومین را از جهت آنکه نیافتم هیچ یکی را که حکایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نخی از آن مگر آنچه گفت  
 علی رضی الله عنه که آنحضرت نخی کرد و او نیکویم نخی کرد و شمارا و نیکوید بقی که تحقیق آمده اند احادیث که دلالت  
 دارند بر نخی علی العموم و ذکر کرد بقی حدیث مسلم را که از من لباس الکفار و احادیث دیگر را بستر گفت اگر میرسد  
 شافعی را این احادیث هر آینه قابل میشد بآن بستر ذکر کرد بقی با سند خود بصحت رسیده از شافعی که گفت  
 و قدیکه بصحت رسد حدیث بر خلاف قول من عمل کنید بحدیث و ترک دهید قول مرا و گفت بقی تبعیت کرد شافعی  
 شدت را در زعفران و گفت آنچه نخی کنیم و را بر حال از عفرست و امر میکنم او را که اگر عفر کرده باشد بشوید  
 آنرا و متابعت او در معصومین بود انتی پس معلوم شد که جامه معصومین عفر هر دو منعی غف است  
 و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت نخی کرده از زعفران لیکن مشکل آنست که از این عمر آمده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم رنگ کرده است بصفرة و در حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد باها که خود را  
 بر زعفران پیراهن مبارک خود را و عامه خود را و اها الدیالی و زردا بود و او باین لفظ آمده که رنگ میکرد  
 بوریس و زعفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد عامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید

ابن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث معارض نمیشوند با حدیث نبی را یا نسخ اند و الله اعلم  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت جامه سفید را و پیوسته آنرا میپوشید و احسن ثیاب جامه  
 سفید است باید که پوشند آنرا زندهای شما و کفن کنند در آن مردهای خود را گاهی گلیم سیاه نیز پیوسته میپوشید  
 از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت و بادادی و بود بروی مرطوبی سیاه و یکسره بهم و  
 سکون را کس از خویاصوف از ارساخته بشو و بوی و در ذکر عامه شریف گذشت که در حدیث نبی صلی الله علیه و آله  
 کل يوم یوم القح و علیه ثمانه سو و اربعون اسودت و مذیبت خضی نیز همین است و جامه پشمینه پوشیده و اما تطلیس که  
 عبارت است از پوشیدن سرپا و روانند آن و انداختن طرفین آن بر کتفین پس گفته است ابن قیم جوزی  
 که آن مکره است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه از اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث  
 مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فکر کرد دیال را و فرمود بیرون می آید بادی هفتاد هزار  
 یهود و صهبان که بر ایشان طیالسه است و بدانش رضی الله عنه جامه را که بر ایشان دایالسه بود پس گفت  
 چه عجب مشابه اند ایشان بیهود و غیره و حدیث ابی داؤد و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فهو منهم و در حدیث  
 ترمذی آمده لیس من تشبه بغيرنا و آنکه در حدیث هجرت آمده است که آنحضرت بنامه ابو بکر آمده و در خبر و متفق  
 از جهت ضرورت اخفا که تا شناسد کسی او را نه آنکه تنق عبادت آنحضرت بود و انتی و این سخن از ابن قیم خلاص  
 که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و بحجت ضرورت بودند عبادت ابو دینار که در حدیث سهل بن  
 سعد ساعدی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میکرد قناع را و اه البیهقی فی شعب الایمان و نیز  
 روایت کرد بیهقی در شعب و ابن سعد در طبقات از حدیث انس بن مالک القح پس این حدیث از آن  
 میکند قول ابن قیم را که نقل کرده نشده است از آن حضرت که پوشیده است قناع را و اما قول و که نقل کرده  
 شده است از هیچ یکی از صحابه که پوشیده است آنرا این نیز مردود است بحدیثی که روایت کرد آنرا حاکم در مستدرک  
 بر شرط شیخین از قره بن کعب گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که یاد کرد قنعه را و نزد یک فرد آنرا  
 پس گذشت مردی متقنع در بوی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مرد در آن روز بر لبتی خواهد بود  
 پس ایستادم من تا بینم کدان بر دکت پس دیدم عثمان بن عفان بود و سعید بن منصور در متن خود از ابی العلاء آورده که گفت  
 دیدم حسن بن علی را رضی الله عنهما که نماز میکرد و متقنع بود بر اس خود و ابن سعد از سلمان بن امیره آورده که  
 دیدم حسن را رضی الله عنه که پیوسته طیالسه را و در روایتی دیگر آمده که دیدم بر حسن طیالسان اندقی را و آنکه ذکر  
 کرده است ابن قیم از قصد یهود و منافقین حج گفته که استلال با این مرد و قتی هیچ است که طیالسه از شمار یهود باشد  
 و تحقیقی بر طرف نشسته باشد و این از منتهی پس داخل شد در عموم مبلح و شیخ عز الدین بن عبد السلام گفته که شیخ که از



و در معنی حبشی اقوال است بعضی گویند از سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه پیدا شد و کان در آنجا است  
و بعضی بر اینند که صانع او حبشی بود و می گویند اندک آن حضرت نگین نام را بجانب کف و در احادیث متعدد آمده که دید آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در دست مردی خاتم از حدیث فرمود چیست امر که می بینم با تو حلیه اهل نار پشتر فرمود مرا و را که  
لباس از خاتم را از فتنه و زیاده مکن بر شقال و در روایتی تمام بکن و را بر یک شقال و همچنین آمد مردی که هر دو  
خاتم شبیه بود فتح معجزه و اسکان موحده و کسر معجزه نیز میگویی نوعی از نخاس است که از اهنندی زبان پتیل گوشت  
ساخته میشود از وی اصنام تمسیه کرده شد بآن از جهت مشابعت بذهب و رنگ پس فرمود که چه شد که می یابم  
از تو ریج اصنام پس از آنکه خاتم را و در حدیث ترمذی من صفر بضم ص و سکون فاووی یعنی شبهه است  
و همچنین کرده است خاتم رصاص و نخاس و تجویر خاتم حدید بحديث صحیحین که آن حضرت بخاطر طلب و اهل نفس فرمود  
الطلب ولو خاتمان حدید ضعیف است چه اینجا پس آن خاتم معام نمیشود بلکه مراد شئی قلیل حقیر است و در سنن ابوداود  
با سند و جید از معقیب آمده که خاتم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حدید بود که پیچیده شده بود بروی فتنه و الله اعلم  
و اما خاتم ذهب و صحیحین از ابن عباس و ابی بریره آمده رضی الله عنهما که گفت نمی کرد سوختن اصلي الله علیه  
و آله و سلم از خاتم ذهب و هم صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتم را از ذهب  
پس ساختند مردم نیز خواتیم از ذهب پس برآمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شریف پس از آنکه  
از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و نمی کردند از تختم بذهب و همین است مذهب اهل یمن و اکثر علماء از  
آنکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم ذهب داشتند غریب است و بخاری و در تاریخ خود نقل کرده که کشیدند  
از دست ابی اسید که صحابی بدری بود و در وقت موت دی خاتم از ذهب و الله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند  
مردم خواتیم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه خاتم خود را از زمین گفتند چرا بر نیداری مال تست بر دار آنرا گفت  
بر ندارم هرگز چیزی را که نمی کرده آن حضرت از آن و نگرفته داشت آنرا و اما خاتم عقیق از انس رضی الله عنه آمده که  
رسو خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تختم کن بعیق و بدین معنی سزاوارتر است بر نیت و در روایتی آمده است  
تختم کن بعیق پس بدرستی که آن نفی میکند فقر را و در روایتی همیشه خیر بنیده و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت  
آمده رضی الله عنه که گفت آن حضرت کسیکه تختم کند بعیق همیشه خیر بنیده و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت  
نشده است از آن حضرت در تختم بعیق چیزی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود عا آمده که رسو خود فرمود  
صلی الله علیه و آله و سلم تختم بر پا قوت اصغر منع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما تختم در  
روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فتنه بود و نفس نیز از فتنه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فتنه بود  
نفس حبشی چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی از صحیحین و یکی از آنچنان یا در وقتي که این بود

و در وقتی آن و اما نقش خاتم در صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از نقره  
و نقش کرد و روی محمد رسول الله و منع کرد مردم را که نقش کنند و خاتم خود این را و در روایت بخاری و مسلم آمده  
که نقش خاتم سه سطر بود محمد سطر و رسول سطر و الله سطر و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین  
ترتیب بود که سطر محمد فوق بود و سطر رسول و بعد از وی الله و گفته و اما قول بعضی شیوخ که اسم جل جلاله  
سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابم بدان در پنج حدیثی بلکه روایت اسماعیل از ابن عباس نقل است  
نیز که گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله که اقبال صاحب الموابه اما تختم اکثر اخبار  
و آثار بر آنست که در بسیار بود و درین نیز آمده و صاحب الموابه میگوید که جایزست تختم باین و بسیار اختلاف  
کرده اند مردم که افضل کدام است پس بعضی گفته اند بسیار و این فضل امام احمد است و در روایت صاحب از وی که تختم در بسیار  
احب است بسوی من و درین است مذہب مالک که پیوسته در بسیار و همچنین احمد و شافعی ظاهر مذہب امام ابی حنیفه  
نیز همین است و الله اعلم و در صحیح مسلم از انس آمده که گفت بود خاتم آنحضرت درین انگشت و اشارت کرد به خضار  
پدیسری و همچنین در روایت ابی داؤد از ابن عمر آمده که آنحضرت تختم در بسیار میکرد و ذکر کرده اند بعضی حفاظ که تختم  
در بسیار روایت از عامه صحابه و تابعین و ترجیح کرده اند تختم درین را و این قول ابن عباس و عهده شد بن جعفر  
است و از آنحضرت نیز تختم درین روایت کرده اند پس بعضی میگویند که شاید که گاهی درین پیوسته شمشیر  
و گاه در بسیار و بعضی گفته اند که تختم در بسیار آخر الامرین است یعنی تختم درین منوخت و حق آنست که در صحت  
آنها سخن است و ذکر هذا که صاحب الموابه و در بعضی روایات آمده که آنحضرت گاهی از خاتم رشته می بست  
از برای تذکره و یادداشت آن تا فراموش نگردد و در پوشیدن دو خاتم یا زیاده که است مست خصوصاً که از  
فضله باشد صاحب الموابه میگوید که از عبارت کره است ظاهر میشود که حرام نیست و در اصل در پوشیدن خاتم  
نیز خلاف است کثیری از اهل علم با ح داشته اند بیکر اجماع و بعضی مکرر داشته اند اگر از قصد زینت کنند و بعضی  
مکرر دارند مگر ذی سلطان از این صاحب سلطنت و خداوند حکم را و در حدیث نیز اینچنین آمده است و نیز آنحضرت  
که خاتم ساخت بجهت آن ساخت که میخواست فرستادن مناشیر بایسته دین بملوک و امرای و تبت که کمر بست  
و بعضی و بخاشی باشد پس گفته شد و آنحضرت را که ایشان قبول نمیکند و نمینویسند کتابی را که سبب خاتم بود پس  
رخیست آنحضرت خاتم را و نقش کرد و روی محمد رسول الله و ابن عبد البر نقل کرده است لبس خاتم را مطلقاً و ایشان  
حدیثی می آرند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم ساخت اما پوشید و بعضی گویند چند روز پوشید و در آن  
پنداخت و الله اعلم و اما لبس ختم پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موزه را وسیع کردن بر آن  
بصحت رسیده و نزدی از بریده آورده که بخاشی پیشکش کرد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاد

سند و ترمذی از آن حضرت نقل کرده اند

بعضی



حکایت  
عبداللہ

دو موزه سیاه ساد پس پوشید آنحضرت آنها را پیشرو خود کرد و مسح کرد بر آنها و از منی بن شعبه آورد که فرستاد  
برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را و وصل و اما نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نعل چپ است را  
گویند که پوشید آن قدم را و اگر پوشیده شود بآن شتالنگ موزه است و اما نعل و صحیح بخاری از انصاری آمده که  
بود نعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو قبیل و قبیل زمانم نعل است و آن دو ال است که بسیار شد در میان  
و در انگشت و ترمیزی در شامیل از ابن عباس نقل آورده که دو قبیل بود که دو قبیل بود که آنها را از ابو هریره مرفوعا  
آمده که گفت وقتی که نعل پوشید یکی از شما پس باید که ابتدا آنرا چپین و چون بکشد ابتدا کند بشمال بعد پشت و در  
حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از مشی در نعل واحد و جفتش آنکه این وضع تا امروز است  
و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سبب حدوث بعضی امراض میگردد و در روایتی از عایشه آمده که پوشیده  
است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صفا نه شود یک نعل و احتمال دارد که برای گرفتن چیزی بر خاسته باشند  
در راه قریب باشد و در یک جانب یکپای احتمال تلویث باشد پس مشاهده کرد پوشید همان جانب را و احتمال  
دارد که برای بیان اهل جواز باشد خصوصاً درین طور صورتی و در روایتی از ابو داود و ترمذی آورده که نمی کرد  
آنحضرت از ایستاده نعل پوشیدن و بعضی از علمای شمال نعل شریف را در تالیف حدیث بیان کرده و فصل و نفع  
و برکت آن بیان کرده و در واجب تجربه آن برای دفع وجع نهادن آن شمال در موضع وجع و حصول آمان  
از بیخی آفات و غلبه و خرید آن شیطانیان را و در هر حال و وسیله طلق براه ذکر کرده و قد باید در هیچ آن و بیان  
فصائل آن انتشار نموده و وصل و اما فرارش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده  
که گفت بود فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خواب میکرد بر آن چپ می که حشو آن پوست و زخمت و خراب بود  
گفته در ایت کرده است بهیچیک از حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فرارش رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم تعلیف و دونه کرده شده پس فرستاد آن زن بسوی من فراشی را که مشووی بشم بود پس در آمد  
بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود چیست این ای عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه در آمد  
بر من پس دید فرارش ترا پس فرستاد این فرارش را فرود پاره گردان ای عایشه پس بخدا سوگند اگر خواهم من و انما  
میگردانم من خدا تعالی گوهای طایفه و نقره را یعنی این زهد در ریاضت من از مرقه و نیستی میگویم بلکه با اختیار میکنم  
بجست مولی خود و طلب رضای وی تعالی و آخر در مسند خود و ابن حبان و صحیح خود و بهیچیک از حدیث ابن عباس  
آورده که در آمد عمر رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و اثر کرده و دستها  
در پهلوی مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت یا رسول الله کاشکے بگیری فراشی را بهتر و نرم تر ازین فرمود  
آنحضرت چه کار میکنم من با دنیا نیست قصه دوستان من و دوستان دنیا مگر مانند سواری که بر کرد و در روز گرم

در بیان نعل و وصل فرارش آنحضرت

بازگردان

در بیان

تا بستان پس ایستاد ساعی در سایه درختی پست بر نه داشت و گذاشت آنرا و از ابن مسعود آمده رضی الله عنه که گفت  
 در آدم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ووی در غره ایست گرم گویا که جام است و خفته است بر حصیر که تا شمر  
 کرده است در پهلوی مبارک وی پس گریه کرد من پس فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله  
 کسری و قیصر بر فراشتهای خرد و دیا و حریری خپسند و تو بر حصیر فرمودی آنحضرت گریه کن یا عبد الله ایشان را  
 و نه است و ما را آخرت و مضمون این حدیث در حدیث عمر بن الخطاب رضی الله عنه تفصیل تر و زیاده تر ازین  
 واقع شده و گفته که افتاده بود آنحضرت بر حصیری و نبود بر بدن مبارک که جز ازاری و حصیر تا شمر کرده بود  
 در پهلوی می نشست و در گوشه خانه قبه از جو بود مانند صاعی و چرمی بدو از خانه آویخته پس ریخت بر دوشم من اشک را گفت  
 چه چیز در گریه آورد ترا ای پسر خطاب گفتم یا بنی الله چه کنم که نگویم کسری و قیصر در شمار و آنها بر تخت زر و فرش  
 دیا و حریری و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی بر حصیر افتاده باین حال فرمود یا ابن الخطاب را رضی الله عنه تو که با خود  
 مرا ایشانرا و ما را آخرت و در روایتی آمده که حصیری بعضی او بر تراب بود و در زیر سر مبارک باشی بود از پلاس  
 محسوس بلیف و آمده که فرمود آنحضرت این قومی اند که بشتاب داده شد برای ایشان طبعات ایشان در دنیا و  
 ما قومی ایم که دیر نهاده شد طبعات ما در آخرت و روایت کرده شده است که بود آنحضرت که اگر نهاده میشد  
 برای وی فراتر می خفت بران و اگر نه میخفت بر زمین و وصل در سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و رنج و جاع باید دانست که جاع یکی از اسباب حفظ صحت است و احسان منی و اقباس آن و استقامت  
 بران موجب صنعت قوی و مجاری آن و باعث حدوث امراض رویه است مثل و سواس و جنون و صرع  
 و غیر آن ولیکن بشر طقوت و اعتدال مزاج بی افراط و تفریط و هر که قوت بیشتر و شدید تر ترک جلع او را مضرت  
 بود و قوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکثر و افراز قوای سایناس بود ابن سعد از طاووس و مجاهد  
 روایت کرده است که داده شده بود آنحضرت را قوت چهل مرد در جاع و در روایتی چهل و چند مرد از مردان  
 بهشت و فرزند احمد و نسائی و حاکم از حدیث دید بن ارقم مرفوعاً آمده که یک مرد اهل جنت را داده بشود قوت  
 صد مرد در اکل و شراب و جماع و شهوت و از صفوان بن سلیم مرفوعاً آمده که آورد مرا جبرئیل و یکی بختی پس خوردم  
 از آن و یک پس داده شد قوت چهل مرد در جاع و در بعضی احادیث آمده و یکی از هر لیس و محمد ثمان حکم بوضع  
 این حدیث کرده اند چنانکه گذشت و گفته است ابن عباس رضی الله عنه تزویج کنیز زیر آنکه فضل بن است  
 کسی است که بیشتر است نسا و می کند است شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 یا عام باشد و شیخ ابن حجر گفته که ظاهر آنست که مراد ابن عباس بنجبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواص صحاب  
 او نیست گفت نهاده مسکین ظاهر آنست که مراد تمام است باشد و اتفاق اهل عرفان و احتیاج و مباحات و تفاخر و تملع

در حدیثی است که  
 آنحضرت فرمود  
 که اگر نهاده میشد  
 برای وی فراتر می  
 خفت بران

و تفاضل میان مردان در قوت جماع امری مقرست و زیاده برین چه دلیل باشد که سید انبیا صلی الله علیه و آله  
و سلم مباشرتین کار بود و زیاده از وظیفه نکاح انا حرام است و اینست که او را مباح شده و از عایشه روی است که  
نزفت آنحضرت از عالم تا حلال نشد و از آنشاه هر چه خواهد و محبوب گروانیده شد بسوی وی و بی نهایت فرمود و هر  
عن الطعام و الشراب و الا صبر عنهن و در روایتی آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فیصل داده  
شده ام من بر مردم بچهار فصلت سماحت و شجاعت و کثرت جماع و شدت بطش روانه الطبری پس معلوم شد  
که قوت مباشرت نساء از کمال انسانیت خلیل الرحمن ابراهیم صلوٰه الله و سلامه علیه که ابوالمات و امام انصاف است  
ساره که اجل نساء عالمین است زوجه او بود و با جره سر او شد و از برای صحبت با جره هر روز از شام بر براتی  
می آمد از جهت کثرت شغف بوی و قلت صبر از وی و بود و زیاده و او علیه السلام خود و زنان پس دوست شدن و دیگر  
تا حد تمام شد سلیمان بن داود علیهما السلام طواف میکرد و بر نو و نو زن و گویند نهاده شده بود در حد سلیمان علیه السلام  
آنست که در روایتی معجزه وی علیه السلام بود و بود مراد را میسر و در هر سریه کذا فی الموابی و از اینجا توهم نکستند  
انفصالت سلیمان از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مر آنحضرت را فضائل است که سایر فضائل و جنبان  
محمود مستور است و گرفت آنحضرت از جماع که کفایت بود مراد از آن و سلیمان علیه السلام بی ملک بود و داده شد  
مراد از آنکه که داده نشد کسی را که بعد از او است و این کثرت نساء مراد از آنست که آن ملک بود و آنحضرت نبوت و عیونیت  
و فقر اختیار کرد و قوت جماعی که مر آنحضرت را بود صلی الله علیه و آله و سلم نیز داخل معجزه است که بیگشت بر تمام  
نساء خود در یک شب و ایشان یازده بودند و در روایتی آنست که توافق داده شده است میان این دو روایت  
که اول نبودند بعد از آن یازده شدند با کثرت صیام و مواصلا در آن و شدت جوع که سنگ می بست  
بر شکم مبارک خود و قوت بدن حکم عادت تابع است استعمال مقویات را از ماکول و مشروب و در حق آنحضرت  
تا در بود یا معدوم و همچنین حسن و جمال آنحضرت و صفای لون و عروق و عیان وجه که عادت با استعمال الطهران و شستن  
و طابست لباسهای ناعم و فراشهای لین حاصل میشد و از معجزات بود و از عالم ظاهر بود و غم بخت انبیا علیهم السلام  
بحکم صلاح وقت و حکم الهی عدم النکاح و قلیل الا زواج نیز بود و اندک را تا که کثرت این شان و سمانه در آن  
بود و نظر نقص نباید نگریست حاشی نه و عیافا الله عن ذلک بلکه باعتبار وجود این کمالات و کمال افضل و اکمل  
باید دانست از دیگران و همچنین از متفلسفه زیاده که صفت جمل در بیانیت در ایشان ثابت است در حسن اعتقاد  
و معتقویت این امر در می مانند و آنرا محض زهد نیست و اندک را تا که در دنیا اسرار و نواید و منافع مندرج است که در غیر آن نیست  
فعل سید الانبیا صلوٰه الله علیه و آله و سلم و در حد و کثرت از وراج در دلیل آن کافی است و باید  
و منافع نکاح و جماع بسیار است عمده آن وجود تناسل و بقا و دام نوع انسانی تا در آن که خدا خواسته است و قضا جماعت

وکیل لذت و ذوق مباشرت و تمتع نعمت و آیین منفعت است که در جنت میباشد انجبت عدم تناسل و در حقان  
منی و جو و مضار است و از منافع آن غرض بصرد دفع احتقان منی با استقرار از آن و حفظ صحت و دفع  
مضار که حاصل میگردد و از آن چنانکه گذشت و حصول عفت و کف نفس از وقوع در آفت سن و مرد  
و از نواید نکاح زیاده تکلیف در قیام بحقوق نسا و صبر بر اندا و کوچ خلقی ایشانست و آیین فایده و آیین  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تتم شده و اتم و اکمل عبادت است که مقتضی این چنین اجزایست و در  
مذهب حنفی مطلق تزوج افضل از تجرد است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترغیب کرده است  
است را در نکاح و فرمود تزوج کنید زن را اینده دوست دارد و رازی که من مکاشرت و مباشرت  
میکنم بشمار امتها را در قیامت و منقول است از عین الخطاب رضی الله عنه که من جماع میکنم زنان را با وجود  
عدم میل من با ایشان بامید آنکه بیرون آرند خدا تعالی از پشت من کسی را که بوی مکاشرت کند محسوس شد  
علیه و آله و سلم امتها را در قیامت و آنحضرت ارشاد کرد که کسی را که استطاعت ندارد نکاح را با وجود  
می شکند قوت باه و ماده آنرا پس ظاهراً هر شد که نکاح اعظم است در احوال و اسباب از صیام زیرا که امر تکلیفی است  
مگر بر تقدیر عدم طول و استطاعت نکاح و شک نیست که چون مقصود از نکاح تناسل باشد برای  
تکثیر است محرم نیست نکاح افضل باشد بی شبه و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا یهانی فی الاسلام  
و مرا ویریهانی ترک نکاح است و اگر ترک نکاح افضل بودی هر آینه مشروع گردانیده شدی و در دین  
ما که خیر ادیان است و یکی از نواید تکثیر از واج و مخصوص بذات اشرف آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم قصد تبلیغ احکام درونی و نقل محاسن آنحضرت و اطلاع بر سیرت پاک وی که مطلع نتواند شد بر آن  
رجال چه بعضی از احوال آنحضرت بودند که کشته شدند پدر و عم و زوج وی چنانکه صفتی بود و پدر ام  
جیبیه و شمن رسول خدا را در وقت و غیر ذلک پس اگر اینها مطلع نمی بودند بر کمال حسن خلق و طهارت  
سیرت و بی صلی الله علیه و آله و سلم طبع بشری اقتضا میکرد دلیل ایشان را با و قراست پس در  
کثرت وجود و کثرت ایشان میان حیرت انظار کمال بود و ظاهر او باطن صلی الله علیه و آله و سلم صاحب علم و حیلین  
تفهیم حدیث حبیبی من دنیا کم ثلث مشهور بر زبانها اینچنین شده و اما غزالی در احیاء العلوم و صاحب  
کشاف و تفسیر سورۃ ال عمران و در کثیری از کتب نفی اینچنین واقع شده و برین عبارت اشکال  
دارد است که صلوٰه از دنیا نیست از باب تحقیق از محدثین میگویند که بعد از متبع طرق و مستقیمان  
در آن معلوم کردیم که لفظ ثلث نیست پس اشکال ساقط است و در اکثر طرق لفظ من الدنیا هم نیست  
و برین تقدیر اشکال توجه ندارد و تحقیق اینچنین در شرح حدیث و بیان معانی و نکات آن در شرح

مشکلات کرده شده است فلینظرو وصل در نوم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوم آنحضرت بر قدر اعتدال بود و نمی کرد نوم فوق قدر محتاج الیه و منع نمیکرد نفس را از قدر محتاج الیه و از بجا است که در احادیث واقع شده است که نمیخوابد کسی که به بنید ویرا صلی الله علیه وآله وسلم در نماز مگر آنکه میبید و در آن نمیخوابد که به بنید در نماز مگر آنکه میبید و در آن نمیخوابد و در قیام هم بودی و در نماز هم بودی چنانکه عادت شریفی وی بود در نوافل عبادات و در شب گاهی بخواب رفتی و بعد از آن برخاستی و نماز کردی باز بخواب رفتی بگذارد چند بار بختی و برخاستی و در صورت نیز درست می آید هر که خواستی و در خواب یافتی و هر که خواستی بیدار یافتی و خواب بر پهلوی امین کردی از جانب قبله در خضوع شریف بر کف دست راست است نهاده و در صورت تعزین ایستاده کردی و ذراع را دهنادی سر بر کف دست تا آسان گردد و بیداری و برخاستی به راسته نماز و در سر نوم بجانب همین نکته گرفته اند که مشهور است و آن اینست که قلب معلق است در جانب الیسر پس چون در جانب الیسر بیدار دل در آسایش و راحت میباشد پس گران می آید خواب و چون به شوق الیسر بیدار دل در تعلق میباشد و مستغرق نمیکرد نوم از جهت تعلق قلب و معلق بودن دی در طلب مستغرق وی بلان و کثرت نوم و ثقل وی و دخل است در مضطرب طعام و گوارای وی و لیکن نوم بر همین اعون است بر قیام لیل و برخاستن برای نماز پس کسانی که طالب محبت بدن و آسایش قلب منصوبی اند چنانکه اطباء نوم بجانب الیسر میکنند و آنها که طالب صحت قلب معنوی و حیات حقیقی اند چنانکه اتقیا خواب بجانب الیسر اختیار کرده اند این نکته مشهور است و در میان قوم و صاحب مواهب میگویند که درین سخن چیز نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواب نمیکرد و قلب وی خواه نوم بر جانب الیسر باشد یا الیسر و این حکم ثابت است در ادراک و تحلیل باین نکته مستقیم نیست مگر در حق کسی که خواب کند دل وی پس احسن تحلیل و عجب میماند که عادت شریف وی صلی الله علیه وآله وسلم بود چه فرموده که ان الله يحب التيامن فی کل شیء الا حدیثا یأبده تعلیم و ارشاد است که دل ایشان میخسبند انشی و یقولان گفت شاید که بیداری و بوشیاری دل در صورت خواب بر دست راست افشاد و القوی باشد بجهت تعلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود کمتر بر دست تر گردد بجهت مزاحمت طبیعت از جهت دخلیت حکم طبیعت و نفس شریف آنحضرت در بعضی اشیاء و در بعضی اشیاء پس بیداری در هر صورت حاصل است و درین صورت بیشتر و ظاهر است و در نوم همین باشد و ظاهر عبادت ایشان ناظر و موهم و راست و الله اعلم و حدیث تمام عینای و لا یام قلبی صحیح است روایت کرده است که از انجاری از حدیث لایقه رضی الله عنهما که گفت با آنحضرت آیا بخوابیدید دی یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را و بیداری قلب بسبب آنست

که قلب چون قوی باشد و روی حیات خواب نمی برد و او را وقتی که خواب کند بدن و بود این حالت را پیغمبر را  
صلی الله علیه و آله و سلم و هر کسی که زنده گردانیده است حق تعالی او را محبت خود و اتباع رسول خود و رزق  
کرده است و او را نصیب از آن و نقل کرده است صاحب مواهب یکی از بزرگان وقت خود که صاحب معارف  
و حقایق بود که گفت فیض نیام و لکن قلبی و الله لاینام و کیف نیام عاشق میستهم ناظر الی وجه الحبیب  
شاخص علی الدوام اتنی پوشیده نماند که در حصول نصیب از حیات قلب و عدم تمام قلب که صاحب مواهب  
آنرا لازم و فخر و فخر حیات داشته است مرعفی اولیا را بمقدار محبت الی جل جلاله و متابعت حبیب و رزق  
سخن نخواهد بود اگر چه دعوی اشتراک این حال بیان آنحضرت و غیروی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر این عبارت  
و مقال برادران می آید و اگر باشد هم ترتیب حکام آن از عدم انتقاض و ضو و مانند آن منتفی خواهد بود که آن از  
خصایص آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و شنیده شده است که بعضی از اجله صوفیه در قریبین زمان  
دعوی بیدار دلی میکردند و از خواب بیدار میگردیدند بآنگه وضو میکنند و ادعای فقاہت هم درین  
مسئله مینمودند که علت اشتراک است که مصحح قیاس است و این از جبل است و شرط قیاس عدم اختصاص حکم است  
بمخصوص علیہ و بالشد التوفیق بدانکه در حدیث لاینام قلبی بعدیش نوم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بیتہ التقریرین در وادی از نماز صبح تا آنکه برآمد آفتاب گرم شد و بیدار گرد آنحضرت لشکر را اشکال آوردند که  
چرا طلوع آفتاب را چون بیدار بود در نیافت و جواب داده است نووی ازین اشکال بدو جواب یکی آنکه  
قلب او را که نمیکند از محسوسات مگر آنرا که متعلق با دست چنانکه لذت و الم و مانند آن نه آنچه متعلق است  
بعین و آدراک طلوع و غروب کار چشم است و وی خود نام است اگر چه قلب یقظان بود و اگر یکی بیدار باشد  
و چشم بسته بود فجر طلوع کند و در نمی یابد آنرا اگر چه بیدار است دوم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را حالتی است  
که قلب وی نام است و این اغلب است و حالتی است که نام میگردد دل و رے و این نادر است و قصه نوم از  
صلوة و درین حالت بود و گفت نووی که صحیح معتد جواب اول است و ثانی ضعیف است یعنی مختار آنست که عدم  
نوم قلب حالتی دائمی است و ثابت بود در جمیع احوال و عبارات حدیث نیز برین واقع است و بعضی هنوز شکال  
باقی دارند و گویند که اگر چه ادراک طلوع فجر بعین است که قلب دراک آن نکند و لیکن می باید که در یا بعد مرد و وقت است  
طویل را زیرا که از ابتدا طلوع فجر تا روشن شدن آفتاب مدت طویله است که مخفی نماند مگر بر کسی که مستغرق نوم است  
و هر فتح الباری گفته که این متبعاد مردود است با آنکه احتمال دارد که قلب شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در آنوقت مستغرق بوده باشد و حی و لازم نمی آید ازین حالت و صفت او بنوم چنانکه در اوقات دیگر در قیام  
مستغرق میگشت چنانکه در حالت القای وحی و حکمت درین بیان شریعت بود و بفعل و حصول اتباع زیر آنکه



این اوقع است در نفس چنانکه در وقوع سهو نماز گفته اند چون در حالت صرف یقظه که چشم نیز بیدار بود سهو واقع  
 شده باشد درین یقظه که سخن در آنست چه اوقع نشود و اما گفته اند صای به رضی الله عنهم که بود آنحضرت که چون نوم  
 میکرد بیدار نمی ساختیم او را تا آنکه خود بیدار میشدند زیرا که مادر نیافتیم که وی در چه حال و مقام است صلی الله علیه و  
 آله و سلم پس نوم وی و صلوة وی و نسیان وی از انان نه از جهت آنست نوم قلب بود بلکه از تصرف در حالتی که حالتی  
 دیگر بود و مثل آن بلکه بلند تر از آن تا سنست گرد و برای ما که نقل صاحب المصابیح بن القاضی ابو بکر العزنی  
 المالکی و بعضی از متصوفه گفته اند که این ابتلا و جهمت تعلق آنحضرت بتدبیر و توکیل بلال و عدم تفویض آن بتقدیر  
 رب تعالی بود و این سخن نیز ضعیف است زیرا که این توکیل توثیق و تاکید و اتمام بود باقتضای امر الهی سبحانه تعالی  
 بتدبیر و بعضی گفته اند که معنی قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا نیام آنست که غمی نمی ماند بر من حالت آنحضرت  
 و ضوئنی آنچنان مستغرق نمی شوم در نوم که در نیامم وجود حدیث را گویا که این قائل تخصیص کرده یقظه قلب را  
 با دراک حالت انتقاض و ضوئین بعد است زیرا که قول آنحضرت تنام عینی و لا نیام قلبی جواب است از قول  
 عایشه که گفت بخواب میروی تو یا رسول الله پیش از آنکه بترکنی و این کلامی است که تعلق ندارد با انتقاض طهارت  
 بلکه اطلاق است بامر و ترس پس باید که حل کرده شود یقظه او بر تعلق قلب و ظاهر عبارت حدیث اطلاق ملل فراموش است  
 سبب تقیید بحالتی و دلالتی و بعضی روایات آمده است که فرمود من میثوم آنچه میگویی بخیر شما از حکایت پس جواب  
 حق آنست که شیخ ابن حجر گفته فافهم و بالله التوفیق و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیگوید از نوم بیدار آید و بگردان  
 و در سنن ابی داود آورده که آنحضرت گذشت بر روی که خواب میکند بر روی خود پس زد او را بپای مبارک خود  
 و فرمود و غیره و بعضی که این نوم جهیمه است و صاحب المصابیح گفته که در هی ترین نوم نوم بر پشت است و نوم  
 بر روی از نوم بر روی نتر و گفته که ضرر نمیکند استلقا بر پشت از برای راحت بی نوم انتهی و در احیاء العلوم میگوید که  
 خفتن بر چهار وجه است خفتن بر ظهر براس معتبر که نظر میکنند در آسمان و کواکب و فکر میکنند در آیات آن  
 و خفتن بر پهلوی براس معتبدان و بر خیزندگان براس نماز شب و خفتن بر بسیار براس راحت گیرندگان بهمنم  
 طعام و خفتن بر روی براس نگویند بختان و بچردان او اما قال و خواب میکند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 گاهی بر فرش و گاهی بر نعل و گاهی بر پلاس و گاهی بر زمین و بود فراموشی از چرم که حشیه اولیفت بود چنانکه  
 گذشت این مقدار از عادات شریفه که متعلق بحال اکل و شرب و لباس و نکاح و نوم بود از کتابهای بسیار  
 نقل کرده شد و جزئیات آداب و دین ابواب و ابواب دیگر بسیار است در کتاب شرح سفر السعادة و شرح مشکلات  
 و جز آن مذکور است و نیز کفایت باین قدر کرده شد فقط

## خاتمه الطبع

الحمد لله والمنته که درین اوان فیض اقتران بپیا من توفیق ربانی و از بركات عنایت  
 سبحانی جلّه اول کتاب مستطاب سعادت زنتساب هدایت آب مرغوب کافه اهل دین محبوب  
 سائین مصدر سعادت و فتوح مسیحی به مدارج النبوة من احوال تنوده خصال جناب حضرت ابیالمکارم  
 خاتم النبیین سرور کائنات خلاصه موجودات مصداق اولاک لما خلقت الافلاک احسن خلقی  
 محمد مصطفی سالی شد علیه آله و سلم تصنیف جامع علوم معقول و منقول حاوی فروع و احوال و احوال  
 اعظم الفضل اقدرة السالکین زبدة العارفین حضرت مولانا شاه علی الحق محدث دہلوی  
 علیه رحمۃ اللہ القوی بھجت تام بقالب طبع درآید اگر پیش ازین تصحیح مالا یلیق چند بار در مطبع  
 نقشی نو لکشور واقع کانپور منطبع شده بود چون اغوشایقین راشوق صحیح و مشکوٰۃ و تصحیح  
 و نقشی کامل در مطبع نقشی نو لکشور واقع لکھنؤ بسترشی و عالی مرتبتی تنوده خصال فرخنده و مستطاب کتاب است  
 رائے بہا و نقشی پرگنہ نائن جی بھار گوالاک مطبع دایم اقبالہ بصد خوبی و بہتر از  
 خوش اسلوبی بجاہ اکثر پستال لکھنؤ بار سوم لباس طبع در بر کشیدہ نیز پور انطباع آید  
 و پیراستہ کہ دیدہ قبول عالمش گردان خدایا و پسندیدہ درآید و نظر آید این



قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۱۰ روپے	اکبر آبادی حامل المتن۔	۱۰ روپے	زبدۃ المقامات۔ جامع حالات حضرت خواجہ
۱۰ روپے	جواہر الاسرار شرح شہنوی مولانا روم۔	۱۰ روپے	باقی بادشہ شیخ احمد المعروف مجد الف ثانی اور
۱۰ روپے	دفتر اول و دوم و سوم مصنفہ حضرت مولانا	۱۰ روپے	آنکے خلفاء وغیرہ کے حالات رحمتہ اللہ علیہم۔
۱۰ روپے	حسین بن حسن سبزواری۔	۱۰ روپے	رسالہ رموز الحقیقہ۔ اس و بیسی کی کتابیں
۱۰ روپے	تذکرۃ الہدیٰ۔ احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ	۱۰ روپے	ایک نایک نکتہ ہزار ہزار روپیہ سے بڑھ کر قیمتی ہے۔
۱۰ روپے	از مولانا ابوالحسن صاحب فرید آبادی۔	۱۰ روپے	بہینامہ از فرید الدین عطار کاغذ سفید مطبوعہ ۱۸۹۹ء
۱۰ روپے	فتوح الغیب سے شرح از حضرت غوث الاعظم	۱۰ روپے	شہنوی راجہ۔ مطبوعہ ۱۸۹۹ء کاغذ حسائی۔
۱۰ روپے	جلیانی مع شرح فارسی از شاہ عبدالحق محدث	۱۰ روپے	ہمایہ دید قابل شنید از ملا محمد حسین۔
۱۰ روپے	در بوی ارشادات فقوتہ و فہم۔	۱۰ روپے	شہنوی شاہ بوعلی قلندر معروف۔
۱۰ روپے	دلیل العارفين۔ ملفوظات حضرت	۱۰ روپے	شہنوی شیخ بھلول حکایات عارفانہ۔
۱۰ روپے	سلطان معین الدین چشتی جمع کردہ حضرت	۱۰ روپے	شہنوی مولانا روم۔ قدس سرہ قبول عام ہے۔
۱۰ روپے	قطب الدین بختیار کاکی۔	۱۰ روپے	سرحد شہنوی دفتر تکرار و تکرار کاغذ حسائی
۱۰ روپے	شہنوی سے لڑنا۔ از حضرت خواجہ بھگوان	۱۰ روپے	شیخ شہنوی روم از ملا بھگوان قبول عام ہے۔
۱۰ روپے	قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ۔	۱۰ روپے	شرح شہنوی روم۔ از شاہ عبد اللطیف
۱۰ روپے	شہنوی بزم وصال۔ مثنوی بھگوان بن علی	۱۰ روپے	معروف بہ لکائف مثنوی۔
۱۰ روپے	لوح جامی۔ از مولانا عبد الرحمن جامی۔	۱۰ روپے	التاویل الحکم۔ فی تشابہ فصول الحکم حنفی
۱۰ روپے	شہنوی ذوق بحرین معروف بمرآۃ القرآن مؤلفہ	۱۰ روپے	مولوی محمد حسن اکبر وہوی۔
۱۰ روپے	مولوی سید اکبر علیخان شیرازی عارف۔	۱۰ روپے	شرح شہنوی روم۔ از ملا محمد رضا معروف
۱۰ روپے	مقالات الصوفیہ۔ از حضرت شاہ تراب	۱۰ روپے	بہ مکاشفات رضوی۔
۱۰ روپے	کا کو روی روح مطبوعہ خیر۔	۱۰ روپے	جواہر غیبی۔ از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی رحمت
۱۰ روپے	ایضاً۔ مطبوعہ مطبع۔	۱۰ روپے	ادبیت وجودہ توحید صفات و تحقیق رسالت
۱۰ روپے	شرح دیوان حافظ از مولوی سید صادق علی مکتوبی	۱۰ روپے	مراتب علم و سلسلہ طریقت کاغذ گندہ مطبوعہ ۱۸۹۹ء
۱۰ روپے	کتب اخلاق و تصوف اردو	۱۰ روپے	شرح شہنوی مولانا روم۔ کامل در دو جلد
۱۰ روپے	آرڈو ترجمہ غنیۃ الطالبین عربی۔ قدیم سند	۱۰ روپے	حامل المتن ہر شش دفتر از مولوی ولی محمد

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۲۰	کیمیائے حکمت جلد اول بیان شرف علم و ادب	۱۰	تصنیف غوث الاعظم حضرت شیخ سید عبدالقادر
۱۰	تہذیب الاخلاق - مؤلف مولوی نجم الحق	۱۰	جیلانی رحمہ کا حامل المتن اردو ترجمہ و خوبی پڑھ
۱۰	پیراہن یوسفی - اردو ترجمہ شہنوی مولانا روم کا	۱۰	کہ ہر صفحہ میں دو کالم ہیں ایک میں عربی عبارت
۱۰	نظوم شعریہ شاعر اور حاشیہ پر اردو میں حاصل مطلب	۱۰	اسی قدر ہر صفحہ دو دوسرے کالم ہیں اردو ترجمہ
۱۰	ہر شعر کا معنی و فوائد تصوف کامل دو جلد میں تفصیل میں	۱۰	یہ جدید ترجمہ در اس قدر مقبول ہوا کہ اگرچہ پہلے
۱۰	جلد اول - ترجمہ دفتر ۱ و ۲ و ۳	۱۰	کو فقیر طرزانہ ہوا مگر دوسرا طبع ہو کر چکا
۱۰	جلد دوم - ترجمہ دفتر ۳ و ۴ و ۵ و ۶	۱۰	کاغذ و خیر و کل موراثہ میں اول سے بڑی عمدہ ہیں
۱۰	بوستان معرفت شمس الدین و شہنوی مولوی روم	۱۰	ایضاً - کاغذ زرد
۱۰	جدید الطبع و جدید تصنیف مصنفہ حضرت	۱۰	ایضاً - کاغذ درجہ دوم
۱۰	مولوی عبدالحجہ خان مؤلف ریاض التوحید شرح	۱۰	سیرت محمدیہ - مطبوعہ خیر
۱۰	اردو سکندر نامہ دفتر اول	۱۰	جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی
۱۰	ایضاً - دفتر دوم	۱۰	باب دانش - مؤلف مولوی محمد کریم بخش
۱۰	ایضاً - دفتر سوم	۱۰	ذخیرہ سعادت - ترجمہ بھاسنی بلاس کی
۱۰	ایضاً - دفتر چارم	۱۰	پستک دو فصل اول و آخر کا تہذیب اخلاق
۱۰	ایضاً - دفتر پنجم	۱۰	میں مؤلف لارہ لاجبی صاحب
۱۰	ایضاً - دفتر ششم	۱۰	اوقات عزیز
۱۰	اخلاق رضوی مصنفہ قاضی محمد عیسیٰ	۱۰	ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلد
۱۰	شجرہ معرفت محشی - منتخبات شہنوی مولانا روم	۱۰	میں ترجمہ مولانا ابوالحسن فریادادی مرحوم
۱۰	مترجمہ سید غلام حیدر صاحب	۱۰	خزینہ دانش - شہنوی کی تعلیم مولوی کوٹلی شہن
۱۰	شانِ رحمت منظوم عبرت انگیز و عجیب مشمول	۱۰	سعدن تہذیب مصنفہ نواز حبیب حسین
۱۰	رسالہ شرافت - مؤلف شہنوی نادرجہ میں عزیز نگاری	۱۰	صاحب - بی - سے بجلد خوش نا جلد پارچہ
۱۰	کنز الاسرار - ترجمہ اردو نظم شہنوی شاہ ولی قلی قندہار	۱۰	خرن الفصاحت - معروف بہ سدن آخر
۱۰	قدس سرہ ہونڈن شہنوی از مولوی سید غلام حیدر خان	۱۰	خیر الحقیقت - اصلاح نفس میں
۱۰		۱۰	ابحیات اخلاق و دعوات میں از شہنوی کا متاثر شاہ





19  
12  
30

ف

**FOURTEEN DAYS**

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

1895

